





فهرست الجلد الثاني من جواهر بواهر شوی جناب  
صاری عبد الله افندی قدس الله سره المعالی

صفحه	
۲	قصه قارون و بیان نسب و مال و خسته
۷	انکار کردن پادشاه جهود و قبول ناکردن نصیحت ناصحان
۱۰	تفسیر الیه (بعضد الکلم الطیب والعمل الصالح رفعة)
۲۱	بیان توکل و ترک جهد گفتن تخجیران بشیر
۲۲	جواب گفتن شیر تخجیرانرا وفائده جهد گفتن
۲۳	ترجیح نهادن تخجیران توکل را بر جهد و اکتساب
۲۵	ترجیح نهادن شیر جهد و اکتساب را بر توکل و تسام
۲۶	ترجیح نهادن تخجیران توکل را بر اجتهاد
۳۱	تفسیر حدیث (الخلق عیال الله)
۳۲	ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل
۳۵	الاتصال علی ثلث درجات
۳۶	بیان قدرت و جبر
۴۱	باز ترجیح نهادن تخجیران توکل را بر جهد و اکتساب
۴۳	تفسیر (وقدمکروا مکرهم وعند الله مکرهم)
۴۵	قصه صعود نمرود الی السماء
۴۵	نکرتن عزرا ییل بر مردی و کربختن اودر سرای سلیمان علیهما السلام
۵۰	ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل وفائده جهد را بیان کردن
۵۳	زیان نکردن کسی در راه خدا
۵۶	بیان حقیقت دنیا و شرح حدیث (البد العلیا خیر من البد السفلی)
۵۸	حکایت عبرتتافی بیان حب دنیا
۶۱	مقرر شدن ترجیح جهد بر توکل
۶۳	انکار کردن تخجیران بر خرکوش جواب گفتن خرکوش
۶۴	کیفیت خروج انبیاء و اولیاء عن احکام الافلاك والکواکب
۷۲	اعتراض تخجیران بر سخن خرکوش
۷۹	ذکر دانش خرکوش و بیان فضیلت و منافع دانش

صفحه

۸۰	فضیله العلم والعلم الکسبی والوہبی والفرق بین العلم والمعرفة والجمع
۹۰	بین الظاهر والباطن
۸۹	بیان الملائكة وحقیقت الجن
۹۲	طلبیدن تخجیران از خرکوش سر اندیشه اورا
۹۳	منع کردن خرکوش از راز ایشان حدیث کل سر جاوز الاثنین
۹۸	قصه مکر خرکوش
۱۰۵	حدیث (لا تمارضوا فترضوا) و تحقیق جبر بحسب اللغة
۱۰۷	سبب نزول سوره طه و معنای طه
۱۱۱	تفسیر اقتربت الساعة و انشق القمر
۱۱۳	بیان بطلان فلاسفه که تأویل کردند آیت اقتربت الساعة و انشق القمر
۱۱۷	زیافت تأویل رکب مکس در تشبیه فلاسفه
۱۱۹	تولیدن شیر از دیر آمدن خرکوش
۱۲۳	تصدیق نبی تصدیق لجمع الانبیاء
۱۲۴	در بیان مکر خرکوش و مراتب العقل اربعة
۱۱۹	تحقیق الاول و رؤیته و تعریف النور و تقسیم النور
۱۳۳	رؤیة البصر علی ثلثة انواع نقیصة البصر من العقل علی سبعة اوجه
۱۳۹	تفسیر و هو یدرک الابصار تفسیر اسم لطیف
۱۴۳	فی بیان القرب والبعد بالنسبة الی الله تعالی
۱۴۸	رسیدن خرکوش بشیر عذر گفتن خرکوش
۱۵۳	جواب گفتن شیر خرکوش را و روان شدن باو
۱۵۵	هلاک نمرود بابعوضه نصیحة الملائک للنمرود
۱۶۰	قصه هدهد و سلیمان علیه السلام در بیان آنکه چون قضا آید
۱۰۰	چشمهای روشن بسته شود
۱۶۳	نصیحت للملوك ولارباب السلوک
۱۶۵	طعنه زاع در دعوی هدهد
۱۶۶	جواب افتن هدهد طعنه زاع را
۱۶۸	قصه آدم علیه السلام و بستن قضا نظر اورا از مراعات صریح بهی



صفحه	
۱۶۹	الشجرة المنهية اي شجرة كانت وسفر المرأة حب زوجها
۱۷۱	سؤال معتزله بان الجنة ليست دار الثواب والنعاهي جنة برزخية وجواب اهل سنت
۱۷۴	خروج خاتم سليمان عليه السلام من الجنة وشكله ونقشه
۱۷۷	اخذ العهد من ذرية آدم عليه السلام
۱۷۸	بيان مشاهدات شيخ اكبر رضي الله عنه
۱۸۲	جلوس آدم على سرير الخلافة وسجود الملائكة اليه
۱۸۴	في بيان نهى التبريم والتزيه
۱۸۵	اختلاف المفسرين في تلقى آدم عليه السلام اي كلمة كانت
۱۸۸	واپس كشیدن خرکوش از شیر چون نزدیک چاه رسید
۱۹۳	حصول الويا من حقونة الهوا
۱۹۷	پرسیدن شیر از سبب واپس کشیدن خرکوش پای را
۱۹۸	نظر کردن شیر در چاه و دیدن عکس خود را و آن خرکوش را
۲۰۱	تفسیر اذا جاء نصر الله والفرق بين الفتح والنصر
۲۰۴	قصه اصحاب فیل وتفسیر الم ترکیف بالتفصیل
۲۱۱	دیدن موسی عدل الهی را در صورت جور
۲۱۵	حکایت ذوالنون فی تفسیر نفسه وتحسین غیره
۲۱۸	مژده بدن خرکوش بسوی تخمیر آنکه شیر در چاه افتاد
۲۲۰	تفسیر آخر سورة الفتح من قوله تعالى هو الذي ارسل الى آخر السورة
۲۲۲	بيان التقبيل والمعانقة يجوزان لا
۲۳۰	جمع شدن تخمیران کرد خرکوش و ثنا گفتن اورا
۲۳۳	پند دادن خرکوش تخمیر را که بدین شاد مشوید
۲۳۵	تفسیر رجعتنا من الجهاد الا صغر الى الجهاد الاکبر
۲۳۹	شرح حدیث (حتى يضع الجبار قدمه)
۲۴۴	آمدن رسول روم با عمر رضي الله عنه و دیدن او کرامات عمر
۲۴۹	تفسیر قوله تعالى واني كل دعوتهم لغفر لهم
۲۵۴	یافتن رسول روم عمر رضي الله عنه خفته بر زیر درخت خرما

صفحه	
۲۵۶	الخوف والتقوى ومراتب الخائفين والمتقين
۲۶۰	سلام کردن رسول روم با امیر المؤمنین عمر رضي الله عنه
۲۶۳	في بيان الحال والمقام
۲۶۸	سؤال کردن رسول روم از عمر رضي الله عنه
۲۷۰	في تحقيق الاعداد وحقيقت العوالم
۲۷۷	بيان الجبر عند العشاق والمشتاق
۲۸۳	اضافت کردن آدم آن زلت را بخوابش و ابليس گناه خود را بخدا
۲۸۶	تفسیر قوله تعالى (بما اغويينى)
۲۸۸	تاويلات معتزله آيت بما اغويينى حفظا لعقيدتهم الباطلة
۲۹۶	سعادت آدم و شقاوت ابليس بخمسة اشياء
۲۹۸	في تحقيق الحرمة
۳۰۴	لازم و ملزوم نافي و مقضي
۳۰۶	تفسیر (وهو معكم اينما كنتم)
۳۱۲	سؤال کردن رسول روم از عمر رضي الله عنه از سبب ابتلاء ارواح
۳۱۳	مبحث في بيان سرروح و منع افشاءه من الشارع
۳۲۰	در معنی آنکه من اراد ان يجلس مع الله فليجلس مع اهل التصوف
۳۲۵	كيفية تثبيت قرآن عظم
۳۳۰	قصه بازار كال كه طوطي محبوس اورا بپیغام داد بطوطیان هندوستان
۳۴۰	صفة الجمجمة طيور عقول الهی مراتب نفوس و عقول بشریه
۳۴۷	دیدن خواجه طوطیان در دشت و پیغام رسانیدن از آن طوطی
۳۵۲	تحقیق الصبر و اقسام درجات اهل و حکایات الصابرين
۳۵۶	تقریر قول فریدالدین عطار
۳۶۲	تعظیم ساحران موسی علیه السلام اول تواندازی عصا یا ما
۳۶۵	سبب نزول و اذا قرأ القرآن و وجوب الانصات و استجابته
۳۶۹	سبب نزول آیت و اتوا البيوت من ابوابها
۳۷۰	طاب حلال و درجات ورع و مراتب ارباب ورع
۳۸۰	گفتن بازار كال با طوطی آنچه دید از طوطیان هندوستان



تفسیر ما نسخ من آیه او نسها	۳۸۷
اقسام النسخ معنی تاویل آیت ما نسخ	۳۹۰
تفسیر آیت کریمه (حتی ان سوکم ذکرى)	۳۹۴
موضع لطیفه فی احوال القیامه	۴۰۲
شنیدن آن طوطی حرکت آن طوطیان و مردن آن طوطی در قفس	۴۰۵
لطیفه در بیان کامل و مکمل و کامل غیر مکمل	۴۰۸
بیان مسافران راه طریقت	۴۱۳
تفسیر (لا اقسام بهذا البلد)	۴۱۵
غریبه فی محبت الروح	۴۲۲
بیان عدم تکرار فی التجلی و وارث کامل حقیقت محمدی	۴۲۷
بیان تحقیق غیب و غیبت	۴۳۷
تفسیر قول حکیم سنائی بهر چه از ره و امانی	۴۴۳
و معنی حدیث ان سعدا غیور و انا غیور من سعد و تحقیق غیرت	۴۴۵
تحقیق لطیفه انسانی و مزاج مساوی محمدی	۴۴۷
تحقیق حبی که در میان مردوزن واقع شده	۴۶۰
تجلیات الهیه فی الموقف لاهل الاسلام و امتحانهم	۴۶۶
در معانی غمز و چشم و امثال این عبارات	۴۷۰
قصیده مصنوعه سید نسیمی	۴۷۵
بیان العقل الکل	۴۷۹
رجوع بحکایت خواجر تاجه	۴۸۱
مطلب شریف و قبح لطیف	۴۸۳
بروز انداختن مرد تاجر طوطی را از قفس و پریدن طوطی مرده	۴۸۷
وداع کردن طوطی خواجه را و پریدن	۴۹۳
مضرت تعظیم و انکشت نداشتن	۴۹۳
آفات مادی و مسموح	۴۹۸
مطلب لطیف و مقصد شریف	۵۰۳
تفسیر ماشاء الله کان	۵۰۶

داستان پیر چنکی در عهد عمر رمی عنه از بهر خدا	۵۱۵
تفسیر یامعشر الجن والانس ان استطعتم	۵۱۹
در تحقیق تلقین با طالب صادق و ظهور تجلی	۵۲۲
در تحقیق اسم عبدالله	۵۲۷
حدیث (من کان لله کان الله له)	۵۳۰
حدیث (طوبی لمن رآنی)	۵۳۴
ظهور خاتم الانبیاء فی صورۃ السبلی و غیره	۵۳۵



# مشنوی شریف شری

✽ اصراری عبدالله افندی ✽

✽ جلد ✽

✽ ثانی ✽

شارح مشارالیهک فن محاضراتدن (ثمرات الفوائد)

نام ترکی تالیف لطیف شایان نشر آثار مقبوله دن

بولند یغندن طبع قلند یغنی

اخطار اولنور

مطبعة عامرة ده طبع اولمشدر

سنه ۱۲۸۸



Süleyman  
Hacı Hüsni Paşa

Eski  
549



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

\* منوی \* خاک قارون را جو فرمان در رسید \* باز رو تختش بقعر خود کشید \*  
چونکه فرمان جلیل و جبار \* و حکم عز و زوقهار \* خاکه ایشیدی قارونی زرو تختی  
ایله قمر زمینه چکوب خسف ایدی \* قصه خسف قارون \* قال الله تعالی  
( ان قارون کان من قوم موسی ففخی علیهم و آتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه  
لتنوء باله صبة اولی القوة اذ قال له قومه لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین ) معلوم اوله که  
قارونک اسمی زبان عبری ده قاروج ایدی \* وقارون ایچون بعضیلر موسی  
علیه السلامک عم زاده سی و بعضیلر عیسی و بعضیلر دخی خواهر زاده سیدردیمشیر  
و علی الاختلافات الروایات \* نقل اولور که موسی و هارون علیهما السلامدن  
صکره بنی اسرائیلک اعلم و افضلی \* و سبطیلرک عابد تربنی قارون ایدی \*  
و حسن صورت و شکل و شمایلده ملاحه و اطسافتی کالده اولماغله قارون  
منور دیرلر ایدی \* و مسترا تلاوت تورانه مشغول اولوب \* حضرت موسی دخی  
قارونک تربیه سنه بذل همت بیوروب نیجه علوم غریبه \* و فتون عجیبه تعالیم  
ایدوب \* حتی قارون حضرت موسی علیه السلامدن تعلم کییا دخی ایتیش ایدی \*  
و موجب علم کییا ایله عمل ایدوب \* اکثر اوقاتی ممارست اکسیره مصروف ایتیمکله  
کثرت مالی بر درجه به ایشیدی که کنوز و خزائنک مفاتحی بنی قرقق رأس

مطلب  
قصه قارون

\* قاره \*

قاره تکمیل ایدرلر ایدی \* بقاچ زماندن صکره حضرت موسی و سخی آلهی ایله  
قارونه هزار ده یک دینار \* زکوة امر ایدوب \* و اداء زکوة ترغیب بیوردی \*  
قال الله تعالی ( وابتغ فیما آتیک الله الدار الآخرة و لا تنس نصیحتک من الدنیا  
و احسن کما احسن الله الیک و لا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین )  
لکن قارونک اخراج زکات کوجنده کلوب \* موسی علیه السلامه مخالفه  
و مناقشه و مجادله به عزیمت ایددی \* و متابعت موسادن روگردان اولوب \*  
طریقه جبارین و متمدینه روان اولدی \* و بقصر عالی بنا ایتدیروب صفایح  
دیوارن مطلقلوب \* و باب قصری زرخالصدن دوزدروب \* و میان قصرده  
بر تخت مرصع وضع ایدوب مراسم \* ترتیب شهنشاهانه مافوقی منصور اولیان  
مرتبه تقید و مبالغه کوستردی \* و صید و شکار \* و کشت و کذاره سوار اولسه \*  
توابع و لواحقندن یک نفر رجال سوار اولوب و اوچ یوز نفر دخی جواری  
ماه روی عنبر بنی بوی \* ملبوسات فاخره و اکلیل پر جواهر \* و خلعات  
مرصع \* و لالی باهره ایله اراسته اولوب \* قارونک رکابنجه رفتار ایدرلر دی  
\* و سیر و تماشادن عودت و سراینه رجعت ایتدکده \* نعم فراوان ایله مالامال  
بساط بزم کشیده قیلوب \* مراسم صحنک و مطایبه بی رعایت ایله \* اسرائیلیانی  
عظیم ضیافت ایدردی \* و حر بصر دولت و ثروت اولان غافلان و جهلا  
تجمعات قارونی بوطنطنه و ولوله ایله مشاهده ایتدکارند \* ( یالبت لئامثل  
ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم ) خواستجه نولیدی قارونده اولان دولت  
و حظ عظیم بزه دخی میسر اولیدی دیوتمنا ایدرلر دی \* ننه کم زمانه ده اولان  
جهلانک دخی احوالی بویله در \* پس جهلا امر دنیا ده واقع اولان بیت \*  
عاقبت راه فنا خواهی گرفت \* زین جهسان اخر فنا خواهی گرفت \* بندک  
استماعنه نصایم ایدوب کون بوکوندردیرلر ایدی \* شیخ عطار \* اغیارا  
اعتبار از در همی چندی بود \* همچو طفل نفس ک و خرم بشیر مادرست \*  
اعتبار زینت دنیا بدان ماند که کس \* بیند اندر خواب را جامه نو در پرست \*  
سفله را اقطاع دنیا خوشتر از عقی بود \* خود جعل را بوی سرکین به زطیب  
عنبرست \* و بالجمله قارون برای منع زکات موسادن مفارقت و کال مرتبه  
بغض و عداوت ایدوب بالاخره بین الناس زنا ایله مشهوره برزن فاحشه بی  
خانه سنه دعوت وزر و جواهر ایله ملو برز بن طبق عطیه ایدوب \* ای زن  
موسی عقد محاسن موعظه ایتدکده موسی بنم ایله زنا ایددی دیوتمنهم ایلیه سن \*



\* شویله که شرطین برینده کله سکا اموال فراوان اعطا ایدیم دیوموا عید  
کونا کون ایله \* عورتی اضلال ایلدی \* عورت دخی عهد و قرار ایدوب محله منتظره  
اولدی \* روایت اولنور که بنی اسرائیل هفتده برکون جمع اولوب \* موسی  
علیه السلام انلره وعظ و نصیحت ایدردی \* بس یوم معهود ایریشوب  
مجلس وعظ منعقد اولد قد \* قارون دخی تحولات عظیمه ایله محفل وعظه  
کلوب بطریق الاستهزاء مقابله موسی علیه السلامه قعود ایلدی \*  
وزن فاحشه معهوده دخی کلوب برکوشده قرار ایلدی \* موسی نبی علیه  
السلام دخی امواج بحار اسرار خاطری تلاطم ایدوب فواج مسکینه  
انفاس طیبه سندن مجلس وعظه معطر و تاثیر نظر اکسیر اثر لیدن نحاس  
قلوب مستعین زرمین هر اولد قد \* مرأه من بوره قامت راست قیلوب بر موجب  
مشروطه \* بهتان و افتزیه نیت و دامن عصمت موسی علیه السلامی اوٹ  
تهمت ایله آلوده قلعه عزیمت ایلدی \* اول محول الحول و الاحوال \* و مقلب  
القلوب و الابصار \* جلیل و جبار \* خالق پروردگار \* زبان زنی طریق  
کذب ن تحویل \* و جانب گفتار راسته کشاده ایدوب مرأه من بوره اواز  
بلند ایله دیدیکه \* ای بنی اسرائیل معلومکز اوله که \* قارون موسایه  
عداوت ایتیکله بنی دونیکه کون اوینه دعوت ایلوب \* و بر طباق زر  
و جواهر و یروپ مجلس وعظده موسایه عمل زنا بی افترا ایله که  
سنی بنی اسرائیل النذرین خلاص ایدوب \* و موسای بی تورات حکمنجه  
سنکسار ایدم لم دیوب \* نه تعلیم ایلدیه بلا نقصان سویلدی \* و بده  
زبان کشاده ایدوب \* بن شهادت ایدرم که موسی حق پیغمبر در \* و کلماتی  
وحی الهی در \* و دین حق دین موسی در \* شمدی به دین ایتد کرم اعمال فاسده ده  
توبه ایلدم صد هزار \* استغفر الله اشهد ان لا اله الا الله \* و اشهد ان موسی  
کلم الله و نبیه \* ثبت عما صنعت \* رجعت عما فعلت \* دیوب ایمانه کلدی  
\* پس بنی اسرائیل قضیه من بوره مسعودی اولد قد \* زبانلرین قارونک  
طعننه دراز ایدوب انواع لوم و تشنیع ایلدیلر \* موسی علیه السلامه دخی  
صورت جلال روغما اولوب \* غیرت نبوت غلبه ایتیکله آتش جلال و قهری \*  
فلک ایتره پیوسته اولدی \* و فی الحال منبردن نزول ایدوب وجه مبارکن  
فرش زمینه مالیده \* و دست تضرع و نیازی عرش برینده افراشته قیلوب \*  
الهی سنک دشمنک بنم فضاحتهم قصد ایلدی \* بحق غیرت انبیا قارونی

قهر و غضب ایله هلاک و بنی اکام سلط قبل دیدی \* پس فی الحال جبریل امین  
نازل اولوب \* یا موسی باشک سجده دن قالدیر که حق تعالی زمینی سنک  
اطاعتک فرما ایتدی \* قارونی نیجه دیلرسنک ایلده سین دیدی \* موسی  
علیه السلام دخی رفع رأس ایدوب ای قوم حق تعالی بنی فرعون مظهر  
قبلدوغی کبی قارونه دخی مظفر ایلدی (فن معه فلیلیث معه و من معی  
فلیعزل عنه) یعنی هر کیم که بی روقار و ندر انکله طورسون \* و هر کم که غله در  
قاروندن دور اولسون دیدی \* پس بنی اسرائیل قاروندن دور اولوب  
الاقارونک هر امورده مشیر و مصاحبی اولان \* اوٹان \* و ایزان \* نام ایکی کسسه  
قارونه تابع اولوب مفارقت ایتدی \* پس حضرت موسی یارض خذیه  
دیوزمین امر ایتد که \* زمین قارونی طوقلر بنه وار نیجه اخذ ایلدی \* قارون  
خنده ایدوب عجب سهاره سن یا موسی دیدی \* حضرت موسی تکرار یارض  
خذیه دیوب \* ارض قارونی زانولر بنه وار نیجه اخذ ایلدی \* چونکه قارون  
نیه اوغراد و غن ییلوب دهشت غضب الهی درون بیرون استیلا ایتیکله یا موسی  
مدد الامان الا مان دیوزاری به پاشلدی \* فریادی مفید اولمایوب \* یارض خذیه  
دیو بیور مغله \* زمین سراپا قارونی بلع ایدوب خسف اولدی \* و بعد الخسف  
فسقه بنی اسرائیل مساویه باشلیوب قارون بوقدر امان دیش ایکن امان  
و یرمیوب موسی اموال و اسبابه طمع ایدوب زمینه خسف خسف و اخذ  
ایتدردی دیو گفت و کوا یلدیلر \* کلمات اراجیف سمع موسی علیه السلامه  
ابلاغ اولد قد \* درگاه عزته تکرار دعا ایلوب \* حق تعالی زمینه امر ایلدی  
قارونک جیعا اسباب و اموال \* واقشه و امتعه و ملابس و مفارش و دواب  
و انعام و آلات و اوائی الحاصل قارون نیه مالک اولدیه \* جمله سی زمینه  
خسف اولوب \* و اطراف و انکافده اولان تجاردن هر کیمک النده مال قارون  
وار ایه بر طریق ایله جمله سی مفقود و معدوم اولدی \* و قضیه من بوره ده  
روساء بنی اسرائیلدن اون درت ییک دیوزنفر کسسه تلف اولدی قال الله تبارک  
و تعالی (فخسفناه و بداره الارض فاکان له من قنیه ینصرونه من دون الله و ما کان  
من المنتصرین) \* منوی \* کزار دنیا جوی نیست در دست \* قناعت راسعادت  
باد کین هست \* بین قارون چه برداز کج دنیا \* نیرزد کج دنیا \* ابدی  
ای مستمع مستعد معجزات انبیا و کرامات اولیایه نهایت بوقدر \* و مکونات علویه  
و سفلیه دن دبلدو کنی \* حق انبیا و اولیاسنه معجز و چار عنصری



امر لینه رام ایدوب انلرک دیلدوکی حق مرادی اولور مثلاً \* منوی \* آب وکل چون  
ازدم عیسی جرید \* آب وکل دم عیسان چونکم اولادی \* منوی \* بال وپر بکشاد  
و مرغی شد برید \* یعنی آب وکل دم عیسان حیات بخش اولوب وبال وپراچوب  
بر مرغ اولوب اوچدی \* نه کم حق سبحانه و تعالی سوره آل عمرانده اسان عیسان  
بطریق الحکایه بیورر که ( انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فيه  
فیکون طیرا یاذن الله ) یعنی حضرت عیسانک نفخی وحق تعالی نک امریله  
حیات بولوب طیران ایلدی \* حضرت عیسانک نفخیله حیات بولان طیرده  
اختلاف اولوب اکثری دیمشکر که \* حیات بولان مرغ خفاش ایدی \* زیرا  
بنی اسرائیل عیسی علیه السلامدن خفاشک خلقتنی طلب ایلدیلر \* اکابناه که  
عجب خلقدن بری دخی خفاشدر \* و عیساندن بعضی بودر که \* خفاشده  
ریش وپراولما یوب مجرد لحم ودم ایکن بلار بش پرواز ایلدر و انسان کی  
ضمک ایلدر \* و مرأه کی حیاض اولور \* و حیوانات سائر کی تولد ایدوب  
سائر طيور کی بومر دلا من وضوء نهار وظلمة شبده کور میوب انجق بعد  
غروب الشمس ایکی ساعت بعد طلوع الفجر قبل الاسفار دخی بر ساعت کورور  
\* پس بنی اسرائیل حضرت عیساندن بومعجزاتی کور دکده کولشوب  
بوسحر در دیدیلر \* ای نور حقیقه عالم ونور حقیقه آدم \* منوی \* هست تسبیح  
بخار آب وکل \* نفخ عیسی کی سنک دخی تسبیح و تقدیسک و بخار آب وکلدر \* یعنی  
عنصردن مرکب اولان جسدک بخار ایلدر که \* منوی \* مرغ جنت شد زنفخ  
صدق دل \* صدق نیت و خلوص و طوبیله صعود ایدن نفخ دلدن مرغ جنت  
اولدی \* یعنی حق سبحانه و تعالی نفخ عیساندن طیر خلق ایدوکی کی عاشق  
صادق دلک دخی قلب خالصلرک نفخدن صادر اولان تسبیح و تهلیلارک  
طیور جنسان ایدوب \* نغمه زن عند ایب کلزار بهشت اولور لار \* پس  
بر کوکلده که انوار تجلیات ربانیه درخشان ایلله \* بامر الله تعالی انک وجودی  
جساد مثابه سنده دخی اولسه خیات جاوداتی بولوب وریاض قلبنده  
زاهره اولان ازهار معارف سبحانیه نک \* نسیمات طیبه سی ظاهر و باطن  
معطر ایدوب عندلیب انسانی جنان جناننده بلبل شوریده حال اولور \* و او مقوله  
زیانندن صدور ایلان کلمات درر بار \* دخی هزار زار گلستان عالم قدس محبان اولور  
کورمز میسن \* منوی \* کوه طور از نور موسی شد برقص \* کوه طور جاد ایکن  
موسی علیه السلامه واقع اولان تجلیات جمال احدیت الذاتدن رقصه کیهوب

مولو بلر کی سماع و دوران ایلدی \* منوی \* صوفی \* کامل شد و درست اوز نقص  
و نقصانندن قورتیلوب صوفی \* کامل اولدی کوه طورک کیفیت رقصنده اولان  
تفصیل اول منویده \* منوی \* عشق جان طور آمد عاشقا \* طور مست و خرموسی  
صعقا \* بیت شمر یفنده سبق ایتمشدر \* ولیکن حضرت مولانا بو بیت شمر یفنده  
دخی نقصدن قورتیلدی و صوفی \* کامل اولدی دید کارنده برسر عظیمه تلمیح  
واردلر لکن مشاهده موقوف در فاهم وجود و جد \* منوی \* چه عجب کر کوه  
صوفی شد عزیز \* نه عجب اگر جبل طور صوفی عزیز اولد بیه \* یعنی عجب  
دکلدر \* جسد انسانی دخی بعینه کوه طور کی جاد لا یحرک دکل ایدی  
\* منوی \* جسم موسی از کلونخ بود نیز \* جسم موسی به دخی نظر اولسه بر کلونخ  
و کسکدن جادبی روح ایدی \* پس قدرت حقه کوره ذی روحک حرکتی  
ایله حرکت جسادک نه فرق واردر \* ایکی سنده دخی محرک حقیقی ارادت  
سبحانیدر \* پس هر نفسنه مشیت ازلیه سی تعلق ایلسه بی جان ایکن  
ذو حیات اولور \* و روح اضافی نفخ ایتدکده بر حیات جاوداتی دخی حاصل  
اولوب \* روح حیوانی انوک قتده کسک و کلونخ شایه سنده ایکن عاشق حق  
و عارف فیاض مطلق اولوب ( ارنی انظر الیک ) نیاز بنده مستعد اولور و نقص  
وزوالدن رها بولوب مرد کامل اولور \* شعر \* بن ازل خمخانه سندن ایچشم  
صهیبای عشق \* تا بدسر مستم از صهیبای روح افزای عشق \* عشقه کرد شده درنه  
چرخ و هفت اختر مدام \* طبطلو درشش جهت برشورش غوغای عشق \* رابع  
عنصر که خامس عقل و نفس و کائنات \* جمله سی بر قطره دردر کوشه دریای  
عشق \* انبیا و اولیا و اصفیا و اتقیا \* مست و لایعقل کر زلدرده صحرای عشق \*  
سندن اوز که کسه بیلز عشقک تا و بلنی \* بر عجب سر چشمه دندر منبع و ماوای عشق \*  
ای حسینی حق شرای لم زلدن لطفله \* هر کیمه کم رایاغ صوندی بدی دریای عشق \*

\* طنز و انکار کردن پادشاه جهود و قبول \*

\* کردن نصیحت ناصحان و خاصان خویش \*

پادشاه جهودک طنز و انکاری و ناصحلرک و کتدو خوصنک نصایح قبول  
ایتمدیکي بیاننده در \* منوی \* این عجایب دید آن شاه جهود \* اول جهود پادشاهی  
بالاده مذکور اولان عجایبی یعنی مؤمنلری ناراحراق اتمدیکن کوردی اما عناننده  
مصر او اوب \* منوی \* جز که طنز و جز که انکارش نبوده اول قدرنه طعن و انکارندن  
غیری اولمادی یعنی طعن و انکاری کتد کجه مستند اولدی \* منوی \* ناصحان گفتند



از حد مگذران \* ناصح را کا حد دن تجاوز یافته بدیدار \* مشوی \* مر کب استیزه  
 را چندین مران \* مر کب عنادی بو قدر سورمه \* مشوی \* ناصح را دست بست  
 و بند کرد \* ناصح را الینی باغلوب بحر ملر کبی قید بند ایلدی \* مشوی \* ظلم  
 را پیوند در پیوند کرده ظلمی بر بر بنده اولاشدردی \* یعنی فساد و ظلمی حد و حصر دن  
 تجاوز ایلدی \* مشوی \* بانک آمد کار چون ایجار سید \* چونکه اول جهودک  
 کار و ستمی بورایه یعنی بومر تبه حد افراطه ایرشدی اول اثناده هاتقدن بویله  
 دیو بر اواز کلدیکه \* مشوی \* پای دارای سک که قهر مار سید \* ایاق طوت  
 یعنی ایاغک چک ای کلب و سک جهود بزم قهر مز ابرشدی \* العظمة والكبر بآله  
 \* مشوی \* بعد از ان آتش چهل کز بر فروخت \* اندن صکره نار اخد و فرق  
 ذراع یوقاروشه لندی \* مشوی \* خاقه کشت ان جهود انرا بسوخت \*  
 و خلقه اولوب اول جهود لری عموما احراق ایلدی \* پس اول جهود عنود قبل  
 الهلاک ایات الله دن بو قدر علامات باهرات کوروب و نصیح و پند اولمش ابکن  
 نه عجب متنبه اولوب کفر و عنادنده مصر اولوب بالاخره آتسه کندونی احراق  
 ایتدردی دیر سه کز \* مشوی \* اصل ایشان بود آتش زابتدا \* انلرک اصلی ابتدا  
 آتش دن ایلدی یعنی علم از لیده بونلر دوزخی اولوب و جبلت لری دخی طبیعت نار به  
 اوزر بنه خلق اولوب صفات نار به لری غالب اولمش ایلدی \* پس بر خقوای کل شی  
 بر جمع الی اصله \* مشوی \* سوی اصل خویش رفتند انتها \* بالاخره کندولر بنک  
 اصلی جانبته کتدیلر \* مشوی \* هم ز آتش زاده بودند این فریق \* وهم بوفریق  
 اتشدن طوعش لرایدی \* مشوی \* جزوهار اسوی کل آمد طریق \* جزولرک  
 طریق کل جانبته کلدی یعنی اصل لری آتش کندولری آتشدن جزو اولمغه  
 بر طریق مقرر اجز جانب کله رجوع ایلدی \* مشوی \* آتشی بودند مؤمن  
 سوز بس \* اول جهود لری ایحق مؤمن یافجی بر آتش ایدیلر \* یعنی آتشدن احراق دن  
 ماعدانجه متافع کثیره اولوب خصوصاً طبع نعم وافر آتشدن غیر یله اولمز  
 اما اول جهود لده قطعاً بر نفع اولسا یوب ایحق احراق مؤمنین ایدر لردی  
 \* مشوی \* سوخت خود را آتش ایشان چوخس \* عاقبت انلرک آتش حسد  
 و نار غضب لری خار و خس کبی کندولری یافدی \* مشوی \* انکه او بود ست  
 امه الهاو به \* اول کسه نک که اصلی هاویه اولشدر \* مشوی \* هاویه آمد مرا  
 ورازاویه \* اکامکان وزاویه هاویه کلدی \* کما قال الله تبارک و تعالی (واما من  
 خفت موازینه فامه هاویه) هاویه جاقه و قارعه کبی اسماء جهنم دندر  
 \* اما شول کسه نک که سنیانی حسنه راجحه اوله \* انوک مسکن و مأویسی

ناردر (وما ادراک ماهیه) ای ما الهاویه یعنی انکه لانم کنهها فانهما اعظم  
 من ان یلقها ادرایه احد \* ماهیه ده اولان هاووقف ایچوندر \* اصلی ماهی به در \*  
 عند الوصل حدی اولور \* و بعضی عند الوصل دخی ثابته در \* ز بر مصحفه  
 ثابته در دیشلر \* حق سبحانه و تعالی هاویه نه اولدیفن تفسیر ایدوب \*  
 (نار حامیه) دیو بیان بیوردی \* یعنی هاویه ذات حیدر \* و شدیده الحراره  
 بر نار محر قه در \* و یا خود اعمالده خفیفه الموازن اولانلرک مأویسی نار عمیقده در  
 \* و هاویه هوی دندر که \* هوی باشی اشاعده دوشمک \* و غیرک زورندن باشی  
 اشاعده کلک معناسته در پس خفیفه الموازن اولان اهل نار دخی منکوس  
 الرأس اولدقلری حانده \* نار طرح اولمغه جهنم دخی اسم هاویه ایلله  
 موسومه اولدی \* و مأوی دخی مادری تشبیه اولوب \* مأویه ام دیو تشبیه  
 اولدی \* ز بر ام مأوی ولدر دیو تحقیق ایتمشدر \* قال سهل قدس  
 الله روحه (فن نقلت موازیند) بالا خلاص فهو فی عیش مشاهدته الابدیه  
 مر ضیه ینقلب فی جوار الحق (ومن خفت موازینه) بالربا والسمعة (فامه هاویه)  
 \* فانه ینقلب فی سخط الله و مأویه النار \* اه ای طالب فوز و فلاح علاء الدوله  
 سمنانی طیب الله انفاسه \* بو آیت کریمه نک تفسیر بنده بیورر لرشول کسنه که موازین  
 اعمال صالحه سی خفیفه اوله \* انوک می هاویه در \* یعنی ولدهاویه در دیمکدر \* اکابناء  
 که بلوای مز بوره هاویه مذکور ایچون مدخره اولان اعمال خبیثه مادره وادن  
 متولده و صادره اولوب مادره و اول ولد ناخلفی حجره قابله تر بیه ایتمشدر \* پس  
 کر کدر که (فامه هاویه) قول کریمه اولان اشارت الهیه به متغیطن اولوب \*  
 ام هو انک دفعه لیه تقید ایدوب \* سنی نعم ایلدی به هدایت ایدن \* آب خبره ایاع ایلله  
 سن \* یعنی آب خیر دن مراد قوت روحانیه نورانیه در که سنی جاه مظلم طبیعتدن  
 اخراج ایدوب مدارج اعتلای مقام انسه معراج ایتدیرر \* و مادر دن مراد قوت  
 قابلیه ظمانیه در که سنی زین تراب طبیعتده دس و پنهان ایدوب حقیقتده جیفه دن  
 اخبت و انتن اولان قلوبک تریه سینه امر ایدر \* اعدی لایق دکلدر که تبعیت پدردن  
 روکردان و متابع مادر هوا و طبیعت اوله سن انکیچون حضرت مولانا  
 بیوررلر \* مشوی \* مادر فرزند جوان و یست \* فرزندک مادر لری فرزند بنی طلب  
 ایدیمکدر \* مشوی \* اصله امر فرعه را در پست \* اصول فروغک اثرنده  
 و طلبنده در \* مشوی \* آبها در حوض اگر زندان یست \* مثلاً آبلرا کر چه حوضده  
 زندانی و محبوسدر \* مشوی \* باد نشفش میکند کار کان یست \* باد اول ماهیه



نشف ایدر \* زیرا که اگر کانیدر یعنی عنصریدر \* مشوی \* می ره اندر دنا معدنش \*  
 باد اول آب محبوس ورا کدی حوضدن خلاص ایلر \* یعنی صورت نوعیه  
 مایه سن از اله ایدوب صورت هوایه بی الباس ایدر \* وهوائک خبر طبیعی سنه  
 کیدر \* مشوی \* اندک اندک تابانی بردنش \* تدریججه آزر آزر ایلتمسنی کور مر سن \*  
 یعنی هوا مائی بر وجهله کندوبه جذب ایدر که \* آنا فانا مائی هوایه به تبدیل \*  
 وعناصر بر برینه تحویل اولور \* لکن تدریججه اولغله کیفیت نکونلرین  
 تشخیص ایده مر سن دیمکدر \* مشوی \* وین نفس جانهای مارا \* چچنان \* کذلک  
 بونفس دخی بزم جانلری می \* مشوی \* اندک اندک درد داز حبس جهان \* اندک اندک  
 جهان حبسندن سرفه ایدر \* یعنی باد نفس دخی عمر یمز ابنی حوض بندن  
 اندک اندک جذب وعالم طبیعتدن اخراج ایدر \* پس ارباب نهی به لایق وسزا  
 اولاز بودر که \* ریاح انفاسی باد هوا و هوس اولمایوب \* عمری آینی هبایه و برمه  
 \* بلکه سمات طیبات محبة الله ایلر دماغ جانی مطر \* وانوار باهرات تسبیحات  
 ایلر مرآت قلبی منور \* وروح روانی مزهر ایلر که بره موجب (الیه بصعد الکلم  
 الطیب) مدارج اوجات عالیاته ارتقا ایلر \* تکم حضرت خداوند کار علیه رحمة  
 الغفار بیوررلر که \* مشوی \* تالیه بصعد الطیب الکلم \* اطیب کلم تاجناب الهی به  
 صعود و عروج ایدر \* مشوی \* صاعد امثالی حبث علم \* کلمه طیبیه بردن صعود  
 ایلدیکی حالد \* و یا خود صاعد صعود مناسنه مقبول مطلق اولاق اوزره بصعد  
 صعودا تقدیرنده اولوب بزدن صعود و ایدن کلمات طیبیه جناب قدس کبریا به  
 صعود ایلکله صعود ایدر \* شول مأوای برینه که \* انوک علوق قدرتی الله بیلور  
 علم کلم سنک فاعلی الله در \* کلم قافیه سنه موافقت ایچون علم دیوس کون اوزره  
 قرائت اولور \* و حضرت مولانا سوره فاطرده بوآیت کریمه به اشارت  
 بیوررلر که \* قال الله تبارک و تعالی (الیه بصعد الکلم الطیب والعمل الصالح رفعه)  
 صعود هبوطک مقابلیدر که مکانا وجهه جانب اعلایه حرکتدر \* پس صعود  
 کلم طیب ایلر عمل صالحک جناب الهی به توجهلرندن مستعاردر \* یعنی  
 حق سبحانه و تعالی کلمات طیبیه واعمال صالحه بی قبول ایلدیکی صعود منزله سنده  
 قلمشدر \* و یا خود کلم طیب وعمل صالحک کتبیه سی صعود بالاعمال ایدر  
 دیمکدر \* و بناء کلمه اختلاف اوانوب مطرزی واکثر نجات لفظ کلم جمع کلمه در  
 دیمشدر \* لکن شیخ علی سمرقندی بوآیت کریمه تفسیرنده بیوررلر که کلم جمع  
 کلمه اولاق غلطدر \* زیرا باجماع المحققین فعل ابنیه جمعدن دکلدر دیمش \*

مطلب  
تفسیر الیه بصعد

و بعضیلر دخی تمر و نخل کبی کلم دخی بین الجمع والواحدتا ایلر فرق اولنان جمع  
 جنسدر \* و لفظده مفرد و تسمیهده جمع اولدیغی معنایی جنس اعتبار ایلر در  
 \* فلهذا اعتبارا الجانبی اللفظ والمعنی \* بونک امشالی ابنیهک وصفنده هم تذکیر  
 وهم تأنیث جائزدر دیمشدر \* نخل خاویه و نخل منفرد کبی \* و بناء کلم بطریق  
 التغلیب کثیره اطلاق اولغله لابد واحدده استعمال اولنماشدر \* و کلم طیب  
 ایلر وصف اولندیغی دخی کلم من حیث اللفظ جمع اولماد بغه دلیلدر \* و ابن عباس  
 رضی الله عنهما دان کلم طیب سؤال اولندقد \* کلمه لاله الا الله در دیمشدر \*  
 و حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم هو قول الرجل سبحان الله والحمد لله ولا اله  
 الا الله والله اکبر دیو بیورد قسری مرویدر \* پس بخان بر عبد مؤمن قائل  
 کلمه طیبیه مزبوره اولسه \* کلمه مزبوره به مؤکل اولان ملک اول کلمه ایلر  
 سمایه عروج وجناب قدسه صعود ایدر \* و عمل صالحه مقارن اولیان کلم  
 طیب قبوله قرین اولماغله صعود ایتمز \* پس کلمات طیبیه نک رافعی عمل صالح  
 او اور اما نفسیردر المصنوعه مسطوردر \* ابن عباس رضی الله عنهما قون  
 مزبور صحیح دکلدر دیو بیورمشر \* زیرا مذهب اهل سنت دخی بونک  
 اوزرینه در که صاحب کلم عامی دخی اوورسه مؤمن اولدقدن صکره  
 اندن صدور ایدن کلم طیب عند الله مقبولدر \* و بعضیلر کلم طیب تسبیح و تهلیل  
 و قرائت قرآن و دعاء استغفار و بونک امشالی اولان اذکاردر دیمشدر \* و الیه  
 ضمیری اللهه راجعدر و بعضیلر سمایه راجعدر دیمشدر \* یعنی کلم طیب مقبول  
 اولماز \* و صعود ایتمز الاعمیل صالحه مقارنت ایلر متصاعد اولور که عمل صالح  
 کلم طیبی محقق و مصدق اولوب اصعاد و رفع ایدر \* و رفعه جله سنده اولان  
 ضمیر مستتر دخی عمل صالحه ارجاع قلندیغی بومعنایی تصریح ایدر \* و بعضیلر  
 دخی ضمیر رفع کلم لفظنه راجعدر دیمشدر بونقدیرجه کلم رافع و عمل صالح  
 مرفوع اولور \* زیرا عمل صالح غیره و حوددن قبول اولماز توحید ایلر کلم طیب  
 در که لاله الا الله در \* و بعضیلر دخی رفعهده اولان ضمیر اللهه راجعدر دیمشدر  
 یعنی رافع عمل صالح حق تعالی در دیمک اوور \* و عمل صالحک بونک کبی  
 تشریفه تخصیص اولندیغی عمل صالحه کلفت و مشقت اولدیغی ایچوندر \*  
 پس بوآیت کریمه نک معنای لطیفنده بحسب اللفظ والاعراب بهر مند اولد کسه  
 سمع جاک دوش قبل که معانی بطونیه سندن دخی حصه مند و مستفیض  
 اوله سن \* ایدم علی شریفه خفی اولیه که بوآیت کریمه نک ماقبلی (من کان



بريد العزة فله العزة جميعا ) قول کر بيدر \* يعني شول کمنه که شرف و عزت  
وعلو مکانت طلب ايليه عزت وسعادت وشرف ومنعت ومکنت وقدرته  
حقدن غير يسي مالک دکادر \* پس طاب عزت اولان طاعت و عبادت ايدوب  
عزتي حقدن طلب ايلسون \* زيراهرشي مالک وصاحبندن طلب اولور  
\* مثلا من اراد العلم فهو عند العلماء فليطلبه من عندهم دينور ) ايمدی ای عاشق  
صادق وجکری در ديله يانق \* بر موجب ( والله الغني واتم الفقر آه ) انسان  
ذليلا ومهينا خلق اولوب هر شينه محتاج اولدی في الحقيقة انسانک جميع اشيايه  
واقع اولان احتياج کايسی کي بر شينک بر شينه احتياجی بوقدر وسائر  
شيئي شي آخرده دخی محتاج اولسه احتياجی دون الاخر بيدر ذات ايسه قدر  
حاجتدر \* زيراهر کيمک حاجتی زياده اولسه ذاتی دخی علی قدر الحاجة زياده اولور  
عزت ايسه جميعا حقه مخصوص صدر واللهک ماکی در \* زيراحق سبحانه  
وتعالی احتياجدن غني ومزهدر \* كما قال الله تعالى ( ان الله اغني عن العالمين )  
پس جميع اشياک حقه کمال احتياجی اولوب حقک ذليل ومفهور بيدر  
علی الخصوص انسان احتياجده جله دن زياده اولديسه \* حقه اولان ذات  
وحاجتی دخی جله دن زياده و کاملدر \* اکبناء که حق سبحانه وتعالی ( من کان  
بريد العزة فله العزة جميعا ) بيوروب جميع اشياحقک ذليل ومحتياجی اولوب  
و حقدن غير بدن عزت طلب اولنماد يغبين عبادنه خبرو يردی پس عبده مستعد  
دخی نظرنی جله اشيا دن قطع ايدوب \* عزتي حقدن طلب ايدوی مقداری  
ذلي ناقص وعزتي مزید اولور \* و حقدن غیری به احتياجی قائماز \* فاما قلوب  
عباددن دخی حقک غیری به اولان افتقار و احتياج زائل اولماز \* الانفي لاله \*  
واثبت الاله ايله اولور \* زيراهر مختص دن نفی لاله تعلقات کونين رفع  
وازاله اولوب اثبات الاله قلبی بکينه حقه متوجه اولور \* وعبد من بور  
وجه مشروح اوزره علايق کونيه وعوايق نکوبنيدن کسيسته اولسه \*  
حقيقة کله لاله الاله دخی حضرت حقه راجع اولور \* مثلا جروحديدک  
اصططکا کيله فلك اثيردن مستترله اولان شراره نار ايله ايقاد شجرة اولوب  
ناردخی شجر بی احراق ايله اکل ايدوب صورت حطيه سن افنا \* ووجود  
نار بیت ايله ابقا ايدر \* حتی وجود شجر بت بکليتها فانيه اولوب صورت  
حطيه دن اثر قالمسا دقده نار مستترله حسيير طبيعى وفلك اثير رجوع  
وعروج ايدر \* همچنان ( اليه بصمد الکلم الطيب والعمل الصالح برفقه ) قول

کر بنده دخی بوسره اشارت وارددر \* زيراهر صالح ارکان شريعتدر \* پس  
شريعک رکن اولی استنزال نار نور الله در که اهن لاله الاله \* وسنک ذلك  
اصططکا و بر پرينه چاقماصيله نور توحيدک ناری ايقاد شجرة وجود انسانی  
ايدوب اول ائشاده عبد مؤمن دخی ميناى اسلام اولان ارکان خسدن  
بر يسي ايله عمل ايتش اولور وارکان اربعة باقيه دخی شول اعمال صالحه در که  
دمارد رخت طبيعى ارض دنيسادن بریده قلوب قبول ناره واشتغال  
آتشه مستعد قطعه ل ايليه حتی درخت وجود نار نور توحيدک هيضم  
سوزنده سی اولوب نار توحيد دخی احراق وجود وشجريتدن افنا و بقا بالله  
ايله ابقا و اوج اعتلاى قرب حقه ترفع ايدر پس شجرة وجود موهوم دخی  
نار محبت ونور نجليات احديث ايله اثير حضرتده مشعله اولدقده موسای  
قلب جانب طور دن انيس نار اولوب ( فلما اتيهانودی من شاطئ الواد الايمن  
في البقعة المباركة من الشجرة ) معنای عيان اولوب علی لسان الشعلة  
( انى انا الله رب العالمين ) نداسن جان قولاغيله اشيدر ايمدی عمل صالح  
عمل قلبدر وعمل قلب دخی محبة الله وشوق الى لقاء الله در که ايکيسي دخی  
جذبات ربانيه دن صدور ايدوب مصاحبان کلمه طيبه اولور ل \* زيراکله  
ومحبت جانب الوهيتدن پر تو ايدوب بر موجب \* فنه بداء واليه يعود ) کبرو  
اصلنه رجوع ايدر \* ته کم کاشف اسرار کبريا نور چشم اصفيا ( حضرت  
مولانا قدس الله سره الاسنا بيوردر که \* مشوی \* ترتقى انفاست بالمشق \*  
بزم انفاست طيبه مزغوت وطهارته ولطافت ونظافته ملايس اولغله ترتقى  
وعروج ايدر \* مشوی \* متحفا منالى دار البقاء \* بزدن متحف ومهدی قلندوغی  
خالده دار بقايه حاصل کلام بزم نفسلر بمرز ياوسعه دن ونفسلر بمرز دخی معاصی  
وآثام واوهام وخیال دن رها بولوب محبة الله ايله تزکيه وقليل بزم ماسوا دن  
تخليه اولدقده درگاه عزته هديه اولغله لباقت تحصيل ايدوب \* اوجات  
عالیات وحدت مطلقه ودرجات سامیات بقای احديته الذاته اعتلا وارثقا ايدر  
ديمکدر ترتقینک فاعلی انفاستدر \* مشوی \* ثم تأتينا مکافاة المقال \* بعد الارتقاء  
والاعتلا مقالمک مکانات ومجازاتی بزه کلور \* مشوی \* ضعف ذلك رجعة من ذی  
الجلال \* مقالمک ضعیف کلور رجعت یونندن ذی الجلال الله دن جله \* تأتينا ترتقى  
جمله سنه معطوفدر مکافات تأتينا به فاعلدر ضعف مکافاتدن بد ايدر  
ونصب رجعت تمیزیت اوزره در و ذی الجلال متعاقب ايله صفت رجعتدر



حاصل کلام کلام طیب و عمل صالح جزا و مکافاتنی عند الله اضمااف و مضافه بواورز  
 \* واحسان آلهی من حبث اللزوم والوجوب اولوب بلکه من محض اللطف  
 والاحسان ومن کمال الجود والرحمة والغفران در دیک اولور \* مشنوی \* ثم بلجینا الی  
 امثالها \* کی بنال العبد مما نالهها \* بلجینا دخی تا تیناجله سته معطوف اولوب تحتیده  
 مستکن اولان ضمیر فاعل ذی الجلاله راجعدر \* و ضمیر امثالها مکافاته راجعدر \* و می  
 حروف نواصبیدن اولوب بنال کله سنی نصب ایتددر \* عبد بنال نک فاعل و یاخود  
 منصوب باقرائت اولوب مفعولی دخی اولاق جائزدر \* و ماده اولان من حرف  
 جرما دخی با موصوله و یاخود موصوفه اولاق اوزره مقالیدن عبارت اولوب  
 \* نال تحتیده اولان ضمیر مستکن عیده راجعدر و ضمیر بارز دخی مکافاتدن  
 عبارت اولان مایه راجعدر \* و ما دخی مع صلاته و یاخود مع صفته محلا من بیانیه  
 ایله مجرور اولوب متعلق محذوف ایله نعیم \* و یاخود بونک امثالک بیانیدر \* پس  
 عبد بنال کله سنی فاعلی اولور ایسه \* متعلق محذوف مفعول بنال اولور \*  
 والا فاعل بنال اولور \* حاصل معنی بعد اتیان مکافاة المقال اول رب ذی الجلال  
 اول مکافاتک امثاله بزی ایصال ایلر \* عیده نائل اولما غیچون شول حسناندن  
 کم عیده نائل اولان مکافاة قبیله ننددر بومعنی عیدک منصوب اولدیغنه کوره در  
 \* اما مرفوع اولدیغنه کوره عبد اول خیره و اول احسانه نائل اولسون  
 ایچون که \* اول نعیم کلام طیب جنس ننددر که عبد اکا نائل اولدی \* و یاخود  
 بماده اولان من زائده اولوب کی بنال العبد ما نالهها \* یعنی عبد نائل اولدیغی  
 شبه که مکافاتدر نائل اولما غیچون دیک اوله هکذا \* مشنوی \* تعرج و تنزل دائما \*  
 \* ذافلا زات علیه قائما \* تعرج کله سننده اولان ضمیر مستکن انفاسه راجعدر \*  
 و تنزل کله سننده اولان ضمیر مستکن دخی مکافاة مقاله راجعدر \* دائما تمیز بیت  
 اوزره منصوبدر \* و یاخود نصبی ظرفیت اوزره اولوب زمانا دائما دیک اوله \*  
 وذا اسماء اشارتنددر \* فا تعقیب ایچونددر \* لازات کله سننده اولان لازال  
 افعال ناقصه دن اولوب ضمیر نا محلا مرفوع زال نک اسمی و قائما خبر بدر \*  
 وعلیه ده اولان ضمیر ذانک مشار الیهی اولان مفهومه راجعدر (حاصل معنی  
 متنبه اول که بومذکور کی بزم انفاسمز جناب حقه عروج و صعود ایدر \*  
 و مکافاة مقالز نزول ایدر دوام جهشتدن \* و یاخود دائم الازمان عروج و نزول  
 ایدر \* عروج و نزولدن شول مفهوم که ذکر اولندی \* پس سنی دائما بونک  
 اوزرینه قائم اولوب بوا یکی حالت که عروج و نزولدر زائل اولما دیک \* یعنی

سندن صدور ایدن کلمات طیبه و اعمال صالحه جانب اعلا به عروج ایتدیکه  
 اضمااف مضافه مکافاتنی دخی سکا نزولدن خالی اولمز \* اهای طالس محبت  
 فیاض مطابق بوابیات شریفه دن حصه بودر که \* سالکان راه حق اولان  
 عاشق صادق قارک انواع درد و فراق \* واصناف شوق و اشتیاقله بوزلر بن  
 درگاهه سوروب \* درون دلدن و جان کوکدن ایلد کلمی ذکر و توحید و آه  
 و این و تضرع و حینلری \* معشوق حقیقی اولان درگاه عزته عروج ایدوب  
 \* اول محبوب ازلی و مطلوب لم یزلینک دخی دریای رحمت و مغفرتی جوش  
 و خروشه کلوب کمال فضل و احسانکدن قلوب عاشقینه تجلیات حسن و جلاله  
 نظر قلمغه تنزل ایتدیکه \* عاشق آلهی شمع عشقک پروانه سی اولوب \* نار جذبات  
 حقه محود وجود ایتدیکه حسیض طیبه نندن خروج \* و اوج اعتلاء جبرونه عروج  
 ایدوب \* برکات تجلی احادیذ الذات ایله عنایات بی غایت ربانیه \* و انعامات بی نهایت  
 سبحانیه مشاهده سننده مستغرق و باقی بالحق اولور \* آلهی همیشه عاشق صادق قارک  
 درگاه قدس انسه تضرع و نیاز ایدوب سبحات وجهکدن نقاب عزت کشف و باز  
 اولما قدن خالی اولما سون \* و عاشق ایله معشوقی پیشنده بونا زدام واسون دیکدر

﴿ از گفتار سید نسیمی ﴾

جانک وجودی سنسز لاشی کی عدمدر \* سندن جدا دیرلک مشنقه کی  
 المدر \* روح القدس دمندن عیسی ابن مریم اوادی \* ای بخبر بودمدن کل کل که  
 دم بودمدر \* زلفک قرا کوسننده نور زحک کوردی \* هر فنده شام اولور سه  
 اردنجه صبح دمدر \* یارک غمی کولم کون و مکانه و برمز \* نیچونکم اول بیلور کیم  
 یارک غمی نه غمدر \* وار ایلوب عزیمت بیت الحرامه کل کم \* معشوقه نک جالی  
 هم کعبه هم حرمدر \* عشقک منی بلا سز بر دم قومارالندن \* عاشق غلر بنه  
 دائم عشقک ایشی کرمدر \* رزق و ریادن اولدی بوخسول اگر نسیمی \* یارک محبتدن  
 کور کم نه محنتم \* در آه ای عاشق صادق \* و در دیارده حاله و افاق \* و شوق و ذوق  
 ایله جگری یانق (کوزی اعمی اولاک نوری تجلی نه بیلور بوسوزک شمر حتی بینابه  
 صور اعمی نه بیلور \* مفهومه نجه لذت درد و فراقی دردی اولمیان ذوق ایتمز \*  
 و نور تجلی عاشقی کوزی اولمیان کورمز \* هر کس نبه لایق ایسه بالاخره لایق  
 بواور تنکم حضرت مولانا بیلور \* مشنوی \* پارسسی کویم یعنی ابن کشش \*  
 عروج و نزولده اولان احوالی \* ع \* تالیله بصعد اطباب الکلمدن بو محله کلنجه  
 لسان عربده سوبلدک شمدن صکره زباز فارسی سوبلبه لم و شرح و بیان



ایله لم یعنی بوجذب و کشش که انفس طبعه و نفوس زکیه بی حق سبحانه و تعالی  
عالم بالا به جذب ایلد یکدر **مشوی** که زن طرف آید که آمدن چشمش \* اول طرفدن  
کلور که اول چشمش کادی یعنی (بجهم و مجبونه) فحواسجه جانب آهیدن روح و قلبه  
ذوق و محبت و لذت افس و حدت اعطا اوانوب روح دخی اول حب ازلیک جانبته  
میل ایلدی **مشوی** چشم هر قومی بسو بی مانده است \* هر بر قومک چشمی  
بر جانبد قالمشدر یعنی هر بر کر و هک نظری بر ستمه در **مشوی** که کان طرف یک روز  
ذوق رانده است \* زیرا که اول طرفده بر کون بر ذوق سور مشدر \* ایلدی هر کیمک که  
همت و نظری عمل صالح \* و جانب آخرت و اولیا و اصفیاءک روشنی و حق سبحانه  
و تعالی که عشق و محبتنه اولسه ان شاء الله تعالی اول کسسته نک میلی جانب علوه  
و آخری سعادتمند اولماغه دلیلدر زیر عالم ارواحده مقام افسدن چشمیده  
قیلدی بخی لذت مشاهده کبر و اول جانبته میل ایدر جانب فساد میل ایدر دخی عاقبت  
خوفی \* و شقاوت ایلد ختم المی وارد ز بر **مشوی** ذوق جنس از جنس خود  
باشد یقین \* یقینا جنسک ذوقی کند و جنسدن اولور \* و خلاف جنسدن الم کشیده اولور  
**مشوی** ذوق جزو از کل خود باشد بین \* نظریله کور کم جزو ک ذوقی کند و  
کلندن اولور \* سلطان ولد طبعین سوی طبیعت روند \* هم خبیثین بجنس  
خود کروند \* بطلب المرء ما یجانسه \* عند تلقاته یو آنسه \* اجتماع المیاء و القطرات \*  
جمعها یرتقی بصیر فرات \* هکذا النار و الهوی اعلم \* کل شیء یجنسه یفخم \* جنس  
از جنس می شود افزون \* جنس از غیر جنس ناموزون \* پس جنس شطرنجه  
منقسم اولوب \* بری نیک و بری بد \* و صفات دخی باعتبار الکلی ایکی نوعدر یعنی  
بری عرشدرو بری فرشیدرو و فرشیان فلک جاندن \* مجبور و دور عرش \* بیان ایلده  
انوار تجلیات ایلد بر نوردر \* نته که بوندن اقدم دخی بونک بیانی سبق ایشدر \*  
و بر نوع دخی وارد که جینسینک ایکسسته دخی قابلیت و بر مشدر \* حضرت  
مولانا قدس الله روحه نوع اخیره اشارت بیوروب دیرلر که **مشوی** یا مکر آن  
قابل جنسی بود \* یا مکر خلاف جنسدن اولانک جنس اعلادن اولماغه قابلیت اوله  
**مشوی** چون بدو پیوست جنس او شود \* چونکه خلاف جنس ایکن جنسه  
پیوسته اوله استعدادی اولماغه اول جنسدن اولور \* لیکن قابلیت شرطدر  
\* مثلاً بادم فدائنه شفتالو اش \* لایوب \* بادم ایکن شفتالو اولور \* لیکن چون  
شفتالو اش \* لانمز \* زیرا قابلیت یوقدر پس اهل هوا و ارباب فسادک دخی  
بعضی اصحاب صلاحه مقارن اولدقده فسادی زائل اولوب صلاحه

تبدیل اولور \* و ارباب تلویندن دخی بعضی فسادیه مقارن اولسه فاسد  
اولور \* نظم \* روبروشی کرو کر آن جنسی \* سوی جنی مروا کر انسی \* چون  
دو جنس آمدی کزین بهرا \* ترک که کن چو یافنی مهرا \* ایلدی ای طراب  
صادق دوات و سعادت اکاکم صحبتی دانه مردان خدا اولان عاشق لایله اولوب  
زبانی انلرک مدحی سوبلیه و خلاف جنس ایکن جنس اخره مقارنت ایلد  
تحصیل جنسیت نوجهله ممکن ایش حضرت مولانا مثال اراده شروع ایدوب  
بیوررلر که **مشوی** همپو آب و نان که جنس مانید \* مثلاً آب و نان که ظاهر  
بزم جنسیند کل ایدی ولیکن **مشوی** کشت جنس ما و اندر ما فزود \* بزم جنسین  
اولدی و بزده زیاده ایلدی یعنی آب و نان یزاکل ایتمکله کند و جنسیتلرین خلغ  
ایدوب وجود مزده لحم و شحم آرتوروب قوت شامد و باصره و سامعه  
و لامسه به لحمی اولوب هر بر قوا و جوارحه توزیع اولدی الحاصل آب و نان  
ایکن انسان اولدی **مشوی** نقش جنسیت ندارد آب و نان \* آب و نان من  
حیث الشکل و الصورة کر چه جنسیت طومنز یعنی انسانه بوجهله مشابهتی  
یوقدر قما **مشوی** ز اعتبار اخر از جنس دان \* اعتبار اخر دن آب و نان  
جنس انسان بیل یعنی بعد الاکل و الهضم فی جنس بشردن بیل **مشوی**  
ورز غیر جنس باشد ذوق ما \* و اگر غیر جنس که مرادنا جنس حقیقی در بزم  
ذوق اندن اوله **مشوی** آن مکرمانند باشد جنس را مکر اول نا جنس بحسب  
الصورة اول جنسک مانند اوله الحاصل حق ایلد و اولیا و اصفیاء ایشاق ایدوب  
حظ و نصیب اولنر غیر لایله ذوق ایتمز \* و ایدوبی تقدیر چه دخی صورنده  
واسانده انلر مضاهات صور بسی اولماغه نوع ما ذوق دخی اولنور سه باقی  
و پادار دکلدر بلکه باعث ذوق مشابهت در \* پس بو تقدیر چه **مشوی**  
انکه مانند ست باشد عاریت \* اول نسنه کم عین اولما بوب مجرد مشابهت اوله  
اول عاریت اولور \* یعنی عارضی بر حالت اولماغه پادار اولما بوب سریع الزوال در زیر  
**مشوی** عاریت باقی نماند عاقبت \* عاریت باقی قالمز عاقبت مثلاً **مشوی**  
مرغ را کر ذوق آید ز صغیر مرغها کر چه صغیردن ذوق کلور **مشوی**  
چونکه جنس خود نیاید شد نفیر \* چونکه کند و جنسینی بولیه نفرت اید بچی اولور  
\* و یا خود دام بلایه گرفتار اولماغه فریاده زاره باشلر \* محصول بیت \* بودر که  
صیاد لردام زور وضع ایدوب پس پرده دن صغیر لری صدای مرغ تشبیه  
ایتمکله اشدن قوش شغیر لردام و صغیری کند و جنسک او از قیاسیه جانب صغیره



قرب اولدقده ایچلرندن عاقل اولانلری کئدو جنسی اولدیغنی بیایوب دام  
بلایه کرتار اولادین فرارایدوب و خلاص اولدیغنه شکر هزار ایدر \* اما  
ادراک اولان مرغلر کئدو جنسی کوره مدکلرندن منیه اولیوب وصفیر دام  
اولدیغنی اذعان قلمایوب دانه به طبع اتمکله کرتار دام اولوب نغیر و فریاده  
باشلر \* بومنی نغیر نوحه مناسنه اولق اوزره و منای اول نغیر نغیرت اید بیچی  
مناسنه اولق اوزره درو بر مثال دخی \* منوی \* تشنه را کر ذوق اید  
از سراب \* تشنه به اگر چه سر ایدن ذوق کلور \* منوی \* چون رسد دروی  
کر بزد جوید آب \* چونکه سرابه ایریشد ایدن چار جویان آب اولور یعنی  
چول و صحرارده خصوصاً ایام حارده سفر قیلن اثناء سیله عطش و حرارت  
مستوی اولدقده پیش چشمه اولان صحرایا آکا آب کیر و شط و فرات کی  
کورنوب دفع عطش ایچون اول جایه بویان اولوب آب تخمین ایتدوی محله  
واردقده مکر سراب اولقله شکل آب چشمندن غائب اولوب تشنه آب کیر و آب  
طلبنده اولور و مسافه بعید به نظر ایتدیکه لایق قطع سراب آب کورنوب  
هر برینه واردقده ایدن محروم و تشنه لکدن هلاک اولور و حق سبحانه و تعالی  
اعمال کفار و فجاری سرابه تشبیه ایدوب یورر قال الله تعالی (والذین کفروا اعمالهم  
کسراب بقیة یحسبه الظمان ماء حتی اذا جاء لم یجد شیئاً) ارباب تحقیق  
یوررلر که بو آیت کریمه شول زمره کفران نعمیه اشارتدر که نعم آلهیه بی  
معاصیه مصروف قیلوب و عهد اذلی سبحانی فراهموش ایدوب کلیت ایل  
عهد منوره توجده و اقبال ایده جک ایکن خلافت ذاهب اولوب بعده عقل  
قاصر بنه تابع و اقتضای نفسه متابع اولقله ابا واجدادنی بولدیغنی صوری  
و بلاهتی اولان رسم و عادت ایل عمل ایدوب بلکه اکا دخی ریا و سمعه مباشرت  
ایدر و بو طائفه سفلیه کمال جهلارندن ظن ایدرلر که عملارنده اجر و ثوابه نائل  
اولوب ایشلری مستحسن اوله و نفس و شیطان دخی جهله منوره به عملارینی  
ترین ایدوب خوب و لطیف کوستریکا قال الله تعالی (وهم یحسبون انهم یحسبون  
صنعاً زین لهم الشیطان اعمالهم) حال تنکه اعمال منوره مادن خالی و لایقته  
طائل قیلاندن اولان سراب کبی در که اول سراب چول و صحرارده اولور  
پس اول عملک صاحبیه فائده سی بوقدر مکرکم عمل صالح و عبادت خالصه سی  
اوله و صاحب الاعمال اینه بحسب الغفلة و الجهل اعمال مشوبه سین مطنی  
نار غضب الله قیاس ایدر حتی موت اصابت ایدوب و صاحب الاعمال اعمال کئدوبی

منجیه اولور ظن ایدر کن توهم ایتدیکی شی دن آخرتد برینی بولماز بلکه (و وجد الله  
عنده فوطاً حبابه) اعمال عبدك قتله وزن و حساب ایچون و سوء معامله سنه  
مکافات و مجازات ایچون اللهک قهر و غضبنی حاضر بولور و حق جزا سیله  
جزا نور \* پس حق تبارک و تعالی ریا سمعه ایل و مناسنه صورته اولان اعمال  
سراب قبعانه تشبیه یوردری ز را اصحاب سمعه ریا و شرکارنده اهل خسمران  
و حرماندندر اکا بناء که قیلد قلمی اعمالک جزا سنه محتاجلر اولوب و مقابله  
خیر و ثواب توقع ایدر کن حضور حقده وصول مراد دن برشی بولماز ز را  
حسن قبوله قرین اولان من حیث الیقین و الصدق و الاخلاص اولان اعمال  
صالحه اصفیا و اولیادر \* پس ارباب ریا حق کئدولر دن نعت اعراضله بولوب  
ما مولارندن فرقت و انقطاع ایل جزا نور کذلک حق دن خلقه و مسییدن سینه  
رجوع ایدن باز کشتلرک دخی شانی بولماز در \* پس حضرت مولانا دخی  
بوییت شریفلر ایل اشب و آیت کریمه بی تفهیر ایدوب بو وجهله تأویل  
یوررلر که متشیخ اولان کذاب و مقلد اولان قلابلر دخی سرابه و آب زلال محبت  
طالب اولان تشنه ایلر دخی عطشانه بکررلر و مقلدین و مزورین اولان کد ایلری  
بحسب الشکل و الصورة دفع عطش طلب ایده جک آب ریان ظن ایایوب  
ودام تزویر لباسدن استماع ایتد کلری صفیر خد علرین اواز مرغ قدس آشیان  
ملاحظه اتمکله حضور لر بنه واروب دفع عطش و صحبت هم جنسینه کمال  
رغبت ایل توجده ایلد کلرنده دام تزویر و سراب قیسان مشابه سنند . بولوب  
مراده واصل اوله منزل \* پس کیسی اذعان پاک صاحبی اولقله اول جانینی ترک  
ایدوب چشمه سار محبت آلهیه اولان مرشد کامل دریا دلرک جائده کیدن  
طریق فلاحی صوروب نشانی الوب اول سمته روان و طالب درمان و دفع  
عطش ایدرلر و دام تزویرده دانه حرفه الدائموب مرغ زار قضای حب و ولایه  
برواز قیلورلر فاما شونلرکم قاصر الفهم و بی ادراک اوله سراب جهالت  
و بلاهت و ورطه غفلت و حرافتدن جید ارادتلرین تخلص ایده میوب صفیر  
صیادک دام تزویر بنه کرتار و قید خذلان و حرمانده خوار و زار اولورلر ایدی  
بنم جانم قلمبنده نور محبت ربانیه باهر اولان عشق غنیلری دکه بر لعه به الدائم  
و جانب سرابه بقیم و دام تزویر طوتلر ز را مفاس اولمایوب کوکلی عشق  
سبحانی ایل غنی و نور هدایت الیه میان حق و باطلی فارقدن و عشق و محبتدن  
و ذوق و حالندن تهی دست اولان مفاسلر کئدو قلابلغی ایله تفاخر ایدرلر سه



قابرمز ز براش شوی \* مفاسسان کر خوش شوند از زرقاب \* مفاسرا اگر چه قاب  
التوندن خوش اولورل \* شوی \* لیک آن رسوا شود در دار ضرب \* لیکن اول قلب  
التونن ضرب بخانه ده رسوای اولور بی باهولانا قلد دیدیک کس لک خود باشنه  
خلق کثیر جمع اولوب و هر بری شخم شو بیل در دیومدح ایدوب اصلا بی ذوق  
و محبت و مفاس عشق و معرقت سز دیورل دیوس \* وال ایدن سالله جواب بیورلر که  
اومتولی تمیزونی اذعان اولان کس نه لشدول مفاسه بکزر که قلابدن بریسی  
النه بر قاج قلب التون و بر مکله خوش دل اولوب بعد ضرب بخانه ده رسوای  
اولدخی بی بولردخی سک و کوه کید کارینه و طیار سازوردا صارقتد قلرینه  
و کلات تصوفدن بر قاج اصلا حات و عبارات از برل کارینه مسرور اولوب لیکن  
ضرب بخانه شقه عشق ضرب بخانه جیسی اولان مرشد کمالک بدشته و پوته  
تربیه سنه داخل اولد قده قدما مسرور اولد بیگی کلات و اصلا حاتی رسوای اولوب  
هیچ شیه مالک اولوب مفاس و مند بور اولد بیگی ظاهر و باهر اولوب و یا خود  
ضرب بخانه میزان آخرتده رسوای اولور ایدی ای مرد طاب و طریقی مستقیمه  
راغب بو نصایح و مواظدن متبه اول \* شوی \* تازراند و دیت از ره نفکند \*  
زنهار زر اند و دلق سنی بولدن راقیه یعنی ایچی مس و اوستی التون بالذوز  
مشبه سنده اولان عمارت ظاهر و خرابی باطن سنی طریقی حقدن دور و مهجور ایتیمه  
\* شوی \* تا خیال کز تراچه نفکند \* و خیالات سقیمه و باطله و توهمات من خرافات  
عاجله سنی جاه مظالم طبیعته راقیه (مولانا جامی) حذر از صوفیان شهر و دیار  
\* همه نامردم اند مردم خوار \* هر چه دادی بدست شان خورند \* هر چه آمد  
زدنشان کردند \* کارشان غیر خواب و خوردنی \* هیچشان فکر روز  
مردنی \* ذکرشان صرف بهر سفره و اش \* فکرشان صرف در وجوه  
معاش \* هر یکی کرده منزل دیگر \* نام از خانقاه بالکر \* بهر نیل امانی و شهوات \*  
کرد میل اوانی و ادوات \* فرشهای لطیف افکند \* ظرفهای نکو پراکنده \*  
چشم بر در که کیست \* زده و شاهر \* یافته از طریق مردان بهر \* گوشت  
یارداورد دوسه من \* نانشند بصدور شیخ زمن \* سرانبان لاف بکشاید \* بحر یغان  
کذاف پماید \* بهر آش است اشنایی او \* ز آتش دیک روشنای او \* ایدی ای طالب  
هدایت ناجنسه و مقلده مقارنت وار باب ریاضه ایله مصاحبت و خیالات و او هام  
باطله به متابعت ایدن جاه مظالم طبیعت و درکات نار حسره دوشدیکنه  
بر مثل لطیف استر سک \* شوی \* از کبله باز خوانان قصه را \* کبله و دمنه

حکایه لری مسطور اولان هماور نامه گانده بوقصد بی آشکارا و قوی \* شوی \*  
وندران قصه طلب کن \* حصدرا \* اول قصده حصد طلب ایله ایدی  
اول قصده در درایسک قصه بودر که مع الحصد سکا تفصیل و بیان ایدلم

\* بیان توکل و ترک جهد کفایتی نجیران بشیر \*

طائفه نجیران ارسلانه توکل باشنه و سعی و جهدی ترک فانی خصوص سنده  
سویل کیری بیاند \* شوی \* طائفه نجیر دروادی خوش \* نجیر صید و شکار  
مناسبند در یعنی \* بوانادن قابل صید و مناسب شکار اولان بر طائفه وادی  
خوشده \* شوی \* بودشان از شیردایم کش مکش \* نجیرانه شیردن دایما کش  
مکش و نزاع و اضطراب و ارایدی \* شوی \* بس که ان شیراز کین درمی بود \*  
که اول شیر کین دن نجیران بسیار قیاردی یعنی تقدیر بیت بالتقدیم و التا خبر که  
آن شیراز کین نجیران بسیار درمی بود و اواق اوزره معنی و برادی \* شوی \*  
آن چرا با جله ناخوش کشته بود \* اول اولاق بر فضای خوش و صحرای داکش  
ایکن شیرک خوفندن جله نجیرانه ناخوش اولمشیدی شیردن مراد روح  
و چرادن مراد طبیعت و نجیراندن مراد حواس انسانیه و قوای بدنیه اوله که شیر  
روح نجیران خواسته اتباع ایتمکله چاه طبیعته سرنگون دوشیدی و یا خود  
شیردن نفس اماره و چرادن مراد ریاض و ریاضت و مجاهده و فضای محبت  
و مشاهد و نجیراندن مراد قوای روحانیه اولوب نفس قوای روحانیه بی  
کنندویه شکار ایتمکله جای منبع ریاضت و فضای وسیع و محبت باشلرینه  
تک اولوب بالاخره خرکوش عقل نفس شیرینک شرنی دفع ایتدی بکدر ایکی  
وجه اوزره اولان تاویل دخی وجه در \* ز را حضرت مولانا بوقصد بر حصدده  
شیری گاه روحه و گاه نفسه تشبیه بیورمشلر در ان شاء الله تعالی محملارنده معلوم  
اولور حاصل کلام علی کلام التقدر بن طائفه نجیران فرومانده و در مانده اولوب  
بالاخره \* شوی \* حبله کردند آمدند ایشان بشیر \* نجیران شیره کلدیلر حبله  
ایلدیلر \* شوی \* کز وظیفه ما تراداریم سیر \* بوبله دیو که وظیفه دن بز سنی طوق  
طوتار ز ایدی ای شیر دلبر من بعد زجت و مشقتی کندو که روا کورمه \* شوی \*  
جز وظیفه در پی صیدی میا \* سکا مراد کلا و لد بیگی مقدار ته بین اولنان وظیفه دن  
غیری بر صید کلا در نیجه کله \* شوی \* نانکزدن تلخ رمان کا \* ناکه بوچن زار و چرا  
و مرعی و یکا بز تلخ ورنج اذا اولیه و نیجه قهرک برضه قایه بلا و دوا و جفا و اذا کنور میه



جواب گفتن تخمیران را وفایده جهد گفتن

تخمیرانه شبیرك جواب دیمه سی وفایده جهدی بیان سو یله سی بیائند در  
 \* شنوی \* گفت آری کرو فایتم نه مکر \* شبیرطغه تخمیرانه ابتدی بلی بو بادی  
 عرضه قلنان کلمات کن مقبولدر \* اما شول شرطه که عهد کز ده وفا کورم خلف  
 وعد و نقض عهد کز سببندن مکر و خدعه و حيله و زعه کوریمیم ز برا که ن دفعات  
 ابله بومثوله و واعید و معاهده غره و فریفته اولوب \* شنوی \* مکره بس  
 دیده ام از زید و بکر \* زید و بکر دن چوق حيله و مکرل کورم \* احتمالدر که  
 سز دخی و عده کرده صادق اولوب ترو پرو مکره نیت ایتش اوله سز حال آنکه  
 \* شنوی \* من هلاک فعل و مکر مر دم \* بن خلاق فعل و مکر نیک قهر و هلاکیم  
 \* شنوی \* من کزیده زخم و مار و کزدم \* بن مار و عقربک زخم کرده و زهر چشیده  
 سیم یعنی مار جبلت و عقرب خلقت اولان نیجه بدسیرت و حشرات سر بر تلرک  
 مضرات کثیره ل بن کورمشم \* یعنی شیردن مراد روح اولور سه قوای  
 طبیعیه به خطاب ایدر که بن عالم ارواحدن گذار ایدوب ماوای انسانیه به  
 کالجیه طایع مختلفه و عوالم متنوعه و انواع کرم و سربد چکوب و شمعی به  
 دکن مشتهیات حیوانیه دن نیجه زهرل بودوب جفال چکش و بلال کورمشمدر  
 ای مقتضیات نفسانیه جائز که سنک دخی گفتارک بکا زهر مار و لدغه کزدم  
 نیش دار اوله \* امدی \* شنوی \* مردم نفس از درونم در کین \* درونم در کین  
 اولان مردم نفس خدعه کار و مکاره \* شنوی \* از همه مردم برتر مکر و کین \*  
 بکا مکر و کین ایلکده \* جله دن اقبیح و شر و مطلقا ضرر در بعض نسخه ده  
 مکر برینه کبر واقع اولوب کین انوک عطف تفسیری واقع اولمشمدر \* حقا  
 نفس اماره دن زیاده عدمی واردر \* کافال علیه السلام (اعدی عدوک نفسک  
 التي بین جنیک) امدی شول کینه که تفویض امر الی النفس ایدوب انوک  
 و ساوس شیطانیه سنه فریفته اوله طریق صوابه مهتمدی اولماز ز برانفس  
 اماره بالسودر (کافیل النفس الاماره وهی التي تمیل الی الطیمة البدنیة و تأمر  
 بالذات و الشهوات الحسیة و تجذب القلب الی الجهة السفلیة فهی ماوی  
 الشرور و منیع الاخلاق الذمیة) \* شیخ عطارد \* همه مقصود ما نفس است  
 غدار \* که تا کز دت ز خواب جهل بیدار \* همه مقصود ما نفس است بیشک \*  
 کز از عین رومی بنده همه یک \* چون نفس کور اینجا باز مانده ست \* یقین  
 در حرص و اندر از مانده ست \* چون نفس کور اینجا نه بند \* بمنزل کی رسد

کوشه نه بند \* امدی ای نفس شوم چونکه سنک دفعات یله بونک کبی مکر  
 و حيله لک کور یلادی و دخی من جرب الحیرت خلت به الدامه دینلادی \* پس  
 سنک دروغ که بردخی اعتماد ایتزد و ردوشد بکم قویه بردخی دوشمزم خصوصا  
 \* شنوی \* کوش من لابلاغ المؤمن سید \* بنم قولانم لابلاغ المؤمن  
 من جبر واحد مر نین حدیث شریفی معننه روایت احادیثدن اشدندی \* یعنی  
 مؤمن بر دلکدن ایکی کره لدغ اولمز \* یعنی عاقل بر کره ضرر کور دیکمی محله  
 تکرار او غرامز دیمکدر \* لدغ عقرب و یلان و سار حشرات صوفیه درلر  
 و جبر ضم حيله عفار و حیالتک و سار مودنی اداغلرک سوار خلدرد و بو حدیث  
 شریفی احمد و ابوداود ابوهریره دن و ابن ماجه ابن عمر دن روایت ایتش لر در  
 رضی الله عنهم چونکه قولانم بو حدیثی سمع قبول ابله کوش امدی \* شنوی \*  
 قول پیغمبر سبحان و دل کزید \* قول رسول علیه السلامی جان و دل ابله قبول امدی

ترجیح نهادن تخمیران توکل را بر جهد و اکتساب

تخمیران توکلی جهد و اکتساب اوزرینه ترجیح و تقدیم ایلدکر بنک بیائند در  
 \* شنوی \* جله گفتند ای حکیم باخبر \* جله تخمیران شیر زبانه ایتدیلر  
 ای حکیم باخبر \* شنوی \* الحذر دع لبس یعنی عن قدر \* زک حذر قیل ز برا  
 حذر قدر دن غنا وفایده و برمن \* یعنی المقدر کان وجف القلم بما هو کان  
 پیورلمشدر \* پس دع الحذر فان الحذر لا یعنی عن القدر حدیث شریفنک  
 و فنیجه سهم قدر جنة حذر ابله دفع اولماز \* و تیر تقدیر سپر جهد و تدبیر ابله  
 کور و دوز و نشانه سنه اصابتدن خطا ایتز \* کما قیل اذا حل القدر  
 بطل الحذر \* ارادت باینک تیری شایرمن هیچ نشانندن \* نشان اولمغه بن  
 دخی شایسینم بردارم \* امدی ای شیر باندیر عبد مطیعه لازم اولان توکلدر  
 قضا و قدره تسلیم و رضادن غیر بی چاره یوقدر \* قضا دکر نشود  
 کور هزار ناله واه \* بشکر یا بشکایت براید از دهنی \* شنوی \*  
 در حذر شوریدن شور و شرسست \* قدر دن حذرده پریشانی شور  
 و شر و اردر \* شوریدن بومحاده پریشان معنانه مستملدر \* شنوی \*  
 رو توکل کن توکل به ترست \* بوری توکل ابله که توکل کسیدن به تردر

حکیم سیانی

پایانه بانفاق بدرک \* بتوکل روند مردان رآه \* کر بکوی توکل آری رخت \*



در زمانت بدیدن آید بخت \* ناتوانی جزاویار مکبر \* خالق راهیج در شمار  
مکبر \* کارها جز خدای نکشاید \* بخدا کز زخا خلق هیچ آید \* هیچ دل در فضا - ول  
خلق میند \* دل درو بندرستی از غم و بند \* جز بد رکاه او پناه مساز \* خلق  
راهیج نکیه کا، مساز \* کین همه نکیه جای بها هوس است \* نکیه که رحمت خدا بس  
است \* زیراتو کل فضا و قدره تسلیم وجد و اکتساب کو بافضایه مقابله  
و معارضه در ایامدی \* مشنوی \* بافضایه مکن ای تندوتیر \* قضایه بچهارمه  
ای تندوتیر \* و نه و ر و غضوب \* مشنوی \* تا نکیه دهم قضایاتو ستیر \* تا فضا  
دخی سنکله عناد و خصومت قنایه \* مشنوی \* مرده باید بود پیش حکم حق \*  
عبد خدا پیشگاه حکم آلهیده کالیت بین بدی الغسال مرده مشابه سنده اولق  
کر کرد \* مشنوی \* تا نکیه زخم از رب الفلق \* حتی کاشنک موجودی و مکنوناتک  
مظهر و مبدعی اولان خالق الارض و رب الفلق ن زخم قهر و غضب کلیه

حکیم سیانی قدس سره

باش در وصول جان حکمش کوی \* هم سمعنا و هم اطعنا کوی \* هر یکا حکم او بود  
توی \* جمله تسلیم کن بدو توجه \* جان و تن را بکرد کار س - پار \* تا دهند  
بقرب حضرت کار \* هدف تیر حکم او جان کن \* صدق در عشق امان کن \*  
یکسو و انداز حظ خود ز میان \* تابایی حلاوت ایمان \* کتاب شرح نه رفته  
مسطور در که (اجمعوا ان الله تعالی خالق الافعال العباد) کانه خالق لایع نه هم  
(اختلاف الناس فی افعال العباد فذهب جماهير اهل السنة الى انها واقعة بقدره  
الله تعالی مخلوقة له) قال القاضي ابو بکر منهم کونها طاعة و معصية یکون  
بقدره لعبد و ذوات لافعال واقعة بقدره الله (وقال امام الحرمین ان الله تعالی  
یخلق للعبد قدرة و ارادة یقع بها افعاله و هو قول ابی الحسن البصری و الفلاسفة  
(وقال الاستاد ابو اسحاق الاسفرائینی المؤثر فی وجود افعاله مجموع القدرتین  
قدرة الله و قدرته) (وقال جمهور المعتزلة العبد بوجد الفعل باختیاره \* ابدی  
ای طاب طریق فوز و فلاح و راغب راه صلاح و نجاه عبد خدا خیردن  
و شردن نه اشکله جمله کاری حق سبحانه و تعالی نک فضا و قدرتی و ارادت  
و مشیت ایلدر \* پس مسئله فضا و قدره حق تعالی جمیع افعال خالق و موجودی  
اولد یغنه ایمان کنور نتیجه و طاعت و عیان و کفر و ایمان و خیر و شر و نفع  
و ضرر جمله سی حقت مشیت و ارادت و قضا و قدری اولد یغنه اعتقاد تام ایمانیه  
و مؤمنک ایمانی درمت و تنم اولم معتزله نک ایسه عقیده سی بو کما یخالفون زرا

اعتقاد معتزله بونک اوزر بنه در که حق سبحانه و تعالی بدن فضا و قدر سبق  
ایتمکمن عبد کند و امر و کارنده مستقلا در دیرل \* فلذلک بو طائفة به قدر به  
دینادی \* زرا بونکر قدری نفی ابتدیل و قدر به سمتده اولد یغنه چون \* ان القدر یف  
بحس هذه الامة \* حدیث شریفی وارد اولمشدر اکائنه طائفة بحس ایکی  
خالق اثبات ایدوب خالق خبر بزدان و خالق شره اهرمن بد کلری کی \* قدر یلر  
دخی معنی ایکی خالق اثبات ایدوب یری خدا و یری عبد در دیرل و اگر بوبله  
اولمسه عباد عبید اولمزدی و اوزر بنه امر اجرا اولمزدی دیرل \* حق تعالی  
ایسه عباددن خیر دیلدی و شری دیلدی \* پس عند فعلنده مستقل اولمسه  
عبددن خیری اراده و شری نهی ایلزدی دیرل \* الحاصل قول معتزله اولان  
کلمات مزخرفه خریطه نحرره کشیده اولنورسه صدق ددن قالب و نیجه خالی  
الذهن لک دماغی فساد انجسام اولور \* پس لازم اولان مذهب اهل سنت  
و جماعت و امر حقه اطاعت ابلان مسلاک اصحاب هدایتدر

از گفتار حکیم سیانی فی القضاء و القدر

کفر و دین زشت و خوب کهنه و نو \* برجع الامر کله سزای او \* بدو نیک تو بر  
تورنده اوست \* نابدانی که دشمنی بادوست \* کرده امر خدای در هر فن  
\* قوتی را یفل آب تن \* تا چورا مشیه بکشاید \* زانکه کشتند حامل آن زایند \*  
هر چه آن هست و بود و خواهد بود \* آن توانند کرد که او فرمود \* هر چه استاد  
بر نشیت و براند \* طفل در مکتب ان تواند خواند \* بند کارا که از قدر حذرست \*  
آن نه زبشان که ان هم از قدرست \* تلخ و شیرین چوهر دوزو باشد \* زشت نبود  
همه نکو باشد \* چون زبالا نه دقضا بتوروی \* رو تو الله کوی و آه مکوی \* چه کند  
بافضای اواهی \* جز فرومایه و کم راهی \* حکم تقدیر او بلان بود \* که قضایش بحر  
عطانبود \* اما جبر مذموم دخی مزاقه الاقدام اولد یغنی بوندن اول بیان اولمشیدی

ترجیح نهادن شیر جهد و اکتساب را بر توکل و تسلیم

شیر دخی جهد و اکتسابی تسلیم و توکل اوزر بنه ترجیح و تقدیم ایندیکنک  
بیانده در \* مشنوی \* گفت آری کر توکل رهبرست \* شیر ایتدی نعم اگر چه  
موصل حق اولان راه راسته توکل دلیل ورهبردر \* کما قال علیه السلام (بدخل  
الجنة من امتی سبعون الفا بغیر حساب و هم الذین لایکنونون و لایستزقون  
ولایطیرون و علی ربهیم یتوکلون \* لم یأمنوا انفسهم ان یجرهم الاسباب



دون المسبب بل رفضوا الاسباب اعتمادا عليه وتفويضه اليه \* صدق حبيب الله \*  
ولكن في زماننا توكل صرفه قدرت عبد اولماد بسد \* الكاسب حبيب الله \*  
فخواستجه كسب حلال مقامك اولاسي اولديغي مقرر در ﴿ مشنوی ﴾ ابن سبب  
هم سنت پیغمبرست \* بوسبب که جهد و اکسایا بدر بودخی سنت نبی علیه  
السلام در حق تعالی ( لا یكلف الله نفسا الا وسعها ) پیور مشدر واندن ماعدا  
﴿ مشنوی ﴾ گفت پیغمبر باوازا باند \* پیغمبر علیه السلام اواز بلند ایله ابتدی  
﴿ مشنوی ﴾ با توکل زانوی اشتر یبند \* توکل ایله زانوی نافه بی بند ایله و سبب  
ورود حدیث شریف بودر که معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت پیور لر که بر کون  
حضور رسول الله علیه صلوات الله برکته کلوب \* یا حبيب الله نافه مک دیزنی  
بند ایدوب حبابه سنده احتیاط قیلا یثی بوخسه الله توکل ایدوب مطلق  
العنان ایده یثی دیو سوال اید کده \* اعقل بعیرکم توکل علی الله \* دیو پیور دیلر  
\* و بر روایتده اعقلها و توکل واقع اولمشدر که ضمیر نافه مذکوریه راجع اولور  
﴿ مشنوی ﴾ رمز الکاسب حبيب الله مشنو \* الکاسب حبيب الله رمزنی استماع  
ایله ﴿ مشنوی ﴾ از توکل در سبب کاهل مشو \* توکله اعتمادا سیده کاهل اوله  
وجهده توانی و تکامل ایتمه ایدمی اسبابه مباشرت اولور بعده اول اسباب  
ایله مقصوده نائل اولمغیچون مسیبه توکل اولور ایشتمدیکز میکم بر کون  
عمر بن الخطاب رضی الله عنه رجاءت اوزرینه اوغرایوب بیکار کورد کده سز  
کیملر سزدیو سوال ایلدی انلردخی بزمتوکل لرزدیو جواب و بر دیلر عمر رضی الله عنه  
انلرک جوابلرینی رد ایدوب بلکه سزمتوکلر سزمتوکل اولدر که حبه بی زمین الفا  
ایله بعده توکل قیله دیو پیور دیلر خصوصاً کار صحابه رضی الله عنهم هر بری  
در صنعت و کسب ایله مشغول لر ایدی پس کسیدن نه وجهله کسسته اولایم دیدی

#### ترجیح نهادن نخبیران توکل را بر اجتهاد

تکرار نخبیران توکلی اجتهاد اوزرینه ترجیح ایتد کلرین بیان ایدر ﴿ مشنوی ﴾  
قوم گفتندش که کسب از ضعف خلق \* توکلی جهد و اکسایا اوزرینه ترجیح  
و طریق توکله عازم اولان قوم اسان نخبیراندن دیدیلر که کسبی خلقک ضمه فندن  
﴿ مشنوی ﴾ همه تزویردان مقدار خلق \* هر برینک خاق واستعدادی مقداری  
تزویر و حبله لقمه سی پیل \* زیرا ابن مسروق ( التوکل الاستسلام لجریان القضاة  
فی الاحکام ) دیو پیور مشلر \* پس متوکل احکامده جریان ایدن قضایه مستسلم  
اولقی کر کدر \* زیرا مادامکه حق تعالی هر شئیک خالق و هر حیک رازقی اولدیغی

معلوم اولساد فیه توکل بولماز حق سبحانه و تعالی ایسه صفات مزبوره ایله  
بیانمسه ایمان درست اولماز \* پس توکل بر حالتدن عبارتدر که حالت مزبوره  
تو حیددن صادره اولوب و اثری اعمالده ظاهر اولور \* ایدمی هر کیم که جمیع اموری  
مالیکنه تسلیم ایدر سه احکامده جاری اولان قضایه تسلیم و انقیاد ایله  
حقیقته اول کسسه منصف اولور باخضوص حق تبارک و تعالی ( و علی الله  
فتوکلوا ان کتم مؤمنین ) و دخی ( ان الله یحب المتوکلین ) و دخی ( ومن یتوکل  
علی الله فهو حسبه ) پیور و دخی ( ان الذین یبیدون من دون الله  
لا یمکنون لکم رزقا فان یغووا عند الله الرزق ) دیو خبر و رب و حضرت فخر عالم  
صلی الله علیه وسلم ( لوانکم تتوکلون علی الله حق توکله رزقکم کل رزق الطیر  
تغد و خصاص و روح بطائنا ) و دخی ( من انقطع الی الله تعالی کفاه الله کل مؤنه  
( و رزقه من حیث لا یحسب \* ومن انقطع الی الدنیا و کله الله الیه ) دیو  
پیور مشدر \* ایدمی باب توکله بوقدریات و احادیث و کلمات اکابر اودقد نصکره  
مقرر اولدی که ﴿ مشنوی ﴾ نیست کسی از توکل خوبتر \* حقه توکل ایتکدن اهلا  
بر کسب بوقدر ( ایس الله بکاف عبده ) پیور مشدر ﴿ مشنوی ﴾  
چبست از تسلیم خود محبوبتر \* پس تسلیم دن محبوبک خود نه واردر

#### ﴿ مناجات حامی در توکل ﴾

ای دو عالم ز تو اجزا و توکل \* خار صحرای توکل ز توکل \* جزورا معرفت کل  
تودهی \* توشه راه توکل تونهی \* خاصکارا نوشوی راهنون \* سوی روزی  
ز سبیهایمرون \* که بی نشه اب رب و تاب \* چشمه اب براری ز سراب \* کاهر کسسه  
از بی برشاخ \* ربزی از بهر غدامی و فراخ \* مر دره راجگری شیردهی \*  
باراو بر کنف شیرنهی \* چون شود کنف شیر سوار \* تازیانه دهیش از دم مار \*  
جان جامی که درین کردابست \* مرکز دایره اسبابست \* ده بکلزار از توکل  
راهش \* ساز ازان روضه تماشا کاهش \* غنچه آن چو شود نافه کشا  
\* بمامش برسان بوی رضا \* ایدمی ای شیر دلبر دامگاه قضادن پای اجتهاد ایله  
هیچکس فراره قادر اولماز \* و عواقب اموری دیده بر غفلت ایله هیچ احد  
کورمز زیرا ﴿ مشنوی ﴾ پس کرزان از بلا سوی بلا \* چوق کسه لر بلادن  
بلا جانینه بخارل \* یعنی بر بلادن قاجوب خلاص اولابن دیر ایکن اندن اشد  
بر بلا به ملاقی اولور لر خسوزدن قاجوب مثلاً حرامی به اوغرارلر و یا غوردن قاجوب  
طلوبه طوبیورلر ﴿ مشنوی ﴾ پس چه نذا مار سوی ازدها \* چوق کسسه لر  
ماردن از درها جانینه صیحرارلر یعنی افعی دن بخارکن از درها غزنه دوشلر



و تو کلدن خسوف ابله فرار ایدوب عفریت وش اولان کسب و کار رنجیک  
 پنجه سینه کبرل \* مثنوی \* حبله کرد انسان حبله ش دام بود \* فقیر و عاجز و ضعیف  
 و ظلوم انسان حصول مراد نفس ایچون اجتهاد و اکساب د بوحیله ابلدی  
 لکن حبله سی کند و به دام اولدی \* مثنوی \* انکه جان پنداشت خون آشان بود \*  
 و اول نسته بی که جان قیاس ابلدی قان ایچو بی اولدی که مراد نفس اماره  
 مکاره در \* مثنوی \* در پیست و دشمن اندر خاه بود \* دردمند انسان خوف دشمن  
 امین اولق امنه سیله قیوی باغلدی اما خبری بوقدر که عدو درون خانه ده  
 ایدی \* یعنی افاق اولان اعدا ایچون دراو دراو تدبیر ایدوب کله جک بوللرین  
 سد ابدی و حصن حصین یا پوب ایچنه کبردی \* اما اعدای عدو اولان  
 نفس اماره خانه حسنده مکین ایدو کنند خبری بوق و انوک ندار کی هرگز  
 خاطرینه دخی کلز (بیت) تو بادشمن نفس هم \* خانه چه در بند بیکار بیگانه \* کذلک  
 قوه و اهمه و عقل معاش \* مصرع \* دشمنه قانورسه قانسون دوسته  
 محتاج اولدن \* دبو کسب غنا ابله فقر و غنا قیوسن بنیاد ایدوب ابابلس حب دنیا  
 و حرص و ازو طلب جاه و حشمت و تمنای دولت و ثروت دروننده وطن طوتمش  
 دبو مردم خوار ایکن قلبندن ازاله و آخر اجه تقید ایتمایوب بالاخره دست  
 اعداده گرفتار و خوار و زار و بنای دین و سرای آخرت منهدم و تار مار  
 ایلدی \* مثنوی \* حبله فرعون ازین افسانه بود \* فرعونک حبله سی  
 بو افسانه دن ایدی بو وجهله که اول جاهل و غافل دخی \* مثنوی \*  
 صد هزاران طفل کشت ان کینه کش \* اول کینه کش و مردم کش اولان  
 فرعون نیجه بوزیک طفل قتل ابلدی \* مثنوی \* و انکه اومی جست اندر  
 خانه اش \* و اول کسینه بی که فرعون استردی کند و خانه سنده ایدی  
 کا قال الله تعالی ( یدبحون ابناءکم و یسبحون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم  
 عظیم ) یعنی فرعون امین عدوی دواتی ظهوره کله سون ایچون ابناء بنی اسرائیلی  
 قتل ایلدی و باعث قتل بو ایدیکه فرعون بر روی مخوفه کوروب تعبیر  
 ایدر دکه بنی اسرائیلدن برولد ظهوره کلوب سنک دولت و سلطنتک  
 انوک الله هبایه و ارسه کرک دبو تعبیر ایدیلر و بر و ایدنه دخی کهنه حضرت  
 موساک زمان تولدین کونی و ساعتی ابله خبر و یروب سنک هلاکک انوک الله  
 اولاجقدر دیدیلر اول دخی اوزرندن قضای دفع ایچون مقدورن صرف  
 ایدوب اجتهادی قدر الله دن بر شیک رده قادر اولمادی \* حال انکه موسی

علیه السلام فرعونک سراینده صلب پدرن رحم مادره هبوط ایدوب  
 و بعد التولد آب نیل فرعونک سراینده قصرینه قریب برده نابوت ابله موسایی  
 ساحله اخراج ایدوب فرعونک زوجه سی آسیه موسایی آلوب ( قرت عین لی  
 و لک ) دیوب موسی علیه السلامی یانلرنده پرورده قیلدیلر کا قال الله تعالی ( اذ اوحینا  
 الی امک ما یوحی ان اقدفیه فی التابوت فاقدفیه فی الیم فلیلقه الیم بالساحل  
 یاخذہ عدولی وعدوله و القیت علیک محبة منی و لنصنع علی عینی اذ تمشی  
 اخذک فتقول هل ادلکم علی من یکفله فرجعناک الی امک کی تقر عینها و لا تحزن )  
 و فرعون عمایق بن سام اولادندن قاهر مصر اولانلرک لقبی در نته کیم فرس  
 پادشاهلرینه کسری و روم پادشاهلرینه قیصر د بد کلری کبی مصر تختنده  
 پادشاه اوللره دخی فرعون دیرل و فرعون دیواقب و پردو کلرینه باعث ملوک  
 مصرک کال تکبر و عنوری اولدو و ایچون ( تفرعن الرجل ) دخی فرعون دن  
 مشتق در بر کسینه تکبر و عجب کوسترسه ( تفرعن الرجل ) دیرل موسی علیه السلام  
 زماننده اولان فرعونک اسمی مصعب بن ربان ایدی \* ان شاه الله تعالی میسر  
 اولورسه قصه فرعون مثنوی شریفک جلد ثالثنده مفصل و مشروح کلد کده  
 بیان اولنه \* ایدی دوات دنیا المندن کته سون دیو نیجه قانلردو کوب و بی کنده  
 کسینه قتل ایدوب و کهنه و منجمین دروغنه اعتقاد ایلوب امت محمدی  
 پامال ایلان قرائنه مشربلر دخی قضایه پنجه اورده قده زمره فرائضیه  
 ملحق و عاقبه العاقبه بر موسای و فنک بد دعاسی ابله مظلوملرک اشک چشم  
 خون اولدلرندن حاصل اولان دریای آتش بارقهر الهی به غرق اولق مقرر در  
 اما قنی برحق کلامن اصفایلیان کوش کم اشدیده و قنی برصبرت بین کوز کم  
 بو معنایی کوره پس نیچون کورمن کوزی یوقی در دینورسه \* مثنوی \*  
 دیده ماچون بسی علت دروست \* بزم چشممن چونکه انده علت کثیره واردر  
 ( فلهدا ) حقیقت اشبانی کور مکده خیره او اوب خطا و خللدن خالی دکلدر ایدی  
 بو خود بین اولان چشم احوال و دیده معتله \* علاج ایدوب \* مثنوی \*  
 روفا کن دید خود در دید دوست \* یوری سن کندو دیدکی دوست دیدنده  
 محو و افسا ابله حتی سنک چشم کر نظر خود بینک نابود و نظر دوست موجود  
 او اوب غلط بین اولمندن خلاص اوله سن \* دیدایی محله دخی دیدن معنانه در که  
 کورمک دیکدر \* پس چونکه بو نصیحت ابله عامل او اوب محو و افسای انانیت  
 و رفع و ازاله بشریت ابله سن \* دیده خود بینک عین خدا بین اولور \* مثنوی \*



دید ما را دید او نعم العوض \* نرم کورمه مرزه دوستک کورمه سی نه خوب عوض  
ونه کو بک بدلد که \* مثنوی \* یابی اندر دید او کلی غرض \* اول محبوب  
از اینک نظر نده غرض اصلی و مقصود کلی بی بولورسن و خطا و خلل دن  
خلاص او اورسن \* مثنوی \* طفل ناکبر او تابو با نبود \* مادامکه طفل  
طونجی و یلجی اولدی \* مثنوی \* مر کیش جز کردن بابا نبود \* طفل مرز بورك  
مر کبی باباسنک کردند غیری اولادی \* حاصل کلام طفل ناکم قوت دست  
و باطونیه و امور و مصالحنی کف و کفایت مادر و پدره تسلیم ایلده بدر مادرانک  
جمله امور بن کوروب جگر گوشه زینی آب و آتش دن جانلری کبی حفظ  
و حراست ایدر ز بر طفل کندوده عجز و بی قدرتک اظهار ایتکله انلردخی  
و کاکه طفلک کارنی انما مه ایرشدرلر کذلک بر عهد مؤمن و مسلم دخی قوت  
و قدرت و مشیت و ارادت مطلقا حق سبحانه و تعالی نل اولدیغنه عین یقین  
حاصل ایدوب کندوده اولان کال عجز و فقرنی بیلوب بلا تقلید حقیقت اوزره  
جمله امور بنی قدرت حقه تفویض ایدوب و قوت دست و پایه مالک اولبان  
طفل کبی امر حقه تسلیم اولوب (فاتخذ و کیلا) قول کریمی اوزره حق سبحانه  
و تعالی بی وکیل اتخاذا ایلده بلا زحمت و مشقت جمله کاری انما مه ایرشوب  
امور کلیه و جزئیه دن هیچ بر شیده نص و نص چکمز و قناعت کبی بر کتز  
لایقنی به واصل او اور اما کندوده مستقلا قدرت و ارزعمله انانیت و فرعونیت  
دوشوب دفع مضرات و جلب منافع ایتک نیجه بیلار سعی و کوشش ایلده مقدر دن  
ز یاده نصیب بولمز و رنج و امکان غیری الله نسنه کمر مرز مثلا \* مثنوی \*  
چون فضولی کشت و دست و پانمود \* چونکه طفل بر فضول اولدی و دست  
و پا کوستردی \* یعنی بن دخی قدرت دست و قوت پایه مالکم دیومشی و حرکت  
ایلدی \* مثنوی \* در عنا افتاد در کورو کبود \* عنایه و کورو کبوده دوشدی  
یعنی زحمت و بلا و مشقت و عنا و رنج و جفا به دوشوب کفالت پدر دن دور  
مهور و قوتنه مغرور و اوای صفا سندن غافل و محروم اولغه ظلم و جهول  
اولدی \* ایلدی بنم روح \* مثنوی \* جانهای خلق پیش از دست و پا \*  
خلقک جانلری دست و پادن اول یعنی قبل النزول الی الابدان و الاجسام  
\* مثنوی \* می پریدند از و فاند در صفا \* اجنه روحانیه زینه عالم ارواحده  
کاشانه و فادن نشین صفایه جولان و طیران ایدر لدی \* مثنوی \* چون  
بامر ابطوا بندی شدند \* چونکه (قلنا ابطوا منها جمعا) فرمانیه قید

و بند او ایلر و امتشالا الامر عالم اشباح و اجساد نزول ایلدی \* مثنوی \*  
حبس خشم و حرص و خرسندی شدند \* بر وجب (قلنا ابطوا بعضکم  
بعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین) بو عالم سفلی وارض  
بشریت و زندان جسمانیته خشم و حرصه و قناعت و قلته و زله و ذلله اسیر  
و گرفتار و کفر و جهلده خوار و زار اولدی \* اما عنایت از ایدسق ایدر  
وطن اصلیلرندن غافل و عالم ارواحدن جا هل اولمایوب بودار بوار مضیق  
الدائموب کلد و کلری مأوای یرینی ارزو ایدوب مدارج اعلایه ارتقا ایلدی  
کا قال الله تعالی (فاما باینکم منی هدی فن تبع هدای فلا خوف علیهم ولا هم  
یحزنون \* والذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون)  
ایلدی ای مؤمنین موحدین \* مثنوی \* ماعیال حاضر نیم و شیر خواه \*  
ز حق تعالی نک عیالی بوز و حقدن سود طلب ایدیجوز \* مثنوی \*  
کفت الخلق عیال الاله \* نه کیم مفرع عالم صلی الله علیه و سلم خلق جمیع عیال  
حقدر پیوردی حق سبحانه و تعالی فرد واحد (لم یلد و لم یولد ولم یکن له کفو واحد)  
صفاتیله منصف و اهل و عیالی اولغه دن مقدس و منزله پادشاهی بدل در عیال سید نسیمی  
او خرم اسمکده بسم الله الرحمن الرحیم \* ای صفا نکدر صفتک \* قل هو الله احد  
اول و اخر هو حی الذی لا یموت \* ظاهر و باطن هو الباقیسن الله الصمد \* لم یلد سن  
سن او خزلای ولم یولد سنی \* لم یکن ذات و صفا نکدر له کفو احد \* لکن  
عیال مادرینک پستاندن لینه طباب و شیر ایلده تربیه اولدیغنی کبی عباد الله  
دخی قوت جسمانی و غذائی روحانی بی حق سبحانه و تعالی نل پستان ربوبیت  
و البان رزا قیتندن تغذی و استفااضه ایتکله عیاله تشبیه اولنوب ابوهریره  
رضی الله عنه \* رسول رب ذی الجلال علیه صاوات الله ذی الجمال \* الخلق عیال الله  
پیوردی دیور وایت ایلدی جیاد جیدک جمعی اولدیغنی کبی عیال دخی کسر  
عین ایلده کتاب وزنی اوزره عیل جمیدر که اهل و اولاد معناسنه ذکر و انشایه  
شاملدر و عیله افه هر بلده درویشد دیرلر و عیله فقیر اولغه دیرلر و عیال فقیر  
و محتاجه دیرلر \* ایلدی عیال دخی نفقه و کسوه سنده پدر و مادر بنه محتاج اولوب  
و حقیقته جمیع اشیائک احتیاج کلیری حقه اولغه خلق عیال حقدر دینک  
صحیح اولور پس بر مصداق قول کریم (وما من دابة فی الارض الا علی الله  
رزقها) جمله دواب و حیوانات حق سبحانه و تعالی دن مرزوق اولورلر بلکه  
آب و باد و خاک و آتش و برک و بکا و مجموع ارزاق رزق الله دن استرلر شکیم



مثنوی شریک جلد ثالث اولاده حضرت مولانا بیورر که مثنوی خلق بخشش چشم را و روح را \* خلق بخشش بهر عضو خدا \* خلق بخشش خاکی را \* خاک را لطف خدا \* تا خورد آب و رو بد صد کیا \* باز خاکی را بخشش خلق و لب \* تا کبابش را خورد اندر طلب \* بر کهسار بارک از آنه سام او \* دایکار از ادایه لطف عالم او \* رزقها را رزقها او می دهد \* زانکه کندم بی غذا بی چون زهد \* چونکه خالق الارض و السموات و رازق الاشياء و المکونات \* مثنوی آنکه اواز آسمان باران دهد \* اوقات در که آسمان فطرات باران احسان ایدر ابدی بو کافاد را و لان اول پادشاه لا شریک \* مثنوی هم تواند کوز رحمت نان دهد \* بنده دخی کمال شفقت و رحمت و غایت فضل و احسان و لطف و انابت در بی رنج و مشقت نان و نعمت و بر مکه دخی قادر در امان و صدقنا ایمانا بقینا و صدقنا عینا

ترجمه نهادن شریک در ابر توکل

تکرار شریک دخی اقامت حجت ایلوب چندی توکل اوزرینه ترجمه ایلوسی بیانده در مثنوی گفت شریاری ولی رب العباد \* شریادی نعم قولکرده صادق و گفتار کوز عقاید اسلامیه موافق در حقا اول کریم و جواد اولان رب العباد بی کسب و بلا سبب رزق و بر مکه قادر در و لکن مثنوی زردبانی پیش پای مانهاد \* بزم اقدام اختیار من بيشته زردبان اسباب وضع ایلدی ایلدی بر مقام عالی به زردبان سر چیمق ایوب و بلا جناح طیور طایره پرواز اید مدوکاری کبی ز دخی اوج اعلا و مرتبه علیایه بی وسیله و بی سبب نائل اوله مرز \* پس زردبان عروجه لازم اولدیسه اسباب صور به دخی زردبان ارزاق صور به و معنو به در مثنوی پایه پایه رفت باید سوی بام \* مرادات و حاجات بامک جانبته پایه پایه کنت کرک والا مطلقا اختیار و اسبابی ترک ایتک مثنوی هست جبری بودن اینجامع خام \* و بو مرتبه ده جبری اولق یهوده مرام و طبع خام در با خصوص حرف و تجارتدن شرع شریف تجویز ایلدوی مکاسبک اباخته جهور علما اجتماع و اتفاق ایتشدر در کرجه طایفه کرامیه کسبی انکار ایدوب و انکار زنده احوال اصحاب صغه بی دلیل کتوروب حضرت رسول صلی الله تعالی علیه السلام انلره کسب ایله امر ایتوب و توکلدن نهی ایتما مشدر در لکن اصحاب صغه رضی الله عنهم کسب صوریدن کسته اولدیلسه کسب اوخرویدن و مشاهده و مجاهده دن بر آن خالی اولما مشدر در کرامیه ایسه کسبی همان امور دنیویه به حصرا ایدوب امر آخرته متعلق اولان کسبیدن غافل اولما غله طریق مستقیم دن خروج ایدوب فرق ضاله به ملحق اولما مشدر در (قال علیه السلام من اصبح و همه الاخرة

جمع الله همه و حفظ علیه ضریفه و جعل قضا فی قلبه و اتته الدنيا را غمه زرا هم آخرنده کمال طالب اولان قبله حقه توجه ایدوب حق نعمانی دخی انی قصد ایدوی شیشه حصول دنیادن لایدی اولان قسمتک حصولنه ابرشدر \* پس اصحاب صغه دخی اجتهد و رباضتری کسب اخروی اولور حتی جنید بغدادی قنده دخی کسب مقربه الی الله اولان اعمال صالحه در وارباب تفسیر علی الاتفاق (وابتغوا من فضل الله) آیت کریمه سنی کسب ایله تفسیر ایتشدر در پس اصحاب صغه ترک اکتساب ایدوکاری کسب صور بد \* ما جز اولدقلمچوندر یو خسه قدر تی اولاندن کسب منع اولنماز \* ایلدی مؤمن موحدک اسبابه مباشرت ایدوکاری لاجل انفسهم دکلر بلکه مسیه عبودیت محضه اچوندر و عباد الله هر حالده خاق بیچونه افتقار اوزره اولدقلمی معلوم ایدر با خصوص حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم (ان الله يحب ان يرى المؤمن محترفا \* وان الله يحب العبد المحترف و لم یزل الرسل محترف) دیوسعی و اکتسابه تحریرص بیوروب و دخی (لکل نبی حرفة ولی حرفتان الفقر و الجهاد فن احبهما فقد احبني و من ابغضهما فقد ابغضني) دیو بیور مشدر و فقر ایله جهادی محققین تحقیق ایدوب (فالجهاد حرفة ظاهرة و ان فقر حرفة باطنة لا يعرفها الا من ذاقها) دیو بیور مشدر یعنی حق سبحانه و تعالی قولی محترف کور مکملکی سور و عبد محترفی سور و جمیع مرسلین هر بری بر صفتسز اولما مشدر در و هر برینک بر صنعتی وارد رنم دخی ایکی صنعتم وارد که بریسی فقر و بریسی جهاد در شول کسبه که بو ایکی صنعته محبت ایلله بکامحبت ایتش اولور و شول کسبه که بو ایکی صنعته بغض ایلله بکابغض ایتش اولور \* پس جهاد حرفة ظاهره و فقر حرفة باطنه در اول حرفتی بیلز الا ذوق ایدنر بیلور و بنه اول فخر عالم صلی الله علیه وسلم (رزق تحت ظلال رحمی) و بر روایتده تحت ظلال سیفی دیو بیور مشدر و اسم رزاقک تعریفنده (هو الذی خالق الارزاق و المرزقة و اوصلها الیههم و خلق لهم اسباب التمتع بها) دیو بیور مشدر و رزق دخی ایکی قسمدر بریسی رزق ظاهر در که لازمه بدن اولان اقوات و اطعمه در و بریسی رزق باطنی در که قلوبه اعطسا اولان معارف و مکاشفات و اسراره بخش اولان معاینه و مشاهدات و رزق ظاهر بنک نمرده سی مدت اجله قریب اولنجیه د کین جسدده قوت و رزق باطنی نک نمرده سی حیات ایدر و حق سبحانه و تعالی عبادنده علم هادی و لسانی مرشده علم ویدی



منقذه خلق ابدوب الیه تصدق ابدوب وعلی الیه عمل ولسانیه ذکر ابدوب  
هر بریسی سبب وصول ارزاق معنویه اولور ( اذا احسب الله عبدا اكثر حوائج  
الخلق اليه ) يورلشدر فلهذا انبىا واوليا نفسارينه اكنساب اختيارايتلشدر \* پس  
استجاب اكنسابه بوندن قوی دایل اولزو ووحديث شريف خود اكنساب  
دایل واضح در كه ( قال صايه السلام الخازن الامين الذي يعطى ما امر به طيبه به  
نفسه احد المصدقين وابدی العباد خزائن الله ) سنك خود الك واینگك وارد  
پس \* مثنوی \* پای داری چون كنی خود را بوانك \* ابا طوتار سن  
كندوی نیجه لك ایدرسك \* مثنوی \* دست داری چون كنی پنهان  
تو چنك \* ال طوتار سك الكی نیچون پنهان ایدرسن بونلردن خود مراد  
اكنسابدرو بلاشك و بلا شبهة قادر مطلق و حضرت حق بونلری عبادنه  
استعمال ایچون ویرمشددر مثلا \* مثنوی \* خواجه چون بیلی بدست  
بنده دار \* خواجه چون بنده سنك دستنه بریل ویدی \* مثنوی \* بی زبان  
معلوم شد اورا مراد \* بر موجب اسان الحال انطق من اسان المقال بی زبان  
و گفتار افتدینك مرادی بنده به معلوم اولدی معلوم شد اورا مرادش  
تقدیری اوزره معنی ویرلدی ایدی \* مثنوی \* دست همچون پیل اشارتهای  
اوست \* كذلك دست دخی بل کی حقك عبادنه اشارت لیدر یعنی حق  
تبارك و تعالیك عبادنه عطا ایلدیکی ایدی بی زبان و حرف و صوت حق  
سبحانه و تعالیك اشارت لیدر كه خواجه بنده سنه بیل و یردیکی کی حضرت  
حق دخی عبادنه ال وروب عمل الیه دیدی \* مثنوی \* آخر اندیشی  
عبارتهای اوست \* عبدك عاقبت اندیش اولمسی حقك عبارت لیدر یعنی  
حكمت خلقت جوارحی مدرك اولان عقل سلیم عبارات آلهیه کیدر و فکر  
و تدبر كلام نفسی قیابنددر \* ایدی هر کیكه عقل عاقبت اندیش الیه مرزوق اوله  
گویا حق تبارك و تعالی حقیقت حالی بی حرف و صوت و لفظ اکابیان ایتش  
اولور \* مثنوی \* چون اشارتهای راجحان نهی \* چون كه حاكم مطابق  
ورزاق الخالق اولان پادشاه لا یرالك اشاراتی جان اوزره قویه سن و درون  
لدن قبول فیله سن \* مثنوی \* دروفاي آن اشارت جان دهی \* اول اشارتك  
و فاسنده بدل جان ایلده سن و بر موجب اشارت اعمال سعی واجتهاد ایتكده  
تن اریده سن \* مثنوی \* پس اشارتهای اسرار ت دهد \* پس حق سبحانه  
و تعالی سكا اسرار اشرفی و برور و مدارج اعتلا بی شهوده تعریف ایدر

مثنوی

\* مثنوی \* بار بردار د ز نوکارت دهد \* سندن مشقت و حل زحمت  
رفع ابدوب سكا کار و تصرف عنایت ایدر \* مثنوی \* حاملی محمول کرداند ترا \*  
نقل کافت الیه كه شمعی حامل سن سنی محمول ایلر یعنی بشریت بارتك زبونی  
اولان روحی مغلوبیدن قور ناروب نفس و طبیعت غالب ایتكده حامل ایکن  
محمول ایلر یعنی قوای ظاهره و باطنه محكوم روح و حامل امری اولوب روحك  
حاکم و محمول اولور \* مثنوی \* قابل قبول کرداند ترا \* شمعی قابل سن  
یعنی حق سبحانه و تعالیك امری هر نه ایه قبول ایدیچی سك سنی قبول  
ایدر حاصل كلام مجاهدات و ریاضات و طاعات و عبادات الیه و زكتر قلبكندن  
ازاله و مرآت دلی مستعد و رزش جذبات ربانیه ایتكده رفرق سوار عشق  
الهی اولوب قرب جوارر بویتنه نائل اولمغه سنی كندو فاسیله باقی و حی ایدی  
ایدر دیمكدر \* مثنوی \* قابل امر و قائل شوی \* شویله كه امر حق  
قبول ایدیچی اولاسن سن دخی آمر اولور سن و معارف الهیه بیان ابدوب  
طالبری طریق هدایت دلالت ایدیچی اولور سن و كلكك تلفاء نفسدن اولما یوب  
نطقك نطق حق اولور و حقندن سوبلرسن \* مثنوی \* وصل جو بی  
بعد از ان واصل شوی \* وصل طلب ایدرسن بعده برخوای من طلب شیئا  
وجد وجد واصل اولور سن معلوم اوله كه اصحاب كشف و شهود ( ثم دنی  
قندی فکان قاب قوسین او ادنی ) آیت کریمه سی اتصالك حقیقتندن خبر و برر  
دیشلر \* پس معنای اتصال عند العقل اثنییتی مشعر اولدیه احدیه الذانده  
فنا معنای متضمن اولان اتصالك اثباته عقل قادر اولما یوب بوسرك ادرا كنده  
عاجز اولمغه بوباید اولان بحث عقل قول او ادنی الیه منقطع اولدی و ارباب  
حقیقت اتصالده درجه ثلثه اثبات ابدوب یوررلر كه \* و درجه اولی \*  
اتصال اعتصام بعده اتصال شهود بعده اتصال وجود در پس اتصال  
اعتصام كه درجه اولیدر اولان تصدیق قصد بعده تصفیة ارادت بعده تحقیق  
حالددر \* و درجه ثانیه كه \* اتصال شهود در اعتلا لدن خلاص  
و اسند لادن غنی در ودخی حضرت اسمائیه دن رقی الیه شتاب اسرارك  
سقوطیدر ز بر اسرار معانی تجلیات اسمائیه در و جلال و قهر و اطف  
و اعزاز و اذلال و بونك امثال اولان اسماء مختلفه متضاده لك حقایق اولان  
صفات ایچون اسرار و حکم و احكام مختلفه وارد و هر اسم شول صفك  
خزانه اسراری در كه صفة مزبوره اول اسمك حقیقتی در \* پس تجلیات

مطلب  
فی الاتصال



اسماء ایچون اسرار شقی متضاده و مختلفه واردر و ذکر اوائسان اسرار شقی  
حضرت اسمائیدن حضرت ذات ترقی ایلله ساقط اولوب معنای اتصال  
اول ترقی در \* و درجه ثانی \* اتصال وجود در \* که اتصال مزبور  
عبدك وجودی وجود حقه فنا اولقدر و اتصال مزبور نوعدن بر نفعله  
ادراك اول نماز زینت ثانیة اقتضا ایدر بومقامده ایسه اثنیة اولمزیر حضرت  
احدیته بوجهله تعدد بوقدر و فانی فی احدیة الذات ایسه فانی فی الازل  
و ذات احدیت دخی باقیه لم تزل \* ایدی فانی فی الفانی الذی لم یکن له نعت  
واللباقی علی ما کان علیه فی الازل واذلا نعت فلا ادراك ( بیور مشر و اتصال  
وجوددن مقدار دخی ادراك اول نماز الاسم معار واکاشار اولان نظر اعتباریله  
ادراك اول نور یعنی اتصال وجود ایچون مسمی و مرتبه و قدر بوقدر الابر اسم  
بلا مسمی در که فنا فی الحق معناسیچون معار در فنا به ایسه اتصال تسمیه اولمز  
لکن اسم اتصال فنا به عاریتی اولور و نظر اعتباری فانیك فنانسی ظهورنه  
نظر بدر اما اول فانی نه \* فانی فانی در خبر و بر بلرب بیور مشر \* لمر که ( الفانی الذی  
توهم وجوده فی شهود الحق ذته بذاته ) فالنشار الیه بالاتصال هو لم یح  
ارتفاع الوهم عند صفاء شهود الحق المسمی صحوالعلوم فی کلام امیر المؤمنین  
علی کرم الله وجهه و هذا غاية ما یکن العبارة عند \* پس اتصال مزبور  
وصانی طالب ایدوب مراتب مزبوره دن ترقی ایدر کدن صکره ذکر اولنان دوات  
اتصاله واصل اولور سن \* مشوی \* سعی شکر نعمت قدرت بود \* ایدی  
ار باب مجاهد دن اولوب طریق حقه سعی و کوشش ایدر کک حق سکا  
و بر دیک قدرت نعمتک شکری اولور \* مشوی \* جبر توانکاران نعمت بود \*  
سنک جبرک اول نعمته انکار اولور \* یعنی حق تعالی سکا قوت و قدرت عنایت  
ایتمش ایکن طاعته عدم اقتدار اظهار ایدوب بن مجبورم دیر ایسک نعمت  
حق انکار اولور \* پس ( وائن شکر نعم لازیدنکم ) قول کریمی فحواسنج  
\* مشوی \* شکر قدرت قدرت افزون کند \* قدرت نعمتک شکری سنک قدرتک  
زیاده ایدر و دخی ( وائن \* فرتم ان عذابى شدید ) فحوای کریمی اوزره  
\* مشوی \* جبر نعمت از گفت بیرون کند \* جبر نعمتی الیکدن طشره ایدوب  
کفران النعمة اولغله سنی عذاب شدید \* لم یح ایدر عند العلماء جبرک تعریفی  
سبب اختیار و اسقاط تکلیفات اوانوب عبد جاد مرتبه سنده در دیومعاصی بی  
حاشا حقه حواله ایلکده کافیل ( من احال المعاصی علی الله فقد فجر \* یعنی

بوقوله جبر بلرب احالی \* معاصی علی الله ایدر کدن مراد لری مرتکب  
اولد قلمی اعمال فسق و فجور ایلله مخصوصه و توهم ایدر کاری شبهه تشبیه الله  
احتجاج قصد ایدر که احاله معاصی علی الله کند و رینه حجت و دلیل اوله  
نتکم حق سبحانه و تعالی مشرک لرب جبرده اولان قولار بی کتاب کریمه بیان  
ایدوب بیور که ( سیقول الذین اشركوا اوشاء الله ما اشركوا ولا آباؤنا  
ولا حرمنا من شیء ) \* یعنی اگر حق سبحانه و تعالی نك مشیت ارتضاییدسی اولسد  
یز و باالرب مشرک اولماز دق دیرل \* پس حق سبحانه و تعالی انلرب قوائی رد  
ایدوب ( كذلك کذب الذین من قبلهم ) دیو بیور غریبدر که معتزله دخی  
نفی قدرده کند و رل بنی بوآیت کریمه ایلله تأیید ایدرل \* لکن اهل سنت و جماعت  
بونده رد اولنان ارادت مطلقه اولیوب بلکه شیت ارتضاییه بوقدر دیرکدر  
و مشرک لرب دخی بوجبر ایلله مراد لری ارتکاب شرکدن عذر ایدوب نیلیم  
ارادة الله بزم مشرک اولمازمه تعاق ایلدی دیمک دکلدر بلکه انلرب اوزر رینه  
وقوع جندن صکره بوقوللر نده استنهاد مراد ایتش لدر \* یعنی چونکه  
( فلو شاء لهدیکم اجمعین ) بیور لمش \* ایدی حق سبحانه و تعالی بزم شرکک  
خلافی اراده ایلماش دیرل و انبیاء عظامی بونکله تکذیب قصد ایدر لر دیو جواب  
و بر مشر لدر \* كذلك جبر مذمومده اولانلر دخی مجرد کند و رده نقصان  
بولنماقی ایچون عیددن اختیار جزئی سلب ایدرل بوندن اقدم دخی جبر ایلله  
اختیار بیننده اولان جبر اوسط و مذهب حق تفصیل اولنمش ایدی اما عند  
ار باب التحقیق جبر اعتبار ایدر کاری سیروسطده اولان سالتین قبل الوصول  
الی الکمال ترک سعی و اجتهاد ایدوب متابع مقتضای طبیعت اولد یغدر \* نتکم  
حضرت مولانا سیروسطده ترک اجتهاد ایلان زمره به خطابا بیور لرب که ای دون  
همت و متابع طبیعت اولان باز کشته لر بزخود جبری دکلز دیر سکر \* مشوی \*  
جبر تو ختم بود در ره محسب \* سنک جبرک یولده او یومق اولدی ایدی او یومه  
\* یعنی طریق حقه تکاسل و نهان و ترک مجاهدات ایدر ککه نوکلدر دیمه  
و عاقبت کاردن غافل اولمه \* مشوی \* ثانینی آن درودر که محسب \* تا کم موت  
اختیاری بلکه موت اضطراری ایلله در حقیقت و در کاه احدیتی حق الیقین  
کور ما بنجه او یومه \* یعنی ترقی و حر کتکه سکون عارض اولماسون بوفرستی بر دخی  
اله کبر قیاس ایلله حق سبحانه و تعالی ( یا ایها الذین آمنوا و عملوا الصالحات )  
بیور و ب ایمانی عمل صالحه مقارن اولد بی حواله ذکر بیور و ب مجرد ذکر



ایمان ایلله افتخار اولماشدر **مثنوی** \* هال محسب ای جبری بی اعتبار \*  
ایمدی ای جبری بی اعتبار زنه سار غافل اولمه **مثنوی** \* جز زیران درخت  
میوه دار \* اول درخت میوه دارك التند غیری برده او یومه مصراع اواده  
اولان محسب کله سنك مناسبی مصراع ثانیه اجرا اولندی **مثنوی** \* تا که  
شاخ افشان کند هر لحظه باد \* تا که باد رحمت و ریاح عنایت هر لحظه اول  
درخت میوه داری شاخ افشان و اغصان شجره بی تحریرک ایلله **مثنوی** \*  
بر سر خفته ات بر زدنقل و زاد \* و سنك دنیادن خفته و جانب آخرته بیدر  
اولان باشك اوزرینه نقل و زاد بیکه معلوم اوله که حضرت مولانا قصه تحجیرانه  
قبل الشروع صحبت مقلدان و ناجنس لردن حذر ایلله و هر کورد بیکدام نزویر  
و صغیر صیاده مرغ طبعکار کی کرتار و خوار و زار اولمه و مفاسل زر قلب ایلله  
خندان اولوب بعده ضرر بخانه ده رسوای اولد قلمی کی سن دخی طریقت  
قلا بلیک قلب اتون مانندی کلات من خرفه لرینه فریفته اولمه که حتی زر  
اندو دلک سنی طریق حقدن شا شرمیه و خیال کز ایلله چاه طبیعت دوشرمیه  
\* ایمدی شیر ایلله تحجیران حکایه سن استماع ایلله دیو توکل ایلله کسب تحقیقته  
شروع ایدوب و جبردن منع ایلوب نیجه حقایق بیان بیورد قدن صکره \* پس  
ای طالب صادق بعض جهله دیدیکی کی مرشد بنی فتنه ایسه بولور دیو  
کاهل اولمه وجد و طلبدن قالد و مرشد کاملی بولما نیجه ادام قنطه و شجره پرثمره  
محبت و درخت میوه دار معرفت اولان سایه حمایت وجود بیوردن غیری رده  
استراحت قبله اول درخت قدسینک ظل همتنده تسلیم کلی ایلله آسوده  
اول که سنك کمال طلب و انقیادک و نوم مثابه سنده اولان فراغ قلب و دنیادن  
انقطاعک مشاهده قیلد قده باد نسیم مرحمت اول شجره تجلیات اسماء و صفاتک  
غصون شفقت و عنایت و شاخهای نظر و همتلر بن تحریرک ایدوب دهان  
استعداد و کلوی نهاد که ثمرات جذبات ربانیه و فوا که معارف سبحانیه نثار  
ایلله دیمکدر نیکم ثویان رضی الله عنه دن روایت اولنان اشب و حدیث شریف  
وجود عالم ربانی شجره خلد بر بن اولد بینه جت و اضحه در قال صلی الله علیه  
وسلم (اذا لقیتم شجرة من اشجار الجنة فاقعدوا فی ظلها و کلاوا من ثمارها  
قالوا کیف یکن هذا فی دار دنیا یا رسول الله قال اذا لقیتم عالما فکانا لقیتم  
من اشجار الجنة) و یا خود اعمال صالحه و کسب محاسنه تکامل و تکامل  
ایلیوب جانب جبره کیدن و کمال لرینه توکل تسبیح ایلان تارک مجاهداته

خطاب ایدوب بیوردلای جبری زنه سار و زنه سار کسب عملدن غافل اولمه و ریاض  
افسانیده مثبته اولان وجودک شجره سنك علم و حیات و قدرت و ارادت و سمع  
و الام و بصر شاخلرینک سایه سنده و تسبیح و تهلیل و ذکر و فکر و صوم  
و صلوة و انواع مجاهدات ایلله من بن اولان ثمرات التندن غیری برده استراحت  
قبله \* یعنی راحت قلبک و غذای روحک حقه عبادت اولسون حتی جتنده  
دخی تحت شجره طوبیاده راحت ابدیه ایلله تنعم و ثمرات جنت و فوا که بهشت  
تناول ایلله سن (اخرج ابن حبان عن ابی سعید ان رجلا قال یا رسول الله ما طوبی  
قال شجرة مسيرة مائة سنة ثواب اهل الجنة تخرج من اثمارها و اخرج ابن المبارك  
و ابن جریر عن شهر بن حوشب قال طوبی شجرة فی الجنة کل شجرة الجنة  
من اغصانها من وراء الجنة \* و جابر رضی الله عنه حضرت رسول علیه  
السلامدن روایت ایدر که بر کسنه سبحان الله العظیم دیسه انکچون جتنده  
بر نخل غرس اولنور (واخرج الحاكم و صححه و ابن ماجه عن ابی هريرة ان رسول الله  
صلی الله علیه وسلم مر به وهو بغرس غرسا فقال الا ذلك علی غرس خیرک  
قلت ما هو قال سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر تغرس لك بكل واحدة  
شجرة \* و انس رضی الله عنهدن روایت اولنور که (قال علیه السلام تنفذتم  
القرآن دعوة مستجابة و شجرة فی الجنة و بوحدیث شریفی دخی طبرانی قیس  
ابن یزید جهنی دن اخراج ایدوب روایت ایدر که (قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم من صام يوما تطوعا غرس له شجرة فی الجنة ثمرها صغر  
من الزمان و اضعف من التفاح و عذوبته كعذوبة الشهد و حلوته كحلوة  
العسل یطعم الله منه الصائم يوم القيامة \* و عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه وسلم من مشی علی عزیمة یجمعه صلت علیه دواب  
الارض و نون الماء و نبتت له بكل خطوة شجرة فی الجنة و ذنب یغفر صدق  
حبيب الله علیه صلوات الله \* ایمدی ای طالب ثمرات اشجار عنایات ربانی ذکر  
اولنان احادیث شریفه ک معانی لطیفه سندن حصه مند اولوب ذکر و تسبیح  
و تقدیس و تعزیه و صوم و صلوة و مجاهدات و طاعات اشجار مثمره جنت  
اولد بخی معلوم اولد یسه \* پس مؤمنه لازم اولد بیکه سعی و مجاهده دن برآن  
خالی اولیوب اگر ریاض جنان و اگر روضات جنان اشجار محبت و طاعت  
و ازهار ریاضت و معرفت و آثار مشاهده و حقیقت ایلله معبود و آبادان ایلله  
بوخسه **مثنوی** \* خبر حقیق درمین رهزان \* جبرمیان زهن زنده یاقی و ترک



مجاهدات ابله از باب نفس و هوا پیشنده قالدرد ❦ مشغولی ❦ مرغی هنگامی که  
 باید امان ❦ و قسمش قوش یعنی مرغ بی پروا و بال پرواز قصد اینست که امان  
 یواور ❦ یعنی مشغولی ❦ مرغ پرناسته چون بر آن شود ❦ آفتاب هرگز به در آن  
 شود ❦ مصداق بجه لا بد بر پنجینک پنجه سنده هلاک او اور ابدی شول طالب که  
 طریق حرامی را اولی مقلد میمانده قاله و شول سالک غیر مجذوب که عشق  
 و معرفت جناحینی اولدن اشتهای بدن مرغ روحی اوجه و شول مجذوب  
 غیر سالک که شریعت و طریقت قنادرلی بین بوعالمدن ❦ وجه لا بد  
 کاله و اصل اولیوب مقصود اصلیدن کرو قالور و تسایم و رضاده کامل اولیان  
 توکلدن لاف اور می کنند و یوانی اورر ❦ مشغولی ❦ و راشار نهاس راینی زنی ❦  
 و اگر حق سبحانه و تعالی نیک اشارت لرینه بورون اوره سن ❦ یعنی عجب و استکبار  
 ابله بیق بوروب و بورون او ینادوب انواع مسکن و افتقار ابله جبهه انقیادک  
 نمجده کا، اطاعت و وضع ایتیه سن و جوارح و اعضا سلامتیه قولی و فعلی  
 و اسانی و حالی شاکر و حامد اولیه سن ❦ مشغولی ❦ مرد پنداری و چون  
 بینی زنی ❦ کنیدی مرد صا زسن چون که امان نظر قیله سن کنیدی عورت  
 کور رسن زیر رجل حقیقی اولدر که کافر النعمه اولیوب شاکر و ذاکر اوله  
 و قوای بدنیه سن ما خلق له سنه صرف ایدوب حدود الله دن خروج ایدن  
 فسخه دن و نفسی محکومی اولان زن بی حیا اردن اولیه الحاصل شو به که  
 عاقبت بین اولوب امر آههی به امثال ایلزسک ❦ مشغولی ❦ این قدر عقلی که  
 داری کم شود ❦ بوقدر عقلی که طوتار سن ضایع و کم اولور ❦ مشغولی ❦  
 سر که عقل از وی پیرد دم بود کم ❦ عقل که باشند اوجه اول باش قویق او اور  
 زیر انسانک شرقی عقله در شویله که عقل کیده (اوئیک کالانام) قیلندن  
 او اور بلکه حیوانک دخی اشتهی اولیوب دم مثابه سنده اولان اخس حیواناتدن  
 اصل اولوب حقه (بل هم اصل سیلا) بیور بلور آه ای عاشق صادق حضرت  
 مولانا قدس سره بویست سر یفده کشف و شهود ابله ذوق اولنا حق عجب  
 اسراره اشارت بیور مشدر قافهم جدا ❦ مشغولی ❦ زانکه بی شکری بو-  
 شوم و شاکر ❦ و باعث تضییع عقل بود که شکر سزلک نامبارک و همیشه و عیب  
 و مذموم شاکر عیب معناسنده در ❦ مشغولی ❦ می برد ناشکر را تافه بار ❦  
 ناسپاس اولان ناس صورت و سناس سیرتی شکر سزلک تافه نار سقره ایلدر  
 ابدی بنم جام دولت دوجهای استرک شکر کی زیاده قیل ❦ سنائی ❦ بیت

شکر کوی از پی زیارت را ❦ عالم الغیب و الشهادة را ❦ شکر اورا کسی چه داند گفت ❦  
 کهر شکر او که داند سفت ❦ کر همه مو بهاز بان گردد ❦ هر یکی را هزار جان  
 گردد ❦ پس سوی شکر نعتش بوبند ❦ کر بگویند هم بد و گویند ❦ کر کسی شکر  
 او فزون گوید ❦ شکر توفیق شکر چون گوید ❦ مشغولی ❦ کر توکل میکنی در کار  
 کن ❦ اگر توکل ایدرسک توکلی اکتساب و کارده ابله و الاجر صرفه ذهاب او اب  
 بیکار اولمی توکل عد ابله تنکم (ان الله لا یحب الباطلین) بیور مشدر ❦ مشغولی ❦  
 کیش کن پس تکه بر جبار کن ❦ اولا زراعت و حبه بی زمینه القا ابله و اعمال  
 صالحه بی علی ما امر الله تعالی ایشله بعده جبار الله انکال و تکالیله ابدی ممکن  
 اولدخه لوجه الله بر کسبله تقید کر کدر اما بعض کاهار و بطالار نکاسلارندن  
 بر کسبله مقید اولیوب انک نامنی ترک و زهد اطلاق ایدر لار و موله لر تسو بلات  
 شیطانیه به تابع اولمشلر در آدمک جله دن اسفل و کتری بیکار اولنلر در و حکماء  
 فرسک نصایحندندر که (قال لکل شیء داعیه و سبب فسیب طیب العیش و مداره  
 الناس و سبب المدا و فور العقل و سبب السر السر و سبب المزید الشکر و سبب  
 زوال النعمه البطر و سبب العفة غرض البصر و سبب النشب الطلب و سبب  
 العطب الغضب و سبب الزینه الادب و سبب الفجور الخلو و سبب البغضة الحرة  
 و سبب المحبة الهدیه و سبب الدعة الضعة و سبب المودة والاخوة البشاشة والبشر  
 و سبب الفقر السرف و سبب الثروة حسن التدبیر و سبب المذلة المسئلة و سبب  
 الحرمان الکسل و سبب الاموال الخلول یساحة الملوك ❦ ابدی اسباب مذکور هک  
 جله سی سعی واجتهاد در ❦ پس ای نخبیران عارفلر رحم الله امرأ نظر فتفکر  
 و تفکر فاعتبر و اعتبر فابصر و ابصر دیمشلر در لایق اولان بود که کسب و اختیاری  
 بکلیت سلب ایتیموب جبر بلردن اولیه سن و طریق صوابی الیکزدن قومیه سن

❦ باز ترجیح نهادن نخبیران توکل را بر جهد و اکتساب ❦

تکرار نخبیران توکلی جهد اوزرینه ترجیح اشدکاری در که ای شیر اگر چه  
 جله کلمات در ربانک مقبول اصاغر و اکابر و موافق شرع نبوی و سنت  
 مصطفوی در و ترک کسب و تدای و استسلام للمملکت ایتیمی توکله شرطدر  
 دیانلر عند العلماء مردود و کشتی نفسی قهله که به القا شرع شریفده حرامدر  
 ❦ اما از باب حقیقت دیمشلر در که توکلی معرفت اولدر که وحدانیت حق  
 مشاهده سندن طرفه عین غافل اولیه ز را توکل علی الله اولمز الا حقن غیری  
 فاعل کور ما مکه او اور و بو ذکر اولنن معرفتک کانی (لا اله الا الله وحده



لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير ( قول ترجمه ايتشدر  
واصحاب توحيد حقیقی توحیدده قشری وای اعتبار ایدوب بیوررل که توحید  
ایده دخی لب اب واردر اولاب اول اولدر که حق سبحانه و تعالی نور  
هدایتی ابله توحیدک حقیقت و سمری منکشف اولدقد اول نور ابله مشاهده  
ایدر سنکه علی الترتیب اشیاء کثیره بختها فاعل واحدن صادر اولمش \* پس  
علم یقینی ابله معلومک اولور که اسبابک سلسله سی و کیفیت تسلسلی و اول  
سلسله نک ارتباطی مسبب الاسباب به راجع ایتش لکن مرتبه منوره صاحبی  
ارباب تفرقه دن عد ایدرل زرا افعال و کثرت افعال و ارتباط افعالی فاعل  
ابله کور مشدر اکابنه بو کامرینه فنا و توحید لب اب دیمزل \* اما توحید لب اب  
اولدر که بو مرتبه اولان موحد وجودده واحد دن غیر وجود کورمه  
و حق البقین معلومی اوله که حقیقتده موجود واحد اولوب وجود واحدده  
کثرت نظرند تفرقه اولنه کورده در \* مثلاً برکسه انساندن برینک رجلنی  
بعد میدینی بعده وجهنی بعده رأسی کورسه بو مقوله را فی به لابد کثرت غلبه ایدر  
\* اما اگر جمله واحده انسانی کورسه انک خاطرنه احاد خطور ایتوب  
بلکه مدرک شی واحد کی او اور کذلک توحید لب اب ابله موحد اولان عارف  
کالک دخی نظرند رؤیت سموات و ارض و سائر موجودات فرق اولنمیوب  
بلکه کلیسی فی حکم الشیء الواحد مشاهده ایدر \* تنکم روایت اولنور که حاتم  
اصم بر کون برکسنه کلوب من این تأکل \* یعنی زدن برسن یا صم دیدی اول  
دخی من خزانه الله دیو جواب و بردی اول کس منه ( ایلقی علیک الخبر من السماء )  
\* یعنی بو خسه الله تعالی سکا نفقه و نانی سماد نمی القا ایدر دیدی حاتم اصم  
دخی ( اولم یکن الارض له لیکان یلقیه من السماء ) یعنی اگر ارض انک اولمسه  
حقا سمان القا ایدر دیو جواب و بردی اول رجل ایدی ( انتم تقولون الکلام  
\* یعنی سزهمان بر قوری سوز سو بلیانلر دن سزهمی دیدی ( حاتم اصم دخی  
( لانه لم یزل من السماء الا الکلام ) \* یعنی انکی چون کلام سو بلر مکه سمان نازل  
اولمادی الا کلام نازل اولدی دیدی اول رجل ایدی ( لا قوی علی مجادلتک )  
\* یعنی بن سنکه مجادله به قادر دکام دیدی حاتم اصم دخی ( لان الباطل لا یقوی  
مع الحق ) دیو بیور دبلر و سمری سقطی به توکلدن سوال اولند قدده  
التوکل الانحلال من الحسول والقوة ) دیو بیو روب و سید الطائفة جیند  
بغدادی قدس سره دخی ( حقیقة التوکل ان یكون لله کالم یکن فیکون الله له  
کالم یزل بیور مشلر و شبلی دخی ( التوکل کربة حسنة بیور مشلر  
\* یعنی توکل ترک اسباب و توجه الی المسبب در دیکدر قدس الله ارواحهم

\* وقال علی کرم الله وجهه ( ان اخیب الناس سعيها و اخسرهم صفقة رجل  
اتعب بدنه فی آماله و شغل بها عن معاده فلم تساعده المقادیر علی ارادته  
و خرج من الدنیا بخسرته و قدم علی آخرته بغیر زاد \* و حضرت عیسی علیه  
السلام دخی کسبه اولان شغلارند حددن تجاوز ایدن طائفه بی توکله  
ترغیب ایدوب ای قوم ( انی اصبحنا ما ارجو ولا استطیع دفع ما احذر وانا  
مرتهن بعلمی و الخیر کله بید غیری فای فقیر افقر منی وای عبد احوج الی مولاه  
منی ) دیو بیوردی \* پس طائفة تنجیران باب توکلده بو قدر حقایق بیان ایدوب  
\* مشوی \* جمله باوی بانکها برداشتند \* جمله سی شیره اوازل قالدر دبلر  
وای شبردیلر دیو چاغروب ایتدیلر که \* مشوی \* کان حر بسان که سیدها  
کاشند \* اول حر بصلر که اسبابی کوروب و سیدیلر تخمینی اکدیلر \* یعنی  
اسبابه تثبت ایتدیلر \* مشوی \* صد هزار اندر هزار از مردوزن \* نیجه  
یوز یک کوره یوز یک مردوزن \* مشوی \* پس چرا محروم ماندند از  
زمان \* پس زمانه دن نیچون محروم قالدیلر \* یعنی سعی و اقدام وجد و اهتمام  
ایدن نیجه یوز یک مردوزن مراد لینه نائل اولوب زمانه ده محروم قالدیلر  
و اسبابدن بر شیک نفق کورمدیلر \* مشوی \* صد هزاران قرن ز آغاز جهان \*  
جهانک ابتداسندن الی یومنا هذا قرون ماضیه دن و قرون موجوده دن نیجه  
یوز یک کوره \* مشوی \* \* و ایدر ها کشاده صددهان \* جانب مراملر نه  
ازدرها کی صددهان آچش \* مشوی \* مکروها کردند آن دانا \* کوره \*  
و اول قوم دانا و طائفة صاحب ارا وصول مراد ایچون مکروند بیلر ایتدیلر  
\* مشوی \* که ز بن بر کنده شد از مکر کوه \* بر مرتبه مکر که جبال عظیمه اول  
مکردن قعرندن قویمش اولدی یعنی مکرو خدعه ابله قلع جبال ایدرل ایدی  
\* مشوی \* کرد و وصف مکرها شان ذوالجلال \* اول ذوالجلال لایزال  
پادشاه بی زوال اول طائفة مکملر بی کتاب کریمده وصف ایدر \* مشوی \*  
لنزول منه اقلال الجبال \* اول مکردن البته قلل جبال زائل اولور ضمیر منه مکره  
راجعدر حضرت مولانا قدس الله روحه سوره ابراهیم ده بو آیت کریمه به اشارت  
بیوررل که امم سالفه و قرون ماضیه دن نیجه سی قضا و قدردن خلاص اولمق  
ایچون هزار حبله و مکر ایدوب مکرلری کندولر راجع اولد بغندن خبر و بر  
قال الله تبارک و تعالی ( و ضربناکم الامثال و قد مکروا مکرهم و عند الله مکرهم  
و ان کان مکرهم لنزول منه الجبال ) یعنی ای طائفة کفره شرک و معاصی ابله



تفسیر بنه ظلم ایلانلرک ایتدکاری افعالك صفاتن و مکرری مقابله سنده کندولر  
واقع اولان انتقام و اهلاکک اوصافن سزه بیان ایلدک دیمک اوله و صفاته امثال  
اطلاق غرابتد هر ظالم ایچون مضروب اولان امثال کی اولدیغیچوندر بوتقدیرجه  
امثال دیمک و ثناء مشدک فحیله اولان مثلك جعیدر و یاخود ای منکرین و مشرکین  
سز کفرده و استحقاق عذابده امم سالفهک مثلی سز دیمک اوله \* پس بوتقدیرجه  
امثال کسریم و سکوون ثایله اولان جمع مثل اولور \* حاصل کلام ای قوم  
ضالین سزک مثاکری و امم سالفهک امثالنی سزه بیان ایدوب انواع تنبیها  
ایلدک تاکه خواب غفلت و غرور مستی انایتدن بیدار اولوب سزدن غیر یلری  
صبرت المازدن اول سز غیر یلرک حالندن عبرت اله سز و کفر و عصیان و شرک  
و طغیاندن قلبکری بالک ایدوب توحید و ایمانه رجوع ایلنه سز (و قد مکر و امکرهم)  
و کفار مشرکین ابطال حق و اثبات باطل قصدیله بذل و وسع و استغراغ  
جهنده ملتبس اولان مکر عظیمیلر بله تحقیق مکر ایندیلر (و عند الله مکرهم) و انلرک  
مکری عند الله مکتوب و محفوظدر \* یعنی حق سبحانه و تعالی مکر کفارک  
مقابله سنده کندیلرک مکرندن اعظم بر مکر ایله مجازات ایدر دیمکدر بوتفسیر  
اوزر بنه مکر فاعلنه مضاف اولور و یاخود حق سبحانه و تعالی کفاره  
ایدجکی مکر کفارک مستحق اولدقلری عذابدن عبارت اولوب عذاب مزبور  
کفاره شعور و ظنلری اولدبغنی جهندن اتیان ایدجکدر که اول عذاب عند الله  
ثابت و امر محققدر دیمک اوله و بوتفسیر اوزر بنه مصدره فعلونه مضاف اولور  
و یاخود حذف مضاف اوزر به مجاز فی الکلمه اولوب و عند الله جزاء مکرهم  
دیمک اوله (و ان کان مکرهم انزول منه الجبال) عامه قرالتزل کله سنده اولان  
لامک کسر بله قرانت ایلشله و کسائی لامک فحیله قرانت بیور مشلردر و قرانت  
اولیده وجوه ثلثنی محتملدر وجه اول ان نافیله و لام کون منفیدن لام  
جعود اولسیدر و بوتقدیرجه کان کله سنده ایکی قول وارددر  
قول واحد کان تامه اولوب کلامدن مقصود تحقیر مکر کفار اولمقددر \* پس  
معنای نظم کریم دیمک اولور که مکر کفار مکر حقیردر \* یعنی ثبوت و قوتده  
جبال راسیات مثابه سنده اولان شرابع نبویهک ازاله سیچون کفارک مکرلری  
ثابت اولسادی و ثبوتی دخی امر ممتنع و محالانددر دیمک اولور و عبد اللهک  
و ما کان مکرهم قرانتی حرف ان نافیله اولدیغنی مؤیددر و قول ثانی کان ناقصه  
اولمقددر \* و بوصورتده خبر کانده بصریون و کوفیون بینده ایکی قول  
مشهور وارددر قول اول بصریین در که خبر کان محذوف اولوب لام خبر

محذوفه متعلق اوله تقدیری نظم شریف (ما کان مکرهم ثابته انزول منه الجبال)  
دیمک اوله \* و قول ثانی قول کوفیوندر که لام مع مدخوله خبر اوله \* یعنی جبال  
راسیات مثلاً اولان شرابع متبینه مکر کافرین ایله زائل اولن دیمکدر \* وجه ثانی  
ان مخففه من الثقیله اولمقددر بوتقدیرجه معنای نظم شریف تحقیق شان  
بودر که انلرک مکرری جبال مثابه سنده اولان شرابعک زوالی ایچون اولدی  
دیمک اولور و ابن عطیه بیوردر که بووجهله اولان قرآنک معنای کفارک مکرینی  
تعظیمدر زبرا مکر کفار امور عظامک ذهاب و زوالیچون واقع اولمشیدی  
\* فلهذا مکر دخی عظیم اولمش اولور \* و وجه ثالث ان شرطیه و جوابی محذوف  
اولمقددر تقدیر کلام و ان کان مکرهم معدا لازالة اشباه الجبال الرواسی و هی  
المعجزات والایات فانه مجاز بهم مکر هو اعظم منه \* یعنی اکبر انلرک مکرری  
مانند جبال راسیات اولان معجزات و آیاتک ازاله سیچون اولور سده اول مراده  
کفار و اصل اولن بلکه مکرلری کندولر بنه علیه اولور \* زیرا حق سبحانه  
و تعالی کفار بدکرداره ایلدکری مکر مقابله سنده مکر عظیم و عذاب الیم ایله  
مجازات ایدجکدر دیمک اولور و عالم انزویل و اکثر تفاسیرده بوابت کریمهک  
تفسیرنده اشبو حکایتی امام علی کرم الله وجهه دن روایت و نقل ایدرلر که  
\* حضرت ابراهیم علیه صلوات الله الرحیم نمرودی ایمانه و توحید یزدانه دعوت  
ایتد که نمرود ابتدی اگر ابراهیم علیه السلامک دبدیکی صادق ایلنه بزه  
لازمدر که بر طریقله سمایه صعود ایدوب اسمانده کیم وارددر اسمان دخی  
نهشی در کوره و ز \* پس امر ایلدیکه درت دانه کر کسی هنوز یاورى ایکن  
طوتوب بسلدیلر و کوشندن غیرى نسنه بیدر مدیلر چونکه کر کسلر تمام بیو یوب  
قوتده حد کاله ایرشد کده بر تابوت دوزدروب و تابوتک جانب سفلیسند بر پنجره  
و جانب علویسند بر پنجره وضع ایتدیلر و نمرود کندوسی بر آد میسی ایله  
تابوتک ایچنه او تور و ب تابوتی درت کوشه سندن درت کر کسلرک ایاغنه  
بند ایتدیلر و بالای تابوته بر عصا وضع ایدوب عصایه کوشت پاره قودیلر  
کر کسلر عصا و جنده کوشت پاره بی کوردکری کی آرزوی کوشت ایله براغوردن  
هوایه پرواز ایدوب تابوتی معا کورتور دیلر و کوشت پاره طمع ایله بر کون بر کیمه  
اوچدقلرنده نمرود مصاحبه ایتدیکه تابوتک فوقنده اولان دریمچه بی آچوب  
سمایه نظرایله و کور کیم سمایه قریب اولدقی پس اول کسنه سمایه نظر ایتد کده  
ای نمرود سما اولدن نه هیئت اوزر بنه ایلنه کافى الاول هیئت مزبوره اوزر بنه

مطلب  
قصه صعود  
نمرود الى السماء



طور و ب اصلا تفاوت واقع اولیامش دیدی نمود ابتدای جانب سفلید .  
اولان در یچه بی دخی آچوب وجه آرضه نظر ابله کور کیم تقدیر بید اولشیز  
دیدنی اول دخی باب سفلی بی آچوب نظر ابته کده ای نمود زمین کویا که جله  
در یا و جبال را سیات دخیان کبی کور ینور دیو جواب و بردی پس پنجره لک  
قیافلین قیایوب بر کون دخی اوچدیبلر نمودک مصاحبی بر موجب اشارت  
نمود در یچه بالادن جانب آسمانه نظر ابته کده کافی الاول مشاهده ایدوب  
وروی زمینه در یچه سفلی دن نظرایتد کده اصلا زمین دن نسنه کور دیوب  
انجیق بردومان و سیاهلق کور ینور دیدی و شدت هوا دخی کر کسلری  
طیراندن منع ایدر اولدی و بواشاده جانب سماندن گوش نموده بر ندای مهیب  
ایر شدی که ای کراه بی حاصل نه دیلر سن ونه جانیه کیدرسن عکرمه  
رضی الله عنه روایت پیوررل که نمودک مصاحبی اولان غلامده تیر و کان  
وار ایدی ندای مز بوری اشند کده جانب آسمانه راوق آندی حکمت خدایین المغرب  
والمشرق حرارت شمسی اعتدال ایچون خالق اولنوب سعاد و معلق اولان  
در یادن بر ماهی نمودک تیرنه کنه و نفسی فدا ایدوب تیرمز بوره اول ماهینک  
الوده خونی اولوب تابوتک اوزرینه دوشدی و بر روایتده سهم مری جو هواده  
اولان طيور دن بر طیره اصابت ایلدی دیشلر الحاصل علی کلا التقدير بن نمود  
لعین سهمی خون آلود کورد کده حاشا خدای آسمانک ایشنی تمام ایلدک  
دیوب تابوتک فوقه نصب اولنا ن خشبی تابوتک آت یانه وضع ابله دیو  
غلامنه امر ایدوب غلام اول خشبی اوچنده باغلنا ن کوشت پاره ابله تابوتک  
جانب سفلی سنه اوزادوب کر کسلر ککوشت پاره به ایرشک آرزوسبله  
جانب سفلی به توجه ایدوب تابوتی کیوجه آرضه کنور دیلر پس نمودک مکرری  
بوایدی و جبال دخی کر کسلرک قنادی کورلدیسندن و تابوتک کورلدیسندن  
اولان صدایی فزع قیامت صانوب جبال راسیات عظمتی ابله حرکته کلدی  
پس (وان کان مکرم نترول منه الجبال) قول کریمی بوکا اشارتدر دیشلر  
الحاصل نمودک مکرو حبله وسعی و جهدی قضا و قدرک منعه قادر اولما یوب  
بالاخره دماغنه بر بعوضه دخول اید و بانکله هلاک اولدی ایدی قضا و قدره  
مکر و حبله نک فائده سی اولمدیغی مقرر اولدی پس سندخی هر نه قدر کسب  
و کاره چالشوب در اودر او مکرو خدعه را بلسک مشوی جز که آن قسمت  
که رفت اندرازل که اول قسمت و نصیبدن غیری که تقدیر از لده واقع اولدی

مشوی

مشوی روی نمود از شکار و از عمل شکاردن و عملدن بوز کوسترمدی  
یعنی تقدیر اولنان شی شکار و کسب و جهد و عملدن حاصل اولما یوب بلکه مقدر  
اولان هر نه اید زمانه کد کده ظاهر اولدی مشوی جله افتادند از تدبیر  
و کار جله تدبیر و کاردن عاجز اولدیبلر و رای و تدار کلرندن فائده کورمدیلر  
مشوی ماندکار و حکیمهای کردکار عاقبت حق سبحانه و تعالی نک  
کاری و حکمری قالدی و مراد حق نه اید اول اولدی مشوی کسب  
جز نای مدان ای نامدار ایدی ای نامدار کسبی بر نامدن غیری بیله  
ز بر اکسب و سبب مجرد بر آلت ملاحظه در حقیقتنه نظر اولانسه البته تأثیر بوقدر  
مشوی جهد جزوه می بینداری عیار پس جهدی و همدن غیری  
بیله ای عیار اکانه که مقدر اولیان مرادک و صولنه جهدک قطعا فائده سی  
بوقدر خصوص امورک کلبسی بوقوف تقدیر رحانی اولوب نهج تدبیر انسانی  
اوزره اولمدیغن امام علی کرم الله وجهه بیان ایدوب پیور مشلر در که  
نظم لوکانت الارزاق تجری علی مقدار ما یستاهل العبد لکان من  
یخدم مستخدما و غاب بحس و بدها سعد و اعندل الدهر الی اهله و اتصل  
السور ذوالجهد لکنها تجری علی سمتها کایرید الو احد الفرد

نکرسن عزرائیل علیه السلام بر مردی و کر یختن آن در سرای  
سلیمان علیه السلام و تقریر تر جمیع توکل بر جهد و قلت فائده جهد

مطلب

عزرائیل بر مرده نظر ایتسه سن و اول مر سلیمان نبی علیه السلام  
سراینه قاچه سن وجهه کد اوزرینه تر جمیع توکلک تقریری و قلت  
فائده جهدی بیان ایدر و بویان لطیف بوخیر شریفه اشارتدر که  
سوره التمانه (و ماندری نفس بای ارض موت) آیت کریمه سنک  
تفسیرنده ثبت اولنوب قاضی بیضاوی و شیخ علی سمرقندی تفسیر لنده  
بووجهله مسطور در که (روی ان ملک الموت مر علی سلیمان علیه السلام  
فجعل ينظر الی رجل من جلسائه یدیم النظر الیه فقال الرجل من هذا فقال  
ملك الموت فقال کانه یریدنی فزال ریح ان کحلمنی و یلقینی بالهند) و تفسیر سمرقندی ده  
وسأل سلیمان انه یحمله علی الریح و یلقیه ببلاد الهند) دیو مسطور در (ففع  
ثم قال ملک الموت سلیمان کان دوام نظری الیه تعجبا منه لانی امرت ان افیض  
روحہ بالهند و هو عندک) و قاضی بیضاوی رحه الله علیه روایت مز بوره بی  
ایراد دن صکره پیوررل که (وانما جعل العلم لله والدرایة للعبد لان فیها معنی الحبله  
فیشر بالفرق بین العالمن و بدل علی انه ان عمل حبله و انفع فیها وسعه لم یعرف



ماهو الصبق به من کسبه وعاقبت فکيف بغیره بمسلم بنصب له دایلا علیه  
 پس حضرت مولانا بواجر منصف مفهوم شریفی نظمه کتوروب پیوررل که  
 مثنوی \* راد مردی چاشنگاهی در رسید \* بر کرم کسبه بر فوشاق  
 وقتند ابرشدهی \* مثنوی \* در سر اصل سلیمان درد و بد \* سلیمان علیه  
 السلام عدل سرایه بلدی \* مثنوی \* رویش از غم زرد و هر دو اب  
 کبود \* انک وجهی غمزد زرد و ایکی دوداغی کو کرمش \* مثنوی \* پس  
 سلیمان گفت ای خواجه چه بود \* پس سلیمان علیه السلام ای خواجه  
 سکا نه حال واقع اولدی دیدی \* مثنوی \* گفت عزرائیل در من اینچنین \*  
 یک نظر انداخت پراز خشم و کین \* خواجه حضرت سلیمان علیه صلوات  
 الله المنانه ابتدی عزرائیل بکا خشم و کیندن بر غضب و قهر الله مالامال  
 بونجاین بر نظر ایلدی \* مثنوی \* گفت هین اکنون چه میخواهی بخواه \*  
 حضرت سلیمان خواجه به ابتدی آگاه اول و شمعی نه دیلرسک دیله \* مثنوی \*  
 گفت فرما بادرا ای جان پناه \* خواجه سلیمان ابتدی ای جان پناه ایدیحی  
 باده فرمان ایل که \* مثنوی \* نامر از اینجا به هندستان برد \* تابنی بورادن خطه  
 هندستانه ایلده \* مثنوی \* بو که بنده کان طرف شد جان برد \* بولا بکه بنده  
 ضعیف اول جانیه کم کیده جان ایلده یعنی زمین هندستانه وار مغله بولا بکه جان  
 خلاص ایدم \* ایدمی خصلت مزبوره اکثر ناسیده موجوده و بوصفات ایل  
 منصفه اولوب (اینسان کونوا یدرکم الموت ولو کنتم فی بروج مشبده) آیت  
 کریمه سنده اولان تحقیقندن غافل اولوب وطول امل کندولر بنی قضا و قدردن  
 شاغل ایتکله حضرت مولانا بوقصه دن مستعینه حصه ایچون پیوررل که  
 مثنوی \* نک زدر ویشی \* کر بزانند خلق \* اشته کذلک خلق دخی  
 درو بشلکدن فرار ایدرل \* مثنوی \* لقمه حرص و امل زانند خلق \* ع اول  
 سبیدن لقمه حرص و املدرر بو خاق \* سلطان دنیا و دین سیرغ قاف  
 بقین \* کنج عالم عزات \* کنج سرای دولت \* شاه اقلیم آدم ابراهیم بن ادهم \*  
 پیوررل که زدر ویش- لک طالب ابتدجه توانکرلک او کین الور غیر یلر توانکرلک  
 دیلد بکه درویش- لک بولورل \* ایدمی مرتبه ولایته نائل اولان دیر ایل- سک  
 دنیا و آخرتدن بر ذره به نظر ایتمه و داننا حقه توجه ایدوب ماس- وادن فارغ اول  
 و حلال لقمه تناول ایل و الاوص- ول الی الحق مجرد قیام شب و صیام روز ایل  
 میسر اولمز \* مثنوی \* ترس درویشی مثال آنهراس \* درویش- لک خوفی

اول کس- سته نک خوفی کیدر که عاقبت خوف ایتدیکنه اوغرایوب موتدن  
 خلاصه قاد اولمادی \* ایدمی سندخی \* مثنوی \* حرص و کوشش راتو  
 هندستان شتاس \* حرص و کوشش وسیع و جهدی هندستان اکل \* یعنی فقر  
 و درویشیدن خلاص اولان دیوهر نه قدر حرص ایلد انواع سعی و کوشش  
 ایدرسک انجیق همان بلا و مشقت چکوب \* بیت ند کار جه دایدرسک بر مراده \*  
 نصیب اولمز مقدرن زیاده \* مفهوم منجه مقدرن زیاده بر ذره نازل اوله من من  
 بلکه سعی ایدنلر اکثری محروم قالوب نیجه کسسه لک سعی و جهدی بوغ بکن  
 انواع دولت و ثروته نائل اولورلر تکم ادم الاولایا امام علی المرتضی کرم الله وجهه  
 پیوررل \* نظم \* للناس حرص علی الدنيا بذیر \* وصفوا هنالک بمزج  
 بتکدر \* کم من ملح علیها لاتساعده \* و عاجز نال دنیا به تفصیر \* لم یرزقوها  
 بعقل حین مارزقوا \* لکنهم رزقوها بالفسادیر \* لو کان عن قوة او مغالبه \*  
 طار البراة بارزاق العصفایر \* ایدمی قصه دن حصه ندر معلوم اولدیس- ه  
 بنه قصه به کلام \* مثنوی \* بادرا فرمود تا اورا شتاب \* بردسوی فقر هندستان  
 برآب \* سلیمان نبی علیه السلام باده امر ایدمی تا که اول کسندی اقصای هندستانک  
 جانبنه صواوزر بته ایلندی یعنی هندستانک نه ایلنده بر جزیره کنور دیکه  
 اطراف آب ایدی \* مثنوی \* روز دیگر وقت دیوان و لق \* ابرته سی کون دیوان  
 و خلقله ملاقات وقتی \* مثنوی \* پس سلیمان گفت عزرائیل را \* پس سلیمان  
 عزرائیله دیدی \* مثنوی \* کال مسلمانرا بخشم از بهر آن \* که اول مسلمانه اندن  
 اوتوری غضب و خشم ایل \* مثنوی \* بنکریدی تا شد اواره زخان \* نظر  
 ایلد که اول کس- سته خاتم اندن و وطن ما لوقدن اواره و سرگردان اولدی  
 بعض نسیخه ده خان برینه جمیله جان واقع اولمشدر \* یعنی اکا انکی و غمی  
 نظر ایلد که جانندن اواره اولدی دیمکدر \* مثنوی \* گفت من از خشم کی  
 کردم نظر \* عزرائیل علیه السلام سلیمان علیه السلامه ابتدی بن اکا غضبندن  
 چنان نظر ایلدم \* مثنوی \* از تعجب دیدمش درره کدر \* بلکه بولده بکر کن  
 اکا تعجبا نظر ایلدم والانظرم خشم الله دکل ابدی و تعجبه دخی باعث بوا بد بکه  
 مثنوی \* که مرا فرمود حق کامروزهان \* حق تعالی انک فرمانی بکا بو وجهله  
 ص در اولمش اید بکه بوس- و ن آگاه اول \* مثنوی \* جان اورا تو به هندستان  
 ستان \* ای عزرائیل انک جانی سن هندستانده ال پس اول کس- سته بی سنک  
 دیوانکده کورد بکده \* مثنوی \* از تعجب کفتم کراور اصد پرست \* تعجبندن



ایتم اگر اول کسسته نک بوز قنادی دخی واریسه **مثنوی** \* او بهندستان  
شدن دور اندرست \* اول کسسته هندستانه کتک دوردر \* یعنی اول کسسته  
هندستانه اولی بیددر دیک اولور \* ایدی ای مستع حصه مند چونکه  
نهمه کار معلوم اولدی **مثنوی** \* تو همه کار جهان راهچین \* کن قیاس  
و چشم بکشایین \* سن جهانک جله کارنی بونجایین قیاس ایدوب و خواب  
غفلتن بیدار اولوب عقل و تدبیر شمنی کشاده قیلوب دیده عبرت بین ابله  
نظر ایدوب کور کم فقردن خوف ایلمن و تحصیل دنیا به حرص اولوب سعی و  
حذر ابله مقدردن خلاص ممکن دکلد **مثنوی** \* ز که بکر بزم از خود  
ای محال \* کیمدن خالم کندومز دخی ای کسه محالدر \* یعنی کشی کند و شنیدن  
خماقی ممکنی در بو خود امر محالدر کذلک مودن دخی خماقی محالدر \* ز برا  
قنده قاجسک موت سنکه بیلدر **مثنوی** \* از که برابیم از حق ای و بال \*  
کیمدن قیاز حق دخی قیاز ای صاحب و بال مضای اوزره معنا و برلشدر  
\* حاصل کلام قضا و قدر بزم عین و نفسز کیدر \* پس قضاء آلهیدن فرار  
کشی کند و ذاتندن فرار کیدر \* ایدی حق سبحانه و تعالینک قضا سندن  
فرار ابله کسسته خلاص اولمز و حق تبارک و تعالینک ارادت از ابله و مشیت  
علیه سی بر شینک حصوانه تعلق ایتمد کجه اول شبیه هیچ فرد واصل اولمز  
**سنائی** \* ستم دوست را جز از در اوست \* دوست دارم که دوست دارد  
دوست \* در رضای خدای خویش بکوش \* برادش مرا خود بفروش \*  
کز ترایغ میر ندزه کن \* و رز از خم میر ندزه کن \* بقضای خدانداده رضا \*  
نشانی خدا بر انجدا \* با بحکم خدای راضی شو \* ورنه بخروش و پیش  
قاضی شو \* تا را از بلاش برهاند \* ابله انکس که اینچنین داند \*

**ترجیح نهادن شیرجه دریا بر توکل و فوائد جهدرایان کردن**

شیرجه دی توکل اوزرینه ترجیح قومه سنک و جهده فوایدی بیان ایله سنک  
بیاننده در **مثنوی** \* شیر کفت آری ولیکن هم بین \* جهدهای انبیا و مؤمنین \*  
شیر طایفه نخبه برانه ایدی بلی امر دنیا ده توکل لطیف در و قضا نیرنی سپر جهده  
ایله کسسته دفع ایتمامشدر بزم عقیده و ایمان مز دخی بونک اوزرینه در و لیکن  
بزم دیدیکر اکتساب ناقص توکل و قضا به عدم رضاد کلد **پس انبیا**  
و مؤمنینک سعی و اجتهادنی هم کور بو خود معلوم در که قضا به رضای توکل  
و توکل وجهه اموری حقه تفویض ایتم انبیا عظام علیهم السلام مسلدر

و مؤمنین دخی انبیا اثرینه کیدوب حال آنکه سعی و اجتهاد اخرو بدن بر آن خالی  
اولما مشلدر **مثنوی** \* حق تعالی جهدها شان راست کرد \* حق سبحانه  
و تعالی انلرک جهدهای بینی راست ایلدی **مثنوی** \* انکه دیدند از جفا و کرم  
و سر **مثنوی** \* انی که جفا دن و کرم و سر ددن کوردیلر \* یعنی نفسلرینه مشقت اولان  
طاعات و مجاهداتدن نه کوردیلر سه بر موجب (ان الله لا یضیع اجر المحسنین)  
عند الله ضایع اولوب مساعی حیللری مشکوره و مجازات و مکافات حسنه لری  
موفوره اولدی **مثنوی** \* حیللر هاشان جله حال آمد لطیف \* انبیا و اولیا  
و مؤمنین اصفیا نک طریق مجاهده در نفسلرینه اولان حیللری و اوزرلرینه  
تحمیل ابتدکاری مشقتلری جله سی حال لطیف و خصال شریف کلدی  
**مثنوی** \* کل شی من ظرف عو ظرف \* ظرفت ذکا و کاست مناسبه در \*  
ایدی بروفق کل شی من الظرف ظرف ظرف هر نسته که ظرفیدن صادر اولاجله سی  
خوب و ظرف و مستحسن و لطیفدر **مثنوی** \* دامها شان مرغ کردنی  
گرفت \* انبیا و اولیا نک داملری کردون و افلا که منسوب مرغ طودی **مثنوی** \*  
نقصها شان جله افزونی گرفت \* انلرک نقصی جله زیاده لک طودی  
یعنی دنیا ده فقر و فنا اختیار اید کلدی دار بقادر رفعت و سعادت اولدی \* ایدی  
ای نخبه بران کثیف اولوب بن سزه دیدیکم سعی و اکتسابه عدم توکل  
ملاحظه ایتمه سز و سز دخی توکل و قضا به رضا دیو جانب تکامل و بطالت  
و ستم جبر و کماله کتیه سز را اکتساب قضا و قدره مقابله اولوب بلکه  
قضا به مقابله ترک اکتساب ایتمکدر تکم امام محمد غزالی قدس سره العالی  
بیورلر که (ینبغی ان لا یظن معنی الرضاء بالقدر ترک الدعاء بل ترک السهم الذی  
ارسل الیک حتی یصیک مع قدرک علی دفعه بالقرس بل تعبدک الله تعالی  
بالدعاء لیستخرج به من قلبک صفاء الذکر و خشوع القلب و رفقه لست تعذبه  
لقبول الاطاف و الانوار) ایدی قضا به رضا بودر که توصل رضای حق ایچون  
من عند الله سبب وصول اولان شبیه تشبث ایلر و قضا به عدم رضا بودر که  
فرمان حقه مخالف و رضاء الله مغایر اولان جانب کیدوب اسباب وصول  
رضایی ترک ایلر مثلاً بر کسسته به کمال عطش و حرارت عارض اولوب تشنه لب ایکن  
بفضل الله تعالی آب روانه ملاقی اولد قده عطشی قضا بانی زعم ایدوب اوجی  
ایله و یا خود برالت ابله آب رواندن نوش ایدوب دفع عطش ایتمه سی و بر بان اولما سه  
قضا به رضا اولمز و بومقوله بیهوده وضعه توکل دینلر بلکه حق سبحانه و تعالینک



فضای رضای و امر به تسلیم اولی سکا احسان قبلدینی آب حیات ابله ازاله  
عطش ایتکدر \* پس شول نسنه که حدود شر یعتدن تجاوز اقتضای ابله فضایه  
رضاد اولز بلکه معنای رضای قضا محباب الله توصل با بنده اولان بذل جهد  
و حفظ او امر و ترك نواهی ابله مشغول اولوب اظهارا و اضمارا الله اعتراضی  
ترك ایتکدر و ابن عطماء الله استکدرانی دخی نصوص الحکمه بیوررل که  
( اجتهدك فيما ضمن لك وتقصيرك فيما طلب منك دليل على انطماس البصيرة  
منك ) ايمدی عبد ایچون مضمون اولان شول رزق در که قوام وجود عبد اكله  
حاصل اوله و رزق من بورك مضمونی اولدینی شو و معنی در که حق سبحانه و تعالی  
اول رزق ایچون تکفل ایدوب عبادتی اكا شغلدن فارغ قشدر و اول باید  
سعی و اجتهد طلب ایتما شد در کما قال الله تعالی ( وأمر اهلك بالصلوة واصطبر  
عاليها لانك رزقنا نحن رزقك والعاقبة للتقوى ) بز دخی بتو توكله راضی بز  
اما عبادندن حقتك مطلوبی اولان موصل سعادت اخرویه و سبب قرب جوار  
ر باقی اولان عبادات و طاعات و ریاضات و مجاهدات و سایر اعمال صالحه اندر  
و مطلوب اولدینك معنای بودر که ذکر اولان اعمال صالحه بی عبد مؤمن  
اكتساب و اجتهد ایدوب مراعات شروط اسباب و اوقات ایتکه موکولدر  
ز برای عباد سنت الله بونك اوزرینه جاری اولمشدر ( لا تبدل سنت الله  
وان تبدل سنت الله تبديلا ) ايمدی شول نسنه که حق تعالی عبدی ایچون  
ضامن اولمشدر انك حقنقه ( و كائن من دابة لا تحمل رزقها الله رزقها و اياكم )  
دیو بیورر و شول امور که حق تعالی انی عبادندن طلب ایتمشدر انك حقنقه  
( وان ليس الانسان الا ماسعى ) دیو بیورر و بوحديث قدسی بی دخی بهضیار  
روایت ایدرل که قال الله تعالی ( عبدی اطعني فيما امرتك ولا تعانني بما يصلحك )  
پس بونك جله سی اكتساب اخروی به دلائل و احكامه در قال الله تبارك و تعالی  
( يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا و سبحوه بكرة واصيلا ) و بعض  
مواعظده مسعودر که يقول الله عزوجل يا ابن آدم اكثر من الزاد فان الطريق  
بعيد و جدد السفينة فان البحر عميق و حقق العمل فان الصراط رقيق و اخلص  
العمل فان الناقد بصيرة فشهوئك في الجنة و راحتك الى الآخرة و كن لي اكن لك  
و تقرب الى بهوان الدنيا و حب الابرار ان الله لا يضيع اجر المحسنين ) و قال كذلك  
يا عبدی اصبر و تواضع ارفعك و اشكرني ازدك و استغفرني اغفر لك ( و اذا دعوتني  
استجب لك و تسالى اتيك عليك و اسئلي اعطك و تصدق ابارك لك في رزقك )

ولا تكن ممن يرجو الآخرة بلا عمل و بالجمله ترجیح کس به منعاق اولان ايات  
واحاديث و مواعظ و نصايحك نهایی بوقدر حتی امام علی کرم الله وجهه  
بیوررل که ﴿ نظم ﴾ اذا انت لم تزرع و ابصرت حاصدا \* ندمت على التفريط  
في زمن البذر \* و ما ليوم البعث زاد سوى انني \* تزودته حتى القيمة و الحشر \* يعني  
معنای بیتی قاضی میر حسین ترجمه ایدوب دیمشركه ﴿ شعر ﴾ ای دوست که  
اسباب زراعت داری \* ناکه کذر دیمشركه بیکاری \* چون علم و عمل آب و زمينست  
ترا \* کرهل دلی تخم سعادت کاری \* ايمدی ای طاب هدايت و راغب عنايت  
و جوب اكتساب اخروی دليل نقلي و برهان عقلي ابله ثابت و مقرر اولدینه  
طریق جبردن رجوع ایدوب ﴿ مشوی ﴾ جهدي کن تاوانی ای کما \*  
ایزیده مکنونات معرفت خالق المصنوعات ایچون ایجاد اولدینك بیاب  
ودخی ( و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون ) آیت کریمه سنك معنای شربین  
تفهم و تعقل ایدوب قادر اولدینقه و طاعتك بتدبیر جهده وجد ابله

﴿ در طریق انبیا و اولیا ﴾

انبیا و اولیاك طریقبنده حتی مساعی جبهه کز عند الله مشكوره اولوب مقامات  
اولیایه نائل و جوار انبیایه واصل اولمشدر ﴿ از کفزار عطار ﴾ اگر بی شرع  
آید فرع دانش \* بجز زندق در این سر مخوانش \* بشرع اجداینجاپاك دل باش \*  
تواند با کبازی باش نقاش \* شریعت ره نمای سالکان شد \* نمود جله دید واصلان  
شد \* ز قول شرع مکرر تا توانی \* که یابی توبقای جاودانی \* زیرا ترك اجتهد  
امر حق عدم انقیاد در پس ﴿ مشوی ﴾ بافضایچه زدن نبود جهاد \*  
فضایچه اورمق جهاد اولمادی ﴿ مشوی ﴾ زانکه این راهم قضا بر ما نهاد \*  
زیرا کسب و اجتهدی نرم اوزریمه قضاء الهی وضع ابدی \* ايمدی ترك  
اكتساب ایدوب کبر و حقدن مقدر اولانه راضی بمديك لاف و کذاب و بلکه  
قضا و قدره اعتراض و اختلاف ایدوب مقتضای طبعه اتباع ایتکدر \* ايمدی  
ای طاب صادق طریق مجاهده که ممالك انبیاد را کاذاب اولکه ربیع عظیم  
اله کنوره سن ﴿ مشوی ﴾ کافر من کرزبان کرد ست کس \* درره ایمان  
و طاعت يك نفس \* کافر من اگر راه ایمان و طریق طاعتده بر کیمسه بر نفس  
زبان ایلش ايسه زیرا حق سبحانه و تعالی ( و ما كان الله ليضيع ایمانکم ) بیورروب  
طاعت و عبادت بولنده صرف اولان عمر عزیزك بر نفسی ضایع اولماز \* ايمدی  
حضرت مولانا اختیار کفر بنجه محال ايسه جزاء محسنین دخی ضایع اولمق  
محادر وجد و جهده انبیا طریقبنده کیدرسك طاعتك ضایع اولماز بیوررمغله



ریاوسمه و بین الناس شهرت ایچون عبادت قلانلری استلای بیور مشلردر  
زیرا انلرک عبادتلری حقیقتده حق اولوب بلکله هوای نفسلرینی آلهه اتخاذا  
ایتمکله بوت پرستدن فرق اولماز و شرک خفیدن قورتماز و اومقولهک عبادات  
مشوبه سی ( وقد منا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا ) آیت کریمسی  
فجاء استجبه هباء منثور اولور زیرا خالصه اولیان حسنات درگاه عزته صمود  
ایتمز فلهدا حق سبحانه و تعالی ( من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ) بیوروب  
من عمل دیو بیورمدی پس ضایع اولان خالص اولیاندر اما عجبدر که عمل  
باریادخی صاحبی بطریق الاستدراج کشف و کرامته دوشروب کتد بکله  
صاحب وجود و تکبر و متعجب اولوب بر موجب ( بخادعون الله و هو خادعهم )  
کرامتی اکامر عظیم و آخرته باعث عذاب الیم اولور بلغم باعورایله برصیصا  
درکات نارد خوار و زار اولدقلری کبی پس مقصود بالذات اولان غل  
و غشدن پاک اولمش شول اعمال حسنه خالصه در که قلب مکدری ماسوادن  
نخاید و محبت الله ایله تجلیه ایدن حسنات خالصه در تکم حکیم سنائی بیوررل  
نظم \* نادرین خاکدان نه بینی رنج \* زسی زان سرای بر سر کنج \* کرم  
و سر درمانه ناخورده \* زسی بر در سر پرده \* پس بفضل الله تعالی جوارح  
و اعضا صحت و سلامته اولوب و طاعات فرموده به عبدک استطاعتی  
وارا بکن اظهار عجز عن الاکتساب ایتک الم و جمعی بوغبکن تمارض ابدوب  
صداعم وارد در دیو باشن باغلیانه مثل اولمقله حضرت مولانا اومقوله کهله به  
خطاب ابدوب بیوررل که \* مشوی \* سرشکسته نیست این سر را میند \*  
ای قصدا یله جبری اولان کسسه که شکسته دکلسن بو باشکی باغله \* معنای  
جبر افتده صنف کوی باغلامق و زور ایتک و برکستهک حال و خاطرین خوش  
ایتک معنانه کاور بو مصراع شریفده جبر صنف باغلامق معنانه اولدیفن  
اشعار بیوروب سرشکسته دکل ایکن یاشن باغلیان کبی سنک عبادت و طاعته  
قدرت وارا بکن نیچون تکامل و تمارض ابدوب کندوی جبره استاد ایدرسن  
دیو بیوررل \* ایدمی اللهم انی اعوذ بک من الجبن و الخذل و الفجر و الکسل  
و غلبه الدین و قهر الرجال ) دیو حضرت فخر کائنات علیه اکمل التحیات  
تعلیم بیوردیغی دعاء مستجابیه ایله حق سبحانه و تعالی دن استمدای توفیق  
و عنایت ابدوب \* مشوی \* بک دوروزی جهد کن باقی بخند \* بر ابکی  
کون جهد قبل بعه ضحک ابدی به واصل اول یعنی او بقوده اغلیان

اویا نفاقد کول دیشلر \* ایدمی \* ن دخی ظل خیال و خواب مثال اولان دنیای  
سریعة الزوالده ریاضات و مجاهدات و عشق و جذبات ایله یان باقیل و درگاه  
عزته بوزک سوروب آه و زاری قبل که دار بقای بی زوال و حضور پادشاه  
لازلده اجر جزیل کوروب مسرت سرمدی به واصل اولهسن \* ایدمی \* بنم جانم  
\* مشوی \* بد بحالی جست کودنی باجست \* اول کسسه که دنیا استدی  
معنا ده تمتع الحصول اولان بر بحال بد استدی \* مشوی \* نیک حالی جست  
کو عقی بجست \* و شول کسسه که عقیابی استدی بر حال خوب استدی که دولته  
زوال اولمز \* عطار \* که ای مسکین چرا چندین بکردی \* بکوتا اندرین دنیا چه  
کردی \* جهان جان طلب کن یار هواهی \* و کر نه همچو برف کوه و کاهی \* نوی غاف  
درین دنیای مکار \* که ناکاهت برون ایدز کار \* تو این دم خفته آگاهی نداری \* که  
اینها عین الله نداری \* همه مردان سوی درگاه رفته \* زبوی خویشتن آگاه رفته \* اگر  
مردی تواند در دنیا خبر داری ز اعیان عین عقب \* طلب کن اینچنین مردان حق  
تو \* که بر دی از همه در ره سق تو \* ایدمی ای عاشق صادق \* مشوی \* مکرها در  
کسب دنیا باردست \* کسب دنیا ده اولان مکر و حیل و لوسی و کوشلر بارددر  
\* مشوی \* مکرها در کست عقی واردست \* اما کسب آخرنده اولان سعی  
و اجتهاد و نفسه حیل ل ایتک وارددر بعض نسخه ده کسب عقی برینه ترک  
دنیا واقع اولمشدر اول تقدیرجه ترک دنیا ده اولان مکرل دخی کسب آخرت  
اولمش اولور مکر دنیا و مکر آخرت ندرد بو - و آل ایدرسک \* مشوی \* مکر آن  
باشد که زندان حفره کرد \* مکر اولدر که زندانی دلوک ایلدی یعنی سجن  
دنیا یی کلنک ذکر الله ایله داب و روحنی مجلس طیبه مند قورتا روب عالم  
جبروته کندی و قضای لاهوتی سیرایتدی \* مشوی \* آنکه حفره بست آن  
مکر بست سرد \* اول کسسه که کشاده اولان دلوی اورتوب باغلادی و سد  
ایندی اول بر مکر سرد و بارددر یعنی حبسیدن رها بولمقدر پس ای مستمع  
قال \* مشوی \* این جهان زندان و مازندانیا \* بوجهان اسفل زندان  
مظلمدرو بر محبوس توارق افلاکی اولان زندانیلر \* مشوی \* حفر کن زندان  
و خود را وارهان \* زندانی دلوک ایله و کندوی حبسیدن خلاص قبل یعنی  
قید بند وجود و همی اولمقدن خلاص استرک افتاء بشریت ابدوب اجنه  
عشق و محبت ایله جو هوای لامکانه و از قبل کائن بعض کسسه ل دنیا  
مزروع الاخرة ) بیورلشددر نه عجب بود دنیا بر شبنه پرامن ایش دیو خاطر



آنکه حضرت مولانا انور جواب طریقه بیورر که **مشوی** چیست  
 دنیا از خدا غافل بدن \* حقیقت دنیا در خدا غافل اولقدر **مشوی**  
 بی قشاش و فقره و فرزند و زن \* یو خسته سر ملاحظه قبلد یکتر کبی دنیا  
 دید کاری قشاش و فقره و فرزند و زن دنیا دکار \* شو بلا که بود کورات عبد  
 مؤمنك قلبی خدادن غافل ایتمه دنیا اولساز امامد کوراتدن بریسنه مالک  
 اولمایوب خدادن غافل اولورسه اهل دنیا اولان اول کسینه در نیکم حضرت  
 فخر عالم صلی الله علیه وسلمدن (مال دنیا بار رسول الله) دیواسن اعلام اولند فده  
 (کل مالک عن مولک فهو دنیاک) دیو بیوردیلر ایدی حقیقتده اگر  
 فقیروا کرغنی واکر محسوس واکر معقول قلبه فروزان اولان نور محبة الله  
 هر نکیم حجاب اولوب حقندن و محبت آلهیدن غافل ایدرسه حقیقتده دنیا اولدر  
 حتی امام علی کرم الله وجهه دخی محدث فتور و احتیاج اولان فقرک اوزرینه  
 مورت سرور وایتهاج اولان غنایی ترجیح ایدوب بیورر که **نظم**  
 بلوت صروف الدهر سبعین حجة \* و جربت حالیه من العسر واليسر \* فلم اربعد  
 الدين خيرا من الغنى \* ولم اربعد الکفر شررا من الفقر \* وابوطالب مکی رضی الله  
 عنه قوت القلوب نام کتاب طایفه بیورر که (روينا عن رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم) (ان الله تعالى في خلقه مثوبات فقر وعقوبات فقر فمن علامة الفقر  
 اذا كان شوبة ان يحسن عليه خلقه ويطيع به ربه ولا يشكو حاله ويشكر الله  
 تعالى به على فقره ومن علامة الفقر اذا كان عقوبة ان يسوء عليه خلقه وبعضی  
 فيه ربه ويكثر الشكایة ولسخط القضاء وهذا النوع من الفقر الذي هو عقوبة  
 هو الذي استعاذ منه النبي صلی الله علیه وسلم ولبس هو الفقر بما لا يراه  
 فقر النفس الى الخلق والفقر من الجلال \* وابوالمکارم علاء الدولة السمنانی  
 بیورر که عجبدر که خلق عالم درویش لری محتاج اعتقاد البیوب والبتة محتاج  
 و بی نوا اولق کر کردر دلر اما خبر لری یوقدر که حق سبحانه وتعالی فقر اسنی  
 آج و محتاج ابتز نیجه محتاج ایدر که آمر نیش جهانده خود مقصود انلدر  
 \* ایدی فقرا حقنه غبره مشغول و محتاج دکلدر حتی مجاهدین بغدادی  
 سفره سنه سنوی ایکوز بیک دینار خرج ایدر ایدی بن دخی حساب ایدم  
 فقرا به بشبوز بیک التولق املاک وقف ایدم دیو بیورر \* پس یوقدر برجه  
 فقر بعض محامده غنی اوزرینه ترجیح اولوب و فقر غنادن افضل اولدینه  
 بو حکایات و روایات و حضرت مولانا ک **مشوی** شر بفته اولان ایات شریفه

منافی و مناقض اولمز برا که **مشوی** مال را کن بهر حق باشی **شول**  
 مالی که رضای حق ایچون حامل اوله سن **مشوی** نعم مال صالح خواند  
 رسول \* اومقوله ماله حضرت رسول علیه السلام نه کو یکک مالدر مال  
 صالح دیو اوقور کما قال علیه السلام (نعم المال الصالح للرجل الصالح) پس  
 رضای حق ایچون اولان مال دنیا دن اولیوب دیندن اولور \* ایدی دنیا ک  
 و فقره و قشاش و فرزندک ضرری نه وجهله در دیو بیسان ایدوب بیورر که  
**مشوی** آب در کشتی هلاک کشتی است \* آب که کشتک ایچنده اوله  
 کشتک هلاک کشته سیدر **مشوی** آب اندر زیر کشتی بشتی است \* اما آب  
 زیر کشتیده اولورسه حامل کشتی او اوب سفینه نک جریانده معین و یار بدر  
 کذلک وجود انسان کشتی و اموال و ارزاق آب کیدر شویله که مالک محبتی  
 قلبه دخول ایدرسه سبب هلاک اولور اما محبت دنیا قلبه داخل اولیوب  
 و محبة الله مانع اولرسه ضرر و برمیوب بلکه سوا کنده معین و ظهیر اولور  
**مشوی** چونکه مال و ملک را از دل براند \* زان سلیمان خویش حزمه سکین  
 بخواند \* چونکه حضرت سلیمان علیه صلوات الله الرحمن مال و ملک قلبندن  
 سوردی یعنی محبتی کو کلندن اخراج ایدی اول سیدن سلیمان علیه السلام  
 کندینی مسکیندن غیری اوقومدی روایت ایدر که سلیمان علیه السلام  
 الله انسانا کثر اوقانده فقرا ایلهم صحبت اولوب و طعمای فقرا ایلهم معاناول  
 ایدر لدی بر کون بر غافل کلوب یا سلیمان سن سلیمان جهان اوله سن نیچون فقرا  
 و مساکین ایلهم اوتوروب بک رسین دیدی حضرت سلیمان دخی انا المسکین  
 اجالس المساکین و اکل معهم) دیو جواب و ردیلر ای طالب فوز و فلاح  
 و سالك طریق صلاح ابو النجیب سهروردی قدس الله روحه ادا ب المریدین  
 نام کابنده بین الفقر والغنی تحقیق لطیف ایدوب بیورر که (اجهوا علی ان الفقر  
 افضل من الغنی اذا کان مقرونا بالرضا) فان اخرج محج بقول النبي صلی الله علیه وسلم  
 علیه وسلم (اليد العليا خير من اليد السفلى) قيل له اليد العليا تنال الفضيلة باخراج  
 ما فيها واليد السفلى تجرد المنة قصة بحصول الشئ فيها) ففي تفصيل السخاء والعطاء  
 دایل علی فضل الفقر فن فضل الغنی للانفاق والعطاء علی الفقر کان کن فضل  
 المعصية علی الطاعة لفضل التوبة) یعنی بعضیلر ی فقر غنادن افضل دردمشالر  
 واکر برکسینه دست دهنده دست سناتنده دن افضل اولدینه ذکر اولنان حدیث  
 شریفه استدلال ایدر سه جواب بودر که ید منفقه مالی ایشارونی سبیل الله



نثار ابتکله فتح باب فقر ایش او اور وید فقیر اخذ مال ایلہ فتح باب غنی ایش  
 او اور \* پس خیر بت دهنده غنی جهتندن اولوب ومفض وایت کبرنده فقر جهتندن  
 اولوب بلکه باب غنایی فتح ایش کیچون فقر غنادن ادنی او اور \* پس تفضیل  
 سخا و عطفا تفضیل غنایه دایل اولمز و غنایی فقره تفضیل ایدنلر لاجل الانفاق  
 والاشار تفضیل ایشلردر ملامه صیتی طاعتنه تفضیل ایدنلر معصیت اوزرینه توبه  
 ترتب ایشک اعتبارله دروالا عجب وریا و سمع دن ظاهر اولان طاعت خالصه  
 اوزرینه معصیت نه وجهله تقدیم اولنور \* پس غنایی فقره تفضیل نفس غنایی  
 نفس فقره تفضیل دکلدر بلکه غنائک لازمی اعتبارله در \* نکم حضرت مولانا  
 قدس الله سره الاسنادخی بیور مشلردر \* ایدنی شول غنی کم قلبنده محبت دنیا  
 اولوب مائل فقر حقیقی اوله اول دخی فقر ازمره سندن معدود در نکم  
 حضرت سلیمان علیه السلام کنندوبی مساکیندن عد ایلدی بحر زخار  
 حقایق شیخ محمد عربیدن نقل اولنور که \* حکایت \* بر رجل صالح مدینه  
 اندلسدن دیار مصره کیدر کن ساحل دیارده صورت فقرده بر زاهد  
 ملاقی اولوب شدت حری دفع ایچون قصیدن بر مسکن و ستر صورت مقداری  
 حصیردن لباسی اولوب بهر یوم اوچر ماهی صید ایدوب بر یسن ازاد و بر یسن  
 فی سبیل الله انفاق و بر یسن دخی کفای ایدوب بو حال اوزره عبادت و طاعت  
 و مجاهد و ریاضت ایدردی بن تعجب ایدوب ای عزیز بوموضهده مستقر  
 اولهی نقدر مدتدر دیدم او توز سنه به قریبدر دیدی \* پس بر قاج کون زاهد  
 مزبور ایلہ هم صحبت اولدم بعده جانب مصره متوجه اولدقده زاهد ابتدی  
 ان شاء الله تعالی داخل مصر اولدقده فلان اسم ایلہ مسمی اولان عزیز یواوب  
 بوفقیر دن دست بوس ایدوب بزم ایچون بر نصیحت التماس ایلده سزدیدی  
 \* پس وداع و راه مصره عزیمت ایلدم و داخل مصر اولد یغمده اول عزیز  
 استفسار ایلدم مسکنه دلالت ایدیلر وارد یغمده بر سرای عالی و در سرایده  
 نیجه خدام کور ووب جائز که بنی تغلیظ ایشلردر دیوتکرار و بتکرار سوال  
 ایدوب بالاخره مطاوع صاحب خانه ایدوی معلوم اولوب عزیزه ملاقات  
 مراد ایشدیکمه سلطان مصره کندی دبیلر حیرتم زیاده اولوب هر نه حال  
 ایسه مترقب قدوم یمت زوی ایدم نا کهان کور ده که خدم و خشمه کلوب  
 و بکاد قله نظر ایدوب ایچرو کندی بعد زمان بنی دعوت ایدیلر حضورینه  
 واردقده سلام الو نه دیارک سلامن کتور رسن دیدی بن دخی وطندن

خبر و یروب زاهدک سلامن و نصیحت التماس ایلدیکن تبایغ و اعلام ایلدم  
 بعد اتمام المصلحه کیدر اولدقده نصیحت الو ابلاغ ایلده سن دیدی \* پس  
 کیدر اولد یغمده تکرار حضورینه واروب زاهدک التماس اعلام ایلدم اکابر دن  
 سلام ایلده سن محبت دنیایی کوکلدن چیقارده سن دیه سن دیدی حیرتم زیاده اولوب  
 مصر دن عودت و منزل زاهد مراجعت ایشدکده بکا استقبالی ایدوب  
 هر یزدن نه خبر دیدی بدخی بعد تبایغ السلام واقع حالی اعلام ایلدم بر شهنه  
 او روب بیهوش اولدی بعده صحوه کلوب او توز ییلدر که قلبدن محبت دنیا  
 ازاله سیچون بو عزالت و بوس صورت اختیار ایلدم هنوز محبت دنیادن خلاص  
 اولدم اما صورت اغنیاده کوردیکک عزیزک قلبنده مقدار ذره دنیایه رغبت  
 اولوب و صورت غنایی اختیار و باب سلطانه ملازمت قیلد یغنی نیجه مظلوملره  
 دست کبر اولوب کر بیان عجز لر بن ایدی قهر ظلمدن تخلص ایچوندر دیوتحقیق  
 ایلدی \* بیت \* سرم بدینی و عقبی فروغی اید \* نبار الله ازین شیوه که در سرم است \*  
 ایدنی دنیایک ضرری محبتده اولد یغنی مقرر اولد بسمه حضرت مولانا  
 بر مثال دخی ابراد ایدوب بیور لر که \* مشوی \* کوزه \* سر بسته اندر آب زفت \*  
 عقب و عریض صونک ایچنده باشی واغزی باغلانش اولان کوزه \* مشوی \*  
 از دل پر باد فوق آب رفت \* باد ایلہ پراولان کوکلدن آب اوزرینه کندی  
 \* یعنی ایچی آبدن خالی واغزی دخی بند اولمغه صوبه غرق اولوب آب اوزرنده  
 یوریدی \* کذلک درونی هوای عشق حق ایلہ مالامال و دهان دلی شهوات  
 طبیعیه و لذات نفسانیه دن بسته اولان کوزه وجود سالک دخی آب دنیایه  
 غرقدن خلاص اولوب درجه اعلا ده سیر ایدر \* مشوی \* باد درویشی  
 چودر باطن بود \* چونکه رسالکک درونند درویش لک هوای اوله  
 \* مشوی \* بر سر آب جهان ساکن بود \* کوزه \* پر باد و سر بسته غرقاب  
 اولد یغنی کی بودخی دریا حب دنیایه غرق اولوب جهان جائده ساکن اولور  
 \* مشوی \* کر چه جله این جهان ملک و بست \* کر چه بو جهان جله ملک کیدر  
 \* مشوی \* ملک در جسم دل اولاشی است \* لکن هر کز جهان نه التفات  
 ایتیموب ملک دنیا ایشک قلبی کوزنده لاشی در \* حجه الاسلام امام محمد غزالی  
 قدس سره بیور لر که باعث عذاب قبر دنیایه قلبک علاقه سی در خصوص  
 زن و فرزند دخی دنیادن معدود در \* پس دنیایه تعلق ایشمش کم واردر  
 بو تقدیر چه عذاب قبردن ایچکس خلاص اولماق لازم کلور دیو سوال اولنور سه



جواب بود که اغنیا ایکی قسم در بر قسمی شمول عاشق صادق در در که اگر چه اموال و اهل و عیال را به نوع ما علاقه ایتش در لکن حق اولان عشق و محبت لری بجهله دن زیاده اولوب دنیا یله مسرور اولزل و لقاء موتی کر به کور منزل و بونلرک مثالی بود که بعضی کس سنه لک ساکن اولدقلری خانه و شهر لری به کر چه تعلقلری وارد لکن ریاست و سلطنت و قصر و ایوانه اولان تعلقلری اغلبدر \* پس انلره منشور پادشاهی کلوب پرو لایتک تصرف و حکومتی اعطا اولسه وطن مأوفدن نفل رخت ایدوب حکومتی کندیکی کندوبه رنج و الم اولزل بلکه مسرت کلیه حاصله اولوب نائل اولدیغی دوات عظما به کوره ترک ایتدیکی شی لاشی و حقیر اولور \* ایدی انبیا و اولیا و مؤمنین اصداقانک اهل و عیال و وطنلری به من وجه التفات قلیلی دخی وار ایه حق محبتی جله به غالب ولدت عشقه له دماغ جانلری عذب اولغله کوش و شلری به ندای ارجعی القا اولدقدده اسباب دنیو به لاشی اولوب عائقه واحده دن ذره و شمه قلیلری به بول بولاز \* بیت \* هر که از دیدار برخوردار شد \* این جهان در چشم او مر داشت \* اما اغنیانک بر قسمی دخی دنیایی دوست آنخا ایدوب قلینده محبه الله دن ذره و شمه بولغله اولما غله درونلری بن حب دنیا و ظلمت ماسوا احاطه ایدوب (والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم) قول کر یمینک فحوای شمر بنی اوزره عذاب قبر دن خلاص اولزل و دنیاده تحصیل ایلدیکی اعمال خبیثه سیله گرفتار عذاب الیم اولورل \* عطار \* در خیال هر چه باشی سین ای آن زمان \* در چو در آتش در آید دردی چون احکرت \* اما عجب در که عموما خلق عالم ادعاء محبه الله قلیوب دنیا به محبتی یوقدر دیرل لکن حق محبتی قلبه بر معیار وارد در که صدق و کذب اول معیارده هویدا اولور \* منلا شهوات نفسانیه و ظواهر شیطانیه هر بار که قلبه بر منکر القا ایلد کده انک خلافتده اولان احکام شرع مبین غالب شهوات و قاهر نسو بلات اولوب کوکل فرمان حق میل و انقیاد ایدرسه حقه اولان محبت اثبات ایدروا ادعوا سنده کاذب اولوب \* مشوی \* در میان ناقدان رزقی متن \* با محک ای قلب دون لافی مزین \* و فقیحه کذبت یا کذاب خطایله تهیت و تبکیت اولور و دنیانک وجودیله عدمی بنم قتمده مساویدر دینلر دعوا سنده اول زمان صادق اولور که دنیایی الذین کتد کده نمکین اولیوب بجهله سی در یای محبه الله غرق اوله زیرا مستغرق دنیا ایکن فراقی غمندن خبردار دکلدر \* پس و بضدها یتبر

الاشیاء مصداق بجهله شی خود ضدیله منکشف اولور منلا بر کسینه محبو بیه مسترا وصلت و صحبتده ایکن ادعاء عدم محبت قلیوب اتفاقا افتراق واقع اولنسه قلینده مسترا اولان آتش عشق بعد المفارقة ظاهر اولوب و دود آله شعله لری پیوسته دماغ اولدقدده عشقندن دیوانه سان و پروانه وار آتش فراقه سوزان اولور \* ایدی دنیایه هیچ عدم تعاق ممکن اولزل الا مقدار ضرورته قناعتله اولور ایدی بنم جانم بوا مثال و احوال معلوم و مفهومک اولدیه محبت دنیایی قلیکدن اخراج همت ایدوب \* مشوی \* پس دهان دل بیند و مهر کن \* کوزه و ش دهان دلکی بندایله و محکم مهرله تا که ایچنه ماء محبت دنیا کیرمه \* مشوی \* بر کنش از باد مهر من لدن \* اول قلبی باد محبت من لدن دن پر ایله بعض نسخه ده مهر برینه علم من لدن واقع اولمشدر یعنی دل بسته بی من لدن علمندن ملو قبل دیمک اولور \* مشوی \* جهد حقیقت و دوا حقیقت و درد \* جهد حق در دوا حق در درد حق در \* مشوی \* منکر اندر نی جهدش جهد کرد \* منکر اول شیریك جهدنی فی ایلکه جهد ایلدی جهد شده اولان ضمیر غائب شیره راجعدر و بو محله شیردن مران بحسب الشریعه و الطریقه جهدوا کتسابک فواید لطیفه بیان ایدن علماء بالله در و منکر دن مراد تحجیرانه تمثیل اولنوب سعی و اکتسابی فی ایدن بطله و عطسه در که جانب جبری طو توب تیه غوا بده ضالین اولمشدر \* حاصل معنی سعی و جهدک و دوا و در دیک ثابتة الحقایق در اگر چه منکر جهد اولانلر اثبات جهد ایدنلرک جهدنی فی ایتکه براهین عقلیه و نقلیه ایله جهد ایدرل لکن فی جهدده واقع اولان اجتهاد لری کندولری تکذیب و جهدی اثبات و تصدیق ایتش اولور

مقرر شدن ترجیح جهد بر توکل

جهدک توکل اوزرینه ترجیحی مقرر اول سنک بیاننده در \* مشوی \* زین نمط بسیار برهان گفت شیر \* بوا سلوب و نمطدن که بیان اولمشدر شیر دلبر چوق دلائل قاطعه و براهین ساطعه سو بیلدی \* مشوی \* کر جواب ان جبریان کشتند سیر \* که اول جبر یلر جوابدن طویدیلر یعنی ملزم اولوب کسبک توکل اوزره ترجیح و تقدیمی ظاهر و مبین اولدی \* مشوی \* روبه و آهو و خر کوش و شغال \* دلکو و جبران و طوشان و چقال \* مشوی \* جبر را بکد اشتند و قیل و قال \* جبری و قیل و قال قویدیلر بحسب اننا و یل روبه نفسک امر دنیاده اولان حیاه سی و آهو حلال و حرام دیموب هر کوردیکی متاعه شکار در دیو



صبر امه سی و خر گوش حق بولنده و طریق مجاهده محنت او اوب بشربت  
چالیسك التند تیل او اوب یا تمه سی و چقال کمال حرصیدن بر طریق  
مسائلك التند اموال و ارزاقن حبله ابله اوب و متصل تحصیل دنیا ایچون  
قبوق و کزوب حال انکه مال و رزق دخی و ارایکن محضا بر منصب الایم دیو حالی  
اعلام ایچون او اوب بوب اغلامه سی در و بوصفات خبیثه ابله متعصف ایکن  
عبادات و طاعات یوانه دعوت اولدوقده الله کریمدر بزم عبادتیزه احتیاجی  
یوقدر ازله قسمت نه ایسه اول اولور حقه توکل ایتمشدر و قضایه راضی یز  
دیو جاهلانه و غافلانه نیجه کلمات ایدوب سمت عبادنه و جانب طاعنه بر قدم  
ایلر و قومن و امور دنیویده یوقدر جد و جهد و سعی و کوشش لرو مکر و خدعه ل  
ایدر \* پس عقل معاد و روحله صفات مزبوره یوقدر محاجه دن صکره ملزم  
اولوب بالاخره سیه تن مشاهده ایدوب و قبل و قال و بحث و جدالی ترك ایدوب  
\* مشوی \* عهدها کردند باشیر زبان \* شیر زبان و فغان ارسلان ابله عهدل  
ایلدیلر زبان هینا و ورتجیحی صفت اولورده استعمال او انور بیر زبان دخی دیرل  
اگر ایچی معناسند در \* مشوی \* کاندیرین بدعت نیقتد در زبان \* بو و حمله  
عهد ایدیلر که بو بیعتده ارسلانه زبان دوشیمه \* مشوی \* قسم هر روزی  
بیاید بی جکر \* هر کونک غدا سی بی زحمت و مشقت ارسلانه و اصل اوله بی خون  
جکر تقدیرنده در \* مشوی \* حاجش نبود تقاضای دیگر \* شیر غیر تقاضا  
و طلبه حاجت اولیه \* پس بو بایده نملک و بو کانه تدبیر ایتک \* کزل دیو بونک  
اوزر نه قراردادده ایدیلر که مقارعه ایدیلر \* مشوی \* قرعه بر هر کوفتادی  
روز روز \* تخمینان دن قرعه هر کیمک اوزر نه دوشرسه روز بروز \* مشوی \*  
سوی آن شیر آود ویدی همچو یوز \* اول شیرك جانبته پارس کی یلردی یعنی  
قرعه هر کیمه کاور ایسه بلا توقف لغه شیر اولماغه کیدردی \* مشوی \*  
چون بحر گوش آمد این ساغر بدور \* چونکه بر ساغر دور ابله خر گوشه  
کلدی و نوبت اگا ایرشدی \* مشوی \* بلك زد خر گوش آخر چند جور \*  
خر گوش بلك اوردی و ایندی اخر پنجه یه د کدر بو جور \* معلوم اوله که بو محله  
کانبه بحسب الاتفاق تخمینان دن مراد بطالت و کهالت اوزره اولان طالار  
و شیردن مراد کسب و مجاهده سی موفور ایدن عاقل در و بحسب الانفس  
تخمینان دن قوای نفسانیه و هوا جس شیطانیه و شیردن مراد عقل معاد  
اولور اما شمدی بو محله شیردن مراد نفس اماره و تخمینان دن مراد قوای

روحانیه و حواس ظاهره و باطنه و خر گوشیدن مراد عقل معاد او اوب یعنی  
عقل معاد غدا ی نفس اولدیغنه رضا کوستره بوب و قوای سار دخی  
دست تغلب نفسیدن تخلص ایچون تدبیر قیلدیغیدر و قوای سار عقل  
معادده یوقدر زکا و یکاست اولدیغی بحر یلری اولماغه مقتضای عقله مخالفت  
و انکار اوزره اولدق لردر که حضرت مولانا اول بیسانه شروع بیوردرل

\* انکار کردن تخمینان بر خر گوش در ناخیر رفتن رشیر \*

ارسلانه کج کتمک بایده \* تخمینان خر گوش انکار ابله سنک بیاننده در \* مشوی \*  
قوم گفتندش که چندین کاه ما \* طائفه تخمینان خر گوشه ایدیلر که یوقدر  
وقت و زمان در که ز \* مشوی \* جان فدا کر دیم در عهد وفا \* عهد مزك  
و فاسنده جائزی فدا ایدلر \* مشوی \* تو مجو بدنامی مای عنود \* سن بزم  
بدنامی من استمه ای عنود \* مشوی \* تاز نجد شیر روز روز زود \* تا که  
سنک کج حرکتکدن شیر نجیده خاطر اولیه \* ابدی توقف ایتموب بحله ابله و ترز  
کیت حواس ظاهره و باطنه و سار قوای روحانیه نفس النده ز بون اولماغه  
خلاصی امر محال کوروب و عقل معادك علوم و فضائلدن و فتنه \* بحر حلاله  
مالک اولدیغندن غافل اولغن انی ضعیف ملاحظه سیله انکار ایدیلر عقل  
معاد دخی بونلره جواب و یروب نه دیدیکن حضرت مولانا بیسان بیوردرل

\* جواب گفتن خر گوش ایشانرا \*

خر گوش انلره جواب و بره سنک بیاننده در \* مشوی \* گفت ای یاران  
مرامهلت دهید \* خر گوش انلره ایتدی ای یاران و خلان بکا مهلت و برکز  
\* مشوی \* تا بیکرم از بلا بیرون چهید \* تا بنم بو بایده اولان مکرم سبی ابله  
بلادن طشره صحرایه سز و شیر پنجه سندن خلاص اوله سز \* مشوی \*  
تا مان باید بمکرم جائتان \* تا که بنم مکرم سبی ابله سزك جانکن امان بوله  
\* مشوی \* ما ند این میراث فرزند اتل \* بو مکر سزك اینا و فرزند انکره  
میراث قاله حتی باشلر نه بر بلا کلد کده بن ایتدیکم مکر ابله بلادن خلاص اوله ل  
دیدي \* مشوی \* هر سپهر امتانراد در جهان \* هر نبی امتلر بی جهانده  
\* مشوی \* همچین تخلصی می خواند شان \* همچین تابر مخلص و منجایه  
دعوت ایلدی مخلص فتح میله در اسم زمان اسم مکان مصلد در می در  
\* مشوی \* کز فلک راه برون شو دید بود \* ز راه برینی فلکدن طشره



اولی بولنی کورمش ایدی \* مشوی \* در نظر چون مردمک پیچیده بود \*  
هر بر بنی نظر ناسده مردمک کی پیچیده ایدی \* مشوی \* مردمک چون  
مردمک دیدند خرد \* خلق عالم انبیاء عظامی کوز بیکی کی صغیر و حقیر کوردیلر  
\* مشوی \* در بزرگی مردمک کس ره زد \* لکن حقیقه و معنی مردم دیده  
مردمک عظمت کسسته ایلندی کذلک انبیاء عظام و اولیاء فحاش دیده ناسده  
حقیر کوردیلر لکن من حیث الحقیقه انلک مرتبه علیا و عظم شانرینه واقف  
اولمادیلر و انلر عالم الماک و ملکوتک مردم حسی اولدیفنه یول بولمادیلر و نور دیده  
عوالم کایه اولدیفن اذعان قیلدیلر ای باده ذوقک اب تشنه سی و بادیه شوقک  
سرکشته سی اولان عاشق صادق کاشف استنار اسرار قیومی حضرت  
جلال الدین رومی قدس سره بویات شریفه ده انبیاء کرام علیهم السلام  
فلکدن خروج طریقی کوردیلر دیوب انواع معانی غامضه و اطائف کثیره  
اشارت پیور مشلدر \* ایدی بخردن فطره و مهر دن ذره سی علی قدر الطافه  
بیان اولنوب مسند و زرش نور محبه الله اولان صادق لک کوش هوشنه  
اهدا اولنه \* مجریه \* ینه عرض ایلدی دلبر یوزین قصر جلالیدن \* ینه نالنده  
شیدایم شراب لایزالیدن \* ینه کشف حجاب ایدی کوزم کوکلم جهانندن \* ینه  
جاننده ایدی ندای ذوالعالییدن \* نیدر لرانی کم انک دلی سویله رازن \* نیدر لر جانکم  
باشن چکه اعلی الاعالییدن \* منم دریای توحیده جو محو محض مستغرق \* کتور سم  
نوله کر کوهر بودر یای وصالیدن \* ایدی معلوم اوله که افلاک و کواکب دست  
کائیده مانند قلم الات اسماء الهیه و اسباب ظهورات صفات ربانیه اولوب  
تشکلات و اتصالاتی دخی مظاہر توجہات و اجتماعات حقایق اسماء اولمغله  
بو عالم صورت و مقام شهادتده بالواسطه مؤثر در و تشکلات و اتصالات  
مز بوره نک صور و تنایجی بونشاء دنیویه ده صور امرجه و اشخاص و اقوال  
و اعمال و اصول الهی مشخص اولوب تأثیر لی مجرد عنصریات و طبیعیاتده  
واقع اولور \* پس انبیاء عظام و اولیاء کرام نور بصر بصیرت الهی نظر ایدوب  
حقیقت انسانیه محسوس طوارق افلاکی اولان بوتیره خاکی اولمسابوب بلکه  
حقیقت انسانیه لطیفه بانیددن عبارت و بوقفص مسدسه کرفنار اولمزدن  
مقدم بلبل کلزار جنت اولوب آشیانی خطا بر قدس و مأوا سی مجلس انس  
ایدوکن معاینه قیلوب و وطن اصلی به وصولری بوتیره خاکی و کواکب  
افلاکی حکمند ن خلاص اولمسادفیه میسر اولمادیفن مکاشفه ایتمکله آتش

مطلب  
کیفیت خروج  
انبیا و اولیا  
حسن احکام  
الافلاک  
والکواکب

جذبه رحمان و نور محبت سبحانی الهی وجود بشریه و احکام طبیعیه لر بن افشا  
ایتمکین معید محور حکم زمان اولوبوب بلکه زمان انبیا و اولیا نک محکومی اولور  
(نکم عمر بن الفارض قدس الله روحه بیوررل \* شمر \* فی دارت الافلاک  
\* فاعجب لقطبها ال \* محیط بها والقطب مرکز نقطه \* ولا قطب قبل عن ثلث خلفه  
وقطیبه الاوتاد عن بدایه) مضمون ابیات شریفه بودر که شمعی مقام قطبینه بن  
قائم و افلاک بنم وجودم سبیله دور ایدر \* یعنی بن افلاک قطب معنوی بم دوار  
افلاک بنم اوزرینه دور ایدوب بن افطار افلاکی احاطه ایتشمدر و مرکز  
ایکن محیط اولی خواص قطب معنویک عجایبنددر \* ز بر اقطب حسی کندو  
اوزرینه دور ایدن دوازی احاط ایلز بلکه وسطده مفروضه اولان مرکز  
نقطه محاطه اولور \* پس قطب معنوی اولان انسان مرکز افلاک ایکن کبرو  
افلاکی احاطه ایتشددر و قطب اعتبار ایتدکری انسان کالک احاطه سی  
علم و قدرت و شرف و رتبه جهتندن اولور و انسان کامله قطب اطلاق  
اولندیغی انکیچوندر که اکمل انسان مقام فردیتده ممکن اولوب احوال خلق  
انک اوزرینه دور ایدر اما بودخی یکیدن خالی دکلدر یا بودر که مقام قطبینه  
اولان کامل عالم شهادتده اولان مخلوقات قطب اوله بوتقد درجه قطب  
مز نور انتقال ایتدکده ایدال دن کنوبه اقرب کم ایدسه آتی مقامه استخلاف  
ایدر اولیاء روم اصطلاحنده بونلر مقامات و کرامات ارلری دیرلر و یاخود  
عالم غیب و شهادتده اولان جمع مخلوقات قطب اوله قطب مز نور کندو مقامه  
ایدال دن استبدیکی استخلاف ایتمز و بوکا قطب الاقطاب دیرلر که متعاقبا عالم  
شهادتده در نه آتی بر قطب سبق ایتشددر و نه آخری اکا خلیفه اولمشدر  
و اول شول روح محمددر که (لولاک لما خلقت الکون خطایله مختط بدروجع  
زمانده قطب الاقطاب اولان حقیقه سده روح محمددر ابن فارض طیب الله  
انفاسه اول معنایه اشارت ایدوب) ولا قطب قلی عن ثلث خلفه \* وقطیبه  
الاوتاد عن بدایه) دیو بیوررلر و ابدال و اوتاد و اقطاب و صا ارباب مقامات  
تفصیلی مشوی شریفه اولان ایکیجی حکایت که مر دبالک طوطیسی قصه سیدر  
حکایت مز بوره ده \* ع \* کم کسی ز ابدال حق آگاه شد \* یتشک شرحنده تفصیل  
اولمشدر حاصل کلام مدد وجود و بقا و ثبات جلاله عالم و دوران افلاک  
و کواکب و غیرها حضرت جبهت حقیقه متعلقه در و صورت عنصریه  
انسان کامل اول حقیقتک صورتیدر کافال صلی الله علیه وسلم (ان الله خلق



آدم علی صورته ) \* پس قطب دایره افلاک بلکه هرگز جمیع موجودات صورت انسان اکمل در بقاء صورت عالم بوضوح صورت انسانیت بقا منوط و مربوط در کمال علیه السلام ( لایقوم الساعة و علی الارض واحد بقول الله الله \* ای بذكره کافو هو ) پس قطب عالم بوضوح صورت انسانی اولوب دوران و بقاء افلاک دخی اکامتاق اولورو بحر مواج اسرار و معانی شیخ سید الدین فرغانی بیوردر که اگر مسائل سؤال ایدوب صورت انسانی تک خود تعین و تحقیقیدن اول صورت افلاک ثابت و قائم ابدی و صورت آدمی تک عدم تعینندن صکره دخی صورت عالم و دوران افلاک که هیچ برخلاف و نقصان ترتب ایلز \* پس آدم نه وجهه قطب الافلاک اولور جواب بودر که اگر چه آدم حساب بوغیدی امام معنی وار ابدی زیر ابر موجب ( فاحییت ان اعرف ) ایجاد عالم دن مقصود کال ظهور ابدی و کال ظهور حقیقت جمیع ذات اجالا و تفصیلا بوظهورک ظهور ینه موقوف ابدی و ذکر اولان حقیقت جمیع تک کال هو ظهوری صورت انسانی کال اید دن غیر یعنی دکلدر زیرا افلاک و عناصر و مولدات و ما فوقها و ما تحنها انساندن ماعدا هر نقدر مظاهر و ارایسه هر بریسی حضرت جمیعندن بر حقیقت و بر صفت و بر اسمدن زیاده تک مظهری دکلدر ( فلهذا بوالکال جمیعندن غیر بریسی حمل امانندن ابا ایلدیلر کال الله تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فاین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان ) یعنی حق سبحانه و تعالی کال ظهر - و رابله مظهر جمیع مزبوره اولما قلنی اعلاى عالمدن سماوات واسفل عالمدن ارض و جبال و ما بینهما اولنره عرض ایلوب لکن هر رنده حکم قید و جزئیث غالب اولمغه قبول امانندن ابا ایلوب انسانک کال قابلیتی اولدیفیجی - ون بوضوح جمیع عنصریه بی قبول ایلدی و حکم عظیمه و لمصلحة کلیه الله سبحانه و تعالی ایجاد عالی صورة بوضوح انسانی به تقدیم ایلدی و اول توجه ایجادینک قبله سی صورت انسانی اولدی زیرا مقصد و مقصود انسان ابدی \* پس مدد و بقاء اجزاء عالم بوضوح صورت تعینندن اول تک کینونت مزبوره سبیل حکم او معنی اول توجه ایجادی به مضاف ابدی پس مقصود اصلی اولان بوضوح صورت انسانی کالیه حسده دخی متعین اولوب مدد و قیام و بقاء و ثبات عالمک حفظنه بوضوح صورت عنصریه انسانی متصدی اولدی و مقام قطبیت و مستقر مرکزینده استقرار بولدی و ینه شیخ سید الدین فرغانی شرح نایه ده ﴿ نظم ﴾ نجایب ابیات غرایب زهه \*

رنائب غایب کتاب نجده \* یعنی شرح ابتد کدن صکره بر قیام مقدمه بیان ایدوب بیوردر که تشکلات و اتصالات افلاک و کواکب صور و تنایجی نشاء دنیویه ده صور و امرجه و اقوال و اعمال الیه متجسده و متشخصه اولدیفیجی کبی صورت انسانیت دخی قوا و اعضا سبیکه بحمل جمیع عواملدر کذلک صور و مظاهر حقایق و اسماء الیهیه در و تشکلات و اتصالات صورت انسانی که اقوال و اعمال تشکلات مزبوره دن عبارتدر انلر دخی مظاهر توجهات و اجتماعات حقایق و اسماء لکن حقیقت صورت انسانیه قش دنس بشریت الیه مکدر اولمغه وجه مشروح اوزره اولان مظاهریندن غافل اولمشدر و اگر چه کیم اول تشکلات و اتصالاتک صور و تنایجی اعراضدر فاما افلاک و اطباقده متجسده اولوب و جمیع صور برزخی و حشری و جنائی و غیرها اول هیات متجسده تک عینی اولور و نفوس انسانیه برزخده صور مزبوره به متعلقه اولوب و برزخده واقع اولان نعمت و نعمت انلره اولصورک تناسبی حیثندن اصابت ایدر فاما نیت خالصه و قصد صحیحه مقارن اولان اعمال صالحه و افعال و اقوال طیبه و صادقانه بحسب القوة تجسدى بالوحدة والاخلاص فلك اعلاى علینده مقدر اولور حتی وحدت و اخلاص بر قول و عمل اوزرینه کال مرینه غالب اولسه ( الیه بصعد الکلم الطیب و العمل الصالح برفعه ) نص کریمک خواستجیه کلیت الیه عالم وحدته مرتفع اولوب بوافلاکده صورت باغلز کال اشار الیه قوله علیه السلام ( لا اله الا الله لیس لها دون الله محاب حتی یفضی الیه ) و قال صلی الله علیه وسلم ( ما قال عبد لاله الا الله مخلصا من قلبه الا فکتله ابواب السموات حتی یفضی الی العرش ) فاما شمول فعل و قول که نیت خالصه و قصد صحیحدن خالی اولسه او مقوله اعمال مشویه هبیه منشور اولوب بوعالم خاک و آب و هوا و آتشدن تجاوز ایتمز تنکیم بونک تفصیلی بوندن اقدم مشوی شریفده \* ع \* تا الیه بصعد اطياب الکلم ) و دخی \* انبیا چون جنس علین بدند \* ابیات شریفه سنک شرحنده مفصلا سبق ایتشدر \* پس اعمال غیر خالصه و صالحه نشاء اخرویه ده صور متناسبه به منظمه و جسمانیت الیه مصور اولوب و عذاب شدید و موجب اولما غیچون جسمات عظیمه حاصله اولور و اشار الیه قوله صلی الله تعالی علیه وسلم ( ان غلظ جلد الکافر اثنان واربعون ذراعا و ان ضرسه مثل احد \* و ان مجلسه فی جهنم مابین مکة والمدینة \* و نصوص قرآن عظیم و حدیث شریف رسول رب و رحیم الیه



نظر ارباب کشف و شهودده مبین در که کرسی کریم فرش جنت و عرش  
عظیم سقف جنت اولدینی بیان پیور مشدر و حق سبحانه و تعالی سعت  
کرسی فی نه شی ایل و صف پیور مش ایه عرض جنتی دخی اول شیل و صف  
پیور مشدر کما قال الله تعالی ( وسیع کرسیه السموات والارض ) و کفوله تعالی  
( و سارعوا الی مغفرة من ربکم و الجنة عرضها السموات والارض اعدت للذین  
\* الخ \* و دلالت حدیث شریف دخی بودر که قال علیه السلام ( ان فی الجنة مائة  
درجة ما ین کل درجة کما ین السماء والارض والفردوس اعلاها درجة  
ومنها تفجر الانهار الاربعة ومن فوقها ینکون العرش ) پس مقاسد صحیحی  
هر قتی اعمل و اقول جله دن زیاده مؤید اولور سه جنت فردوسه صور  
حدائق و اشجار و انهار و حور و قصور ایله متجسد اولور کما قال الله تعالی  
( و اراهم الانسان الاماسی \* و ان سبعة سوف یری \* ثم یجزیه الجزاء الاوفی )  
و قال الله تعالی ( فمن یرعل مغفل ذرة خیر یره ) پس بویات بینانک مضمون سعادت  
آیاتی بومعنا به دلالت ایدر اماسی و عمل اعراض قیلدن اولوب تعریف عرضده  
ایسه ( العرض لای فی زمانین ) دینشدر و تعریف مزبور تعریف صحیح و امر  
مقرر در نص کریم سبحانی ایسه سعی و عملک عینک رؤیتی اثبات ایشدر  
بوتقدیرجه اعراض اعمال زمان نایده نه کفیلله هر فی اولور دینور سه اشبو  
نقر بر اولتان وجه او زره متجسد اولور کما قال صلی الله علیه وسلم ( فی حدیثه  
القدسی حاکما عن الله تعالی فقال یا محمد اقرأ امتک منی السلام و اخبرهم ان  
الجنة طيبة التربة عذبة الماء و انها فیعان و ان غراسها سبحان الله و الحمد لله  
والاله الا الله و الله اکبر ) پس تجسد مزبور حقیقت کامل و ساطت اعمال حسنه  
واقوال طيبة منبسط و بناء کالی اتساط مذکور ایله محکم اولور اما ذکر اولتان  
اوجات عالیانک وصوله سبب درجات کثیره وارد لیکن مراتب مزبور نک  
اصول کلیاتی مقامات ثلثیه منوط در که اول اسلام ثانی ایمان ثالثا احساندر  
اکابناء که چونکه اول سری وجودی مراتب استیداع افلاک و عناصر و مولدات  
و رحم مادرده اولان مرتبه استقرار دن نجس اولوب بوضورت نفس  
و مزاج انسانی ایل ظاهر اولدی ایسه احکام کثرت عناصر و مولدات ملاستی  
سبی ایل حکم وحدت و طهارت و بساطت سر وجودی ذکر اولتان اثار کثرت  
حرکات و سکنتات طبعی و احکام انحرافاتده مغلوب و محبوس اولوب کندونک  
مبدأ وحدتی و لایندی اولان عود و رجوع و عسندن و طرق ظاهری و باطنی

معاددن کمال محب ایله محبوب قانیدی پس شونلرک که توفیق و عنایت ازلیه  
ربانیه قرین حالری اولوب مادر و پدرینک و ساطت تقلیدی و یا خود بر رسولک  
دعوتی و یا خود خلیفه رسول اولان مرشد کاملک ارشاد و دلالتی ایله مبدأ  
و معاددن خبردار اولور سه اولوب اذات اثر آگاهی ظاهر نفسده باهر اولوب  
لاجل التذیر انک مزاج و قوی و جوارح و اعضا سنه اصابت و سرایت  
ایدوب قولاً و فعلاً حرکات و سکنتات نامضبوطه و صور انحرافات نامر بوطه  
ایل ظاهر و دن اعراض ایدر و احکام شریعهده مدرجه اولان وحدت عدائته  
انقیاد کلی ایله متوجه اولور و اول زمان انلرک دائره مقام اسلامه دخوللریکه  
اطاعت اوامر و زواجر شرع نیو بدن عبارتدر درست اولور و حالت مزبورده  
داخل دائره اسلام اولان شخص انسانینک حضرت حق و اسما و صفات  
مقدسه ربانیه ارتباطی بطریق التعلق اولور \* زیرا مر یوبک اسم رب و صفت  
ربوبیتیه و مخلوقک اسم خالق و صفت خالقیتیه و مهدینک اسم هادی و صفت  
هدایتیه و تائبک اسم تواب و قابل التوب صفتیه و مغفورک اسم غفار و صفت  
مغفرتیه و هلم جرا تعلقلری ضروریدر و كذلك مقام اسلام که اسباب و علل تعلق  
ایل عالم حکمتیه تقیددر و هر شینک بر سبب و علت ظاهره به انسانی و اسباب و علل  
مز بوریه مضاف اولان اشیانک رؤیتی دخی اسماء الهیهک مظاهر و آثاریدر  
و مادامکه بر کسنه داخل دائره اسلام اولیه انک تعلق اسماء کلیه به اولما یوب  
دون البعض بعض اسماء و صفاته در اما چونکه مقام اسلامک حقایقیه محقق اوله  
اول مرد مسلمک تعلق اسماء و صفات کلیه ده تمام اولور و بومر تبه دن صکره مبدأ  
و معاد و طریق عودک اثر آگاهی قوای باطنی و حواس نفسیه سرایت ایدوب  
تکلف و تلاطفه جهد ایدر و نفسی ( صم بکم عی فهم لای رجعون ) دار مضیقندن  
خلاص ایدر و نطق و سمع و بصر و فکر و وهم که فضول و مالا یعنی ایله ذکر  
و فکر اثار و غیردن بکلیه محبوب و مستور قلمش ایدی نسمات محبات الهیه کشف  
استار حجاب ایدوب توفیق و هدایت سبحانی ایله جله سنی ما خلق له سنه صرف  
ایدوب عمله کتور و ذاتی اسم سمیع و بصیر و علیم و منکلم ایله متخلق فیلور و قوای  
باطنه سنی حضوض نقایص و انحرافات جهل و بخل \* و طبش و ظلم و قساوت  
قلب و الی غیر ذلك صفات رذیه دن خلاص ایدوب اوج کالات و صور اعتدالات  
عقل و کرم و حلم و رافته نائل اولما غیجون سعی بلیغ ایدر و بومر تبه به قدم نهاده  
اولد قدیه مقام اسلامدن رتبه سنیه ایمانه ترقی ایش او اور و اثنای سیرده  
کلیات مقامات ایمان دن اولان توبه و زهد و ورع و توکل و رضا مقامات ربی



مشاهده ایدوب و هر مقام جز به باشد اسماء حقیقه مثلاً کریم و حامیم و علام  
و رؤف و بونک امثالی اسماء ابله بر وفق تحفه و با اخلاق الله کند و بی منصف  
ایدر \* فلهذا ار باب تحقیق مقام ایمان به مقام تحفه و اطلاق ایدر و چونکه  
باطن و ظاهر دن احکام انحرافات وجه مشروح اوزره متنی اوله \* مشبه نفسده  
کامن اولان صورت وحدت و عدالت متولد اولوب اسم قلب ابله مسمی اولور  
(و بحکم و معنی قلب عبیدی المؤمن التقی \* اول دل آگاه توابع اسم ظاهر دن بر اسمک  
مرات بجلی و محل تجلیسی اولور که اسم من بور شخص من بورک منشأ تعین نفس  
و مزاجی اولش ایدی و سقوط نظفه و تحفه روح حک و قنده و زمان ولادته  
شخص من بور اول اسمک محکوم تأثیری و تربیه سستک مر بونی اولش ایدی  
\* پس واسع حق اولان قلب مؤمن بومر تبه به نائل اولد قنده اول اسم ابله محقق  
اولور \* یعنی سالک من بورک قلبنده اول اسم تجلی ابتدا کده سالکک اسمی  
و رسمی بکلیته مرتفع اولوب سالکده اول اسمدن غیر شی \* باقی قالمز \* پس  
بومر تبه ده مقام ایمان دن اوجات درجات احسانه اعتلا و ارتقا ایتش اولور  
و اول اسمکک انک مرآت قلبنده جلوه کراولش ایدی و شمول اثر که اسماء ذاتیه نک  
انارندن اثر ایتش ایدی سالک فائیک سمع و بصر وید و رجل و عقلی اولور  
حتی بومقام محقق حقیقتنده وارد اولان (کنت سمعه و بصره ویده و رجله)  
حدیث شریفی و سائر اخبار و آثارک لطائفی ذوق سلیم ابله فهم ایدر بعده  
مراتب اسماء و افلاک صفاتده سیران ایدوب هر بر اسمک تحقیق اول سالکی بر اسم  
آخرک تحفه مستعد ایدر حتی اسم ظاهر جامع اولدیغی جمیع اسماء متجدد اولور  
و اول وقتده اول مرد کامل و رجل فاضل باطن روحک سیرینه عزیمت قیلوب  
جمیع اسماء باطن تزیهی ابله تحقیق میسر اولور و اول حینه تجلی جمعی \* کالی به  
ایریشوب سیری کالان بولور و ذکر اولان سیر و ساوک امت محمدن اولان  
فرد کاملارک سیریدر اما سیر مصطفوی کاملارک تیجه سیرلی اولان حضرت  
جمدن قاب قوسین و اندن مقام احدیت جمع اودنی در که اندن اعلی و اکمل  
مرتب اولوب و رتبه من بوره انجی حضرت سید الانبیاء والمرسلین مخصوصه  
و بوذکر اولان مراتب و مقامات اسلام و ایمان و احسانه عمر بن الفارض  
قصیده تائیه سنده اشارت ایدوب بیورر که \* نظم \* فلایس منها بالتعلق  
فی مقام الاسلام عن احکامه الحکیمه \* عقایق احکام دقایق حکمه \* حقایق  
احکام دقایق بسطه \* و الحس منها بالتحقیق فی \* قام الايمان عن اعلامه العمیه \*

صواعق اذکار لواعق فکرة \* جواعق اثار قواعق عزة \* و لنفس منها بالتحقیق فی \* مقام  
الاحسان عن انبیاء النبویه \* لطائف اخبار و ظائف تحفه \* صحنف اخبار  
خلائف حسیه \* و الجمع من مبداء کانت و انتهاء \* فان لم تکن عن ابنة النظر بیه \*  
غیوث انفعه لان بغوث نزهه \* حدوث اتصالات ایو کثیفه \* و خصائص کامل  
اولدر که باطن و سری ابله غالباً مشاهده حضرت غیب اولوب مقام احسانده  
علوم غیب ولدنی بی روحی و نفسی ابله مطالعه قیابور و حواس ظاهره و باطنه سی  
ابله مقام ایمانده اثار و عبراته مشغول اولوب و مزاج و قواسی مقام اسلامده  
عبادت بدنییه مداومت و انواع احکام ابتلاآت شرعییه ملازمت ایدوب جمیع  
اوقات و انانی زینت شرعییه معبور و ظاهر و باطنی در بای احکام طریقه  
مستغرق اولور اما کامل من بورک سرشربنی و روح لطیفک حضرت غیب  
و مقام احسانده مقید اولدیغنت فائده سی تجلیات ذاتی و علوم حقیقی و مکاشفات  
صحنه ابله متصف اولدیغدر و حواس و قوای ظاهره و باطنه سی دخی مقام  
ایمانده مقید اولدیغنت فائده سی بونشأه دنیویه ده فکر و ذکر و سماع و عبرات  
ابله و نشأه اخرویه ده رؤیت دائم بالبصر و سماع کلام بی واسطه و بونک  
امثالی تشریفات ابله ملذذ اولدیغدر و مزاجی مقام اسلامده مقید اولدیغنت  
فائده سی ابتلاآت احکام شریعت ابله تحقیق و نشأه دنیویه ده اجرای و امر  
شرعیه تلذذ و احکام شریعتدن هر بر حکمک دقایق حکمتی و صوم و صاوة و حج  
وزکات و سائر عبادات و طاعات تعین و تحدید اعداد و حصر اوقات و مقادیر نک  
علل و اسرارنی کشف و شهود ابله معاینه قیلدیغی در و کامل من بورک جمع  
عوالم و نشأه دنیوی و رزخی و حشر و جنانی ده کال انبساط حقیقی تقید  
مزاج ابله مقام اسلامده باز بسنه اولمی در و عبادات و طاعات و حسنات  
شرعییه نک برزخده و خشرده حاصله اولان صورت و نشأه بچندن بهر مند و برخوردار  
اولما قاق مقام اسلامه متعلق در وجعات و حور و قصور و ذکر اولان صورتک  
عیندر و نیجه اوقات اولور که کامل من بورک نفس حواس و مزاجی هر نک  
سیر اولور اما ذکر اولان حکم من بوره نک نشأنی اقتضاسیله حالت من بوره نک  
دوام و ثباتی مستر اولمز زیرالی مع الله وقت بیورمشدر \* ایدی ای نور حقیقه  
عالم و نور حدقه آدم مراتب من بوره بی سیر و تماشا ایدوب حقیقت ذاتیه سندن  
خبردار و عشق و محبت ربانیه ابله برخوردار اولان عاشق صادق احکام  
اولک صورته دن دخی خروج ایدوب افلاک حقیقه اسماء و صفات و ذاته عروج ایتکله



ابو الوقت اولورل سندی اكا كوره سخی و كوشش ایدوب انبیاء عظامك  
خصوصا حضرت فخر کائنات علیه اکمل النبیاتك امته ترك ایدیکی میراث  
شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت و وارث حقیقی اولغه بدل امت و حقدن  
مدد و عنایت رجا ایلده سن و داهیة عظیمة هجوم شیر نفسدن نخبیران قوای  
روحانیة بی تخلص ایلده سن \* سید \* کور در بای وحدت آدمست ای آدمی \*  
کر جو آدم سرا سمار ابدانی آدمی \* جان اکر خوانم ترا باشد بدین معنی مکر \*  
کز سر تحقیق میدانم که جان عالمی \* کر هدایت یابی از من عنده ام الکتاب \*  
هم سلیمانی هم اسم اعظمش را خانی \* کر بینی صورت خود را بچشم معرفت \*  
روشن گردد که هم جشد و هم جام جی \* رفت نردی و فرعون و دجال چورفت \*  
هم خیال و هم کلیم و هم مسیح مریمی \* از خیال بیش و کم فارغ شو و اسوده  
باش \* تابکی در بند آن باشی که بیش و یا کمی \* کی شود روشن بخورشید  
رخش چشمی که او \* از محیط معرفت نادیده هر کر شبنمی \* ای نسیمی وقت آن شد  
کز دم روح القدس \* نفخه چون صور اسرافیل در عالم دمی \*

اعراض نخبیران بر سخن خرکوش

خرک و شک سوزنه طائفه نخبیرانك اعراض ایلد کلرین بیان ایدر  
\* مشوی \* قوم کفتندش که ای خرکوش دار \* قوم نخبیران  
بطریق الاعراض خرک و شه ایتدیلر ای خر بزم کلامزه قولاق طوت  
\* مشوی \* خوش را اندازه خرکوش دار \* کندیکی خرکوش مقداری طوت  
بعنی رحم الله (امرأ عرف قدره ولم یعد طوره) حدیث شریفی ایلد عمل ایدوب  
مقدار کی بیل وحد کردن تجاوز ایتدوب حار لکی ترك ایلد زیرا حدنی بیلیان  
حار کی احق در مصرع اولده اولان خر حار و کوش سمع معنستند در حضرت  
مولانا قس سمره نخبیرانده اولان لطیفه بی مراد بیور شلردر \* مشوی \*  
هین چه لافست این که از تو بهتران \* آگاه اول بونه لاف و کذا فدر که سندن  
بهتر لری وقوت و جسامتده مهتر لری \* مشوی \* در نیوردند اندر خاطران \*  
سن ایتدیكك لاف خاطر کنور مدبلر آن ضمیر مصرع اولده لافه را جمد  
\* مشوی \* معجبی یا خود فضامان در پی است \* ای خرکوش سنك  
بولافکه سبب ایکی نسنددر یا بودر که معجب و خود پسندسن و یا خود فضا  
زده فضا مزده در که سنك عجب و انانیتك ایلد بر بلایه دوش اولورز \* مشوی \*  
ورنه این دم لایق چون نو کست \* بوخسه بو نطق و کلام سنك کی کچان  
تغییر بو ایات شیر یفددر مراد قوای جسمانیة و حواس نفسانیة شیر نفسی

فونده و عقلی ضمه فده ملاحظه سبله نفسه غلبه سنی محلا ندن عدایتد کلر ایدر  
\* مشوی \* باز جواب خرکوش نخبیران را \* خرکوش طائفه  
نخبیران کیر و جواب و پردیکی بیان ایدر \* مشوی \* کفت ای باران حقم  
الهام داد \* خرکوش ایتدی ای باران حق سبحانه و تعالی بکا الهام و یردی  
\* مشوی \* مر ضعیفی را قوی رایی فتاد \* تحقیقا بر ضعیفه بر رای قوی  
دوشدی \* ایتدی ای نخبیران وضعفابه اعتراض ایدن صورت بنیان  
نظر بکر صورتده حصر ایتدوب چشم دلدن غبار اعتراضی رفع ایدوب عبرتده نظر  
ایتدیکز کم صورتده چوق حقیر و صغیر واردر که صنعت و کاری کیر اولوب جسامت  
و ضخامت اولانلردن اول کارك ظهوری میسر اولز و بونك امشالی چوقدر  
سره بر قاجنی بیان ایدیم جمله دن بریسی \* مشوی \* آنچه حق آموخت مر  
زنیور را \* اول نسنه بی که حق سبحانه و تعالی زنیوره تعلیم ایلدی \* مشوی \*  
آن نباشد شیر را و کور را \* اول صنعت شیر و یابان حار بنه اولز \* مشوی \*  
خانها سازد بر از حلوائی تر \* اول نحل مله به حلوان پرو عسل ایلد مالا  
مال خانه ل بنا ایدر \* مشوی \* حق پروان علم را بکشاد در \* اول علمك  
قیوسنی نحل اوزر بنه حق نبارك و تعالی قبح ایلدی وحی وافهام آلهی ایلد  
مسدس الشکل خانه لردوزوب حذاق مهندسین لك صنعتده نخبیران اولوب  
آلتسز شکل مسدس اوزره بر خانه بنا سنه قادر اولزلر کما قال الله تبارك و تعالی  
(واوحی ربك الى النحل ان اتخذی من الجبال بیونا ومن الشجر ومما  
یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربك ذللا یخرج من بطونها  
شرابا مختلف الوانه فیه شفاء للناس) الآیة (روی ان العسل یترل من السماء  
فیسترقی مكال فبأیه النحل و تشربه ثم تأنی الحلبه فتلقیه فی السمع المائلة  
لاکما یظن بعض انه من فضلات الفداء نسجیل فی المعدة عسلا) بن عطا قدس الله  
روحه بوایت کریمده اولان وحی حق تفسیر ایدوب بیور لر که (الهها و دهاها  
علی الموضع و علمها کیف یضع مانی بطنها لا یضع الاعلی حجر صاف او خشب  
نظیف لا یخالطه طین ولا تراب \* و بر مثال دخی بودر که \* مشوی \* آنچه حق  
آموخت کرم پیلر \* اول نسنه بی که حق سبحانه و تعالی ایك قورد بنه تعلیم ایلدی  
\* مشوی \* هیچ پیلی داندان کون جله را \* هیچ بر قبل عظیم جسامتی ایلد  
کرم پیله لك حبله سنی بیور می \* ایتدی ای نخبیران بوصنایع و بدایع جته  
و جسامتده کور اولز \* پیت \* کار خلقست اینك علت ملت است \* هر چه زان



در که رسدی سلامت است \* پس اول قادر لا یزال و مقدر بی زوال زبور علی  
قابل وحی ابدوب و انک امابی تشریفی ایچون فیه شفاه للناس اوازه سنی جهان  
وجه انبیا ابر کوردی و صکرم پبله نک بیلدیکی حیلده قبل عظیم فرومانده  
و دم بسته قالدی خصوصاً شرف و کرامتی که آدمه احسان بیورمشدر  
ساکنان مواضع افلاکی به میسر اولیاء شد در براموجب ( و علم آدم الاسماء  
کله اسم عرضهم علی ملائکة ) \* مثنوی \* آدم خاکی زحق آموخت علم \*  
آدم خاکی علم شر بی حق سبحانه و تعالی دن تعلیم ایلدی و دخی ( و علمه من ادنا علمه )  
مکتب خانه سنده قرائت ایلدی \* مثنوی \* تابه هفتم اسمان افروخت علم \*  
حق اسمان هفتمه دکن آدمک علمی شعله لثوب سبع سموات انک علمی نوری ابله  
منور و مزهر اولدی \* مثنوی \* نام و ناموس ملک رادر شکست \* ملک نام  
و ناموسنی شکست ابتد \* یعنی ملائکة ( انجعل فیها من بفسک فیها و بفسک  
الدما و نحن نسبح بحمدک و نقدرس لک ) دیشلر ایکن آدم تعلیم اولندیغی اسماء  
ایله جمله ملائکة به عرض قیلنوب جانب حق دن ( فقال انبؤنی باسماء هؤلاء  
ان کنتم صادقین ) دیو ملائکة به خطاب اولند قدسه ملائکة اسماء مششار الیهاده  
عدم شعورل بنه اعتراف ایدوب ( سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم )  
دیو عجزل بی بیلوب خلافت آدمده واقع اولان استفسارل دن معذرت و مغفرت  
دیلدیلر و کندیولر دن نفی علم قیلدیلر \* مثنوی \* کوری انکس که درحق  
در شکست \* اول کدنه نک کوراکنه که حقه شک و کانددر مراد ابلیس عابه  
الائه در که بویت ابله تعریف بیورلر \* مثنوی \* زاهد شش صد هزاران  
ساله را \* الی یوز بیک بیلاق زاهدی که شیطاندر \* مثنوی \* یوز بندی  
ساخت آن کوساله را \* یوز بند اناسنی اسماءون ایچون یوز افکنک اغز بنه  
باغلا دقلری دهان بنددر و حضرت مولانا برسیل استعاره تخیلده ابلیسی  
کاوساله به تشبیه ایدوب و یوز بند ابله شیطانک قیاسات عقابیه سن مراد ایدوب  
بیورلر که اول کاوساله ایچون بر یوز بند دوزدی \* یعنی قیاس باطل و همبسی  
طریق حق دن شیطانی رجیم ایلدی \* مثنوی \* نانتاند شیر علم دین کسید \*  
تا که بستن لدنیدن البان علم دینی چکوب امکه و استفاضه به قادر اولیاء  
\* مثنوی \* تانکرده کرد آن قصر مشید \* تا اول قصر مشید و مأوی عالینک  
اطرافنه طولانیه قصر مشیدن مراد حب الهی و علم لدنیدر حق سبحانه  
و تعالی ائی آدمک قلبه القا ایلدی و شیطان عجب و پندار و انانیت و استکباری

جهتندن اول ذوقدن بی بهره و محروم قالدی و سبب حرمانی آدمک ظاهر بی  
کوروب باطنندن غفاتی اولدی کذلک \* مثنوی \* الهای اهل حس شد  
یوز بند \* مجرد علم ظاهره قناعت ایدوب موجب علم ابله عمل ایتمیان و علم لدنی  
طالبی اولیوب انبیا و اولیائک اثر بنه کتبان ارباب حسک علومی انلره یوز بند  
اولدی \* یعنی دهان همتلرین بند ایلدی \* مثنوی \* تانکرده شیرازان علم بلند \*  
تا اول علوم عالیة بنیه دن شیر طوبیه \* یعنی مرشدان کاملانده اولان البان  
اسرار و حقائق علم لدنی و لذات محبة سبحانیدن دماغ جان و دهان جناتی لذت  
و ذوق المایه و استفاضه انوار جذبات حق قلبه ز پر انجیق بسته پای الفاظ  
و عبارات و قید بند قیاسات عقلیات اولنلر اصحاب ذوق و وجدانک اتفاق  
بودر که اسرار انبیا و اولیادن ذره و شمه ذوق اله منزل \* ابدی اذوقی و احوال  
انلرک قلبنده ظاهر اولور که رفع ماسوا ایدوب کوکل یوز بی خاک راه اولیا ابله  
و اول ذوقی ظاهرده ارامیوب کوکلده ارایه ز را \* مثنوی \* قطره دل را بیک  
کوهر فتاد \* دل قطره سنه بر کوهر دوشدی \* مثنوی \* جان بدر یا عا کردونها  
نداد \* که حق سبحانه و تعالی اول کوهری دریاره و افلا که و برمدی و اول  
امانتی انلرده قومدی قطره دن مراد لحم صنو بر الشکل اولان درون دلده  
مردمک دبد \* مقداری بر قطره دم رقیق و لطیف در که محل حیات اولدر اکا  
سویدای قلب دیرلر و کوهر دن مراد نفخ روح قدسی اضافی و نور محبت  
ربانیه در که افلاک و بحارده اول کوهرک وضعنه استعداد یوقدر و سویدای  
دل بحسب الصورة مردمک چشم مقداری ایکن من حیث المعنی عرشدن اعظم  
اولوب حقنه ( قلب المؤمن عرش الله ) دیو بیورمشدر اما قلب اطلاق اولسانی  
مجرد اول لحم صنوبری و یا خوددم سویدایی قیاس ایدوب ظاهرده اولان  
صورت صغیره سنه نظرایدلر انده و دیعت اولنلر اسرار آلهیه و وسعت قلبدن  
خبردار اولیوب محروم قالدیلر در \* فلهذا ارباب تحقیق بیورمشلر در که  
( ینبغی لک ان تعلم ان القلب ایس عبارة عن الصنوبریه فانها وان سمیت قلبا فانما  
تلك التسمية علی سبیل المجز و باعتبار تسمية الصفة و لکامل باسم الموصوف  
و المحمول و الافکل عاقل یعلم ان القلب الذی اخبر الحق علی لسان نبیه بقول  
ما وسعنی ارضی و لا سمانی و اکن وسعنی قلب عبدي المؤمن النقی الوداع  
لیس هو هذا الصنوبری الشکل فانه احقر من حیث صورته ان یکون محل  
سره جل علاه فضلا ان یسعه و یکون مطمح نظره الاعلی و مستواه و انما القلب



الانسان عبارة عن الحقيقة الجاهلة بين الاوصاف والشؤون الربانية والخصائص  
والاحوال الكونية الروحانية **﴿﴾** تحرره **﴿﴾** آلهی عشق نوری نهانی کوکله  
بولدم **﴿﴾** جلال شوقه باندیم حیاتی کوکله بولدم **﴿﴾** سوردم برله بوزمی بولدم  
قانه کوزمی **﴿﴾** بیزدم کندو اوزمی جانی کوکله بولدم **﴿﴾** جنتک کوز ابرماغی  
طجوری باغ و ابوانی **﴿﴾** حور و ولدان و علان سیران کوکله بولدم **﴿﴾** کتور  
ملکارسلام عزله حقندن کلام **﴿﴾** قلز جانلرده هیچ ظلام سلطانی کوکله  
بولدم **﴿﴾** قاب المؤمن بیت الله قاب المؤمن عرش الله **﴿﴾** اولد کسه عبدی عبد الله  
ایمانی کوکله بولدم **﴿﴾** ایدی بنم روح حضرت فخر عالم صلی الله تعالی علیه وسلم  
(ان الله لا ينظر الى صورکم ولا الى اعمالکم بل ينظر الى قلوبکم واحوالکم)  
پور شد **﴿﴾** اس صورت رسالت معنادن غافل و ظاهر بین احوال باطندن  
ذاهلاردر چونکه بولدر **﴿﴾** مشوی **﴿﴾** چند صورت آحرای صورت پرست **﴿﴾**  
ای صورت پرست نجبه دل آخر صورت **﴿﴾** مشوی **﴿﴾** جانی معیت ای صورت  
پرست **﴿﴾** سنک بی معنی جانک صورتدن خلاص اولدی **﴿﴾** ایدی صورتدن  
کذر قبل که واقف معنی اوله سن زیر **﴿﴾** مشوی **﴿﴾** کر بصورت آدمی  
انسان بدی **﴿﴾** اگر بنی آدم صورت ایله انسان اولدی **﴿﴾** مشوی **﴿﴾** احدو  
بوجهل خود یکسان بدی **﴿﴾** احدو بوجهل خود یکسان اولوردی **﴿﴾** ایدی  
نظر صورته دکل سیرته در و بوابت کریمه بوکا دلبدر که (ما هذا الا بشر مثنا)  
دیلر (قل انما انا بشر مثکم یوحی الی) دیو جواب ویردی **﴿﴾** پس بحسب الصورة  
انکسی دخی مشکاردر لیکن من حبث المانی بوجه ما مناسبتی بوقدر مثلاً  
**﴿﴾** مشوی **﴿﴾** نقش بر دیوار مثل آدمست **﴿﴾** دیوار اوزرنده اولان نقش آدم کیدر  
**﴿﴾** مشوی **﴿﴾** بکر از صورت چه چیزی نوکست **﴿﴾** اما انظر ایدوب کور که  
من حبث الصورة انک نهشی ناقصدر **﴿﴾** ایدی اکسک اولان نهشی ایدوکن  
بیان ایدوب پیورل **﴿﴾** مشوی **﴿﴾** جان کست آن صورت بانابر **﴿﴾** اول دیواره  
تابوز بنت ایله اولان صورتک ناقص اولان جانیدر **﴿﴾** مشوی **﴿﴾** رو بجوان  
کوهر نیابر **﴿﴾** بوری اول نیاب و نادر و ممتازو بی نظر کوهر جانی طلب ایله که  
صورتدن مراد اولدر قال علی کرم الله وجهه **﴿﴾** نظم **﴿﴾** الناس من جهة التمثال  
اکفاء **﴿﴾** ابوهم آدم والام حواء **﴿﴾** فانما امهات الناس اوعبة **﴿﴾** متوعات  
والاحساب اباء **﴿﴾** فان یکن اہم من اصلهم شرف **﴿﴾** بفاخرون به فالطین والماء **﴿﴾**  
وان اتیت فقیر من ذوی نسب **﴿﴾** فان نسبنا جود و علیاء **﴿﴾** لا فضل الا لاهل  
العلم انهم **﴿﴾** علی الهدی لمن استهدی ادلاء **﴿﴾** مشوی **﴿﴾** شد سرش بران علم

جمله پرست **﴿﴾** جله شیران عالمک باشلی پرست و نگون و نیکوس الرأس اولدی  
**﴿﴾** مشوی **﴿﴾** چون سک اصحاب را دادند دست **﴿﴾** چونکه کهفک کلبه صدر  
وقدر و بر دیار دست بومحمد صدر وقدر معناستدر **﴿﴾** یعنی عنایت ربانی  
وتوفیق سبحانی سک اصحاب کهفک رفیق اوافله اصحاب کهفک مقارفتی ایله  
داخل جنت اولوب و قرآن عظیم الشانده (و کلبهم باسط ذراعیہ بالوصید)  
قول کریمی ایله اسمی مذکور اولدی و شیر سلطان و حوش ایکن قطیره  
هیسر اولان عز و شرفدن سرنگون اولوب اسفلده قالدیلر مع هذا شبرک  
جشدی قطیره **﴿﴾** کوره جل عظیمدر اما قطیر مرتبة اعداده اولان انسانیت  
مرتبه سین بولوب شیردر کات اسفلدن اولان صفة سبعینده خوار و زار اولدی  
**﴿﴾** مشوی **﴿﴾** چند بانستش از ان نقش نغره **﴿﴾** اول منفور و قییم صورتدن قطیره  
نه زیان واردر **﴿﴾** مشوی **﴿﴾** چونکه جانک غرق شددر بحر نور **﴿﴾** چونکه  
انک جانی دریای نوره غرق اولدی **﴿﴾** قطعه **﴿﴾** بصورت آدمی شد قطره آب **﴿﴾**  
که چل روزش قرار اندر رحم ماند **﴿﴾** و کر چل ساله را عقل و ادب نیست **﴿﴾**  
بتحقیقش نشاید آدمی خواند **﴿﴾** ایدی کر کدر که صورته قلیوب طالب سیرت  
اوله سن **﴿﴾** مشوی **﴿﴾** وصف صورت نیست اندر خامها **﴿﴾** خامه و قلارده  
صورتک وصفی بوقدر **﴿﴾** مشوی **﴿﴾** عالم و عادل بوددر نامها **﴿﴾** عالم و عادل  
نامه لده **﴿﴾** او اور حاصل کلام ذکر سبب اراده مسبب طریق اوزره خامه  
ایله کتب مراد اولوب مکاتب و مر اسلاند **﴿﴾** برکسته بی توصیف لازم کلسه  
صورت جبهه سی و چشم و ابروسی نقش اولوب بلکه اوصاف حیده دن  
اولان عدل و علم و رافت و حلمی ثبت اوانور کر چه صورت پرست بیننده نقش  
صورت دخی معتبرایسه ار باب معنی قشده صورت زالمیه اعتبار بوقدر  
**﴿﴾** مشوی **﴿﴾** عالم و عادل همه معیت پس **﴿﴾** الحاصل عالم و عادل صفاتی  
جبعامعنی در فقط غیری دکلدر **﴿﴾** مشوی **﴿﴾** کش نیابی در مکان پیش و پس **﴿﴾**  
که اول صفاتی سن مکان و محل و جهات ستده بولامز سن ز بر صفات علم  
و عدل و سایر اخلاق حیده داخل مکان اولان بدن صفاتدن اولوب صفات  
روحانیه در اول ایسه داخل حیطة جهات دکلدر و لامکاندن اولان روح  
اضافه درنکم حضرت مولانا پیورل **﴿﴾** مشوی **﴿﴾** می زند بر تن زسوی لامکان **﴿﴾**  
عدل و علم صفتی ایله موصوف اولان جانتن اوزرینه جانب لامکاندن اورر  
یعنی روح جسمه عالم غیردن بر تو صال **﴿﴾** مشوی **﴿﴾** می نکنج در فلات خورشید



جان \* خورشید جان افلاک صیغره فنده قالدیکه ابدانه صیغه \* یعنی روح قدسی  
داخل تحت ذل کن اولیوب کون و مکانه صیغره و شانکده ( قل الروح من  
امر ربی ) بیور بلوب ظاهر رسوم علمده ابهام اواندی \* اما انبیاء عظام و اولیاء  
گرامه مکاشفه زنده روحی اوصافیه مبین ایدوب دیده فواد ابله کوسه تردی  
و عند الانبیاء و الاولیاء روح حق سبحانه و تعالی نک بر سر عظیمی در که افهام  
خلق تنک و علیله و ادراکاری قلیله اولغله روحدن خبر و یرمیوب کتم اسرار  
بیور دبلرو فی الحقیقه روحک ماعیت و کیفیت خلقتن حقدن غیری کسینه بیلز  
خلق عالم ماهیت روحی نه کیفیت ابله بیلور که تکون روحده کندول معدوم  
ایدی حق سبحانه و تعالی صفات و ذاتی نعت تجلی و کشف ابله بلا حساب عدم  
عیان ایند کدن صکره روحی قدرت قائم و ارادت ازایه سیله ایجاد ایدوب  
ظاهری غیب الله و باطنی سرالله و صورتی صورت آدم ابله مصوره اولدی  
\* ز برحق سبحانه و تعالی ارادت علیه سی خلقت آدمه تعلق ابلد کده روح  
آدمی احضار ایدوب صورت آدمی روحک صورتی اوزره تصویر ایلدی  
\* فلهدا حضرت فخر عالم صلی الله تعالی علیه وسلم بطریق الابهام و الاشارة  
( خلق الله آدم علی صورته ) بیور دی و روح مؤث سماعی اولوب مؤث لفظی  
اولغله علی صورته بیور لیدی قال ابن عباس ( الروح خلق من خلق الله صورها  
علی صورة بنی آدم و ما نزل من السماء ملک الاومعه واحد من الروح و قال  
ابوصالح الروح کهيئة الانسان و ليسوا بانسان و قال مجاهد الروح علی صورة  
بنی آدم لهم ابد و ارجل و رؤس یا کلون الطعام و ليسوا بملائکة و قال  
بعضهم الروح شعاع الحقیقة یختلف اثارها الی الاجساد و قبل الروح لم تخرج  
من الیکون لکن علیها الذل فقبل من ای شیء اخرجت فقال من سد جلاله  
و قدس جلاله بملاحظة الاشارة و غشیها بجماله و دارها بحسنه و استلها  
بسلاسه و حیاتها بکلامه فهی معتقة من ذکر کن و مثل الواسطی عن الروح  
این مکانها حین اظهرها فقال ان الارواح خلقت قبضها قبل الاجساد  
این کانت تری صار ما عاش عیانا لان الدنيا و الآخرة عند الارواح سواء  
\* اعدی بوذکر اولسان وجوه ابله روح تحت حکم افلاک داخل اولمز  
و بوندن اقدم اوائل مشوی شریفده \* بیت \* تن زجان و جان ذن  
مستور نیست \* ایک کس را دید جان دستور نیست \* بیتک شرحنده نفس  
ابله روح و روح اضافی ابله روح حیوانی تفصیل اوزره بیان اولمشدر

ذکر دانش خرکوش و بیان و فضیلت و منافع دانش

خرکوشک و علم و دانشی و فضیلت و منافع علمک ذکر و یسائیدر \* مشوی \*  
این سخن پایان ندارد هوش دار \* معارف آلهیه و حقایق ربانیده اولان  
کلمات دقیقه حدو نهایت و اندازه و غایت طوتمز عقل و ادعان طوت و سوزک  
معانیسن فهم ایت \* مشوی \* هوش سوی قصه خرکوش دار \* عقلی  
خرکوشک قصه سی جاننده طوت \* مشوی \* کوش خر بفروش و دیگر  
کوش خر \* کوش جاری فروخت ابله و بر غیری قولاق صائونال \* مشوی \*  
کین سخن را در نیاید کوش خر \* زیرا کوش ظهری اذن خر مشابهه نده در  
صیت و صدا مثالنده اولان عباراندن غیری سن ایشان و کلمات قدسیه نک معنی  
روحیه سن فهم ایتز بلکه حقایق اسرار باینده اولان دقایق نکاتی ادراک ایدن  
کوش هوشدر ایدمی \* بیت \* فو عقلی و یرالیکی عشق الینه \* کم ابله وادی  
ایمن الینه \* وقفجه عقل معاش کوش حسی بی ترک ایدوب عقل معاد و کوش  
هوش اله کنور مکه سچی و کوشش قبل \* مشوی \* روتورو به بازی خر کوش  
بین \* یوری سن خر کوشک روبا باغین یعنی دلکوکی حبله بازغنی کور  
بعض نسخه ده شیر کبری سازی خر کوش بین واقعدر یعنی خرکوشک شیر  
طو نیچاق دوزنی کور دیمک اولور \* مشوی \* مکر و شیر اندازی خر کوش بین  
خرکوشک شیر انداز اولان مکر و حبله بازغن کور یعنی خرکوش شیری نه مقوله  
مکر و حبله ابله چاهه ابتدکی استماع ابله دیمک اولور \* ایدمی فتون عالیله و علوم  
سامیه جنبه کوره اولمایوب و حبله هنر علم ابله اولدیغنی محقق اولدبسه  
حضرت مولانا فضیلت علم و مدحت و ثنای علمه شروع ایدوب بیوررل \*  
\* مشوی \* خانم ملک سلیمانست علم \* خانم ملک سلیماندر علم \* مشوی \* جله  
عالم صورت و جانست علم \* جله عالم صورت و جاندر علم \* یعنی سلیمان علیه السلام  
جن و انس و وحوش و طیور و جمیع اجناس مختلفه به حکم ایدوب خانمی ابله قبضه  
نسخیره کنوردی و اول خانمک نقش و حضرت سلیمانک حکمی علم ابله اولمش ایدی  
کما قال الله تعالی حکایه عن سلیمان ( یا ایها الناس علمنا منطلق الطیر ) ای مستمع قابل  
سلیمان علیه السلام جن و انس و طیور و وحوشه پادشاه اولدیغنی ابله مفاخرت  
ایتمیوب بلکه عالم منطلق الطیر اولدیغنیله فخر ایلدی با خصوص علم منطلق  
الطیر \* صغیر طیور دن مرادندر \* شکرو یا خود شکایتیدر \* پس سلیمان علیه  
السلام علم مز یوری ملک سلیمانیدن اعلا کوروب مفاخرتی برای ملک اولمایوب



علم منطق الطبرایله اولدی \* پس جلال و جل و ذات و صفات و قدرت و ارادت  
الهییه به متعلق اولان علم نه مرتبه عالیدر اکا کوره قباس ایلکه اول علم  
و حکمت قدرتی حقدن غیر بسی بیلر کافال الله تعالی (ومن یؤتی الحکمة فقدر اوتی  
خیرا کثیرا) ابدی حکمت قرآن عظیمه درت معنی اوزره تفسیر اولمشدر که  
بر بسی موعظه معنایه در و سوره نسا ده (انزل الله علیک الکتاب والحکمة)  
آیت کریمه سند اولان حکمتدن دخی مراد مواظظ قرآندر دیستله و معناه  
ثانی حکمت فهم علم معنایه در نتکم سوره مریمه (وآیتنا الحکم صبیحا)  
و سوره لقمانده (واقدا آیتنا لقمان الحکمة) آیت کریمه لری فهم علم معنایه  
تفسیر اولمشدر و معنای ثالث حکمت نبوت معنایه اولوب سوره نسا ده  
(واقدا آیتنا آل ابراهیم الکتاب والحکمة) و سوره بقره ده (وانا الله الملائک  
والحکمة) آیت کریمه لری ای باب النبوة دیوتفسیر اولمشدر و معنای رابع حکمت  
بیان و قرآن معنایه در نتکم سوره نحلده (ادع الی سبیل ربک بالحکمة  
والوعظ) آیت کریمه سی ای باب بیان و القرآن دیوتفسیر اولمشدر پس بو  
معنا رعاو مک اولدی به حق سبحانه (وما اوتینکم من العلم الا قلیلا) بیوروب  
خلق عالمه علمدن شی قبل اعطا اولندیغندن خبر و بردی \* پس شخص واحدک  
مذکور اولان علم قلیلدن نصیبی اقل من القلیل و در بادن قطره و مهر دن  
ذره اولور حق سبحانه و تعالی نصیب مزبور قلبه خبر کثیر دیوب (ومن یؤتی  
الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا) بیوردی وجها دنیا به قلیل دیوب (قل متاع  
الدنیا قلیل) بیوردی \* ابدی دلائل مزبوره ایله معلوم اولدی که علم شریف  
متاع دنیایک جله سندن اعلی و عالمت جان اولدی و نظام عالم علم ایله اولدیغیچون  
حق سبحانه و تعالی (اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم) بیوردی  
و مفسرین و محققین اکثری اولوا الامر دن مراد علماء دیندر دیشلر \* زیرا  
پادشاه اسلام سببی مقتضیک قلنه تا بعد اما قلم مفتی تبع تبع سلطان اولر  
زیرا (رفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا اله لم درجات) قول کریمی  
اوزره عند الله علمائک درجات عالییه سی وارد و تورات و انجیل و زبورده دخی  
علمک فضیلتی بیان اولمشدر توراتده فضیلت علمه اولان دلیل بودر که حق  
تعالی موسی علیه السلامه بیورر که (یا موسی عظم الحکمة \* فاتی لاجعل  
الحکمة فی قلب \* الا و اردت ان اغفر له \* فتعلمها ثم اعلم بها ثم ابذلها کی تنال  
کرامتی فی الدنیا والاخرة) و انجیلک سفر ثانی سندن دخی بو وجهله ترجمه

مطلب  
فی فضیلت العلم  
والعلم الکسبی  
والو هی الفرق  
بین المعرفة والعلم  
والجمع بین  
الظاهر  
والباطن

اولمشدر (و یل لمن سمع بالعلم ولم یطلبه \* کیف یحشر مع الجاهل الی النار \*  
اطلبوا العلم و تعلموا \* ولا تقواوا تخافی ان تعلم و تعمل \* ولكن قواوا زحوا ن تعلم  
فتمل \* والعلم یسمع اصحابه \* وحق علی الله ان لا یخزیه \* یعول لله بامشدر  
العلماء ما ظنکم بریکم \* فیه قولون ظننا ان یرحنا و یفر لنا فیه قول قد فعلت انی ستودعنکم  
حکمتی لا لشر اردت بکم بل الخیر اردت بکم ادخلوا جنتی برحمتی) وز بوردی دخی  
بو وجهله مستوردر که (یاد اود اذار آیت عافلا فکن له خادما قل لاخبار بنی  
اسرائیل حابوا لانقیافان لم یجدوا نقیافا و العلماء اغان یجدوا عالمه نقیافا و العقلاء \*  
فان التقی و العلم و العقل ثلث مراتب \* ما جعلت واحد فی احد من خلقی و انا رب  
هلاک) \* پس رسائل سؤال ایله که زبورده اولان زبیردن تقوی علمدن افضل  
اولمش اولور زبیر تقوی علمه تقدیم اولمشدر علامه شبرازی رحمة الله علیه  
رده الساج نام کتابیکه انموذج علوم دیکله معروفدر اول کتاب الطبقة بوکا  
جواب و ربوب بیورر که \* ماد مک علم اولیه تقوی دخی اولر \* زیرا به شبه  
عزیمت و نه شیدن انقا ایدر چکن بیلدیکه \* ناشا بسته دن پر هیز \* و شایسته  
ایله عمل ایتکه قادر اولر \* پس متنی اودر که هم عالم و هم عامل اوله \* و شک  
بو قدر که عالم عامل عالم غیر عاملدن \* و عامل غیر عاملدن افضلدر اما نعرف  
علمه کمال صعبیت اولغله اختلاف اولوب حقیقت علم نه مقوله دندر \* مقوله  
اضافندمیدر \* و یا خود مقوله انفع الدنمیدر \* و علمک تصویری بدیهی و یا خود  
کسبی میدر \* و اگر کسی ایسه تحبیدی مکتمیدر دیکدر \* هر بری بر سوز  
سویلوب اختلاف ایشلدر \* تحقیقین استی نلر کتب کلامیه و حکمیه مطالعه  
ایست و نلر و بالجملة بطریق الاجال به ضلر علمه بدیهی و وجدانی و بهضبلر  
کسبی و ضروریدر دیشلر \* ابدی مطلق علم و علم مقید و اردر پس اگر بدیهی  
و وجدانی و اگر کسبی و ضروری دیانلر کتند مطلق علمک تعریفی بو قدر  
و مطلق علم واجب و علم ممکنه شامل اولوب مطلق علمک تعریفی ممکن دیکدر  
و علم واجبک تعریفی علم ممکنک تعریفک غیر بدر زیرا علم واجب فعلی ذاتی  
حقیقی زیدر و علم ممکن انفعالی عارضی مجازی کسبیدر و کلام و اصولده  
علمک تعریفی بو وجهله در که (العلم ما یتمیزه المعلوم تمیزا تامالا بحمل النقیض)  
و علم مقید دخی ایکی قسمدر بر قسمی کسبیدر و بر قسمی شول شیدن عارندر که  
حق سبحانه و تعالی آتی عباد خواصنه بطریق الوحی و الالهام و الکشف  
اعطا ایدر و کشف دخی بای وجه کان معلوم مطلوبک وجهندن رفع حجاب



اولاً - مدن عبارتند و عند ار باب التفهیم علم مفیدك قسم ثانیهی کسبیات  
و رسمیات اولیایوب و جدانیات و ذوقیات قیلندندر \* الحاصل علی  
کلا التقدیرین طلب علم فرض اولیایه حضرت فخر عالم صلی الله علیه و سلم  
( طلب العلم فربضه علی کل مسلم و مسلمة بیور مشدر ) و مسلم و مسلمة اوزرینه  
فرض عین اولان علمه دخی اختلافی اولیایوب احیاء العلومده امام محمد غزالی  
قدس سره العالی ناس بوباده بکرمی فرقه مدن زیاده اولمشدر در دیو بیوردر  
پس مشکلمین دیرل که فرض اولان علم علم کلامدر که توحید باری انکله ادراک  
اولیایوب و ذات و صفات حق انکله بیلنور و فقها دیرل که فرض اولان علم علم  
فقه در که عبادات و طاعات و حلال و حرام و جمیع معاملات انام انکله معلوم  
اولیایوب و مفسرین و محدثین دیرل که فرض اولان علم علم کتاب و سنتدر علوم  
کلیسده وصول کتاب و سنت ایله میسر اولیایوب و صوفیون دیرل که ( اطلبوا العلم  
واو بالصین ) حدیث شریفله مراد بیوریلان بزم علمزدر و بعضیلر دیرل که  
علم مزبور عبیدك حالت و عند الله واقع اولان مقامنه علمدر و بعضیلر دیرل که  
علم مذکور شول علمدر که اخلاص و آفانی نفوسی و لمه ملاک ایله لمه شیطانی  
تمیز ایلایه و بعضیلر دیرل که بو علمدن مراد علم باطندر \* پس بو تقدیر چه لازم  
ککاور که علم مزبور اول علمك اهلی اولان اقوامه مخصوص اولوب لفظ  
عمومدن منصرف اوله پس بوجهله اولان حصر مر دوددر و ابو طالب  
المکی بیور مشدر علم و مسلمة اوزرینه فرض عین اولان شول علمدر که مبانی اسلام  
بیان بیوریلان حدیث شریفك مضموندر کما قال علیه السلام ( بنی الاسلام  
علی خمس ) زیرا واجب اولان خمس مزبوردر که کلمه شهادت و اقامت صاوة  
و صوم و ایفاء الزکوة و استطاعتی اولان اداء حجدر \* پس علم مفیدك کسی اودر که  
بو ذکر اولانلرک ارکان و شرائطن و واجبات و منن و نکاح و طلاق و کندویه  
متعلقه اولان سایر معاملاتق بیله بونلر کسبیدر و شیخ صدر الدین قنوی  
قدس سره مفتاح الغیبه بیوردر که ( اعلم ان الحضرة العلیمة مشتملة علی  
مراتب كثيرة کلیة \* وهی حضرة العلم و حضرة المعرفة \* و حضرة الحکمة  
\* و حضرة التقدير و الندر \* فالعلم الکشف الاحاطی التمییزی للمعلومات  
علی ماهی علیه من کل واحد بلواز مهسا و لوازم لوازمها \* والمعرفة هی العلم  
بحقایق المعلومات من حیث حقیقتها مجردة من لوازمها و لوازم لوازمها  
و ترتیبها فی مراتبها لا غیر \* و الحکمة عبارة عن العلم بالمراتب و الحقایق

المرتبة و الترتب الواقع بین حقایق المعلومات و اللوازم و العوارض و بالموطن  
والاحوال \* و حضرة التقدير تلی حضرة العلم وهی عبارة عن تعیین اقدار  
الحقایق و خصوصیاتها فی العلم بحسبها علی قدرها فالقدر من المقدر القدر  
بحسب قدر المقدر العزیز و قدره فی العلم \* و من کوشف بهذه الحضرات  
کلهما و احاط بحقایقها بما به الامتیاز و به الاشتراك كان اکشف المکاشفین )  
انتهی کلامه ( جعلنا الله وایاکم منهم بفضل و کرمه فانه علی ما يشاء قدیر )  
\* ابعدی معلوم اوله که علم معرفتدن اعذر و معرفت اخصدر و ایکسده دخی  
علم اطلاق اولیایوب \* و علم بزه نسبت ایله کشفی احاطی و تمیزی انفعالیدر و واجبه  
نسبت ایله کشف تام حقیقی ذاتی فعلیدر و علم وهی اهل الله خواصك  
علمویدر که \* وحی و الهام و کشفه منقسمدر \* و اقسام مزبوره تک دخی  
هر بری خاص و عامه منقسمدر \* زیرا وحی حق ایدر و رحل علیهم السلامه نسبت  
ایلله خاص و غیره نسبت ایلله عامدر نحل و موجودات سائریه واقع اولان  
وحی کبی کما قال الله تعالی ( و اوحی ربك الی النحل ) و الهام دخی بالنسبة الی الاولیایه  
خاص و بالنسبة الی غیرهم عامدر و کشف دخی اهل ملوکه نسبت ایلله خاص  
و سائر ناسه نسبت ایلله عامدر کشف مزبور دخی کرک باطل و کرک حق اواسون  
مثلا اهل الله و عارفینه واقع اولان کشف کشف حقددر و سحره و کهنه  
و بونك امثال ضالیله اولان کشف باطلدر پس بونك تفصیلی تطویل اقتضا  
ایدر بزم ابسه مقصود مزبور شول علمدر که \* ارثیه ذوقیه کشفیه الهامیه \* و القآت  
ربانیه و واردات غیبیه و فیوضات و تجلیات سبحانیه در ابعدی شول علم که  
اهل الله مخصوصدر دون الکسب و الاستفادة من غیر اولیایه کرامه  
من عند الله کشف معنوی وارث حقیقی ایلله حاصل اولمشدر و کاه اولور که علم  
مزبور ارباب کشف و شهوده حق سبحانه و تعالی دن بلا واسطة فیض اولور کقولله  
تعالی ( و علمناه من ادنا علما ) و قال الله تعالی ( ان من علم القرآن خلق الانسان  
علمه البیان ) و کاه اولور که عقل کل و نفس کلیه و ساطق ایلله حاصل اولور کما قال  
الله تعالی ( افرأ و ربك الا کرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم ) زیرا ار باب  
تحقیق قلم ایلله مراد عقل اولدر دیو بیور مشدر کما قال علیه السلام اول ما خلق  
الله القلم ( و قال الله تعالی ( ن و القلم و ما یسطرون ) ار باب حقیقت نونی تفسیر ایدوب  
نفس کلیه و قلم عقل اول و ما یسطرون قول کرمی ایلله مراد ما یسطر  
علی قلوب العباد من عالم الغیب بوسيلة آدم الحقیقی الذی هو ابوهم المبر عنه



بحقیقة الانسان الكبير والعقل المذكور ومن هذا يسعون بها بالارثية لانها يصل اليهم من ايهم المعنوي دون الصوري بالارث المعنوي (دبويور مشلدر كآقال الله تعالى (واورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا) الى آخر الآية وقال الله تعالى (والذين هم على صلواتهم دائمون اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون) \* ايمدى صفات مزبوره ايله متصف وانلر حقيقتده بعد ال بيتاوايه اصفيادر كآقال عليه السلام (العلماء ورثة الانبياء) وقال عليه السلام (علماء بني كابدبياه بني اسرائيل) \* پس هر كيك على وجه مشروح اوزره اوورسه وارث حقيقي اولدر ز بر اعلمك علمده خصوصاً علوم ارثيده اشتراكلى اوافله انبياء بني اسرائيله مشابه اولدبلر وقال الله تعالى (شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم) وقال الله تعالى (وما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم يقولون آمنة كل من عند ربنا وما يذكر الا اولوا الالباب) \* پس حقيقتده علمده راسخ وانلر وكل من عند الله دينلر موحدن محققين در كه اووا الالباب انلر شانكه صادقدر وعند الحق بى راسخون في العلم اولان علم بالله دن اولان اولياء اتقيادر ونوم العالم خبر من عبادة الجاهل حديث شربى دخی من حيث الحقيقة انلر شانكده در \* يعنى نوم عالم حقيقى الهى غير حقيقى اولان عالم غير عامل عبادتندن خير ايدر ز بر اعلى ايله عامل اوليان من حيث المعنى جاهلدر وحضرت عيسى عليه السلام علوم مزبوره به اشارت ايدوب بيوردر يابنى اسرائيل لاتقولوا العلم في السماء كل من يصعد اليه باقى به ولا فى تخوم الارض كل من ينزل باقى به ولا من وراء البحار كل من يعبر باقى بل العلم محبوب فى قلوبكم مر كوز فى نفوسكم تأدبوا بين يدي الله اداب الروحانيين وتخلقوا باخلاق الصديقين بظهر لكم العلم حتى يغضبكم ويعركم وروى سعيد ابن المسيب عن ابي هريرة رضى الله تعالى عنهما قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم (ان من العلم كهية المكنون لا يعلمه الا اهل المعرفة بالله فاذا انطقوا به لم ينكره الا اهل العزة بالله) \* پس خلاصة كلام وزبدة مرام بودر كه الله سبحانه وتعالى هو الظاهر وهو الباطن \* ايمدى ظاهر ظاهر ايله و باطن دخی باطن ايله معلوم اولور \* پس علم ظاهر شطرينه منقسم اولور شطراول قرآن عظيمك ظاهرندن مستفاد اولان علمدر كه حدود شريعه وعقائد اسلاميه بي متضمن اولوب علم مزبور بدن مثابه سنده در و شطرنائى حواس ظاهره و اعضاء وجوارح انسانيه دن اولان قوت سمع وبصر ولاسه وشامه وقواى سائر ايله

حاصله در \* پس قوى و اعضاء مذكوره دن هر بر بسى ايله نشأ انسانيه ايجون بر علم حاصلدر و بومذ كورات نشأ انسانيدك اعمال ظاهره سى در كه (سز بهم آياتنا فى الآفاق) وفق شر يقينه آفاق عالمه مبسوطه اولان آيات ربانيه وعلوم بعثيه بي اخذ و باطنه ابصال ايدرو علم باطن دخی نوعه منقسمدر بر نوعى بطون قرآنيه دن مستفاد واسرار آلهيه وحقايق غيبه بي متضمن اولان علمدر و بر نوعى دخی حواس باطنه وقواى روحانيه كه روح حيوانى وروح خيالى وروح عقلى وروح فكرى وروح قدسى و تجليات ربانيه ايله بحلى اولان قلب قائل ايله حاصل اولور و بولدر دخی نشأ انسانيه ك عمل باطنه سيدر \* پس (وفى انفسهم) خواى كرى اوزره باطنندن نشأ غيبه انسانيه دن و حقيقتندن اخذ و نشأ ظاهره منصرفه سنده ادخال ايدرو بالنسبة الى الظاهر علم مذكور روح مثابه سنده در \* پس روح بدنسز و بدن دخی روح سز قائم اولدبغى كى علم باطن دخی علم ظاهر سز و علم ظاهر علم باطنسز قائم اولمز بو تقدير جه (ان الله خلق آدم على صورة الرحمن) حديث شربى ايله بيان بيور يلان نشأ انسانيه به علمك اجتماعندن لازمدر كه حتى ظاهرى ظاهر و باطنى باطن ايله مشاهده ايدوب بين الظاهر والباطن جمع ايله متصف اوله ز بر كمال انسانى بونكاه ظاهر اولور \* ايمدى ار باب ظاهر دن بعضيسى كى مجرد ظاهره و باطنيلر دخی بعضيسى كى مجرد باطنه حصر ايتمه ز بر معلومى انجق علم ظاهره حصر ايلين علم باطن ايله معلومى اولان شى دن محجوب بلدر و كذلك معلومى باطنه حصر ايدنلر دخی علم ظاهر ايله مدرك و معلوم اولان شى دن محجوب بلدر ز بر كمال وراثت محمديه ظاهر ايله باطن بينى جمع ايتكده در \* پس ظاهر و باطن بينى جمع ايلين مرتبه قاب قوسين ده اولان انسان كاملدر و مرتبه عليه مزبوره قوس ظاهر و باطن وقوس وجوب وامكان وقوس حق وقوس خلق ده جمع اولان مرتبه خلافتدر وانسان كامل بين القوسين حاق وسطده قائم و على السوية طرفينه ناظر اولوب امر ظهور و اظهار خلل كلامك وامكان ووجوب بچرندن بر بسى آخر اوزر بنه بغي ايتامك ايجون بر موجب (اعطى كل شى خلقه) بين بحرى الوجوب والامكان برز خدر كآقال الله تعالى (مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان) ايمدى انسان كامل مقام اكليت توجبه ايدوب (واتفقا مما جعلكم مستخلفين فيه) خواى كرى اوزره علوم باطنه و ظاهره دن انسانه اعطا اولنان جله اشيا دن تجاوز ايدوب جميع صور حسيه ونفوس عقلية وغيبه



ودقایق اسمائیه و جو بید و حقایق مظاهر امکائیه دن قلب مجلی و مزکی  
و عزیت کلیه ایل حضرت احدیته متوجه اولوب دل مصفاستی تجلی احدیته  
الذاته مرآت تمام و مظهر کل ابتکله مقام اوادنی به نازل و قرب جوار حضرت  
محمدیه واصل اولور و نظای سیر وجودش باطافت رسید در کاش  
بخلافت رسید کشور اسماء آهی گرفت مملکت نامتناهی گرفت \* یوم لا ینفع  
مال ولا بنون الامن اتی الله بقلب سلیم \* حکیم سنانی نیست از بهر آسمان  
ازل \* زردبان پایه به زعم و عمل \* علم سوی دراله برد \* نه سوی ملک و مال و جاه  
برد \* علم با کار سورمند بود \* علم بیکار پای بند بود \* علم راز شمر عمل ماده \* دین  
و دولت ازین دوشد زاده \* تا تو در علم با عمل زسی \* عالمی فاصلی ولی نه کسی \*  
عالم علم عالمیست شکرف \* نیست آن خطه خطه خط و حرف \* آنکه با خود  
نیبود هرگز یار \* اوست از علم و عمر برخوردار \* پس علمی ایل عامل اولان بومقوله  
عالم عالم جانید رودخی ( موت العالم موت العالم ) انک ماصدق شانیدر قال  
رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم اعلمی کرم الله وجهه ( لان یهدی الله  
بک رجلا خیر لک مما علیه تطلع الشمس ) یعنی با علی اگر حق سبحانه و تعالی  
بر مرد سنک و ساطتکله هدایت و بر هر اولشی دن خیر در که آفتاب انک  
اوزرینه طلوع ایلایه \* یعنی زمین و مافیها دن اعلی در دیمک اولور \* پس ای طالب  
عاشق سندی بر مرشد کمالدن علم حقیقی کسب ایدوب عمله سعی و کوشش قبل  
و خر کوش عقل معادک تدبیری ایله تخجیران قوای ظاهره و باطنیه نفس اماره  
شیرندن خلاص ایلر و خاتم فضة وجود فص باقوته حرای قلبدن نفی کدورات  
کثرات ماسوا ایدوب و حکاک جذبات آکهیته دست محبته تسلیم ایلدوب  
معارف ربانیه و توحید ذاته متعلقه اولان علوم لدنی به ایله منتقش ایلایه سنکه  
صاحب خاتم سلیمانی اولوب عالم ملک و ملکوت و مافیهای قبضة تسخیر و دست  
تصرفکنده بوله سن زیرا علم شریف بر مهر سلیمانیدر که \* مثنوی \* آدمی  
را رین هنر بیچاره کشت \* آدمی به بوهنر جهتدن بیچاره اولدی \* مثنوی \*  
خاق دریاها و خاق کوه و دشت \* در یازک و کوه و صحرا رک خلقی \* یعنی  
انسان علم ایله پرو بچرک مخلوقاتنه غالب و عز بز اولوب و حوش و طیور و ملوب  
وز بونی اولدی \* مثنوی \* زو پلنک و شیر ترسان همچو موش \* شیر و پلنک  
انساندن فاره وار خوف و هر اس ایدیدر \* مثنوی \* زو نهنگ بحردر صفرا  
و جوش \* نهنگ در یا انسان خوفدن صفرا و جوشده در صفرا و جوش

بو بخلد درون نهنگ مضطرب و متالم اولوب و بولانوب قینامدن صارتدر  
نهنگ تمساح و دکرمانکنندیرل \* مثنوی \* ذو پری و دیو ساحلها گرفت \*  
خوف انساندن دیو و پری سا حلالده وطن طوتدی وطن گرفت تقدیری  
اوزره معنی و برلدی \* مثنوی \* هر یکی در جای پنهان جا گرفت \* هر ربیسی  
جای پنهانده مقرر طوتدی \* الحاصل کرچه خوفلندن هر پری پنهان اولدی  
ولکن ( ان الشیطان للانسان عدو مبین ) فحوای کریمی اوزره عدو تباری  
زالله اولوب جبلتند \* هر کوز اولمغه وجودلری پنهان وعدو تباری مبین  
و عیاندر \* ایددی غافل مباش که \* مثنوی \* آدمی رادشمن پنهان بست \*  
آدمینک دشمنی قتی چوقدر پس غفلت اوزره اولوب \* مثنوی \* آدمی با حذر  
عافل کسبست \* حذر و تدارکله اولان آدمی عافل کسبست در فاذا کان کذلک  
جن و اناسدن و نفس و حواسدن قلبه و سوسه و یرن و سواس خناسدن  
حق سبحانه و تعالی به علی کل حال استعاذه لازمدرز برا \* مثنوی \* خلق  
پنهان رشتنشان و خوبشان \* اگر آفاده اولان مخلوقک نیک و بدلری و نفع  
و ضرری و **اکر** انفسده خلق اولان اخلاق سیئه و حسنک سودوز بانی  
\* مثنوی \* می زند بر دل بهردم کو پشان \* انلرک کوپ و نا ثیری هر دمده  
قاب اوزرینه اورر \* یعنی و سواس شیطانیه و خواطر نفسانیه قلبه افکار  
ردیه القاسیله اخلاق سیئه اظهارندن منفک اولزلر و الهامات ملانکه و خواطر  
رحمانیه دخی کذلک قلبه اذکار و افکار آلهی و اعراض عن المناهی و حب ربانی  
القاسیله اخلاق حسننه و عبادات خالصه و اعمال صالحه اظهارندن خالی  
اولزلر ( روی ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه  
وسلم ) ان للشیطان لمة و للمالک لمة باین آدم فامال الشیطان فایجاد بالشیر و تکذیب  
بالحق و اما لمة المالک فایجاد بالخیر و تصدیق بالحق فن وجد ذلك فلیحمد الله و من  
وجد الاخری فلیتوب بالله ) صدق حبیب الله و صدق رسول الله و قال القاشانی  
قدس سره فی شرحه للنسائی و العفل الاول ملک مقرب و کله الله بالدعوة  
الیه و یهدی القلب الی افق الروح و العقل الثانی ملک و کله الله بالدعوة الی عالم  
الصورة لتعمیره فصار ابدیه عن الحضرة و دعوته الی اکل شجر الطیبة  
شیطانا \* پس حق سبحانه و تعالی انک آفاق و انفسی و نوری و ناری مخلوقات  
خفیه سی واردر و انلر که نور یلدر انسانه دو سندر و انلر که نار یلدر دشمندر  
کرچه نظر حسی ایله کورلر لکن افعال و اقوال و ابدانده اثرلری ظاهر در



و مثال بود که **مثنوی** بهر غسل اردر روی در جو بار \* مثلا چنان غسل  
ایچون برای ما غه کبره سن \* **مثنوی** رتو آسپی زیندر آب خار \* آب دبنده  
اولان خار کا براسب والم ویر **مثنوی** کر چه پنهان خار در آبست پست \*  
اگر چه وجود خار درون آید پست و پنهاندر **مثنوی** چونکه در تومی  
خلد دانی که هست \* چونکه آب ایچند \* مخفی اولان خار سکا با نه معلوم  
اولور که درور آید خار و ارامش \* پس شول کسنه که ظاهر بنی زینت شرعله  
تزیین ایدوب مجرد انکه اصلاح نفس ایتم قیاس ایلسه همان ایچنده خار  
مخفی اولان آبه بکزر که قلبه همزات شیطانیه دن برشی داخل اولد قده ممکن  
هوای نفسده اولان صفات ردیه و حب دنیا و شهوات طیبیه سی حرکت ایدوب  
پای قلبه باروشه ول کسنه لک که میلی جانب اعلایه در اتفاقا بحسب البشریه  
کندوسندن بر فعل ناشایسته ظهوره کله فی الحال الهامات ملائکه  
و تمیزات عقلیه ایله انواع ندامت و نفسی ملامت ایدوب توبه و استغفاره  
ملازم آید \* پس قلوب مؤمنینه همزات شیطانیه و الهامات ملکیه اولمقدن  
خالی اولمز شکم حضرت مولانا بیورر **مثنوی** خار خار و حیها و وسوسه \*  
قلبه واقع اولان وحی و وسوسه لک خلیجان و اضطرابی **مثنوی** ای  
هزاران کس بودنی یک کسه \* بالکز برکسندن دکل هزاران کسندن اولور  
\* یعنی قلبه واقع اولان القآت ملکیه و الهامات ملائکه اکسر خارجدن  
واکر ملک وجود کده مانند ملائکه اولان اخلاق حسنه و قوای روحانیه نک  
نیجه بیکنندن واقع اولور بالکز برندن دکل کذلک اگر آفاقی و اگر انفسی همزات  
شیطانیه و اغواءات نفسانیه بالکز برش بطان و یا خود بر خاطر دن ظهور  
ایمز بلکه نیجه بیک ابالیس آفاقی و انفسیدن نیجه وسوسه اولور و بواحوال  
دخی برکسندیه مخصوص دکل بلکه جمیع ناسه واقع اولور بهر حال هر کس  
بوابتلات الهه تمحن و دنیا دخی دار امتحاندر \* ابدی ای طالب طریق هدایت  
**مثنوی** باش تا حسهای تومیل شود \* انبیا و اولیا نک ذوقندن ذوق  
و حال حاصل ایله که حتی سنک ظاهری اولان حسلک باطنه تبدیل و اخلاق ذمیّه  
خصائل حمیده مبدل اوله **مثنوی** تابدنی شان و مشکل حل شود \* حتی  
سرخنی انبیا ذوقندن ذوق و اولیاده فروزان اولان شمع و چراغ محمدین  
فتیله قلبی اشعال و پرشوق ابد کسه الهامات ملائکه و خواطر رحانیه ایله  
تسویلات شیطانیه و خواطر نفسانیه و دنیا و به نک بنی فرق و تمیز ایدوب و مشکل

قالبوب حل اولور و یا خود اکسر سن جن و ملائکه وجودنه انکار ایدرسک  
بر قیاس کون صبر ایله که اگر اضطرابی و اگر اختیاری موت اصابت آید کده  
عین یقین ایله بود کراولتان احوال سکامکشف اولوب مشکل قالمز حل اولور  
کا قال الله ته لی (و کشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید) امانه فائده اول زمانده  
اولان ایمان ایمان یا سدر مادامکه موت اضطراب بدن اول ایمان بالغیب ایتمه سن  
ایمالت مقبول اولمز \* ابدی بنم جانم انبیا و اولیا و کتب کریم سبحانی خبر و ردیکی  
جمیع خصوصه ایمان بالغیب ایله والا صکره واقع اولان ندامت و تأسفک  
ذره مقداری نفی اولمز \* پس نظر ایدوب کورکم **مثنوی** تاسخ نهایی  
کیان رد کرده \* تا کیملر کندو که سرور ایش سن **مثنوی** نایکا زاسرور  
خود کرده \* تا کیملر کندو که سرور ایش سن \* یعنی الهامات ملائکه  
و تسویلات شیطانیه دن کیمی قبول و کیمی رد ایش و قفسنک تابعی اولمز سن  
کندو حالته منفطن اول وانی اخلافتدن و قلبک فنی جانبه میلی زیاده اولد بندن  
تحقیق ایدوب واقع حاله مطلع اول حضرت مولانا قدس سره اصلا و راسا  
ملائکه و جنک وجودنی انکار بدن فلاسفه دن بعضنه و قدریه و زنادقه به  
تقریر ایدوب الزام اراده ایتمشدر \* زیرا طوائف من بوره نک بعضی و زنادقه  
عموم اوزره ملائکه و جنک خار جده وجودی یوقدر دیرل و افاقه اقرار ایدوب  
تاویلار بنی انفس اعتبار ایله ایتمز بلکه مجرد آفاقی انکار ایدوب قسط تاویلی  
اختیار ایدرل \* پس بوفره تبه غوايته هالکین و دشت ضلالت و ضالین در  
اما ملائکه نک حقیقتلرند \* اختلاف اولمشدر تفسیر بیضاویده بوجهله  
مستور در که و اخلف العقلاء فی حقیقتهم بعد اتفاقهم علی انها ذوات  
موجودة قائمه بانفسها فذهب اکثر المتکلمین الی انها اجسام لطیفه قاده  
علی التشکل باشکال مختلفه مستداین بان الرسل کانوا یرونهم کذلک و قالت  
طائفة من الصاری هی النفوس الفاضله البشریه المفارقة الابدان و زعم  
الحکماء انها جواهر مجردة مخالفة للنفوس الناطقة \* یعنی حکما ملائکه جواهر  
مجرده در تدبیر و تصرف نه قلبه اجسامه تعلق ایتمز دیرل کذلک وجود جنده  
دخی اختلاف اولوب کیر و تفسیر بیضاویده بوجهله مستور در که و الجن  
اجسام عائله خفیة تغاب علیهم الناریه و الهوائیه و قیل نوع من الارواح  
المجردة و قیل نفوس مفارقة عن ابدانها و اصفها نیده دخی بوجهله  
مستور در که و اکثر المتکلمین لما انکروا الجواهر المجردة قالوا الملائکه و الجن

مطلب  
فی الملائكة  
ونفس الجن



والشیاطین اجسام لطیفه قادره علی التکل بالکمال بخلافه واولی المعترلة  
انکروها لانها ان كانت اطیفة وجب ان لا تكون قویة علی شیء من الافعال  
وان تعد تراکیبها بادی سبب وان كانت کثیفة وجب ان نشاهدها والا لا يمكن  
ان تكون بحضورتنا جبال ولا زراها اجیب بانه لم لا يجوز ان يكون اطیفة بمعنی  
عدم اللون لا بمعنی رقة انقوام واثبت انهم کثیفة لکن لانهم انما یجب ان تراها  
لان رؤیة الکثیف عند الحضور غیر واجب ( ونقل عن المعترلة انهم قالوا  
ان الملائكة والجن والشیاطین منجسدون فی النوع ومختلفون باختلاف افعالهم  
اما الذین لا یفعلون الا الخیر فهم الملائكة واما الذین لا یفعلون الا الشر فهم  
الشیاطین واما الذین یفعلون نارة الشر ونارة الخیر فهم الجن ولذلك عد ابلیس  
نارة فی الملائكة ونارة فی الجن انتهى کلامه ) وبحر زخار حقایق شیخ محی الدین  
عربی رضی الله عنه فص الباسیه ده بیوردر که الوهم هو السلطان الاعظم  
فی هذه الصورة الکاملة الانسانیة وبه جاءت الشرائع المنزلة فشبّهت ونزهت  
شبّهت فی التفریه بالوهم ونزهت فی التشبیه بالعقل وارباب تأویلین بهضیسی  
دخی دیرل که ابلیس قوت واهمه در ملائکه آدمه سجده ایلدی و ابلیس سجده  
ایتمدی دیمکن مراد بودر که جمیع قوای انسانیة نفس ناطقه به متفاد لر در  
اما قوت واهمه متفاد دکلدر دیمکنر اکر بوقوله ذاهب اولدر ظاهر معنای  
آیت کریمه به و ملائکه و جن آفاق به اعتقاد تام ایدوب بعده (ستریهم آیتنا  
فی الآفاق و فی انفسهم) نص کریمتک فحواسیجه انفس اعتباریله تأویل  
و تطبیق ایدر رایسه مقبولدر والا العباد بالله زنادقه وملاحدهتک قول من بغیری  
اولور فافهم جدا ( و بعضیلر دخی دیرل که ملک کاشف و شیطان سائر در  
( و بعضیلر دخی اکر ملک واکر شیطان سیدر \* پس سبب کشف ملک و سبب ستر  
شیطاندر و سبب خبر ملک و سبب ستر شیطاندر و سبب رحمت ملک و ملک رحمتدر  
و سبب عذاب شیطان و شیطان عذابدر \* پس هر قنغیسی کم سنی افعال ناشایسته دن  
منع ایدوب افعال مرضیه به دعوت ودالات ایدر سه ملکدر و هر قنغیسی کم  
بدکارانه دعوت و نیکوکاریدن منع ایدر سه شیطاندر زبده العارفین عمده  
الواصلین عزیزین محمد النسی بیوردر که شهر نسفده ایکن بر کیمجه رؤیاده  
حضرت شمس ضحی و بدر دجی خاتم الانبیاء محمد المصطفی علیه من صلوات الله  
الافواک جمال فرخنده فالیه نور چشم باطن پر نور اولوب بکا بیوردر که ای  
نسفی اعوذ خوان اولان دپوی ولا حول خوان اولان شیطان بیلور مبسن

بیازم یا حبیب الله دیدم بیوردر که فلان کسینه دیو اعوذ خوان وفلان دخی  
شیطان لاحول خواندر ای نسفی انلردن احتراز ایلده سن \* پس ایکیسی  
دخی معلوم اولوب من بعد انلر ایلده صحتی ترک ایلدم عزیز نسفی بیوردر که  
بوفتیرک قنده اکر عالم علوی و اکر عالم سفلیتک کار کانی جله ملائکه در هر برینک  
علی و مفاهی معلومدر کما قال الله تعالی ( و ما من الا اله مقام معلوم ) \* پس انلرک  
علی زیاده و نقصان و نوع دیگر اولمز و هر بری کندی علمه مشغولدر و ذکر  
اولان علم و عکاک هر بری انلرده ذاتی و ذاتلریله همراه در هیچ بریسی قادر  
اولز که اول علی ایتمدر و باخود خلافتن اشلیله رکفوله تعالی ( لایه صون الله  
ما امرهم و یفعلون ما یأمرون ) و عمر بن الفارض قدس الله روحه قصیده  
تأییه سنده بیوردر که نظم و تلحظ اشباحا نرای بانفس \* مجرد فی ارضها  
مستجیبه تباین انس الانس صورة لبسها \* اوحشتها والجن غیر انیسة \*  
یعنی اول خیال باز اشخاص و صورتی که پس رده دن کوستر سن انی کورر سن  
یعنی صور جنیان کندولرینک نفوس مجرد لریله که بزم بصر من ایلده مدرک  
اولان ماده دن مجرد در وانلرک نفوستک محل کینونتی بر زمین ده در که بزم  
نظریمزدن مستوردر و شول صورتلر که نفوس جنیان انی تابس ایتمشدر  
سنک اوزر که بروحشت و خست ایلده ظاهر اولور که وحشت من پوره جنلرک همراهی  
اولوب بروجهله مباین و مخالف انسی در که صورت آدمیانه موجوده در  
زیرا جنیان ایلده آدمیان یتنده عدم مناسبت اولقله کندولری و صورتلری  
انیس آدمی اوله من \* پس مذهب اغلب محققان اولدر که آدم علیه السلام  
ابو البشر و اصل صورت انسانی اولدینی کبی ابلیس دخی جنیلرک اصل  
و پدریدر و ابلیس علیه اللعنه انساک دشمنیدر و حکم هدایت اولاد آدمک  
عمومنه شامل اولدینی کبی حکم کفر و غوایت دخی ابلیس علیه اللعنه تک عقبه  
عام دکلدر زیرا آدمیانک بعضیسی کافر و جنیانک دخی بعضیسی مؤمن اولوب  
انبیاء علیهم السلامه ایمان کنوردیلر کما قال الله تعالی ( قل اوحی الی انه استمع نفر  
من الجن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشدا فآمنابه وان نشرک ربنا  
احدا) ایدمی معلوم اوله که بحکم (خلق الانسان من صلصال کالفخار و خانی  
الجان من مارج من نار) خلقت آدم آب و خاک و بنیه ابلیس آتش و هوادن اولوب  
آب و خاک ایه ظهورده و نصورده صورت اتم و اکملدر \* پس لاجرم صورت  
آدمیان صورت و خلقت جنیان دن اتم و اکمل اولوب جنیلرک صورتی کالده



آدمدن ادنی و صورت حشرات و بهاییدن اعلی در \* فلهذا جبین کند بلك  
نفوسنده موجوده اولان بعض قوی واسطه سیه بنی آدمدن برسته ظاهر  
اولسدر من حیث اصلهم خلقهم صور محسوسه ایلله کمال ظهوری قبولده  
نقصانلری اولمغله غالباً صور موحشه ایلله باهر اولورل بودخی معلوم اوله که  
(اهبطوا منها جبرما) نص کر بئک خطابنده عالم دنیایه نزول ایتکده جن دخی  
مشترک اولوب اصل و خلقت جبین ایلله حکم بطون انلرک اوزرینده غالب  
اواق ایدی \* پس لاجرم ملکوت آسمانندن ملکوت زمین و دنیایه انلرک نقلاری  
وطن غیبده قدر اولوب منزل و مقاملری دنیاده غیبی و بطونی اولدی اما  
برغیب و بطون که بین الدنیا و الآخرة واقع اولان غیب و بطون و برزخیدن  
ادنادر \* فلهذا احوال برزخ انلردن دخی مسطور درو بزم منزل و مقامین  
ظاهر و انلرک منزل و مقاملری بزه نسبت غیب اولمغله برنلری کورمز \* ز برا  
صورت هوا و حقیقت صورت آتش بزه نسبت ایلله غایبدر نشاء جن ایلله  
آتش و هوادن اولوب لابد بزم نظر ظاهر برزدن غایبدر و حق سبحانه و تعالی اینک  
حکمت عظیمه و نعمت جلیله سی در که جن بزم نظر برزدن غایب و برنلره ظاهر  
ایکن مادامکه جمیع اعیانک مالکی و جله مکنونک خالق اول قادر و قبومک امری  
اولیه علی العموم جبین بزم صور ظاهره مزه برضرر و کزنده قادر اوله منزل حتی  
او بزم قبوسن بندایتسک و صو قانک اغرنی آتی قوماستی انلر چوزوب  
آچغه قادر اولورل حاصل کلام نفوس و صور جن حسنده و انسدده و بهیچنده  
و روح و راحتده بزم تبلس اولد بغمز صورتدن و مواددن مجرده در لیکن بهضیلری  
بزم حسمه مناسب اولان صورت اظهار ایلک استدلرند حسن صورتده  
صورت انسانیدن کمتر صورنده آب و آتش میاند \* ظاهر اولورل \* پس رأی  
دخی جن مزبور پس برده دن ظاهر اولد بخی صورت خیالی ایلله آشکاره کوروب  
مستوحش اولور و صورت مزبوره جنک فعلی اولوب فی نفسها کما هو فی نفس  
الامر اول صورت حقیقت دکلدن و بوتفصیلدن مراد ملائکه و جنک وجودنی  
انکار الحاد و زندقه اولوب و مشرب فلاسفه دن بعض کم کشندلرک ایتاچندن  
نهی ایدوب طریق انبیا و اولیایه تبعیت ایلک ایچون مؤمن صادقلری ترغیبدر

\* باز طاییدن نخبیران از خرکوش سراندیشه اورا \*

کیون نخبیران خرکوشدن انک اندیشه سنک سمرنی طلب ایتدکلر ینک بیاننده در

\* مشوی \* بعد ازان گفتند کای خرکوش چیست \* بعد مدتی نخبیران ایتدیلر  
ای چیست و چالاک اولان خرکوش پرهوش \* مشوی \* درمیان آر آنکه  
در ادراک تست \* اورتایه کنور اول تسته بی که سنک فکر و ادراک و عقل  
دراکده در \* مشوی \* ای که باشیری تودر پیچیده \* ای خرکوش برشیره  
صارلسن یعنی آنکه خصومت و مقابله به قصد ایتش سن \* مشوی \*  
باز کورایی که اندیشیده \* آشکاره سوبله شول رأی و تدبیری که فکر و خاطره  
ایتش سن یعنی فکر و خاطره که بزدخی واصل و یو یابده مشاوره به داخل اولهلم  
زیراکه \* مشوی \* مشورت ادراک و هشیاره دهد \* مشیره مشورت  
ادراک و هشیاره و بر \* مشوی \* عقلها مر عقل رایاری دهد \* عقلار  
برعقله قوت و بر و مبین و یاری اولور کاقال بعض الحکماء ینظم العقل من  
انواع الکلام و دخی حکما دیملر که مشورت عقلی زباده ایلک و نادانلقدن ال  
چکه کدر با خصوص \* مشوی \* گفت پیغامبر بکن ای رای زن \* حبیب ذوالمنن  
بیورد یلر که ای رای و تدبیر اید بچی مشورت (کالمستشاره مؤمن) مشورت  
ایلله که (المستشاره مؤمن) در یو حدیث شریفی مسلم و بخاریده ترمذی ابوهریره دن  
ونسائی ام سلمه دن روایت ایدرلر که قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم  
(المستشار مؤمن) یعنی مشورت طلب اولنان کسسه امین قلنشدن ز برا رکسته  
برکارده برکسنک رأینی طلب ایلله استشار فلان فی الامر من فلان دیرلر  
الحاصل برکاره عزیمت اولند قدده استشاره لازمدر باخصوص ای خرکوش  
سنک قصدک شیرایله پیچیده اولمقدر \* پس استشاره جله دن زیاده سکا  
لازم کلشدر \* ایدی ای خرکوش امر مزبوره بزی کندیکه مستشار ایدوب  
رأی و تدبیر کده خطا ایتماک ایچون بهر حال مشاوره الله دید یلر

\* منع کردن خرکوش از راز ایشان \*

\* آخر کوش نخبیرانی رازنهانی عیان و آشکاره ایلک طلب  
ایتدکلرندن منع ایلدیکیدر \* مشوی \* گفت هر رازی نشاید باز گفت \*  
خرکوش ایتدی هر راز و اسرارای آشکاره سوبلک مناسب و لایق دکلدن زیرا که  
\* مشوی \* چفت طاق آید کاهی که طاق چفت \* کاهی چفت  
تک و تک دید و کلک چفت کلور \* پس اموراتیه نک تحقیق و قوعی معلوم اولد فیه  
قبل الوقوع بطریق الاخبار و الاستشاره اتی ظاهر و آشکاره ایتک عند ذوی  
العقول مقبول دکلدن باخصوص حکما دن قس بن سعه فرزندنه ایلدیکه وصیتده  
بودخی مذکور در که \* ولا تشاورن مشغولا وان کان حازماً لیبیا ولا خائفا



وان كان فھما علیما ولا یتودعن دمك احدا وان قربت قرابته فالك اذا فعلت  
ذلك لم تزل وجلا وکان المستودع بالخيار فی الوفاء والقدر) اعمدی مرد کامل اولیان  
مشاوره به سزاوار اولیاز و هر تدبیر دخی موافق تقدیر اولیاز صدق کله علی دندر که  
(رب امل خائب \* رب رجاء یؤدی الی الحرمان \* ورب زباج یؤدی الی  
الخسران) بیورلشدر \* پس کشف ضمیر دن ایسه حفظ اسرار ایلک اولی در  
وهر کسی دوست قیاسیله کوکلده اولانی اسانه کنور مک رواد کلدر \* خصوصاً  
امام علی ابن ابی طالب رضی الله عنه اظهار اسرار دن دخی نهی ایدوب بیورلر که  
﴿ نظم ﴾ فلا تنفس بسرك الا الیک \* فان اکل نصیح نصیحا \* فانی رأیت غواة  
الرجال \* لا یتزکون ادباً صحیحاً ( اعمدی ای نخبه ان کشف اسرار ده مضرات  
کثیره واردر مثلاً ﴿ مثنوی ﴾ از صفا کردم زنی یا آینه \* اگر صفادن مرآته  
دم اوراسن ﴿ مثنوی ﴾ تیره کردد زود با آینه \* علی الفور آینه بزه تیره  
و مکرر اولور \* بوییت شریفده مشبه محذوف و مشبه به مذکور در که مشبه  
به آینه و مشبه حصول مراده اولان اسباب وصول هرنه ایسه اولدر و تیره کی  
مرآت اسباب وجه مرادی نمایند اولیایوب عدم قابلیت اولمقدن کلاه در  
\* پس صحت و سبکوتك فوائدینه متقطن اولیان و حبس نفس قلیانلر محضاً  
صفادن اوتری مرآت اسباب مرآه نفس اوروب سوزسو بلسک مرآت  
من بوره مکرر اولوب رخسار مراد رونما اولماز ( کا قبل لاتنفس سرك اوزرک  
فان لیکل وزیر وزیرا ﴿ رباعی ﴾ ای دوست مکو سردل خویش بکس \* آینه  
دل تیره مکردن بنفس \* چون غنچه زبان خویشتن کش بدهان \* تاچند کنی  
هرزه درانی چو جرس \* پس ای وصول مرادك حصوله طالب اولان کسنه  
﴿ مثنوی ﴾ در بیان این سه کم جنبان ایت \* بواو ج نسنه نك بیاننده لیک  
ازدبرت بلکه هرگز سونله ﴿ مثنوی ﴾ از ذهاب و زذهب و زمذهب \*  
ذهابکدن و ذهبکدن و مذهبکدن یعنی ( استر ذھبک و ذھابک و مذهبک )  
حدیث شریفله عامل اول زیرا اذاتم العقل نقص الکلام بیورلشدر ﴿ مثنوی ﴾  
کین سه را بسیار خصمت وعدو \* زیرا که بواو چک خصم وعدوسی بسیار در  
﴿ مثنوی ﴾ در کینت ایستد چون داند او \* چونکه خصم وعدو ذهاب  
و ذهب و مذهبکی بیله کین فرصتکده مکین اولوب طورر \* و سنک ضرر که  
مترقب او اور حقا بودر که زمانه ده هرکی دوست قیاسیله کشف راز ایلک  
لا بد ضررین چکما مک اولماز آه کم زبانی موافق و نهادی منافق احباب صورتنده

اعدا و صادق صورتنده کاذبلردن حق سبحانه و تعالی عبادنی حفظ ایلله  
ولساندن کشف اسرار اولمقدن خالص القلب اولان مظلوملری صاقلیده  
نته کیم امام علی کرم الله وجهه ظاهری باطنیه مطابق اولیان کسنه لردن  
شکایت ایدوب بیورلر که ﴿ نظم ﴾ هذا زمان لیس اخوانه \* یا ایها المرء  
باخوان \* اخوانه کلهم ظالم \* اھم لسانان و وجهان \* یلقاک بالبشر و فی قلبه \*  
داه یوانسه بکتمان \* حتی اذا ما غبت عن عینہ \* رماک بالزور و البھتان \* هذا  
زمان هکذا اھله \* بالود لا یصدقك شأن \* یا ایها الفرد کن مفرداً \* دھرك لا تأنس  
بانسان \* اعمدی ای جان پدر و جگر یاره مادر زنهار کتم اسرار ایلکه سعی  
و کوشش قیل و هیچ فردك تمقنه فریقته اولده شو بلکه بونصیحت ایله عامل  
اولیایوب ﴿ مثنوی ﴾ و ربکوی بیکی دو الوداع \* اگر برابکی کسنه به رازی  
سسو یلده سن اول راز و اسرار که الوداع قیلکه عالمه فاش اولق مقرر در زیر  
﴿ مثنوی ﴾ کل سر جاوز الاثنین شاع \* هر سر که ایکی کسنه بی تجاوز  
ایلدی اول سر شایع اولدی اثنین دن مراد کرک شفتین و کرک خارجده ایکی  
کسنه اولسون شویله که ایکی بی تجاوز اوله بهر حال شایع اولور اما سندن  
غیر ی ایکی مراد کل بلکه سنکله ایکی اولمقدن ﴿ سبجہ ﴾ ای بزبان نکسته گذار  
آمده \* وی بسخن نادره کار آمده \* نقطه نطقست ترابر زبان \* کسته ازان  
نقطه زبانت زبان \* کر کنی ان نقطه ازین حرف حک \* برخط حکم تونهد  
سرفک \* غنچه که نبود بدهانش زبان \* لعل وزرش بین کره اندر میان \*  
سوسن رعنا که زبان آورست \* کبسه نهی مانده ز لعل وزرست \* منطق طوطی  
خطر جان اوست \* قفل نه کلبه احزان اوست \* کرچه سخن خاصیت زنده کبست  
\* موجب صد گونه پراکنده کبست \* بر سخن بیهده کم شو دلبر \* تا که ازان پایه  
نیفتی بزیر \* پس لاجرم ستر اسرار لازمدر و یا خود اغیاردن احتیاط و احتراز  
کر کدر و بالجنه احباب صادق به دخی کشف اسرار اولدقده بطریق التمثیل  
والکسایه اولوب تصریح اولماق کر کدر مثلاً ﴿ مثنوی ﴾ کردوسه پرند  
رابتدی بهم \* اگر ایکی اوج مرغ پرندہ بی بر بر بنه بند اینسک ﴿ مثنوی ﴾  
بر زمین مانند محبوس ازالم \* المدن پر اوزرنده محبوس قالورلر و پرواز قادر  
اولزلر \* پس حبسدن خلاص ورها بولق ایچون ﴿ مثنوی ﴾ مشورت  
دارند سر پوشیده خوب \* سر پوشیده و خوب مشورت طوزلر \* یعنی لسان  
حال و بعض حرکات و سکنات ایله ظاهری مخفی مشورت مستحسنه ایدرل







قصه مکر خرکوش

مکر خرکوشك قصه سی بیابنده در حاصل کلام خرکوش طائفه نخبه پزانه  
کشف اسرارك انواع مضراتن بیان ابدوب و خاطره سنی هیچ فرده اچوبوب  
ندبیره نقید ایلدی \* مشوی \* ساعتی تأخیر کرد اندر شدن \* خرکوش  
جانب شیره کتکده صلی خلاف آمده بر ساعت تأخیر و تراخی ایلدی \* مشوی \*  
به دزان شد پیش شیر پنجه زن \* اندن صکره شیر پنجه زنك او کتکده کبندی  
\* پس بونده تنبیه بود که نفس اماره شیرك مراداتنی همان استنبی کی  
و بر محبوب تأخیر و صبر ایلده سنکه حتی برکات صبر ایلده اکا غالب اولوب مظفر  
اوله سن \* مشوی \* زن سبب کادر شدن او ماند دیر \* خرکوش شیره کتکده  
کیچ قالدیغی سیدن \* مشوی \* خالك رای کندومی غریب شیر \* شیر خاکی  
پنجه سیله قورادی واکردی و کومردی \* یعنی غداسی کیچ کلدیکندن جلبیتده  
اولان سبیت صر فیه مقتضای پنجه غضبه کلوب بری پنجه سیله قازوب صوت  
مهیبالله چاغرمغه باشدی کذلک نفس اماره نك مقتضای طبعه موافق اولان  
مراداتنی هر نه ایسه مساعده اولوب و غداسی کلوب تأخیر اولده صفت  
سبعیتی ظهور ایدوب صورت غضب ایلده کور بنور و هر کوردیکی ایلده چکشوب  
بولدیفك عرضنی پامال ایدر اکابناء شیر صفت اولان حکامی کرسنه ایکن  
دبوان حکومته حقیماقدن منع ایدر روشیع حاصل اولدیفه مصالح خلایق  
ایلده نقید ابته دیرل اما غریب حالتدر که نفس ظالمك مراداتنی دخی و یرسك  
نیک خصلت اولوب صفت جهنمت ایلده هل من مزید دیوس و بلر و سبیتنه  
قوت کلور \* پس بای وجه کان مرادات نفسی و بر محبوب صبر ایلده غلبه ایلکدن  
غیره چاره بوقدر نفس غالب مطلق اولان آجلقدر \* پس ارسلان خرکوشك  
عجله ایلده زماننده کلدیکندن بومرته الم کشیده اولوب \* مشوی \* کف من  
کفتم که عهد آن خسان \* کند و کندویه ابتدی بن دیدمکه اول ادنی و اخسارك  
عهدی \* مشوی \* خام باشد خام و سست و نارسان \* خام او اور خام اولور  
و سست و ضعیف و نارسان اولور و عهد لرند لایق بی وفا و اور \* مشوی \*  
دمدمه ایشان مرا از خر فکند \* انلرک بالاتفاق اولان آوازه و دمدمه سی  
بنی جاردن براقدی از خر فکنددن مراد فریفته اولاق معنا سنه اوله و یا خود  
انلر اعتمد ایدوب بیان جاری واکا مانند شکار فربه صیدندن بنی الی قودیلر

دیك اوله \* یعنی طو شالك کله سنه انتظار چکوب چسارکی فربه و جنبه دار  
شکاردن قائم دیدی \* مشوی \* چند بفر بیدمر این دهر چند \* بود هر بنی  
نیجه برالدار نیجه بر کذلک نفس اماره صاحب لری اهل دهرک حبله و خدعه سنه  
فریفته اولقدن خالی اولمز و مفتون و فریفته اولدیفه کندویه لومدن خالی  
اولمز و بر بر متوجه اولوب اموال خبیثه دن مرادی اوزره الله بر سنه کرمسه  
سبب اولانه شتم ایدوب بن المک سوزی ایلده بو خدمتی الدم بو خسه فلان  
خدمت و فلان منصبده بوقدر مال فراوان ایله کیرردی دیونا سف ایدوب  
قلیله قناعت ایلز زمانه ده اولان اراذل او مقوله نك اسمنه فرنی دیوتعبیر ایلدر  
حق تعالی هدایت ایلده و کبر و شیر ایتدی \* مشوی \* سخت در ماند امیر  
سست ریش \* سست ریش نور کیجه کوشك صفال دیمکدر و ایکن اصطلاحات  
عجمده و لسان ترکیده دخی بوتعبیر تدبیر و نندارکی ضعیف اولان کسنه دن  
کنایه کدر \* حاصل بیت سست ریش و بی اندیش اولان کسنه محکم عاجز قالور  
دیمکدر \* مشوی \* چون نه پس بند نه پیش از اجهش \* چونکه اول امیر  
احق ایلدند نه اردنی ونه او کتی کوره احقیده اولان یاه صدریه اولوب  
و بوییت مثل موقعنده در و بالجله حیاقت پیشه و ضعیف اندیشه اولان عاجز  
و فرو مانده و طریق رأی باصوابدن محروم قالور \* پس امیر لایق اولان بودر که  
سست ریش و پس و پیشنی کورمین ابله لردن اولوب بلکه آخر بین و عاقبت  
اندیش اوله و هر بر قدمن زمینه احتیاط اوزره و وضع ابدوب نفع و ضرر بن  
بوقلابه زیرا که \* مشوی \* راه هموارست و ز برش دامها \* بول ظاهر حالده  
هموار و اطمینان فاما غفلت ابته که التده شبکه و دام لرو اردر \* پس احتیاط  
لازمدر \* مشوی \* فحط معنی در میان نامها \* ناملر میانده معنی قحطی  
واردر \* یعنی هر اسم مسما سنه موافق اولمز نیجه کسنه واردر که اسمنی مؤمن  
تسمیه ایتشلردر لکن مسما ده ایمانندن اثر بوق و نیجه سنه عادل دیرل عدلدن  
شبه بوق و عاقل دیرل عقلدن بهره سی بوق \* ایمدی ناملرد فحط معنی مقرر  
اولدیفی کی هر هموار اولان طریق طریق دخی سالك و طالبی حقه موصل اولمز  
ز برار اهده اولان دام و شبکیه کرفتار اولور \* پس هر کس اقلیم وجودینک  
حاکمیدر کما قال علیه السلام (کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیه) ایمدی  
حاکم عالم و صفت عدل ایلده منصف اولوب تدبیر عقل معاد و دلالت نور  
حذبات اله ساولک ایتز ایسه طریق و مسلکند اولان دام نزو بر نفس و شبکه



طبع و هوایی کور میوب گرفتار شرک انانیت اولور و ظرف معانی اولان نام  
و گفتاری بی معنی اولان الفاظ مهله دن تمیز ایده میوب ورطه جهل هلاک  
حقايقش و بسی کورمین احقر التند داملر وضع اولنان راه همواره بمائلدر  
و معنایی اولیان دیرومیر و شفاق مقلق قبیکن دن اولان الفاظ مهله بی معنایه  
مشابه در کرچه ظاهر حاله کند یکی طریق همواره و لکن اول طریق بدن  
وار نلرک اکثری چاه طبیعت و دام نفسه گرفتار و مقصود اصلی به واصل اولیوب  
درکات اسفلده خوار و زار اولمشدر \* پس حضرت مولانا قدس الله  
سره الاستنا اکثر الفاظ مر بوطه و تراکیب مضبوطه نك حقیقتنه نظر اولندفده  
مضادن خالی و صاحب تلفظك دائمی اولدیغنه اشارت ایدوب پیوررلر که  
مثنوی \* لفظها و ناهما چون دامهاست \* الفاظ و اسامی دام و شبکه  
کیدر \* مثنوی \* لفظ شیرین ربك آب عمر ماست \* لفظ شیرین نرم عمر یز  
آبک ربکیدر \* یعنی صلاح الدین نور الدین قطب الدین عماد الدین مثلاً و بحسب  
الظاهر جوق شریف و عالی اسملر وارد لکن معنایی لفظنه مطابق اولیوب بلکه  
بحسب المعنی مفسد الدین \* و مظالم الدین و هادم الدین دیکدر لکن حقیقت  
بین اولیان نیجه کول طبیعتلر مجرد لفظه قناعت ایدوب طالب معنی اولمافله  
اسامی مزبوره کند و به دام اولوب ذات مسما به نظر ایتمیوب دیده فوادی  
کور و کوش نهادی کراولفن مسمیائی جمله مطابق اسماء قیاس ایدرلر و معنادن  
بی نصیب قالورل \* پس ابدی بوی معنیلر معنادن عاری اولان عبارات  
فصیحه شکنده صناعات شعر به ایله تکلم اولنان الفاظ کیدر که طاق طرمین  
و طاق طرمیات مثلاً و در \* پس بومقوله الفاظ بی معانی ( کسر اب بقیعه بحسبه  
الظمان ماء ) نص کریمی و قبیحه سراب قبحانه مشابه در اکابناء حضرت  
مولانا شیرین لفظ آب عمر یزک ربکیدر دبو پیوررل \* یعنی آب جاری قومده  
باتوب نه وجهله غائب اولورسه مجرد ظاهری لطیف اولان طائلو دل و کلام  
مصطلح دخی نرم آب روان عمر یز می ضایع و تلف ایلر چونکه الفاظ شیرین  
جاذب ماء جاری وراکد اولان رمل و ربك مانند ای اولدیه هر لفظ بو حکمه  
داخل اولور می دینورسه هر لفظ بو حکمه داخل دکلدر بلکه مطلقاً الفاظه  
متعلقه اولان علوم بی طائل عمر انسانی ضایع اید بیدر و مرید و محبی جمعی  
ایچون الفاظ و عباراتند انواع نقصات اختیار ایلوب محض خلق بنم الفاظ  
و عبارت و پند و نصیحتده اولان طلاقت لسانه افکنده اولسونلر دیودام

تزو بر ایدنلرک بی معنی و بی ذوق اولان کلمات مسروقده لری و درلو درلو نصنع  
وارا شلریدر بو خسه \* مثنوی \* آن یکی ربکی که جوشد آب زه \* اول  
ربك که اندن صوفیایر اول بو حکمه داخل دکلدر و لکن \* مثنوی \*  
سخت کم یابست روان را بچو \* بودید یکم قتی نادر الوجود در بوری انی طلب  
ایله حاصل کلام منبع آب حیات علم و عرفان و چشمه سار ما زلال ذوق و وجدان  
و ساقی جذبه رحان اولان صاحب کلام معجز نظام و وارث حقیقی علوم  
انبیاء عظام اولان ذات ستوده صفات کسند دن سوز آلوب صائم و تکلمنده  
تصف چکمر و معنی دار اولیان لفظ اندن صادر اولنلرک قلب شریفی دریای  
علم و عرفان و اسان شیرینی چشمه سار آب زلال معانی فراواندر مر شد  
کامک برنشانی دخی بودر اما بونک وجودش شریف و جسم لطیفی عنقای قاف  
و اکسیر و کاف کی نادر و کبابدر لکن هر کسه لازم و واجب اولان الک وجود  
بهبودنی بولوب آب زلال معرفت و نور جذبه و محبتدن دل عطشاننی ریان  
و قلب مکدرنی فروزان ایتکدر \* ابدی فرصت الله ایکن طورمه و خواب  
و راحت کند و که حرام ایله بوری اول وجود شیرینی جست و جوالله  
واندن غیر به متسلی اولم \* ابدی ای عاشق صادق \* مثنوی \* هست  
آن ربك ای پسر مر د خدا \* اول ربك مر د خدا در ای پسر یعنی اندن آب  
جوشان او اورد بیدیکم ربکدن مرادم مر شد کامک وجودیدر \* مثنوی \*  
کو بحق پیوست و زخود شد جدا \* که اول مرد خدا کند و دن جدا و حقه  
و اصل اولدی یعنی ربك اثبیت و افتاء بشریت ایدوب تجلی نمانده مستغرق اولمافله  
وجود حقه باقی و صفات ربانیه ایله دولت سرمدی به ابدی فلهدا \* مثنوی \*  
آب عذب دین همی جوشد ازو \* آب عذب دین همیشه اول مر شد کامک  
قلب طاهرندن قینار و انهار معارف ربانیه و شط و فرات لدنیه تفجر ایدوب  
اراضی مقدسه قلوب طالبینه جریان ایدر انکچون \* مثنوی \* طالبان ازان  
حیا قست و نمو \* طالبلره اندن حیات و نشو و نما و در وصف طلیه مزبوره  
بوذ کراولنان قدرت و اعطای امر حقه اول مر شد کامک و الک اذنیله ارشاده  
مأمور اولان ار باب قنایه مخصوص صدر و بوحال و بوصف ایله موصوف اولیانلر  
ایسه مردان خدادن دکلدر فاذا کان كذلك \* مثنوی \* غیر مر د حق  
جور ربك خشک دان \* مر د خدادن غیر یسنی قوری و صوسن قوم کبی پیل  
\* مثنوی \* کاب عمرت را خورد او هر زمان \* که اول هر زمان ستمک عرک



آبی نوش ایدر \* ایددی ای نور دیده پدر مردان خدادن اولی انلک اگر ذاتلری  
وا کر کلماتی تضییع عمر ایددی محققدر \* پس عمر یکی ضایع ایتوب بومقوله  
ایله صحبت ایتمه و مقارنلرندن احتیاط واحتراز اوزره اول \* ایددی \* الدادی  
حرص و هو انفسکی غرائفی قو \* اوصانه هی دلی دیوانه بور سوالنی قو \*  
اهل حال اول کاه شمدن کبر و شیدانی قو \* عقلکی باشکه دیر فکر ایدوب اعمالی  
قو \* غافل اولمه کوزک آج سن سنی انسان اید \* هم دم اهل دل اولوب تنکی جان  
اید \* کور \* کل عیب بر لر عمر یکی صفین ایتمه تلف \* ر بکه ایله عبادت که بودر فعل  
سلف \* آدمی اول که دیسولر سکاده خیر خلف \* غفاتی ترک اید \* کور تا که بوله روح  
شرف \* غافل اولمه کوزک آج سن سنی انسان اید \* کور \* هم دم اهل دل اولوب تنکی جان  
اید \* کور \* ندیا ایتدی ایز بنی ایزلر دور کاه اولاش \* اولایا بخشنه سرچشمه اولان  
شاهه اولاش \* من عرف سمرنی طوی طرف باللهه اولاش \* نفسکی اکله محقق  
دخی اللهه اولاش \* غافل اولمه کوزک آج سن سنی انسان اید \* کور \* هم دم اهل دل  
اولوب تنکی جان اید \* کور \* پس کلام اهل الله منبع حکم الهی و مصدر اسرار  
نامتناهی اولد یغنه اعتقاد تام ایدوب انلک استماع مقالی مورث ذوق و حال  
و موجب قرب حضرت کبریا و جلال و واسطه تجلیات جمال اولدیغن علم الیقین  
تحقیق ایدوب شک و یکاندن پاک و عاری اولد کسه من بعد تکامل و تهساون  
ایتموب \* ن بلا ناخیر و توقف \* مشوی \* طاب حکمت شواز مرد حکیم \*  
مرد حکیم که مراد مرشد کاملدر ایدن طلب حکم الهیه اول که \* مشوی \*  
تا ازو کردی تو دنیا و عالم \* حتی سن انک تربیه سندن بصیر و عالم اوله سن زیر که  
\* مشوی \* منع حکمت شود حکمت طاب \* حکمتی طاب اولان صادق اول حکیم  
حاذفک نظر اکبر اثرلنده تحصیل کمال و معرفت ایتکله اول دخی منبع حکمت  
و عین جاری \* معرفت اولور \* مشوی \* فارغ آید اوز تحصیل و سبب \* و بو حال  
و بو کالی تحصیلدن صکره اول مرد کامل سبیدن و تحصیلدن فارغ اولور یعنی  
اخذنا علما عن الحی الذی لا یوت دیوب اولیکی کبی قبل و قال اخبار ایله تعید ایتن  
\* سلطان ولد فرماید \* از ره قال فهم اونکنی \* بحررافهم از سبونکنی \* حال از قال  
اگر نموده شدی \* دان که شکه از دل زدوده شدی \* ایلک از قال انکه دار دحال \* برسد  
یکمان بشهر وصال \* مشوی \* اوح حافظ اوح محفوظی شود \* اول طابک سینه سی

اوح حافظ اکن اوح محفوظ اولور \* مشوی \* عقل اواز روح محفوظی شود \*  
اول طاب صادق و مستعدک عقلی روح قدسی اضافی و روح محمدین محفوظ  
اولور و بلا واسطه فیضی ایدن الور یعنی طاب حق ابتداء حالمه مرشد کامله  
قبل الوصول عبادات بدیهه و صلاح دینه متعلق اولان علوم شریفه کتب  
معتبره دن ضبط و کیمبسنی دخی بهضیک اسانندن حفظ ایدوب و انبیا و اولیا  
و مرشد کاتک اوصافی علیه سنه قزلاق دن عاشق اولوب اید \* حق سبحانه  
و تعالیک عون و عنایتی رفیق حالی اولمغه صدق ایله اولان طلب برکاتنده (من طلب  
شیئا وجد وجد) و فقیه اول مرد خدایه و اصل و تربیه شریفه سی  
حیطه سنه داخل اولد قده اسان قال اولوب اسان حالدن صادر اولان حقایق  
دینه و دقائق علوم الدینه بی ماسوادن پاک و لوح محفوظ مشابه سنه اولان اوح  
دل مصفا سندن زبان حال ایله اوقیوب و سمع جنان ایله اشیدوب شک و یکاندن  
قورتلور و عقل معاشی دخی عقل معاده تبدیل اولوب مظهر روح محمدی اولان  
مرشد کاملدن افاضه اولان روح اضافیدن محفوظ اوانوب کوندزی عید  
و کیمبسنی قدر اولور و صفات حسنیه من بوره ایله متصف اولان اول مرشد کامل  
و مکملک خدمت شریفی کندویه خبر مایه سعادت دارین یلور نه کم پر کامل  
و مرشد مکملک و صفیه سلطان واد قدس سره بیور مشلر در کوش  
هوشک دوش قبل \* نظم \* صحبت شیخ به ز طاعتهاست \* ز برنجش نهفته  
راحتهاست \* سر علم و عمل عنایت اوست \* داد او بحر و جهد تو چو سبوست \*  
نظر الشیخ ابی العریبان \* من ثیاب الجنان و العرفان \* عینه ناظر بنور الله \*  
حشره ناشر بصور الله \* آله الحق قلبه الظاهر \* هو ان \* منک فی الظاهر  
فعل جسم الولی فی الدنیا \* هو من امر ربه الاعلی \* خالق السفل و العلی واحد  
هو فی الدهر طاب واجد \* نظر الشیخ یقین العینین \* منه بآئیک خالق الکونین  
\* آنچه ازوی بری تو هر نفسی \* بزد ساهها بجهد کسی \* کر هست آنکه رفت  
بی رهبر \* کار نابد ز جیش بی سرور \* پس طاب عاشق توفیق ربانی ایله چونکه  
بونک کبی کنز لایغنی به و کبریت احمره و اصل اوله جهل و غفلت و خطا و زله دن  
مصون اولوب و حکماء فلسفه نک اقوالنه احتیاجی قائلان و قلبی مرآت مجلی  
و مقابل اوح محفوظ اولوب آند اولان علوم و حقایق بونده عکس ایدر \* مشوی \*  
چون معلم بود عفاش مرد را \* چونکه اول حالمه اول مرد خدایه و طاب راه  
هدایه عقلی معلم ایدی \* مشوی \* بعد از ان شد عقل شاگردی و را \* اند نصکره  
عقل انک بر شاگردی اولور ز بر اعلم و حالی و روحی ماورای عقلده اولان مقام



خفی به واصل و قرب جوار حضرت احدیسه تاثر اولادی و اول مرد خدا  
معراج روحانی ابتکله مشوی عقل چون جبریل کوید احدا عقل  
جبریل کی دیر که احدا مشوی کر یکی کامی نهم سوزد مرا اگر  
بر خطوه و یک قدم ایلر و قویام بجلی نوری بی احراق ایدر یعنی ایلر معراجده  
حضرت جبریل علیه السلام سدره المنتهی ده قالدقده حضرت فخر عالم  
صلی الله علیه وسلم (یا بنی لم تأخرت منی) دیو و آل پیور مغله (اودنوت انمله  
لا حترقت) دیو جواب و یردی پس عقل دخی مجذوب سالک حضرت  
حقه انجذاب کلی و کمال قر بنی مشاهده ایدر کده کندی مرتبه سندن ایلر و به  
استعدادی اولامغله جبریل و ش سالک تجذیب روحنه دیر که (ای پیر و معراج  
محمدی وای وارث اسرار احدی بن بومرتبه دن ایلر و به تجلی و زاید هم  
و بر قدر موندن اعلی به کیده هم سن سعادته اوجات عالیه عروج ایلر و ذات  
وصفات حقل تجلیا تیلر مشاهده جمال احدیه الذاتده مستغنی اول و لا  
بن بوندن ایلر و کیدر سم نور تجلی بنی احراق و افنا ایدر مشوی تو مرا  
بکدار زین پس پیش ران سن بنی بوندن صکره ترک ایلر و رفرق عشقه سوار  
اولوب ایلر و سوز مشوی حرمین ابن بودای سلطان جان بنم خدم  
بودی ای سلطان جان پس وارث ایلر موروث عنک میانده مناسبت تامه  
اولمغله وارث کاملده دخی روحانیت ایلر بوحالت ظهور ایدوب عقلی اسان  
حال ایلر انک روحنه بو کلانی سویلر و سوزش عشقه فدن بو وجهه تاخر ایلر  
مشو شیخ عطار فرماید یقین رایشوا کن همچو سید کنا کار تو باشد جله جلد  
ترا و پیشوا و راه بین است درون جان او عین الیقین است درون جان انت او حق  
رهمن است که او هم عقل تست و جانفزا است دلامعراج داری هست معراج  
چرا تیری نیندازی با ماچ چو ابراهیم ابن بت بر زمین زن نفس ازلا احب  
الافلین زن حقیقت بازجوی از دل و جان که باشد در حقیقت دید جانان  
بر اندازی حجاب جان صورت یکی بینی حقیقت بی کدورت جمال جاردان  
چون رخ نماید زدل رنگ حوادث در زداید جمال دوست اندر خود نظر  
کرد نمود جسم و جان زیر و زبر کرد پس کر کدر که طریق حقه سالک  
اولان طالب عاشق روحنی احکام نفس و طبیعتدن خلاص ایتک ایچون  
بر کمال و مکملک دامن هسته جان و دادن تشب قیاب علم لدنی و معارف ربانیه  
تحصیلنه و معراج روحانیه کمال مرتبه سعی و کوشش قیاب تکامل کوستریه

و کیجه نصفه فلقوب درگاه قاضی الحاجاته یوز سوروب انبیا و اولیاک  
جنت فردوسده همچواری اولماغیچون حق سبحانه و تعالی نک فضل و احسان  
رجا ایلر و الا که سالت و بطالت ایلر ایش تیر تکیم حضرت مولانا پیوررل  
مشوی هر که مانداز کاهلی بی شکر و صبر هر کیم که که سالتدن  
بی شکر و بی صبر قالدی یعنی کندونک قدر و قیقینه مقوله نسخه کبری اولدیفین  
بلوب جوارح ظاهره سبله عبادت و طاعت و قلبی ایلر محبت و اسائیلر ثنا  
و تحمدت قیلدی و نواهندن اجتناب ایتوب هوای نفسه اویوب امره امثال  
و صبر ایلدی مشوی او همین داند که کیدر پای جبر اول کسنه همان  
بونی یلور که جبریاغن طوز و طریق جبره کیدر بیستی او مقوله کاهلار دیرل که  
بکامر شد ارامق لازم دکل اول بنی نصیب ایلر هر قنده ایلر بولور و اگر  
حق تعالی نک ارادتق تعلق ایدوب و صفت هدایتی ایلر هادی اولور سه طاعت  
و عبادتدن کسل قالدروب قوت و استطاعت میسر ایدر شمدی بنم طاعته  
رغبتم اولدیفی بد قدرت آتیه دکلیدر دیوضلاته دوشوب و مذهبی  
جبری اولوب فساداتی ابلیس کی حق حواله ایدر و جمع اوقاتق هوای نفسی  
مقتضاسنه صرف ایدوب عیاذا بالله تعالی دین و ایماندن دخی خروج ایدر  
پس بوصفات ربه ایلر متصف اولان کاهلاردن اولمز برا مشوی  
هر که جبر آورد خود رنجود کرد هر کیم که جبر کنوردی و استطاعتی و ارایکن  
اظهار عدم قدرت ایدوب طاعات حقده تکامل ایلدی اول کسنه کندوبی  
رنجور ایلدی و مر یض دکل ایکن عارض کوسترلر کی اولدی مشوی  
تا همان رنجوریش در کور کرد تا کیم اول تمارض اتی کورده هلاک ایلدی  
در کور هلاک کرد تقدیری اوزره معنی و یرلدی زیر استطاعتی و ارایکن بوقدر  
دیو جبر کوستر مکله مونی منزله سنده اولوب احیادن اولان مؤمنین زمره سینه  
داخل اولدی ایلدی ای مرد طالب قوت و استطاعت عنک اولدیفی طاعات  
و عبادتده سعی جیل ایلر و عدم استطاعت اظهار قیاب کفران النعمه اولمغی  
کندو که لایق کورمه زبرامع القدره اظهار عدم قدرت باعث ازاله نعمت  
و سبب افتاء قوتدر تکیم کمال صحنده اولان کسینه لاغ و مزاج ایلر تمارض  
ایلسه فی نفس الامر حق تعالی اکابر مرض و یرر کا قال صلی الله علیه وسلم  
(لا تمارضوا فانکم اذا تمارضتم فتمرضوا) کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا  
قدس سره دخی بو حدیث شریفک مضمون منیفن نظم ایدوب پیوررل که



منشوی گفت پیغامبر که رنجوری بلاغ حضرت پیغمبر علیه السلام  
 پیورد بکه لاغ ولطفه ایله اولان خسته لك منشوی رنج آرد تا ببرد چون  
 چراغ رنج كنور و چراغ کبی منطقی اولور چراغ برد عجمده چراغ  
 سویندی ديك محبتده استعمال اولور مثلاً شمع بی سویندر ديه چك محله  
 شمع را بکش دبر اصطلاحات عجمدندر اما عریده اطفی السراج دبرل پس  
 کندویه خسته و مر بصل لك نظیر ایدن کسینه بر موجب حدیث شریف کر چکدن  
 سر بصل اولوب بلکه اول مرض باعث موتی اولق مقرر در کذاک بهوده  
 بره کنده قدرت واستطاعت اولد یغن اظهار ایدن کسینه دخی بر مرض  
 ظاهری و باطنیه گرفتار اولور که هم قلبی و هم قالبی موتی حکمیده ایدر  
 منشوی جبر چه بود بستن اشکسته را بحسب اللغة معنای جبر نه در شکسته  
 و مکسوری یا غلبی منشوی یا پیوستن رکبکسته را یا خود اوزلش طماری  
 بر برینه متصل قبله دبرل پس جبر مکسور اناک مصلحی اول جلیل و جبار  
 و فاعل مختار اولان خالق و پروردگار در انکی چون طائفه عرب حضرت حقه  
 یا جبار مکسور دیومدد و عنایت طالب ایدرل ایددی ای کندوبی جبری کوسترن  
 کاهل منشوی چون درین ره پای خود نشکسته طریق طاعت و پوراه  
 عبادتده سن کشدی ایاغک چونکه شکسته قیلدک منشوی بر که می  
 خندی چه پاراسته ایانی نیچون باغلسن و کبی استنها ایدوب کولرسن  
 حال آنکه جبر اعضا و جوارحک سالم و سقامتدن اثر بوق پس ای جبری  
 پای قوت و قدم استطاعتک حبال کسالت ایله بسته قیلوب عاجز و مانده بم دیوب  
 (وجاهدوا فی سبیل الله) امر نه اطاعت ایتوب و طریق طاعتنه کیتوب بیمارض  
 ایدرسن ایددی ای کهله و بطله اگر سز طریق حقه شکسته پاو اید بکر  
 حق تعالی جل شانہ و عم نواله کمال فضل و احساندن سزک مکسور کزی جبر  
 ایدوب پای بقا و ساقی فنا و براق رعنا اعطا ایدردی زیر اشوبله که روح پرفوح  
 مدارج معارج اعلا به ارتقا ایچون سوار اولدیغی اسب همتک عنان عزیمت  
 کبر و حکمیه و بال و پر طلبک سوخته و شکسته اولمندن خوف ایتوب  
 (ومن یتوکل علی الله فهو حسبه) دیوب جولاندن کسسته اولیه لاجرم حضرت  
 جلیل و جبارک سر جبریکه بر موجب (انا عند المنکسرة قلوبهم) شکستک  
 جبر خاطر ایدر عالی همت اولان سالتک مرتقی عین یقین ایله حالت مزبوره بی  
 مشاهده ایدر و شک و کانی قانز که منشوی و آنکه پایش در ره کوشش

شکست اول کسینه که مراد شمس شخصی و بدر دجی حبیب خدا حضرت  
 محمد المصطفی علیه الصلوة والسلام در طریق و کوششده قدم مبارکری  
 تورم ایدوب شیشدی پس منشوی در رسید اور ابراق و بر نشست  
 جانب آلهیدن اولذات طلیشانه براق ایشدی و اوزرینه سوار اولدی صحیحینده  
 مسطور در که حضرت رسالتنا هک مبارک ایاقلری طول قیام و کثرت نهجیدن  
 متورم اولغه ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها وعن ایهابه  
 رقت کلوب یار رسول الله (انکلف هذا وقد فزک ما تقدم من ذنک و ما تأخر)  
 دیوب سوال ایلدی حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم (افلا کون عبد اشکورا)  
 دیو جواب پیوردیلر حتی حضرت خاتم الانبیا نهجده مبارک ایاقلرن گاه  
 برین و گاه برین قالدروب زمینه دکشدری دکشدری قوردی پس جبریل  
 امین وحی ایله نازل اولوب سوره طه بی وحی ایلدی قال الله تعالی (طه ما انزاک  
 علیک القرآن لتشقی الا تذکره لمن یخشى) کله طه نک معناسنده و اعلاند  
 اختلاف اولوب بمضار لغت عک ده طه یارجل معنا سنه در و به مضیلر لغت  
 یننده دخی کذاک طه یارجل برینه استعمال اولور دیشلر حتی ابن سمین تفسیرنده  
 کلیدن حکایت ایدر که عکده بر کسینه یارجل دیو سوبلک و ندا ایلک  
 مادا مک طه دیمه سن جواب ویرمن دیش \* وقاضی بیضا ویده رجذ الله  
 علیه دخی عکده لغتده یارجل معناسنه اولدیغی یازد قد نصره پیوررل که (فان  
 صح فاهل اصله یا هذ فتصرفوا فیه بالقلب والاختصار) و به ضیلر دخی  
 طه قرآت ایدوب یا محمد ایاغک بره یاص دیو حضرت رسول علیه السلام  
 امر در دیشلر \* و بونک اصلی طابکن همزه سی هابه قلب اولمش او اور و یا خود  
 اصلده طاهها اولوب وطی بطی دن امر اوله و هاه فقول ضمیری اولوب ارضه  
 راجع اوله صکره همزه ساکن اولدو غیچون الفه تبدیل اولوب اصلنه نظر  
 ایله همزه حذف اولتماز حاصلی معنی طاه الارض بقدمیک دیک اولور و بالجمله  
 \* یا محمد بزکافران کریمی عبادت ایله نفسکره مشقت و زحمت و بره ایچون انزال  
 ایلدک \* لکن شول من ایچون تذکره \* و موعظه کوندردک که اللهدن خوف  
 و خشیت اوزره اوله \* آه ای عاشق صادق \* دریای قلزم انوار تجلی شیخ  
 روزبهان بقلی قدس الله روحه العالی \* سوره طه تفسیرنده پیوررل که \*  
 ان حروف المعجم صنادیق اسرار الحق مع حبیبه لا یطلع علیها با حقیقه احد  
 غیره و کل اسان بنجر عنها بقدر ما فتح فی قلبه من علوم السریه \* بیده پیوررل که



بالداهه قلب عارفه واقع اولان بودر که حق سبحانه و تعالی حبيب اکرم  
صلی الله علیه و سلم روح شریفی ايله عیددن قدمه مقدمندن خبر و ربوب  
طایفه روح احمدی و سر محمدی نور غیبی قبل الخروج صحاری هویته  
طواف ابتدا بکنه اشارت بیور بلور \* و دخی روح محمدی وصول ذات سرمدیه  
و مشاهده صفات ازلیه طایفه ایچون طبران ابدوب حتی حقه حقه و اصل  
اولدی و دائره هویت غیبیه جولان ابدوب حتی حق ايله بولدی و مافی الحقی  
اولانی حقه حقدن بیلدی \* پس اول حبيب رب العالمین قدس حقه مقدس  
و طهارت صفت ايله مطهر اولدی (کانه قال باطواف فقار الهویه فی غیب  
الازل \* و بامطهر من الاکوان و الحدیثان \* یا هادی بنوری خانی الی ما و طاً  
احد علی بساط هو بی افضل منک \* طوبیت لک تحت اقدام همتک صحاری الازلیات  
والابدیات \* حتی بلغ سرک سر هویتی بهواتی تهوی \* و تلطفت بلطیفی هوی  
نجم همتک \* بعد ارتقاها فی هوا و حدایتی علی بساط ملکوتی و ملکوتی \* قطاب  
بیطیب وصالی \* یا طه لاجل ذلک فسمت به بقولی \* و النجم اذا هوی \* طوبی  
من اهتدی بهدیک \* و طاب عیش من هوی طریقتک \* یا در افق سموات  
القدم \* و یا غواص قاموس الکرم \* طاشت العقول فی ادراک مقاماتک  
\* و هامت القلوب فی اودیة محبتک و طارت الارواح من حقایق اشاراتک  
\* و قال الاستاد الطاء اشاره الی طهارة القلب \* عن غیر الله و الهاء اشاره  
الی اهتداء قلبه الی الله \* پس اول بدر دجی حبيب خدا اکواندن برسی تحمل  
ایده مدیکی افعال سطوات ربوبیتک تحتیده ایکن حق سبحانه و تعالی کمال اطفندن  
حبیبینه افعال عبودیتی مخففه قیلوب (ما انزلنا علیک القرآن لتشیق) بیوردی  
\* یعنی ای حبیبم و طلبا مقام المحمود بزم بساط حضرت تمزه و طی قدم ابلان  
رسول لاجل زیادة الهادیة نفسک مشقت و برمه زیراحبیم بزمسکا ازل  
آزاده هدایت ایتشزدر و سنی خاصه مجاهده و قربت ایچون اصطفای ایتشزدر  
حال آنکه رسالت و محبت کثرت مشاهدهیه محتاج دکلدر زیراسن مشاهدهیه سن  
بزمسکا قرآن کریمی انکچون انزال ایلدک که بزم ذات و صفاتک اسرارندن خبر  
و یره سن و عباد مؤمنین دخی اسرار عبودیت و احکام معرفت و عزت ربوبیتی  
اسماع جنان ایلد سندن ایشیدوب عارف اولر و سکافرا آتی انکچون انزال  
ایلدککه عنان قرآن سنک عنان همت علیه که مقارن اولوب سنی منازل عالیه  
(نمدنی فندی) یه ابرشذیره \* پس موانست قرآنله چان بزه و اصل اوله سن بن

کندی نفسه سنک مونسک اولورم و چانکم بنی کوره سن قرآنی بندن  
بلا واسطه ایشیده سن \* پس ارواح اهل خشیت دخی عیددن خروجی  
چینده دریای قدمه مستغرق اولوب مشاهده ذات و صفاتدن منازل  
شهودلرینی عارف و بساط قریده اولان خاصیت و اصطفای بیلرینی عالم  
اولدیلر و حق سبحانه و تعالی دخی ارواح اطنی ایلنجلی ابدوب ارواح اولان  
محبت و ایتساطندن خبر و یردی \* پس بر موجب امر الهی ارواح داخل اشباح  
اولد قارنده خشیت عظمت و صوت هیئت ارواحده باقیه قالوب و ارواح عالم  
بالله و وصلت و فرقدن آگاه اولمغله و حشت فراق ارواحده غلبه ایلدی \* پس مقام  
فراقده ایلد وصالی ارواحده تذکیر ایچون و مناهل و موارد اصلیلر بنه و اصل  
اولرز دیو واقع اولان ظنون و حساب و معارضه نفوس و تنغو بفش یاطینی  
رفع و ازاله ایچون کمال فضل و احسانندن حبيب اکرم صلی الله تعالی علیه و سلمه  
قرآن کریمی وحی و انزال ایلدی \* و شمر که سنی الله ایا مالک اولیایا \* مضت فجرت  
من ذکرهن دموع \* فیاهل لنا یوما من الدهر اوبه \* و هل لی الی ارض الحبيب  
رجوع \* ایلدی معلوم اوله که ارباب خشیت عارف ذات و صفات اولان علماء  
بالله در کمال تعالی (انما یخشى الله من عباده العلماء) زیر خشیت رؤیت عظمت  
حقندن صادر اولوب قلوب علمایه و اصل اولور \* پس وقتاکم علماء منازل امتحان  
و حجاب داخل اولدیه انلرک وجه اسرارنه غبار اغیار و وحشت استکبارت داخل  
ایتمامک ایچون قرآن عظیمی حق سبحانه و تعالی حبیبینه انزال ابدوب عظام  
عظمت جبروت و سلطان قهر کبریا ملکوتی تذکیر ایلدی \* پس حضرت  
رسول الثقلین امام القبلین براق اوزر بنه او و ربوب براق اقی سدره المنتهی به  
اوچردی و ائندن رفرقه سوار اولوب مدارج اعلائی اوادنی به بتوردی  
و شریعت و سنتنه تبعیت ایدن و طریقت و معرفت و حقیقتدن بهره آلان امت  
ضعفه سن دخی شفاعت ابدوب معراج بوللرینی کوستردی \* مشوی \*  
حامل دین بود او محمول شد \* ابتداء حالد اول کریده انبیا و جان جانان  
اولیا حبيب خدا حامل اعمال دین و متحمل افعال شرع منین ابدی محمول براق  
و رفرق اولدی \* مشوی \* قابل فرمان بدوام قبول شد \* و فرمان الهی بی  
قبول ابدیجی ابدی مقبول و محبوب اولدی \* ملاجای فرما بد نظم \*  
طره اونا فیه دولت کشای \* غره اونا نور سعادت فرازی \* بارقه لطف درافشان  
درو ابر عنایت کهر افشان درو \* عشق رک جانش کشیدن کرفت \*



دل بی جان طپیدن گرفت \* بر مره از اشک ره خواب زد \* راه طلب راز سر شک  
آب زد \* چون نم آن ابر کرامت نثار \* باز نشاند از ره مقصد غبار \* قاصدی  
از کشور نور انبان \* پاک از آرایش ظلماتیان \* آمد و آورد بر اقی چو برق \*  
پیکری از نور قدم نابرق \* بود یک لحظه در آن نیم شب \* آمدن و رفتن اوای  
عجب \* بود بلی نور زمین آسمان \* در سفر نور نکند زمان \* عالم از آن نور بود  
مستبر \* دست بزن جای و دامانش کبر \* بو که از اینجا بضیایی رسی \* راه  
بیایی و بجایی رسی \* ای رؤیت جلال محمدی به عاشق اولان صادق قلر \* مثنوی \*  
تا کنون فرمان پذیرفتی ز شاه \* تا که اول رسول رب العالمین شمدی پادشاه  
لازالدن امری قبول اید بجای اولدی \* مثنوی \* بعد از آن فرمان رساند  
پرسپاه \* بعده خلق جهان و سپاه اکون اوزر بنه فرمان حق ایرشددی یعنی تبلیغ  
رسالت ایچون جن وانسه مبعوث اولدی اقرار ایدنلر مؤمن وانکار ایدنلر  
کافر اولدی \* مثنوی \* تا کنون اخترا کردی درو \* شمدیه دکن آلات تأثیرات  
اولان اخترانده اثر ایلدی یعنی قبل الوصول الی النبوة والرسالة نجوم اول  
مصدر علومه اثر ایچون واسطه اولدی اما بعد اداء العبودیة وافتاء البشریة  
قوت از قوت حق می زهد \* نه از عرفی کز حرات می جهد \* مضمونجه  
احکام طبیعتدن خلاص و نجومدن متأثر اولقدن رها بولوب \* مثنوی \*  
بعد از آن باشد امیر اختر او \* اندن صکره اول سلطان انبیا و اولیا اخترک حاکمی  
اولدی \* یعنی مسبب الاسبابک مشاهده سیله سبیدن منقطع و فلک اسما وصفاته  
عروج و سماء دنیانک حکمندن خروج ایدوب مظهر اسما وصفات کلیه  
اولقدن صکره انک وجود شر بی حاکم نجوم و کواکب و امیر اختران  
و ستارگان اولدی نجومه حاکم اولنک معناسی بوندن اولجه \* م \* کرفلک راه  
برون شود یده بود \* در نظر چون مردمک پیچیده بود \* بیتک شرحنده  
و برقاج محله مفصلا مذکور اولمشدر ابدی بنم جانم بونی تحقیق بلکه  
قوت ابدال حق دخی بویله در نتکم حضرت مولانا مثنوی شریفک جلد  
ثالثک ابتدا سنده بیورر که \* م \* همچنان این قوت ابدال حق \* هم ز حق  
دان نه از طعام و نه از طبق \* جسمش از هم ز نور اسرشته اند \* ناز روح و از ملک  
بگذشته اند \* چونکه موصوفی باوصاف جلیل \* ز آتش امراض بگذر چون خلیل  
\* کرد آتش بر توهم برد و سلام \* ای عناصر مرزاجت را غلام \* هر مزاجی  
را عناصر مایه است \* و بن مزاجت بر تراز هر پایه است \* این مزاجت از جهان

منبسط \* وصف و حدث را کنون شد ملقط \* ای معراج رسول علیه السلام  
حاشا منکر اولان و حضرت فخر کائنات علیه اکمل الخیات نجومه امیر و حاکم  
اولد بفته شهبه قیلان و انبیا عظامدن خوارق عاده نیجه معجزات باهرات  
و اولیا کرامدن دخی انواع کرامات صادره اولد بفته اعتماد ایمان منکرین  
ضالین \* مثنوی \* کر ترا اشکال آید در نظر \* اکبر بو خصوص ایچون  
نظرو فکر کده سکا اشکال و زرد کاور ابد \* مثنوی \* پس توشش داری  
در انشق القمر \* پس منکر انشقاق قمر اولان مشرکین و کفار مکه کبی سن دخی  
انشقاق قرده شک و شبهه طونار میسن \* یعنی شق قرده دخی شک و کمالک  
وار میدر بو خود آیت کریمه ایلله مبتدر وهم شک اولان مطلقا کافر در \* پس  
مؤمن اولان شکدن عار یدر قال الله تبارک و تعالی ( بسم الله الرحمن الرحیم  
اقتربت الساعة و انشق القمر و ان روا آية يعرضوا و يقولوا سحر مستر و کذبوا  
و اتبعوا اهل واهم و کل امر مستقر ) تفسیر بصارده مسطور در که بر شب مهتابده  
حضرت بدر دخی محمد المصطفی علیه الصلاة والسلام فتاه کعبه ده صنادید  
قریشک میانشده سعادت ابله اوزوب انلری دین اسلام دعوت بیورر لردی  
قریش طائفه سی دخی کدولر ینک هوالری مقتضاسنجه هر بری بر جواب  
نامر بوط سو بلردی \* پس ابو جهل دخی بر یهود ینک تعلیمی ابله ابلر و کلوب  
یا محمد اکرن استدیکم معجزه بی اظهار ایدرسک بلا توقف نبوتکه اقرار ایدوب  
ایمان کتورهیم دیدی حضرت رسول علیه السلام دخی هر نه معجزه استرسک  
استه حق تعالی کوسستمکه قادر در دیدی ابو جهل دخی استرمکه ماهی ابکی  
شق ایلله سن کوره و ز دیدی \* پس حبیب خدا محمد المصطفی علیه من صلوات  
الله الاوفی انکشت مبارکله ماهه اشارت ایلد کده بامر الله تعالی و بشاره  
رسوله بدره منیر ابکی پاره اولوب و حرا طاعنه اینوب بر پاره سی بر جانبنده و بر پاره سی  
بر جانبندن کذر قیلدی بعده کبرو مقامنه واروب بر یره قارشدی عبدالله ابن  
مسعود رضی الله عنه بن جبل حرا بی ماهک فلقتنی میانشده کوردم دیو  
بیورر مشر آما و صدقنا و بر روایتده دخی ماهک بر نیمه سی کوه حرائک بالاسنده  
و بر نیمه سی دخی دامنده کورندی دیمشله و بر روایتده دخی ماه بدرک نصفنی  
جبل قعیقه عانده و نصف آخر بنی جبل قیسده کور مشر الحاصل هر کس سمتنه کوره  
مشاهده و مایه قلمشله \* پس حضرت نبی آخر الزمان علیه صلوات الله الرحمن  
انده موجود اولنلره اشهدوا اشهدوا دیو خطاب ایدوب نیجه سی ایمانه



کادیلر و ابو جهل لعین و قریش مشرکینک اکثری ایمانه کلیوب هذا سحر  
ابن ابی کبشه دیوب حاشا معجزات رسالت پناهی سحره جل ایلدیلر و هدایت  
بولدیلر با خصوص سفردن کلان ابناء سبیلدن هر کیمه سوال ایلدیلر سه کوردک  
دیوب تحقیق (ومن یهدی الله فهو المهتدی ومن یضلل الله فلا هادی له) و دانیال علیه  
السلامک کتبنده آخر زمانده مبعوث اوله جق پیغمبرک بر معجزه سی دخی قری  
ایکی شق ایتکدر دیوب مسطور اولدیغن روایت ایدرل \* ولانا جامی علیه  
رحمة الباری \* ای زتوشق خرقة ماه منیر \* یش تومهر آمده فرمان پذیر \*  
قصر نبوت بتوجون شدد بلند \* کسریه قصوره کسری فکند \* چتر فرازنده  
فوق سحاب \* سایه نشین چتر تواز آفتاب \* سایه ندیدت بزمن هیچکس \* نور بود  
سایه \* خورشید بس \* جان از آلابش تن پاک باد \* سایه برانداخت برین  
خاک باد \* \* جامی \* عاجز که نواس ساز تست \* بستاب از تنگته اعجاز تست \* ای  
بسر پرده یثرب بخواب \* خبر که شد مشرق و مغرب خراب \* پس ارواح انبیا  
و مرسلین و ملائکه مقربین و اولیا و عارفین من آدم و اولاده الصالحین کشف  
رؤیت حق و قرب وصال وجود مطلق و دخول جوار حضرنه چکدکاری  
انتظاره حق سبحانه و تعالی نک علم ازایی شامل اولدیه و وقوع ساعت قدوم  
میت لزوم محمد صلی الله علیه و سلمه مقرونه اولدیغنی ارواح انبیا و اولیا و عباد  
اصفیاسنه نبشیر بیوردی \* پس حضرت محمد رسول الله علیه صلوات الله نبوت  
و رسالت ایله مبعوث اولدقده طائفة مشرکین شک و ریب ایتکله الله سبحانه  
و تعالی صدق و عدنی حیان ایدوب اعظم آیات ساعتدن اولان انشقاق  
قری انلره کوسرتوب و اقتراب ساعتدن عالمینه خبر و بروب (اقتربت الساعة  
وانشق القمر) آیت کریمه سنی جبریل علیه السلام ایله حبیبته انزال ایلدی  
قال عبدالعزیز المکی (الاقتراب بدل علی مضی اکثر و بعضی الأقل عن قریب)  
یعنی قیامت قریب اولدی حال بو که اقتراب ساعتک اعظم آیاتندن اولان انشقاق  
قر دخی واقع اولدی و طائفة قریش بو آیت عظیمه و معجزه باهره بی کوردیلر کبر و  
ایمانه کلیوب یوزدوندردیلر و رسول علیه السلامی کذب و معجز بی سحره جل ایلدیلر  
و کندی و هوالرینه تابع اولدیلر و عند ظهور الثواب و العقاب مشرکینک تکذیبی  
و مؤمنینک تصدیقندن هر بر کار قرار گرفته در و خیر و شر هر کسک عملنه کوره  
جزا مقرر در و قیل معناه سینشق القمر بو وجهله معنی و یرنلر تفسیری بین الجمهور  
مقبول اولیوب صحیح سکوت افاده سن و یره جک جوابلر و یرلشدر \* پس

بو آیت کریمه نک معنای ظاهر بسنه بالتصديق الکلی و الايمان الاصلي اقراردن  
صکره (ان القرآن ظهرا و بطنا و ابطنه بطنا الی سبعة ابطان) حدیث شریفک  
فخواسنجه تفسیر قاشانی ده بو وجهله مسطور در که انما کان انشقاق القمر  
آیه قرب القیامة الکبری لان القمر اشارة الی القلب لکونه ذا وجهین وجهه مظلم  
بلی النفس و وجه آخر منور بلی الروح و لاستفادته النور من الروح  
کالاستفادة القمر النور من الشمس و انغلاقه بتأثیر نور الروح منه و ظهور شمسه  
من مغربها ای بروزها من حجاب القلب بعد کونها فيه علامة قرب الفناء  
فی الوحدة لکونه مقام المشاهدة المؤدیة الی الشهود الذاتی وان حلت علی  
دور الظهور الذی هو زمان المهدی المبعوث فی نسمها فانشقاق القمر انغلاقه  
عن ظهور محمد علیه السلام اظهوره فی دور القمر وان حلت علی الصغری  
فالقمر هو البدن لاستفادته نور الشهور والحیوة من شمس الروح وظلمته فی نفسه  
و بقوله (یدع الداع) ایددی ای مسلمان مستعد بالایمان \* مثنوی \* تازه  
کن ایمان نه از کفت زبان \* تصدیق بالجنان ایدوب ایمانکی تازه ایله امام کا  
ایمانکی تازه ایله دیدیکم مجرد کفت زباندن ایمان ایله دیمک دکلد ز بران تصدیق  
بالجنان اولسه اقرار بالسالك اعتباری بوقدر جله منافقین دخی اقرار بالاسانده  
مشتکر کردر تنکم سال جده ده بنی اسد قیله سندن رجساعت مدینه به کلوب کله  
شهادتی لسانا اظهار ایلدیلر لکن تصدیق بالجنان ایتیموب مؤمنین فی السر  
اولدقلر یچون حق تعالی جل جلاله حبیبته وحی ایدوب انلرک حاکماری اسانلرینه  
موافق اولدیغندن خبر و یردی کما قال الله تعالی (قالت الاعراب آمنا قولهم تؤمنوا  
ولکن قولوا اسلمنا \* مثنوی \* ای هوارا تازه کرده در نهان \* ای سرنده  
ونهادنده هوائی تازه ایلش اهل هوا و آلوده حب ماسوا \* مثنوی \* تا هوا  
تازه است ایمان تازه نیست \* مادام که هوای نفس پر مرده و فنا اولیوب تازه  
ونماده در ایمان تازه و قوی و حقیقی و کامل دکلد \* مثنوی \* کین هوا جز قفل  
اندر وازه نیست \* ز برا که بو هوای نفس و حب ماسوا در وازه ایمانک قفلندن  
غیری دکلد \* یعنی مادام که هوای نفس قلبدن رفع و ازاله و محبت آلهیه ایله  
کدورات طبیعیه و میل ماسوا نحو اولوب نهاد سالك مانند مرآت مصفا  
مجلی و مزکی اولیه حب ذاتی و وطن اصلی به وصول مبسر اولمز \* مثنوی \*  
کرده تاویل حرف بکر را \* ای ظاهرا انکار ایدوب هواسنی اله اتخاذا بیلین  
کم کشته بکر حرفی و کلام حق مراد نفسک اوزره تاویل ایلش سن و حقیقت  
معنادن روکردان اولوب مقتضای طبعک اوزره معنی و برمش و جانب رخصنه



کبدوب تارك عزمت واحتياط اولاش سن \* ايمدی طریقی ضلالتدن رجوع  
ایدوب صراط مستقیمه توجه ایتمک استرسک \* مشوی \* خوش را ناویل کن  
نه ذکر را \* کند یکی ناویل ایدوب قرآن عظیم وحديث شریف و امر آخرت  
ومجرات رسالت پناهی ناویل ایتمه نفسکی شریعت و طریقه تبعیت ایدوب  
احکام آلهیه وسنن نبویه فی نفسکه تابع ایتمک تقید ایتمه زبر اشرف شریف  
وسنت سنیبه کسسته نک تابعی دکدر بلکه عالم و عالمان انک تابیدر \* مشوی \*  
برهواناویل حکمت میکنی \* ای هوا پرست کتاب کریمی هوای نفک اوزر بنه  
تفسیر و ناویل ایدرسن حقیقی اوزره معنی و بر من \* مشوی \* پست و کز شد  
از نومعنی سنی \* فی نفس الامر معنای کتاب ربانی واحادیث نبوی روشن و عالی  
ایکن سنک ناویل باطل کردن پست اولدی و کز \* ورندی جاشا قرآن عظیم  
وحديث شریف من الازل الی الابد مستقیم و عالیدر دون و منحرف اولان سنک  
وجود خیشکدر \* ايمدی ای مؤمن صادق شول کسسته که قرآن عظیمک عالم آفاق  
ناشوتیده واقع اولان معنای ظاهر بسنی انکار ایلسه ملحد و عنیددرو هر کیمکه عالم  
انفس ملکوتیده اولان معنای باطنیسنی انکار ایلسه جاحد و جامد و مشبهی  
بلیدر اما ظاهر ایل باطن یزنی جمع ایلین قابل مستند و مؤمن موحید و مسلم سنی  
سمید دروهر کیمکه عالم جبروتده حد قرآنی عالم اوله عارف ورشیددر و عالم  
لاهوته اولان مطلع قرآنه مطلع اولسه عارف من نور محسن کامل و مطلع  
غیوب و شهید ایدر زبر کتاب عظیم سبحانیتک معنای چون ظاهر و بطن  
وحد و مطاع وارد کما قال علیه السلام ( ان للقرآن ظهرا و بطننا و احدا  
و مطلعنا ) ظهر قرآن اول معنایه دیرل ذهن اکا سبق ایتمکله معنای  
من بوره الفاظدن فهم اولنه و مفهوم اولک لازمی اولان مفهومه بطن دیرل  
وحد اول مرتبه در که فهم و عقولک ادراکی اکامتھی اوله و مطلع شول  
اسرار سبحانیه و اشارات ربانیه در که قرآن عظیمدن علی سبیل الکشف  
والشهود ادراک اولنه \* پس مفهوم اول که ظهر در و عوام و خواصک  
جمله سیچوندرو لازم مفهوم که بطن در مخصوص بالخواص اولوب عوامک انده  
مدخلی یوقدر وحد قرآن کمال خواصه مخصوص اولوب مطلع قرآن دخی  
اخص خواص ایچوندرو \* یعنی تفسیر ظهر قرآن خلافته و تفسیر بطن ولایت  
و تفسیر حد وراثته متعلق اولوب تفسیر مطلعک دخی تعاقب شول محبوبته  
در که انک شانتدن کنت \* و بصره و یده و رجله حدیث شریفی ایل  
خبر و یرلشددر کذلک احادیث شریفه و کلمات قدسیه نبویه ده عوام و خواصدن

هر برسیچون انبأت رحانیه و اشارات ربانیه اولوب شریعت مطهره ایچون  
دخی ظاهر و باطن وارد و مراتب علم دخی بحسب الظاهر و الباطن متکثر  
اولفله ایچلرند فاضل و مفضل و عالم و اعلم وارد \* پس هر فنی طالع که نسبی  
نبی علیه السلامه انسب و اتم و قرب و دنوی روح محمدی به اقرب و اقوی  
اولورسه شریعت ظاهره و باطنیه اکمل و ظاهر و باطنیه جمله دن اعلم اولان  
اولدر \* ايمدی مع اللطائف الانسیه مخاطبات قدسیه ده بین الافاق و الانفس  
مناسبه طالب اولان عاشق صادق زندهارظنون فاسده و همکه غلبه ایتمکله  
سنی غلطه دوشر میوب اصحاب لطیفه قالیبه اولان اصغیان لطائف اخردن  
عاریدر قیاس ایتیه سن زیر احقایق لطائف هر بر صاحب لطیفه نک وجودنده  
یاغالب او یاخود مغاوب یا یاخود اعتدال اوزره مجتمعه در و عرش نفسه قریب اولان  
فیض کرسی ایله غالب و فیض عرش ایله مغلوبانیرات علویه بلا واسطه تربیه  
ایدوکی صاحب لطیفه قالیبه فیوضات نیرات علویه سمایه و سفایه عنصریه  
ایل نشوونماوب اولوب لطائف عشر مستودعه اولان بدن جمیع کتکملندن صکره  
حقایق لطائف سبعه بی بدن من نور مجتمع اولور و حقایق سبع عندار باب  
التحقیق بودر که حق سبحانه و تعالی بر موجب خیرت طینة آدم پیدی ار بعین  
صباحا دست لطف و قهر ایله تحبیر ایلدیکی طینت آدم شول لطیفه قالیبه در که  
بطنان عمادن حضرت احدیته و نقطه احدیتدن حضرت واحدیته نزل  
و حقیقت واحدیه علی عرش العشر استوان صکره مراتب ار بعین لاهوتیه  
آحادیه و جبروتیه عشراتیه و ملکوتیه مائیه و ناسوتیه آلا فیه ده عشر اعشرا  
بین ظلمة اللیل الخاقی و نور النهار الامری واقع اولان صباح حاجزده تحبیر  
اولنشددر که لطیفه من بوره آدم وجود عارف و اصل و واقف کاملدر تنکم  
علاء الدوله سمائی موارد شوارد نام کتاب لطیفه بوخصوصی تفصیلا  
ذکر یورمشدر \* پس لطیفه سلالیه و اخواتی تکمیل اولما دخیه لطیفه قالیبه نک  
دخی تکمیلی میسر دکدر و حقایق سبعه بر بسی دخی دارالبوار ابتلا ده انواع  
بلا ایله مبتلی اولان لطیفه نفسیه در که لطیفه من بوره نوح وجود عارفدر  
و بری دخی شول لطیفه قالیبه در که ذره ذریت انک صلبنده پرورده اولوب  
و ذریت من بوره نک صدف وجودنی دره لطیفه انانیه حاملدر که لطیفه  
من بوره ابراهیم وجود عارفدر و بر بسی دخی مناجاته مخصوصه اولان لطیفه  
سربه در که موسای وجود عارفدر و بر بسی دخی لطیفه روحیه در که خلعت



خلافت ایلہ مطر زو معز اولمشدر واطیفہ من بورہ داود وجود عارف در روح  
قدسی ایلہ مؤیدہ اولان اطیفہ خفیہ دخی عیسای وجود عارفدر \* یعنی روح  
قدسی وجود سالک مستعد و عارف کاملہ اولان اطائف مستودعہ دن  
هر بر اطیفہ نیک قوای مخصوصہ سی اولان ائم اطیفہ بہ مقدم اطیفہ خفیہ ایلہ  
بشارت ابدوب و مفردات علویہ و سفلیہ و واقع اولان جیع حقایق مستکنہ بی  
جذب اباین آیات جللیہ سانیہ نیک ظهور فی روح قدسی مبشر اولور و آیات  
جلیہ جاذبہ دخی اطیفہ قابلیہ و مرکبات خلقیہ و امریہ و مستودعہ اولان  
اطائف نفسیہ و سر یہ و روحیہ و خفیہ بی واحد حقیقی اولان جانب حقہ  
جاذبہ و مستجمعہ در و اول شمول اطیفہ اخفی در کہ عارف کامل و مکمل و مرد  
واصل و فاضلک وجودندہ تجلی ایدن سر محمدیدر و وجود اکمل من بور  
صدق درہ اطیفہ انانیہ کاملہ بی بالاصالہ حامل او اوب و وجود اطیف من بور  
اطیفہ قابلیہ و تربیہ قلمشدر \* فلہذا مراتب سنیہ من بورہ و وصول بایندہ  
ارباب حقیقت پیورر کہ فالاهنداء الیہ اما باخبارہ تعالی عن ذاته وصفانہ  
واسمائہ او بتجلیہ بعبادہ و اشہادہ نفسہ لہم و جل جناب العزہ عن ان یکون  
شریعة لکل وارد و لا یطاع علیہ الا واحد بعد واحد فہم الانبیاء و الاولیاء  
عایہم السلام الذین ہم خلاصۃ خاصۃ اهل الوجود \* ائیدی طالب حقہ  
واجب اولان انبیا و اولیایہ اقتدا و انوار و اسرار ایلہ اہتدادر کہ قال اللہ تعالی  
( قل ان کتم نحبون اللہ فاتبعونی یحبکم اللہ ) \* پس هر کسہ انوار سبحانیہ  
و اسرار ربانیہ انبیا و اولیایہ اولان تبعیتی مقداری ظاہر اولور \* ائیدی عامہ  
مؤمنینہ واجب اولدیکہ حق و حدایتہ و کتب منزله و رسل مبعوثہ و یوم  
آخر و جنت و نار و سؤال و حساب و ثواب و عقابہ و کتاب کریم و رسول رب  
رحیم خبر و بردیکی هر شئیک بلا شک و لاشبہہ صدقہ خالصا و مخالصا تاویل  
و توجیہ سزایمان کک توروب مقتضای شرع و سنت ایلہ عامل و نہی اولنان  
ہرنہ ایسہ انلردن بری و عاری اولوب ایمان غیب ایلہ بطریق التقليد عمل ایلہ کہ  
حتی کیدرک مأمورات و منہیاندن هر برینک سر و حقیقتی اکاظہر و منکشف  
اولوب عند الانکشاف مأموراتی اتیان و منہیاندن انتہاسی مجرد تقلید ایلہ  
اولیوب بلکہ عن علم و یقین و بلکہ شہود و عیان مرتبہ سی اولور \* ائیدی  
نہم جانم عبادت و طاعت ایتوب و مجاہدہ و ریاضت چکیموب مجرد شناعت  
نفس و فسادات طبیعتہ تابع اولغلہ کاہ حکماء فلاسفہ مشربنہ موافقت

و کاہ دہر بہ و طبیعیہ ایلہ مناسبت و کاہ ملاحدہ و زناد قدبہ مقارنت ایلہ اگر  
معراج و اگر چاہ یوسف و اگر آتش ابراہیمہ در او در لونا و یلات باطلہ ذاہب  
اولوب ظاہر مغابی انکار کلی ایلہ انکار ابدوب افلاک خرق و التیام قبول  
ایمز و یوسفک چاہہ التماسی ظاہر دہ واقع اولیوب اندن مراد انحق چاہ  
طیبہ در و طبع آتش دخی بحر قدر ابراہیم دوشد بکی آتشیدن مراد آتش  
غضب نمرود در دیوبونک امثالی زہات و کفریات سو بلیوب ( من فسر  
القرآن برأہ فلیتوا مقعدہ من النار ) حدیث شریفہ مظهر اولان ارباب  
ہوایی حضرت مولانا مکس ایلہ جول چارہ تشریح ابدوب دیرلر کہ

### ز بافت تاویل رکیک مکس

مکسک تاویل رکیک و باطل ایلہ رعنا لہ سی بیاندہ در و بعض نسخہ دہ ہواوچ  
بیت دخی واقع اولمشدر \* مشوی \* مانند احوالت بدان طرفہ مکس \* ای  
تاویل باطل صاحبی سنک احوالت اول ذباب طرفہ بکرر \* مشوی \*  
کوهی پنداشت خود را هست کس \* کہ اول مکس کندوسنی برکس نہ زعم  
ایلدی \* مشوی \* از خود او سر مست کشتہ بی شراب \* و اول مکس  
شراب سز کند و سندن سر مست اولمش \* مشوی \* ذرہ خود را پدیدہ آفتاب \*  
کندونک ذرہ سنی آفتاب کورمش \* مشوی \* و صف باز از را پدیدہ در بیان \*  
بیان و تفصیلدہ طوغانلرک و صفی کورمش \* یعنی مقادہ دخی ککذلک عالم  
جبرونک باز شکار باز معانینک اوصاف عایہ سنی کابلردہ کوروب اشتمس  
\* منوی \* کفتہ من عنقای و قتم بی کان \* مکس دبدیکی کی بونلر دخی  
بن بی شک و کان عنقای وقت و زمانم دبمش \* نظم \* نہ یلدک نہ ایردک  
اشہو حالہ \* عقلا رما ت اولوبدر بو خیالہ \* حق یلدم دیو فریاد ایدرسن \*  
کہ یعنی خاکی ہم ارشاد ایدرسن \* بوکا عقایلہ کسہ ابرماہ شددر \* کوز ایلہ حق  
کسہ کورما شددر \* بو بردر یاد رر عقلر ایرمز \* اوزندن کچمین ربینی بیلز \* سنی  
بن ایلک شیطان ایشیدر \* اوز بن بن ایلز اولکم کشی در \* اوزو کہ کل اوزو کہ  
تکری دوستی \* سکا دیرم بودر سوزک د رستی \* مشوی \* آن مکس بر برک  
کاہ و بول خر \* اول مکس صمان چوبی و خار بونک اوزرنده \* مشوی \*  
همچو کشتیانیان ہی افراشت سر \* کشتیانیان کبی باشنی بو جلدردی  
\* مشوی \* کفت من دریا و کشتی خواندہ ام \* اول مکس ابتدی بن دریا



و کشتی او قشتم و هر برینک وصفن ایشتمش \* مثنوی \* مدتی در فکر آن می ماند \* ام \* بر مدت نگذیده کوردیکم در یانک فکرند \* و کشتی نک اوصافی ملاحظه سند \* قالمش و اصطلاحاتن از برلیوب و خریطه ل پیدا ایدوب و هر ستمنی اذعان ایشتم \* ایدی در یابی و کشتی بی بدن اعلی بیاور بوقدر \* مثنوی \* اینک این دریایان کشتی ومن \* ایدی ایشتمه دریا ایشتمه کشتی یعنی وصف دریا و کشتی استماع ایشتمه که آت ایاغندن حاصل او اورانده جمع اولان بول جاری و صمان چوپنی کوردیکی کبی نیم او فودغم دریای کشتی بودر \* مثنوی \* مرد کشتیسان و اهل ورای زن \* کمیچی بم و کی قوللا نوب رئیساک ایدن و در یابوللر بی تشخیصده صاحب رأی نیم دیوب تاویل فاسده و زعم کاسدیلر رضالتندی \* مثنوی \* بر سر در یا می راند او عمد \* در بازعم ابتدیکی بول خرنک اوستنده اول مکس کند و کوزینه صال قدر کورون صمان چوپنی صال برینه سوردی \* مثنوی \* می نمودش این قدر بیرون ز حد \* بومقدار حقیر که بول خرو برک کاموجه \* صغیره \* تباذر اکا حد دن بیرون و قیاسدن افزون کورندی \* مثنوی \* بود بی حد آن چین نسبت بدو \* چین چامین افظندن محققدر که بول معنانه در \* یعنی بول خردن اولان ابر کندی فی الواقع مکسه نسبت ایلر بی حد و ساحل ایدی \* مثنوی \* آن نظر کو بیند آرا راست کو \* قنی اول نظر درست بین که بول جاری راست کوره یعنی هرشی \* حقیقتی اوزره کوره (اللهم ارنا الاشياء کما هی) اما ای جان پدر نظر حقانی مکسه اعطا اولوبوب اول نظر دن بهر \* جنس انسان ایچوندر و انستادن معدود اولوب نظر حقانیدن بی نصیب او ایلردخی همان اول مکس برک کامه سوار و یابول اقتحار مقوله سیدر \* پس چونکه بویلمه در \* مثنوی \* حالمش چندان بود کش بینشست \* مکسک عالمی اولقدر اولور که انک نظر و بینش سیدر \* مثنوی \* چشم چندین بحر هم چند بینش است \* اول مکسک کوزی بوقدر و هم در یا دخی اکا بوقدر در حاصل کلام هر کسک عقل و اذعان و فهم و ادراکی کندوبه کوره اولوب عالمی بینشده و در یا دخی چشمک احاطه سنه کوره اولور دیمکدر \* پس مجرد و هم و خیال ایلر تاویلر تقید ایدوب و توجهات باطله لری عقل ضعیفله نه خوب و لطیف کورینن صاحب پندار لدخی بونک کبیدر تنکم حضرت مولانا قدس سره بیوررلر \* مثنوی \* صاحب تاویل باطل چون مکس \* پس تاویل باطل صاحبی مکس کبیدر \* مثنوی \* و هم او بول خرو تصور برخس \* انک

و هم وطنی بول حار و تصور بر باطلی خسدر \* یعنی صاحب زعم اولان \* و اولک کشتی \* عظیم کبی ملاحظه قیلد یعنی وجود مکدری بول حب دنیا ایچنده دوشمش برک کامه و فکر و همی بول حار و عقل و ادراک و چشم درای مکس کبیدر دیمکدر \* مثنوی \* کر مکس تاویل بکنار درای \* اگر مکس رأی فاسد و عقل کاسدیلر تاویلر ترک ایلده جک اولور سه \* مثنوی \* آن مکس رایت کر داند \* سای \* بخت و طالعی اول مکسی همای اوج پرواز ایلر \* مثنوی \* آن مکس نبود کش این صبرت بود \* اول مکس که فضل حق ایلر اکا بوعبرت و بوحالت مبسر اوله اول مکس اولز \* یعنی اکا مکس دینار و مکس کبی حقیر باقلز زیر تاویل باطلدن راه تحقیقه کیدوب همای اوج قربت اولدی \* مثنوی \* روح اونی در خور صورت بود \* انک روحی صورت ظاهره سنه کوره اولز بلکه عالم صورت وجهان طبیعتدن خروج و عالم حقیقت و معنایه خروج ایشتمه عقول و فهم و ادراکنده دم بسته و کم کشته اولور \* ایدی \* بوعالم سفلی بی قویوب علوی به جهدایت \* مقصوده ایرش اولمه بکون همت \* و تاد \* موسی کبی سن طور نیجلی به جبقارسن \* کوش ایلر بسک وادی ایمنده انا الله \* کل مصر معاینده عزیز اولمغه جهدایت \* جان یوسفنه جیمک او بن ایلر بن چاه \* نالشر ایدر هر کیچه تاصبحه دک احد \* شوقیله وارر عرشه چبقار آه \* سحر کامه

\* نوایدن شیر از دیر آمدن خر کوش \*

خر کوشک کج کلدیکندن شیردار لدغن و غضبه کلدیکن بیان ایدر \* مثنوی \* همچو آن خر کوش کو بر شیر زد \* مثلا اول خر کوش کبی که اول کندوبی شیر آوردی یعنی شیر پنجه آوردی \* مثنوی \* روح اوکی بود اندر خورد قد \* انک روحی چنان قدینه لایق ایدی \* یعنی روح قدیه و سبیرت صورته کوره اولز ز بر اخر کوشک قدی صغیر و حقیر ایکن شیر دایر ایلر پنجه اوروب عاقبت شیری چاهه اندی و سائر تخجیراتی شردن خلاص ایلدی \* پس خر کوش شیر و ارمقه ز یاده مکث ایشتمه \* مثنوی \* شیر می گفت از سرتیزی و خشم \* شیر حدت و غضبندن و سر حشمدن \* کند و کندوبه ابتدی \* مثنوی \* کرره کوشم عدو بر بست چشم \* که راه کوشدن عدو کوزم باغلدی \* یعنی تخجیرانک معاهده و واعده الدانوب عاقبت بین الدانوب کوزم باغلدیلر و بی سوزلر نه غره قیلدیلر \* مثنوی \* مکرهای جبر یا نم بسته کرد \* جبر یلرک



مکری بنی بسته و مقید ایلدی و یا خود جبر یا نسبت به مضاف اولوب مکرهای  
جبر یا بسته کرد او قنوب جبرک مکرو خدع لری ایانم بسته ایلدی \* یعنی کسی  
ترک ایندیر و بکل ایلدم دیو صید و شکاره چمنیوب انلرک سوزلرینه اعتماد  
ایله کار و شکاردن قالدیم دیمک اوله \* مشوی \* تیغ چوینشاشان تنم را خسته  
کرد \* انلرک تیغ چویننی تنی مجروح ایلدی \* یعنی انلرک صادق و درست  
اولیان گفت و سخنلری بنی شکسته خاطر ایتدی \* مشوی \* زین ز پس  
من نشنوم آن دمدمه \* من بعد بن اول دمدمه بی استماع ایتمزم و انلرک اقاویل  
کاذبه سنه اعتماد ایتمزم \* مشوی \* بانک دیوانست و غولان آن همه \*  
انلرک کلمات غیر صحیح لری بانک و صدای غولان بیاباندر که ابناء مدیله کجه ایله  
صدای ایدوب و او کجه سوار و پیاده بولجی شکسته کورنمکه بولجی قیاس ایله  
اردنه دوشوب و صداسنه الدانوب بالاخره بوارن چیقوب هلاک اولور  
طائفه جن دن غول دخی برنوع در که انسانه بو وجهله ضرر اصابتنه سعی ایدر  
او یوب غول بیابانه ندامت اودنه یانم \* عبث امید لایدوب ملوث اونه بویانم  
\* مشوی \* بر در آن ای دل توایشان راهه ایست \* ای دل سن انلری برت  
طورمه و صبر و توقف ایله اخلاص کفتارنده معنی اولیان دروغ زن و لاف لری  
سوزلری غول بیابانی مقوله سیدر انلره الدانوب بولدن قالمه وجست وجودن کسسته  
و طریقی طلبده باشکسته اولوب عجب ابو کلنک بو کون اولمزه بلکه یار بن معناسی  
ظهور ایدر دیو توقف و تراخی ایله همان مقلده بی کلمات کاذبه لری ایله ترک ایدوب  
ارباب حقیقی جست و جو ایله زیر ارباب تقلید جانسنز بندر ایتدی \* مشوی \*  
پوست شان برکن که شان جز پوست نیست \* انلرک پوستنی قوپار که انلر  
پوستدن غیری دکدر یعنی شبر انلرک پوستنی دریده قیلدیغی کی سندخی قلبکه  
حجاب اولان کلماتی بی معانی بی قلبکدن ازاله ایدوب استار و حجابی هنک ایله  
زیر مقلده نک گفتاری الفاظ و حروفدن غیری دکدر معنادن خالی اولد قد نصکره  
پوست بی جاندر نتکم حضرت مولانا بیوررل \* مشوی \* پوست چه بود  
کفتنهای رنگ رنگ \* پوست نه در در او در لول کلمات و کونا کون مقلاندر  
\* مشوی \* چون زره بر آب کش نبود در نک \* آب اوزره زره کی که مراد  
نقوش وارقا مدر روزگار دن حاصل اولور کذلک اول کفتار بی معنی و بی ذوق  
دخی زره آب کی بی قرار و بی درنگدر زیر آب اوزرنده اولان نقوشک در نک  
و قراری اولماز ایتدی ای مستمع قابل \* مشوی \* این سخن چون پوست

و معنی مغزدان \* پوست و زره که سوبلنور پوست کی و معنای سخن مغزولب کی  
پیل \* مشوی \* این سخن چون نقش و معنی همچو جان \* پوست و نقش کی  
و معنای اکاجان کیدر پوست و زره که معنای اولیه و اول سوزک صاحبی سوبلدیکی  
سوزدن بی ذوق اوله مستمعینه دخی ذوق بخش اولایوب بی مغز و مالا یعنی  
اولور اما ارباب سخن معنی دار میدر بو خسته بی ذوق و وجدانیدر ارباب  
ذوقدن غیر یسی ادرالک ایدم مزرا درون حالنه وقوف کسب ایتموب الفاظ  
و عبارتیه فریفته اولورلر اکابناء که \* مشوی \* پوست باشد مغزیدر احب  
پوش \* پوست را من ایچک عینی ستراید بیدر جوزک چورکنی طرف حوز  
و آبی بادی پوست بادم پوشیده قیلدیغی کی الفاظ و عبارات دخی متکلمک  
دروتنده اولان عینی پوشیده قیلشدر \* کذلک حق سبحانه و تعالی دخی  
بر موجب اولیاء الله عرابس الله ولایری العرابس الا لحرمون \* مشوی \* مغز  
نیکور از غیرت غیب پوش \* غیرتدن مغز نیکونک غیب پوشیدر غیبیدن مراد  
بو محمله وحدت حق و فیض مطلق نبلی احدیه الذاتنده مستور و مستغرق  
اولان ارباب فنا و اصحاب وجدان و بقاءک حقیقلری و درونلرنده اولان اسرار  
و معانیدر که عارف کاملرک مغز نیکو و لب لطیفار بیدر \* اسم غیور کمال غیرتدن  
معانی اولیابی و جمال جان مردان خدای دیده نامحرمدن سترایدوب لطافت  
درونلرینه نظر اغیاردوش اولماز \* سلطان ولد فرماید \* نور را غیر نور کی  
بند \* دیده دیو حوری بند \* جنس باید که جنس راداند \* غیر کاتب بنده  
کی خواند \* ظاهر و باطن اولیا جانش \* زان چو جان آن گروه پنهانند \* اولیارا  
بجهت نتوان دید \* مکر ایشان کنند خویش بدید \* کر نمایند روی خود ز کرم  
\* شود از لطف شان حیم ارم \* آتچنان دولتی کر باشد \* که بشه شسته در سیرا  
باشد \* ای برادر غلام مردان باش \* کرد ایشان چو چرخ کردان باش  
\* بندی شان خلاصه عملست \* هر که روشن ندید در املست \* بامیدی  
همی کند شادی \* که بیدر خرابش آبادی \* بی یقینی همی رود در راه \* حال  
اوگاه نیک و گاه نباه \* نظر مرد حق بفین بنشد \* نفس رافهم و عقل و دین  
بنشد \* عکس نورش پذیر و ساکن باش \* همچو تیشه زهر شجر متراش \* پس  
ای سالك راه حقیقت سندخی طالب معنی اولوب مجرد الفاظ و عباراته الدائم  
زیرا \* مشوی \* چون قلم از باد بد دفتر آب \* چون قلم یاددن و دفتر آبدن  
ایدی \* یعنی کلمات و اسان یاددن \* و تقریر و دفتر آبدن اوله \* مشوی \*



هر نه بنویشتی فنا کرد دشتاب \* هر نه که بازار ایست فوری محو و نابود اولور  
 \* پس بادوزان صو اوزره نقش ایتدوی صورت آن واحدده بر باد و نابود  
 اولدینگی کی بالکز قیل و قال ایلله آب تصورات و امنیه ده کره بند اولان نقوش  
 خیال دخی دائم و ثابت اولمایوب سریع الزوال و ناپسند اولور \* \* \* \* \*  
 صو اوزره نقش اولان جسمک خیالنه سن الدائم \* آنک نقاشنی کورسن همان  
 زیننه الدائم \* بنامی بادایله طورن وجودک قصرینه الدائم \* توج ایلان  
 دریاه باقی موجینه الدائم \* کونش تابنده چون شبنم ییلور سنکیم اولور زائل  
 \* \* \* \* \*  
 مثنوی \* \* \* \* \*  
 نقش آبست ارو فاجوی از آن \* بی ذوق و مالا یعنی اولان کلمات  
 فی المثل نقش آب در اکراندن وفا استرسک \* \* \* \* \*  
 خود کران \* \* \* \* \*  
 کند و اللوکی اصیرچی اولدینک حالد کبرو دوزسن یعنی  
 مأمولک اولان وفادن اثر بولمایوب دندان ندامتی دهان تأسفه وضع ایدوب  
 حرمان ایلله دوزسن \* \* \* \* \*  
 مثنوی \* \* \* \* \*  
 مراد مردمه اولان هوا و آرزودر \* \* \* \* \*  
 هوست \* \* \* \* \*  
 چونکه هوای نفسی ترک ایلله سن هوبت آلهیه نک الهامی مرتبه سیدر  
 \* \* \* \* \*  
 مثنوی \* \* \* \* \*  
 خوش بود پیغامهای کرد کار \* \* \* \* \*  
 خوب و لطیفدر \* \* \* \* \*  
 مثنوی \* \* \* \* \*  
 کوز سرتا پای باشد پایدار \* \* \* \* \*  
 زیرا که انعامات  
 سبسانیه و تجلیات ربانیه نقش آب کی بی ثبات اولمایوب سراپا یعنی من الازل  
 الی الابد برقرار و پایدار اولور \* \* \* \* \*  
 مثنوی \* \* \* \* \*  
 خطبه شاهان بگردو آن یکا \* \* \* \* \*  
 شاهلرک خطبه سی و دبده و شوکت و سلطنت و دولتی متغیر و متبدل اولور  
 \* \* \* \* \*  
 مثنوی \* \* \* \* \*  
 جز یکا و خطبههای انبیا \* \* \* \* \*  
 انبیا و اولیا نک خطبه و دولتلرندن  
 ماعداسی فایدر \* \* \* \* \*  
 مثنوی \* \* \* \* \*  
 زانکه پوش پادشاهان از هواست \* \* \* \* \*  
 زیرا که  
 پادشاهلرک پوش و هیبت و سلطنت و شوکتلری هوا دندر قاما \* \* \* \* \*  
 مثنوی \* \* \* \* \*  
 بار نامه انبیا از کبریاست \* \* \* \* \*  
 انبیا عظام علیهم السلامک اجازت نامه و حکم  
 و حکومت و تصرف و قدرتلری عظمت و کبریا صاحبی اولان خدای لازمالندر  
 الحاصل دولت دنیا بی بقا و بی ثبات و سعادت اخرویه ابدی و سرمدیدر  
 بو خود صوام و خواصک مشهودیدر که \* \* \* \* \*  
 مثنوی \* \* \* \* \*  
 از درهها نام شاهان  
 برکنند \* \* \* \* \*  
 اچهلر دن شاهلرک نامنی رفع و ازاله ایدر یعنی سکرل متغیر و متبدل  
 اولور \* \* \* \* \*  
 مثنوی \* \* \* \* \*  
 نام احمد تا ابد برمی زند \* \* \* \* \*  
 اما سرور کائنات علیه اکمل  
 التحیاتک نام شریفی تا ابد اوررل یعنی سیم و زردن بعض الواح دوزب اسم

محمد واحد علیه السلامی تبرکاتک اوزرینه قازدربوب جزو حائل ایدرل  
 و پادشاه اسلام اولنلرک اکثری سکه نک ربوزینه اتی ضرب ایدرل و کتب و صحفده  
 نام احمد و انبیای یازوب ذکر ایدرل \* \* \* \* \*  
 پس نام احمد ایدا اکر الواح ظاهره و اگر  
 لوح قلبده مضروب و منقش اولقندن خالی اولماز و شمول قلبده که نام احمد  
 و روح محمدینک تجلی اولمایوب سر مصطفوی ایلله مسکوک اولیه قلب اچله  
 والتون کی اولوب یکمز و آخرتده منقر قدر اعتبار اولنماز \* \* \* \* \*  
 پس حضرت  
 مولانا قدس سره الاعلی پادشاهلرک نامی سکه لردن مرفوع اولوب انبیا  
 عظامک خطبه و اسمی شریفلری باقیدر متبدل اولماز دیو یوروب لکن بعض  
 کسسه کان سؤال ایدر که یا مولانا انبیا پیشینک دخی شرابی منسوخه اولوب  
 وجهه سنک اسم شریفلری مضبوط و معلوم اولدی بوتقدیرجه جز یکا  
 و خطبههای انبیا دیو واقع اولان استثنائه وجهله صحیح اولور دیو واقع اولان  
 سؤال مقدره جواب طریق اوزره یوررل که \* \* \* \* \*  
 مثنوی \* \* \* \* \*  
 نام احمد نام جله  
 انبیا ست \* \* \* \* \*  
 حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلمک نام جمیع انبیاک  
 نامیدر یعنی نام احمد مجمع اسمی جمیع انبیا وجهله شریعت خلاصه و اکملیدر  
 و جمیع ارواح انبیاک محشری روح محمدی اولوب هر کلان رسول و نبی نبوت  
 و رسالته اول نور محمدی ایلله واصل اولدیلر و اول نور ایلله مبعوث اولدیلر و اولیای  
 کرام دخی چراغ قلبلرین اول شمع محمدین ابقاد ایتدیلر \* \* \* \* \*  
 پس شرع محمدی  
 و نور احمدی مدن انوار و اسرار جمیع انبیا و اولیا و مرکز داره جمیع شرایع  
 و احکام آلهیه در ابدی چونکه نام احمد ذکر اولته حقیقتده جمیع انبیا  
 و مرسلین و اولیا و موحدین مذکور اولور و اشباحده اولان کثرت انلرک  
 و حد تلرینی منافی اولماز زیرا \* \* \* \* \*  
 مثنوی \* \* \* \* \*  
 چونکه صد آمدنودهم پیش ماست \* \* \* \* \*  
 چونکه یوز کلدی طقسان هم بزم قنزد در \* \* \* \* \*  
 یعنی مانه اکمل اعداد  
 اولوب مادونی اولان مجموع اعداد داخل حیطه مانه در و مادون  
 مانه مرتبه مانه ده اولمایوب امامانه محیط جله اعداددر و مانه تعدادده دخی  
 آخر مرتبه اعداددر کذلک وجود شریف احمدی دخی صورت مؤخر اولوب  
 معنا محیط جمیع مراندر و عند ارباب التحقیق خود کثرات اعداد اعتبار  
 اولمایوب قلیل و کثیر واحددر زیرا واحد آحاد و عشرات و مئات والوفده  
 بالمرات موجوددر \* \* \* \* \*  
 پس مرتبه واحدیتی مشاهده ایدن کاملر سرواحدیتی  
 جله ده موجود یاورل وجهله بی آنسکه موجود کوررل \* \* \* \* \*  
 عطار \* \* \* \* \*  
 محمد



بر همه عالم رسواست \* رسول سرور صاحب قبول است \* حقیقت اوست  
در هر دو جهان نور \* که اندر هر دو عالم اوست مشهور \* تویی شاه و همه آفاق  
خجل اند \* تویی اصل و همه عالم طفیل اند \* زهی سرعت نموده روی در دل  
\* کشوده رازهای سر مشکل \* تویی جله چه کویم اندرین کار \* حقیقت  
نقطه و عین بر کار \* طفیل تو همه کردیم پیدا \* ز نور تست روشن جله اشیا  
\* اگر بینادلی در جسم و جان رو \* دما دم اندرین راز نهان شو \* جلال بی نشان  
در باب در کل \* حجاب آب و گل گردان نمود در دل \* ابدی ای طالب عشق سبحانی  
و راضی ذوق ربانی کرد که کثرت ماسوایی سن دخی فایده کن رفع و ازاله و ترک هوا  
ایدوب طریق حق و مسلک انبیا و اولیا به کیدوب روحی ذکر اولئان اتحاد نموده  
حشر آیت که حق در مدد و عنایت طاب ایلیم سن و الفاظ و عبارته پابسته اولوب  
اوج عالیات معنایه جولان ابرایه سنکه الهام حقه لایق اولوب پیغام حق کوش  
هوش ایلیم استماع ایلیم سن \* بیت \* از آن دم یافتیم این دمدمه من \* کم اندر دم  
نوز مزه من \* چو من کر ناله و فریاد داری \* وزان دم اندر بن دم یاد داری

هم در میان مکر خر کوش

خر کوشک شیر ایلدی مکر و خدعه بیانده در \* مثنوی \* در شدن خر کوش  
بس تا خبر کرد \* خر کوش شیر کتمده چوق تا خبر ایلدی \* مثنوی \* مکر را  
با خو بشتن تقرر کرد \* کندویی کندویه راز داش و مخاطب ایدوب شیر ایده جک  
مکری کندویه تقرر ایلدی وقتی چوق تدبیر و تفکر ایدوب \* مثنوی \*  
در ره آمد بعد تا خبر دراز \* مکث مدید و آمد بعد دفسکره خر کوش بوله کلدی  
\* مثنوی \* تا بکوش شیر کوید یک دوراز \* تا شیرک کوشته برایی راز سوبلیه  
و شیر پنجه شیردن خلاص اوله کذلک عقل معاد اربابی دخی جیب جمع کار زنده  
عجله ایتوب تانی بی کندویه شعار ایدر و حرکات و سکنات و جله اطوار  
و افعاله عاقبت بین اولغنه انواع تفکر دفسکره برایشه شروع و عزیمت ایدر  
زیرا (الجملة من الشيطان \* والتانی من الرحمن) پیورلشدر \* پس طریق  
صوابی فهم ایدوب کندینی داهیة عظیمه دن خلاص ایدن عقلدر تنکیم حکما  
عقل ایچون درت مرتبه اعتبار ایدوب مرتبه اولی ده اولانه عقل هیولانی  
دیر و عقل هیولانی اولدر که مبداء فطرته معقولات بدیهیات و نظریات  
جمله سندن خالی اولوب لیکن طفلک کتابته اولان استعدادی کبی عقل  
هیولانی دخی معقولات مزبوره به مستنده در مرتبه ثانیه ده اولانه عقل

مطلب  
فی بیان مراتب العقل

بالمکه دیر یعنی عقل بالمکه به او ایلدن توالی به ملکه انتقال حاصله اولغنه نفس  
ناطقه معقولات بدیهیه بی تحصیل ایدوب بدیهیاتدن نظریاته انتقال ایدر  
مثلا شمول صینک قوتی کبی که ترعزع و حرکت ایدوب قلم و دواتی بسلور  
و بساط حروفک کتابت قدر اولور و مرتبه ثالثه ده اولان عقله عقل با فعل  
دیر اگر چه کیم مابعدنه نسبت ایلیم عقل مزبور بالقوه ایلیم جدا فله قوت  
قریبه سی اولغنه عقل با فعل تغییر اولور یعنی عقل با فعل ایچون معقولات  
نظریه حاصله اولور لیکن معقولات نظریه بی با فعل مطالعه به قادره اولوب  
بلکه عینده مخزنه اولور مثلا غیر کتاب با فعل اولان قوت کتاب مستکمل  
الصناعه کبی و مرتبه رابعه ده اولان عقله عقل مطلق تغییر اولوب و آلم  
معقولاته عقل مستفاد دخی تسمیه ایدر زیرا عقل مزبوره عقل فعال و عقل  
بالمکه دن مستفاد در یعنی حال مباشرته صنعت کتابی مستکمل اولان کتاب  
کبی عقل مستفاد صاحبی دخی معقولات مکتسبه بی مطالعه قبول و اگر عقل  
مستفاد غایت کالده او اورسه اکافوت قدسیه دخی تسمیه ایدر ان شاء الله  
تعالی مثنوی شریفده بوکا متعلق بحث کلد کده تفصیل اولنه ایدر  
قوت عاقله مجردة عن الماده بر جوهره مضینه در که \* مثنوی \* تاچه عالمهاست  
در سودای عقل \* سودای عقله عجب عالم واردر \* مثنوی \*  
تاچه پهناهاست در دریای عقل \* دریای عقله نه عجب و سعت واردر سودای  
عقلدن مراد عقل وجودیدر پهنا عرض مناسنه در لیکن بو محله و اکثر  
مواضعه و سعت مناسنه استعمال اولور \* مثنوی \* صورت مائدرین  
بحر عذاب \* مثلا بزم صورتمز بو بحر عذاب و دریای شیرنده که مراد دریای  
عقلدر \* مثنوی \* می دود چون کاسه هابر روی آب \* آب اوزرنده اولان  
کؤس و آینه کبی یلور حرکت ایدر \* مثنوی \* نانشد بر بر سر دریا چو طست \*  
مادام که بزم صورتمز کاسه سی آب عقلدن مملو اولیمه دریا اوزرنده اولان  
لیکن کیدر \* مثنوی \* چونکه پرشد طشت دروی غرق کشت \*  
چونکه درون طشت آب دریا ایلیم طوایدی غرق بحر اولدی کذلک تا کم کؤس  
وجود آب دریای عقل معاددن و اسرار و معانیسندن پر اولیمه سیر کرات  
و عالم صورتدن خالی اولمز و حقایق و اسرار ایلیم مالا مال اولدقد عالم  
صورتدن اولان نقوش و الوائدن تجاوز ایدوب دریای علم و حکمت و قاموس  
عقل و فراسته غوطه ایدوب مشاهده وحدت ایلیم مستغرق بحر احدیت

بالمکه



اولور \* عطارد \* میان و عقل را در پیش میدار \* دماغ جان و دل باخوبش  
میدار \* ز عقلت کار بکشاید نه از عقل \* که نقلست این که بشنیدی نواز عقل \*  
همه کار جهان آثار عقلست \* درین جای خطر چه جای نقلست \* در آن دریا  
قدم زن تابن آب \* نمود عشق من اینجا ی در یاب \* در آن دریا همه جانست  
و جانان \* نمودش عین پیدا است و پنهان \* چو سر کردانی اندر عین دریا \*  
بکاهر کز رسی در منزل ما \* امدی مرشد کامل و مرد فاضل عاشق  
صادق و در بای عقل کل آشنا غه دعوت ایدرل مندی بو بحره آشنا  
او اوب قمر در بایه غوطه قیل که در یتیم معانی اله کتوره سن و سینه کی صدف  
کوهر اگر نمایه اسرار ربانی اید سن \* مثنوی \* عقل پنهانست و ظاهر عالمی \*  
عقل پنهاندر و ظاهر اولان عالم شهادت منسوب اولاندر که بو عالم صورت  
پس \* مثنوی \* صورت ماموچی با ازوی نمی \* بزم صورتمز اول در یادن  
بر موج و با خود یمدن بر ندر \* مثنوی \* هر چه صورت می و سلیت سازدش \*  
هر نسته به که صورت و جسم اول در بایه و سلیله دوزر \* مثنوی \* زن و سلیت  
بحر دور اندازدش \* لاجل هذه الوسيلة در بای عقل صورت و جسمی کند و دن  
ابراغ ایلر \* یعنی دریای نور عقل کله غوطه قلیق ایچون جسم و صورت هر نه کم  
وسيلة واسطه دوز را به و صلت در بایه واسطه اولیوب بلکه سبب دوری  
و باعث مهجوری اولور زیرا اکا و اصل اولان کند و نور بدر \* امدی عقل  
کل غیره و سلیله اولور اما عقل کله آخری و سلیله اولز و کند و نفس عارف  
اولان عارف رب او اور \* پس نفسی بیک استین عقل کلی واسطه قیله که  
عارف نفس اوله \* عطارد قدس سره \* ز عقل کل شود اسرار پیدا \* نمود  
جسم جان کرده و پیدا \* ز عقل کل بدینی هر چه پیدا است \* که نور عشق اندروی  
مصفاست \* ز عقل کل اکره برده \* تو \* چرا اندر درون پرده \* تو \* محمد عقل  
کل دیدست تحقیق \* ز حق در یافتست این سر توفیق \* محمد عقل کل دان  
ود کر هیچ \* درین اسرارنی ای دوست مر یج \* ازودر یاب سر جله اشیا \*  
ازو کردان توجان و دل مصفا \* امدی ای طالب دریای زخار اسرار آکهی  
\* مثنوی \* نایبند دل دهنده راز را \* مادام صورت قیدنده اولان دل دهنده  
راز اولان محبوب ازلی بی کور میه \* مثنوی \* نایبند تیر دور انداز را \* و مادام که  
تیر دور اندازی مشاهده قیله یعنی سیدن کذرا بدوب مسبب الاسباب بی کور میه  
و با خود تیر دور انداز مضاف اولیوب نه بیند کله سنک فاعلی اولمق اوزره مادام که  
تیر وجود رمی سهام وجود ایدن فاعل حقیقی بی دیده بصیرت ایله مشاهده

ایتمه \* مثنوی \* اسب خود را با و داند و زستیر \* می دواند اسب خود در راه تیر \*  
اول غافل کند و نک اسبنی ضایع اولمش بیلور و داندندن اتنی بولده تیر بیلدر اسبدن  
مراد غافل اولان شخصک عقل معاشی در که دانا اکا سوار اولوب روحنی بیلدر  
\* عطارد \* ز عقل سفال افعال جهانست \* که نورش در زمین و در زمانست \*  
ز عقل سفال دیدن با شای جان \* ولیکن در نکند جان جانان \* ز عقل  
سفال خبری می نیاید \* بکساکارد از آنجا که کشاید \* مثنوی \* اسب خود را  
را با و داند آن جواد \* اول جواد کند و اسبنی کم کشته بیلور \* مثنوی \* و اسب  
خود او را کشان کرده چو باد \* مع هذا کنندی اسبی باد پو بان کبی اتنی کشان  
ایش \* مثنوی \* در فغان و جست و جوان خیره سر \* اول سراسیمه  
و سر کشته ایسه جست وجود و غلط ایدوب فغانده در \* مثنوی \*  
هر طرف پو بان و جوان در بدر \* اسبنی طلب اید بیجی اولد بیجی حالده هر طرفه  
بیلجی و قیودن قیو به نجسس اید بیجدر بوبله دیو که \* مثنوی \* کانکه دزدید  
اسب مارا کوو کیست \* اول کشته که بزم اسبزی سرقه ایلدی قنی و کیدر  
\* یعنی من عرف سرندن آگاه و روح و عقلدن خبردار اولیان کراه عالم ملکوت  
و ارواح و معانی و اسرار عقل و روحنی طلب ایلین اسب بویان اوزر یترا کب  
و دوان ایکن سوار اولد بیجی اتنی ضایع ایلدم ظنیه جست و جوایدن غافل  
کیدر \* پس عارف کامل و مرد واصل اکا جواب و یروب دیر که \* مثنوی \*  
این که ز بران تست ای خواجه چیست \* حالا سنک او یلو غلک اتنده اولان  
اسب نه دریای خواجه عجب غفلندر که عارف واقفدن عیا نا اسب عقل و روح  
سواردن خبر الدقدن صکره کبر و فهم و ادراک ایدیه میوب بوجله سؤال  
ایدر که \* مثنوی \* آری این اسب اسب لیکن اسب کو \* نعم اسب در لیکن  
اسب قنی \* پس عارف واقف جواب و بر که \* مثنوی \* با خود آی ای شهسوار  
اسب جو \* ای غافل عنه و غفلت پرده سن در یده قبل کند بیکه کل ای  
شهسوار اسب جو که حتی حقیقنی بیله سن و عالم ارواحی کنندی روحنده و عالم  
جبروتی عقانده سیرو تماشا اید سن و عالم لاهوتی سرنده مشاهده قیله سن  
خصوصا حق سبحانه و تعالی ( و هو معکم ایما کنتم ) دیو بیور مشدر و دخی  
( ونحن اقرب الیه من جبل الوریذ ) دیو نبشیر بیور مشدر \* پس بوا سراردن  
خبردار اولیوب و بوجله اولان معیت و قریدن غافل و کند یکی \* مجبور  
بیک مرتبه انسانیتدن دوردر \* عطارد \* همه سالک تراودر سلوکی \*



حقیقت پیشکی شمس الدلوی \* توهم هستی بخود خود را طلبکار \* حقیقت  
نطفه برعین پرکار \* ندانم ناچه نوری که حضوری \* نزدیکی فساد دور  
دوری \* درونت نور خورشید حقیقی \* که باروح القدس اینجارفتی \* صدق داری  
تو و جوهر ندیدی \* بر برابر و ماه و خور ندیدی \* درون خود نظر کن آفتابی \*  
کزو بگرفته جانت نور تابی \* دلت آینه است و صیقلش یار \* که بردارد ازو  
اینجای زنگار \* هر آینه جمال یار درست \* حقیقت ای پری رخسار درست \*  
زخود جوهر چه \* مجبوی که یابی \* برون از خود مجوز را نیابی \* زخود غائب  
مشوای دل یکی دم \* که در جان مر توداری هر دو عالم \* حجاب دوست  
عین پوست باشد \* جو پرده رفت کلی دوست باشد \* امدی بنم جانم جوینده  
جان و طلب کننده حقیقت انسان روح و حقیقت کمال ظهور رندن خفا سن  
ملاحظه ایدوب جانم قنده در دیوس سوال ایدر خبری بوقدر که \* مشوی \*  
جاز پیدایی و نزدیک است کم \* و نفخت فيه من روحی ایل تشریف بیور بلان  
روح انسانی کمال ظهور و غایت قربیدن کمو پنهاندر \* مشوی \* چون  
شکم پر آب و آب خشکی چوخم \* مثلاً شکم انسان خم کبیر که درونی آب  
ایله بر درو کو پک ای و ظاهری خشک اولد یغی کی انسانک دخی ظاهری خشک  
و خالی سدر \* پس وجود انسانیده روحدن آبرو یک سرمو اولیوب  
جمله وجودی روح محیط ایکن روحدن خبری اولیوب جوینده  
روح اولور مع هذا دیده بصیرت ایل نظر اولسه روحدن خبری نه وارد لکن  
کمال ظهوری جلاله نقاب اولوب چشم دل روشنا اولین مشاهده جلال روحه  
قادر اولز \* پس کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا قدس سره الاسنی غایت  
جلا سندن مخفی و شدت اشراقندن مستور اولان روح پرفتوحی ضیا ایل  
الوانه تمثیل ایلد بلر کمال قدس سره العزیز \* مشوی \* کی بینی سرخ و سبز  
و فور را \* ای صاحب نظر قزبل و یشیل و مور زنگاری سن چان کور رسن  
\* یعنی کوره مز سن \* مشوی \* تایی بینی پیش از بن سه نور را \* مادامکه  
ذکر اولنان الوان ثلثه دن اول مظهر الوان نوری کور میه سن الوان ثلثه  
ذکر ایل حصر مراد دکلدر بلکه الوانک عمومی مراد اولوب ذکر جزو و اراده  
کل قبیلندندر \* پس اولاً مشاهده اولنان نوردر و واسطه نور ایل الوان  
دخی مر فی اولور \* مشوی \* لیک چون در رنگ کم شد هوش تو \* و لیکن  
چونکه سنک هوشک مستغرق فی الالوان اولدی \* مشوی \* شد ز نور آن

رنگها و پوش نو \* اول رنگر سکا نوردن حجاب و رو پوش اولوب تماشا ی  
الوان مشاهده نوردن دیده نور دیده کی خبره و بی مز قودی \* مشوی \*  
چونکه شب آن رنگها مستور بود \* پس چونکه لباس لیل الوانی بوریدی اول  
کور دیک الوان متوجه کونه واروب مستور اولدی \* مشوی \* پس بدیدی  
دید رنگ از نور بود \* پس بلاشک و لا شبهة کوردک که رؤیت الوان  
متوجه نوردن ایدی \* امدی معلوم اوله که شیخ رئیس ابوعلی سینا قند  
الوانک وجودی کبر الوانک ظهور یله در و بعضی مذهبده وجود  
الوان بواسطه النور در و وجود الوان لونک ظهور یله در دیکر مشاهده  
الوان اون ایل اولور الوان الوانک غیر یله کورلر دیونورک رؤیتی انکار ایدر  
با خصوص نور اظهر اشیا در و بلکه جمیع اشیا کمال ظهوری نور ایل در ز را  
نور ظاهر بنفسه و مظهر لغیره در \* پس مگر نور اولنرا چون کر کدر که وقت  
غروب شمس و غیبت سراجده و ظلام و قوعنده محل ظل ایله موقع ضیا بینده  
ادراک تفرقه ضروری حاصل اولوب وراء الوانده نور بر معنادر که الوان  
آنکه مدرک اولد یغنه اعتراف ایدر و لیکن نورک الوان ایل شدت اتحادی  
اولد یغی اجادن ممتاز عن الالوان اولیوب غایت ظهور رندن مخفی اولور  
و بومعنائک عدم ادراکی بوجهندندر که الوان نورک رو پوشی اولمشدر  
و ظهور الوان دخی انوار ثلثه ایل حاصل اولور که بریسی نور بصرو بریسی  
نور شمس و قرو بریسی نور شمس و چراغدر \* پس اولانوار ثلثه من پوره  
حاصله اولوب بعده الوانک وجودی ظاهر اولور \* امدی حق سبحانه و تعالی ک  
اسماء حسنی سندن بر اسم شریفی دخی نوردر اول نورک تعریفنده بوجهله  
تحقیق ایتشالدر النور هو الظاهر الذی ظهر به کل ظهور فان الظاهر  
فی نفسه المظهر لغیره یسمى نورا و بعضی تعریف نورده بطریق الایجاز  
بیورلر که النور عبارة عما یظهر به الاشياء و ارباب تحقیردن بعضیسی دخی  
بیورمشلر که وقد یطلق النور علی کل حال معنویة زد علی القلب و بها یکشف  
المستور من العلوم الدنیة التي علمها الله تعالى عباده المخلصین و الافراد المخلصین  
یها و الواردات الالهیة زد من جانب الآله بطرد الکیون و صور المکونات  
عن القلب \* پس مستکشفان استار اسرار و مستقبحان قناع انوار اولانلر  
ضمیر هر تنویرلر به مخفی اولیه که چونکه وجود مقابل عدم اولد یسه لامحاله وجود  
ایچون ظهور مقرر اولدی ز بر عدم ظلمندن اشدر ظلمت دخی بوقدر \* فلهاذا

مطلب  
فی تحقیق اللون و رؤيته

مطلب  
فی اسم النور



وجود ظلمات عدمی و بلکه عدم دخی امکان در بار بدر \* پس جمیع  
اشیاء بانی ظلمات عدمی و وجوده اخراج ایلین موجود مکونات اسم نور ایلله تسبیحه  
اولنق و حقیقتند نور دیک اگلا بقدر \* فلهذا نور الانوار اطلاق ایدر \* پس  
وجود باری بر نور فائضدر که نور ذات و اسماء و صفات و نور حقایق افعالند  
علی ذوات الموجودات افاضه نور ایدوب عموما اشیا مظاهر نوراً آله بدر و سموات  
و ارضک نوری موجود السموات و الارض و ما فیهما اولان پروردگار لا یزالدر کما قال  
تعالی ( الله نور السموات و الارض ) ای مفيض النور علی السموات و الارض  
و من فیهما \* پس ذرات نور شمسدن هر بر ذره شمس منوره نک وجودنه داله  
اولدینگی کبی سموات و ارضین و ما بینهما ممکن الوجود اولان موجوداتند  
دخی هر بر موجود موجودی اولان واجب الوجودک وجودنه دلالت ایلش لدر  
\* فلهذا قال ابو بکر الصدیق رضی الله عنه ( ما رأیت شیئاً الا ورأیت الله قبله )  
\* ابدی معلوم اوله که نور ایکی قسمه منقسم اولور بر قسمی ظاهر و بر قسمی  
باطندر و ظاهر دخی ایکی قسمه منقسم اولور بری محسوس و بریسی دخی  
معنویدر \* پس محسوس اولان نور بصردر که حق جل و علا ذوی البصائر  
اعین قلوبنده خاصه باصره به ملا بسه و مقارنت ایلله بالاعتبار سر تدبیری  
و دبعت قیلدینگی کبی نور بصرده دخی اعتبار و دبعت قلمشدر و قسم ثانی که  
معنویدر و نور علمدر و اول شمول علمدر که من ای جهة کان و علی ای نوع  
کان بالسلوک الی المعلوم حقایق علم قائم اولن الاعلمک نوری و حقیقتی ایلله  
قائم اولور و علم من بورك دخی حصولی یاسلواک عقلی و یا خود سلوک شرعیله  
اولور و علم من بورك حقیقتی تنزیه ر بویت ایچون اولان ظهور حکمت و شهود  
عبودیتدر و قسم ثانی که نور باطندر که اول نور بصیرتدر اما نور باطن دخی  
سکر قسمه منقسمدر اولان نور قلب ثانیاً نور ایمان ثالثاً نور نفس رابعاً نور روح  
خامساً نور عقل سادساً نور سر سابعاً نور قرآن ثامناً نور کشفدر و انوار  
ثمانیه من بوره دن هر بر نور ایچون اسرار عرشدن بر سر وارد در زرا انوار  
مذکور که کلیسی حقایق عرشه در حتی سر ثمانیه حله عرش دخی انوار  
من بوره دندر \* پس نور ایمان انوار صفاتند مستمد اولدینگی کبی نور قلب  
دخی انوار ایماندن مستمد و قبل التکالیف الشرعیه و الاوامر النبویه قلب مؤمن  
انوار ایماندن فاض علیه در و فراست متفرسین دخی اول نور دندر و انلر شمول  
متوسمین در که حق سبحانه و تعالی انلری کتاب کریمنده ذکر ایدوب ( ان

مطلب  
تقسیم النور

فی ذلك لا یات المتوسمین ) دیویشو مشدر \* پس عیون قلوب مؤمنین قابله  
لانوار ایمان اولدقدن حق سبحانه و تعالی عالم ملکوتی جله و تفصیلاً انلره کشف  
ایدوب بعد عالم ترکیبی و اطوار ترکیبده و دبعه اولان اشیا بانی ادراک ایدر  
با خصوص ترکیبده مودعه اولان هر ذره اختلاف اوزرینه در \* پس عین قلب  
مؤمن ذرات من بوره دن هر بر ذره بی عین حقیقتند نوراً آله بدین بر نور ایلله قائمه  
اولش نور مشاهده ایدر زرا ذره من بوره موصل اولان نور ایلله قائمه اولش  
بر نوردر و مؤمن مشارالیه قلبی و جسمی نور کورر و نور نفس دخی نور روحندن  
مستمددر \* پس شمول کسینه نک نفسی که ظلمات طبایع و کدورات  
عاداتدن ترکیبیه مستمد اولوب حتی نور نفس ایلله نور روحی قبول ایلله  
محبة الله ده مستغرق شهود اولور و نور من بورشول نوردر که عالم ملک  
ایلله عالم ملکوت بیننده و افسع اولوب جبروت ایلله مسمی اولان لطیفه نک  
نور حقایق علی شول ارواح و نفوسک اسراری اول عبدخالصه کشف  
اولغله نفوس من بوره و ارواح مذکور عالم آخرته انتقال ایدوب  
اطوار ملائکه کرام ایلله علی اختلاف انوا عهم حق سبحانه و تعالی نک  
موجوداته اولان اطوائف تصریفی مشاهده ایدر و افواه ذاکریندن صادره  
اولان کلمه طیبه و تسبیحات و تهلیلاتی نور ساطع اولدینگی حالد صمود  
الی السماء ایتدینگی معاینه قیلور اما مشاهده مذکور زمان استغرافده و افع اولور  
و نور عقل دخی نور سردن مستمددر \* پس شول سالتکم عقل ماسوادن سقوط  
ایلله خالق الامر و الکیونک معرفته مستقیم اولسه نور وجود ایلله نور سره نظر  
ایدوب عجایب ملکوتی مشاهده و حقایق قدسیانده سیاحت قیلور و قادر  
مطلق و معبود بالحق عالم علویه و سفلیه و جزویه و کایه بی کلمه واحد ایلله  
در جادون درج و حقیقتدون حقیقه نه وجهله ربط ایلشدر علم یقین ایلله یلوب  
اسرار ملکوتی من حیث الامر علی الاجال و من حیث الحكم علی التفصیل  
مشاهده ایدر و نور سردن نور قرآندن مستمددر \* پس شول کسینه که  
اکوانک سقوط و فناء سبله ملاحظه اغباردن تطهیر سر ایلله اول کسینه به  
انوار تحقیق قرآن و حقایق معارف و انواع تجلیات تلاقی ایدوب بحر قرآنده  
سیاحت و فضای سنده سیاحت ایلکه بحر قرآندن لؤلؤ و مرجان و فضا  
سندن جوهر عقیان اخراج ایدر و نور قرآن نور سبحانیدر که نور من بوره نور  
کشف اعلی در کما قال الله تعالی ( وانزلنا الیکم نورا مبیناً ) ابدی علم شریفه



پوشیده اولیه که استضایه ملکوتیات همچون حق سبحانه و ته لی اسم نوری سواته  
بسط ایلوب و عالم ملکوتیات علویات ایله دخی عالم ملک مظلم ادراک اولما غیچون  
نور اینتنی وجه ارضه بسط ایلدی \* پس خاق الملك والملكوت ومظهر الامر  
والخلق و فاعل مطلق اسم نوری ملکه باطن و حق و مرتبدر و ملکوت و ظاهر  
و حقیقت و مطلقدر \* پس شول کسینه نك که نظری من حیث القالب والجسم  
اوله نور ملکه نظر ایدر و شول کسینه نك که نظری نور روح و ایمان ایله اوله نور ملکوت  
نظر ایدر و نور عقل ایله بصیر اولان نور کرسی به نظر ایدر و نور سر ایله  
بینا اولان نور عرشه نظر ایدر و دیده سری نور قرآن ایله روشنا اولان نور  
صفاته نظر ایدر و نور کشف ایله منور اولان نور خدا مشاهده قیامور \* پس  
کیه کم حق سبحانه و تعالی نور مز بوری کمال فضل و احساندن کشف ایلسه  
اسرار آخرت اکا منکشفه اولوب قبرده مونس اول نور اولور و آخرت دخی  
اول نور ایله حشر اوور کا قال الله تعالی (یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا  
معہ نور هم بسعی بین ایدیهم و یا ایمانهم) و عرش حق سبحانه و تعالی نك نورندن  
و کرسی و قلم نور عرش دندر و لوح و سموات نور کرسیدندر و ملائکه کرویون  
دخی نور عرشدن و ملائکه صافون نور قلمدن و ملائکه نور اوحدن و ملائکه  
تصرف نور کرسیدندر و جبروت که بین السماء والارض اولان برزخدر  
نور سمواتدندر و ارض نور جبروتدندر و حیوان نور ملکدندر و نبات نور  
حیواندندر و جاد نور نباتدندر و نبات نور انساندندر و انسان دخی نور عرش دندر  
فرجع الامر عودا علی بدایت \* پس شول مؤمن که اسم نور ک حقیقی اکا منکشف  
اوله (ان الزمان قد استدار کهیئة یوم خلق السموات والارض) حدیث شریف نك  
اسرار معانیسی اکا قبح اولور و بوطو یلدن مراد درج ندر یحیی تنبیه اولوب  
بلکه انسان مستعد بود کوراتی کند و حقیقتند مشاهده قیله دیمکدر زیر وجود  
انسان کاملده اولان عقل نور عرشدن و نطق نور کرسیدن و روح نور قلمدن  
و نفس نور اوحدن و قلب نور سماواتدن و جسم نور ارضدندر \* ایدی هر نور ک  
مستقری انسان کمالک وجودند مودع اولوب وجود انسانی محط انوار  
آهی \* و مهبط اسرار نامتناهی دندر \* فافهم جدا \* بیت \* بوز کدر طور  
سینارق منشور \* بلندی اشته کور نور علی نور \* کوکل دار السلام اولدی  
سلامک \* بریدر کعبه و هم بیت معمور \* ایدی اشیا نور آلهیده مستغرق  
مشاهده ایدن ارباب بصیرتدرو حق اشیا ایله کوروب اثر دن مؤثره استدلال

ایدلر ارباب استدلالدر تکیم حضرت مولانا بیوردلر \* منشوی \* نیست  
دیدر نك بی نور برون \* الوانک مشاهده سی خار حده اولان نور سز میسر  
دکدر ز بر اشب مظلمه الوان و اشکال کورنمز \* منشوی \* همچنین رنك  
خیال اندرون \* کذلک رنك خیال درون دخی نور بصیرت و ضیای عشق  
و محبت و تجلیات صفات احدیت اولد قبحه مشاهده اولماز امانور بیرون ایله  
نور درونده فرق بودر که نور ظاهری غروب شمس و قر و انطفاء سراج و عی  
بصر ایله تعجب و غایب اولق متصوردر امانور درون که پرتو نور تجلی جمال  
آلهیدر جمیع موجوداته وجود اول نور بی افولدن افاضه اولوب آنک غروب  
و تغیری محالدر \* پس لاجرم الوان ظاهر نور ظاهری اولمادن مشاهده ممکن  
اولد یغی کبی نور ربانی اولمادن دخی قیام اشیا و احوال درون مشاهده اولماق  
میسر کدندر \* منشوی \* این برون از آفتاب و از سهوا \* بونور ظاهر آفتاب  
و سهوا دندر یعنی کواکب مضیئه دندر \* منشوی \* و آندرون از عکس انوار عکس  
و اول نور باطنی عکس انوار خدا \* و پرتو تجلیات صفات و اسماندندر \* منشوی \*  
نور نور چشم خود نور دلست \* نور چشم نك نوری خود نور قلبدندر  
\* منشوی \* نور چشم از نور دلهها حاصلست \* زیرانور چشم کوکل نور نردن  
حاصلدر \* منشوی \* باز نور نور دل نور خداست \* کذلک کوکل نور نك  
نوری نور خدا در \* منشوی \* کوز نور عقل و حس پاک و جداست \* که اول  
نور خدا نور عقل و حسدن جدا در و یا خود عقل و حس اول نور دن جدا در  
یعنی عقل معاش و حس اول نوری ادراک الیز و نور خدا دخی عقل و حس  
نوری اولمادن مزه در و حقیقتند نور اطلاق حقه صحیحدر و ما سوا به نور  
اطلاق اولماق مجاز محضدر و عند ارباب الظاهر نور ظهور معناسنه اولوب  
ظهور ایسه امر اضافیدر ز بر اشیای یکیدن خالی دکدر یا غیر اوزرینه ظاهر  
و یا خود غیردن باطندر \* پس نور بالاضافه ظاهر و بالاضافه باطندر و ظهور  
نور ایسه لاجرم ادراکات اوزرینه در و اقوای ادراکات عند العوام حواس  
اولوب حاسه بصیر دخی ادراکاتدندر بالاضافه حس بصری به مدر که  
اولان اشیا دخی اوج قسمدر \* بر قسمی بنفسه مبصر اولیان شیدر که مثلا  
اجسام مظلمه کبی \* و بر قسمی بنفسه مبصر اولوب لکن انکله غیری مرئی  
اولماز مثلا اجسام مضیئه دن اولان کواکب و جره نار غیر مشتعل کبی \* و بر قسمی  
دخی هم بنفسه مبصر اولوب و هم غیری مبصردر مثلا شمس و قمر و نرات مشتعل



کبی ابدی نور چشم بر قوت با صره در که ذوالعین اولان هر حیوانده  
موجود در لکن چشم حیوانده انضمام نور قلب اولما غله حس حیوانی حقیقت  
اشیائی فهم ایتز \* پس نور چشمده نور عقل و قلب و روح اولیان کسینه انسان  
صورت و حیوان سیرتدر و حجة الاسلام امام محمد الغزالی قدس سره مشکات  
الانوارده بیوررل که قلب انسانیده عین واردر و عین قلبه کاه عقل و کاه  
روح و کاه نفس انسانی نه بر و انور \* پس عقل ایله مراد اولان بودر که عاقل  
انکله بهیمه و مجنون و طفل رضیع من ممتاز اولور و قوت با صره ده یدی نقیصه  
اولوب عقل نقایص مز بوره دن پاک و عاریدر \* پس بصره ده اولان نقیصه  
اولا \* بودر که عین غیری بی حس ایدر لکن کندو ذاتی ادراک ایتز  
عقل ایسه هم غیری وهم کندو نفسی و صفات نفسی ادراک ایدر زیر عقل  
نفسی علم و قدرت ایله مشاهده و علم نفسی و علم نفسه اولان علمی و علم نفسه ایله  
علمک علمی الی غیر انتهاییه ادراک ایدر و بور خاصیتدر که مایدرك با آله الاجسام  
اولانک بریسی ایله تصور اولماز ثابا \* عین کندویه بهید اولانی و افراط  
ایله کمال قریده اولانی ادراک ایتز عند العقل ایسه قرب و بعد متساوی اولوب  
طرفه عین سماوانه خروج و لحظه واحدده تخوم ارضه نزول ایدر و بلکه  
جناب قدسه طیران ایدر \* پس نور عقل و دل انمودج نور خدادر کرچه کم  
ذروه مساوانه ترقی دخی ایتز ایسه نه انمودج محاکندن خالی دکلدر \* ثالثا \*  
عین و راه حجابده اولانی ادراک ایتز اما عقل بدن خاص و مملکت قریبه سنده  
تصرف قیاسدیغی کبی عرش و کرسی و ماوراء حجاب سماواتده و ملک اعلی  
و ملکوت اسمی ده دخی تصرف ایدر و بلکه حقایقک کلیدی عقلدن تحجبه  
اولماز و عقلاک تحجوب اولماسی صفات نفسدن بر سبب ایله تحجیب اولدیغندندر  
\* رابعا \* عین اشیاک ظواهر و سطوح و صور و قوالبی کوروب بواطن  
و حقایق اشیا بی ادراک ایتز عقل ایسه بواطن و حقایق اشیا به رفتار و تغافل ایدوب  
حقایق و ارواحنه مطلع اولور و اشیاک سبب و علت و غایت و حکمتنه واقف  
اولوب نه شیدندر و نیجه خلق اولمشدر و قاج معنادن جمع و مرکب اولمشدر  
و مراتب وجود دن قنغی مرتبه به نزول ایتشددر و خالقنه اولان نسبتی  
نه وجهله در و مخلوقانه اولان نسبتی نه جهتدندر جله سن استنباط ایدر  
\* خامسا \* عین بعض موجوداتی با صره و مقولاتک جله سندن قاصره در  
و محسوساتک دخی اکثری کورمز زیر اصوات و رواج و طعم و حرارت

مطلبه  
فی نقیصه البصر من  
العقل والفرق بينهما

و پروت و قوای مدر که دن اولان سمع و بصر و شمع و ذوقی ادراک ایتز و بلکه  
صفات باطنه نفسانیه دن اولان فرح و سرور و غم و حزن و الم و لذت و عشق  
و شهوت و علم و ارادت و بونک اشالی موجوداتی فهم ایتز بر این مختصر  
المجرى و ضیق المجالی اولوب عالم اشکال والواندن تجاوزده اولان اجسام  
ایسه فی اصلها احس اقسام موجودات اولوب والوان و اشکال اعراض  
اجسامدر اما عقل موجودات مز بوره نک کلیدی ادراک ایدوب و حکم یقین  
و صادق ایله جله سنده حکم و تصرف ایدر \* پس اسرار باطنه عند العقل  
ظاهرة و معانی خفیه جلوه در و حواس خمس ظاهری و باطنی جواسیس  
عقل اولوب و بونلردن ماعدا عقلاک نیجه خوادمی دخی واردر \* سادسا \*  
عین مالانهایه اولانی ادراک ایتز انجق متاهی اولان صفات اجسامی کورر  
عقل ایسه علم غیر متاهی به کوره معلومات بی نهاییه ادراک ایدر و اگر چه کم  
عقل علوم مفصله بی ملاحظه قلعه حاضر دن اولان حاصل لاجرم متاهی  
اولور فاما بوقدر واردر که عقلاک مالانهایه سی واردر \* سابعا \* عین کبری  
صغیر و متحرکی ساکن و ساکنی متحرک کورر مثلا در یاده نگاره قریب فلك جاریده  
اولان کسینه ل جبال راسیاتی کندیلر ایله معاصرکت ایدر ملاحظه قیلور  
حال آنکه متحرک دکلدر و مثلاً شمس و قمری جنبه و سپر مقداری کورر و کواکبی  
التون قدرجه کوروب وظلال و نجومی و صیانی ساکن کورر اما عقل شمس  
و بعض کواکب اضعاف مضاعفه جرم ارضدن کبیر اولدیغن ادراک ایدوب  
وصبی دخی من حیث النشوء والنما و الزیادات مستمرا متحرک اولوب ظل دخی  
حرکتدن کسینه اولیوب کواکب دخی هر لحظه ده امیال کثیره حرکت ایلدیکن  
ملاحظه ایدر کا قال صلی الله تعالی علیه وسلم لجبریل علیه السلام ( ازاله  
الشمس فقال لانعم فقال کیف قال منذ قلت لا الی ان قلت نعم قد متحرک مسیره  
خمسمائة سنة ) \* پس انواع غلط بصر متکثره اولوب عقل غلطدن عاریدر  
اما بر سائل سوال ایدوب عقلاء خود نظر عقاید غلط ایدر کلر بن کوری بورز  
دبرسه بوسواله جواب و پروت بیوررل که سن دیدیکک عقلاده خیالات  
واوهام و بعض اعتقادات واردر که انلر احکامی احکام عقل ظن ایدرل  
\* ابدی غلط خیالات واوهم و اعتقاداته منسوب اولوب عقله غلط نسبت  
اولمز بر اینچان عقل غشاه و وهم و خیال دن مجرد اولسه اندن غلط متصور  
اولیوب بلکه اشیا بی عقلی ماهی علیه ادراک ایدر لکن تجرید عقلاده عسر



عظیم اولغه هر کسه میسر دکدر وتوازع من بوره دن عفاک کا هو تجردی  
اولز الا بعد الموت اولور و عند الموت غطا منکشف واسرار منجلیه اولغه  
هر احد خبر و یا خود شردن هر نه تقدیم اینش ایسه یوم جزاده حاضر بولوب  
کتابی مشاهده ایدر و صغیره و کبیره برشی ترک اولوبوب جمله سنی احصا فیلوب  
( فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید ) خطاب مهینی استماع ایدر  
\* پس غطانه در دبر ایسک غطا خیال و وهم و بونلرک امثالیدر و اوهمام  
و خیالات باطله و اعتقادات فاسده ایله مغرور اوللر و وجه مشروح اوزره  
کشف غطا اولدقد ( ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعلنا فعمل صالح ) قول کریمی  
خواسنجه بر مختص و نجاسنیوب نالسلر ایدر اما امنیه سی حصوله قرین  
اولوب نالشی مفید اولز \* ایددی بنم جانم غشاوه و هم و خیال و اعتقادات  
فاسده دن مجرد اولان شول عاقلک عقلی در که روح قدسیدن استفاضه انوار  
ایدوب غش و دنس بشریه دن مقدس اوله و روح قدسی روح محمدی در که جمیع  
خلایق انوار معارفی اول روح الارواح دن استفاضه ایدوب و اکابلا واسطه  
حقدن افاضه اولور \* پس ای عاشق صادق سندخی مظهر سر محمدی اولان  
کامل و مکملار دن مستفیض اولوب کدورات نفسانیه دن خلاص اولدقد  
( موتوا قبل ان تموتوا ) مرتبه سن کوروب ( لو کشف الغطاء ما ازددت بقینا ) معناسنی  
فهم ایدرسن و روح و سرک روح محمدی و سر احدی به واصل اولدقد  
نور چشمک نور قلبدن و نور قلب دخی نور خدادن اولور و الاشب تیره کثرت  
و ایله مظلمه انانیتده اوللر نوری قنده کورر زبرا \* مشوی \* شب بند نور  
و ندیدی رنگها \* کجه نور یوقدر رنگری دخی کورمدک \* مشوی \* پس  
بضد نور پیدا شد ترا \* پس نورک ضدی سبی ایله سکانور پیدا اولدی \* یعنی  
الاشیاء تنکشف باضدادها و فتنجه کجه نک ظلمتی اولسه نورک ضیامی  
یلمزدی \* ایددی مرشد کامله واصل اولان عاشق مستعد دخی قبل وصول  
المرشد کندینک صفات بشریه سی چاه مظلم طبیعتده مکدر ایکن مرآت  
قلبنه مطلع نور محمدیدن آفتاب حقیقتی بر توایتد کده ( و اشرفت الارض بنور  
ربها ) خواسنجه اراضی مقدسه قلبی منور و مزهر اولوب قبل اشراق النور  
نه مرتبه ظلمده ایدوی معلوم اولور و مقتضای صفات نفسده اولان انواع  
تلواناتی مشاهده ایدوب تنزل و ترفیق فرق و تمیز ایدر \* ایددی بنم جانم  
\* مشوی \* بدین نور ست آنکه دید رنگ \* اول نوری کورمکدر بعد

رنگی کورمکدر \* مشوی \* وین بضد نور دانی بی درنگ \* و بومعانی یعنی  
اول نور بعده رنگی کورمکی بلا فکر و بلا توقف نورک ضدیله یلور سن ایددی  
ظاهری اولان احوالده بونی بیک بدیهیاتدن اولوب ملاحظه و نظره  
احتیاجی قالد یعنی کبی اراضی قلبی نور محمدی ایله برضیا اولان عاشق صادق  
دخی توفقی قالمز که بشریتک ظلمتی نور مصطفوی ایله رفع اولوب عبوب نفس  
آنکه و کالی دخی آنکه یلنور و نگاهدن قلب اوزر بنده واقع اولان نقطه سودا  
اول نور ایله سچیلور و کبر اول آشکاره اولور \* مشوی \* رنج و غم راحتی بی آن  
آفرید \* حق تعالی جل شانعه رنج و غمی انکی چون خلق ایلدی که \* مشوی \*  
نابین ضد خوش دل آید بدید \* تابوایکی ضد سبی ایله خوش دلک ظهوره  
کله مثلاً خسته لاق اولماسه صاعقل و فقر اولسه غنا و الم اولسه حضور  
و غم اولسه سرور و ذات اولسه عزت و رحمت اولسه راحت یلمزدی و بری  
بردن فرق اولمزدی کذلک عاشق صادق قلبند دخی احبانا رنج کثرت  
و ماسوادن حاصل اولان غم و کدورت انکی چوندر که عالم وحدت و نور محبت  
و تجلی \* احدیتی آنکه فرق ایدوب دائما مجاهده و مشاهده ده اوله وظایف  
قلبدن حقه صغوب و روی نیازی عتبه چاره سازه قوبوب ( اللهم اجعل  
فی قلبی نوراً و فی سمعی نوراً و فی بصری نوراً و عن یمنی نوراً و عن شمالی نوراً  
و فوقی نوراً و تحتی نوراً و امامی نوراً و خلفی نوراً و اجعل لی نوراً ) مناجاتندن منفک  
اولیه \* مشوی \* پس نهانیها بضد پیدا شود \* پس نهانیلر ضد ایله  
پیدا اولور و باخود چوق کر اولر ضد ایله آشکار اولور \* مشوی \* چونکه  
حق رانیت ضد پنهان بود \* چونکه حق ضد دندی یوقدر پنهاندر یعنی اول  
قادر مطلق و جناب حق وجودده شریکی والوهیتده ضدی یوقدر که  
وساطت تضاد و تقابل ایله ظهور ایده بلکه مرایای موجوداتده جمیع اسماء  
متقوله و صفات منضاده ایله تجلی حقدن غیری یوقدر \* فسبحان من اختفی  
عن الخلق بشده ظهوره و احتجب عنهم لاشراق نوره \* آهای عاشق بیچاره  
تجلی \* احدی الذات عاشقی افنا ایدوب کندیلکسر قالدقد اول بی ند و بی  
شریک اولان احد و صمدک نورندن غیری باقی قالمبوب حق سبحانه و تعالی  
مرآت دل مصفادن کندی جلال کندی مشاهده ایدر آهی قلبه  
سن نورکله جلاویر \* عطاس \* قدیمی محمدن من درد و عالم \* زنودارم عیان  
دید این دم \* چه حالست این که جمله جان تو باشی \* مرا پیدا و هر پنهان



تو باشی \* نمی یانم بجز ذات تو ای جان \* حقیقت مرا بنمود اعیان \* منز  
 چون تو بی من خود که باشم \* که بی بود تو من هرگز نیاشم \* آه کم غایت خفاسی  
 کمال ظهور ندند \* منوی که که نظر بر نور بود آنکه برنگ \* اعمدی چونکه  
 نهان ضد به عیان اولور نظر اول نور او اوراندن صکره رنگه اولور \* منوی که  
 ضد بضد پیدا بود چون روم و رنگ \* ضد ضد به پیدا اولور روی و رنگی کی  
 \* منوی که پس بضد نور دانستی تو نور \* پس نوری اگر آفتابی و اگر انفسی  
 صدی اولان ظلمت ابله بیادک \* منوی که ضد ضد را می نماید در صدور  
 ضد دور و ظهورده ضد ضدی **ص** و ستر \* یعنی ضد ضددن ظاهر اولق  
 ممکنانده اعتبار اولوب واجب الوجوده ضد اعتباری بوقدر ز بر \* منوی که  
 نور حق را نیست ضدی در وجود \* حق نوری همچون وجوده ضد بوقدر که  
 \* منوی که تابضد اورا توان پیدامود \* تا کم ضد ظلمات اولان نور کی اتی دخی  
 ضد به کوستر مک ممکن اوله \* یعنی وحدتی مقابل کثرت و اطلاق دخی مقابل  
 مفید دکلدر وحدتی کثرتن و اطلاق قیددن فرق اتمکله مطلق وجوده  
 استدلال ابدوب عارف اوله سن \* شیخ رضی الله عنه \* ان الذی  
 اظهر الاعیان لوظهرها \* ما زاد حکما عن الامر الذی ظهرها \* هو الجلی الخفی فی  
 تصرفه \* فلیس یظهر منه کما ظهرها \* مقدس الذات عن ادراک ما ظهرها \* لکنه  
 بهب الارواح والصورا \* اعمدی نظر حق بین جله کثرات واضداد ابله  
 منجلیه بر حقیقت مشاهده ایدر که کثرتی وحدت و وحدتی کثرتن مزاجه  
 و برهن و کثرات و مظاهر حق محل و مکان اولز اما (الم نشرح لک صدرک)  
 مناسبدن خبردار اولیان بحجبت سینه سی بومقالدن منشرح اولماز \* عطسار که  
 کمالش عقل و جان هرگز ندیدند \* اگر چه راه بسیاری بر بند \* فروشد عقلها  
 در قطره آب \* همه در قطره پنهانست در یاب \* همه در بحر این اندیشه  
 غرقند \* ز فکر دائمی پویان بفرقند \* اعمدی بنم جانم مادام که سن سنکده سک  
 \* منوی که لاجرم ابصار ما لاتدر که \* لاجرم بزم ابصار من اتی کور من  
 \* منوی که وهو یدرک بین تواز موسی و که \* و او هو حالیه اولوب ضمیر متفصل  
 حقه راجع و مفعول یدرک محذوف اولوب تقدیر **ک** لام وهو یدرک الابصار  
 دیکدر و بین تواز موسی و که جله مستأ نفه در یعنی حال بو که خدای متعال  
 جمیع ابصاری کور و سن بزم ابصار من حضرت خدای کوره مدبکی  
 موسی علیه السلام و جبل طور دن کور که (رب انی انظر الیک) دید که

(ان ترانی) با موسی بیور بلوب و جبل طور نور تجلی به طسافت کتور میوب  
 باره اندی و حضرت موسی بیهوش اولوب دوشدی بونک تفصیلی مقدا  
 منوی شریفک اوانشده تفصیل اولمشدر امانتی ادراک نفی رؤیتی مستلزم  
 دکلدر زیرا ادراک احاطه به دیرل حق سبحانه و تعالی ابدیه محاط اولقدن  
 منزه در معتزله ابدیه خلافته ذاهب اولوب رؤیتی انکار ایدرل و بوییت  
 شریف سورۃ انعام اولان (لاتدرک الابصار وهو یدرک الابصار  
 وهو اللطیف الخیر) آیت کریمه سنه اشارتدر روی ابو سعید الخدری رضی الله  
 عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال فی قوله تعالی (لاتدرک الابصار  
 لو ان الجن والانس والشیاطین والملائکة منذ خلقوا الی ان فتواصفوا صفا واحدا  
 ما احاطوا بالله ابدا) وقال ابو یزید البسطامی فی قوله (لاتدرک الابصار)  
 ان الله احتجب عن القلوب کما احتجب عن الابصار فاذا وقع التجلی فالابصر  
 والافئاد واحد) یعنی محدثان اولان ابصار ظاهره و باطنه دن اکابرشی لاحق  
 اولماز اول فرد واحد (لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد) وقادر مطلقک  
 صمدیتی هر لحوقدن مقدس و منزه در و درک و لحوق مخلوقات منسوبدر  
 (وهو یدرک الابصار) یعنی اول بی مثل و بی نظیر و سمیع و بصیر ابصاره تجلی  
 ابله افشای محدثات ابدوب بر موجب (كنت سمعه و بصره) عارف فانیک نور  
 بصر بصیرتی اولوب بر خدای و بی بصرانکه **ک** و در و عند التجلی فی الرؤیه  
 بنور الی بویه ابصار ظاهره و باطنه منساوی اولور و ذات حق ادراک  
 اولمقدن و لحوق محدثان لطیفدر و تجلیسنه مستحق اولن عبادتی خیردر  
 و ایجاد مکونات و ابداع موجودات اول ذات پاکک کمال لطف و کرم و عنایت  
 فضل و احساننددر لایحیط به العلوم و لایدر که الفهوم (واحاط بکل شی  
 علما) حقا ذات بیجونی حدثان نیچه ادراک ایدیه یاور که عند ظهور سطوات  
 تجلی الذات وجود کون عدمدر و حق سبحانه و تعالی مشابهنه حدثاندر  
 مقدس اولان بصر قدیم ابله ابصاری ادراک ایدوب و انوار صفتی ابصاره  
 اکسا اتمکله ابصار دخی حق نور حقه مشاهده ایدر رؤیتی کندی نفسیه  
 اولمز ز بر خالق بیچونک ذات لطیف مطالع خلقدن متمدر و بر لطیف و کریم  
 در که قلوب عاشقین بالجز والاضطرار نعت عشقه ضیاء وجه **ک** ریمه  
 منجذبه و ارواح عارفین بحار محبتده مستغرقه و فضای هویتده فانیه اولدقلری  
 تجلیات لطیف و جلالنددر و قلوب طالبین دخی معارک اشواقده مدهوش

مطلب  
 تفسیر وهو یدرک  
 الابصار



و عقول سالکین بیداء الوهیدہ مضحکل و بیهوش اولد قلمری ادراک  
غوامض علم اکھیدندر هو اللطیف الذی ان دعوتہ اباک وان قصدتہ آواک  
وان احیتہ ادناک وان اطعتہ کافاک وان عصیتہ عاکاک وان اعرضت عنہ دعاک  
وان اقبلت الیہ ہدایک وقال الجنید اللطیف من نور قلبک بالهدی و ربی جسمک  
بالغدا و جعل لك الولاية فی البلوی و بحر سک وانت فی اللطی و بدخلک الجنة  
المأوی وقال الحسین فی قوله اللطیف قال اطف عن الکینه فانی له الوصف  
ومن اطفه ذکره لعبدہ فی الدهور الخالیه اذ لاسماء مبنیة ولا ارض  
مدحیة قبل سبق الوقت و اظهار الکون و ما فیہا فہذا معنی اللطیف ﴿ مولانا جامی  
فرماید ﴿ هست تو بی هستی مطاق تو بی هست کہ هست بود الحق تو بی  
چشم مشہ ز جمال تو کور ﴿ عقل منزہ ز کمال تو دور ﴿ هست ز تنزیہ تو تشبیہ تو  
نیست جز بن غایت تنزیہ تو ﴿ نور بسطی و غبار بت نہ ﴿ بحر محیطی و کنار بت نہ ﴿  
نیست کنار بت ولی صد ہزار ﴿ کوہرت از موج فتدیر کنار ﴿ موج تو بود  
آنکہ شدی جلوہ کر ﴿ در خود برخود بہزاران صور ﴿ در تنق ذات تو ہر  
سر کہ بود ﴿ روی در آیینہ علت نمود ﴿ صورتشان عکس نماشد ز ذات ﴿  
ذات ز تکرار صور شد ذوات ﴿ انجمن جمع ہمہ عالم است ﴿ رونق آن انجمن از آدم  
است ﴿ بانو خود آدم کہ و عالم کدام ﴿ نیست ز غیر تو نشان غیر نام ﴿ کرچہ نمابند  
بسی غیر تو ﴿ نیست درین عرضہ کسی غیر تو ﴿ چون فتم از پای مرادست کبر ﴿ انت  
نصیری و البک المصیر ﴿ ایمدی ای مستمع قابل ابصارہ عدم رؤیت من حیث ذاتہ  
اولوب من حیث الصفات و الاثار دکلدرا کرچہ معنی چشم ظاہر الہ کور لمان لیکن  
معنی صورتندہ ظہور اتمکله اُردن مؤثرہ و صورتندہ منابہ استدلال اولور ﴿ پس  
کر کدر کہ اختلاف صور الہ مصور دین محجوب اولمبہ سن کور مز میں کہ  
برای اندیشہ صورت ہزار و صد ہزار صورت حرف و صوت ظہر اولوب  
وسن صوت و حرفک امواجنی مشاہدہ ایدر کن بحر مواج اندیشہ قندہ ایدو کن  
بیلرسن لیکن لطافت امواجدن لطافت بحر مواجہ استدلال ایدرسن اکابناء  
کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا روح اللہ روحہ بیوررل کہ ﴿ مثنوی ﴿  
صورت از معنی چوشہ یرازیشہ دان ﴿ عالم معنادن بو عالم صورتی بیشہ دن  
ظہور ایدن شیر کی بیل یعنی شیرک نشو و نما و مقر و ما وای بیشہ زارده  
ظہور ایدوب عودتی دخی بیشہ زارہ اولور کذلک عالم صورت دخی بیشہ  
زار معنادن بروز ایدوب کبروہ منابہ رجوع ایدر ﴿ مثنوی ﴿ یا جو آواز و سخن

اندیشہ دان ﴿ و یا خود عالم صورتی فکر و اندیشہ دن صورت بند اولان نطق  
و صوت کی بیل یعنی عالم معنی فکر و اندیشہ و عالم صورت آواز و سخن منابہ سندہ در  
بو خود مشاہددر کہ ﴿ مثنوی ﴿ ابن سخن و آواز ز اندیشہ خاست ﴿ بو آواز  
و سخن اندیشہ دن ظہور ایددی فاما ﴿ مثنوی ﴿ توندانی بحر اندیشہ بکجاست ﴿  
بحر اندیشہ سن قندہ در بیلرسن زیرا کہ انسانہ متصل و نہ منفصل و نہ خارج  
و نہ داخلدر انکچون بلغمہ سی بغایت مشکدر ﴿ مثنوی ﴿ لیک چون موج  
سخن دیدی لطیف ﴿ ولیکن چونکہ سخنی لطیف کوردک ﴿ مثنوی ﴿ بحر  
آن دانی کہ باشد ہم شریف ﴿ آنک بحر فی دخی ہم بیلور سنکد شریف و لطیفدر  
﴿ مثنوی ﴿ چوز ز دانش موج اندیشہ بناخت ﴿ چونکہ بحر عقل و دانشدن  
موج اندیشہ اولان حرف و صوت جانب نقطہ چاہدی ﴿ مثنوی ﴿ از سخن  
و آواز او صورت بساخت ﴿ سخندن و اول سخنک آوازندن الفاظ و عبارات  
شکلن باغلیوب صورت دوزدی ﴿ مثنوی ﴿ از سخن صورت بزاد و باز مرد ﴿  
و سخندن صورت کلام تولد ایدوب کبرو مرد و زائل ایددی ﴿ مثنوی ﴿  
موج خود را باز اندر بحر برد ﴿ بحر دانشدن حاصل اولان موج سخن کندوی  
کبرو بحر دانشدہ ایلندی زیر حروف و کلمات اعراض سیالہ کی ایکی زمان  
باقی قلم از تنکم شیخ محمود شبستری دخی کلشن رازدہ بیوررل کہ ﴿ کلشن ﴿  
یکی دریاست علم و نطق ساحل ﴿ صدف حرفست و جوہر دانش دل ﴿ بہر  
موجی ہزاران درشہوار ﴿ برون ریزد ز نقل نص و اخبار ﴿ ہزاران موج  
خیزد ہر دم از وی ﴿ نکردد قطرہ ہر کز کم از وی ﴿ وجود علم از آن در پای  
ژرفست ﴿ غلاف در او از صوت و حرفست ﴿ معانی چون کند اینجا  
نزل ﴿ ضرورت می شود اورا مثل ﴿ کلشن را زک ایستندہ اولان دریادن مراد  
مطلق وجوددن عبارت اولوب وانک کناری بجلی ﴿ ذاتیدر کہ حضرت علمدن  
عبارتدر و ابر صفت قدرت و ارادتدر و باران صفت اقدس و صدف اعیان  
ثابتہ و مہیات ممکنہ و حروف بسطہ عالیہ و درر و لائی و جواہر متلالی  
معارف قطری و موج شئونات آہیہ در و یا خود در یا حقیقت محمدیہ ابر اسماء  
ذاتیہ و صفات اولیہ و باران فیض اقدس اسمائی و صدف استعدادات ذاتیہ  
و قابلیات ازلیہ و درر و جواہر معاهد اولیہ در کہ است بر یکم حیطہ سندن  
منعقد اولشدن و ساحل صفت کلام نفسی و نطق معنوی حقیقی صورت علم  
و موج اندسساط نفس رحمانی و مدد فیض وجودی در کہ ہر دم مد و جزر



و قبض و بسط اندن حاصل در و یا خود در با عالم جبروت واحدیت و ابرنجلی  
ثانی و ساحل عالم ملکوت و ابر اسماء افعال و باران فیض مقدس و صدف  
تعیینات معنویه و درر ولای علوم و ادراکات مرکبه و معارف ذوقیه و مشاهدات  
روحیه و مقامات قلبیه و تجلیات آلهیه و جواهر اعیان روحیه و جسمیه  
و موج استمرار آثار صفت تکوین اوله و یا خود در یا وجود انسان کامل  
و امواج احوال معنویه و حالات قلبیه و ساحل متضمن علم و ادراک اولان  
عدم شعور که فتا فی الله اندن عبارتند و باران فیض انوار تکمیل و صدف  
کوش سامع طالب و جواهر معارف انوار ربانیه و یا خود بر توجیه  
دخی بو وجهله ممکن در که در یاد دل دانا و محاسب تجلیات و باران بطور شهود  
و مشاهدات و صدف اطوار قلبیه و درو او تو انوار سببه و ساحل متضمن  
علم و ادراک اولان نشاء منصریه و مرتبه بشریه در و كذلك انسان ساحل  
و حروف و کلمات صدف و معانی درر و جواهر در \* اعمدی بنم جانم بو مقدمات  
مملوک اولد بیه \* مثنوی \* صورت از بی صورتی آمد برون \* صورت  
بی صورتک عالمندن ظهوره کلدی یعنی عقل کلدن امتداد نفس رحانی ایله  
ظاهر و مراتب کونیه ده من شکل اولوب حروف و کلمات کی معانی اسماء آلهیه  
بارزه و باهره اولدی \* مثنوی \* باز شد کا نالیه راجعون \* کبرو کلدیکی  
بره کتدی زیر از که موجودات ممکنه ز تحقیق جله من اکارا جملری ای عاشق  
صادق دریای مطلق و جودک مویجی ایکی نوعدر که بریسی جالی و بریسی  
جلالیدر موج جالی ایله صور کثراتی هویدا ایدوب موج جلالی ایله دخی  
تعیینات مقتضیات جالی مختفی ایدر اما اختلاف دخی عدم صرف اولوب بلکه  
موج جلالتی شب و روزک تماقی کی تعینات جالی باطن و مقتضای تعینات  
جلالی ظاهر اولور ز برا که اشیاده ایکی وجه وارد در تنکیم ابتداء مثنوی شریفده  
\* هر کسی کو در ماند از اصل خویش \* بیتده بونک ذکر سی سبقت بشده  
یعنی وجهینک بریسی ظهور و جود و بریسی بطون و عدمدر \* پس تجلی  
جمال ایله اشیانک وجه وجودی و تجلی جلال ایله وجه عدمی ظاهر اولور  
و دوره دنیا و آخرت کی اشیانک دخی جلال و جلالک دوره معینه لنده بر اقتضای  
وارد \* بیت \* چو مویجی برزند کرد در جهان طمس \* تعین شد کا نالمن نغم بالا مس  
و همچنین دریای وحدتک دخی امواجی ایکی نوعدر \* بریسی انبساط بساط  
جواهر و اعیان صورت و معنای مقتضی در و بریسی دخی جانب مرکز وحدت

و فتای ذاتی به امواج کثراتک انقباضی مقتضی در و جهسان و جهسانیان موج  
انقباضی ایله منطس اولوب کویا که اولدن دخی معدوم کی مختفی اولور  
و حالت مزبوره و مقتضای وهم و خیال پیش نظر سالکدن مرتفع اولوب  
فتای ذاتی ممکنات حد شهود رسیده اولور اما اوله دکلدر که ممکن ایچون  
بر ذات و حقیقت اولوب و کندو حدندن تجاوز ایتمکله ممکن ایکن واجب  
اوله حلول و اتحاد محالدر ز بر اوجود اضافی تک وجود مطابق و هستی \* حقل  
و راستنده بر غیر حقیقی بو قدر \* پس دوری حق و حقیقی فراموش ایتمک  
کسی کندی نفسندن دور اولمقدر کما قال الله تعالی (یا ایها الذین آمنوا لا تکنوا  
کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم) اعمدی حقه قریب و بعید اولمق زمانی  
و مکانی دکلدر زیر احق جل و علازمان و مکاندن مزبوره و بعید اولمق جانب  
بند و دندر جانب حقندن اولماز زیر احق عباده حیل الوریندن افریدر و قلب  
و روحندن دخی نزدیکتر در و غایت بعد ایله قرب مفرط قوت با صربه مانع شهود  
و رؤیت اولدیغی کی کمال قرب و حضور دخی مانع رؤیت و ادراکدر \* پس  
حقندن بعید اولمق بعد کندو انانیتد قریب اولوب توجهنی هستی \* موهومنه  
مقصود ایتمکدن عبارتند و تقرب الی الله دخی عبدقانی کندودن و خصوصیت  
تعیینی ادراکدن دور اولوب و بصیر بصیرت و دیده فتادی کلیت ایله وحدت  
حقه متوجه اولمقدن عبارتند فلهمذا حق سبحانه و تعالی به قرب و بعد معنویدر  
صوری دکلدر \* م \* آنکه هست او اقرب از حیل الوری \* توفکنده تیر فکر ترا  
بعید \* قرب فی بالا و پستی رفتنت \* قرب حق از حبس هستی رفتن است \*  
و بو ذکر اولنان فتا و اتفا و تلاشی و اختلاف دخی نوعینه منقسم اولوب بریسی کلی  
و جزوی آفاقی و بریسی دخی کلی و جزوی انفسی در و جزوی آفاقی بر موجب  
(کل بوم هو فی شأر) هر دم واقع اولور اما کلی آفاقی انتقال فردار به تک  
عندنده و اسماء ذاتیه دن هر بر اسمک اقتضای حقه حصوله کلور جزوی انفس  
ایسه تابع آفاقیدر و کلی انفسی متضمن مظهر کلیه اولان فتا و بقا حالده  
بحسب اختلاف احوال سالکین ظهوره کلور و امواج مزبوره متضمن نشأت  
و شئونات لاینهاهی اولور \* بیت \* هزاران نشاء داری خواهه در پیش \* پیرو آمد  
شد خود را یبندیش \* زیرا بحسب اقتضاء جمال و جلال و مقتضای فردار به  
اسماء ذاتیه وجودده و عدمده جمال و جلالتدن هر بر بونک بر اقتضای وارد که  
اقتضاء مزبور ایله مقتضیات جمیع اسماء ظهوره کله نشأت و ظهورات  
غیر متناهی به اولور (فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین) (قل اللهم

مطلب...

فی بیان القرب  
و البعد الی الله تعالی



مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء) پس کاشف اسرار  
کبریا حضرت مولانا معانی عز بوردیه اشارت ایدوب یوررل که ﴿ مشوی ﴾  
پس زاهر لحظه مرگ و رجعت است \* پس ای سالک قابل و مستمع مقبل نور بصیرت  
ایله باقـسـک سکا هر لحظه موت و رجعت وارد \* یعنی فی کل آن اعدام و آنک  
مثلی ایجاد مقرر در لکن امثال تجدد و اشکال تعاقب ایتمکله غافلر بواسرار  
الهیة دن محتجبـلـردر \* پس رخوای معنای حقیقی \* ( بلهم فی لبس من خلق  
جدید ) ممکنانندن هر رفرد علی الدوام خلق جدید \* در ﴿ مشوی ﴾  
مصطفی فرمود دنیا ساعتیست \* فلهذا سرور انبیا و اولیا حبیب خدا حضرت  
محمد المصطفی علیه من صلوات الله الاوفی ( الدنیا ساعة ) پیوردی وقال تبارک  
و تعالی ( وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر ) وقال الله تعالی ( وما امر الساعه  
الا کلمح بالبصر او هو اقرب ) \* پس عمر دنیا بر ساعت اولدیغی محقق اولدیسه  
عمر انسانی اول ساعتده بر دمدر ﴿ کلشنی فرماید ﴾ نه وارسه بودمده دردی  
دوی \* فوت ایتمه دیرم سکادمی دوی \* دمدن توره دی مکرم آدم \* آدم دم  
ایمش دمیله همدم \* دمدن دمه دم و بردی وجودی \* چون صورته معنی ایله  
جودی \* صورت بوله لی دمیله اعیان \* معنی یوزیدر کورینن اکوان \* عشقه  
دبری چودمدن ایمش \* محدث دیمـکـوز قدمدن ایمش \* دمدن دیریلن بولور  
بقای \* بلزنه اولور عدم و فنا بی \* دیر بله اولوب قیامت اولغل \* محشرله قیامتک  
ندر بیل \* بوـکـونده در استکک بولا کور \* بو کوندر اودا کلاغی بیل کور \*  
بونده بولور نه وارسه انده \* بوندن کیده بور نه کنسه انده \* بو مزرعده  
اولان اکجی \* انده وارون اولور بچچی \* ایمان دیلسک امامه او بغل \* اول  
وجهه کوره دو بغل \* پس حضرت مولانا سر لبس و خلق جدیدی بیان  
پیوردن صکره بحر اندیشه و منبع فکر و پیشه بی عیان ایدوب پیوررل که  
﴿ مشوی ﴾ فکر مایه رست از هودر هوا \* بزم فکر بمن هوا ده هویت ذات  
احدیده کو یا بر تبردر ﴿ مشوی ﴾ در هوا کی باید آید تا خدا \* پس اول تبر  
فکر هوا کی وجود انسانیست چنان اکلنور اکلنر یعنی هوا به رمی سهالیدن رامینک تیری  
هوا ده مکت ایتمیوب تیر اندازه عودت ایتمی کی بزم دخی هوا کی وجود مزده  
اولان تبر فکر بمنز رایی حقیقی اولان جانب خدا به کلـوز زبرا اسهام افکار  
وافهام هوا کی قلوبه قدرت ربانیه دن رمی اولنوب بر موجب ( کل شیء بر جمع  
الی اصله ) ینه حقه رجوع ایدر الحاصل امتداد نفس رجسانیدن افانسه  
پیوریلان وجود اضافی بر مقتضای جلال موجوداتدن قبض اولنوب جناب

احدینه عود ایدر ایدمی ای سالک روشن دل ﴿ مشوی ﴾ هر نفس  
نوی شود دنیا وما \* بزم وجود من و دنیا و ما فیها هر نفس و هر آنده مرده  
و حی و کهنه و منجدد اولور و لکن ﴿ مشوی ﴾ بی خبر از نوشدن اندر بقا \*  
بر وجهـله اشیا تجدد جهان وجهانیاندن بی خبردر ﴿ کلشن راز ﴾ جهان  
کاست و زیک طرفه العین \* عدم کرد که لایقی زمانین \* ذکر پاره شود پیدا  
جهانی \* بهر لحظه زمین و آسمانی \* بهر لحظه جهان این کهنه پیرست  
\* بهر دم اندر و حشری و نشرست \* در و چیزی دوساعت می نماید \* در آن  
حالت که می میرد بزاید \* ولیکن طامه اکبری نه اینست \* که این بوم عل و آن بوم  
دینست \* یعنی قیاس ایدر که دنیا آنافا نا کهنه و جدید اولمقدن خالی اوله مع  
هـذا لحظه فلحظه ایجاد و اعدام اولمقدن در \* ایدمی بو عالم کون و فساد  
اقتضای اطف و جمال و مر تضای قهر و جلال ایله نیست و هست اولمقدن  
کسته اولمادیسه عمر انسانی دخی آب روان و سبل دهان کی اولمغه پیوررل که  
﴿ مشوی ﴾ عمر همچون جوی نونوی رسد \* انسانک عمر بر دخی ماء جاری  
کی طور من کیدر و نونو تعاقب ایدر و گذر ایتمه بکجه نفس رجسانیدن لایقـطـع  
امتداد عمر اولور اکبناء ﴿ مشوی ﴾ مستری می نماید در جسد \* عمر جسد  
افسانیده دائم و مستمر کورینور و منجدد الامثال اولمغه حرکتی فرق و تمیز اولنر  
تکیم پیوررل ﴿ مشوی ﴾ آن زینتری مستمر شکل آمدست \* کمال سرعت  
و غایت جریا نندن اول عمر مستمر الشـکل کلشنـدر وحاشه باصره طول و دراز  
قیاس ایدوب غلطه دوشمشدر فلهذا حضرت مولانا روح الله روحه کمال سرعت  
سیران و وحدت ایله ظهور کثرانی نقطه نار به جواله به تشبیه ایدوب پیوررل که  
﴿ مشوی ﴾ چون شرر کش تبر جنبانی بدست \* مثلا شرر که سن آتی الکله  
سرعت اوزره تحریک ایده سن اگر وضع استقامتله حرکت ایتمد بر رسک خط  
مستقیم مر نسیم اولش کور رسن و اگر استداره اوزره حرکت ایتمد بر رسک  
برداره ارتسان کور رسن \* پس بونوجهله او اورد بر ایلک ﴿ مشوی ﴾ شاخ  
آتش را بجنبانی بساز \* مثلا بر شاخی آلب او جنی آتسه باقوب کند و صـنـعـکله  
تحریک ایلسک ﴿ مشوی ﴾ در فطر آنش نماید پس دراز \* نظرده طول و دراز  
آتش کورینوب سرعتله حرکتندن شکل نقطه اولدیغن حس بصری ادراک  
ایده میوب غلط ایدر ﴿ کلشن ﴾ زهر یک نقطه زین دور مسلسل \* هزاران  
شکل میگردد مشکل \* زهر یک نقطه دوری کشته دایر \* همومر کز همودر



دورسار \* الحاصل نقطه جواله ناردن و قطره نازله آبدن ظاهره اولوب ذهنده  
و خارجده نقطه دن غیری نسته دکل ایکن مدرک جبع انواع محسوسات اولان  
حدقه بصربه نك خزینه حس مشترکنده اولان حیاله هیئت دایره و خط  
مستقیم صورتنده کورینور ای چشم ظاهر بین دنیا بر ساعت و عمر انسانی  
بر آن نه وجهله اولور که مکث مدید و امید بعید اولدیغی مقرر در دیر ایسک  
مشوی \* این درازی مدت از تیزی صنع \* صنع الهیک تیز لکندن  
بودرازی مدت و زمان مندی \* مشوی \* می نماید سرعت انکیزی صنع \*  
سرعت انکیزی صنع حق کوستر \* یعنی درازی مدت انسانه نسبتله در \*  
زیرا حقیقت کاردن غافلدر تیزی صنع الهی بر آئی نیجه بیک بیل کوستر \*  
والاحقه نسبت ایله ایام و سال اولمز و بالجله ماد امکه عقل حواس ظاهره ایله  
صور مختلفه و کیفیات مقتضیاتی حس ایدوب وقوت و اهمه صور کیفیات  
محسوسه دن معانی متقابل و مبانی متباینه بی ادراک و تعقل ایلله ما هیات  
و حقایق و تباین صور نوعیه خلافتک اختلافاته حکم ایدوب کثرتدن خلاص  
اولمز \* فلما عقل استنباع وهم و خیال دن خلاص اولوب و کشف صحیح  
و شهود صریح اولان نهایت نجرده نائل اولسه ظهور موجودات و وجود  
مکونات امر اعتباری اولدیغی حکم ایدوب جبع کاشیات عند وجود الحق  
نابود اولدیغنه شک و کانی قالمز \* و دخی (کسر اب بقیمة بحسبه الظمان ماء  
حی اذا جاء لم یجد شیئا و وجد الله عنده) آیت کریمه سنک معناسدن خبردار  
اولور \* بیت \* نمود و همی از هستی جدا کن \* نه بیکانه تو خود را آشنا کن \* آه ای  
غافل بچاره اولین و آخرین طامة الکبری و قیامت عظمی ده قیلولدن قاقوب  
مبدان عرصانه دعوت اولند قلزنده دیده فوادلزنده اولان غطا منکشف  
و حقیقت حاله واقف اولغله دنیاده بروقت و یار ساعت اکندک دیله لک قال  
تعالی (کا نهم بوم یرونهالم بلبشوا العشیة اوضحیها) امدی ای طالب  
اسرار الهیه نقطه نسبتدن هر بر نقطه و حضیض اضافات فلک هستی و جزوی  
و منطقه آسمان تعین بالا و پستی بر مقتضای (کل بوم هو فی شأن) ادوار مسلسل  
حرکات انقباضی و انبساطیدن هر بر دوره امتداد نفس رحانی بر شکل مخصوص  
تعین ایدر و مراتب استکمالده و ادوار متعاقبه متتالیه و اکوار متنا سیه  
متوالیه ده تعین مزبور دن هر بر رسی اکبر اعظم و حجر مکرم ارواح و نفوس  
اجسام کاشیات اولان نشاء انسانیه کایه ایه ایشجه استحالات متکثره ایلله مرتبه

دن مرتبه و نشاء دن نشاء به جریان و سریان ایدوب انواع هزار اشکال و صور  
ایله شکل ایدر \* شعر \* بک دایره فرض کن جهان را \* هر نقطه از میان نماید  
\* این دایره پیش نقطه نیست \* ایکن بنظر چنان نماید \* و نقطه آتشی بگردان  
\* نادایره عیان نماید \* این نقطه ز سرعت تحرك \* صد دایره هر زمان نماید \*  
این نقطه بتوشه هادت و غیب \* هم ظهرو هم نهان نماید \* هر لحظه بتوجال مطلق \*  
در صورت این و آن نماید \* هر لحظه بتو کمال هستی \* در کسوت ناقصان نماید \*  
ایمدی بنمجام (و هو مکم) سرندن آگاه اولوب و بومعیتک غمزه سی ادراکنده  
صاحب نظر اولور سک (ایما تولوا فثم وجه الله) نه معنی اولدیفن علم یقین ایلله  
یلور سن آه کم بویلاک و سناک دوست جالک نقابی و این و آن وجه کریمک حجابدر  
کر چه کم سرانکشت دیده بیداره مانع ورؤیت آفتابه حجاب اولمز ولیکن سر  
انکشت دیده اوزر بنه وضع اولانسه دیده کورمک قالمز و صد آفتابه حجاب اولور  
آه ای عاشق صادق بو بر عجب حائدر که نه افشایه امکان و نه اخفایه طاقت  
وارد و بوکانه اشارت وافی و نه عبارت کافیدر آه کم بوسر مکتومه زبان  
لال و حضرت محبوب ازلی غایت کبریا و جلالت در \* ع \* لباب قصه  
بماندست و گفتن امکان نیست \* خلاصه کلام بواسرار عظیمه مجرد قبل و قال  
ایله بلنمز الامطاع نور حقیقت محمديه اولان مرشد کمالک خاک راهی اولغله  
انک نظر اکسیر ارندن دل طالبه (جذبه من جذبات الرحمن توازی عمل الثقلین)  
نوری الفا اولغله بلنور و هر نه اولسه اول نور ایلله بولنور \* بیت \* ای خدا جارا  
تو بنمای آن مقام \* کاندرو بی حرف می روید کلام \* فلذا کاشف اسرار کبریا  
حضرت مولانا بیورر که \* مشوی \* طالب این سرا کر علامه ایست \* بوسرک  
طالبی علم و فضیلتده علامه عصر دخی اولور سه علم قال و بحث و جدال  
ایله بوعروس اسرارک جمال باکا ندن کشف قناع اولمز \* امدی اگر طلبنده  
صادق ایسه \* مشوی \* نك حسام الدین که سامی نامه ایست \* اشته  
کامل و مکمل اولان حسام الدین چلبی که وجود شر بنی نامه سامی و طریق  
حقه کیدنلرک زمانه سنده مقتدا و امامیدر \* امدی آنک دامننه نشیث ایلسون  
وفی زماننا طالب اولنلر دخی زمانک صاحبی اولان مرشد کاملی بولوب اندن  
علم الدنی اخذ ایلسون دیک اولور \* سلطان ولد فرماید \* شیخ پاکت  
کند بکیر اورا \* چون پلیدی مهل چنان جورا \* دفع چرک و حدث زآب  
بود \* چونکه درآب رفت پاک شود \* کس زخود هیچ پیشه ناموزد \* بی



چراغی چراغ فروزد \* شمع مرده ز زنده زنده شود \* مرده ماند چو پیش او ز رود \*  
پیشه نورست و پیشه ور چو چراغ \* جور استاد کش کر بر از لاغ \* هر مرد بدیکه  
اوز شیخ رسید \* نور دل را بچشم روح بدید \* اوایا در تنند و بیرونند \* در کم  
آمد جله افزوتند \* عین وصلند در جهان فراق \* ظاهر را جفت و باطن همه  
طابق \* نایب جسته قاعد بحق \* علمشان نیست از کتاب و ورق \* نابیان  
حقند در دوسرا \* پیش او عز یز و راهنما \*

﴿ رسیدن خر گوش بشیر ﴾

خر گوش شیره ابر شد یکن بیان ایدر \* مثنوی \* شیر اندر آتش و در خشم و شور \*  
شیر کر سته لکندن و خر گوش کلکده \* زیاده توفف اید بکندن آتش غضبی  
مشتمل اولوب کمال حدت ایله غضب واضطر اید \* ایدی پس نا کهسان  
﴿ مثنوی ﴾ دیدگان خر گوش می آید ز دور \* کور دیکه اول خر گوش  
اوز اقدن کلور \* مثنوی \* می دودی دهشت و کستاخ او \* اول خر گوش  
بی خوف و بی دهشت و بی کستاخ و بی تکلیفی بلری یعنی کائن تا خبر و توقفسر  
خدمته قصه وور ایتماش کی بی بالک کلور کستاخ کاف فارسینک ضمه سیه  
بی تکلفانه و بی ادبانه وضع ایدنه دیرل \* مثنوی \* خشمکین وتند و تیز  
وترش رو \* غضبناک وحدتو و ترش رو اولدینی حالد خر گوش ارسلانه  
کلور یعنی ارسلان خر گوش بو هیئت ایله کلدیکن کوردی و هیئت مزبوره  
انک صد اخته دایل و برهان اولماغیچون خر گوش حبله ایدوب کند و بی  
ارسلانه ترش رو وتند خو کوستردی \* مثنوی \* کر شکسته آمدن نهیت بود \*  
ز بر اشکسته وزبون کلکدن منهم اولور \* مثنوی \* وز دلیری دفع هر ریت بود \*  
وجرات و دلیر لکدن هر ریب و شب به دفع اولور و حرکت دلیرانه به دکه حال  
ایله شبیه اولمز الحاصل خر گوش بو خدعه و حبله ایله \* مثنوی \* چون  
رسید او بیشتر نزدیک صف \* چونکه شیرک صفتنه زیاده یقین رک ابر شدی  
﴿ مثنوی ﴾ بانک برزد شیرهای ای نا خلف \* شیر نعره اوروب های ای نا خلف  
دیو خر گوشک اوزرینه حیفردی و ایتدیکه ای کستاخ \* مثنوی \* من که کاوانرا  
زهر بدریده ام \* بن که کاولری براوغردن بر تشم و پاره پاره قلمش \* مثنوی \*  
من که گوش شیر زمالیده ام \* بن که ارکک ارسلانک قولاغن بور مشم و ز بر  
دست تغلبه زبون قلمش \* مثنوی \* نیم خر گوش که باشد \* و چنین \*  
ریارم عقال و نصف گوش خر مقداری اولان خر گوش کیم اوله که بونک

﴿ کی ﴾

کی ضعیف \* مثنوی \* امر مارا افکند او بر زمین \* بزم امر مزی زمینه  
رافه یعنی اطاعت فرمان ایتموب زنی تحقیر ایلده کذلک شیره موت و اظفار قهر  
الهی هر امره و قتیله امثال ایتموب تاخیر ایدن کهله و بطله به خطاب  
ایدوب دیر که ای امر الهی بی وراه ظهر لرینه براغوب توانی و نکاسل ایدن  
خر گوش مثل لوله عجب خوف و خشیستمن طور رسز شیر موتک و بطش شدید  
ربانینک پنجه سته کبر مکدن قورقاز سر بن خود منم دیکر نیست دین فراغنه و غرود  
و شداد و قوم عاد و قهرمان و زریمان و کعبه قباد و بونک امثالی بدنهاد  
وضالات معنادک جانلرین حلقومندن چبقاروب ارقه سن بره کتوردم و سرای  
و مقاملرین منزل زاغ و بوم و سرلرین لقمه مار و مور و طعمه هوام ایلدم \* پس  
سن بنم پنجمدن چان قور تیلور سن نیچون عاقبت اندیش اولر سن ایدی ای  
خر گوش سیرت \* مثنوی \* ترک خواب و غفلت خر گوش کن \* خر گوشک  
خواب و غفلتی ترک ایله و کندو که طوشان او یقوسن و یرمه اجلدن خلاص  
اولورم صائمه و بن او بوم کوزم خود آچو قدر دیمه ز بر طوشان دخی کوزی  
آچق او یور بیابان آتی بیدار صانور \* ایدی بیدار شکل اولان غافلر و امر  
آخر تده متکاسلار غفلت او یقوسنده در خبرک بو قدر که بیت \* صار مشوب چبقدی  
درخت عمر که مار اجل \* آشیان تنده یا تور بلبل جان بنخبر \* ایدی او بقودن او یان  
﴿ مثنوی ﴾ غره این شیر ای خر گوش کن \* ای خر لایفهم غضب الهی  
واجل شیرنک غره و خروشی گوش هوشله استماع ایله غره کسرغین ایله غریدن  
معناسته در و مصراع نایده اولان خر یعنی چار و کوش اسمع معناسته در  
\* سید \* کوکل و یرمه جهانه بی وفادر \* کوکل و بر مک اکا بالله خطادر \* بوکا  
جان و دلبله اکیل باق \* قتادر بو فتا صاعه بقادر \* کوزک آج عارفای مر دکامل \*  
قواق طونکم بنم سوزم سکادر \* بقاملکینه عزم ایله قدم بص \* قتادر بو جهانه بالله  
قتادر \* بقاسی و ار اولیدی بوجهانک \* قالیدی باقی شولکم مصطفادر \* بونک  
هر کز بقاسن بولم دبلر \* شولکم ایدیا و اولیادر \* بونک کولم کتری آغودن آجی \* بونک  
سو کولری جله بلادر \* زهی مغبون دکلی در شوکسه \* که دایم دنیه ایچون  
مبتلادر \* جها نک چون بقاسی یوق نسیمی \* بونی قوبوب حقه دونک روادر

﴿ عذر گفتن خر گوش ﴾

خر گوشک شیره معذرت دیلمه سنک بیاننده \* مثنوی \* گفت خر گوش الامان



عذر من هست \* خر گوش شیره ابتدای الامان بر عذر من وارد \* مثنوی \*  
 کرد هد عفو خداوندیت دست \* اگر سنک خداوندلک عفو ال و ره  
 \* یعنی عفو مبر اولور سه عذر می بیان ایدیم \* مثنوی \* گفت چه عذر  
 ای قصور ابلهان \* شرخر گوشه ابتدای نه مقوله عذر ای ابلهان قصوری  
 \* مثنوی \* این زمان آیند در پیش شهان \* شاهان حضور ینه بوزمانی  
 کلورل و زمانسز عذر می اولور یعنی جان حلقومه کلوب علامات آخرت  
 وصور برزخیه و تشاکل اعمال خبیثه عیان اولدقده و یوم حساب حشر  
 اولدقده عذر و اعتراف ذنوب ایدوب ( لو کانسمع او نعلم ما کنّا فی اصحاب  
 السعیر ) خدای کریمی اوزره ناسف ایندی بک که نه بی مفید اولور بلکه ( فاعترفوا  
 بذنبهم فسحقا لاصحاب السعیر ) خواستجه رحمتدن بعید اولوب عذاب سعیره  
 لایق اولور \* ایدمی قبل معاینة العذاب و مشاهده احکام الآخرة ایمان  
 بالغیب ابله خوف و خشیت اوزره اولوب عبادات و طاعات و امر الاهی به امثال  
 ابله و خطایه توبه ایدوب معذرت دیکر کرد که حق سبحانه و تعالی فضل  
 و احسانندن مغفرت ایدوب اجر کبیر عنایت ایلده کما قال الله تعالی ( ان الذین  
 یحسبون ریهم بالغیب اهلهم مغفرة و اجر کبیر ) \* ایدمی ای غافل وقتسز عذر  
 ایدن زمانسز اوتن خروسه بکرز پس \* مثنوی \* مرغ غنی وقتی سرت باید ید \*  
 وقتسز قوش سن سنک باشک کسمک کرک \* مثنوی \* عذر احق رائی  
 شاید شنید \* احق اولانک معذرتن قبول ایتک و جواب استماع ایتک لایق  
 دکلدر زیرا که \* مثنوی \* عذر احق بدتر از جرمتش بود \* احقک عذری  
 کنهاندن بدتر اولور \* مثنوی \* عذر نادان زهر هر دانش شود \* جاهلک  
 عذری هر علق زهر یدر زیر اهرنه وجهله عذر ابله طریق عذری بیلیوب  
 ارباب علم و دانشه الم و پرور و عذری کنهاندن تازه \* مثنوی \* عذرت  
 ای خر گوش از دانش قهی \* پس ای خر گوش سنک دخی عذرتک علم و ایدن  
 خالیدر \* مثنوی \* من نه خر گوشم که در گوشم نهی \* بن سنجلین خر گوش  
 خرد کلم که عذری بنم \* گوشه قوباسن \* یعنی معذرتک اصفا ایدیره سن  
 \* مثنوی \* گفت ای شه ناکسی را کس شمار \* خر گوش ابتدای ای سلطان  
 و حوش و شیر باهوش بر حقیر و ضعیف ناکسی کس عدا ابله \* مثنوی \*  
 عذر استم دیده را گوش دار \* بر مظلوم و ستم دیده نک عذر ینه قولاق طوت  
 و کلماتی اصفا ایلده \* مثنوی \* خاص از بهر زکات جاه خود \* خصوصاً

کندی منصب و عزتک زکا چون اولسون \* مثنوی \* کرهی را تو مران  
 از راه خود \* بر کراهی کندی بولندن یعنی درگاهکدن سورمه حضرت مولانا  
 قدس سره عقاید عباد مذنبین درگاه عزته بوز سوروب و انواع نادب و تذال  
 ابله تضرع و زاری قیلوب و رحمت رحیمدن مأیوس اولوب بوجهله نالاش  
 و نیاز ایتک لازم ایدو کن تعلیم بیوررل \* مولانا جامی قدس سره \*  
 ای که پیش تو راز پنهانم \* آشکارا است تا بکی خوانم \* چون کند دست قهرمان  
 اجل \* طی این نامه خطا و خلل \* ز آب عفو رشق بشوی نخست \* پس  
 بکلاک کرم که در کف تست \* بهر آزادیم برات نویس \* در خطاها خط نجات نویس \*  
 پس سندم از آن صحیفه نجل \* یوم تطوی السماء کطی السجل \* جامی از گفت  
 و گو به بند زمان \* هیچ سودی ندید چند زبان \* پس خر گوش نیاز با شلیوب کبرو  
 بوجهله تضرع ایلدیکه \* مثنوی \* بحر کوآبی بهر جوی دهد \* دریا که او دریا  
 هر جوبه آب و پرر یعنی \* کاشن \* بخاری مرتفع گردد ز دریا \* فرو بارد  
 بامر حق تعالی \* مضمونی اوزره دریا جوبه اول جهندن آب و پرر که حرارت  
 شمس ابله بخیره ماهوایه صعود ایدوب سحاب دخی بخیره متصاعده بی  
 کندو به جذب ایتد کدن صکره بادوزان ابر بارانی بر رینه متراکم قیلوب  
 باذن الله تعالی زمینه متقاطر اولور و انهار و جداول اولوب مسیل فراوان  
 روان اولور و جویبار آنکله جریان ایدر و بحر پیکر آنک فضل و عطا وجود  
 و سخاوت بومرتبه عظم شانی وار ایتن \* مثنوی \* هر خسی را بر سرور  
 می نهسد \* هر بر خس و خاشاک باشی و بوزی اوزره قور فی الحقیقه خار  
 و خاشاک قهر در پایه باغیوب اوستند چلقا نور \* مثنوی \* کم نخواهد کشت  
 دریا زین کرم \* دریا بوی کرمدن کم و ناقص اولز و عظم شانه شین کلز  
 \* مثنوی \* از کرم دریا نکر دیدش و کم \* دریا کرمدن زیاده و ناقص اولز  
 \* یعنی کرمدن دریا ارتمز و خس و خاشاک بر سرایتد و کندن کندو به نقصان  
 ترتب ایتن \* کاشن \* وجود توهمه خارا است و خاشاک \* برون انداز خود  
 جله راباک \* برو توخانه دل را فرو روب \* مهیا کن مقام و جای محبوب \* پس  
 شیر خر گوشه خطاب ایدوب \* مثنوی \* گفت دارم من کرم بر جای او \*  
 بن کرمی کرمک برنده طوئارم \* یعنی کرم و احسانه لایق او ایلره کرم ایدرم  
 ز بر اظلمک تعریفی وضع الی غیر موصوفه در \* پس کرمی غیر موصوفه وضع  
 ایتک ظلمدر نیکم دیمش لدر \* نظم \* نکو بی بایدان کردن چنانست \* که



بد کردن بجای نیک مردان \* و شعر ای عرب بدن دخی مسعودر که \* بیت \* و وضع  
الندی فی موضع السیف بالی \* مصر کو وضع السیف فی موضع الندی \* دیو غیر  
موضعنه وضع شی \* دن تحذیر ایدر \* ایدی ای خر \* کوش لاجرم بن کرمی  
محلله ایدرم \* مثنوی \* جامه هر کس برم بالای او \* هر کسک جامه سنی قامنه  
کوره بچرم ز پرامقضای عدل بودر \* بیت \* هر چه هست از قامت ناسازی  
اندام ماست \* ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست \* پس بلاطاعت  
و عبادت رب کریم کر منه مغرور اولماق کر کدر کما قال الله تعالی (یا ایها  
الانسان ماغرك بربك الکریم الذی خلقک فسواک فعداک) \* پس خر کوش  
تکرار نیاز ایدوب \* مثنوی \* گفت بشنو کر نباشم جای لطف \* ایدی اگر چه  
لطف و کر مه محل و مستحق دخی دگلم عذر و جوابی اصفا ایل \* مثنوی \*  
سبر نهادم پیش از درهای علف \* علف و قهر از درها سست \* او کنده باش  
قودم جوابی استماع ایل \* بده امر که نه ایسه اجرا قیل بن تسلیم کلی اولمشدر  
\* ایدی ای شاه و خوش بنم عذر بودر که \* مثنوی \* من بوقت چاشت  
در ره آمدم \* یعنی امثال امرده نکاسلیدن تراخی ایدم حقیقت حال بودر که  
بن قوشاق و فتنه حضور بنه عزیمت ایدوب بوله کلدیم و بالکر دخی کلبوب  
\* مثنوی \* بار فقی خود سوسی شاه آمدم \* کندور فیهله جانب شاهه کلدیم  
ز برا ای شاه و خوش پنجبران ایل \* سنک میانده واقع اولان عهد و میثاق  
اوزره \* مثنوی \* بامن از بهر تو خر کوشی دکر \* سندن او توری بنه بر غیری  
خر کوشی \* مثنوی \* جفت و همراه کرده بودند آن نفر \* اول قوم جفت  
و همراه ایلش ایدی اتفاقا بولده کلور کن \* مثنوی \* شیر اندر راه قصد بنده کرد \*  
بر شیر بنده به قصد ایلدی و بالکر بکا کل \* مثنوی \* قصد هر دو همراه آینده  
کرد \* هر یکی آینده و همراهه قصد ایلدی یعنی عقل معاد نفس اماره شیرنه  
بوکونا جواب سو یلدی \* مثنوی \* گفتش مابنده شاهنشهم \* بن اول  
شیره ایدم بزیر شاهنشک بنده و محکومی بز \* مثنوی \* خواجه تاشان  
که آن در کهیم \* اول درگاهک حقیر خواجه تاشلریوز و اول شیر بنم بوکلاتم  
اشد کده \* مثنوی \* گفت شاهنش که باشد شرم دار \* بکا عتاب ایدوب  
دیدیکه شاهنشاه کیم اوله شرم و حیاطوت \* مثنوی \* پیش من تو یاد  
هر نا کس مبار \* سن هر نا کسک نامنی بنم حضور مده یاده \* کتورمه والا  
\* مثنوی \* هم ترا و هم شهت را بر درم \* هم سنی و هم شاهکی بر تارم  
\* مثنوی \* کر تو بیارت بکر دید از درم \* اگر سن رفیقکله بنم قیوم دن رجوع

ایدر سک \* مثنوی \* گفتش بگذار تا وقت دکر \* بن اول شیر ایدم قوزی  
هلاک ایل \* حتی بر کره دخی \* مثنوی \* روی شه بنم برم از تو خبر \* شاعلمک  
بوز بن کوریم سندن خبر ایلدهیم \* مثنوی \* گفت همراه را کرونه پیش من \*  
اول شیر ایدی همراهی بنم بانده رهن فو \* مثنوی \* ورنه قربانی تواندر  
کیش من \* بوخسه سن بنم آیین و کیشده قربان سن \* مثنوی \* لایه کردیمش  
بسی سودی نکرد \* اول شیر به بسیار قضرع و زاری قیلدم لیکن بر فائده  
ایندی \* مثنوی \* یار من بستدم را بکذاشت فرد \* خواه و نا خواه بنم یارمی  
آلای بنی بالکر قودی مع هذا \* مثنوی \* یارم از زفتی سه چندان بد که من \* بنم  
یارم یوکلکده و جسته و جسته ایدم اوچ اولقدر ایدیکه بن یعنی اوچ بن قدر ایدی  
\* مثنوی \* هم بلطف و هم بخوبی هم بتن \* هم اطا فتنه هم خو بلقده  
هم سینه کده \* ایدی ای شاه انک تدارکی کورلر ایسه \* مثنوی \* بعد از بن  
ز آن شیر این ره بسته شد \* سندن صکره اول شردن بو بول مسدود در  
\* مثنوی \* حال من این و دیاتو کفته شد \* بنم حالم بوا بدیکه سکا هر ضه  
قیلندی \* مثنوی \* از وظیفه بعد از بن امید بر \* سندن صکره وظیفه دن قطع  
امید ایل \* مثنوی \* حق همی کویم ترا و الحق مر \* (قل الحق و لو کان مرا)  
حدیث شریفک خواججه حق سوزی سکا سو یلرم و حق سوزاجی در  
\* مثنوی \* کر وظیفه بایدت ره پاک کن \* اسکر سکا وظیفه کر که یولی  
پاک و طاهر ایل \* مثنوی \* هین بیا و دفع آن بی پاک کن \* آگاه اول و امهال  
و امهال ایتوب کل اول بی بالی دفع ایل \* کر نباشم جای لطف \* بیت دن بو محله  
کلججه خر کوشدن مراد عقل و شش بردن مراد نفس اماره و محاکات ایلدیکی  
شیر آخر آثار و عکوس نفس اماره در و همراه خر کوشدن مراد توفیق ربانیدر  
\* پس عقل معادک توفیق سبحانی رفیق و همراهی اولغله شیر نفس  
اماره نیجه خدعه کوس ستر و ب او شیر زبانی س \* میزند جدا قلیوب جا فقر  
و یا ضنه آتق اسر و پنجبران قوای روحانیه بی دخی انک شردن  
خلاص ایتکه و مدرکات ظاهره و باطنه بی رها قلمه همت ایلر

جواب گفتن شیر خر کوش را و روان شدن باو

خر کوشه شیرک جواب و ردیکن و خر کوش ایل اول شیرک جاننه کند یکن  
بیان ایدر \* مثنوی \* گفت بسم الله یا تا او کجا ست \* شیر ایدی بسم الله



کل تا اول شیر قنده در ﴿ مشوی ﴾ پیش در شوکر می کو بی توراس  
او کیجه کت اگر سن طوغری سوبلر سن ﴿ مشوی ﴾ ناسزی او و صد  
چون اودهم ﴿ حتی انک و یوز انک کینک سزا ولایتن و یرم ﴿ مشوی ﴾  
و در روضت ابن سزای تودهم ﴿ واکر بو کلامک کذب و دروغ ایسه سنک  
لا یقکی و یرم ﴿ مشوی ﴾ اندر آمد چون قول و ووزی به پیش ﴿ خرکوش  
بر قلاوز کبی شبرک او کنه کلدی ﴿ مشوی ﴾ نارد اورا بسوی دام خویش ﴿  
ناشیر کندینک دمی جانیده ایلده ﴿ مشوی ﴾ سوی چاهی کونشانش  
کرده بود ﴿ بر چاهک جانیده که خرکوش انی نشان ایش ایدی ﴿ مشوی ﴾  
چاه مغ رادام جانیش کرده بود ﴿ خرکوش اول چاه عقیق شبرک حانه  
دام و شبرک ایش مغ دریک و عقیق مناسنه در ﴿ مشوی ﴾ می شدند این  
هر دو تازدیک چاه ﴿ بو ایکسی که مراد خرکوش ایلده شیردر تا چاهک فته  
کندیلر ﴿ مشوی ﴾ ایش خرکوش چوآنی زیر کاه ﴿ اشته سکا بر خرکوش  
صمان اشته بر صوصکی یعنی عقل معادک شیر نفسه ایندیکی خدعه خفیه  
شول آیه بکرز که اوستی صمان ایلده مسطور اولوب و صمان التده صوا و لدیفن  
بیلینلر ایچنه دوشر ﴿ مشوی ﴾ آب کاهی رابهامون می برد ﴿ آب بر صمانی صحرا به  
ایدر هامون صحرا مناسنه در ﴿ یعنی صمان چو بی غایت ایلده خفیف و ضعیف  
اولقله صوره بایم یوب صحرا به کتورر کذلک عقل سلیم صاحب لری اولیان سفهای  
دخی آب میل و محبت دنیا صحرای طول آمال و امنیه کتورر و عمر لر بنی هباه مشور  
ایدر ﴿ مشوی ﴾ آب کوهی را عجب چون می رد ﴿ آب بر طغانی عجب نیجه ایلدر یعنی  
ایندهم من کوه دز مراد الرجال کالجبال و فقیجه کوکل صا حبلری اولاز مردان  
خدا و علم دینده ثابت اولان علمه بالله در آب میل و هوا و ماء فکر ماسوا  
انلک جبال راسیات کبی تمکین حاصل ایدن قابوب ثابتلر بنی تحریک ایدهم من  
هیچ آب جبالی تحریک ایدهم و غمی و بوییت شریف محل تعجدر که آب  
طاغیر قدر بیلان صمان چوبلر بنی آن واحد ده یرندن قالدیروب صحرا به  
پریشان ایدوب لیکن جبالی تحریک قادر دکا در اما قدرت حتی کور که  
شیر کوه و شک کوزینه خرکوش ضعیف برک کاه کبی کور نمش ایکن خرکوش  
هوشک خدعه سیله شیر کند و یرندن قاقوب چاهه دوشوب هلاک اولدی ﴿  
کذلک انسان دخی شیر نفس اماره التده برک کاه کبی زبون قاقوب وانوک التدن  
خلاصی امر محل کور بنور ایکن توفیق ربانی عقل معاده رفیق اولدقن

صکره ضعیفه برک کاه کبی ایسه دخی جل شخ کبی اوزرنده اولان ثقات نفسی رفع  
ایدوب ﴿ شیر اماره باسو چاه ریاضنه دوشور ﴿ مشوی ﴾ دام بکر او کدشیر  
بود ﴿ ایلدی اطف حتی کور که خرکوشک مکرری دمی شبره کند اولدی  
﴿ مشوی ﴾ طرفه خرکوشی که شبری می رود ﴿ عجب و طرفه خرکوش که  
ر شیر قادی یعنی صوره ضعیف ایکن بر قوی و عظیم شبری هلاک ایندی ایدی  
ضهفا صورتند حتی سجانه و نه لایک عباد اصفیاسی قهار و جبار نیجه متکبر لری  
هلاک ایلدوکی حتی چوق واقع اولمشدر ﴿ مثلا ﴿ مشوی ﴾ موسی فرعون را  
بارود نیل ﴿ بر موسی فرعون نیل ارمغه ﴿ مشو ﴿ می کشد بالشکر  
و جمع نفیل ﴿ لشکری و جمع نفیلی ایل چکر یعنی حضرت موسی علیه السلام  
فرعون و آل فرعون حفر کور نمش ایکن تأییدات آیه ایلده فرعون فی آل  
و عسکری ایلده آب نیله چکوب حضرت موسی قومیه آب نیلی چکوب فرعون  
ذوالاوتاد نیله غرق و هلاک اولدی و کذلک ﴿ مشوی ﴾ پشه نمرود را نایم پر ﴿  
بارم قناد ایلده بر بموضه ضعیفه نرودی ﴿ مشوی ﴾ می شکافدی محباب در  
زسر ﴿ بی میلی و محابا و بلا زحم باشک در زنی برار ﴿ و یونک دخی قصه می بودر که  
وجه ارضده اول جبار اولان نمرود این کنعان در و هلاک نروده باعث  
و پشه نیم پراولوب یونک دخی روایتند اختلاف اولمشدر روضه الصفاده  
بعض تواریخ مشهوره دن بو وجهه نقل اولمشدر چون حضرت ابراهیم علیه  
السلام بلیه آتش نرود دن عون حقله خلاص اولدی و نمرود عنود دوات  
دنیا و جاه و حشمته مغرور اولوب دعوای الوهیتدن قطع اسان ایتوب  
حضرت ابراهیم علیه السلامی کند و ایلده مقاله به دعوت ایلدی حضرت  
ابراهیم علیه السلام دخی در کاه قاضی الحساجاته مناجات ایدوب نرودی  
و اتیساع و اشباعنی احس و احقر حیوانان دن بر نوع ایلده هلاک اولما عیجون دعاه  
علیه ایلدی پس نمرود عنود روز موعده لشکر بسیار مور و ملح شمار ایلده مرتب  
و مسلح اولوب شهر دن طشمره چیقوب بر میدان فسجده صف باغلابوب طوردی  
و حضرت خلت پناه فردوتنها کلوب لشکر نمروده برابر اولدی نمرود این  
صورت مزبور به تعجب ایدوب یا ابراهیم سنک عسکرک فتنده در دیدی  
حضرت پناه دخی عن قریب عزیز و قهار خاق و پرور دکار اول عسکری  
ارسال ایدر دیو پروروب سؤال و جواب آخره ایرشد کده فرمان خدای  
لازال ایلده جنود پشه ابریشوب اولان نمرود عاضی نک اشکر نکبت مار نک اسلمده می



بمده لحوم و عظامی اکل ایدوب انردن اثر قومدی و ابو اسحق بن ابراهیم  
 النعمانك بحسان العرباس نام آتایند. بوجهله مسطور در که نمرودك  
 سلطنتندن در تیوز بیل مرورایتد کدن صکره حق سبحانه و تعالی نمروده  
 صورت بشرده بر ملك کوندروب نمروده نصیحت ایدوب ای بنده ضعیف  
 افعال ناشایسته دن ال چکوب سنی و جله کاشانی خاق ایلین پروردگارك  
 وحدا نیتنه ایمان کتور و ذنوب و عصیت و دعوا ی الوهیت ایلدو که توبه  
 ایدوب بغی و عصیانندن فراغت ایلد و الاسنی هلاک ایدوب اوج کون  
 کلوب ایمان تکلیف ایلدی نمرود جهل و غنا دنده مصر او اوب جهانه  
 بندن غیری پادشاه می واردد اگر آسمنك دخی پادشاهی واریسه اکا  
 سوبله عسکر بن کوندروب انلر ایلد بخار به اید. لم دیدی ملك دخی نمروده  
 ایددی اوج کونه دکن سکا مهل اواسون جله عسکرک جمع ایدوب حاضر  
 اول دیدی اول پلید و احق دخی اوج کون ایچنده جله عسکر بن آلات  
 جلك ایلد مرتب و مهیا ایدوب دردنجی کونی صحرا به چیقوب جنود آلهیه ایلد  
 منظر حرب اولدی پس حق جل و علا اول ملکه امر ایدوب نمرودك  
 اوزرینه بعوضه دن بر باب فتح ایلدی فی الحال لشکر بعوضه برابر سیاه  
 مظالم او اوب کوش یوزینی طو توب عالمی ظلمات احاطه ایلدی و نمرودك  
 عسکری اوزرینه اوشوب جله لحوم و یوب عظامندن غیری قالدی  
 و بر او بنده جنود بعوضه لشکر نمرودك یوزینه و کوزینه اوشوب جله سی نبات  
 النعش کی پراکنده او اوب فرد واحد قالدی نمرود بالکز قالوب تعجب  
 ایلدی پس ناکه ان بامر الله تعالی بر پشته نیم بر نمرودك پورنندن کوروب  
 دماغنه صمود ایلدی و بینسنی بیکه باشلا یوب نمرودك فریادی آسمانه پیوسته  
 اولدی و بر روایتد فرق بیل و بر روایتد در تیوز بیل سلطنتندن سبق ایدن مدت  
 مقداری بعوضه نمرودك دماغنه مکث ایدوب درد سره مبتلا اولدی  
 و بوجهله دفعنه چاره بولامایوب خدامنه مطارق دوزدوروب باشنه اوررلردی  
 و انلر اوردی بدمقدار آرام ایدوب ضرب اولنسا دغه المی مشند او اوردی  
 و نمروده زیاده جه مرحمت ایدن و کندویه دخی احسان اول ایدیکه مطرقه بی  
 سمری دولته ایکی اللر بله اوره لر و هر کیم که نمرودك خدمته کلسه  
 دست بوسدن اول خدمتاری اول ایلدی که نمرودك یاننده اولان مطرقه بی  
 آلوب بی طاقت اولنجیه دکن باشنه اوررلردی و هر کیم که خدمت مزبور

مطلب  
 نصیحة الملك للنمرود

زیاده چه قیام کوسترسه نمرودك بخش و عطا شدن جله دن زیاده اول حصه مند  
 او اوردی پس حق سبحانه و تعالی نمرودی وجه مشروح اوزره دنیاده  
 در تیوز بیل معذب ایدوب بمده بعوضه مغز و دماغنی اکل ایدوب \* جاننی ناره  
 طایشردی \* عطار \* نیم پشه بر سر دشمن کاشت \* در سر او چار صد سالش  
 پداشت \* مشوی \* حال آن کو قول دشمن راشنود \* کور اول کنگ حالی  
 که قول دشمنی استماع ایلدی \* مشوی \* بین جزای آن که شد بار حسود \*  
 کور آنک جزا سنی که حسوده یارو هم صحبت اولدی \* بیت \* حذر کن  
 ز آنچه دشمن گوید آن کن \* که برز انوزنی دست تغابن \* و دشمن سوز بن  
 دیکلیوب و حسود ایلد همدم اولاندن مراد کم ایدو کن بیان ایدب پرورل که  
 \* مشوی \* حال فرعون کی که همان راشنود \* اول فرعونك حالی کور که  
 هامانك سوزنی استماع ایلدی زیرا هر بار که فرعون آسبه ایلد عهد ایدوب  
 موسی علیه السلامه و وحدانیت حقه ایمان کتور دکه میل و نیت ایلد که  
 وزیر هامان ایلد مشاوره ایتد کده سن بوقدر زمان ربو بیت ادعا ایدر کن  
 شمدی عرض کی پایل ایدوب کندو که خدمتکار اولان بر کسسته به می تابع  
 او لور سن دیوب کانه عرض صاقتوب دوستانه سو یلیوب دولت ایماندن  
 محروم قودی و معنی جله دن زیاده دشمنك ایدوب مخلد فی النار اولمغه سبب  
 اولدی \* مشوی \* حال نمرودی که شیطان راشنود \* و اول نمرودك حالی  
 کور که و سوسه شیطان فریفته اولوب قول باطلنی اصفا ایلدی \* یعنی  
 شیطان صورت بشره مثل ایدوب نمروده کورندی و حاشا تکری سن سن  
 ابراهیمه تابع اولمده دیوب اغوا ایدوب اول خرایفهم دخی آنک سوز بیله مغرور  
 و غضب آهیده مقهور اولدی \* عطار \* مبر فرمان شیطان نو  
 زنه ار \* که کرداند ترا او حور و مر دار \* مشوما نند او در عین امانت \*  
 ز امانت در گذرد یاست رحمت \* ره فسق و فجور ت او غود دست \* که عین  
 آتش او پرزد و دست \* حاصل کلام قصه دن حصه بودر \* مشوی \* دشمن  
 ارچه دوستانه گویدت \* دشمن اگر چه سکا دوستانه سو بلر لیکن سن انی  
 \* مشوی \* دام دان کرچه زدانه گویدت \* دام بیل اگر چه کم سکا صورتا  
 دانه دن سو بلیه \* مشوی \* کر ترا قندی دهد آن زهر دان \* اگر  
 عد و سکا قند و سکر و بره سن انی سم هلاهل بیل \* مشوی \* کن بمن  
 لطیف دهد آن قهر دان \* اگر جسمکه که متعلق بر اطف ایلد سن انی قهر محض



بیل \* یعنی مراد نفس و شیطان در که حق سبحانه و تعالی ( ان الشیطان  
للا انسان عدو بین ) یوردی و قال الله تعالی ( ان النفس لامارة بالسوء ) و قال  
علیه السلام ( اعدی عدو ک نفسک التي بین جنیک ) پس نفس و شیطان دوستانه  
گاه بطالت و کفالت و گاه عجب و انانیت و گاه سوء و ربا الیه عبادت و طاعت  
بوزندن کورینوب طبعیتکه موافق هر نهالقا ایدرسه آتی دام تزویر و عاقبتی  
موجب عذاب سهیریل \* عطار \* ترا ابلیس اینجا داوری کرد \*  
ترا انداخت در اندوه در درد \* زمانی خوشدلی بنمود اینجا \* دات ابلیس  
چون بر بود اینجا \* همه طبعات حواس ناخوش نیست \* همه کبریت بدوزخ  
آتش نیست \* بین چندین هزار سال کابلیس \* نبودش کار جز تسبیح و تقدیس \*  
همه طاعت او برهم نهاده \* زاسه تنهای حق بر باد دادند \* چون نفس  
کافرست اندر نهاده \* که همراهی در اینجا اوقات \* بصورت ره مکن  
مانند شیطان \* که صورت می ننگید نزد جانان \* راه انبیا روتاوائی \*  
که راه انبیا شرعت دانی \* اعدی مادامکه قضاء آلهی اولیه احترام  
و احتیاط ک فوائدی بسیار در لیکن \* مشوی \* چون قضاء آید نبینی غیر  
پوست \* چونکه قضاء آلهی کله پوستدن غیری سن کور مرزن و صورتدن کجوب  
حقیقت کاره واقف اولر سن \* مشوی \* دوستان را باز نشناسی زدوست \*  
و دشمنلری دوستدن فرق و تمیز ایتمزن کما قال صلی الله تعالی علیه وسلم ( اذا جاء  
القضاء علی البصر \* و اذا حل القدر بطل الخذر ) \* عطار \* قضای پسته اندا  
اینجا بکایک \* بیاید بر سر آن جله بی شک \* قضای حق همه بر سر نوشنت \*  
عزیزاندر همه طبعات سر شنت \* قضای نیک و بد کل از خداست \* ولیکن  
قول ما بر انبیا است \* راه انبیا رواز بدی دور \* توای جان نابمانی غرقه نور \*  
بفعل بد مرو نیکو کز بنی تو \* بجز نیکو بی اینجا مین تو \* کان نیک بر وز بد جدا  
شو \* حقیقت پاک روجون انبیا شو \* اعدی ای دل بیچاره \* مشوی \*  
چون چنین شد ابتهاال آغاز کن \* چونکه بویله اولدی تضرع و نیازه آغاز الیه  
\* مشوی \* ناله و تسبیح و روزه ساز کن \* ناله و تسبیح و صوم و صلوة  
مباشرت الیه و حق و قدرندن ینه حقه صغن ( اللهم انی اعوذ بک من  
من مخطک و اعوذ بعفوک من قهرک و اعوذ بک منک ) دبو حضرت فخر عالم  
صلی الله علیه وسلم تعلیم بیورد قلری دعایی اسانکدن و قلبکدن اکسک ایتمه  
ودخی \* مشوی \* ناله میکن که تو علام الغیوب \* ای پادشاه لایزال سن

علام الغیوب سن \* مشوی \* زیر سنک مکر بد مارامکوب \* زیر سنک مکر بدده  
پزی دو که دیوتاله و افغان الیه ناله میکن معناسی سهولت معنی اینجا مصرع  
ثانیه اجرا اولدی \* مشوی \* کر سکی کر دیم ای شیر آفرین \* ای شیر  
خاق ایدیمی \* بود بالذات اگر برنقصه اویوب کمالک ایلد کسد \* مشوی \*  
شیر را مکرار برماز کین \* سن لطف و احسانکاه عفو و مغفرت ایدوب  
کیندن شسیری زم اوزر بزمه حواله قیلد \* یعنی درو نمزده مخفی اولان شیر نفس  
اماره بی بزه غالب قیلد ( اللهم لا تکن الی نفسی طرفه عین ولا اقل فی ذلک )  
\* مشوی \* آب خوش را صورت آتش دده \* آلهی خوش و لطیف آیه آتش  
صورتی و یرمه \* مشوی \* ندر آتش صورت آبی مند \* آتشده صورت ماییت  
قومه یعنی آب خوش مثانده طاعات و عبادات و فقر و محاهداتی زده صورت  
نار یتده کوستر میوب و حقیقتده نار اولان هوای نفس و غنا و ثروت و بطالت  
و کفالتی صورت آید کوسترمه \* عطار \* ریاضت اختیار کمالانست \*  
کسی کوره رودایش نشانست \* ز فقرست ای برادر این قناعت \* قناعت کن که نایبی  
سعادت \* قناعت جوهرست از عالم عشق \* که میخوانند اورا آدم عشق \* اللهم ارنا  
الحق حقا فنبهه \* و انباطل باطلا فنبهه \* \* مشوی \* از شراب فهر چور  
مستی دهی \* الهی چونکه خاقه شراب قهر دن مستک و برسن \* مشوی \*  
نیستها را صورت هستی دهی \* یوقله و اراق صورتی و برسن یعنی وجودلری  
عدم حکمنده اولان زینت دنیا و اراق صورتی و ربوب اکا محبت ایدنلر چاه انا یتنه  
دو شوب و یافیات صالحات اولان وطن اصلی و عالم آخرتی اوندوب پندار هستی  
آتشه احراق ایدرسن \* بیت \* بصورت مانده حیران و دل مست \* اگر مرد  
رهی در نیست شو هست \* \* مشوی \* چیست مستی بند چشم از دید چشم  
مستک ندر چشمک با غلظه سی در کورمه سندن یعنی چشم کور مکدن بر مرتبه  
بند اولاکه \* مشوی \* تا اید سنک کوهر پشم پشم \* حتی صخره و مرمر  
و سنک و حجر جوهر و پشم و صوف پشم مجلا و صاف کور بنه یعنی ادانی  
و اسافل اعلی و بد و قبیح نیک و ملیح کور بنه و دنیا سر خوش شایخی هر شبک  
حقیقتن کور مکدن کوزنی با غلبه \* اللهم ارنا الاشياء کما هی \* مشوی \*  
چیزت مستی حسها مبدل شود \* شراب قهر آلهیدن مستک ندر حواس  
مبدل اولمقدر \* و حواس ادراکات صوری و معنوی منفی اولوب اشیایی  
علی ماهی علیه ادراک ایما مکرر \* \* مشوی \* چوب کز اندر نظر مستدل



شود. مثلا باغون اغاجی نظردہ صندل اولما قدر عطار ﴿ حجاب تست صورت  
یامعانی ﴾ بقدر سفل توزان نهائی ﴿ همی کوی مکر پیدا رکردی ﴾ زمستی بکرمان  
هشیار کردی ﴿ کاشف اسرارهای کبریا شه جلال الدین مولانای ماقضا و قدر  
بند چشم اولد یغن تحقیق ایتک ایچون هد هدک قصه سینه شروع یوردر

﴿ قصه هد هد و سلیمان علیه السلام در بیان آنکه ﴾

﴿ چون قضا آید چشمهای روشن بسته شود ﴾

هد هد و سلیمان علیه السلام قصه سی در آت بیانده که چون قضا و قدر کله  
روشن چشم بسته اولور ﴿ مشوی ﴾ چون سلیمان را سر پرده زدند ﴿ چونکه سلیمان  
علیه السلام ایچون سرا پرده اور دیلر ﴿ یعنی عدل و داد ایچون صدر سلیمانیده  
سرا پرده حکم و حکومت وضع ایندیلر ﴿ مشوی ﴾ جله مرغانش  
بخدمت آمدند ﴿ جله مرغان و طیور حضرت سلیمان علیه السلام حضور  
سمادته کلوب ﴿ و چتر همایونی اوکنده خدمتهال بغلیوب طور دیلر اکابناء که  
﴿ مشوی ﴾ هم زبان و محرم خود یافتند ﴿ مرغلر سلیمان علیه السلامی کندو  
لر بنه هم زبان و محرم اولدیلر ﴿ مشوی ﴾ پیش او یک بک بجان بشتافتند ﴿ لا ﴿ جرم  
یر راول حضرتک خدمته جان و دل ایله یلدیلر و سعی جیل قیلدیلر ﴿ مشوی ﴾  
جله مرغان ترک کرده چیک چیک ﴿ چیک چیک اسماء اصواتندر صغیر مرغ  
درل ﴿ یعنی جله طيور حضرت سلیمانک اوکنده صیت و صدالدین ترک  
ایاش و خاموش اولمشلرایدی ﴿ مشوی ﴾ با سلیمان کشته افصح من اخیک ﴿  
مرغلر حضرت سلیمان ایله سنک برادر کن افصح اولمشلرایدی ﴿ یعنی برادر کله  
سن نیجه فصیح مکالمه ایدر سک طيور دخی حضرت سلیمان علیه السلام  
ایله دخی افصح تکلم ایدوب احوال عرضه فیلورزایدی ﴿ مشوی ﴾ هم زبان  
خویشی و پیوندیست ﴿ هم زبانلق خصملاق و پیوندیکدر ﴿ یعنی ایکی هم زبانلق میانده  
اتحاد و الفت مقرردر ﴿ مشوی ﴾ مرد بانا محرمان چون بند یست ﴿ مرد  
نامحرملر ایله مقید و محبوس کیدر ﴿ فی الحقیقه بر کسنه آخر دیاره دوشوب  
اول دیار خلقک لسان فهم ایتسه اول کسسه محبوسدر ﴿ کذلک محرم قدس  
آلهی اولان مردان خدا دخی حاللرندن خبر دار اولیان نامحرملر ایچنده مقید  
و محبوس کیدر ﴿ ع ﴿ روح راصحبت ناجنس غذا بیست الیم ﴿ پس حضرت  
مولانا هم زباندن مراد اصل محرم اسرار خدا اولان عارفلر و نامحرملردن

﴿ مراد ﴾

مراد عشق و محبت ﴿ و جناب قدس اله آشنایان جا هلا اولد یغن بیان  
ایدوب یوردرلر که ﴿ مشوی ﴾ ای بسا هندو و ترک هم زبان ﴿ ای قتی چوق  
هندو و ترک وارددر که بحسب اللغة متغایر ایکن ﴿ لسان حال و عشق و محبت  
خدای متعالده بر بر بله هم زبان و بر بر بنه مهربان لدر ﴿ مشوی ﴾ ای بسا دو  
ترک چون بیگانگان ﴿ ای مستمع قابل قتی چوق واقع در که ایکی ترک بر لسان  
و بر لغت تکلم ایدر کن بر بر بنه حالداش اولماغه لله بیگانه لر کیدر ﴿ الارواح  
جنود مجتده فماتعارف منها اعترف و ماتا کر منها اختاف ﴿ جامی ﴿  
معارف کرچو موباریک باشد ﴿ چه حاصل زان چودل تاریک باشد ﴿ درون  
تیره از میل زخارف ﴿ زبان مکشای در شرح معارف ﴿ مشوی ﴾ هم زبان  
محرمی خود دیگرست ﴿ محرمای هم زبان خود غیریدر ﴿ یعنی بر بر بله حال دیلن  
سویلمشک و سر درونه تحصیل اطلاع ایتک ظاهر ده اولان هم زبانلقدن  
بشفه در انلرک لسانی اوز که در ﴿ مشوی ﴾ همدلی از هم زبانی بهترست ﴿  
همدلک هم زبانلقدن اصلی در یعنی وحدت حقه عارف و سر درونه واقف  
اولد قد نصکره اکر هندو و اکر ترک اکر عرب و اکر عجم مساویدر اکابناء  
که ﴿ مشوی ﴾ غیر نطق و غیر ادب و سبیل ﴿ نطق سز و ادب و اشارت و سبیل  
کتابتسز ﴿ مشوی ﴾ صد هزاران ترجمان خیرد زدل ﴿ قلبدن صد هزاران  
ترجمان ظاهر اولور ﴿ یعنی لسان الحال انطق من لسان المقال خواستجه  
عارف و اصلا ابتدا حاللرین لسان حال ایله عیان ایدوب بعده اقتضا ایدر سه  
لسان قالی دخی کشاده فیلوب سیر اولنسان مقامانی بطریق التمثیل و التثبیه  
نحت عبارات و الفاظه ککنورر و اهل قال اولنلر فهمنده جاهلار و ارباب  
مقاماتک دخی نیجه سی انوک اذعانده عاجز و قاصر لدر ﴿ پس بر کسسه لسان  
تصوفی قوت علم ایله تعلم ایدوب لیکن ذوق و حالتدن بی بهره اولسه  
سر دروندن غافلدر انوک بیلد یکی اصطلاحات کندویه نجات و یرمز و اولیاء  
کرامک عبارات التثبه مکنوز اولان نور حقیقت محمد به دن نصیب بولمز ﴿ پس  
حقیقته هم زبان اولان محرم شهود وجه جلال و هم نسیم قرب وصال اولنلردر  
پس حضرت مولانا مناسبله همد میت و محرمیتک تعریفن ایندو کدن صکره  
کبر و قصه به شروع ایدوب یوردرلر که ﴿ مشوی ﴾ جله مرغان هر یکی اسرار  
خود ﴿ جله طيور هر بری کند و اسرارنی ﴿ مشوی ﴾ از هنوز دانش و از کار  
خود ﴿ کندونک دانش و هنز و کار و کردارندن ﴿ مشوی ﴾ با سلیمان یک یک

﴿ ثانی ﴾

﴿ ۲۱ ﴾



وامی نمود \* سلیمان علیه السلام و احد ابوا حدیثان کوستردی \* مشوی \* بنکرم از اوج با چشم  
عرضه خود را می ستود \* حضور سلیمان علیه السلام عرضه فلما عیون کند و سنی مدح ایلدی  
\* یعنی کند و لری مدح ( فلما بنعمه ربك فحدث ) خدای شریفی اوزره اولوب  
\* مشوی \* از تکبرنی و از هستی \* خوش \* عرض دانش و هنر ایلدی و کلمی عجب  
و تکبر و انانیت لرندن دکل ابدی \* مشوی \* بهر آن تاره دهد او را به پیش \* بلکه  
عرضه داشت هنر ایلدی کلمی انکچون ابدی تا که حضرت سلیمان علیه السلام اول  
مرقلک هر برینه کندی حضور شریفه بول و بره و خدمته لایق و سزاوار ایلدی  
\* مشوی \* چون بیاید برده را از خواجه \* چونکه براسیره خواجه دن  
لاید اوله برده فتح بالیله اسیر معناسنه در یعنی چونکه برینده برافندی به قول  
اولمق ایستیه افندی بنی السون دیو \* مشوی \* عرضه دارد از هنر دیباچه \*  
اول غلام و جاریه هنر لدن بر دیباچه عرضه طوتار یعنی هنر لیک بر مقدارین  
پیشگاه خواجه به عرضه قلوب خدمته وصول امیدنده اولور دیباچه بونک  
کی محله بر مقدار معناسنه استعمال اولور \* مشوی \* چونکه دارد از  
خریدا ریش نیک \* اما چونکه بنده خواجه نیک مشتری بلکنندن عار طونه یعنی  
اول خواجه به بنده اولمق استیه \* مشوی \* خود کند بیمار و کروش و لیک \*  
اول بنده کند و سنی خسته و صاغر و چواق و افساق ایلر و عارض قیلور کذلک  
اجناس طیور دخی عرضه داشت هنر آغاز ایدوب \* مشوی \* نوبت دهد  
رسید و پیشه اش \* هدهدک و انک پیشه و کار نیک نوبتی ابرشدی \* مشوی \*  
و آن بیان صنعت و اندیشه اش \* و انک صنعت و اندیشه سی بیانک نوبتی  
ابرشدی \* مشوی \* گفت ای شهیک هنر کان که ترست \* هدهدایتدی  
ای شاه کشور عدالت بر هنر که اول هنر حقیر زرد \* مشوی \* باز کویم گفت  
گونه بهترست \* عیان سویلیم حال آنکه بر موجب ( خیر الکلام ماقول و دل )  
کلام اختصاری مطلوب و بهتر در یعنی جمیع طیور جناب عالیشانکه  
دانش و هنرین عرضه قلعه کلشدر \* پس غیری طیوره مضایقه و انتظار  
چکدر میوب همان جمله دن بر هنرم عرضه قیلوب کلامی موجز سویلیم  
اطناب اتمام \* پس حضرت سلیمان علیه السلام دخی هدهد النفات ایدوب  
\* مشوی \* گفت بر کونا کدامست آر هنر \* ابدی سوبله نا اول فنی هنر در  
\* مشوی \* گفت من آنکه که باشم اوج بر \* هدهدایتدی یا سلیمان زمان  
اول وقتده که بن اوج اوزره اولم و یا خود بر به فارس یله اولوب اول زمانکه بن

جو هوا و اوج علیه پرواز ابدیچی اولام \* مشوی \* بنکرم از اوج با چشم  
یعین \* چونکه اوج هوادن چشم یعین به نظر ایدم \* مشوی \* من بینم  
آب در قعر زمین \* قعر زمینده بن آبی کوردم و یا خود با چشم یعین مصراع ثانی به  
مصروف اولوب قعر زمینده اولان آبی بن دیده یعین الله کورورم دیک اوله  
\* مشوی \* تا کجا است و چه عفت و چه رنگ \* نا اول آب قنده و معنی نمقدار در  
ولونی نیجه در \* مشوی \* از چمدی جوشد زخای باز سنک \* اول آب بدن قینار  
برخا کدن و یا خود بر طاشدن می تغییر ایدر بنم مشهودم در بوم معنی هدهدک  
خاصیت ندر تنه کم کمال الدین دمیری حبوت الحیوانده دیشکه \* و بدکر  
عن الهدیه نه بری الماء فی باطن الارض کا راه الانسان فی باطن الزجاج \* وزعوا  
انه کان دلیلا سلیمان علی الماء بهذا السبب تفقه لما تفقه \* مشوی \* ای سلیمان  
بهر لشکرگاه را \* هدهدایتدی ای سلیمان لشکرگاهدن اوتوری \* یعنی لشکر  
بر محله نزول ایدکده آبی پیدا اینمکیچون \* مشوی \* در سفر میدار این  
آگاه را \* سفرده بانکده طوت بو آیدن آگاهی \* مشوی \* پس سلیمان گفت ای  
نیکور فقی \* پس سلیمان علیه السلام ابدی ای نیکور فقی \* مشوی \* در بیابانهای  
بی آب عقی \* بی آب و صوبی عقی اولان بیابانلرده زملا اول \* مشوی \* تا بیابی  
بهر لشکر آب را \* در سفر سفاشوی اصحاب را \* تا کم لشکر دن اوتوری آب بولاسن  
و سفرده اصحابه سقا اولاسن بوییت اخیر سلطان ولد قدس سره نکدر \* بونده  
ارباب حکومنه اولان حصه بودر که هر نه قدر عز و دو ات و قدر  
و مميزات و عقل و کسایت صاحبی دخی اولور سه صور ناقص اید دخی  
ارباب هنر دن اعراض ایما بوب خدمته کتوره زبرا انسان مدنی  
الطبع اولمغله بر رینه محتاجدر و هر مناصب و خدماتی اهلنه تفویض  
و تقلید ایلوب نا اهله منصب ویرمکدن احتراز ایلدی \* زبرا رکاری نا اهله  
ویرمک اشراط ساعتندر کا قال علیه السلام ( اذا وسد الامر الی غیر اهله  
فانتظر الساعة ) اگر چه اشراط ساعت کبریدن دخی اولور سه هر دولک  
نکبتی و اشراط ساعتی مناصبتی نا اهله ویرمک و حکامی تیر تیر تبدیل ایتمک  
و نا قصات العقل اولانلرک سوزن طومقی وراء حجابده مقتضای طبعه  
موافق اولان ارباب هوا ایلدی صحبت و ساز و سوز و مضحک و بخنکر ایلدی عشرت  
ایدوب خنقه بوزن کوسر تمامک \* و فقر اوضه فاعل و رعایا و ربانی حضور ینه  
کنور میوب مظالم خلق کنند و استماع ایتمک و رشوت آوب التزام ایلدی



منصب و بر مکر \* و شمرتی و وظیفه خواری چو غالدوب ابرادی مصر قند  
قابل اولمقدر زبرا ماده ظلم قلت ابراد دن نشأت ایدر \* واعوان ساطع دخی  
بیت الماله خیانتلری حدلندن زیاده طنطنه و شهرته تقید ایتدو کلرندن حاصل  
اولور \* و علمانک دخی استنلری حق کلام سو بیلکدن حب جاه و دنیا و طمع و حرص  
قطع ایدر \* پس پادشاه له لازم در که هر کسک حانه واقف او اوب هیچ کسه  
حدندن نجساوز ایتدر میه و کند و دخی جان و دلدن شرع مطهره تابع اولوب  
اقامت حدود الله ده بذل مقدور ایلده \* و فقر او صلحا به میل و محبت ایدوب عدل  
و دادی کند و به شمار ایتکله فقر او صلحا و اولیا و اصفیائک کو کلرینه کبروب  
رعایای و برابانک جان عز یزلندن سو کلوسی اوله حتی جمیع ناس خیر دعا ایتکده  
بی اختیار اوله \* پس بو وجهله اولان پادشاهلرک عمری طویل و دوائی بایدار \*  
وساطنتی برقرار او اوب دنیا و آخرت پادشاهلرک باطن بو اور و بونک خلافت  
اولان حاکم لک عمری کوتاه و کند و لری گراه و دولتری از زمانک اینچنده بر باد  
وتباه اولور \* و راه حقه سالک اولان عاشق صادق له دخی حصه بودر که  
بره و جب (کلکم راع و کلکم مسئول عن رعینه) هر کس کند و وجودی مملکت  
پادشاهدر \* ایدمی قصه دهد و سلی ندن بطریق التأویل مراد بودر که \* ع \*  
روح سلطان وجودست بر سر بر قلب شاه \* مضمونجی سرای بدنده صدر  
قلب اوزرینه سرای پرده روح سلیمانی وضع او اتوب روح گاه حکومت او تور دقده  
حواس خسته ظاهر و باطنه و قوای بدنیه و روحیه جیمایش تحت روحه  
کلوب و خدمته ال باغلیوب هر بری خدمته لایق اولمغیچون کار و هنر لری  
عرضه قیلورلر و دهد که مراد اولان عقلت اول دخی کند و بی  
پادشاه اولان روح سلیمانه عرضه قیلوب (وجعلنا من الماء کل شیء حی) اولمقله  
ای سلیمان وجود بن خاک حضیض طبیعتدن قناد آچوب جو هوای تجرده  
جولان ایتدکده کشف است ارض بشریه بکارده و بحساب اولیوب و هر شبیک  
اصلی ندندر و ماء علم و دانش نه مقوله موضعه مدن تفجر ایلدیکن کوروب  
سن عساکر حواس و قوا ایل هر نه منزله نزول ایلست سبب هلاک لری اولان  
عطش حب ماسه و الین آب محبت و معرفت و ماء علم و حکمت ایل دفع و ازاله  
ایدوب ها مون طول املده هلاک اولمقدن حفظ ایدرم \* پس بن سنک سفرده  
و حضرده یانکده بغایت لازم دیمکله روح دخی عفاک هنر بنی اصفا ایتدکده  
کند و به رفیق موافق اولدیغن بیلوب \* ایدمی ای عقل مستفاد من بعد

بنم یانم مفا رقت ایتدوب دائم باکمر افقت ایل دیوب عقلی خدمته بار صادق  
و همدم موافق ایلدی اما قوت و ایه که زاغدن مراد اولدر عقلده بو مقوله  
هنر اولدیغنی انکار و حسد ایدوب چونکه عقلده بو مقوله هنر وارد در دام قضا  
و قدری دانه فکر و انظرک التند \* نیچون کورمز دیومعارضه ایلدی عقل  
دخی صحیح سکوت افاده ایدجک جواب باصواب و یروب قوت و ایه بی  
نیکی ایلدی که شمدن صکره واقع اولان بیانک ناو بایدر

طعنه زاغ دردعوی دهد

ز غک دعوی دهدده طعنه اورمده سن بیان ایدر \* مشوی \* زاغ چون  
بشنود آماز حسد \* زاغ چونکه دهددهن بوسه و زلی اشتدی حسد دن  
ایلر و کادی \* مشوی \* با سلیمان گفت کو کر گفت و بد \* سلیمان علیه السلام  
ایتدی که اول دهدد اگری و فیج سو بیلدی یعنی صادق القول دکلر دیدی  
\* مشوی \* از ادب نبوده پیش شده مقال \* حضور شاهده سوز سو بیلک  
ادب دن اولمز \* مشوی \* خاصه خود لافی دروغین و محال \* علی الخصوص  
لاف و کذاب و زیاده کذب و دروغ اولوب و اون لافک دهده سنندن کلک  
ممتنع و محال اوله دروغین فتح دال و غین ایل دخی قرائت اولمق جائزدر زیر  
غین لغتده غیم معناسنه در که سحابک قرائتوسی و سمایی پوشیده فلقد  
و هر شی که ذهنی پوشیده قبله اکادخی غین دیرل \* پس بو محله پرده معناسندن  
مستعار اولوب بو تقدیرجه معنا بودر باخصوص بلاف اوله که انده پرده  
اول کذاب محالاتدن اوله و دهدده لاف اسناد اولمق نه جهنددر دیوسوال  
بیور باور ایه \* مشوی \* کر مر اور این نظر بودی مدام \* اگر اول دهددک  
دائم بو نظری اولایدی \* مشوی \* چون دیدی زیر مشتی خاک دام \* بر آوج  
خاک التند طرز غی نیچون کورمز دی \* مشوی \* چون گرفتار آمدی  
در دام او \* اول دهدده دامه نیچه \* گرفتار کلور دی \* مشوی \*  
چون قفص اندر شدی ناکام او \* اول دهدده قفصده نیچون ناکام  
و ناچار اولور دی بو تأویل دخی وجه در که دهددهن مراد اسرار  
خفیه الهیه به عارف و احوال ضمازه واقفار باب کشف و شهود و زغدن  
مراد حالات و مکاشفات اولیای انکار ایدن بعض عنود و بخود اوله  
\* مشوی \* پس سلیمان گفت ای دهدده رواست \* پس سلیمان علیه السلام  
دهده خطاب ایدوب ای دهدده روای در دیدی \* مشوی \* کر نو در اول



قدح این درد خاست \* که اول قدحده سینه بود درد ظاهر اولدی یعنی  
قدحدهان و شراب اسان کردن ابتدا بود و نایب لک نمایان اولدی  
﴿ مشوی ﴾ چون نمایی مستی ای خورده تودوع \* نیجه مسئلک کوسترسن  
ای ایران ایچمش کسه \* مشوی \* پیش من لافی زنی آنکه دروغ \*  
بنم حصه ورده برلاف اوررسن اندن صکره اول لاف دروغ و کذب اوله  
\* یعنی بنم حضور مده \* کذب اختیار ایدوب قادر اولدیغک هنری  
کندو که اسناد وانکاه تفاخر ایدوب لاف و کذاب سو بلبه سن

﴿ جواب گفتی هدهد طمنه زاغ را ﴾

زاغک طمنه سینه هدهدک جواب دیمه سیدر \* مشوی \* گفت ای شه  
برمن عورو کدای \* هدهد حضرت سلیمان علیه السلامدن حسود بلا سبله  
چونکه معاتب اولدی جواب و یروب ابتدی ای شاه رسالت پناه بن عربان  
و کدا اوزره واقع اولان \* مشوی \* قول دشمن مشنواز بهر خدای \*  
دشمن قولنی اصفا و اسماع ایله حق رضاسیچون اولسون \* مشوی \*  
کر بیصلاست دعوی کردیم \* اگر دعوی ایلدیکم مقارن کذب و بطلان  
ایسه \* مشوی \* من نه سادم سر بیران کردیم \* بن حکمکه سر قومشم  
وامر که طبع اولشم بوینی کس \* مشوی \* زاغ کو حکم قضا را منکر است \*  
زاغکه اول زاغ حکم قضایه منکر در کذلک امر قضا و قدره انکار ایدن زاغ  
طبیعت و غراب جبلت لر دخی \* مشوی \* کر هزاران عقل دارد کافرست \*  
اگر هزاران عقل دخی طورسه کافر در \* ایدمی فرق مختلفه نیک مذاهبنه  
و هر برینک منشأ غلطنه عارف اولان وارث کامل حقیقت محمدیدر \* پس ارباب  
شهود اسرار وجوده عارفز و مراتب کونیه ده مخفی اولان آب معنایه واقف  
دیسسه کرامات اولیا و مکاشفات اصغیایه انکار ایدن معاندین چونکه انلرک  
مکاشفه لری وارد و ارض بشریتده مکتوم اولان بلا و قضایه نیچون  
کور میوب دام ذله یه پادشاه اولورل معاوم اولدیکه کشف و شهودک اصلی  
بو قدر بلکه بر قوری لاف و کذا قدر دیدکاری وارث حقیقت محمدیه بونلری  
تبکیک ایچون عارفین و مکاشفینه بطریق الامتحان بواستراضه جواب ندر دبو  
سؤال ایتمکله اول هدهدان معارف و موحدان و عارفان دخی زاغ جبلت  
اولان منکر بن قدریه و معتزله کی قضا و قدره انکار ایتمشله در هزاران عقل

﴿ و دانشله ﴾

و دانشله دخی وار ایدیه حتی ستر ایدیلر در دیو جوان و پرل \* ایدمی  
منکر قضا و قدر اولان کسینه \* مشوی \* درنو کر کافی بوداز کاهران \*  
فرضی اگر سنده کافر لدن بر کاف اولسه یعنی عقاید اسلامیه دن ناقص بر حرف  
و بر عقیده فاسده و وجهه کفر اوله \* مشوی \* جای کندوشه هونی چون  
کافران \* عورتک فرجی کی رایحه خبیثه و محل شهوت سن کاف یارق  
معناسینه و ران دخی اولقدر که کاف ران ایله کسندن کنایه دخی وجهدر  
کاف ران دن مراد فرج زندر حاصل کلام بر غوای کریم (انما المشرکون نجس)  
شربک نجاست معنویه درود دخی (القدریة نجوس هذه الامة) حدیث شریفک  
موجبیجه و دخی امام حسن رضی الله عنهمک (من لم یؤمن بالقدر خیر و شره  
فقد کفر و من حل المعاصی الی الله فقد فجر) قول شریفی اوزره قضا و قدر و خیر  
و شر حق دن ایدو کنه ایمان و اعتقاد ایتمین زمره مؤمنین دن اولدیغنی  
مشعر احادیث شریفه و اخبار صحیحیه وارد اولمشدر و کافال علیه السلام  
(لا یؤمن احدکم حتی لا یؤمن بالقدر خیر و شره) و قال صلی الله علیه و سلم  
(الایمان بالقدر نظام التوحید) قدریه اکفار ایتمیلر اهل قبله در دیوایت  
کریمه ایله امنشهاد ایتدیکدن توفیق ایدوب تکفیر ایدنلر دخی افعال عباد عبدک  
خلقه قدر و حقدن شر صادر اولمز دیو مجوس سیر کی حقه شربک اسناد  
ایندکلر یچوندر قضا ایسه من الازل الی الابد واقع اوله حق احواله جاری  
اولان حکم کلی اجبالی آلهیدر قدر دخی حکم قضا موجودات اوزرینه  
صور تفصیلیله ایله اوقات معینه ده واقع اولدیغیدر \* پس متضمن شربک اولان  
اعتقادات باطله ثنویه و قدریه دن شه و یله سنده دخی بعض اعتقادات فاسده  
اولورسه درونک محلی رایحه قازورات شربک اولوب و کاف ران فواحش  
کی اگر لسانک واکر عقایدک جزایت باطنیه دن خلاص اولیوب خبائت  
معنویه ایدیه ده ملوث و ناپاک و عذاب دوزخده خوار و زار اولورسن \* ایدمی  
ای غافل و عقیده سی باطل کنیدیکی تلوث باطنی دن تطهیر ایتمک ایچون آتش  
آه توبه و ندامت و سوزش درون صداقت ایله حمام سینه کی قیر دیروب  
واوله های چشم چشمه سار کدن جریان ایدن دموع اهل کون ایله غسل  
ایدوب و آب زلال توحید و ایمان و شراب ظهور ذوق و وجدان نوش ایدوب  
امراض شربک و طغیان و برص کفر و عصیان دن خلاص اوله سن که حتی سن  
دخی ارباب کشف و شهود زمره سینه لاحق اولوب جو هوای قرب لامکانده



بروزا بایه سن \* پس هدهد صاحب نظر سلیمان عایه السلامه ابتدای سلیمان  
 \* منوی \* من بینم دام را اندر هوا \* بن جوهر واده طبران ایدر کنزیر  
 خاکده مستور اولان دای کور ورم \* منوی \* کرنوشد چشم عقل را فضا  
 اسکر قضا آلهی عین عقلی پوشیده قیاسه \* منوی \* چون قضا  
 آید شود دانش بخواب \* اما چون کم ناکهانی قضا سبحانی کله عقل  
 و دانش خوابده اولور \* یعنی اسرار قضا عقل و دانشه خواب و غفلت و بر  
 فکر و نظر و حدت بصرک نفی اولور \* منوی \* مه سیه کردد بکیرد آفتاب \*  
 ماه سیاه اولور و آفتاب طویلور \* یعنی قضا آلهی کلد کده ماهه خسوف  
 و آفتابه خسوف واقع اولدیغی کی عقل قرطلعت و نور بصیرت آفتاب  
 منزلت خسوف و کسوفه وارر و اراضی مقدسه قلب مظلم و مکدر قالور  
 \* منوی \* از قضا این تعبیه کی نادرست \* قضا آلهیدن بوتعبیه یعنی  
 بومکر و تخلیط بجان نادر و قلیلدر یعنی نادر و عجب دکلدر بلکه قضا حقدن  
 بونک امثالی مکر و تخلیط چوق واقع اولشدر و تعبیه صسکری قورقوتغه  
 دخی دیرل ای عی الجیش یعنی تبرسایند جیش را وفی الصحاح عیة الجیش  
 تعبیه و تعبیه اذا هیئتیه فی مواضعه \* یعنی بوتقدیرجه قضا الهی عباد الهی  
 تخویف و منهی قلمدن خالی دکلدر دیک اولور وجه ثانی اوزره اولان معنی اولی  
 فهم اولور \* منوی \* از قضا دان کو قضا را منکرست \* اول کسینه که  
 قضا آلهی به منکر در انک انکاری دخی قضا را بایدن پیلز برا کافرک کفرینه  
 قضا الهی تعلق ایتمه اول شخص آوده \* کفر اولور \* پس کافرک کفری و منکرک  
 انکاری و هر کسک نیک و بدکاری قضا کرد کار بدندر \* عطار \*  
 قضا رقتست ز اول تا آخر \* ز باطن او نمود و سر ظاهر \* قضا رقتست هر ذرات از  
 اول \* از آن کردند اینجا که معل \* قضا رقتست اینجا هر کسی را \* فزاده سر این  
 اینجا بسی را \* قضا رقتست جمله سالکانرا \* نمود راز هم پنهان و پیدا  
 \* قضا رقتست و نوشست از پیش \* تو پیش اندیش اینجا پر میندیش \* تواز پیش  
 قضا چون میگریزی \* که با حق این زمان نومی سیزی \* کنون با قصه آدم شوم باز \*  
 درین دم مزبدان هدم شوم باز \* عیان قصه آدم بگویم \* نمود قصه او هم بگویم \*

\* قصه آدم علیه السلام و بستن قضا نظر \*

\* اور از مراعات صریح نهی و ترك تاویل \*

\* حضرت \*

حضرت آدم علیه السلام قصه سی و قضا آلهی انک دشمنی نهی صریحک  
 رعایتدن بغله سی و ترك تاویلدن دخی غافل قلمه سی یساننده در که نهی  
 صریحکدن مراد (ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمین) آیت کریمه سیدر  
 و ترك تاویل مراعاته معطوف اولوب حاصل کلام آدم ترك تاویلده اولان  
 فوائد و سمیت تاویلده اولان شد ایدی کوره محبوب جانب تاویلده کتمکله جنتدن  
 اخراج اولندی دیک اولور \* ایدی ای ولد آدم پدرک آدم و مادرک حوا علیهما  
 السلام قصه غریبه سنی استماع ایه که حق تبارک و تعالی کتاب کریمده  
 ذکر ایدر قال الله تبارک و تعالی (وقلنا یا آدم اسکن أنت و زوجک الجنة و کلا  
 منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمین) یعنی حق سبحانه  
 و تعالی بزم عظمتن ایه آدمه ابتدک یا آدم سن و زوجک جنتده ساکن اولیکز  
 و جنتده اولان ارزاق و نعمراتدن هر نه مکانه دیر سکز و فیسن اشنه اقیلور سکز  
 و اسما و رافها اکل ابدیکز و شوشجره منهیه به قریب اولیه سز بآیت کریمه ده  
 واقع اولان نهی مقدمات تناولدن اولان قریبه تعلیق اولندیغی مبالغه نهی  
 و تحریم تناول ایچوندر زیر اندن تناول ایدر سکز انک سببی ایه ظالم لنفسیه  
 زمره سندن اولور سز \* یعنی اعمال ظالمین ایه عمل ایدر سکز ظالمه ملحق اولوب  
 نفسلر یکره ضرر ایدر سز و ناقضین دن اولور سز دیک اولور و شجره منهیه ده  
 اختلاف اولوب بهضیلر شجره علم ایدی هر کم اندن تناول ایتمه نیجه نسنه  
 یلوردی و بهضیلر شجره مزبوره بر درخت ابدیکه تناول ایدندن حدث ظاهر  
 اولوردی و بهضیلر دخی شجره تین ایدی دیمشله و سعید بن جبیر رضی الله  
 عنه درخت انکور ایدی پیور مش و ابن عباس رضی الله عنهما و اکثر مفسرین  
 شجره حنطه ایدی دیو پیور مشلر اما قاضی بیضاوی رحمه الله ایدر (والاولی  
 ان لا تعین من غیر قاطع کالم بتعین فی الایة لعدم توقف ما هو المقصود علیه)  
 و تفهیم بر نیسایوریده بو وجهله مسطور در که ذکر السدی عن ابن عباس  
 و ابن مسعود و ناس من الصحابة رضی الله عنهم (ان الله تعالی لما اخرج ابلیس  
 من الجنة و اسکن آدم الجنة بل و حده و ما کان معه من یستأنس فالتی به الله  
 تعالی علیه النوم ثم اخذ ضلعا من اضلاعه من شقه الایسر و وضع مکانه لهما  
 و خلق منه حوا فلما استیقظ وجد عنده رأسه امرأه فسألهما من انت قالت امرأه  
 ولم خلقت قالت لتسکن الی فقال له الملائكة امهنا ان الله ما اسمها فقال حوا  
 قالوا ولم قال لانها خلقت من شیء حی قبل فلما اراد آدم مدیده الیهما منعته

مطلبه  
 قصه آدم و حوا  
 علیهما السلام

مطلبه  
 فی الشجرة المنهیه  
 ای شجرة کانت

\* ثانی \*

\* ۲۲ \*



الملائكة وقالوا اد مهرها فان فاسدا قها قالوا ان تصلى على محمد وآله قال  
ومن محمد قالوا من اولادك خاتم النبيين واولاده لما خلقت (وعن ابن عباس) ان جنودا  
من الملائكة حملوا آدم وحواء عليهما السلام على سرير من ذهب كايحمل  
الملوك ولبسهما النور على كل واحد منهما اكليل من ذهب مكلل باليا قوت  
واللؤلؤ وعلى آدم منطقة مكللة بالدرو واليا قوت حتى ادخل الجنة (نيسابوري  
بوابي روابي يازد قدن صكره يوردر كه) وهذا الخبر يدل على ان حوا خلقت  
قبل الجنة والخبر الاول دل على انها خلقت في الجنة) والله اعلم بحقيقة الحال  
\* حاصل كلام چونكه آدم داخل جنت او اوب كند و جنس دن هيچ فرد  
آخر كورمه مكاه مستوحش او اوب بامر الله تعالى آدمه نوم غايه ايدوب  
خواب استراحت و واردی و حق تبارك و تعالى اول حين ده آدمك ضلع ابسر  
اسفلى كه قصبرى ديمكه معروفدر آدمك خبرى بوغيك كن حوابى اندن خلق  
ايلدى \* پس چونكه آدم جنت او بخوسندن بيدار او اوب نظرايت كده غايت  
حسن و جمال ايله آراسته كند و جنس دن بر محبوبه نورسته بنى سر بايننده  
او تورمش كوردى \* پس حضرت حوايه اى سر و قامت و خوب قياقت  
سن كيمسن ديوسؤال ايلدى حوا دخی بن سنك زوجكم حق تعالى بنى انكچون  
خلق ايلديكه بكامونس اوله سن و بمنه آرام طوته سن ديدى \* پس ملائكة آدمك  
علم و دانشين امتحانا سؤال ايدوب يا آدم بو كيمدر ديدلر آدم عليه السلام  
عورت ديدى اسمى ندر ديدلر حوا در ديدى سبب تسبه حوا ندر ديدلر حى دن  
خلق اولنديغى در ديدى يا آدم حوايه محبتك و ارمي ديدلر و اردر ديدى يا حوا  
سن دخی آدمى سورميسن ديدلر سورميسن ديدى مع هذا حوا نك آدمه محبتى  
آدمك كند و به اولان محبتدن زياده ايدى ليكن حوا راست كو بلك ايلدى  
(فقالوا صدقت امرأه فى حبها لزوجها صدقت حوا) وقال صلى الله عليه  
وسلم (ان المرأة خلقت من ضلع ان يستقيم لك على طريقة فان استعنت فيها  
عوج وان ذهبت تقيها كسرتها) و كسر ها طلاقها ديوشرح ابمشلر \* پس  
ملائكة حوابى آدمه مهر صلوات شريفه ايله زهيج ايتديلر و ايكيسى دخی بر بر بله  
مونس او اوب جنده سر و خرامان كى روان اولديلر و نعم فراوان جشندن حيث  
مايشاء تناول و تنعم و ديدكلرى مكانه تفرج قيلوب انجق شجرة كند مدن  
نهى اولنديلر و نفسيز يديده مسطور در كه بوآيت كريمه معتزله بنى رده  
برهان ساطع در زيرا معتزله ديرلر كه جنت هنوز مخلوقه و موجود نه دكلدر

مطلب

فى ستر المرأة حب زوجها

الجواب اكر جنت موجوده اولمايدى (يا آدم اسكن انت وزوجك الجنة) بيورلزدى  
و معتزله ديرلر كه شجرة من بوردن آدم و حوا نهى اولنديقلى دلالت ايدركه  
جشده اوليوب بلكه روينات دنيا دن بر روضه ده اوله زيرا جشده اوليدى  
انده خود آدم بر ششيدن نحریم قلندى اهل سنت و جماعت طرفدن جواب  
بودر كه جشده ولدان و غلمان دخی وارد ليكن انك استماعى حرامدر بودنى  
اول مشابهه در \* و كرو معتزله ديرلر كه اكر بوندن مراد جنت خلد اوليدى آدم انده  
امر و نهى ايله مكلف اولمزدى بو كادخی جواب و برلر كه دنيا دار تكليف ايكن  
بعضيلردن تكليف ساقطدر مثلا اطفال و مجانين كى كه جله تكليفدن بريلردر  
و بودنى جائزدر كه جنت على العموم دار تكليف اوليوب ليكن خاصة آدمه  
فى وقت دون وقت جاى تكليف اوله باخصوص (لابس ثيابك و هم يسلون)  
قول كرىمى اوزره و دخی (ولله ملك السموات والارض) خواستجه حق  
سبحانه و تعالى ملكنده كيف ما يشاء تصرف فيلور اكا چون و چرا  
و كيف و لم ومتى و اين دينلر و على كل حال جشده تكليف دخی مستبعد دكلدر  
زيرا اجماع مسلمين بونك اوزر ينه در كه جميع ناس جشده معرفه الله ايله  
مأمور و مكلفلدر و ينه معتزله ديرلر كه جنت دار حزن و الم و سراى اندوه و غم  
دكلدر آدم ايسه بلا و الم و اندوه و غم كوردى \* جواب بودر كه حق سبحانه  
و تعالى عجب دكلدر كه ايكى ضدى بزرده جمع ايليه زيرا ديلديكده قادردر  
مثلا طبع نار محرقه ايكن ابراهيم عليه السلامى احراق ايتيوب بر دوسلام و كل  
ور يمان و باغ و بستان اولدى كذاك آدم عليه السلامه دخی جشده واقع  
اولان محنت فى النعمة آت شده اولان نعمت كى اوله و بونك سرى بودر كه عبد  
مؤمن نه محنت و الم حالنده نوميد و نه نعمت و راحتند اما بين اوله \* و معتزله رسؤال  
دخی ايدلر كه اكر جنت دار ثواب اولان جنت اوليدى آدم اندن خروج  
ايتزدى كما قال الله تعالى (وما هم عنها بمخرجين) \* كادخی جواب بودر كه  
جشندن خروج ايتيان جشده ثواب ايله داخل اولاندر آدم ايسه اول زمان جشده  
ثواب اعمال ايله داخل اولدى مثلا رضوان و خازنان جنت جشندن طشمره  
چيقديقلى انكچوندر كه جزاء اعمال و ثواب ايتچون داخل جنت اولماشلر در  
تفسير نيسابور يده دخی اختلافات من بوره بو وجهله مسطور در كه ثم هذه الجنة  
كانت فى الارض و فى السماء و على تقدير كونها فى السماء هى دار ثواب ام جنة اخرى  
فقال ابو القاسم الجنى و ابو مسلم الاصفهاني وهى الارض و حلا الهبوط

مطلب

سؤال معتزله و جواب  
اهل سنت



من بقعة الى بقعة كافي قوله ( اهبطوا مصرا ) قال لان دار الثواب للخالق ولو كان في الجنة الخلد لمخالفة الغرور من ابليس بقوله ( هل ادلك على شجرة الخلد وملك لا يبلى ) ولان من دخل هذه الجنة لا يخرج منها لقوله تعالى ( وما هم عنها بمخرجين ) ولان بعد ابليس بان غضب الله عليه كيف بقدر ان يصل الى الجنة الخلد ولان دار الجزاء يدخل المكاف فيه بعد العمل ولا عمل لا آدم وقتل ولانه تعالى خلقه في الارض ولم يذكر نقله الى السماء ولو كان قد نقله لكان ذكره اولي لان ذلك الثقل من اعظم النعم وقال الجاني ( هي في السماء السابعة اهبط منها الى السماء الدنيا ثم منها الى الارض ) وقال الجمهور هي في دار الثواب والدليل عليه ان اللام في الجنة ليست للمعموم لان الساكني في جميع الجنان محال فهي للعهد ولا معهود بين المسلمين الا دار الثواب فوجب صرف اللفظ اليها ) انتهى كلامه \* پس سهام قضا كان قدر دن شصتن بواب نشانه سبته آدمه اصابت ايد جكشدن آگاه اولوب جسته حوا ايله آدم كشت و كذار و سپور رفتار ايدوب صفاده ابكن ابليس عليه اللعنه نك درون پر خار و سينه پر كينه سن آتش حسد احراق ايدوب علولى پيوسته دماغ اولدقه بالاخره آدمه مكر ايدوب جشدن خروجه و طاعتدن دوغكه باعث اولدى كمال الله تعالى ( فازلهما الشيطان عنها ) اى اصدر زلتهم عن الشجرة و جعلهما على الزلة بسببها و نجاهما و بعدهما ( فاخرجهم مما كانوا فيه ) اى من الكرامة و التيميم و من الرتبة و اين العيش \* پس فعل زال آدمى حق سبحانه و تعالى شيطانه مضاف قيلدى زيرا سبب زله شيطاندر كمال الله تعالى ( رب انهن اضللن كثيرا من الناس ) \* پس بوايت كرى عده دخی اضلال اصنامه مضاف قيلدى زيرا سبب ضلالت انلردر \* يعنى شيطان آدم ايله حوايه و سوسه قيلدى كمال الله تعالى ( فوسوس لهما الشيطان ) بعبارة و سوسه شيطان آدمه خارج جشدن واقع اولدى زيرا شيطان مقدم جشدن مطرود اولوب تكرار جسته داخل اولدى دبر و بعبارة شيطان آدمه دهان ماردن تكلم و اغوا ايلدى دبرل تكلم و هب بن منه پورلر كه مارشتر بختي مثالنده چار پای ايدى و نوع چار پاده جله دن اعلى و مسخسن مار ايدى آدمى اضلالدن صكره دنيا به رد اولوب مار صورته له منشكل اولدى \* پس خزنة جنت مانع دخول اولماق ايجون ابليس بطن ماره كيروب جسته داخل اولدقدن صكره بطن حيه دن جيقوب اغوايه مقيد اولدى \* ابن اسحق ايدراشتداش شيطانك مكر و حيله وكيد و خدعه سى بوجهله اولديكه

آدم ايله حوايى كورد بكي كى نوحه و زاريه باشلدى انلر سؤال ايدوب ايجون اغلرسن ديديلر شيطان ايتدى سزه اغلار كه موت اصابت ايدوب بونك كى نازو نعيمدن دور او اورسن ديدى ابليسك بونك ايتى حوا ايله آدمك درونته كمال مرتبه نأثير ايلدى \* پس شيطان فرصت غنيمتدر ديبوب ( هل ادلك على شجرة الخلد و ملك لا يبلى ) ديو آدمه سويلدى و بالمله شجرة منهيه دن ابتدا حوا تناول ايدوب يا آدم بن بدم نسته اولدم ديوانواع الحاح و ابرام ايله آدمه دخی و ربوب تناول ايتد كده ( بدت لهما سوأ نهما ) حوايى شربنى اوزره موضع عورتلرى مكشوف اولوب ايكينته دخی عقوبت ابرشدى \* پس حكمت ندر كه حوا بيد كده عقوبت اولوب آدم تناول ايتد كده ايكينته دخی عقوبت واقع اولدى \* جواب بودر كه آدم پيش رو و مقتدى و اصل حوا ايدى حوا ايله فرغ آدم ورعبت ايدى مادامكه مقتدا و اصل اولان صفت صلاح ايله موصوف اولسه فرغ رعبتدن هرنه مرتبه فساد ظهور اينسه بركات صلاح مقتدا ايله رعبته اثر ايتز كمال صلى الله عليه وسلم ( ان الله لا يهلك الرعية وان كانت ظالمة اذ كانت الاثم هادية ) \* پس آدم عليه السلام بعد كشف العورة شرمسار اولوب جنك درختستانه قاچدى حق سبحانه و تعالى ( يا آدم اين انت ) يعنى يا آدم قنده سن سن خود اعلم مخلوقات ايدك ديوندا ايلدى ( انا هذا يارب ) يعنى ميان اشجار دهم ديون خبر و ردى قال الانخرج يعنى حق تعالى يا آدم ايجون طشره چيقرسن بيوردى قال ( استحي منك يارب ) \* يعنى يارب سندن اوانيم ديدى قال الله تعالى ( اولم افهكما عن هذه الشجرة ) \* يعنى بن سزه بودر ختدن تناول ايتجه سزه ديونع و نهى ايلدامى ديدى آدم ايتدى آلهى و مولاي ابليس بزه سنك اسم شريفكه قسم ايلدى بن قياس ايدردمكه هيج احد سنك اسم شريفكه بلان بره قسم و يعين ايله كقوله تعالى ( وقامهما انى لکما لى الناسحين ) پس حق تعالى حوايه عتاب ايدوب يا حواسن آدمى مغرور قيلدك \* ايتدى سن دخی کرها برجل ايله حاله اولكه بطنكده اولان حل وضع ايتك اسند كده كرارا و مرارا مشرفه موت اوله سن ديوبوروب بعد حيه به عتاب ايدوب ايتدى يا حيه سنك خوفكه ابليس حلول ايدوب بنم عبدي مطرود قيلدى پس سن دخی ملعونه سن شمد نصكره سنك تر ايدن غيرى نصيك بوقدر سن بنى آدمه و بنى آدم دخی سكا عددور ( اهبطوا بعضكم لبعض عدو ) ديوب



بیوروب جندن احرار اولند بلر \* وهب بن منبه دن روایت او انور که وقتاک  
آدم اطف حقه داخل جنت اولد قده حق سبحانه و تعالی آده برخاتم سلیمان و بر دی  
و بیوردیکه ( یا آدم هذا خاتم امر خلقه لك \* لانس فيه عهدي فاخذه )  
یعنی \* یا آدم بو خاتمی سکا احسان ایلدم و سنک عزتک خاتم قید ایلدم  
\* زنه اول عهده فراموش ایلده و ابو خاتمی سندن آلوب غبره و پرورم  
دیددی عکرمه رضی الله عنهدن مرویدر که \* خاتم مزبور مربع الشكل ایدی  
برجانبده ( انا الله لم ازل ) و برجانبده ( انا الله الحی القيوم ) و برجانبده ( انا الله  
العزیز لا عزیز غیری الامن البسته خاتمی یعنی بمنی ) و برجانبده آیه الکرسی  
یاز یلوب آخرنده ( محمد رسول الله خاتم الانبیاء ) یازلمش ایدی \* و خاتمک حواشبنده  
( ان یستقر هذا الخاتم علی من صلی الرحمن ) نقش اولمش ایدی \* روایت  
او انور که چونکه آدم اول خاتمی انکشت مبارکنه وضع ایلدی آدمک  
انکشتندن بر برق لمعان ایلدیکیم آفتاب وجه ارضه نوجهله ضیا کسره  
او اورسه اشجار و حیطان جنت دخی اندن ضیا بخش اولدی و فرش جنت  
یو با و معطر و دماغ جان رواج طیبه سندن میخز اولدی \* بس آدم عصیان  
ایتد که خاتم انکشت آدمدن طیران \* و سدره المنتهی به جولان ایدوب  
شاخ سدره آویخته اولدی \* و پرورایتده دخی رکن عرشده آویخته اولدی  
دیرلر ( فقال الخاتم اهلی قد نقض عهدک و انتک جعلت لی لاهل الطهارة  
فقیل استقر فاک الامان و انتک تبعث الی ولی من اولیائی یقال له سلیمان بن داود  
لتدخل الدنیا کلها راغمة فی طاعتی و لا یملکک بعد احد ) \* عطار \* نوبی  
آدم زذات حق نموده \* بسی گفته ایا حق هم شنوده \* درون جنت جان بودی  
ای دل \* ککر ابر کویش ابن از مشکل \* توزیشان آمدی اینجا حقیقت \*  
فتادستی تودر عین طبیعت \* توبی آدم از ان دم یاد آور \* زمانی از خداوندی تو مکذر  
\* اگر آدم توبی زان دم دمی زن \* کزان دم این وجود تست روشن \* دم آدم  
دم تست این بدان هان \* بجز جانان مبین در سر پنهان \* درون جنت و حوران  
سراسر \* به پیش تو کمر بسته تو بنکر \* بهشت نقد جوی از نسبه بکذر \* که  
هستی این زمان از خویش بر در \* آه ای همدن نسیم جمال و محرم قرب وصال  
اولان عاشق صادق و نی کی درونی آه سوزایله یانق و بغری ناله و زار ایلده  
دلتک ارباب تحقیق بیورور که شجره منهبه دن مراد شجره محبتدر که  
بر موجب ( یحبهم و یحبونه ) درخت میوه دار مزبور جندده لاجل آدم

غرس اولمشدر \* و حق تعالی شجره مزبوره بی انوار قدس ایلد الباس ایدوب  
شجره موسادن حضرت موسی علیه السلامه اولان نجلی کبی آدم ایلده  
حوایه نجلی اولوب ابکیسی دخی شجره مزبوره نهشقی و نهی اولند قلوب  
فراموش ایشلردر \* و آدمک اندن نهی اولمشدی ابکی معنی ایچوندر که  
بر بسی عزت و دلالت محبوی ایچوندر ز بر اعزت نتمه حسن و کماله جمالنددر  
و بر بسی دخی عاشق شوریده حالی محبت و ششقه لاجل الحث و التحری بصدور  
( فان الانسان حریص لما منع ) مع هذا عجب بودر که آدم جندده شجره منهبه دن  
غیری برشی تناول ایتدی و بلکه آدم شجره محبتدن منهی اولده انواع کثرات  
مناذات نفسانیه دن شجره محبت میل ایتیدی محبت ایلده غدار و حابندر  
\* پس حق تعالی شجره محبتی ذکر ایدوب آدمی شجره دن نهی ایلده تحریص  
علی المحبة ایلدی و بوقصه عجیبه حضرت موسی علیه السلامک حاله  
مشابه در که وقتاک حق سبحانه و تعالی ک ارادت از لیه سی موسای جلاله  
متشوق ایتکه تعلق ایلد بسه حضرت موسای طلب رؤیت ایلده مبتلا  
قیلوب و باب طلب رؤیت جلّه عاشقانه کشاده ایلدی و موسایه بلا واسطه  
جبریل تکلم ایتکه موسی علیه السلام اقداح کلام ایلده سکران و لذات شراب  
سماع ایلده حیران و جمال حقه مشتاق و بی درمان اولوب رؤیت جمالی طمع  
ایلمدی و حالت سکره جلا یب حیا مرتفع او اوب ( رب انی انظر الیک ) نیازینه آغاز  
قیلمدی بعده ردا کبریا و زار عظمت و علا ایلده رد التوب حق تعالی ( ان ترانی )  
بیوردی کذلک آدم علیه السلامی دخی بد قدرته خلق و نفخت فيه من روحی  
ایلده مکرم ایدوب و مسجود ملائکه ایلدوب ککند و جوارنده جندده اسکان  
ایلمدی و حوایی اگا تزویج ایدوب آدم دخی جمال حق جمال اللهدن هر مرآت  
جیلده مشاهده قیلدی و شجره محبتی مایلندده اثبات و نهی ایلده ا کادالات  
ایلمدی \* پس ( یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة فکلا منها رغدا حیث شئتما  
ولا تقر با هذه الشجرة فتکون من الظالمین ) دیو بیوردی یعنی حد عقلدن  
حد عشقه متجاوز اولوب استجلاب محبت ایلده نفسکزه ظلم ایدر سرز برا  
محبت و محنت ملازمان و بلا و ولا توأمان و جنت دار السلام جای اماندر  
سلامت ایلده اصحاب سلوه و ملامت ارباب غلو و مخصوصدر فاین الفارغ  
السالی من الحب الغالی و مالا اهل القرار فی دار السلام \* بیت \* فبتا علی  
رغم الحسود و بیننا \* بطیب کطیب المسک شربت به الخمر \* فلما اضاء الصبح

مطلب  
خروج خاتم سلیمان  
من الجنة



فرق بین \* وای نهیم لایکدره الدهر \* ﴿ عطار ﴾ چه کو بی بی سر و پا خوش همی  
کرد \* چو مردان اندر بن دریای پردرد \* چو کو بی پیش شه تسلیم او باش \* راه  
شرع و ترس از بیم او باش \* دران می جله زرات مستند \* از آن در بود حق  
بانیت هستند \* وقال ابن عطية نهی عن جنس الشجرة فظن آدم ان النهي عن  
المشار اليه فتناول على حد النسيان وترك المحفوظ لاعلى اتعمد والمخالفه قال تعالى  
( فتسنى ولم نجد له عزما ) وقال بعضهم معناه انه نهى عما عن قرب الشجرة وقضى  
عليها ما قضى لغيرها معجزه وان العصاة هي التي تقوم بها لاجدها وطاعتها  
\* پس کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا قدس سره الاعلى دخی سرخ شریفه  
اولان بیان ایلہ ابن عطیہ قولنی ومعناى اخیری مراد ایدوب بیوررلر که \* مشوی \*  
بوالبشر کو علم الاسماء بکست \* ابوالبشر که اول ابوالبشر علم الاسماء بکی در  
\* مشوی \* صد هزاران علمش ندر هر رکست \* انوک هر طمرند صد هزاران  
علم وارد رو اسما دن مراد نه در تحقیق بیوررلر که \* مشوی \* اسم هر چیزی  
چنان کان جبر \* هست \* بر شیک اسمی انجیلین که از اد اول شی ایلہ اولمشدر  
\* مشوی \* تا پایان جان اوراد دست \* تانها بنده دکن آتوک جانته الوردی  
یعنی هر شیک اسمی نه در و خاتم و عاقبتی نه اولاجه \* در انوک علی جان  
آدمه منکشف اولدی \* یعنی حق سبحانه وتعالی ( و علم آدم الاسماء كلها ) بیورروب  
اسما ده اولان الف لام استغراق جنس ایچون اولدی پس استغراق جنس  
مقتضی در که جمیع \* اشبیک اسماسنی وحقایق مسمیاتی معلوم ایدینه  
یعنی علم آدم الاسماء والمسمیات وحقایقها \* حاصل کلام حق تبارک وتعالی  
آدمه شول اسماء صفات خاصه سنی تعلیم ایلدی که اسماء من بوره ایلہ جمیع  
صفاته عارف اولوب \* وانوار صفات ایلہ طرایق معارف ذاته مهتدی اولدی  
و حق تعالی آدمه مدارج حالات اولان اسماء مقاماتی دخی تعلیم ایلدوب  
واسماء مخزونه سندن بر اسم تعلیم ایلدی که انکه جله اسمی بی بلدی \*  
مثلا حق تبارک وتعالی انسانه اسم غنی بلدیروب مجرد اسمی الیه اقتصار  
اولنایوب بلکه اسماء کلینی بلدردی شول وجهه که بصرا انسانه غنمک  
اسم لوننی تعلیم ایدوب \* مثلا اسود ویاخود ایض بلدردی وسمعه  
دخی صوتنی وشمه رایحه سنی وذوقنه اسم طعمنی ولمسنه لیت وخنو ننی  
واسما سنی وکذلک اسماء صفات و اخلاقی وخواص و منافع و مضارنی  
قولنه وعقلنه تعلیم ایدوب واسما سله اسم خلقنی دخی تعلیم ایدوب اجزا سندن

هر بر جزو ایچون بر اسم ولون و طعم و رایحه و صفت و خاصیت و ماهیت  
و حقیقت اخیری اولدین افسانن غیر بسی یلن ز برا انسان اشبیک صور  
و معانی وحقایقنی بلیک ایچون احسن تقو یمده خاق اولنوب واشیه مذکوره  
بی ادراک ایلده جک جله من بوره دن هر بر شیک حسیجه انسانی بر آت  
مدر که وارد که مدرکات کلیه مذکوره ملائکه ده بوقدر والا انجیق قوت  
مدر که عقلیه ملکیه به متعلق اولان شی وارد \* پس آدم ملائکه اوزر بنده  
فضائل جبه ایلہ تفضیل اولنوب اسماء مسمیات کلیه ایلہ جله ملائکه به  
عرضه قیلندی \* و هر بر شیک اسماء وحقایقندن خبر و بردی وحقندن من غیر  
واسطه مشاهده خطابه قوت واستمدادی اولمغه آدمک علی ملائکه مک علمه  
غلبه ایلدی \* وقال ابن عطية ( لولم يكشف لآدم علم تلك الاسماء لكان اعجز  
من الملائكة في الاخبار عنها ) \* ایدمی آدم هر شیک حقایقنی بلدیسه  
\* مشوی \* هر اقب کوداد آن مبدل نشد \* هر اقبی که آدم و بردی لقب  
من بور متبدل و متغیر اولدی ز برا هر شیکه که باعتبار الحقیقه نه اسم تسبیح  
ابتدیه القاب من بوره اشبیک لوح محفوظه مثبت اولان اسماسنی ایدی  
\* مشوی \* آنکه جسنش خواند او کاهل نشد \* آدم علیه السلام اول  
کسنه به که جنت وچاک او قودی اول بطی و کاهل اولدی ز برا اول اسمی  
آدم علیه السلام اول کسنه به ( وعنده ام الكتاب ) مرتبه سندن سو بلدی  
\* مشوی \* هر که آخر مؤمنست اوله بید \* هر کیمکه عاقبتی مؤمن و آخری  
سعادت اوله جقدر اتی اول \* کوردی و خاتمهی ایمان ایلہ مخوم اولمغه  
کاؤمن دیدی \* مشوی \* هر که آخر کافر اورا شد پدید \* هر کیمکه عاقبتی  
کفر ایلہ اوله جقدر آدم علیه السلام پیدا و هویدا اولدی \* یعنی ( و اذاخذ  
ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست برکم  
قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمه انا کننا عن هذا غافلین او تقولوا انما اشرك  
اباؤنا من قبل و کننا ذریه من بعدهم افنه لکتابه قول البطلان ) آیت کریمه سی  
فعوای شریفی اوزره آدم علیه السلام وجهه ارضه هبوط اینه کدن صکره  
بر کون جبریل امین نزول ایدوب امر حقه آدمک ارفه سن صبغایوب الی یوم  
القیام آدمدن وجود کاه جک جمیع ذرات ذریت کشف آدمدن طشره چیقوب  
و حق سبحانه و تعالی انردن دهد آلوب ( الست برکم ) دیو بیوردی بهضیلر  
اقرار ایتدیلر و بهضیلر انکار ایتدیلر اول کونه یوم میثاق دیرل و کفر اوزره

مطلب  
فی اخذ العلم من  
ذریه آدم علیه السلام



کیده چکر بن ذراتی آدمک جانب شمالیه صف باغلوب و صافیتی خیر اولوب  
وازل و ابدا سمادت الیه اولان ذرات انبیا و اولیا و مؤمنین اصفیا عموما آدمک  
جانب یمینیه صف باغلوب حق سبحانه و تعالی آدم علیه السلامه جمیع ذراتی  
شکل و صورت و قد و قامت و صفات و هئولتله و اسم و شهرتله واحد  
بواحد کوسزوب مفصل و مشروح هر بر بنی سیر و تماشا قیامی و ابتدایان  
شبه له نظر ایدوب ذراتی کفاری سیه رو و ازراق چشم و بدراجه کوروب محزون  
اولدی بده جانب یمینه نظر ایدوب ذرات انبیا و اولیا و مؤمنین هر بر بنی مهر  
انور و بدر منور سر و قامت و خوب فیاض و روایح قدسیده و فوایح انسیه الیه  
مطر اولدقاری حالده مشاهده قیاب مسرور و خندان اولدی و هر بر بنک  
اسامی و حایله بن بیابوب مؤمن تسمیه ایدوبکی مؤمن و کافر تسمیه ایدوبکی عاقبت  
کافر اولوب متبدل و متغیر اولدی کافال الله تعالی ( و اولنا نزلنا الیه الملائکة  
و کلهم الموتی و حشرنا علیهم کل شیء فلا ما کانوا ایؤمنوا الا ان یشاء الله و لکن  
اکثرهم یجهلون ) \* ایددی ای مستمع مستعد \* مشوی \* اسم هر جبری توان  
داناشنو \* هر بر شینک اسمی سن دانادن ایش \* مشوی \* سر رمز علم  
الاسماء ش \* علم الاسماء رمزک سر فی ایش \* یعنی اسمک مجرد ظاهرینه  
قالیوب حقایق معنیاته عارف اولدغیچون حق سبحانه و تعالی آدم علیه السلامه  
تعلیم بیوردیغی رمز سر علم الاسماء عالم اولان عارف واصل و مرشد کاندان  
استماع ایت که حق جل و علا و اثر حقیقت احدیه و مظهر تجلیات صفات  
و اسماء کلمه اولان کلمه دخی هر شینک اسماء و معنیات و حقایق صفاتی کندو  
فضل و احساندن یلدیروب کشف و شهود صاحبز بدر \* و شیخ مؤید الدین  
جندی شرح فصوص الحکمده شیخ صدر الدین فتویدین روایت ایدر که  
صدر الدین فتوی محی الدین عربی رضی الله عنهدن روایت ایدوب بیورر که  
شیخ رضی الله عنه بر کون بکا ایددی یا وادی صدر و قنک بن لاداندلسدن  
بحر رومه واصل اولدم کندو نفسله قصه ایدمکه بحره کبریم و راکب سفینه  
اولیام الاطماره و باطنه وجودیه دن حق سبحانه و تعالی بکا و نم ایچون  
و بندن آخر عمره دکن مقدر اولان جمیع احوالک تفاسیلنی مشاهده  
ایتد کدن صکره راکب بحر اولام \* پس حضرت نام و شهود تمام و مراقبه  
کایدکال الیه حقه توجه ایدم \* پس حق سبحانه و تعالی آخر عمره د کین بندن  
جریان ایدجک ظاهره و باطنه بنی بکا مشاهده ایددروب حتی ای صدر الدین

مطلب  
مشاهدات شیخ  
رضی الله عنه

ک باباک اسحق بن محمد الیه و سنکله صحبت ایدوب و سنک عموما احوال و علوم  
و ادواق و مقامات و تجلیات و مکاشفاتک و الله حق سبحانه و تعالی دن  
اولنه حق جمیع حظوظک مشهودم اولوب بعده علی بصیرة و بقین راکب بحر  
اولدم و هر نه که مشاهده ایدم ایله اولان اولدی و شمدن صکره دخی اوله حق  
من غیر اختلال و اختلال اواسه کر کردیو بیوردی و شیخ رضی الله عنه  
فتوحات مکیده دخی کندی حالن بیان ایدوب بیورر که ( و لقد آتانا الله ورسوله  
و ما جاء به بجلا و مفصلا بما وصل الینا من تفصیله و ما لم یصل الینا و لم یثبت  
عندنا فکن مؤمنون بکل ما جاء به فی نفس الامر اخذت ذلك من ابوی اخذ  
تقلید و لم یخطر لی ما حکم النظر العقلی فیه من جواز و احالة و وجوب فعملت  
علی ایمانی بذلك حتی علمت من این آمنت و بماذا آنت و کشف الله عن بصری  
و بصیرتی و خیالی فرأیت بعین البصر ما لا یدرک الایه و رأیت بعین البصیرة  
ما لا یدرک الایه و رأیت بعین الخیال ما لا یدرک الایه فصار الامر لی مشهودا  
و الحکم المنخیل المنوهم بالتقلید موجودا قدر من اتبعته و هو الرسول و الالمیوت  
الی محمد صلی الله علیه و سلم و شاهدت جمیع الانبیاء کلهم من آدم الی محمد  
علیه السلام و اشهدنی الله تعالی المؤمنون بهم کلهم حق مابقی منهم من  
احد ممن کان او هو یكون الی یوم القیمة خاصیتهم و علمهم و رأیت مراتب  
الجماعة کلها فعملت اقدارهم و اطلعت علی جمیع ما آمنت به بجلا ما هو فی العالم  
العلوی و شهدت ذلك کله فاز حزننی علم مارأیته و عابنته عن ایمانی فلم ازل اقول  
واعمل ما اقول و اعمله لقوله النبی صلی الله علیه و سلم ( لا علمی و لا عینی و لا شهودی  
فواحیث بین الایمان و العیان ) الخ \* ایددی ای طالب مستعد سن دخی ولی کامل  
و مرشد مکمدان بروسیله ابتغا الیه که مشکوة ولایت محمدیه مظهر یتند مقام  
و صورة کایه انسانیه الیه ظاهر اولوب مرتبه اوادنی دن مقام قرب قاب  
قوسینه مبعوث و بوجهله موصوف اوله حتی اول وارث کامل حقیقت  
محمدیه دن مجلای حق اولفه لایق بر قلب صاف الیه کنوروب و حقایق اشیا به  
واقف اولوب آب و کلامه آوده اولمش مضغه مکدره و قلب تیره و چشم خیره دن  
خلاص اوله سن و زمانه ده بوبله مرشد قدس بولنور و بولدیغی تقدیرجه  
بر مراتب مزبوریه نه و جهله واصل اولورزدیو دون همت اولیوب حق سبحانه  
و تعالیک قدرته برشی محال اولمادینه ایمان کنوره سن ( من طاب شیا وجد  
وجد ) بیورلشدر و شیخ رضی الله عنه حالنی بیان ایدوب مشاهداتی تمام عیان



ایند آمدن صکره بیورر که (وماذ کرت ماذ کرتہ للفخر لا والله وانما ذکرته لامرین  
 الامر الواحد لقوله ته لی (واما بنعمه ربك فحدث) وایة نعمة اعظم من هذه والامر  
 الآخر لیسع صاحب همه فحدث فيه همه لاستعمال نفسه فیما استعملتها فینال  
 مثل هذا فیکون معی وفی درجتی وانه لاضیق ولا حرج الا فی المحسوس) \* ایدی  
 (علو الهمة من الایمان) فواستجبه لازم اولان همت ومرت شد کاله خدمتدر \* پس  
 حضرت مولانا قدس سره بیورر که ﴿ مشوی ﴾ اسم هر چیزی بر ما  
 ظاهرش \* هر رشیک اسمی بزم فتمزده انک ظاهر بدر \* یعنی زبمان هر نشه بی  
 ظاهر حال ابله بیلورز حقیقتی ادراک اید مرز ﴿ مشوی ﴾ اسم هر چیزی  
 بر خاق سرش \* فاما هر رشیک اسمی خالق الکوین ورازق الثقلین قنده  
 انک سرو حقیقتدر مثلا ﴿ مشوی ﴾ نزد موسی نام چو پیش بد عصا \* موسی  
 علیه السلام قنده انک چو بنک نامی عصا اولوب حقیقتی ثبانی ایدو کندن  
 خبری یوغندی ﴿ مشوی ﴾ نزد خالق بود نامش ازدها \* اما خالق بیچونک  
 قنده انک نامی ازدها ایدی \* یعنی حق سبحانه و تعالی (وما تلتک بیمینک یا موسی)  
 دیوموسی علیه السلام سـ وُل ایند آمد (هی عصای اتوکاء علیها واهش بها  
 علی غمی ولی فیها ما تب اخی) دیو بیلدیکی مرتبه دن خبر و یروب  
 حق سبحانه و تعالی (انها یا موسی) دیو عصایی زمینه انفا انک امر ایدوب  
 حضرت موسی دخی امر آلهی ابله عصایی زمینه برافنده بر موجب (ما ذاهی  
 حیه تسعی) عصا حیه فخر که اولوب موسی علیه السلام عظمت خدادن  
 هیئت ودهشت و عصا انک فی الخل حیه اولد بغندن خوف و خشیت واقع اولقله  
 بر موجب (قال خذها ولا تخف سنعیدها سیرتها الاولى) حق جل و علا یا موسی  
 عصایی اخذ ابله و خوف اینه که عصا انک سیرتده اولان صفت نه بایستی صورت  
 اولی سی که عصا یتدر عن قریب اکا تبدیل ایدرم بنم قدرتم کامل و مرتبه  
 شاملدر دیو بیورر موسی علیه السلام حیه به بوغازندن یا پیشوب انکه  
 الدبغی کما کان عصا و اوب عصا انک عند الله اولان اسم و حقیقتی مشاهده  
 ایدوب عارف اولدی و کذلک ﴿ مشوی ﴾ بد عمر را نام ایجابت پرست \* حضرت  
 عمر رضی الله عنک قبل الاسلام نامی بین المشرکین بت پرست ایدی ﴿ مشوی ﴾  
 لیک مؤمن بود نامش در است \* لیکن (الست ربکم) عالمده حضرت عمرک نام  
 شریفی اسم مؤمن ابله مسمی ایدی \* پس (فرجم الامر عودا الی بدایته) و فقیحه  
 لاجرم ازده اولان اسم حقیقتی بعد دخول الاسلام ظاهر اولوب حضور حقه ایمان

کامل ابله ختم اولدی \* فلهذا حضرت علی کرم الله وجهه بنم حوقم سابقه دندر  
 دیو بیورر ایدی ز براخته دخی علم ازایده اولان سابقه به نابعدر ﴿ مولانا  
 جامی ﴾ ای بلطف انجمن جان آرای \* تیغ مهتر چن دل پیرای \* دست  
 جودت زازل نخل نشان \* نابد برسر ما نخل فشان \* و بر مثال دخی ﴿ مشوی ﴾  
 آنکه بد نزدیک ما نامش منی \* اول نشه که بزم فتمزده نامی نطفه اولدی  
 ﴿ مشوی ﴾ پیش حق این نفس بد که بامنی \* اما عند الله اول منی بونفش  
 صورت انسانیدر که بثلک ابله مشهود اولدی الحاصل اسماء اشیاء نوعیه منقسم  
 اولوب بنوعی اسم صوری و مجاز یدر که لابد زائلدر و بنوعی عند الله ثابت  
 اولان اسم حقیقتی در که اصلا و قاطعا قابل تبدل و تغیر اولوب ازلا و ابدا ثابتدر  
 \* پس فی الحقیقه اسماء حقایق اشیادن صبارت اولوب (والحقایق لا تغلب)  
 مفهومی بومعنا به اشارتدر و آدم علیه السلام من عند الله تعلیم اولنان اسم  
 دخی حقایق من بوره انک اسم ایدر ﴿ مشوی ﴾ صورتی بود این منی اندر  
 عدم \* بومنی عدمه یعنی کون غیبده بر صورت ایدی ﴿ مشوی ﴾ پیش  
 حق موجودنی پیش و نه کم \* و صورت من بوره عند الله بلاز یاده و لا نقصان  
 وجود ایدی ﴿ مشوی ﴾ حاصل آن آمد حقیقت نام ما \* پیش حضرت  
 کان بود انجام ما \* حاصل کلام حقیقتده اولان بزم نامن حضور حقه اولان  
 نه ایسه اول کلامیکه اول بزم انجام و عاقبتز اوله \* یعنی انجام کار بزمهرینه منجر  
 ایسه حضور حقه نامن اولدر دیک اولور و بالجملة (السعید قد بشتی والشیق  
 قد یسعد) حدیث شریفی (السعید سعید فی بطن امه والشیق شقی فی بطن امه)  
 حدیث شریفنک مفهومه مغایر اولوب بلکه انجام کاره نظر اولدوقده ایکبیک  
 دخی معنایی بر در و علم ازلی نه ایسه ظهور ایدر جک اولدر ﴿ مشوی ﴾  
 مرد را بر عاقبت نامی نهده \* حضرت حق و فیاض مطابق عاقبت کار نه اوله حق  
 ایسه مردی انکه نسیمه ایدر و حکمی انک اوزرینه اجرا ایدر ﴿ مشوی ﴾ فی برآر  
 و عاریت نامی نهده \* وضع آلهی اولان اسم انک اوزرینه دکلدر که  
 خاق اکا بر عاریتی نام اطلاق ایدر \* یعنی خلق بهض کسند به مؤمن و موجد  
 نسیمه ایدر لیکن عیاذ بالله عاقبتی کفر اوزرینه کیدر و بهض بنسبه کافر و فاسق  
 نسیمه ایدر و لیکن لطف حق ابله آخری صلاح و ایمان و توحید و ایمان اوزره  
 ختم اولور \* پس خاتمده نه صفات ابله متصف اولورده حق قنده انک اسمی  
 اولدر ایدی ای مؤمن موجد ﴿ مشوی ﴾ چشم آدم کو بنور پاک دید \*



آدم علیه السلام چشم روشنی که نور پاکه کور دی ﴿ مشوی ﴾ جان و سر نامها کشش پدید ﴿ جان و نامک سر و حقیقتی آدم علیه السلام ظاهر و هویدا اولدی ﴾ مشوی ﴿ چون ملک انوار حق دروی بیافت ﴾ چون ملک آدم علیه السلام انوار حق بولدی ﴿ مشوی ﴾ در سجود افتاد و در خدمت شتافت ﴿ لاجرم ملک سجوده دوشده و خدمت شتاب قیادی بهی وقتا که حق سبحانه و تعالی طینت آدمی دخی دست قدرتیله تمیز و صورت رحان اوزرینه تصویر ابتدا کن صکره انوار صفات و اسرار ربوبیت الباس (ونفخت فيه من روحي) ايله اعزاز و سریر خلافته اجلاس ایلدی ﴿ روایت اولور که آدم علیه السلام جاوس ایلدی یکی تحت سعادت بختک بدی یوز پایه سی اولوب وه ایکی پایه نک مابینی بدی یوز یلاق مسافه ابدی ﴿ عطار ﴾ چو آدم در جهان اعزاز کل یافت ﴿ خدا را هم درون جان و دل یافت ﴿ نظری کرد جله خویش بید ﴿ اگر چه خویشتی فی خویشتی دید ﴿ رموز علم الاسما درون یافت ﴿ خدا را هم درون وهم برون یافت ﴿ تمامت انبیا در خویشتی یافت ﴿ نمود اولیا هم تن بقی یافت ﴿ بعد از ان جبریل و میکائیل علیهما السلام فرمان آلهی صادر اولوب ای جبرائیل و یامیکائیل آدمک تختی کنوروب سمواتی سیران ایتدیر بکریم ﴿ انجمل فیها من یفسد فیها ﴾ دینار آدمک شرف و منزلت و قدر و فضیلت کورسونلر دیو پیوردی ﴿ پس جبرائیل وه کائیل سما و طاعة دیوب بر موجب فرمان مژان خالق الاکوان تحت خلافت ایله آدمی تعظیما و تکریم کنوروب سبع سمواتی سیرا ایتدیرد که نصکره عرش مجیدک برابرند تحت آدمی وضع ایدوب ای مکرم آدم ﴿ بیت ﴾ و داری نور اسرار آلهی ﴿ نشسته این زمان بر تخت شاهی ﴿ دیوب آدمه مدح و ثنا قیلدیلر بده جمع ملائکه به امر ربانی صادر اولوب جله سی آدمک تختی جاننده وارمق فرمان اولندی ﴿ پس ملائکه پای تخت آدمه شتاب قیلوب آدم علیه السلام نظر ایتدیرد ﴿ نظم ﴿ ملائک دید کردش ایستاده ﴿ همه دیده سوی آدم کشاده ﴿ طبقها پر ز نور اندر کف دست ﴿ گرفته جله اندر هتیش هست ﴿ مضمونی اوزره ملائکه آدمی احاطه ایتمش کوروب ملائکه دخی آدمه نظر ایتدیردند ﴿ خلق الله آدم علی صورته ﴿ ناجنی باشنده ﴿ ونفخت فيه من روحي ﴿ خلعتی قاشنده ﴿ بحبهم و یحبونه ﴿ کمری میان عصمتنده آراسته بر حسن و جمال فرخنده فال و خجسته خصال کور دیلر که جمیع ملائکه ملاحت و اطافت

مطلب  
جلوس آدم علی سریر  
الخلافة

جمال آدمدن واله و حیران و مست و سکران اولدیلر ﴿ بیت ﴾ ربی که خدای آسمان آراید ﴿ کردست مشاطه رانه بیدشاید ﴿ پس عودینده اکیال صفات ربوبیت همچون نور جل احدی الذات و جد آدمه نجلی ایدوب جمیع ملائکه به (اسجدوا لآدم) دیو امر اولندی ﴿ نظم ﴿ زهی نور نجلی در دل و جان ﴿ فکندنده عاشقان بی جای و سامان ﴿ زهی نور ت یقین جان و دل شد ﴿ از آن ابن مشکلات جله حل شد ﴿ پس ملائکه چونکه آدمی مشرق انوار نجلی ذات و مطامع آفتاب اسرار اسماء و صفات مشاهده ایتد کلامی بر موجب ﴿ فسجد الملائکة کلهم اجمعون ﴾ و بر فحوای کریم ﴿ فقه و اله ساجدین ﴾ فی الحال امر آلهی طاعة و انقیاد و فضیلت و خلافت آدمه تعظیما و تکریم آدمی کندولر قله و سجده کا ایدوب وجهه عودیتلرین زمین نیاز و وضع ایدوب نجلی ذاته طاعت و عبادت و آدمه سجده تعظیم و حرمت ایتدیلر کافان فناء رضی الله عنه ﴿ کانت الطاعة لله والسجود لآدم ﴾ ﴿ عطار ﴾ سوی جنت شتایان شردمادم ﴿ سجود عشق کن اینجای آدم ﴿ تو آدم سجده کن تاجان نمایی ﴿ زجان کلی شود عین خدایی ﴿ سجود آدم اینجا در بقع کن ﴿ توستراو این و آخرین کن ﴿ عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه ایتد آدمه سجده قیلان اسرافیل علیه السلام ابدی ﴿ فلهذا حق سبحانه و تعالی اکا تکریم ایدوب جبهه مبارکه سنده قرآن عظیم الشان یازیلوب سائر ملائکه دن ممتاز و مکرم اولدی دیور روایت بیور مثلر ﴿ و ملائکه نوردن خلق اولوب نورک ایه طاعت و انقیاد شانندن اولغله آدمه سجده قیلدیلر کافال علیه السلام ﴿ خلقت الملائکة من نور ﴾ اما ابلیس بر فحوای ﴿ ابلیس ابی و استکبر و کال من الکافرین ﴾ استکبار و سجده دن ایایلدی زیرا ابلیس خلقی ناردن ابدی استکبار ایه نازک شانندن و طلب علو طبعنددر و آدم اوزرینه حتی ستر ایتدیکله کافریندن اولدی و نای دخی انکیچون ابلیس تسبیح اولندی ﴿ روز بهان بقلی قدس سره تفسیرنده بیورر که ﴿ فلما سجد الملائکة لآدم فابی ابلیس عن السجود لان الملائکة رأوا فيه سر الله و علیه لباس الله مصبوغا بصبغ الله و لم یبر ابلیس ما کشف اهم فابی و استکبر من غضب الله علیه و کان من الکافرین ﴾ ای فی سابق علمه من المطرودین ﴿ نظم ﴿ چرا در نقش مغروری جواب ابلیس ﴿ چرا چندین کنی ای دوست نلیس ﴿ زاعت دور شورحت طلب کن ﴿ نمود جسم و جان را تواد بکن ﴿ مکومن همجو آدم

مطلب  
سجود الملائکة لآدم  
وهی سجده التخبة



ربنا کوی \* نمود و صل جانان در جنة جوی \* حاصل کلام آدم علیه السلام  
 علم و دانش و فضل و بید نشسته حد و غایت اولما غله حضرت مولانا قدس سره الاستنا  
 بیورزل که \* مشوی \* مدح ابن آدم که نامش می رم \* بو آدمک مدحی  
 که آنک نامنی ایلدرم یعنی اوصاف علیه سن ذکر ایدرم \* مشوی \* قاصر م کر  
 ناقص است بشهرم \* اگر قیامت کد آدمک فضا ثلث عدایسم کنه قاصر م یعنی  
 بیکده بروصفین اید من حقا \* برادلس اولور سه هب کوبا \* اما قضا و قدری  
 کور کم \* مشوی \* این همه دانست و چون آمد قضا \* بوجه فی بیلدی  
 و چونکه قضا کلدی \* مشوی \* دانش یک نهی شد روی خطا \* رنه یک  
 دانشی اکا خطا اولدی \* مشوی \* کای عی نهی از بی تحریم بود \* کندوبه  
 ایتدیکه آبا نهی تحریم ایچوغی اولدی \* مشوی \* یابا و بلی بدو توهم بود \*  
 و یاخود نا و بلی و توهم می ایدی یعنی (ولا تقر با هذه الشجرة) نهینده متردد اولوب  
 عجبانهی مرور تحریمی و یاخود نا و بلیه منسوب اولان تنزیهی میدر دبوب  
 طاقت جانب اوله عزیمت ایلدی نهی تحریمی اولدر که مرتکبی مستحق  
 عقاب اوله مثلا (ولا تقر بوا مال الیتیم) قول کر بنده اولان نهی کی و نهی  
 تنزیهی اولدر که فاعل مستحق عقاب اولما بوب فقط ترك اولی ایلش اولور  
 و کندوبی منهی دن تنزیه لازم کلور کاورد فی هذا الحدیث (قال علیه السلام  
 من اكل الثوم والبصل والكراس فلا يقربن مساجدنا) \* عطار \* قضا  
 پوشیده کرده چشم ایشان \* درین معنی بجا آید با سان \* چو حوایت کرفتی  
 دور کردی \* میان جزو و کل مغدور کردی \* پس قضا نا کهان \* مشوی \*  
 در دلس نا و بلی چون ترجیح یافت \* آدمک قلینده نا و بلی چونکه ترجیح  
 بولدی \* مشوی \* طبع در حیرت سوی کندم شنافت \* آدمک طبعی  
 حیرته ابکن جانب کند مه شتاب ایلدی \* نظم \* طبیعت ابن زمان از حق  
 جدا کرد \* همه کارت عجب بی اقتضا کرد \* چو شد کارت نه آدم نباشی \*  
 درین جنات حق همدم نباشی \* دما دم کن نظر در سر کندم \* که در هر کندی  
 غرقه ست فلزم \* ایلدی ای جان پدر \* مشوی \* باغبان را خار چون در پای  
 رفت \* چونکه باغبانک پاینه دیکن باتدی \* مشوی \* دزد فرصت یافت  
 کالا برد تفت \* دزد که مراد شیطان در باغبان جنت اولان آدمک پای عقلنه  
 خار فکر و ظن باغله کند و و همنه مشغول اولد یغن کوروب فرصت بولوب

مطلب...  
 فی بیان نهی التحریم  
 والتنزیه

علی الفور مناع عصمت کالای احتیاطی ایلدی و سرقه ایلدی \* مشوی \*  
 چون ز حیرت رست باز آمد راه \* چونکه آدم علیه السلام حیرتدن خلاص اولوب  
 کبر و بوله کلدی \* مشوی \* دید برده رخت دزد از کارگاه \* کور دیکم  
 دزد اسبابی کارگاهدن ایلتمش \* یعنی اسباب عصمت و مناع طاعت  
 ابلیس دزدانله کبروب حلال جنائی قامت بالار ندن خلع ایدوب چاه مظلم  
 طایفه عریان قومش پس آدم علیه السلام نیده او غرا دیغنی یلوب \* مشوی \*  
 ربنا انا ظلماتا کف آه \* (ربنا انا ظلماتا) بیدی و آه ایلدی \* مشوی \* یعنی  
 آمد ظلمت و کم شکست راه \* یعنی ظلمات کلدی و صراط مستقیم و طریق  
 قوم ضایع اولدی دیوناله و افغان ایلدی بوییت شریف سوره اعرافده اولان  
 (ربنا انا ظلماتا انفسنا وان لم تغفر لنا ورحمتنا لنکونن من الخاسرین) آیت کریمه سنه  
 اشارتدر \* یعنی آدم ابله حوا انواع ناسف و ندامت ابله توبه ایدوب ای بزم  
 ریمز و دردمز در مانز بزمز تکب معصیت اولما غله نفسیه ظلم ایلدک الهی  
 اگر توبه و معذرتی قبول و راجع کله عفو و مغفرت ایلز ایسک بز مغفونین  
 و خاسریندن اولوب ضرر عظیم ایتش اولورز یعنی (فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب  
 علیه انه هو التواب الرحیم) قول کر بی اوزره آدم ریستدن (ربنا ظلماتا) کلماتی  
 تلقی ایتد کده حق تعالی توبه لارین قبول ایلدی ز راحق تبارک و تعالی عبادتک  
 توبه سن قبول و معصیت مغفرت ایدیبی و مبالغه ابله رحمت قلیجیدر و ارباب  
 تقصیر آدمه رب العز ندن تلقی ایلین کلماته اختلاف ایدوب \* عکر مه  
 و سعیدین جیر و حسن رضی الله عنهم کلمات مز بوره (ربنا ظلماتا انفسنا)  
 آیت کریمه سیدر دیمش لرو بوقول قرآن عظیمه موافق و حال آدمه لا بقدر  
 و قال عبد الله بن مسعود رضی الله عنه (ان احب الکلام الی الله ما قال ابونا حنین  
 اقترف الخطیئة سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جددک و لا اله الا انت  
 ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت) یعنی آدم تلقی ایلدی بکی بو کلمات  
 ایدی دیمش اما قول ابن عباس بودر که (قال آدم یارب الم تخلفنی بیدک  
 قال بلی قال الم تنفخ فی من روحک قال بلی قال الم تسبق لی رحمتک غضبک  
 قال بلی قال الم تسبک لی جنتک قال بلی قال فلیم اخرجتنی منها قال بشوم  
 معصیتک قال یارب ارباب ان نبت و اصلحت اراجعی انت الجنة قال بلی) ابن  
 عباس رضی الله عنه آدمک تلقی ایلدی بکی کلمات مز بوره در دبو بیورمش  
 \* و عبید بن عمر رضی الله عنه بیورر که قال آدم یارب اشی کتبت علی قل ان

مطلب...  
 اختلاف المفسرین  
 فی تلقی آدم علیه السلام



تخافني ام شيء ابتدعه من قبل نفسي قال بل شيء كتبه عليك قبل ان اخلقك  
قال فما كتبه علي فاضربني \* وبه ضلرت دختي روايت ابدلر که آدم سابق عرشه  
نظر ايند کده \* لا اله الا الله محمد رسول الله \* باز لاش کوروب پس کند و دن  
زله صادر اولاد قدح حبيب خدا محمد المصطفى صلي الله عليه وسلم شفيع کنوروب  
يارب حبيبك محمد عشتقته بنی مغفرت ايله ديو مناجات ايلدي حضرت رب  
العالين وارحم الراحمين يا آدم محمدی نه دن ييلدك که بکا شفيع کنوردك  
ديدي آدم عليه السلام ايندي الهی سیدی ومولای آنوک نام شريفی سابق  
عرشده سنك اسم شريفکه مقارن کوردم تحقيق ييلدم که عبادك ايچنده سنك  
عند کده جله دن معزز ومکرم محمد عليه السلام در حق سبحانه وتعالی \* يا آدم  
حبيب محمد مصطفى حرمته سنی مغفرت ايلدم ديو يوردی قل هذا قال رسول  
الله صلي الله تعالى عليه وسلم ( اکت نبيا و آدم محبوبك في طينته و لقد کنت  
وسيله الي ربی ) مناجات \* زهی سرور که چرخ مهر و افلاک \* بنزد همت آمد  
کف خاک \* زهی مهتر که قدر تو فروز و نست \* زجمله انبيا خود رهغو نست \* ترا  
بر رهغو نی حق فرستاد \* يقين اين عزت و تمکين ترا داد \* بتو اميد میدارم شفاعت \*  
کز بن ربحم تو بخشایي راحت \* امیدی داشتم هست آن اميدم \* که دل کشته سیاه  
و موسيدم \* ضعیف و مبتلا و خوار مانده \* عجایب خسته و غمخوار مانده \* اميد  
من تویی در هر دو عالم \* نظر هامی کنی در من دما دم \* طایبکار تو بودم در جهان من  
\* کنونت یا قتم رایگان من \* چنانست عاشقم ای یارا اینجا \* که بر کر دون زدم  
خرگاه اینجا \* تو میدانی که راز جان ما چیست \* درین درد و بلادر مان ما چیست \*  
بکن درمان در دما حقیقت \* که قوت یافت از هر سو طبیعت \* فنا کردان مرا از  
بود خیشم \* که دیدم در فناء بود خویشم \* وبه ضلر دیرل که آدم علیه السلام  
رب العزیزدن تلقی ایلدو کی کلمات حروف تهجی در که الفاظک مفردات و مقدماتی  
اندن می کب اولور و مفردات و مقدماتدن دخی ادله و اخبار می کبدر \* پس  
ادله صحیح و اخبار صادق و حق باقی علومه و حقایق علومدن اعمال  
صالحه به رسیده اولوب و مجموع علم و عملدن ایمان کامل حاصل و تحقیق اولور  
و تحقیق ایمان ايله عسید مؤمن حقیقت توبه به نائل و قرب جوار رب العزیز  
واصل اولور کا قال تعالی ( ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين ) انشاء الله  
تعالی عن قریب مشغول شریفده \* اضافت کر دن آدم ذات را بنحو بشتن \*  
سر خنده ارباب تحقیق ( ربنا ظننا انفسنا ) آیت کریمه سنده یلر تحقیق ایلدو کی

تفصیل و بیان اولند \* پس حضرت مولانا فضا و قدر چشمی پوشیده قیلد سخن  
بیان ایدوب بیوررلر که \* مشغولی \* این فضا ابری بود خورشید پوش \*  
بوقضاء الهی برابر خورشید پوش در که \* مشغولی \* شیر و از درها شود  
زوه و موش \* شیر و از درها قضاء آهیدن موش صکبی اولور بوسوز  
دهد اسانندرتکم سیاق بوکا دلیل واضعدر \* مشغولی \* من اگر دایمی  
نبینم کاه حکم \* پس ای سلیمان زمان بن اگر حکم سبحانی و قضاء ربانک  
وقت تابانده بر دام و شبکه کوریم \* مشغولی \* من نه نه اجاهل در راه حکم \*  
امر الهی بولنده همان بالکن بن جامل و غافل دکل بلکه جمل عالم و عالیان  
و عالمان و فاضلان وقت ظهور قضا و حیران و سرگردانلر در \* آه کیم ای  
چو کان قضا و طوب اولان سالک \* مشغولی \* ای خنک آنکو نگو کاری  
گرفت \* ای دولتلو و سعادتلو اول کسینه که نیکو کاراق طو توب اندن اعمال  
خالصه و صالحه ظاهر اولدی \* مشغولی \* زور را بکذاشت اوزاری گرفت \*  
وزور و قوت و کند و عملته اعتمادی ترک ایدوب تضرع و زاری ستمنی طو تودی  
و کیچه بی کوندوز قاتوب ناله و افغاندن منقطع اولدی ایلدی بنم جانم سندخی  
مقدار کی اکل و درد ايله ایگله \* مشغولی \* کر فضا پوشد سیه همچون  
شبت \* اگر قضا الهی سنك درونکی شب کبی سیاه قیلوب ظلمات نفسانیه  
نور صباح محبتی پوشیده قیلد زنه ارحمت سبحانی و طلوع آفتاب عشق  
ربانیدن نوید و مأیوس اوله و ناله و زاریدن فراغ قیلد که \* مشغولی \* هم  
قضا دست بگیرد عاقبت \* سنك الکی ینه عاقبت قضا طو تار و آفتاب محبتی  
زیر اطلالت طیبیدن اول اخراج ایدرو شب تیره کتقی دفع ایدوب نور لامع و وحدت  
ایله منور ایدر \* مشغولی \* کر قضا صدبار قصد جان کند \* و اگر قضا  
صدبار جانکه قصد ایلد و سنی هلاک ایتک دیلده \* مشغولی \* هم قضا اجانت  
دهد درمان کند \* ینه قضا الهی سکاجان ورره بی درمان اولان درد که  
درمان قبلور \* مشغولی \* این قضا صدبار اگر راحت زند \* بوقضا اگر  
صدبار بولک اوره \* مشغولی \* بر فراز چرخ خرگاهت زند \* سنك خرگاهکی  
چرخ برین اوزره اورر یعنی خیمه قرب و دنوی اوج اعتلای لامکانده نصب  
ایدرو مرتبه قاب قوس سینه ابر کورر \* مشغولی \* از کرم دان این که می  
ترساندت \* و قضا و قدر که سنی تخویف ایدر حقك کر مندن پیل زیرا ( انما  
يخشى الله من عباده العلماء ) ودخی ( ان الذين يخشون ربهم بالغيب لهم مغفرة



واجب کبر) بیورلشدر \* پس بوند فضاء حقن خوف و خشیت اوزره  
اولان آخرتده خوف و حزنیدن امین اولور \* و خوف ایتیموب سخت حقن  
امین اولان آخرتده هول عظیم و عذاب الیمه گرفتار اولور ایدی قلبده اولان  
خوف و خشیت جانب حقن عباد مؤمنینه کرم و رحندر \* پس بر وجوب  
(فان الجنة للمنفین) \* منوی \* تبارک ایتی بنشاندت \* حتی سنی خوف و اتقاسینی  
ایله ایملک ملکنه که دارالخلد دبدار درانده نصب ایدردخی (الان اولیاء الله  
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون) زمره - نه ملحق قیاور قال الله تبارک و تعالی  
(ان المنفین فی جنات ونهر فی مقعد صدق عند مالک مقندر) \* منوی \*  
ابن سخن پایان ندارد کست دیر \* بوسه وز که فضاء و قدرک اسرارینه متعلق  
اولان کشف و شهود در حد و پایان طوئز صدر بعید اولدی و قصه شیر  
و خر کوش کبر و قالدی \* منوی \* کوش کن توقصه خر کوش و شیر \* پس  
شعد نصره شیر و خر کوش قصه سن استماع ایله که سر انجاملری معلوم اوله

﴿ واپس کشیدن خر کوش از شیر چون نزدیک چاه رسید ﴾

چونکه خر کوش چاهه قریب اولدی شیردن ایاغنی کبر و چکد یکی بیاننده در  
\* یعنی خر کوش شیره قیلا و وزا و اوب ایلرو کیدر کن چاهه بقلشده قدغه ایلرو  
کتیوب کبر و قالدی بیان ایدر \* منوی \* چونکه نزدیک چاه آمد شیر دید \*  
چونکه شیر چاهک یانته کلدی کوری \* منوی \* کرزه آن خر کوش ماند  
و پا نشید \* که اول خر کوش بولدن قالدی و ایاغنی چکدی \* پس چونکه  
شیر خر کوشک بو وضعنی کورد کده \* منوی \* گفت پا واپس کشیدی تو چرا \*  
اکای خر کوش ایاغنی بچون کبر و چکد \* منوی \* پای را واپس مکش پیش  
اندرا \* ایاغنی کبر و چکمه ایلرو کل دبدی ارتباطه معنی همچون گفت کله سنک  
معناسی آخر کلامده اجرا اولندی \* منوی \* گفت کو پایمکه دست و پای  
رفت \* خر کوش شیره ابتد قنی بنم ایاغم و الم کندی \* یعنی حرکت محالم  
و دست و پایمده رفتار فوتم قالدی \* منوی \* جان من لرزید و دل از جای  
رفت \* بنم جام خوفدن لرزان اولدی و که کلم یرندن کندی یعنی بورکم قویدی  
\* منوی \* رنگ رویم رائی بینی چوزر \* و کمال خوفه نشان خود رنگ  
رویک زر کبی صفرن \* و رزمز مین \* منوی \* زاندرن خودمی دهد  
رنگم خبر \* رنگ رویم خود دروئندن خبر و بر \* منوی \* حق چو سیمارا

﴿ معرف ﴾

معرف خواننده است \* حق سبحانه و تعالی چونکه سیمایی معرف اوفو مشدر \* یعنی  
کتاب سبحانه (عرف المجرمون بسیماهم) و دخی (و علی الاصر ف رجال یعرفون  
کلاب سیماهم) و دخی (سیماهم فی وجوههم من اثر السجود) بیوروب هر کسک  
سیمایی ارباب بصیرت اولنلره احوال دروئندن خبر و بر و سیمادن معلوملری  
اولور \* فلهذا \* منوی \* چشم طرف سوی سیمایمانده است \* عارفک چشمی  
سیمایماننده قالمشدر \* یعنی هر کسک احوالنه سیماسندن استدلال ایدرلر  
\* منوی \* رنگ و بو غماز آمد چون چرس \* الوان و روایح چرس کبی غماز  
کلدی \* یعنی صورت شیشک کیفیتندن خبر و یردکی کبی رنگ و بو بدن دخی مانی  
الضمیر ارباب فرایسته ظاهر در \* منوی \* از فرس آ که کند بانک فرس \* مثلاً فرسک  
صهیلی مستمع اولان کس - نه بی فرسندن خبر دار ایدر یعنی اسب کشند یکی کبی  
وجودی مرنی دکل ایکن و راه دیوار ده و درون آخورده و شب نبرده آوازندن  
فرسک وجودنه حکم او انور الحاصل هر جنس آوازندن معلوم اولور و صورت  
و شکنندن بیلنور \* منوی \* بانک هر چیزی رساند زو خیر \* زیرا هر شبک  
صدا و آوازی اول شیدن خبر ایدر \* منوی \* تابانی بانک حراز  
بانک در \* حتی صدای در ایله بانک خردن در و خری تشخیص و تمیز ایدر سن \* یعنی  
بر کس - نه کلامه آغاز ایله اول باب علم و معرفتی کشاده قیاور بو خسه امر دنیا  
و مالا یعنی اولان الفاظ مهمله می تکلم ایدر گفتارندن معلوم اولور حضرت  
مولانا قدس سره (انام دینه العلم و علی بابها) حدیث شریفک مضمون بنجه علماء  
بالله اولان عارفینک کلمات درر بارلری باب علمک کشاده اولدیفته و گفتار  
ناهموار جهلا وار باب دنیایی (ان انکر الاصوات لصوت الخیر) خوائ کریمی  
اوزره اصوات چهاره تمیز ایتشدر \* پس هر کس گفتارندن معلوم اولور  
\* منوی \* گفت پیغام بر تمیز کسان \* حضرت رسول رب العالمین خلقی  
بر رندن تمیز و تشخیص ایلک باینده بیوردیلر \* منوی \* مره مخفی لدی طی  
اللسان \* انسان اسانی طی ایلک قتده مخفی و مستور در \* یعنی سوبله بنجه  
احوالی ظاهر اولمز را (الظاهر عنوان الباطن) بیورلشدر و دخی (المره مخفی  
تحت لسانه) حدیث شریفی وارد اولشدر \* قطعه \* مرد پنهان بود  
زیر زبان \* چون بگوید سخن بداندش \* خوب بگوید لبیب \* و بندش \*  
زشت \* و بد سفیه خوانندش \* زیرا لسان ترجمان جنان و بلبل کلزار  
جنان جائدر \* ایدی ارباب کمالک قالی حاله و ظاهری باطنه موافق در ز را



\* مثنوی \* رنگ رو از حال دل دارد نشان \* رنگ رو کوکل حالند نشان طوتر  
 و سیمادرونه دلالت ایدر \* مثنوی \* رحمت ان مهر من در دل نشان \* ای محبوب  
 ازلی سن خود طالم السر و الخفیات سن بنم حاله رحمت قبل و محبت ذاتی \* قلمیده  
 نصب ایل \* سید \* باندردی عشق جانمی سندن بکا درمان کرک \* کرچه  
 یولکده عاشقک جان ودلی سوزان کرک \* دوشدم بنه عشق اودینه بریان  
 بپرک کر بان کوزم \* هر کیکی دوشدی عشقکه بریان وهم کر بان کرک \* صون  
 سافیا کاسا ربحی چال \* طربا عشقار فبق \* کیم مست اولان بوباده دن غاططان  
 هم حیران کرک \* پس رنگ رو احوال درونه نه وجهله دلالت ایدر دیوس \* و آل  
 ایدنه بیوررل که \* مثنوی \* رنگ روی سرخ دارد بانک شکر \* روی  
 سرخک لونی شکر بانکنی طوتر \* یعنی بطریق ذکر مسبب اراده سبب شکر کردن  
 مراد نعمت و نعمت حقیقی عشق و محبت \* یعنی عند ظهور النجلی عاشقک  
 رخ کلکونی وردا جر کی کل کل اولورنکم شیخ عطار علیه راحة الفقار دریای  
 ابرار نام قصیده سنده بوکا اشارت ایدوب بیوررل \* بیت \* دل ز عشق ارغرق خون  
 خواهی برو همت کار \* سرخی \* اجزای آهن از دم آهنکست \* عاشقان را چهره  
 از خوناب دل کلکون بود \* سرخی \* رخسار مستان از شراب احمرست \* مثنوی \*  
 رنگ روی زرد دارد صبرونکر \* کذلک صبر دخی ذکر مسبب اراده سبب اولوق  
 اوزره صبرونکر بلا و محنتن نگاه اولوب وجهده اولان صفت درد و بلا به  
 دلالت ایدر نکر و نکر ضم نون و کاف و ضم نون و سکون کاف ایل بر امر عظیم  
 سهمناک و کار سخت و همتا معنایه در جمع انکار در \* یعنی روی زرد اولوسی  
 نعمت مقابلی اولان نعمت و ضد محنت اولان محنتک اصابتنه دلالت ایدر مثلا  
 ار باب دنیا نعمت ظاهره نک زوالی و نعمت صوریه نک اصابتی ایل خوف  
 و خشیت و وجهلرنده صفت عارضه اولدینی کبی عشاق آلهینک دخی بعض  
 عوارض بشریه و مقتضیات طبیعه ایل مرآت مصفا رنگ کمال جلاسته خفا  
 کلوب کثرت ماسوا و غبار منی و ما واقع اولقله حرارت آتش عشقندن  
 نوع مایه مجور اولوب برودت نفس حاصله اولسه اندن زیاده کار سهمناک و امر  
 خطرناک اولوب عجب بوکدورت و ظلمت نه مقوله زله دن عارضه اولمشدردبو  
 حزن و غمناک اولوب بر موجب ( حسنات الابرار سیئات المقر بین ) خشیت  
 عظمت خدادن برک خزان کبی زرد و اوراق پید کبی لزان اولور \* ع \* آخرین  
 کبریت احمر نیست طین اصفرست \* پس عقل معاد ایل ناویل اولنان خرکوش

هوش نفس اماره شکرک اندن نه وجهله خلاص اولسم و بر خدعه ایل  
 انی چاهر باضنه دوشرسم دیورلزان و خراسان و اصفرالون اولوب شیر نفسد  
 و ضرغام مونه ایدی \* مثنوی \* درمن آمد آنکه دست و پا برد \* بکا اول  
 حالت کلدی که دست و پانی قطع ایل \* مثنوی \* رنگ رو و قوت و سیمارد \* رنگ  
 رو و قوت و سیمایی ازاله و افنا ایدر \* ایدی ای نفس اماره لک صفتن ترک ایدوب  
 صورته کوکل باغله و دنیا به الدائم و دولت و ثروت و قدرت و قوتکه غره اوله  
 و فرح و مرور قله که هادم اللذات اولان موت بی امان سنک رنگ رو یک  
 صولدروب و قوت و قدرتدن اثر قومه بوب \* کرم و سرمد دن صاقوب  
 ناز و نعمت و حضور و راحت ایل طوبیغک بدک جیفه خبشه و طعمه مار و مور  
 ایدر \* پس حضرت مولانا طیب الله انقاسه لسان خرکوشدن احوال موتک  
 پیانته شروع ایدوب بیوررل که \* مثنوی \* آنکه در هر چه در آید بشکند \* اول  
 نسته که یعنی ضرغام پلک انتقام اجل هر نه شیده که کله و پنجه قهر و هلاکی  
 اوره البتة انی شکست و زار ایدر \* مثنوی \* هر درخت از بیج بن او برلند \*  
 و هر درخت میوه دار عمری برندن قو پاروب کوکبی یوقارو کتورر \* ایدی  
 ای نفس غافل و عاقبت امره جاهل \* مثنوی \* درمن آمد آنکه ازوی کشت  
 مات \* با که کلدی اول نسته که اندن مات اولدی \* مثنوی \* آدمی و جانور  
 جامد و نبات \* انسان و حیوان و جماد و نبات \* مثنوی \* این خود اجزا اند  
 کلیات ازو \* زرد کرده رنگ و فاسد کردبو \* بو ذکر اولنان مولد  
 ثلثه خود کلیات اولان عناصر و طبایعدن اجزا در کلیات دخی تغیر و فساد  
 لوننی زرد و رابحه سنی فاسد ایلشد در افلاک و کواکب دخی داخل کلیاتدر  
 \* پس کلیات نه وجهله فانیلر و زرد رو و فاسد الزوایج اولور دیر ابدک  
 \* مثنوی \* ناههان که صابرست و که شکور \* تا کم جهان وجهان بیان  
 کاه بلا و محنته صبر و کاه نعمت و راحت شکر ایدبجی \* مثنوی \* بوستان که  
 حله پوشد کاه عور \* بوستان کاهی اوراق سبز و ازهار اثمار حله لری پوشان  
 و کاه باد قهر و جلال و حسن و جمال زواله ابر کوروب خزان و عریان اولور \* پس  
 بودخی کاه موجود و کاه معدوم اولوب اماته و احیایه محاکات و حشر و نشره  
 مضاهات اولدی کما قال الله تعالی ( و هو الذی برسل الراح بشرایین بدی  
 رحته حتی اذا افلت سمحایا ثقالا ثقیلا یلد میت فارتبیه الماء فاخر جنباه من  
 کل الثمرات کذلک یخرج الموتی لعلکم تذکرون ) \* مثنوی \* آفتابی کو بر آید



نار کون \* شول بر آفتاب برتاب که نار کون اولوب حين طلوعه . بوقارو  
کلور و شه شه برضباسی الله دشت و صحراروشنا اولور \* مثنوی \* ساعتی  
دیگر شود اوسر نکون \* برضبری ساعتده اول مهر منبر سر نکون اولوب آفل  
و چشمه زائل اولور و روز فیروز سیه پوش اولوب وجهه شب نقاب اورینور  
\* پس بودی آمد و شد و تغیر و تبدل دن خال اولدی \* امدی ار باب فکر و نظر  
هر شبك فتناسن مشاهده و اختلاف لیل و نهاری معاینه قیلد فده کندینک  
دخی فتناسن ملاحظه قیلوب بقا و دوام موجد مکنونات اولان واجب الوجوده  
مخصوص اولد یغن تعقل ایدوب ریب و کاندن قورتلور کما قال الله تعالی  
(واختلف الليل والنهار وما انزل الله من السماء من رزق فأجابه الارض بعد موتها  
وتنصر بفال یاح آیات اقوم یعقلون) \* مثنوی \* اختراقی نافته بر چار طاق \*  
شول نیرات مشتعل که چار طاق کردون اوزره طلوع ایشدر \* مثنوی \*  
لحظه لحظه مبتلای اختراق \* انلر دخی حالت واحد اوزره اولیوب فلک  
تدو برلنده اولان حرکانه بحسب البطو و السرعة کاه تراجم و کاه تقابل الله  
اختراق و لحظه فلحظه تغیر و تبدل دن آسوده اولزل \* مثنوی \* ماه کو  
افزود ز اختر در جال \* ماه که حسن و جمال و نورنی اشعاعده کواکب ساره دن  
زیاده اولدی بویه ایکن \* مثنوی \* شد ز رنج دق او همچون خیال \* ماه  
بدر دق رنجندن خیال و ش اولدی بعض نسخه ده همچون خلال واقع اولمشدر  
\* یعنی قمر بعد المحاق شمس ایله اجتماعدن اون ایکی درجه منحرف اولسه  
شکل خلالده خیاله هلال کورینور و دق جادن جکرده حاصل اولان  
بر حرارت محرقه در که اطباء مرتبه اولیده تفتن ایدر لر ايسه علاجن امید  
ایدر لر و وسط حالده بیلنور سه علاجی ممکن اولیوب حرارت کتر بجه کیدی  
احراق ایدوب و جسمی نزار و خلال وار بر خیاله دوندروب بالا آخره هلاک  
ایدر کذلک ماه دخی ندر بجه شمسه قریب اولد بجه تریعه واروب کندی بجه  
دقن ضعیف اولان کسنه کبی ماه دخی خلال و خیال اولوب بالا آخره حين  
اجتماعه مخفی و محاق اولور و بولردن ماعداء \* مثنوی \* این زمین با سکون  
و بادب \* بوزمین که ادب و سکون الله در \* یعنی حرکتی بوغیکن  
\* مثنوی \* اندر آرد زلزلهش در زرتب \* ناکه سان زلزله اتی حال زه سنه  
کنورر با خصوص بوم قارعه ده بر موجب (ان زلزلة الساعة شیء عظیم)  
زلزله عظیمه اولوب (واذا الارض مدت) فحوای کرمی اوزره

جبال راسبات زایل و مند که و وجه ارض بسبطه اولور \* مثنوی \* ای  
بسا که زین بلای مرده ریک \* ای جبال کثیره بوارنه قالمش بلادن مرده ریک ارته  
قالمش معناسنه در یعنی عاقبت الامر فخر و فنادن بر خوای (ونکون الجبال  
کاهن النفوس) و بر مغزای (وبست الجبال بسا فکانت هباء منبثا) لایه  
\* مثنوی \* کشته است اندر جهان او خرد ریک \* جهان ایچره اول جبال خرده  
ریک اولمشدر \* یعنی پاره پاره و ریزه ریزه و قوم کی ذره ذره اولمشدر تحقیق  
وقوعه و آنا فائس ربع الاستحاله اولد بخته بنه کشته شد یو بیور مشلر  
(و ترى الجبال تحسبها جامدة و هي تمر مر السحاب) الایه \* عطار \* زمین  
و آسمان اینجا شود کم \* مثال قطره در عین قلمز \* زمین و آسمان اینجا  
نبینی \* بجزیک جوهری پیدانه بینی \* زمین و آسمان اینجا مبین تو \* بجز حق  
کر حق عین الیقین تو \* زمین و آسمان اورانظر کن \* اگر مریدی دلت را با خبر کن \*  
جبال بار بر تو یافته یار \* شدستی همچون مست از می یار \* چو من جویای  
دلداری همیشه \* دمی ناسوده در کاری همیشه \* فراوان سال ره پیوده تو \*  
دمی اینجا بکه ناسوده تو \* تمامت کو کسان از تست پیدا \* بنور ذات نو کشته  
مصفا \* صدف داری جهان اندر کشیده \* جبال جوهر معنی ندیده \* درین  
بحری فنادی زار و محزون \* مثل دانه در هفت کردون \* آه ای عاشق صادق  
چونکه دنیا مبدل و متغیر در (لا احب الا فلین) دیوب بوکا کوکل با غلله و سریر  
الزوال و الاستحاله اولد یغن بو ذکر اولسان امثال دن اذعان قیل با خصوص  
کورمز مبین \* مثنوی \* این هوا باروح آمد مقترن \* اکچه بواطفی هوا  
روحه مقترن کلدی و محاسبات انسانی اولدی \* مثنوی \* چون قضا آید  
و با کشت و عفن \* چونکه قضاء آلهی کله اول هوا نفعن حاصل ایدوب  
وعفونتن و با ظاهر اولور بومصر اعث مقدما طیب آلهی الله عاشق کنیزک  
اولان پادشاه حکایه سنده \* ع \* در زنا افتد و با اندر جهات \* پیته شرح اولان  
تحقیقه مغایر دکلدر بودخی اسبابدن بر بسی در \* مثنوی \* آب خوش کو  
روح را همشیره شد \* آب لطیف و شیرین که اول ماه روحه (وجعلنا  
من الماء کل شیء حی) فحواسنجه یار و همشیره اولدی روح دؤنث سمعی اولوب  
همشیره لفظی مناسب اولمغه همشیره بیور دیار \* یعنی ماه دخی سبب حیات اولمقدن  
روحه برابر و مسائل اولمغه کاه همشیره کبی اولدی بویه ایکن \* مثنوی \*  
در غدیری زرد و تلخ تیره شد \* بر غدرده یعنی بر کولده که جریان ایتمایوب ماء



را کداوله صاری و ابی و بولانی اولدی توری ده مثلدی که \* قابنده چوقی طورن  
صوقوقار \* درلر \* مثنوی \* آتشی کوباد دارد در بروت \* شول بر آتش که  
بیفته بل طوتار بومخده باد بروت کبر و تعظیم و سر کشاکش معناسنه استعمال  
اولور مثلا آتش بانان برده کورادی و چارادی مقرر در \* و آتش بر جوهر  
نورانی و صاوی اولغله کورلد بسی تکبرینه و اعتلاسی سر کشاکش حال اولور  
مع هذا \* مثنوی \* هم یکی بادی برو خواند عوت \* هم بر باد اول آتشک  
اوزرینه عوت او قودی یعنی آتشی اطفای ابدی مثلا شمع بقدیوب سوبندرمک  
کبی و بروجسه دخی بودر که کره ناز فلک قمرک مقررینه عیاس اولوب  
عناصرک جله سندن اعلا ایکن زمینده مشغله اولان نار کندوبی اسفله  
کوروب بن برعالی وجود ایکن سفل بکانه لایق در دیو تکبر ابله کره ناره  
صعود ابدی بن دید بکه هوا آتی کندوبه تبدیل ایدوب قوت محرقه سنی محو  
ونا بود ایلر کذلک عناصر بر برینه متقابله اولوب تبدلات و تشکلاتدن خالی اولم  
\* مثنوی \* حال دریا ز اضطراب جوش او \* فهم کن تبدلهای هوش او  
\* دریانک حالی و تبدلات سرو هوشی دریانک اضطراب وجو شدن و امواج  
و خرو شدن فهم و ادراک ابله هوش عقل معناسنه در عقل ایسه برشی و دوه ایغنی  
باغلامغه درلر یعنی رباح مثالیه دن در باجوش و خروشه کلوب و طاغیر و قطار  
قطار شتران ترکی منشکل اولان امواج و درلر در او نقش اولسان کره لمر  
منجد دالامثال اولوب تعاقب ایلدوکن و بر آن بر صورت اوزره برقرار  
اولسا یوب هر آن وساعتده انواع تشکلات و تغیرات بوالدیغین دریانک  
متصلا جوش و خرو شدن اذعان قبل دیمک اوور \* رباعی \* چیزی که نما یشش  
بیک منوالست \* و اندر صفت وجود بیک حالست \* در بد و نظر کر چه بقای  
دارد \* آن نیست بقا تجدد امثالست \* مثنوی \* چرخ سرگردان که اندر  
جست و جست \* چرخ دوار که جست وجوده در یعنی (الملاء الاعلی بطا یون  
الله کانتهم یطلبونه) مضمونی اوزره چرخ سرگردان دخی موجود مک و نالتک  
عشق ابله دوران ایدوب رضای حق جست وجوده و مقصد اصلی بی نیجه سده در  
\* مثنوی \* حال او چون حال فرزندان اوست \* آنک حالی دخی جو فنده  
اولان فرزندان بیک حالی کبیر یعنی جو فنده اولان موالید ثلثه خصوصاً  
اکمل موالید اولان نوع انسان کی سعی و طلب و تبدل و تغیرده در \* مثنوی \*  
که حسیض و که میانه کاه اوج \* مثلاً کاه حسیض و کاه میانه و کاه اوج در

یعنی شمسک و سار کواکب سیاره نیک فلک مثالرندن مغرز و مختلف اولان فلک  
خارج مرکز و متمم لک که اوج و حضیضی وارد آفتاب و کواکب انلرک نمونده  
کاه اوج و کاه حضیض و کاه میانه ده حرکت انجمله \* مثنوی \* اندر و از  
سده و نحسی فوج فوج \* اول کواکبه سده و نحسین فوج فوج وارد یعنی  
کاه سده و کاه نحوسیندن خالی دکلدر و اوج حضیض و مثل و خارج مرکز  
و بعضی اصطلاحات هیئت و نجوم مقدماتی و شکلله تفصیل اولمشدی  
\* کلشن راز \* هر آنچه در زمانست و مکانست \* زیک اسناد و ازیک کارخانهست  
\* کواکب کره زاهل کاند \* چرا هر لحظه در نقص و زوالند \* سده درجه  
و سیر و اون و اشکال \* چرا کشتند آخر مختلف حال \* چرا که در حضیض و که  
در اوجند \* کهی تنها فناد کاه زوجند \* دل چرخ از چه شد آخر بر آتش  
\* ز شرق کیست او ندر کشاکش \* همه انجم درو گردان پیاده \* کهی  
بالا و که شیب اوفتا ده \* عناصر باد و آب و آتش و خاک \* کرفته جای  
خود در زیر افلاک \* ملازم هر یکی در مرکز خویش \* بنهد پای یک ذره پس  
و پیش \* جهان را سر بر سر در خویش می بین \* هر آنچه آمد آخر پیش می بین \*  
ایندی چونکه عالم کون و فساد لحظه بلحظه دگر کون اولدیغی مقرر اولدیه  
\* مثنوی \* از خودای جزوی ز کلهها مختلط \* فهم میکن حالت هر منبسط  
\* ای کلیاتدن مختلط اولان جزوی مرکب اولیان هر مفردات و بسایطک حالی  
کند و کدن فهم و ادراک ابله یعنی صلب پدیدن رحم مادر و رحم مادر دن  
دنیا به کلوب عمرک آخره ایرشجه نشاء دن نشاء به و حال دن حاله انتقال ایدوب  
و معنی دخی عقل و فکر و کیفیت تبدلات و تغیرات قبول ایدوبی کلیات  
دخی بوتبدل و تغیردن خالی دکلدر و بنم تبدل نه وجهله در دیرایسک بوآبت  
کریمه بی سمع قبول ابله استماع ابله قال تعالی (هو الذی خلقکم من تراب ثم من  
نطفة ثم من علقة ثم یخرجکم طفلاً ثم یتبله و اشدکم ثم لکنوا شیوخاً  
و منکم من یتوفی من قبل و لیسوا اجملاً مسمی و لعلکم تعقلون هو الذی یحیی  
و یمیت فانما یقول له کن فیکون) \* مثنوی \* چونکه کلیات رارنجست و دردد \*  
چونکه کلیات رنج و دردد و دردد \* مثنوی \* جزو ایشان چون نباشد  
روی زرد \* جزو کلیات نیچون روی زرد و تبدل و تغیر اولیه \* مثنوی \*  
خاصه جزوی کوز اضداد دست جمع \* خصوصاً شول جزو بیکه انوک ترکب  
و جمعی اضداددن در که طبایع اربعه در \* مثنوی \* ز آب و خاک و آتش



و بادست جمع \* و آب و خاک و باد و آتش دن جمع اولشدر \* پس بواسطه ادا ربه  
کمال اعتدال دن دوردر ایکن اعتداله قریب اولمغله بر فاج کون جمعیت ایدوب  
بالآخره مراکنده و پریشان اولورل \* عطار قدس سره \* ترا این چرخ کردان  
خورد خواهد \* بگردت تاهمه بودت بکاه \* خدازان کین وجودت خرد کردد \*  
ترا این هفت چرخ اندر نوردد \* شود اجزای ظاهر عین باطن \* زظاهر بگذر  
و بشکر بیاطن \* درون خود نظر کن آفتابی \* کزوبکر فته جانت نور و نابی \*  
ای عاشق صادق \* مثنوی \* این عجب نبود که میش از کربک جست \*  
بو عجب دکلدر که قیون قورددن صبرادی و قاجدی \* مثنوی \* این عجب  
کین میش دل در کربک بست \* اما عجیب و غریب بودر که میش و غنم کربک درنده به  
کوکل باغدی \* کرکدن مراد بوجهان فانی در که خاق جهانی مذبحه به گلش  
کوسفندان کبی ذبح و شکمن دریده و فنا ایتمکدر خالی دکلدر ایدوب دنیا و ما  
فیهادن منقطع اولوب حب و مینای قلبدن دورایتمک عجب دکلدر بلکه عجب  
بودر که بویی رحیم و شفقت اولان کربک درنده جهانه کوکل باغلوب سنی  
مقصود اصلیدن محروم ایتمکله قهر و هلا که نفسکی القایتمکدر و یا خود  
طبیاع و عناصر اربعة منضاده نیک امتزاج لربنی میش و کر که تمیل ایدوب  
انسانک سقامت و موتی عجب دکلدر زیرا اضدادک بر بردن مفارقتی مقرر در  
بلکه عجب بودر که (الضدان لا یجتمعان) ایکن عناصر اربعة بر برینه کوکل  
و یروب مصالحه ایتمد لبردر \* نظم \* چار طبع مخالف سرکش \* پنج روزی  
بند باهم خوش \* کر یکی زین چه ساز شود غاب \* جان شیر بن بر آید از قالب \*  
مثنوی \* زندگانی آشتی \* ضدهاست \* زندگانی و صحت انسانی اضداد  
اربعة مزبوره نیک بر برله صلح و اجتماعیه در \* مثنوی \* مرک آن کاندرمیان  
شان جنگ خاست \* موت اولدر که اضداد مزبوره نیک بیننده اختلاف و جنگ  
پیدا اولوب مزاج اعتدالیسی فساد و واردی بونک تفصیلی مقدمات ابداء مثنوی \*  
شریفه \* ع \* تن زجان و جان زتن مستور نیست \* بشتک شرحنده روح  
حیوانی واضفی میخشنده بیان اولمشدر و بوموته موت حیوانی تمیر اولمشدر  
مثنوی \* اطف حق این شیر را و کور را \* الف دادست این دو ضد دور را \*  
حق سبحانه و تعالی نیک لطف و احسان و قدرت و ارادتی وجود انسانیده  
اولان بوشیر و کوره و یوایی دوره الفت و بر مشدر یعنی عناصر و طبیاعه امتزاج  
و یروب اضداد ایکن بر برینه \* اوف اولدی \* مثنوی \* چون جهان

جلد اول صحیفه  
۱۰۱

رنجور

رنجور زندانی بود \* چونده جهان بانکاید رنجور و زندانی اوله \* مثنوی \*  
چه عجب رنجور اگر فانی بود \* مریض اسکر فانی اولورسه عجب دکلدر  
مثنوی \* خواند برش بر اوازی رو پندها \* خرکوش عقل معاد نفس  
اماره شیرینه بو بوزدن انواع بند و نصایح او قودی \* مثنوی \* گفت من پس  
مانده ام زین پندها \* وین بو بندل سیندن پس مانده اولشم و کوکلی حب  
ماسوادن تخلیه ایتمش دیدی وائی قناعت و ریاضت چاهنه دوشردی  
پرسیدن شیر از سبب واپس کشیدن خرکوش پارا \*

خرکوشک اباغنی کبر و جکمه سندن شیرک سوال ایتمدی در \* مثنوی \* شیر گفتش  
توز اسباب مرض \* شیر خرکوشه ایتمدی سن اسباب مرض دن \* مثنوی \*  
این سبب کو خاص کاینده غرض \* خاصه بوسی بیان ایله که بنم غرض  
و مقصودم بودر یعنی تبدلات جهان و فناء انسان و زوال جمیع جهانیان  
معلوم در لکن بنم مقصودم بودر که سن چاهدن دور اولوب اباغک کبرو  
چکدو که کد باعث ندرانی تفهیم ایله \* مثنوی \* گفت آن شیر ندرین چه ساکت \*  
خرکوش شیره جواب و یروب ایتمدی اول شیر بو چاهده ساکن در \* مثنوی \*  
اندرین قلعه زآفات ایمنست \* اول شیر بو قلعه ده آفادن امین و محفوظدر یعنی  
چاه و ریاضت و قلعه عصمت و هدایتده طوروب شیران پیشه زار معرفت اولان  
نفس مطمئنه صاحبجری آفات شیطانیه و نفسانیه دن محفوظ و مصون و امین  
و سالمدر و هاهمون حرص و طمع و تیه طول املده غره و سرکشنه اولان  
شیر نفس اماره چاه طبیعتده هالکدر \* ایتمدی ای طالب هدایت تیه غوایت  
و چاه طبیعتده کراه و تبه اولمقدن احتیاط ایدوب چاه ریاضته کبروب امین  
اول زیرا \* مثنوی \* فخر چه بکزد هر کو عاقبت \* هر کیم که عاقلدر فخر چاهی  
اختیار ایلدی \* مثنوی \* زانکه در خلوت صفاهای دلست \* زیرا که  
خلوتده صفاهای درون وارددر \* مثنوی \* ظلمت چه به که ظلمتهای خلق \*  
ظلمت چاه بکدر که خلقک ظلمت لربدن یعنی ظلمات اختلاط ارباب دنیادن ظلمت  
بکر کدر \* مثنوی \* سر نبرد آنکس که کبر دیای خلق \* اول کسکه که خلقک اباغنی  
طو تر باشن خلاص ایلدی \* یعنی کوکلی دنیایه و طبیعتده بند ایدوب عوام خلق  
اولان ارباب دنیایه محبت و الفت و صحبتدن خالی اولمیان کسکه حقه آشنای  
ایده میوب و طریق عشاقه کیده میوب کیدر که ایماندن دخی محروم اولوب  
(بالیتمی لم اتخذ فلانا خلیلا) قول کریمی اوزره آه و ندامت و تأسف و غرامت



چونکه اما نه فائده اول زمانده اولان ندامت و غرامت ايله عذابدن عبری شی حاصل  
اولان \* ایددی ممکن اولدق طالع حقه لازمدر که قانی دنیادن و دنیا دوستلری  
اولان دون و دنیلردن دوندروب خالصا و مخلصا حقه توجه ایدوب اهل حق  
واصحاب صفا ايله صحبت ایلله والا دنیا عموما بر شهوت و حرص و وارباب  
دنیا دخی حرص و طمع بلاستند ن بر برلینک دم و هلاکنه تشنه لبلردر  
﴿ عطار ﴾ همه در محنت انداین قوم دنیا \* تمامت بخیر از نوم دنیا \*  
همه در خواب و فارغ جله از مرگ \* بیسته دل درین دنیای بی برک \* چنین  
در خواب کی بیدار کردند \* چنین اغیار کی بایار کردند \* بدندایشان همه غرقاب  
دنیا \* شده کل اندرین کرداب دنیا \* درین کرداب جله مبتلاند \* فرومانده  
درین عین بلاند \* تراکذات کلی آرزو بست \* در اینجا که جای جست  
و جو بست \* برون کن از سرت پندار دنیا \* مشو تو بعد از بن غم خوار دنیا \*  
بگردان رخ ازوای دوست زنهار \* رخ آور آنکهی در حضرت یار \* عدم کن  
جسم و جانت در یر یار \* مین خود را در اینجا که یکبار \* الحاصل خر گوش  
شیره بوقدر کلمات ایتد کدن صکره \* مثنوی \* گفت پیش از خیم اورا قاهرست \*  
شیر خر گوشه ایتدی خوف و هراس ایلله ایلر و کل بنم زخم و پنجه قهرم اتی  
هلاک ایدر \* مثنوی \* تو بین کان شیر در چه حاضرست \* ای خر گوش  
همان سن کور کم اول شیر چاهده حاضر میدر \* یعنی چاهده ایلله واروب  
بکاخبر کتور که اتی هلاک ایدین دیدی خر گوش مکر ایدوب \* مثنوی \*  
گفت من سوزیده ام زان آتشی \* شیره ایتدی بن اول آتشی و غضوب ظالمین  
سوزان اولشم \* مثنوی \* تو مکر اندر بر خویشم کشی \* ای شیر مکر سن بنی  
کند و سینه که چکه سنکه \* مثنوی \* تابه بشت تو من ای کان کرم \* حتی سنک  
مظاهر تکله ای کان کرم بن \* مثنوی \* چشم بکشایم درین چه بنکرم \*  
کوزم آچم و چاه ایچنه نظر ایلیم والا بایکز کندم چاهه نظر ایتکه قادر دکل دیدی  
﴿ نظر کردن شیر در چاه و دیدن عکس خود را و آن خر گوش را ﴾

شیر چاهه نظر ایلله سی و آب چاهده کندینک و خر گوشک عکس کورمه سی  
بیاننده در \* مثنوی \* چونکه شیر اندر بر خویش کشید \* چونکه شیر  
خر گوش سینه سینه چکدی \* مثنوی \* در پناه شیر تاجه می دود  
خر گوش شیرک حفظ و پناهنده چاهه دکن بادی \* مثنوی \* چونکه

در چه بنکر دیدند اندر آب \* چونکه شیر سینه سینه اولان خر گوش ایلله چاهده  
اولان آبه نظر ایلدی \* مثنوی \* اندر آب از شیر و اور نافت تاب \* شیر و خر گوشدر  
آب ایچنده عکس و تاب ظاهر اولدی بومخلده ناب عکس و نافت بلدرادی  
معنا سنده در \* مثنوی \* شیر عکس خویش دید از آب تفت \* شیر کندی عکس  
﴿ وردبکه صودن یاد رادی تفت نافتدن مخفدر \* مثنوی \* شکل  
شیری در برش خر گوش زفت \* بر شیرک شکلی و سینه سندن رفر به و سینه  
خر گوش کوردی ز پراکندینک عکس بیدر \* مثنوی \* چونکه خصم  
خویش را در آب دید \* چونکه شیر کندینک خصمی چاهده اولان آب  
ایچیده کوردی \* مثنوی \* هر ورا بکذاشت و اندر چه دوید \* شیر  
خر گوش خارج چاهده قوبوب کندوسی درون چاهه ایلدی هر معناک  
بر صورتی اولغله چاه مظلم مزبور دخی اول شیرک صورت ظلمی ایا بیکه  
مظالم لمرک هلاکی ایچون حفر ایتش ایدی \* پس بر موجب (من حفر بئر لاخیه  
یوشک ان یقع فیه) کندی قز دینی قیویه دوشدی کذلک هر بر ظالمک عباد  
اللهی هلاک ایچون حفر ایلدی ظلم و ستم قبولی روز جزاده بر چاه مظلم  
او اوب کبسته نک حبسی هاویه و کبسته نک قراری حافه و قارعه و ویل و درک  
اسفنده او اور و بهضیسی ایتدی ظلمک جزاسنی هم دنیا ده و هم آخرتده  
ذوق ایدر \* عطار \* ز فعل زشت شیطان در بلای \* چنین استاد رسوا  
مبتلای \* کسی هرگز کند آنچه تو کردی \* که مر فرمان زخورد راهی ندیدی \*  
ز فعل تو خود اندر چه فکندی \* که تاحیران وزار و مستندی \* پس لاجرم  
ارباب ستم عاقبه العاقبه چاه معاصی و مظالمه سرنکون اوله جعفرندن حضرت  
مولانا خبر و یروب بیوررلر که \* مثنوی \* بر فتاد اندر چه می گوینده بود \*  
اول شیر بر قیویه دوشد بیکه اول چاهی حقیقتده اول شیر قازش ایدی  
﴿ مثنوی \* زانکه ظلمش بر سرش آینه بود \* زیرا که (من عمل صالحا  
فلنفسه ومن اساء فعلیها) فحوا سنجه شیرک جور و ستمی باشنه کلجی اولدی  
\* یعنی اول شیر زیان نخبیرانه ایلدی ستم چاهنده سرنکون اولدیغی کی  
اگر ظالم لغیره و اگر ظالم لنفسه دخی چاه مظلم جزاه سینه سینه سرنکون اولسی  
مقرر دیمکدر \* مثنوی \* چاه مظلم کشت ظلم ظلمان \* چاه مظلم اولدی ظلم  
ظلمان \* مثنوی \* ایچنین آفتند جله عالمان \* بویله دیدی بویله جله  
عالمان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم (الظلم ظلمات یوم القیامة) چونکه



حقیقت حال بوله چه در بس **مثنوی** هر که ظالمتر چشمش باهول تر  
 هر کیم که اشد ظلم ایل ظالم ایسه الی چاه ظلمی جله دن زیاده مظلم و مخوف  
 و هولنا کدر **ایمندی** متنبه اولوب اکا کوره کمال احتیاط اوزره اول وظلم کاریدن  
 فراغت قیل زیراکه **مثنوی** عدل فرمودست بدتر رابر **عدن الهی**  
 بدتره بدتر بیور مشدر کما قال الله تعالی (وجزاء سيئة سيئة مثلها) و بعض  
 نسخه ده **عدل** فرمودست سلطان بشر **واقع اولمشدر** **یعنی** ظلمدن رجوع  
 اید بکریم سلطان بشر افضل افراد اهل و برو مدر علیه السلام (عدل  
 ساعة خير من عبادة ستين سنة) بیور مشدر دیک اوور ای ظلم کاروستم  
 پیشه اولان مغرور و مقهور استماع ایل که حضرت مولاناه بیور **مثنوی**  
 ای که نواز چاه ظلمی می کنی **ای شول کسسه** که چاه و منصب الحق من خلفه  
 ظلم و جور ایدرسن **مثنوی** از برای خویش چاهی میدی **خبرک**  
 بوقدر که کندی هلاکت ایچون برچاه عمیق هاویه حفر ایدرسن و هیچ شک  
 و شبهه قیله که ایچنه سر نیکون دوشرسن اما نه فائده ظلم قلبی و ایمانی  
 قرار دوب قول اغث کرو چشمک کور اولوب ایشتن و کور من سن قیاس ایته کیم  
**کند** کدن غیره ضرر ایلیم سن کشتی کندویه ایته بکن کسسه کسسه به ایتمز  
**مولانا** جامی علیه الرحمه **سفه** کافی که سرافراخته اند **بهردنیای**  
 تودین باخته اند **چاهلانده** چاه طلب **خویش** راعلمان کرده لقب  
 چشمها بندند در بن تیره مغالک **کشته** از حقیقه دنی ناپاک **جست** پایی از بن  
 قوم خطاست **زآب** ناپاک طهارت نه رواست **بیخ** ظلم از دل خود پاک بکن  
 شاه ظالم سیاست بشکن **بلکه** آن بیخ چو برکنده شود **شاه** ناچار  
 سرافکنده شود **تیغ** برکش مکش از کینه وری **به** که باشد دلت  
 از کینه بری **حبیف** باشد که در آن روز کران **از تو پرسند** کناه دکران  
 سختی روز جزا آسان کن **از برای** دکران هم آر کن **کله** از عدل و قبا  
 پوش ازداد **برتوان** نکته فراموش مباد **ای کلام** حق و اخبار صادق  
 اند با و اولیا ایل متصح و متأثر اولیان ظالم و مستکار **مثنوی** کرد خود  
 چون ارم پله برمتی **ظلمدن** قطع بد ایل و اییک قور دی کبی اطراف کی چو یروب  
 اورمه **مثنوی** بهر خود چه می کنی انداز کن **کند** کدن اوتوری  
 قیو قرار سک باری مقدار بجه فاز **یعنی** اگر غیره و اگر کندیکه ایلدیکک ظلم  
 و تعدی و معاصی و فسادات چونیکه سکا راجع اولوب حق سبحانه و تعالی

(یوم نجه کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود اوان بیضا  
 و ینته اما بعد) **دبو بیور مشدر** **ایمندی** چاه طبیعت و بتر معصیتی - فر  
 ایدرسک باری اول مقدر حفر ایل که ایچنه دوشد که **مخند** فی النار اولوب  
 توبه و استغفار ایل خلاص اوله سن والا که (و اوبری الذین ظلموا اذ یرون العذاب  
 ان القوة لله جیما وان الله شدید العذاب الذین اتبعوا من الذین اتبعوا  
 و رأوا العذاب و تقطعت بهم السباب) **خوای** **یعنی** اوزره ظالم و فاسق  
 و منکر و منافق و **اتخاذ** انداد ایلان **مشرک** خبر و بر بلان عذابی شدید  
 ملاحظه ایدوب قبل انقطاع الاسباب توبه و ندامت ایدیکز و جیما قوت الله  
 مخصوص اولدین **مشاهده** ایدوب نه وجهله شدید العقاب اولدین **دیده**  
 بصیرتله بیلکن و کور بکن یو خسه **حین** رؤیت عذاب و بعد وقوع العقاب  
 و انقطاع الاسباب نادم اولدین **کرت** فائده سی یوقدر **ایمندی** عظمت و جاهه  
 تکیه ایل و زبرد سکنده اولان ضعیفیه حقارت نظری ایل بقمه **مثنوی**  
**مرضیه** فان راتو فی حصی مدان **سن** ضعیفتری ناصر و معین **بیلد** ضعیفانک  
**معین** و ناصر اول **لاک** قادر در و بو کادلیل قاطع و برهان ساطع ایسترسک  
**مثنوی** از نبی اذ جاء نصر الله و ان **فرآن** عظیمین (اذ جاء نصر الله)  
**سوره** سن اوقو و آگاه اول که اصحاب رسول علیه السلام و رضی الله عنهم  
 ابتداء اسلامه قلیل و ضعیف ایکن قوی و غالب و کفار مکه و سایر مشرکین  
 مغلوب و مقهور اولدیلار و عون ناصر و معین ایل غرب و شرقه حکم ایدوب  
 دین اسلام ایل جهان و جهان نیانی منور و مشرف قیلدیلر **یعنی** **سوره**  
 (اذ جاء نصر الله) **حبیب** اکرم صلی الله علیه و سلم و وحی و انزال اولوب  
 حق تبارک و تعالی بیور در که (بسم الله الرحمن الرحیم) (اذ جاء نصر الله و الفتح)  
 قاضی بیضاوی رحه الله علیه **ظهاره** ایاک علی اعدائک و فتح مکة و قبل المراد  
 جنس نصر الله للمؤمنین و فتح مکة و سایر البلاد علیهم **دبو** تفسیر بیور در  
**یعنی** کله نصر فاعلنه **مضاف** مفعولی محذوف در که خطاب حضرت رسول الله  
 علیه السلام اولوب (اذ جاء نصر الله ایاک) **تفسیری** اوزره معنایی **حبیب**  
 چون خدای متعالی **لک** عون و نصرتی سکا کله و فتحه اولان الف لام دخی  
 عوض عن الاضایة و مفعولی محذوف اوله که مکه در **یعنی** حق تعالی  
 فتحی که فتح مکة در میسر اوله (ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا)  
 و اللهک دینی که دین اسلام در ناس فوج فوج و گروه گروه دین حقه داخل

مطلب  
تفسیر سوره النصر



اولد قلمري حالده كوره سن (فسيح بحمد ربك) خدای متعال سنی كفار اوزر ينه  
غاب ايدوب انواع نعم جليله سن مشاهده اباد مکه مذهبها سبحان الله ديوسوبله  
ور بلك جد وثنا سته ملتبس اولديك حالده خدای متعالك شان بجوشنه  
لابق وسزاوار اوليان اوصاف ونقايدن تنزيه وتقديس ونعت حقه شكر  
ايله (واستغفره انه كان توابا) وامتك ايجون ر بكدن مغفرت طلب ايله كه  
تحقيقا حق تبارك وتقدس تائب اولان عبادك توبه ل ر بنى مبا غه ايله قبول  
ايديجي وتواين ومنطهر بنى مغفرتيله سوو يجدر كا قال الله تعالى (ان الله  
يحب التوابين ويحب المنطهرين) اذا جاء نصر الله قول كر ينده اولان اذالك  
جوابى وعاملى فسيح قول كر عيدر ديمشله \* يعنى اذا جاءك النصر والفتح  
وكثرة الاتباع والامم فاشغل انت بالنسبيح والحمد والالتفات وعضيل دخی  
اذا جاءك سيله منصوب اوانوب جوابى محذوف در ديمشله تقدير كلام اذا جاءك  
هذه الاشياء فقد عظمت نعم الله تعالى عليك ديمك اولور \* وبين النصر والفتح  
فرق ندر كه حتى فتح نصر اوزر ينه عطف اولدى ديوسوال ايدنه امام فخر رازى  
عليه رحمة الباري جواب ويروب بيورر كه نصر مملوك تحصيله  
اما ندر فتح ايسه نصره مملوق اولان مملوك تحصيلدر \* پس نصر فتح  
ايجون سبب كيدر \* فلهذا ابتداء نصر ذكر اوانوب فتح معطوف على النصر  
اولدى \* ورجواب دخی بودر كه نصر كل ديندر وفتح نعمتك تمنندن اولان  
اقبال دنيويدر كا قال الله تعالى (اكتات لكم دينكم وانعمت عليكم نعمتي)  
\* ورجواب دخی بودر كه نصر دنياه ظفر على المني در فتح ايسه جسته اولان  
مأمولك حصو ايدر كا قال الله تعالى (وقفت ابوابها) الحاصل اظهر  
اقوال بودر كه نصر لمعنا سى طائفة قريشك وباخود جميع اعرابك اوزر ينه  
غلبه در وار باب تفسير برن بمضبي بوقتهن مراد فتح خيرو بمضيل دخی  
فتح طائفدر ديمشله ولكن تفسير كيرده ابن عباس رضی الله عنهما دن  
نقل اولور كه بوقتهن مراد فتح مکه در كه فتح مزبور فتح افتوح در ديو  
بيور مشله در و بين المفسرين دخی مشهور اولان بودر كه بوسوره كر بده  
اولان فتحن مراد فتح مکه در و كير تفسير كيرده مسطور در كه ذكرنا  
ان الاصح هو ان السورة نزلت قبل فتح مکه واما الذين قالوا انها نزلت  
بعد فتح مکه فذكر الما وردى انه عليه السلام لم يلبث بعد نزول هذه السورة  
الاستين يوما مستديما للتسبيح والاستغفار وقا مقاتل عاش بعد السورة

طلب  
ما الفرق بين  
النصر والفتح

حولا ونزلت (اليوم اكملت لكم دينكم) فعاش بعدها ثمانين يوما ثم انزل  
آية الكلا فعاش بعدها خمسين يوما ثم نزل (لقد جاءكم رسول من انفسكم) فعاش  
بعدها خمسة وثلاثين يوما ثم نزل (واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله) فعاش  
بعدها احد عشر يوما وفي رواية اخرى عاش بعدها سبعة ايام والله اعلم كيف  
كان ذلك \* اما تفسير معالم التنزيل يله قتاده ومقاتل رضی الله عنهما دن روایت  
اولور كه حضرت فخر عالم صلى الله عليه وسلم بوسوره كر يمدك نزولند نصكره  
ايكى سنه حياتده اولدى ديو بيور مشله \* پس سورة نصر ك وقت نزولده  
اختلاف اوانوب فتح مکه هجرتك سكرنجي سنه سنده ونزول سورة نصر  
اونجى سنه ده واقع اولدى ديور روایت اولغله كله اذا بومحمد مجرد وقت  
ايجوندر ديمشله وروى الحافظ البيهقي عن ابن عباس قال لما نزلت (اذا جاء  
نصر الله والفتح) دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة وقال انه نعت  
الى نفسى فيك ثم ضحكك فقلت عن ذلك قال اخبرني انه نعت اليه نفسه فيكيت ثم قال  
اصبري فانك اول اهلى الحاقابي فضحكك وقد رواه النسائي بدون ذكر فاطمة  
وروى ان العباس عرف ذلك وبكى فقال النبي عليه السلام (ما بك بك فقال  
نعت اليك نفسك فقال الامر كما تقول) قال ابن عطاء في قوله (اذا جاء نصر  
الله والفتح) اذا شغلك به عمادونه فقد جاءك الفتح من النصر والفتح هو التجابة  
من السجين والبشرى ببقاء الله وقال الواسطي اى فتح عليك العلوم (فسيح  
بحمد ربك واستغفره) على ما كان منك من قلة العلم بما ريك منك (انه كان توابا)  
وقيل اذا فتح الله قلبك بروية امنه عليك اقل الله قلوب عباده اليك حتى بانوك  
فوجا فوجا \* وبالجملة حضرت فخر عالم صلى الله عليه وسلم سال حديده ده قريش ايله  
مصالحه ايدوب كتب توار يخ وتغاسبرده مفصل ومشروح نقل اولدى بنى  
اوزر ده بنو خزاعه داخل عهد وامان رسول عليه السلام وبنو بكر قبيله سى  
دخی قريش قومك عهدنده اولوب طرفيندن بربرينه مضرات اصابت  
ايتملك اوزر ده صلح اولمش ايكن ذكر اولنان ايكى قبيله ك ميانده بعثت نبى  
عليه السلام دن اول مقاتله واقع اولغله عداوت اوزر ده اولد قلمري بچون  
قبيله بنى بكر عداوت مزبوره بنى كوكلرنده صاقلاب وبعد الصلح هر كس  
آلات حرب وسلاحن براغوب امن وامان اوزر ده اولوب بوحال اوزر ينه  
برسنه مرور ابتدا كده بنى بكر قبيله سى عداوت قديمى اظهار ايدوب  
مكيانندن استمداد اباديلر انلر دخی امداد ايتكله امن وعهد رسوله اولان



بنو خزاعه قبيله سنك اوزر ينه واروب خبلى كس نه قتل ايدوب بقيد سته  
 هز بت واقع اولدى \* پس امر حقه جبريل امين نازل اولوب بنو بكر وطائفه  
 قر يش نقض عهد ايتدكلار بن خبر وروب ومكه مكرمه نك فخر به تشي ير ايلدى  
 بعده حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم اصحاب كزين ابله واروب مكه  
 مكرمه بي فتح ايدوب دين محمدى ضيف ايكن قوى واهل اسلام فقه قابله  
 ايكن در بائال وانجيم شمار اولوب جيع اديانك وجهه اناسك اوزر ينه نصرت  
 وفتح حقه منصور ومظفر وغاب مطاق اولدىلر \* ايمدى حق اوزره اولان  
 مؤمنينك صورت ظاهره لنده اولان ضعفار ينه نظر ايتيه سز كه انلك معين  
 وناصرى الله رب العالمين وخير الانصرون در يا خصوص اوليا واتقيانك الله دن  
 غبرى حامى وه ميلرى بو قدر وانلر دخی حق دن غير بدن امداد واعانت ديلرلر  
 \* مشوى \* كرتو پيلي خصم تواز تورميد \* اى ظالم فرضى اكر سن قبل  
 ايسك وصورتده وقونده زيمان بديل ايسك وخصمك سكا نسبت ضيف  
 وزبون اولغله سندن اور كدى ومقاومته قادر اولوب قاجدى \* يعنى بوبله  
 ايسه دخی زنه ار غافل اوله كه اى مغرور ومقهور \* مشوى \* نك جزا  
 طيرا ابايلىت رسيد \* اشسته سكا ابايلى قوشى جزا بتشدى \* يعنى طيرا ابايلى  
 اصحاب فيل نه وجهله هلاك ايتدبسه قوت وقدرت ودوات وساطتده مغرور  
 اولوب ( قلب المؤمن بيت الله ) ديو بيور بلان مؤمنين اتقياوليا واصفيانك  
 كوكللى كيه سن هدمه نيت اباين ظالمه بيلدىكى بدن بلا وروب  
 اضعف ضعفا دن بر عبد حقير الله هلاك ايتكده قادر در آمتا وصدقنا  
 و بويت شريف ايله كاشف اسرار قيو مى مولانا جلال الدين رومى سوره  
 الم تركيف ده بيان بيور بلان اصحاب فيلاك قصه سته اشارت بيورلر \* تاريخ  
 عام القبلده اختلاف اولوب بعضيلرى حضرت رحمة للعالمين دنيايه كلردن قرق  
 بيل اول واقع اولمشدر ديرلر و بعضيلرى بكرمى اوچ سته اول واقع اولدى ديو  
 بعضيلرى دخی بوم الفيلدن صكره اللى كون مرور ايتد كده حضرت فخر عالم  
 عليه السلام متولد اولوب عالم شهادتى قدم ميمت لزوملر يله مشرف ايلدى  
 ديو روايت ايدرلر واكثر مورخين حضرت رسول عليه السلامك مولد  
 شريفلر يله اصحاب فيلاك قصه مى بربلده واقع اولدى ديو تحقيق ايدرلر اصح  
 روايت دخی بودر ديشلر واصحاب فيلاك اجمالاً قصه پر حصه شى بودر كه  
 عز ولايتك والبسى اولان ارهه بن الصباح نام مغرور ومقهور شهر صنعاده

مطلب  
 قصه اصحاب فيل

بر كنيسا بنا ايدوب و در و ديوارن زيب وز بوره خرق ايدوب اسمنى قليس ديو تسيمه  
 ايلدى و كنيسا بنا سته دخی باعث بواولديكده مكه مكرمه شرفه الله تعالى به  
 بهر سته اطراف واكتافدن افواج كشيدكلوب بيت الله الحرامى زيارت ايدرلر  
 ايلدى ارهه خلفك بو وضعندن منالم اولوب خلق عالم كعبه زيارته كتوب بنم  
 بنا ايلديكم كنيسا بنى زيارت ايتد سونلر ديو مفسدورن صرف ايدوب اول  
 زمانه كنجده اندن شهرتلى ومذهب ومطلا بر كنيسه دخی بنا اولغله مشيدى  
 حكمت خدا كنهه قبيله سندن بر رجل دلير ارهه نك كنيسا بنا ايدوب دخی  
 زيارت كعبه دن منع ايتديكن اجتماع ايتكده صنع به عز بت ايدوب و بر كجه  
 واروب كنيسه مز بوره نك ايچنه بول و غايط ايدوب و ديوار ينه نجس سوردى  
 \* و پروايتده دخی طائفه عربدن بر يسى كنيسا به قرب محله آتش ايقاد  
 ايدوب روزگار شديدا ستمكه آتشی كنيسا به اولاشدروب احراق بالئار  
 اولدى ديرلر \* پس على كلا التقدير بن ارهه قضيه مز بوره دن خبردار  
 اولار قده غضب دكلوب البته واروب كعبه بن هدم ايدرم ديو قسم عظيم ايلدى  
 وحشه عسكربله قاقوب ومحمود نام بر جنه دار وقوى فيل وييله سنجه بر قواده  
 سكر و بر قواده اون ايكي و بر قواده بيك رأس فيلار كوتوب انواع كبر  
 وغرور ايله مغس نام موضعه كلكده اشراف مكه ايله عبد المطلب ارهه به  
 قارشو چيقوب بوداعيه دن فراغت ايله ديوتلك مالى عرضه فيلوب ارهه  
 قبول ايتوب عناددن دوئدى ونخر يب مكه نيتى ايله فيلارى جانب  
 حرمه سوروب ميلاره وارد قىلرند بر خطوه ايلرو كتوب فيل بانلر  
 هر نه قدر چنگال ومول اوروب اقدام ايتد كجه مفيد اولمزدى وشام و بن  
 طرفنه منصرف ايتدكلرند سرعت وشتاب ايله دونوب كيدرلى \* پس  
 بونلر بو كاره اشتغال اوزره ايكن حق سبحانه وتعالى جانب بحردن طير ابايلى  
 كوندروب هر برينك چنگاللرند بر ر ومنقار لنده دخی بر رطاش كتوروب  
 هر برنده اوچرطاش وار ايدى واجار مز بوره نك اصغرى مر جك مقدارى  
 و اكبرى نخود مقدارى ايدى \* پس طير ابايلى ذكر اوانسان ايجارى  
 ارهه عسكربنك باشلر ينه اوروب بقدره الله تعالى ايجار مز بوره اول قوم  
 طغنيك باشلردن كيروب دبرلرند چيقوب هلاك ايلدى وعاقبت ارهه نك  
 دخی اول ايكي قواني اوموزندن وايكى اياغنى اويلوغندن كتوروب بدهه باشتدن  
 اوروب هلاك ايلدى وهلاك اولان آدم لردن رينى بر كس نه بر ايله آتى



وكتبه وسبيله قاله يروب بر الما كبي الله طوردى ابحار مزبور. بقدره الله  
يولرى يا قوب في احوال قاور كبي ايدردى قصه ك تفصيلن استين كتب توار يخه  
مراجعت ايلسون كما قال الله تعالى (بسم الله الرحمن الرحيم) الم تر كيف فعل ربك  
باصحاب الفيل (خطاب رسول عليه السلامه در واسه تفهام تقر بر يد حاصل  
معنى عجايبهم سن كورم كى ربك اصحاب فيله نه ايشلدى \* يعنى اصحاب فيله  
واقع اولان آنارى مشاهده واخبارى توار الله استماع ايدوب همان معاينه  
كورمش كى اولدك و علم ضرورى حاصل اولدى زيرا رؤيته اصل رؤيت  
بالبصر اولمقدور واسه تفهام دخى تقرير ايجون اولوب تحقيقا حبيبم سن كوردك  
ومشاهده ابلدك ديك اولور رسول عليه السلام ايسه اصحاب فيله واقع اولان  
بليه بي چشم ظاهر الله كورماش ايدى ارباب تفهيم رحيم الله بوسيله  
جواب ويروب يوررلر كه بوحلده اولان رؤيتدن مراد رؤيت قلبدر رؤيت قلب  
ايسه علم درو علم ضرورى قوتده وجلاده مشاهده وعيان الله مساوى اولد ينجون  
علمدن رؤيت الله عبارت اولدى و علم ضرورى دخى اصحاب فيلك اخبارى  
متواتر اولد ينجو ندر كاروى عن ابن عباس رضى الله عنهما (انه رأى من  
الحجارة التى اهلك الله تعالى بها اصحاب الفيل عند امهاتى رضى الله عنها  
نحو قفير مخططة بحجرة كالجزع الظفارى) وعن عائشة رضى الله عنها وعن  
ايسه قالت (رأيت قائد الفيل وسائيه اعينين مقعدين يستطعمان) (وارسل  
عليهم طيرا ابايل ترميهم بحجارة من سجيل) وحبيبم ربك اصحاب فيل اوزر ينه  
ابايل ديمكه موصوفه طيرار سال ابلدى آنجاين طيركه سنك وكلمن اولان  
بحاره بي اصحاب فيل اوزر ينه ريمى ايدى وباخود ترميهم طيردن صفت اخرى  
اولوب حال اولق اوزره طير ابايل انلرك اوزر ينه ريمى بحاره ابتدكارى حالده  
(بخلهم كه صف ما كول) \* پس حق سبحانه وتعالى اول طائفة طاغية بي  
عصف ما كول كى قبلدى عصف شول صمان چو بي دركه بعد الحصاد  
ريح عاصف اتى داغيدوب پریشان ايدر ومواشى اكل ايدر \* وفى التفسير الكبير  
انه ورق الزرع الذى يبقى فى الارض بعد حصاده وتصفه الرياح فتأكله  
المواشى \* وقال ابو مسلم العصف التبن كقوله تعالى (ذوالهصف والربحان)  
كأنه ما يعصف به الريح عند الذر فتفرقه عن الحب وهو اذا كان مأكولا  
فقد بطل ولا رجعة له ولا نعمة فيه وقال الفراء هو اطراف الزرع قبل ان يدرك  
السنبل \* وقيل هو الحب الذى اكل الله وبقى قشره ولفظ ابايل صفت طيردر

زيرا طير اسم جمدر \* فلهذا ترميهم تابلله ويا الله دخى قراعت اولمشدر  
وابايل اساطير وساطيط وعباديد كى اولوب واحدى بوق بر جمدر بعضيلر  
ايسه ابايلك واحدى بخول كى اولدر زيرا بخولك جعى عجايبدر ديمشدر  
وبعضيلر دخى واحد ابايل ابال وباخود بروزن سكين ايلدر ديمشدر و فرائد تشكه  
ابايلك واحدى دنانيرك واحدى دينار اولديغى كى ابال در ديسدر  
صواب اولوردى ديمش الحاصل ابايل شيئا بعد شى اولان جماعتدر  
وابايل طيرك غير ينه دخى بطريق الاستعاره اطلاق اولور ومرغ ابايلك  
لون وصورت ومقدار و هيئتده روايات مختلفه واردر \* وفى تفسير البغوى  
ثم قال ابو مسعود لعبد المطلب انظر نحو البحر فتنظر عبد المطلب فقال ارى  
طيرا ابيض نشأت من شاطئ البحر فقال ارمقها ببصرك اين قرارها  
قال اراها قد دارت على رؤسنا قال تعرفها قال لا والله ما عرفها ما هى بنجدة  
ولا نهامة ولا غريبة ولا شامية قال وما قدها قال اشباه العاسيب فى مناقيرها  
حصاكا كنه حصى الخزرف قد اقبلت كالليل يكسع بعضها بعضا امام كل فرقة  
طير تقودها اجر المنقار واسود الرأس طويل العنق فجاءت حتى اذا جاءت  
بمسكر القوم ركبت فوق رؤسهم فلما توافقت الرجال كلها اهالت الطير ما فى  
مناقيرها على من تحتها مكتوب على كل حجر اسم صاحبه \* وابن سببر بن ابن  
عباس رضى الله عنهما دن روايت ايدر كه ابن عباس بيورمشركه طير ابايلك  
فيل خرطومى كى خرطوملى و كلاب دبشى كى دبشلى واريدى \* قال  
كانت طيرا اهسا خراطيم كخراطيم الفيل واكف كاكف الكلاب \* وروى  
عطائه قال طير اسود جات من قبل البحر فوجا فوجا \* امام فخر الدين رازى  
تفسير كبريه بيوررلر كه \* ولعل السبب انها ارسلت الى قوم كانوا فى صورتهم  
سواد اللون وفى سيرتهم سواد الكفر والمعصية \* وعن سعيد بن جبير انها  
بيض صغار واهل السبب ان ظلمة الكفر انهمزمت بها والبيض ضد السواد  
\* وقبل كانت خضر اولها رؤس مثل رؤس السباع ومناقير صفر وقبل كانت  
بلقاء كالخطاطيف \* واقول انها لما كانت افواجا فاعل كل فوج منها كان على  
شكل آخر \* وكل واحد وصف مارأى انتهى كلامه \* ومعناى سجيلده دخى  
مفسرين درت قول يازمشلدر \* قول اول سجيل فى الاصل فارسى اولوب  
كلمين ايديكه بر بسى سنك وبر بسى كادر \* پس معرب ابتدكارنده سنك سنج  
وكل جيل ديومد ب اولوب سنج حجر وجيل طين معناسنه استعمال اولندى

مطلب  
فى تحقيق لفظ ابايل

مطلب  
تفسير سورة فيل

مطلب  
فى تحقيق لفظ سجيل



بسمه بعلبك كى ايكبسى بركله اولوب \* سنك وكادن منجبره اولان ابحاره  
سجیل اطلاق اولندی \* قول ثانی سجیل سجیلندرد و سجیل صوبله طواو اولان  
بیوک قوغله دیرل نیکیم اعراب سجیل الماء سجلا فانسجیل دیرل ای صیبه  
بالد او فانسب \* یعنی صوبی دلاوبله دوکدم صودخی دوکلدی دیکدر \* پس  
(ترجمه) سجیل من سجیل) قول کریمی رمی اولان حیاره حق سبحانه و تعالیٰ  
خزانه فخرندن منصبه در دیک اولور حتی بهنـ بلربایله برمیهم قرائت ایدوب  
و فعل رمی حق استناد اولوب برمیهم الله اولق اوزره ضمیری رب اوزر ینهارجاع  
ایتمش \* و باخود اسم جهـ سنک تذکر و تانیثی مساوی اولوب تاویل جماعتده  
اولدیفیچون مؤنث واسم جمع اولدیفنه نظر ایله مذکر اولغـ له ضمیر طبرایایله  
ارجاع اولمش کما مر ذکره \* قول ثالث سجیل ارسال معنا سنه اولان اسجیل اندر  
دیمشـ مثلا بهیمنی مادربله ارسال اینسهـ اسجیل البهیمة مع امها دینلور  
و كذلك خیل مسجیل دخی دینلور یعنی مرسل مطابق دیکدر بوتقدیرجه معنی  
ان تلك البحارة مما ارسله الله عليهم دیمک اولور عذاب ایسه ارسال ایله  
وصف اولمشـ در مثلا بومحمد و بردخی (فارسلنا عليهم الطوفان) قول  
کریمده و بعض محله دخی واقع اولمشـ \* قول رابع سجیل سجیلند ماخوذ  
در که سجیل من بور کابدر و سجین اعمال کفارک مکتوب اولان دیوانته  
علم اولدیفی کبی سجیل دخی عذاب کفار مکتوب اولان دیوان ایچون علمدر  
و کانه قیل بحجارة کائنه من جملة العذاب المکتوب فی الکتاب المسمی بسجیل  
حتى طبرایاییل رمی ایتد و کی حجاره دن هر برینک اوزرنده صا حینک اسمی  
یازلمش دیور وایت اولوب قول من بور دخی قول رابعه موافق در و عبد الرزاق  
قاشانی طیب الله انفاسه تفسیرنده بورر که (فهی لاتقبل التأویل کاحوال  
القیامة و امثالها و اما التطبيق فاعلم ان ابرهة النفس الحشیة لما قصد تخريب  
کعبة القلب الذی هو بیت الله بالحقیقة و الا سستیلاء علیها و اراد ان یصرف  
بحاج القوى الروحانیة الی قلبی الطبیعة الجسمانیة الی بناها و اراد تعظیمها  
فخرنا فیها قریبشی العاقلة العسلیة بالقاء فضلة الغذاء العقلی فیها من صور  
النأ دیب المخصوص بالامور الطبیعة کالاعادات الجمیلة و الآداب المحموده  
او وقع شرار من نار الشوق الی اوقدها غیر قریش القوى الروحانیة فاحرقها  
بالریاضة فساق جنوده و عباء جیوشه من جیشة القوى النفسانیة و صفتها  
الظلمانیة بالطبع کالغضب و الشهوة و امثال ذلك و قدیم قیل شیطان الوهم

الذی لایهزم عن جنود العقل و یدمارضه فی الحرب و الشیطان  
اکثر ما ینسب کل یكون بصورة الغیل \* کأراه معاذ فی زمن رسول الله صلی الله  
علیه و سلم و لهذا قال علیه السلام (ان الشیطان لیضع خرطومہ علی قلب ابن آدم  
فاذا ذکر الله خنس) جعل الله کیدهم فی تضییع (وارسل علیهم) طيور الافکار  
والاذکار ریضاء صورة بنور الروح ابایل ای حرائق جماعات کصور القیاسات  
و کثرة الاذکار (ترجمه) بحجارة من سجیل) ای ریاضة مما سجیل و حص بکل  
واحد منهم کتب علی کل واحدة اسم المرمی بها بقلم الشرع و العقل و عدین  
ان هذه الریاضة منزجرة للقوة الفلانیة مهلکه لها کالاقهار و التسخیر للغضب  
و الصوم للشهوة و الضمة للتکبر و الذلعة للنجیر) و امثال ذلك فجعلهم هالکی  
ها منذ لا حراک لها (که صف ما کول) ای کفوی نیبانیة امیت و ذهبت  
قوتها و خاصیتها و وقفت عن فعلها لاضهفها بالریاضة انتهی کلامه  
ایمندی ای دوات و ثروت و قوت و قدرته غره اولان غافل چونکه ضمهفا  
و مساکنک دستگیری حق سبحانه و تعالیٰ عون و عنایتی اولوب ابرهة باپلی  
مبتلائی بلای ابایل ایلدیسـ سندخی متنبه و آکا اولوب مظلوملرک تیرآه سحر  
کامنندن حذر قیل کأقال علیه السلام (رب اشعث اغبر ذی طیرلوا قسم علی الله  
لا بر) زیرا منشی \* کرضعفی در زمین خواهد امان \* اگر بر عبد ضعیف  
زمین ده امان دلیله یعنی برظالمک ظلمندن مضطر اولوب یاسمع و باصبر و باعزیز  
ذواتقام دیو یوزین برله سوروب درکا رب العزته مناحات و ظالمک ظلمندن  
داد و فریاد دیوب امان ایستیه منشی \* غفل افتد در سپاه آسمان \* ول  
مظلوم و ستم دیمهک آه و انین و تضرع و حنین ایتد و کندن عسا کر آسمانه  
غلغله دوشر یعنی ملائکه ایچنه غلغله دوشوب لاجم حق تعالیٰ اول مظلومک  
ظلمنی ظالمک اوب انتقام ایدر بیت \* مغر سیکه بالک اندرون شی \* برآرد  
ز سوز جگریابی \* اما ای ظالم بلکه سن دیر سنکه بن خود بو قدر جور و ستم ایدرم  
و نیچه قابو هدم ایدرم کبر و دوات و ساطنم برنده در بکا کنک آهی کچمز  
آخرته قالور سهـ قالسون ایدمی تحقیق بیله سنکه بو حال اوزره ارلان  
کسنه ظالم اولدیفندن غیری کافر دخی اولور اولیله دکادر که حق سبحانه  
و تعالیٰ ظالمک ظلمنی کور میه و مظلوملرک حقن الو برمیہ لکن حق تعالیٰ  
جل جلاله عاصی و ظالمی حین فساد لنده بلا تأخیر مؤاخذه به قادر ایکن  
تأخیر ایلدوکی اهمال دکلدرد بلکه امها لدر یاو در که مهل ایله متنبه اولوب



انصافه کاه و دنیا ده حلالی دیوبوب و توبه واستغفار ایدوب ایشی آخرته  
 قالیه و یا خود بودر که نارسه مبرده عذابنی شدید اولسا عیچون استندراج اوله  
 کا قال تعالی ( ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون انما يؤخرهم لיום  
 تشخص فیہ الا بصار مهطمین مقنعی رؤسهم لا یرند الیهم طرفهم وافتدتهم  
 هواء و انذر الناس یوم یأتیهم العذاب ) ای ظالمی خبری که وز بوقدر که  
 حق تعالی قالیه کوزم کدر و مظلم ایدوب آفاقا تا صفات رده ایلده درکات  
 ناره سر نکون اتمکسده در لکن کیفیتسده بخبرل سز \* م \* چند چندیست  
 کبریم و توبی خبر \* در سلاسل مانده پاتا بصر \* ژنک تو بر توت ای دیک سیاه \* کرد  
 سیمای درونت را تپا \* بدلت ژنکار برژنکارها \* جمع شدنا کوز اسرارها \*  
 ایدوبی ای مستمع قابل و متصفح مقبل هر کس اعمالیله اگر دنیا ده و اگر  
 آخرته مجازات اولند یقینه اعتقاد نام اوزره اولاسن و اصلا و قطع عاشک و شبیه  
 ایتیه سن و نیک و بد هر نه واقع اولورسه کند و عکدن یله سن مثلا \* مشوی \*  
 کرید ندانش کزی پر خون کنی \* اگر برضیعی دیشک ایلده اصروب پر خون ایلده  
 سن بر موجب ( کاندن ندان ) سن دخی انوک جزاسن چکوب \* مشوی \*  
 درد دندانت بکیرد چون کنی \* بقدره الله تعالی سنی بر عظیم دیش اغریسی  
 طور نیجه ایدرسن \* پس دیشکی قوبارد و جراحه واروب دیندن چیقاررسن  
 چون کنی ده چون کنی قرائته دخی امکان وارد رحله مناسب در لکن کنی  
 فتح کاف ایلده اولدقده چون اماله سز قراءت اولور \* پس حضرت مولانا  
 مناسبت ایلده بوقدر نصیحت و موعظه بیوروب شیر مهور دخی بوقدر زمان  
 طائفه تخجیرانه جور و ستم ایدوب و هر بر بنی اصیروب و پاره ایوب ظلی کالن بولغله  
 بر خر کوش ضعیفک حبله سبله انی هلاک ایلدوکی قصه به شروع ایدوب بیورر که  
 \* مشوی \* شیر خود را دید در چه وز غلو \* شر جاهه آباد لغی که غری  
 کور میوب کندوبی کوردی \* مشوی \* خوش را نشناخت آن دم از عدو \*  
 و غلو و هجوم و غضب و تجاوزندن اول حالده کندوبی عدو دن تشخص  
 و تمیز ایلده مدی غلو هجوم ایدوب حددن تجاوز اتمک معناسند در \* مشوی \*  
 عکس خود را او عدوی خویش دید \* چاه ایچنده اولان کندو عکس اول شیر  
 کندوبه عدو کوردی \* مشوی \* لاجرم بر خویش شمشیری کشید \* لاجرم  
 شیر کندو اوزرینه بر شمشیر چکدی و کندو کندوبی قهر و هلاک ایلدی \*  
 ایدوبی ای غافل اگر سنک دخی دیده بصیرتک کشاده ایلده سندن حاصله

اولان اخلاق ذمییه چاهنک قعرنه دوشد کده معاينه و مشاهده ایدرسن که  
 هر نه ستم که سکاعدون اصابت ایلده لاجرم کندو صفات رده کدن حاصل  
 اولان عکس کدر و کذلک فلان کسند بکا ظلم ایلدی دشمنم در دیو اخذ انتقام  
 اعادی ایلدو کک کندو عکسند غلو و هجوم ایدوب هلاک اولان شیرک حله سی  
 \* کی در فاهذا حضرت مولانا قدس سره بیورر که \* مشوی \* ی بسا  
 ظلمی که بینی در کسان \* ای چوق ظلم که غیری کسند لده کوررسن یعنی غیر بلندن  
 سکا واقع اولان جور و ستم که مشاهده ایدرسن \* مشوی \* خوی تو باشد  
 در ایشان ای فلان \* اول ظلم ظالم لده سنک خوی کدر ای فلان یعنی سنک اخلاق  
 سیئه و اوصاف قبیحه ک غیر بلنده عکس ایدوب انلرک یوزندن حق سبحانه  
 و تعالی سنک عملکی سکا ظلم کوسرتوب جزا و عقاب ایدر کا قال تعالی ( و کذلک  
 نول بعض الظالمین به ضایعاً کانوا یکسبون ) پس هر شیک حقیقه تهنه نظر اولنسه  
 حق جل و علاک اسرار و حکمی مشاهده اولور بو کاکسند نک عقلی ایرشمن  
 \* مشوی \* اندر ایشان تافته هستی تو \* سنک کروا نایک انلرده بلدرامش  
 و منعکس اولمشدر \* مشوی \* از نفاق و ظلم و بد مستی تو \* سنک نفاق و ظلم  
 و بد مستلک کدن یعنی وجود کده ظهور ایدن نفاق و ظلم و غرور و حب دنیادن  
 نوش ایدو کک خیر نحوت و نیک غفلتک بد مستلکی و اخلاق رده دن هر نه ایلده  
 صورت بند اولوب غیر بلرک مرایای وجودنده یوز کوسرتو سن ایلده بکا ظلم  
 ایتدیلر دیو عداوت ایدرسن مع هذا روئما اولان \* کندو احوال کدر  
 \* حکایت \* اولور که حضرت موسی علیه الصلو و علی نبینا بر کون  
 مکالمه ده مناجات ایدوب آلهی ظلم سورتنده اولان بعض عدل مخفی و حکم  
 خفیه می بکا مشاهده ایتدر دیو رجا ایلدی حق سبحانه و تعالی حضرت  
 موسانک رجاسن قبول ایدوب یا موسی فلان چشمه ساره واروب عبادته مشغول  
 اول که بنم اسرار خفیه می مشاهده ایلده سن دیو خطاب مستطاب ایلده  
 ایلده تشریف بیوردی موسی علیه السلام دخی بر موجب فرمان خالق الا کوان  
 چشمه سار معهوده واروب بر کوشه نهانیده عبادته اشتغال بیوردی  
 ناکه هان بر رجل اسب سوار کلوب اول چشمه سارده آتندن اینوب وساز و سلین  
 و قوبندن بر کیسه التون چیقاروب چشمه کارینه قوبوب قضاء حاجت  
 ایتد کدن صکره الن و یوزین بویوب واسباب و سلاحن الوب آتند سوار اولوب  
 کیتدی و التونی فراموش ایلدی بعده بر چوبان کلوب قیونلرین صوواروب



و اول التونی بواب الدی و قویته قویوب کتدی بده بر اعی کلوب چشمه دن  
صوابچر کن مکر التونی فراوش ایین رجل فارس التونی او تندیغ خاطرینه  
کتوروب بروجه استبحال دونوب اول چشمه به کاد کده اعمای بواب بنم  
التونی کوروب المادکی دیوس و آل ایلدی اول دخی ای مرد فارس بن اعمای  
سنتک التونک نه کوردم و نه الدم دیو فر یاد ایتد بجه فنده مند اولوب اعمای  
اوروب قتل ایلدی واسینه سوار اولوب باد صر صر کی شتاب قیلدی \* پس  
حضرت موسی علیه السلام اکهی سیدی و مولای بوند اولان حکمت خفیه کی  
بوعبد مستند که اظهار قبل دیدی حق سبحانه و تعالی دن خطاب عزت ایشوب  
ایندی یا موسی مشاهده ایلدو کک احوالک جله سی بنم عدلدر ز برامقدا  
کلز مرد فارس کندودن صکره چشمه به کلان چوبالک سابقا بیک فلور بن  
ظلم و غصب آلوب چوبان خوفدن استمکه قادر اولوب بنم درگاه  
یوز سوروب عدله حواله ایش ایدی حالارجل فارسک فراوش ایتدو کی  
التون اول چوبالک ایدی که حق مستحقه واصل اولدی و صکره کلن اعمای  
مقتول دخی رجل فارسک مقدا و والدن قتل ایدوب و رجل مزبور بنیم قالوب  
دعوا بجی اولماغه له قصاص اولنماش ایدی حالارجل مزبور پدرینک قاتلی  
اولان اعمای قتل ایدوب قصاص یرین بوالدی و بنم عدلم دخی ظاهر اولدی  
دیو بیوردی \* حضرت موسی علیه السلام بو حکمت خفیه دن آگاه اولدقده  
یوز بن سجده قویوب ببحر حیره مستغرق اولدی و حق سبحانه و تعالی جل  
جلاله نک قدرت و عدالتی مشاهده بیوردی \* مناجات \* ای زعدل  
توسماوات پیای \* نور عدلت ز زمین ظلم زدای \* نام تو عدل بود کار تو عدل  
\* آشکارا شده آثار تو عدل \* ظلمهایی که به عالم پیدا ست \* همه عدلست ولی  
ظلم غماست \* نسبت ظلم بتو نیست ادب \* ظلمت ماش دهد ظلم لقب \* جام عدلی  
بسر جامی ز بر \* کش زمستی نکند ظلم انکیر \* از همه ظلم رهایی بخشش \* دولت عدل  
نمایی بخشش \* تابهر سغله که ظلم اندوزد \* رستن از ظلمت ظلم آموزد \* ایلدی بنم  
جانم کشی نه ایدرسه کندویه ایدر و غیر بیلدن هر نه ستم کوررسه کند و عملتک  
مجازاتن چکر اکابناء کاشف اسرار قیومی مولانا جلال الدین بیورر لکه  
\* مثنوی \* آن تویی و آن زخم بر خود می زنی \* به - نی بر موجب (المسلمون  
کنفص واحدة) اول ظلم و عداوت ایلدو کک کسینه حقیقده غیری دکل سنسن  
و اول زخم ستمی کندو که اوررسن و کندو هلاک که قصد ایتش اولورسن \*

\* مثنوی \* بر خود آن دم تار لغت می تنی \* و اول دمه کند و او زربکه تار لغت  
طوقورسن \* یعنی ابلیس کی کندو که لغت ایتش اولورسن تار مطلقا دپه به  
دیرل که فرق معناسنه در اگر آدمیک فرقی اولسون و کرک چبالک دپه سی اولسون  
و قرارمش معناسنه دخی کلور مثلا چشمه خورشید تار و شب تار دیرل و آخرینه  
برها کتوروب تاره دخی دیرل و تاریک دیرل قرا کو معناسنه اولور و کر باس  
و قماش و سایر طوققان سنه نک اربشنه دخی تار دیرل بوند مراد اولسان  
اریش معناسی در \* مثنوی \* در خود آن بدر انمی بینی عیان \* ولکن کندو کده  
مر کوز اولان افعال قبیحه و اعمال سبیه نک خبثی عیان کور مر سن کندو  
عیبکی بتلزنسن \* مثنوی \* ورنه دشمن بودنی خود را بچان \* یو خسته  
کند کده اولان اوصاف ردیه بی عیان کوریدک جان و دل ابله نفسکه و افعال  
سبیه که عدوی بالذات اولوردک و ذکر اولنان اوصاف رذله نک محو و ازاله سنه  
کوشش قیلردک \* مثنوی \* حله بر خود می کنی ای ساده مرد \* و ای ساده  
مرد کند و او زربکه حله ایدردک \* مثنوی \* همچو آرسیری که بر خود حله کرد \*  
اول شیر کی که کند و عکسنتک اوزر بنه حله ایلدی یعنی سنک وجود کده ماه  
علم و هدایت تقیر ایلسه اول شیر قعر چاهده اولان آبه نظر ایدوب صورت  
سبیه سن کورمکله اوزر بنه حله ایلدو کی کی سن دخی مرآت قلبک ذکر اقه  
ایله تصفیه ایدوب چاه طبعته که نظر ایلستک و نفسکده اولان صفات سبیه  
و صوت ردیه بی کورسک اوزر بنه هجوم ایدوب اول صفاتی محو و ازاله ایدردک  
و یا خود هر نه ایدرسک شیر کندویه ایدوب هلاک اولدینی کی سن دخی  
کندو کندو که ایدوب مضراتی سکا اصابت ایدردیک اوله معنای اول  
سبیه قهر کوره و معنای ثانی سیاقه کوره در \* مثنوی \* چون بقهر خوی  
خود اندر روی \* چونکه کند و خو یکک قهر نه و صفات نک غورنه اربشنه سن  
\* مثنوی \* پس بدانی کز نبود آن ناکسی \* پس بلا شک و لاشبهه بلورسن  
که اول ناکسلاک سندن ایدی یعنی سنک عکوس صفات ذمیه ک او اوب غیردن  
دکلس مثلا \* مثنوی \* شیر ادر قهر پیدا شد که بود \* نقش او انکس دکر کس  
می نمود \* قعر چاهده شیر ظاهر اولان شیرک کندو نقشی ایدی \* اول نقش  
شیر غیر کس کورندی کذلک سکا دخی آخر کسندن اصابت ایلین جو و ستم  
کند و نقش صفات کدر سن اتی غیردن کوررسن \* ایلدی بنم جانم قوت بازو که  
استاد ایل \* مثنوی \* هر که دندان ضعیفی می کند \* هر کم که برضه بک



دندان قوباره \* مشوی \* کار آن شربطاط بین می کنند \* حقیقتی اول غلط  
بین اولان شیرک کارنی اشتر یعنی کند و کند و به زبان ایدر \* مشوی \*  
ای بدیده خال بد روی \* ای عیسی بوزنده خال بد کوروش کشته  
\* مشوی \* عکس خال تست آن از خود مریم \* اول سنک عکس حال کدر  
عکدن نفرت ابله خال ایکی مصرعه دخی بک معنای اولان خاچه ابله در  
( خلاصه بیت ) ( کل مؤمن اخوة ) موجبه ای ولد آدم سارنا سده کور دکاک  
عیوب و نقایص سنده اولان عیوب عکس در اگر سنده اول عیب اولماسه  
ساراخوان مؤمن ده دخی ذره قدر عیب کورمن دک و هیچ فرده نظر حقارت  
ابله بقدر دک اکابناء که \* مشوی \* مؤمنان آینه همد یکنند \* ( المؤمن  
مرأت المؤمن ) حدیث شریفی خواستجه مؤمنین برینک آینه سی در \* مشوی \*  
این خبر از پیغمبر آورند \* و خبری تا حضرت نبی علیه الصلوة والسلامدن کنوررل  
یعنی مذکور اولان حدیث شریفی روایت صحیح اهل زبان احادیث روایت ایدرل  
\* و طبرانی دخی اوسطه بود حدیث شریفی انس رضی الله عنهدن روایت  
پیور مشر \* پس مؤمن چونکه مرآت نظر ابله انده رونما اولان رنگ روی  
صفا دن رنجیده اولیوب کند و اعمالک جمال عکسی مشاهده اشد یکن بیاور  
و نماینده اولان اوصافی غیره و کماهی آینه به اسناد ایتوب کندود اولان  
صفاک تبدیله سعی ایدر مثلا \* مشوی \* پیش چشم داشتی شبیه بود \*  
پیش چشمکه بر شبیه بود طوتدک \* مشوی \* زن سبب عالم کبودت  
می نمود \* اول سبیدن عالم سکا کبود کورندی بعض نسخه ده بویت بویه  
واقع اولمشدر \* جام روزن ساختی شبیه بود \* نور خورشید کبودت می نمود \*  
یعنی جام روزنی شبیه بود دوزدک آفتابه منسوب اولان نور بیاض اول سیددن  
کبود کورندی والا اگر نور خورشید و اگر عالم کبود دکادر بلکه علت شبیه  
و جامده در \* ایددی ای نور دیده پدر \* مشوی \* کره کوری آن کبودی دان  
ز خویش \* اگر اعی دکلسک اول کبود ایکی کند کدن بیل عالم و خورشید عالمدن  
بیل \* مشوی \* خویش را بد کوم کوکس رانو پیش \* و برامن در ایسک  
کندیکه برامزدی ارتق سن غیره بدیده \* عطاس \* بلا از خویش بین  
از غیر منکر \* که اینجانیست غیر و سیر منکر \* بلا از خویش بین صورت رهاکن \*  
ازین آلودگی خود با صفا کن \* بلاهای کشی از نفس مر دار \* گرفت آینه  
دل جله زنگار \* بلاهای کشی از خوی بد تو \* بدوزخ بازمانی نابد تو \* بنادانی

کرفتاری در اینجا \* حقیقت خویش آزاری در اینجا \* تواند پرده اکتون  
مانده باز \* چو واصل آمدی پرده برانداز \* فنا باش و فنا بکزی که اینجا \*  
حقیقت در فنا بودست یکا \* نهان شود چو مردان در صفا نت \* نکه کن  
آنکهی در دید ذات \* ایددی بنم ایکی کوزم اعی و ضریر اوله عالمه عیب  
و نقصان کورمه کندی عیبکدن غیر عیب کورمه کندی حال که مشغول  
اول غیر باری کامل کندیکی ناقص بیل لسانی غیت کو بلکدن حفظ و صیانت  
قبل روی الدیلی فی فردوس الاخبار عن انس رضی الله عنه انه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم ( طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس و اتفق الفضل  
من ماله و امسك الفضل من قوله ) \* حکایت \* پیشوای اهل ملامت  
شمع جمع قیامت برهان مرتبه تجرید سلطان معرفت توحید محبت ( الفقر  
فخری ) ثوبان بن ابراهیم ابو الفیض اعنی ذوالنون مصری قدس الله روحه به  
اهالی مصر زندیق اعتقادند اولوب بعضیله دخی شک و حیرتند قالب  
و فائده دکن علوشاندن کشته آگاه اولیوب مادامکه حیاته ابدی عوما  
اهالی مصر اول ذات ملک سمانه انکار اوزره ایدیلر بر کون ذوالنون مصری  
حضرت تلمدن دیار مصرده نیک مر دل و ایدر دیو رکشته سوال ایددی  
پیور دیلر که اهالی مصر کجمله سی صلحا و نیک مر داند و بندن ادنی واحقری  
بوقدر حتی بن فاسد اولدیغم ایچون ایچلرند بنی قبول ایتوب سن فاسد سن  
دیوردد ایدیلر دیوب جواب و بردی زهی خلق حسن زهی اطف و کرم  
\* ایددی بنم جانم مردان خدایک اخلاق جلیله و اوصاف جلیله لی بویه چه در  
\* ذوالنون مصری قدس سره نک گفتار نصیحت شعار لندندر که پیورر سخت  
ترین حجب کشی نفی \* کور مکدر علامت محبت الله حبیب الله متابعدن  
ماسوادن فکری منقطع اولیوب قلبی سوزان اولیان محب خدایه کاس محبت  
صوغزل هر شبیک عفوبتی واردد عقوبت محبت اولدر که حقدن غافل اولدن  
عارف هر ساعت خاشعتر در زرا هر ساعت نزدیکتر معرفت اسرار آهیه به  
اطلاعدر زرا عارف پیوسته انوارر بانیدر \* پس بو حار و بوصفت ابله منصف  
اولوب عیبی کندی نفسنده کورر و اسرار آهیه به واقف اولوب رک محبت  
و جدل ابلین الله نور بیه دیده بصیرت تحصیل ابلین مؤمنه و موحد و عارف  
منفرد در زرا \* مشوی \* مؤمن ارینظر بنور الله نبود \* مؤمن کامل  
و عارف واصل اگر نور خدا اله نظر ایدر اولیددی \* مشوی \* عیب مؤمن را



برهنه چور نمود \* احوال عیب و اسرار خفیه مؤمنه آشکارا نیجه کور بنوردی  
 \* ایمدی اسرار خفیه آلهیه به عارف اولان مؤمنین (و بی بصرو بی اسمع) حدیث  
 شریفنک مظهری اولن در قال علیه الصلوٰه والسلام (انقروا فراسة المؤمن  
 فانه ينظر بنور الله) صدق حبیب الله رواه البخاری فی التاریخ والترمذی  
 عن ابی سعید والطبرانی عن ابی امامة \* اما ای نور محبت و معرفدن بی بهره  
 اولان تیر دل و محبوب غافل \* مشوی \* چونکه تو بنظر بنار الله بدی \*  
 چونکه سن نار الله ایل نظر ایدر اولدک \* یعنی بر موجب (نار الله الموقدة التي  
 تطالع على الافئدة) نظرك آتش حقد و حسد و نار قهر و غضبیدن ناشی اولوب  
 و بعد و فراق و عجب و انانیت آتشسته سوزان اولدینگ حالده اثینیت ایل  
 نظر ایدر سنک \* مشوی \* نیکو بی را و اندیدی از بدی \* ایلکی بر امر اقدن  
 فرق و تمیز ایلدک و اشیاک حقیقت بیل مدک \* یعنی مرایای عالمده کند کدن عکس  
 ایلین قبایح اعمال و فضایل افعال مطامعه و مشاهده ایده میوب نار جهلده و آتش  
 فراقده معذب قالدک باری ای غافل اصلاح حال برضلاکه اشتغال کوسرتوب  
 \* مشوی \* اندک اندک نور را برنار زن \* اندک اندک و تدیر یجله نور توحید  
 و معرفت و ضیای عشق و محبتی نار بشریت و آتش انانیتک اوزرینه اور که  
 \* مشوی \* تاشود نار تو نورای بو الحزن \* حتی سنک نار انانیت و لهب  
 نفسانیتک نور محبت و خورشید ضیا بخش و حدته تبدیل اوله ای حزن و غم  
 صاحبی ز برامادامکه نار بشریت نور وحدت ایل ملکیته تبدیل اولیه دنیا  
 و آخرتده حزن و المدن خلاص اولر سن \* ایمدی نازک نور اولدغیچون درگاه  
 ملک متعالمه خلوص بال ایله تضرع و ایهال قیابوب بو وجهله مناجات ایله که  
 \* مشوی \* هم توزن یارب ازان آب طهور \* الهما ملکا پرورد کارا اول  
 نور عشق و محبت و ضیای توحید و معرفت آب طهورندن لطف و کرمه  
 نار بشریت اوزرینه سن اور \* مشوی \* تاشود این نار عالم جله نور \*  
 نا که بو عالم طبیعتک ناری جیعا نور اوله بو خسته آلهی سیدی و مولای  
 اکبر سنک فضل و احسانک چشمه سارندن جریان ایدن ماء توفیق  
 و هدایت و آب رحمت و عنایت سبب اصوق نار بحیم بهد و فراق اولان نار طبیعت  
 و آتش انانیتی اطفال بدوب جنان جنان و صراط باریک طریق اسلام و ایمان  
 نور توحید و ابقان ایله واسع و فروزان و برضیا و لمان اولر سسه ابواه و در بغ  
 بوتیه غفلتده کم کشته اولان باطن آلهی لطف و کرم سنکدر سن عنایت

و هدایت قبل ای کریم و رحیم الله \* مشوی \* آب و دریا جله در فرمان تست \*  
 آب و دریا جبهه اسنک فرمانیکده در اکثر نجهده آب ایلد دریا میاندده و او عطفه واقع  
 اولشد \* یعنی نهو و روشطوط و آبار و عبوده اولان جنس ماء خصوصاً جله دریا  
 سنک حکمیکده در دیمک او اور \* مشوی \* آب و آتش ای خداوند آن  
 تست \* الهی و مولای آب و آتش سنک مخلوقک و عموکک و فرمانک مطیع لر در  
 کر کسه آب و آتش صوری و ککر کسه معنوی اولسون و یا خود آبدن مراد  
 رحمت و مغفرت و ناردن مراد قهر و غضب و جلال اولوب بوتقدیر جبهه  
 حاصل معنی خداوند اکر رحمت و اکر غضب سنکدر دیر سنک رحمتکده عفو  
 و مغفرت و داخل جنت ایدر سن و دیر سنک قهر و جلالکده و عدالتکده مجازات  
 و مکافات ایدر سن اما الهی (سبقت رحمتی غضبی) بیورمش سن لطف و احسانکدن  
 او مارز که رحمتک و عفو و مغفرتک در یاسنه بو عاصی و روسیاه قولر یکی غرق  
 و بحر عشق و محبتده مستغرق ایلنه سن قدرت و قوت سنکدر \* مشوی \*  
 کرتو خواهی آتش آب خوش شود \* آلهی اکر ارادت علیه از لیهک تعلیق  
 ایدوب تجلیات جلالک اولور سه نار محرقه آب لطیف و لذیذ او اور \* مشوی \*  
 ورنخواهی آب هم آتش شود \* و اکر ارادتک تعلیق ایتوب قهر و جلالک  
 ظهور ایدر سه آب دخی آتش سوزان او اور حاصل کلام اکر ظاهر اولان  
 آب و آتش و اکر نار و آب باطنی سنک امر کله بر برینه منقلب اولور و بزده اولان  
 نار غضب و آتش عصبان دخی اکر نور محبت و آب معرفتکده بو نور سه جله سی  
 نوره و اخلاق سیئه حسنیه به تبدیل اولور شو بیل که کواکبه نور محبت  
 و معرفت طلوع ایتوب قهر که مظهر اولور سسق جله نیکم دخی بد اولور  
 (قل اللهم مالک الماک تؤتی الماک من تشاء وتنزع الماک من تشاء وتنزع من تشاء  
 وتذل من تشاء بيدک الماک علی کل شیء قدیر) \* مشوی \* این طلب  
 در ماهم از ایجاد تست \* آلهی و مولای بزده اولان بوسی و کوشش وجد  
 و طلب دخی سنک ایجاد کنددر و لطف و احسانکدن \* مشوی \*  
 رستن از بیداد یارب داد تست \* آلهی بیداد و ظلمدن خلاص اولمق سنک  
 عدل و داد کندر و ظلمت نفسدن نجهته جیفیق سنک هدایت کندر کما قال الله تعالی  
 (فن یرد الله ان یمده یشرح صدره للاسلام ومن یردان یضله یجعل صدره  
 ضیقاً حرجاً کأنما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرّجس علی الذین لا یؤمنون)  
 \* مشوی \* بی طلب تو این طلب مان داده \* یا آلهی بو زیم طلبمزی







من بوره ايله سورة فحمد اولان بوايت كريمه اشارت اولمشدر قال الله تعالى ( هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله وكفى بالله شهيدا محمد رسول الله والذين هم اشداء على الكفار رجاء بينهم تراهم ركعاً سجداً يبتغون فضلاً من الله ورضواناً سيماهم في وجوههم من اثر السجود ذلك مثلهم في التوراة ومثلهم في الانجيل كزرع اخرج شطأ فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجراً عظيماً ) صدق الله العظيم و باغ رسوله الكريم ونحن على ذلك من الشاهدين \* ايدى اى عاشق بوايت كريمه نك تفسيرينه سمع جانك وكوش هوشك دوش قيل كه حق سبحانه وتعالى نه پورر ( هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ) يعنى اول واحد وفرد وصمد حضرت خداى متعال جل عن الشبه والمثال رسولى وحيي محمد المصطفى صلى الله عليه وسلمى هدايته ملتبس اوايدى فى حاله وياخود هدايت سبيله وياخود لاجل الهداية ودين حق ايله كه حقيقتده دين حق ودين كامل دين اسلامدر جميع اديانك اوزر بنه غالب ايتك ايچون جله خلقه ارسال ايدى زيرا اول رحمة للعالمينك قاب شريفلى مشكات نورقرآن ودين منيفى بيان معرفة يزدان وآداب فى حضرت الله اولوب دنيا ده زمان دعوت سعادت بنيانلرينه ايريشن خلقك جله سنه بالفعل وتقدم ايلين خلقك كايسته بالقوه رسولدر وآخرنه اولين وآخرين تحت لوازنده بالفعل آسوده اوله جقدردر وانبيا عظام عليهم السلامك جله سندن اول سبد الكونيننه ايمان كنورمكله اخذ ميثاق اولمشدر الحاصل ماكان وماسيكون انك حرمتنه وانك عشقنه وجوده كنورولمشدر ( فستل الحسين متى كان محمد صلى الله عليه وسلم نبيا وكيف جاء برساته فقال نحن نعد في الرسول والرسالة والنبي والنبوة اين انت من ذكر من لا ذكر له فى الحقيقة الا هو وعن هو بته الابهو بته واين كان النبي عن نبوته حيث جرى القلم بقوله محمد رسول الله والمكان علة والزمان علة فابن انت عن الحق والحقيقة واكن اذا ظهر اسم محمد صلى الله عليه وسلم بالرسالة عظم محله بذكره له بالرسالة فهو الرسول المكين والسفير الامين جرى ذكره فى الازل بالتمكين بين الملائكة والانبيا على اعظم محل واشرف حال ) ودين اسلام اديان سارده حق اولان شيتك نسيخيله واديان آخرده اولان فساد و بطلانى اظهار واهل اسلام سار اديانك اوزر بنه مسلط اولمشله غالب اولمشدر زير امت محمد

مطلب  
تفسير آيت آخر سورة  
الفتح

جمله اديانك اوزر بنه غالبدر باخصوص نزول عيسى عليه السلام وخروج مهديده وجه ارضده بر كافر باقى قالمبوب جله سى اسلام ديننى قبول ايدرل \* پس بوصفات جليه ايله متصف اولان حبيب الله سبحانه وتعالى بالذات شهادت ايدوب ( وكفى بالله شهيدا محمد رسول الله ) ديويورر يعنى حق تبارك وتعالى حبيبته شهادت رسالت ايله كافيدر ( عن ابن عباس شهد له بالرسالة وهو قوله محمد رسول الله ) وياخود شهادتن وعدايلديكى شى اوزر بنه وياخود اظهار معجزات ايله رسول عليه السلامك نبوته حق جل جلاله كافيدر ( وعن الحسن شهد نفسه انه سيظهر دينك ) ومحمد رسول الله قول كريمى مشهود به ايچون جله ميبته در وياخود رسول الله صفت ومحمد مبتداء محذوفك خبرى دخی اواق جايزدر اى هو محمد اشارة الى قوله رسوله بالهدى وياخود محمد مبتداء رسول الله عطف بياندر وحق سبحانه وتعالى نيك شهادتن ايدوب شهادت ازليه در پس حبيبك اصطفا بته ازل آزالده شهادتن ايدوب بعده اصحاب واحباب واشياع واتباعنى رضى الله عنهم دخی اختصاصات شريفه واخلاق حبيده وعلامات صحبه وآداب جيله ايله الى يوم القيام وصف ايندوب پورر كه ( والذين معه ) اى معه فى الازل باصطفائية الولاية بنعت الارواح لارسم الاشباح والذين معه جله سى محمد رسول الله جله سنه معطوفدر \* يعنى ازنده اصطفائيت ولايت ايله موصوف اولان حبيب اكرم واصحاب رسول الله ( اشداء على الكفار رجاء بينهم ) اشداء على الكفار محمد رسول الله والذين معه نك خبريدر رجاء بينهم دخی خبر بعد الخبردر واشدء جمع شديد ورجاء جمع رحيمدر \* يعنى اصحاب رسول الله كفار اوزر بنه اشدء وغايظلردر وبر بنه كالوالدمع الولد رجادر فهم لا تاخذبهم رأفة بل هم كالاسد على فريسته لان الله امرهم بالغلظة عليهم وامرهم باللين المؤمنين كما قال الله تعالى ( اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين ) وعن الحسن بلغ من تشدهم على الكفار انهم كانوا يخرجون من ثيابهم ان تلزق ثيابهم ومن ابدانهم ان تمس ابدانهم وبلغ من رحمتهم فيما بينهم انه كان لا يرى منهم احدمو منا الا صاغه وعانقه لاخلاف فيها يعنى كفار اوزر بنه برمر بنه شديدر ايديكه كافرك ثوبلرى ثوبلرينه و بدنلرينى بدنلرينه دو قمتدن نحرز ايدرل ايدى و مر جملرى دخی بدرجه ده ايديكه برمو من برمو منى كور دكده لايد مصاغه ومعانقه ايدر دى ولكن امام اعظم رضى الله عنه معانقه بي



نحوه زیور مامش در وقت قبلی دخی نجو زایتمش در (و قال لا احب ان یقبل الرجل شیئاً من جسد رجل اخر) اما امام یوسف یوزا و زره معانقه بی نجو زایتمش در  
عن انس کان اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم (اذنلاقوا تصالحوا و اذا قدسوا من سفر تعانقوا) رواء الطبرانی وعن نعيم الداری قال النبی صلی الله علیه وسلم  
(اول من عانق خلیل الله ابراهیم و کان قبل ذلك السجود فهذا سجد هذا اهنا وهذا یسجد هذا اهنا فجاء الاسلام بالمصافحة) وعنه علیه السلام  
(تقبیل المسلم بذاخیه المصافحة) وعن عائشة رضی الله عنها قال رسول الله  
علیه وسلم (ایما مسلم قبل بدمسلم فهي احدی السجدةین لله تعالی) پس حق سبحانه  
وتعالی اصحاب رسول الله علیه السلام اوصاف جبهه سن زیاده ایدوب  
بیورر که (تراهم رکعاً سجداً) رکع جمع راکع و سجد جمع ساجد در خطاب  
حضرت رسول علیه السلام و یا خود اولوا الابصار که هر رینه اوله \* یعنی  
حییم سن انتری را که هر ساجد کور رسن \* یعنی اوقات خجسته بی محافظه  
ایدوب بر فحواهی کریم (دع علی صلواتهم داعون) صلواته مداومت ایدرل  
(یتغنون فضلاً من الله و رضوا) جله \* یتغنون حال اولی اوزره موقع  
نصیده در \* یعنی حق جل و علا دن ثواب و رضا ابتغا ایدرل حاله سجود  
ور کوعلر بن کور رسن الحاصل حییم سنک اصحابک بنم انواع عظمتی چشم  
یقین ایل کوروب بساط عبودیت اوزرینه را کهین و رؤیت جلال ایل بساط  
حرمت اوزرینه ساجدین و بقاء حقه باقی اولوب بغیر حجاب و عتاب مزید  
کشف ذات و دنو وصال طلب ایدرل مراتب سنیه مزبوره ایه محل رضوان  
اکبر در فلهذا انلر دخی حق دن فضل و احسان و رضوان رجا ایدرل حق تبارک  
وتعالی دخی رجا رین قبول ایدوب سجود و خضوع و رکوع و خشوع علی حاله  
معاینه قبلد قلری عظام ملکوتیه دن وجوه منوره زنده تلاوت ایلین انوار مشاهداتی  
وصف ایدوب بیورر که (سیاهم فی وجوههم من اثر السجود) یعنی سیاه  
المحیین فانهم لا یسجدون لشیء من الدنیا و العقبی الا لله مخلصین له الدین  
سیانسان و علامت معانسه در علامتدن مراد شول نشاندر که کثرت  
سجود دن انلرک جباهنده ظاهر در من اثر السجود قول کریمی سیاه وجوهک  
بیانی و تفسیر بدر و یا خود جارده اولان مستکنندن حالدر و علامت مزبوره  
بر علامتدر که انلرک وجوهندن منفکه و مفارقه و زایل و آفله اولن و علامت  
مزبوره یوم قیامتده انلرک وجوهندن اولان نوردر عن ابن عباس و الحسن

مطلبه  
تقبیل و معانقه

رضی الله عنهما هو بیاض یكون فی وجوههم یوم القيمة روى الطبرانی عن ابی  
ابن کعب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم (هذا مع ما لهم من مثل ذلك  
فی الدنیا من اثر الخشوع و الهیة یخشی انهم اذا رؤی احدهم اورث لرايه  
ذکر الله و اذا قرأ اورث قراءته حزنا و خشوعا و اخباتا و خشوعا و ان کان رب الخال  
زری السبئة) و عکرمه و سعید بن جبیر رضی الله عنهما سیمان مراد جباه  
اوزرند اولان اثر ترایدر دیو بیورر مشلر و ضحاک رضی الله عنه سهر دن  
واقع اولان صفرت وجهدر دیو بیورر مشلر و عن سعید بن المسیب هوندی  
الطهور و تراب الارض و عن عطایا استنارت وجوههم من طول ما صلوا باللیل  
کقوله علیه السلام (من کثر صلواته باللیل حسن وجهه بالنهار) رواء جابر  
و خرج ابن ماجه فی سننه اما عکرمه و سعید بن جبیر و سعید بن مسیب سیمان  
مراد صفرت وجه و جبهه مرئی اولان اثر ترایدر دیو مراد بیورر قلری  
بعض مرائی و سألوا سألک کأن صلواته اولد قلری اشهار و اظهار ایچون  
جبهه لرینه تصنع و وضع ایدرلری اثر سجود اولان تراب دکلدر اوله ظن ایتیه سن  
طریق انلرک باشنه زیا ریا ایل اولان علامات مزبوره خوارج سیمانسندر  
نتکم ابراهیم بقای مناسبات القرآن نام تفسیرنده درلر که (ولا یظن ان من السماء  
ما یصنعه بعض المرأین من اثر السجود فی جبهته فان ذلك من سیماء الخوارج)  
وفی نهابة ابن الاثیر فی التفتاونه حدیث ابی الدرداء رضی الله عنه (رأی رجلا ین  
عینه مثل تفتة الغر فقل اولم یکن هذا کان خیرا) یعنی ابودرداء بر رجلاک  
جبهه سنده اثر سجود اولد یغن کوروب خوفا من الریا آئی کر اهندن عدد ایلدی  
و قدر وی صاحب الفردوس عن انس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم  
انه قال (وابغض الرجل واکرهه اذا رأیت بین عینه اثر السجود) فلهذا عبد  
العزیر المکی بیوررلر (هو لیس من النحولة و الصفرة لکنه نوره یظهره علی وجوه  
العابدین یبدو من باطنهم علی ظاهرهم ینبئ ذلك للمؤمنین ولو کان ذلك فی زنجی  
او حبشی) و قال ابن عطایا تری علیهم خلع الانوار لایحی بس حضرت حق  
و قیاض مطلق عباد خاص و اولیاء خواصنک اوصاف جبهه سن شول امر  
جلیل ایل و صف ایلدی که جمیع حظوظ و شهواتدن خلاص او اوب درونلری  
علائق تکیونیه دن مصفا و محبت ذاتیه ایل مرأت قلبری مجلا اولیا انلر دن  
غیر بسن صفات سنیه مزبوره ایل انصافه قادر اولما فله حق جل و علا  
اول عباد اصفیاسنک علوش انلرینه اشارت ایدوب بیوررلر که (ذلك مثلهم



فی التوریه ( ذلك وصف مذ کوره اشارتند و یاخود اشارت مبهمه در که اشارت من بوره بی کزرع قول کریمی ابضاح ایدر وذلک مبتداء خبری مثلهم در یعنی انلک وصف عجیب الشانلری اوصاف من بوره ایله توراندہ مذ کورد ر روی اصحاب فتوح البلاد فی فتح بیت المقدس عن کعب الاخبار رضی اللہ عنہ ان سبب اسلامہ ان اباہ کان اخبرہ انه دخر عنده ورقین جعلهما فی کوة وطین علیہما وامرہ ان یعمل بهما بعد موته قال فلما مات فحقت عنہما فاذا فیہما محمد رسول اللہ خانم الیہین لانی بعد مواده بمکة ومہا جرته بطیبة لیس بفظ ولا غلط ولا سحاب فی الاسواق ولا یجزی السیئة بالسیئة ولا یجزی بالسیئة الحسنیة ویغفر ویصفح امته الجادون الذین یحمدون اللہ علی کل شرف وعلی کل حال ونذل انفسہم بالتکبر وینصر اللہ بینہم علی کل من ناداه یغسلون فروجہم بالماء یا تزرون علی اوساطہم وانا جیلہم فی صدورہم یا کون قربانہم فی بطونہم ویوجرون علیہا تراجمہم بینہم تراجم بنی الام والاب وھم اول من بدخل الجنة یوم القیامة من الامم ھم السابقون المقربون والشافعون المشفع لہم \* وعن کعب والمثل الذی فی التوریه ما ترجمہ ھم اعدائہم کفرون الحدید وفیما بینہم فی النفع والتوصل بالماء والصعید ولربہم کھامۃ الزرع مع الریح والصدیق النصیح وفی الاقبال علی الآخرة کالمسافر الشاحب \* والباکی الناحب فعبءہ فی کتابنا بما ذکر ( ومثلہم فی الانجیل ) مثلہم فی التوریه اوزرینہ معطوفہ در یعنی ابکی کتابہ دخی وصف جباری کزرع تمثیل متانف ویاخود تفسیر وایضاح در ویاخود ومثلہم فی الانجیل قو لک خبرید اخرج شطامہ ای فراخہ یقال اشطاء الزرع اذا فرخ یعنی انلک مثل انجیلہ ویاخود توراندہ وینجیلہ شول زرع مثلاو در کہ ورقنی اول حاندہ اخرج واطھار ایلہ فآزرہ ای فقواء من الموازرة وھی المعاونة اومن الابرار وھو الاعانة یعنی پس اول شطوہ معاونت ایدوب تقویت ویرہ فاستغلظ فصا من الدفة الغلظ یعنی پس رقت غلظہ تبدیل اولہ فاستوی علی سو قہ سوق بو محلدہ جمع ساق در کہ پای درخت معانستہ در \* بوندہ پای درختدن مراد زرعک قصبی در ای فاستقام علی قصبہ یعنی زرع بعد الغلظة من الرقة ساقلری اوزرینہ قائم اولدی بروجہلہ قیام کہ یحبب الزراع زرعک نما واستقامت وقوت وغلظتی وحسن منظاری زراعی عجیبہ کتور

حاصل کلام حضرت حق وقادر مطلق اصحاب کرام رضی اللہ عنہم ایچون بو مثل ضرب ایتشد \* یعنی اصحاب رسول علیہ السلام مبدأ اسلامہ قلیل وضعیف اولوب بعدہ برمرتہ کثیر وقوی اولدیلر کہ ناس انلک قوت وکثرت وقدرت وھیتہ تعجب ایدر اولدیلر وشطاً اسلامہ اول داخل اولاندن کتابہ در دیو تفسیر ایتشلر \* زیرا سنبله ابتداء مفردہ اولدیغی حالہ خروج ایتدیگی کبی حضرت رسول علیہ السلام دخی مفردا مبعوث اولدی \* بعدہ سنبله قوتلندیگی کبی حضرت دخی اصحاب ایلہ قوت بولدی قال قتاده مکتوب فی الانجیل ( سیخرج قوم ینبتون نبات الزرع بأمر من بالمعروف وینھون عن المنکر ) ومن نبات الفران دہ انجیلہ واقع اولان مثل بو وجھلہ مسطور در ( قال متی ضرب لہم مثلاً قایلاً یشبہ ملکوت السموات حبة خردل اخذھا انسان وزرعھا فی حقلہ لانھا اصغر الزراعی کلھا \* وقال مر قس وھی اصغرا لحبوب التي علی الارض فاذا طالت صارت اکبر من جمیع البقول ونضیر شجرة \* وقال مر قس وصنعت اغصانا عظاما \* وقال لوقا فمت وصارت شجرة عظيمة حتی ان طائر السماء ینستظل تحت اغصانہا \* یوحنا و مر قس ومتی ولوقا) حواریون دن درت کسنہ در کہ انجیلی بونلر یازمشلدر و مر قسک انجیلان طائفة رومیان قراءت ایدرلر و مر قسک یازد یغی انجیل لسان رومہ ترجمہ اولنوب سائرینک لسان لاتین در کہ اصل در وزرع ایلہ ضرب مثلدہ بر تمثیل دخی یازمشلر کہ حالا ذکر اولتور ( وقال مر قس من لہ اذان سامعتان فلیسمع وقال لہم یشبہ ملکوت اللہ انسانا یلقی زرعہ علی الارض وینام ویقوم لیسلا ونھارا والزرع ینمو ویطول وھو لا یعلم اولا عشب ویدد ذلک سنبیل ثم یملی السنبیل حتی اذا انتھت الثمرة حیثئذ یضع التجمل اذ قد دنا الحصاد \* قال متی هذا کله \* قال ای عیسی بسوغ المجموع لیتیم ما قیل فی النبی القائل افتح فأتی بالامثال وانطق بالحقیات من قبل اساس العالم حیثئذ ترک الجمع وجاء الی البیت فجاء الیہ تلامیذہ وقالوا فسر لنا مثل زوان الحقل اجاب الذی زرع الزرع الجید ھو ابن الانسان \* والحقل ھو العالم والزرع الجید ھو بنو الملکوت والزوان ھم بنو الشر والعدو الذی زرعہم ھو الشیطان والحصاد ھو منتهی الدھر والحصادون ھم الملائکة فکما انہم یجمعون الزوان اولاً وبالنار یحرقون هكذا یكون منتهی هذا الدھر برسل ملائکتہ ویجمعون من یمکنہ کل الشوک وفاعل الاثم فلیقونہم فی اتون النار هناك یكون البکاء وصریر الاسنان



حیث یغنی الصد یقون مثل الشمس فی ملکوت) وحسن رضی الله عنه دن روایت  
اولور انلر بیور مشلرکه (والذین معه) ایله مراد بیور یلان ابو بکر الصدیق  
رضی الله عنه در (اشداه علی الکفار) قول کریمی ایله مراد عمر بن الخطیب در  
(رحمهم ینهم) عثمان بن عفان در (راهم رکعاً سجداً) علی بن ابی طالب در (یتغنون  
فضلاً من الله ورضواناً) قول کریمی ایله مبشره بالجنة اولان بقية عشرة مبشره در  
رضی الله عنهم ودخی (کمثل زرع) قول منبغه اولان زرعدن مراد محمد  
رسول الله صلی الله علیه وسلم در اخرج شطاه (ابو بکر الصدیق فآزره)  
عمر (فاستغلت عثمان فاستوی علی سوقه) علی رضی الله عنهم در که اسلام  
علیک سینای ایله قائم اولدی یجب الزراع المؤمنون ایغیظ بهم اهل مکة به عمر  
رضی الله عنہم قولی در که بعد الاسلام لان عبد الله سرا بعد اليوم بیوردی  
وعن صکر ما اخرج شطاه بانی بکر فآزره بعمر فاستغلت عثمان فاستوی علی سوقه  
بعلی (وکذا مثل طلاب الحق کمثل زرع ای کنبات ثم اخرج فراخه ای ثم یجب  
الزراع ای الطلاب فآزره فاستغلت لجل الثمرة فاستوی علی سوقه ای ثم یجب  
الزراع ای ثم شجرة وجوده وهی قول بهضهم سبحانی ما اعظم شأنی ایغیظ بهم  
الکفار کفار النفس لان شجرتهم غیر ثمرة معدة لنار حجیم القطیعة (ایغیظ بهم  
الکفار) زکاد واستحکامه وقونه انلری زرعه تنبیه ایچون تعلیل ویاخود  
سباقده اولان آیت کریمیه تعلیلدر \* زیرا کفار بد کردار مؤمنین موحدینه وعد  
آخرتده احضار اولتان نعم لاتنهای و دنیا ده اولان عزت وقوتی استماع  
ومشاهده ابتدیکارند غیظ عظیم ایدر لدی \* پس حق سبحانه وتعالی اصحاب  
رسول الله علیه السلام وجله مؤمنلرک بوما فیوما کثرت وقوت وعزت  
وشوکنلر بن زیاده ایلدی بکی کفار خا کسارک بونلره غیظ وحسد وحقد وغضب  
ابتدیکنلر دن اونور بیدر \* پس حق جل جلاله اصحاب رسول رضی الله عنهم  
وجمع مؤمنین صادقین مراد لرینه نائلین اولوب کشف جمال ایله ابدالابدین  
بلا وحشة ولا فتره سرور رؤیتده اولاجقلرین وعد کریم بیوروب تبشیر ایدر که  
(وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجراء عظیم) منهم ده  
اولان من بیانیه در الله سبحانه وتعالی وعده ایلدی شول صاد قلره که ایمان  
کنوردیلر وعمل صالح اشدیلر بونلردن اولانه مغفرت ذنوب وستر عیوب واجر  
عظیم وعد بیوردی \* ای مؤمن موحد انلرک ایمانی رؤیت نور الغیب بالغیب  
وتصدیق الغیب برؤية الغیبدر وعمل صالحلری شوقا الی جمال الرحمن

حد ثاندن خروجدر وحق تبارک وتعالی تک مغفرتی انلر ایچون اولوب عبودیتده  
اولان تقصیراتن مغفرت ایلشدر \* زیرا کایلیق بالحق اداء حقوق عبادت حقه هیچ  
فرد قادر اولوب وحقیقت ربوبیتده کنندی قصورلر بن ادراک ایتکله الله  
سبحانه وتعالی انلره اجر عظیم وعد ایدوب بساط قرینه اجلاس ونور وصات  
ایله الباس وتاج محبت ایله متوج وشراب دنووزانی ایله مست ومد هوش ایلدی  
کافال الله تعالی (وسقهم ربهم شراباً طهوراً) وکذلک ایمان طلب ایله مؤمن  
اولوب سلو کده وسیر الی الله ده عمل صالح ایشیلرک صفاتی حق سبحانه وتعالی  
تجلیات صفاتله ستر ایدوب وذات وصفات عظما سبیله انلره تجلی ایتکله  
اجر عظیم احسان ایلدی \* زیرا عظیم حقیقی الله تبارک وتعالی در ومنهم قول  
کریمنده خواصه اشارت اولدیغی ملحوظدر زیرا هر مؤمن وعد مزبور ایله  
موجودد کدر بلکه موعود اولانلر خواص ارباب محبتدر \* مناجات \* الهی  
خواجده کشور کائنات \* دیاجده دفتر موجودات \* برکنیده جمیع مصنوعات \*  
علیه الصلوة والتعباتک روح مطهر لربک صفای وروان منورلربک  
رضاسیچون باخصوص اجراء شرعه چکد بکی زحمتلر ایچون واول ذات  
مکر مک معجزاتی واحکام شریعه بیان بیور یلان اوامر ربانیه عزیمچون  
و طریقتده واقع اولان کالات انسانیه حریمچون \* الهی اول حبیبک چارباری  
وآل اصحابک قرینچون وحیبک نازل اولان قرآن واکا اولان ایمان  
حقیچون \* وعشفک میکده سنده اولان اهل خرابات ایچون \* الهی عشاقک  
چکد بکی بلالرا ایچون سنی جان ایله سونلره ایتد بکک ابتلار ایچون عشق اهلک  
حیرا نلغی \* در داهلک سر کردانلغیچون وقضای جبروتده بادیه محبتکده دوشوب  
زالل وصالکده عطشان اولان عاشقارک بوزی صوبینه وصحرای ملکوتده  
عشق بریه سنده یحسان وجذبه شوقک ایله واله و حیران اولان مجذوبلرک ایاغی  
توزینه وعشق میخانه سنده باده لعل لبیدن می فروشلق ایلان ساقی \* خیر  
جذبه رحمتی اولان برکامل ومکمل حرمتده بوا کسکلی قوللرکک ایمانی درسته  
وهیچ اولان اخلاصی هسته کچور انصامک اولان ایمان واحسانکی  
دارین ده قائم قیل عشق شرا بکی کندودست تجلی جمالکده ایچور وجذبه  
رحمان ایله بنی بنلکدن کچور ای جیل وکریم عاشق جمالک جلالک جمالکده  
محب سن کنه ذاتکده عقل ابرمن امید در که بوبر آوج خالی رحمتک دریا سینه  
غرق ایدوب مؤمنینه اولان وعدلر کدن بوادنی قوللر که دخی نصیب ویره سن



آمین یارب العالمین \* آمای عاشق صادق ربانی و طالب سلوک طریقی  
حق سبحانه و تعالی تمثیل بیوردی زرع کبی \* مثنوی \* جانهای بسته  
اندر آب و گل \* آب و گلده مفید و محبوس اولان ارواح \* مثنوی \* چون رهند  
از آب و گلها شاد دل \* چونکه آب و گل و طبیعت و جسم نیتدن خلاص اولار  
شاد دل اولد قلری حالده که سباقه مر هوند \* مثنوی \* در هوای  
عشق حق رقصان شوند \* حق سبحانه و تعالی نک عشق و محبتی هوا سنده  
رقصان اولور \* مثنوی \* هر چه فرص بدر بی نقصان شوند \* و بدر  
منیرک فرصی کبی بی نقصان اولور \* یعنی قید آب و گل دن خلاص اولان  
ارواح هروج الی المصاد ایدوب ذل نقصانده پابسته اوضاع مختلفه فلکی  
و محبوس احکام عنصری اولماقدن رها و نجات بولوب بدرینه خسوف  
و آفتاب مهر لینه کسوف واقع اولمز دیکدر \* مثنوی \* جسم شان در  
رقص و جانها خود میسر و کمال غلبان عشق و محبتدن اول عاشق فلک  
جسمی رقصده در \* و جانلرینی خود صورمه \* مثنوی \* و آنکه کرد دجان  
از آنها خود میسر \* و اول کسند که مرتبه روحه و اصل اولوب اشباحی  
عین ارواح اوله انلرک حالندن خود صورمه زیرا انلرک عاشقا نلرندن  
زبان ابله تقریر و بیان حدامکاتده دکلدر \* یعنی افتای هستی موهوم ایدوب  
فناء فناء واران و باقی باقی اولان اولیاء کلاک احوالی قال ابله فهم اولمز  
پس حضرت مولانا قدس روحه بوکره شیری روحه و خر کوشی نفسه تشبیه  
و تمثیل و محبوس چاه طیبعب اولانلرک ارواح حنه درایغ ایدوب بیوررلر که  
\* مثنوی \* شیراخر کوش در زندان نشاند \* خر کوش نفس اماره شیر عقل  
و ضرغام روحی محبس آب و گل و زندان قهر چاه طیبعبده او توردی و فضایی  
وسیع و شکار جای منبع معارف آلهیه و محبت ربانیه دن آلی قودی \* مثنوی \*  
نک شیری کوز خر کوشی بماند \* اول شیره زهی عیب و عار که شیر دلبر ایکن  
و پادشاه و حوش ایکن بر خر کوشدن قالدی \* یعنی زهی عیب و نقصان  
و عار و خذلان شول روحه که نفس النده زبون اولوب و انک مکر و حیلله سنه  
الدانوب اسیر حب دنیا و شهوت و قید بند مصیبت و محبوس چاه طیبعب  
اولوب سعادت و دولت ابدیه دن محروم قالدی و بوییت شریفنده علم ظاهرده  
شیر دلبر کینوب نفس اماره احکامنده اسیر اولان ارباب چاه و حشمته دخی  
تعبیض وارد رفته کم بیوررلر \* مثنوی \* در چنان نکی و آنکه این عجب \*

انجمن بر عجب و عارده در و آندن صکره بو عجبدر که \* مثنوی \* فخر دین  
خواهد که گویندش لقب \* استر که انک لقبی فخر الدین دیله یعنی اسیر نفس  
وز بون شهوت و محکوم طبیعت و عاشق شهرت و ثروت و سراپا غرق  
حب ماسوا ایکن عجبدر که کندوی دین و طریقتده مقتدا و پیشوا زعم ایلدوب  
لاجرم خلق اکافخر الدین و اساس الاسلام و علامه زمان و فاضل دهر دبوب  
و تعظیمی مشعر اولان بونک کبی القصاب ابله نکریم اولنوب زمانه سنک امام  
فخر الدین رازیسی در دیو مدح و ثنا اولند بغن استر و خلقتک مدخندن نفس  
اماره سی صفا کسب ایدوب غرورندن صابون شیشه سی کبی چانلار حال  
آنکه علمی دخی بوق فرضی علمی دخی اولوب زمانه سنک فخر الدین رازیسی  
اولسه مادامکه علمی ابله عامل اولما یوب اسیر نفس اماره اولدقدن صکره  
علمندن اگاهانه علمی زیاده اولد بجه راه حقه حقه حجابی زیاده اولوب بعد  
و فراق نازنه سوزان اولور \* و بندن اعلا کیم یلور دیو طور مز لاف و کذاب  
اورور کونده نیچه بیک مردان خدا نک کفر و خطاسته حکم ایدوب حق سبحانه  
و تعالی کبر و غرور ابله سخره خر کوش طبیعت اولوب چاه انا نینه سر نکون  
اولمقدن صافلیه و نفسی علمه عالم و علمی ابله عامل اولان قوللرندن ابله  
\* جای فرماید \* از بجلد ندیده غیر از پوست \* پی نبرده مغز ها که  
دروست \* پوست آمد نصیب اهل حجاب \* مغز ها بهره اولوا الالباب \* می دانا  
زخوان چوبه خورده \* افکند پوست نابهمه چرد \* و آنکه باشد بهیمه سیرت  
و خوی \* پوست چینه ز برزن و کوی \* پوست جز کثرت بیرونی نیست \*  
مغز جز وحدت درونی نیست \* ابدی بنم جانم \* مثنوی \* ای نوشیری  
در نک این چاه فرد \* نک بو محله قهر مناسنه مستعمل در یعنی ای اسیر طبیعت  
اولان کسند سن بو تنها چاهک قهرنده و جسمانیت بئر نک دورنده بر شیر سن  
\* مثنوی \* نفس چون خر کوش خونت ریخت و خورد \* نفس مکاره ابله  
خر کوش کبی سنک قانکی دو کدی و ایچدی یعنی گرفتار عذاب الیم ایلدی  
\* مثنوی \* نفس خر کوش بصرادر چرا \* سنک خر کوش نفسک مرانع  
حب دنیا و مزارع ماسواده چرا ده در \* مثنوی \* تو بقدر این چه چون و چرا \*  
سن ابله بو چون و چرا چاهنده محبوس اولوب قالمش سن یعنی افتاده قهر چاه  
بحث و جدال و امنیات و آمال و مبول طبیعی بی مال اولوب زار و زبون در کات  
نارنفسانیه اولمش سن ابدی غفلتدن بیدار اولوب و حق سبحانه و تعالیدن



توفیق و هدایت استیوب خر گوش عقل معادی شیر نفس اماره غاب ایدوب  
چهار باضنده تهنیت اخلاق ابتدیه سن حضرت مولانا قدس سره ینہ  
خر گوش عقل معاد و شری نفس اماره تهنیت ایدوب بیوردر که مشوی  
سوی نخبیران دویان شیر کبر \* اول شہر طوئجی خر گوش جانب نخبیرانہ  
بلدی و سکرندی \* مشوی \* کہ ابشر و ای قوم فدجاء البشیر \* کہ ای قوم  
بر بریکزہ بشارت ایدیکزہ تحقیقا بشیر و مژده و برنجی کلدی و اہلاک عدو الہ  
سزی خندان قیادی و دخی (من افضل الاعمال ادخال السرور علی المؤمنین)  
حدیث شریفی فہو اسبجہ خر گوش نخبیرانہ ایدی \* مشوی \* مژده مژده  
ای کروہ عیش ساز \* ای کروہ عیش ساز سزہ مژده و بشارت اولسونکہ  
\* مشوی \* کان سک دوزخ بدوزخ رفت باز \* کہ اول دوزخ کلپی کرو  
اصلانہ رجوع ایدوب دوزخہ کندی \* مشوی \* مژده مژده کال عدو  
جانہا \* مژده مژده کہ اول جانلر دشمنی \* مشوی \* کند قہر خالفش  
دندانہا \* قہر حق و غضب قادر مطلق آنک دشلر بنی قویاردی \* مشوی \*  
آنکہ از بچہ بسی سرہا بکوفت \* اول شیر نفس امارہ کہ آنک بچہ سندن  
چوق باشلر دو کلدی و باخود دو کدی یعنی بچہ سبلہ چوق باشلر قویاردی  
\* مشوی \* همچو خس جاروب مرکش ہم پروفت \* اما جاروب مرک  
دخی اول شیری خس و خاشاک کی سپوردی و وجود فی عالمین کوتردی \* پس  
قوای روحانیہ و جسمانیہ و حواس ظاہرہ و باطنہ شیر نفس امارہ مک محو و ازالہ  
سندن نجات بولد قلرینہ و عقل معاد معانوی الہ موت حیوانیدن خلاص  
اولد قلرینہ مسرور خندان اولوب \* الحمد للہ الذی اذهب عنا الحزن \*  
دیوچہ فراوان و شکر و سپاس بی پایان قیلد بلر

جمع شدن نخبیران کرد خر گوش و ثنا گفتن اورا \*

\* اول چرا کا آمدہ اولان نخبیرلر خر گوش اطرافہ جمع اولسی و خر گوشہ ثنائیہ سی  
میائندہ در \* مشوی \* جمع کنند آن زمان جملہ و حوش \* اول زمان جملہ و حوش  
اول چرا کا آمدہ جمع اولد بلر \* مشوی \* شاد و خندان از طرب در ذوق  
و جوش \* شاد و خندان اولد قلری حالہ طرب و سروردن ذوق و جوش \* کہ  
مراد قوای روحانیہ در \* مشوی \* خلقہ کردند او چوشمعی در میان \*  
خر گوش عقل معادک اطرافتی و حوش حواس ظاہرہ و باطنہ و قوای روحانیہ  
و جسمانیہ خلقہ اید بلر عقل معاد اید \* برشمع منور کی اور تادہ ابدی یعنی

نہ عقلدن جملہ سی بہرہ و راواغلہ \* مشوی \* سجده آوردند و گفتندش کہ  
ہان \* سجده کتورد بلر یعنی شمع عقلی تعظیم ایدوب سرفرو اید بلر واکا  
دید بلر کہ آکاہ اول ای خر گوش عقل معاد \* مشوی \* نوفرشتہ آسمانی  
یاری \* سن بافرشتہ آسمانی و باخود پری سنکہ الکن بوہزل ظہورہ کلدی  
\* مشوی \* نہ تو عزرائیل شیران زری \* فرشتہ و پری دکل بلکہ ارکاک ارسلانلرک  
عزرائیل سن کہ ای قہر کلدہ ہلاک ایدوب بچہ سندن لطفکدہ بزی دخی  
خلاص ایدلک و سن بزہ مرشد او اوہ راہ حق ہدایت ایدلک ایددی ای مرشد  
کامل \* مشوی \* ہرچہ هستی جان ما قریبان تست \* ہرنہ ایدلک یعنی فرشتہ  
و پری و عزرائیل و ہرنہ اولد کسہ بزم جائز سنک قربانکدر و اختیار من مطیع  
فرمانکدر \* مشوی \* دست بردی دست و بازیت درست \* ال ایدلک  
یعنی شیرنفسہ غالب و منصور و مظفر اولدک دست و بازوہ قوت و قدرناک درست  
اولسون \* مشوی \* راند حق ابن آب رادر جوی تو \* حق سبحانہ و تعالی  
بو آب علم و ماء توفیق سنک نہرا دنا نکہ وجوی استداد کہ سوردی  
\* مشوی \* آفرین ردست و برازہی تو \* آفرین و تحسین سنک دست  
و بازو کہ \* مشوی \* باز کوتا چون سکا لیدی بمرک \* سکا لیدن صنوصنق  
معناسنہ مصدر در اکرنیک واکر بد \* یعنی آشکارا سوبلہ کہ مکرابلہ اول  
ارسلانی کندو کہ بچہ حسن ظن ایدر و ب ایٹا ندرک حتی چاہہ برافدک  
و ہلاک ایدلک \* مشوی \* آن عون را چون بمالیدی بمرک \* اول ظالم  
و عوانی خدعہ و مکرابلہ بچہ قہر و پامال ایدلک \* مشوی \* باز کو  
ناقصہ در مانہا شود \* اوز شیرہ ایدلک قصہ مکر کی کیر و سوبلہ \* یعنی التکرار  
حسن موجبہ تکرار ایلہ حتی قصہ من نورہ بزہ انواع درمان اولہ \* مشوی \*  
باز کوتا مرہم جانہا شود \* شیرنہ و جہلہ فرصت بولدیفک بزہ آشکارا و صراحتہ  
سوبلہ کہ حتی جانلر بزمہ مرہم اولہ \* یعنی ای مرشد کامل نفس امارہ شیرینہ و جہلہ  
غلبہ اولور بزہ عبار و بیان ایلہ کہ سنک قصہ بر حصہ ک دردمان و مرہم  
جان اولوب بز دخی اول کلپی زبون ایدلم و شرندن خلاص اولالم \* مشوی \*  
باز کو کز ظلم آن استم \* آشکارا سوبلہ کہ اول جور و ستم نمائک ظلم و جفا سندن  
\* مشوی \* صدہزاران زخم دارد جازما \* بزم جانلر بچہ یوز بیک زخم طور  
بوندہ حصہ بودر کہ اصلاح نفسہ سعی ایدن طابلرہوای نفسانیہ و آرزوی  
طبیعیہ سندن کچوب عشق خدای متعال ایلہ شیر نفس اولدورن کاملدن تعلیم ایدوب  
نفسلرینہ آنک ارشاد ایلہ غالب اولہل \* پس خر گوش عقل معاد نقطہ آغاز



ایدوب \* مثنوی \* گفت تا بید خدا بود ای مهان \* نخبیران قوای صور به  
و معنویه به ابتدای کبار و اشرف نایب الهی و توفیق ربانی ایدی \* مثنوی \*  
ورنه خر کوشی که باشد در جهان \* یو خسه جهانه بر خر کوش کیم اوله یعنی  
اگر عدوی آفاقی و اگر عدوی انفسی اوزرینه غالب اولان مافله انواع نحسین  
و آفرین اولسه کندویه وجود و یرمیوب و قوت و قدرتی حقل توفیق  
و عنایت و عون و نصرتی لطف و هدایتدن بیله بودخی نفسک هلاکنه  
شاهد در زرا نغسی نحو و ازاله اولسه نفسه غرور کوردی و مفاخره و لافه  
جرأت ایدردی \* ایددی نفسه غلبه حقل توفیقی ابله او اورا ابله اولسه \* مثنوی \*  
قوت بخشید دل را نور داد \* حق جل و علا بکاعون و نصرتدن قوت  
باغشلا دی و قلبه نور توفیق و هدایت و ضیای عشق و محبت اعطا پیودری  
\* مثنوی \* نور دل مر دست و پارا زور داد \* کولده اولان نور هدایت  
و ایمان و قلبه فروزان اولان آتش جذبه رجن دست و پایه زور و قوت  
و نفسه غالب اوله غه قدرت و بردی \* ایددی نفسه غالب اولان دللرنده نور  
محبت بزدان اولانلردن غیر بی دکلدر \* مثنوی \* از برحق میرسد تفضیل \*  
تفضیلار یعنی قوت و قدرت و عون و نصرت و غلبه و فرصت و بونک امشالی  
جمع فضائل و خصائل عباد خواصنه حق جانبندن ایریشور \* مثنوی \*  
باز هم از حق رسد تبدیلاها \* تبدیلا ردخی کرو حضرت حق و فیاض مطلقدن  
ایریشور \* یعنی قوت ضمه و غلبه بی انهمزاه و قدرتی عجزه و بالجله هراحوالی  
عکسینه تبدیل ایلت حق سبحانه و تعالیدن ایریشور هو مقلب القلوب و الابصار  
و هو محول الحول و الاحوال \* مثنوی \* حق بدور و نوبت این تأیدرا \*  
حق سبحانه و تعالی بونا بید و توفیقی دور و نوبت ابله \* مثنوی \* می نماید اهل  
ظن و دیدرا \* اهل ظن و کان و ارباب بصیرت و عیانه کوسستر \* یعنی هر بردور  
و هر برنوبته حق سبحانه و تعالی استدیکی بنده سنی مؤید قلوب اعدای آفاقی  
و انفسی به غالب مطلق ایدر واکاو بر دیکی تأییداتی اکر اهل ظن  
و اکر ارباب بقیه مشاهده استدیور و معاینه ایدر که تأییداتی مزبوره توفیق  
ربانیدر و الا بر عبد ضعیف بوقدر کار عظیمه کذب لکله قادر اولمز و بوییت  
شریفده اشارت و تلمیح اولنان اسرار غامضه اسان قال ابله قابل تقریر  
و بیان دکلدر اما دور و نوبت لری تأییدات الهیه به مقارن اولان مرد کاملاره  
بواسرار خفیه عیاند کوزاویه کز او بوقدر \* پس حضرت مولانا جلال الدین

رومی قدس سره نوبته منسوب دوات و ملکه مغرور اولنله علی حد خر کوش  
لسانندن بعض کلمات نصیحت نکات بیانیه شروع پیور دبلر

\* بند دادن خر کوش نخبیران را که بدین شاده شود \*

خر کوشک نخبیرله بونکله شاد و مسرور اولیده سزد بو نصیحت و برهه سی  
بیاننده در \* مثنوی \* هین بملک تو بتی شدی مکن \* آگاه اول ای غافل ز نهار  
نوبته منسوب اولان ملک مبیله شاذلیق ایلله و دنیا دولتیه مسرور اوله \* مثنوی \*  
ای تو بسته تو بت آزادی مکن \* ای محبوس طو زاق افلاکی و بسته تیره  
خاکی سن بسته تو بت سن از ادق دیله یعنی ملک تو بتی که دولت دنیا در که هر کس  
مناو به ابله قسمت از لیمی مقدارن تصرف ایدوب بالاخره نو بتی تمام اولد قده  
بالضروره ترک ایدوب بر صاحب نو بت دخی کلدور اما احق و غافلار ملک نو بتی به  
کوکل بغلیوب مدارج اعلایه ارتقادن محروم قالور و درکات حب دنیا  
و ماسوا و نارطیب منده بعد و فراق ابله سوزان اولور \* پس مادامکه بسته تو بت  
اوله سن مرتبه حریت نائل اوله مز سن زیر (بر بسته دکر باشد و بر رسته دکر)  
دیمش لردر \* عطار \* بهر نقش که می بازی ندانی \* که خواهی  
کشت اندر چاه فانی \* دلازین چاه آخر چند اشتاب \* کنی چون عاقبت  
کشتی تو غرقاب \* درون چاهی و هیبت خبره \* بخواهی مرداگر خواهی  
و کره \* که اینجا مانده در چاه بلابی \* بمیراز خویش تابیای رهایی \* بده جان  
تا برون آبی ز صورت \* که درما نست جان دادن ضرورت \* بده جان از سر  
شوق و ارادت \* که تابیای عیان اندر سعادت \* ای مرد طالب و طریق حقه  
راغب مرد آزاد و کامل اولدر که قلبنده نور محبت الهیه طلوع ایدوب محبت  
ماسوا و ازاله اوله قدن صکره اشبو ذکر اولنان صفات ثماینه سنییه ابله محلی  
و مزین اوله یعنی اقوال و افعال و اخلاقی حسنه و حیده اولوب معارف  
الهیه صاحبی اوله و ترک و عزات و قناعت و خول اختیار ایدوب دنیا به محبتدن  
واهل دنیا ابله صحبتدن دور و معجزه اوله و ارباب هوادن شبر و پلنکدن احتزار  
اولندیخی کبی احتیاط ایلله و اختیار بی رضای حقه تسلیم ایدوب (عسی  
ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم) فحوا ای شربی اوزره بلا طلب و حرص جاه و مال  
خلاادن برنسنه قح اولوب قبول ایدرسه دخی ککوکلی مال و جاه ابله  
مسرور اولیه و مال و جاهی الندن کندیکنه دخی غم حکیمه و قلبی اهل دنیا



صحت بدن خوش اولیوب میلی اهل آخرت و فخریه اوله و اهل دنیا دن نفع  
امیدند . اولیوب نفع و ضرر و اعطا و احسان حقل اولد بخت علم یقین و عین  
یقین حاصل ایلله \* پس صفات من بوره ایلله متصف اولان عبد خاص مر د آزاد  
و کاملدر زیر اجله حجاباتک اصولی درت شیدر که بر بسی حب جاه و بر بسی حب  
مال و بر بسی بلا تحقیق مجرد تقلید پدر و مادر و بر بسی دخی مصیبت و کذلک  
اصول مقامات دخی درتدر اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق حسنه و معارف  
الهیة انسان ابدیه بوعالم سفلی به مسافرت کلوب تحصیل کمال ایچون  
کوندرلشددر و مدارج اعلایه ارتقا ایدوب قیود علایق دن خلاص اولان  
تحصیل کمال ایدرلدر اما بعضیلری بوعالم سفلی به مسافر کلوب و طلب کماله  
کوندرلدرلرین بیلوب اعمال اخرویه به اشتغال کوسرمدیلر و دیده  
بصیرتلی حقیقت بین اولیوب شهوت فرج و شهوت بطن و محبت زن و فرزند  
بونلری فریفته قیلوب مقصود اصلیدن بازگشته و پیش رانده ایلدی  
و بعضیلری حقیقت حالی بپیش ایکن تحصیل کماله مشغول اولیوب حب آرایش  
مظاهر که صنم صغیر و حب مانکه صنم کبر و حب جاه که صنم اکبر در بونلره  
فریفته اولوب قرب جوار رحانیدن بعد اولمشلدر \* پس حقیقتده حجاب آدمی  
الهی حجاب اولوب بدنجیسی حب نفسدر و مقدمات ذکر اولنان صفات سسته توابع  
نفس اولوب حب نفسدن اعظم حجاب و نفسدن اکبر بر صنم دخی یوقدر  
واصنام سائر و ساطت نفسله ظاهر اولور \* پس مادامکه قیودات من بوره  
و حجابات مذکوره ایلله مقید و بسته نوبت اولد بخت حریت مرتبه سندن محروم  
اولق مقرر در اما شونلر که سابق الذکر اولدیغی اوزره صفات ثمانية جیلله ایلله  
متصف و متخلق اوله انلر اولیاء اصفیا و مخلصین انقبادر تکیم حضرت مولانا  
قدس سره یورلر \* مثنوی \* آنکه ملکش برتر از نوبت نند \* اول کسسه که  
انک ملکئی نوبتدن اعلاطوتلر \* یعنی ترتیب ایدرلر و قلبی تعلقات من خرفه دن  
تطهیر قیلورلر \* مثنوی \* برتر از هفت انجش نوبت نند \* انک ابدی  
اولان ملک و سلطنتی نوبتی کواکب سبعة دن یوقار و اورلر زیر انبیا و اولیا  
و اصفیا و اقیانو بت کواکب افلاکی اولان دولته میل و محبت ایتوب حب الهی به  
کوکل و بردیلر و علایق کونیندن خلاص اولوب مرتبه حریت بولدیلر  
\* پس انلر محبوبس طوارق افلاکی اولاندن رها بولوب نوبت دیده دولتلری  
افلاک و کواکبدن عالی تر اولوب عرشین زمهره سندن اولدیلا ابدی بنم روح

﴿ مثنوی ﴾

﴿ مثنوی ﴾ برتر از نوبت ملوک باقیدر \* نوبتدن برتر اولان ملوک باقیه در که  
انبیا و اولیا و مؤمنین اصفیادر \* مثنوی \* دور دایم روحها باساقیند \*  
دور دایم روحلری ساقیلر ایلله در بعضی نغزده \* دور دایم روحهارا ساقیند \*  
واقع اولمشدر \* یعنی انبیا و اولیا علی الدوام ارواحه ساقیلاک ایدرلر الحاصل  
انبیا و اولیا و عاشقین و صادقین روحلرینه دور دایم عشق ربانی و معارف  
سبحانی میکرده سنده باده اسرار الهیه سنی اولمقدن خالی دکدر بلکه ابدالا باده  
تجلیات ذات و صفاتده مستغرقلدر و حقندن غیری مشهودلری یوقدر \* ابدی  
ای طالع شراب عشق الهی اولان صادق \* مثنوی \* ترک این شرب  
ار بکوی یک دوروز \* اکر برابکی کون بوشرب ترک ایدوب تن پرورلکدن  
بری اوله سن و صوم و ریاضته اشتغال کوستره سن و باطن دخی خرم محبت  
دنیا بی حلقوم قلبه الفا ایتوب حب ماسوادن بری و احکام نفسانیه دن عاری  
اوله سن \* مثنوی \* در کنی اندر شراب خلد پوز \* پوز و دهانکی و افواه  
چنانکی جنت شرباندن ایلر سن و باده عشق سبحانی و خرم محبت ربانی نوش ایدر سن  
﴿ عطار ﴾ ز طاعت بکنفس غافل مشو \* درین دنیا چنین بیدل  
مشو \* دل و جان را منور کن نورش \* ز طاعت جوی اینجا که حضورش \*  
تمامت انبیا کردند طاعت \* صبوری کن خوشی کن قناعت \* دمی طاعت کن  
و فرمان حق بر \* ز جله ذرها اینجا سبقت بر \* دوا کن خویش را پیش از مرگ \*  
دوای نیست عاشق راه از ترک \* ابدی ای سالک طریق حقانی مولانا جلال  
الدین رومی قدس سره خصم برونی اولان شیرک هلاکن تمام ایدوب خصم درونی  
اولان نفس اماره به اشارت ایلوب بیورلر که \* مثنوی \* ای شهان  
کشتیم خصم ما برون \* ای شاهلر بر ظاهرده اولان دشمنی قتل و هلاک ایلدک  
ولکن \* مثنوی \* ماند خصمی زو بتر در اندرون \* دروغزده اندن بدتر  
و قوی تر بدشمن باقی قالدیکه نفس اماره در

﴿ تفسیر رجعتان من الجهاد الاصفی الی الجهاد الاکبر ﴾

آه کم نفس مکاره اماره بدشمن دوست رودر که جبلتده مر کوز اولان مکر  
و خداعه عقل ابرشمن قال الله تعالی ( ان النفس لامارة بالسوء ) و انهم حصب  
جهنم ) پس بر موجب فرمان ( فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم ) نفس اماره نیک  
قم و قهری و شرک دفع و ازاله سته سعی بلیغ لازمدر زیر انفس شوم بر فحوا



حديث شريف (اعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك) قوم شياطين) وكن فار  
بدكر دادن زياده دشمن و نفسه مجاهده افضل جهاد در كمال عليه السلام  
(افضل الجهاد ان يجاهد الرجل نفسه وهواه) رواه البخاري عن ابى ذر الغفاري  
رضي الله عنه ﴿ مطار ﴾ توبى كافر وليكن بي خبر تو \* نعى ينى  
بت خود در نظر تو \* توبى كافر بتى دارى تو در چين \* نظر بكشابت خود  
در نظر بين \* درونت پاك دار و با صفا باش \* در آن لحظه تو ديدار خدا باش \*  
ايمدى تربيه نفسدن معرفت حاصل اولوب عارف نفس اولان ايسه عارف رب  
اولفله نفس اماره لك صفتن مطمئنه لك صفتنه تبديل ايتك عظام امور دن  
اولوب اصلاح نفس اماره سالكلك سرمايه سادات و اقبالي اولور زيرا  
(من عرف نفسه فقد عرف ربه) بيور يلوب من عرف الكائنات والكواكب  
والسموات ومن عرف الحيوان والمعادن والنبات فقد عرف ربه ديو بيور لما مشدر  
\* پس معرفت رب معرفت نفسه مشروط اولوب غيره مشروط اولما مشدر  
و روايت اولور كه آدم صنى عليه صاوات الله نفخ روح رحا نيدن صكره ابتدا  
نظر كه ايلدى كندى نفسنه نظر ايدوب انك ورا منده خالق و پرورد كارينك  
قدرت و قوت و اعطا و عظمتنه نظر ايلدى و زباني جد و ثنيه كشاده قلوب  
(سبحان الذي خلقني بقدرته) ديو سو يلدى اما شيطان عليه اللعنه خلق اولند قدده  
ابتداء اشيايه نظر ايدوب و جلده دن اشهر و الطف آتشي كوردى \* فلهذا  
امر رباني به عدم امثال ايله آدمه سجده ايتيوب كند و بى آتشدن يلكه (خلقته  
من نار و خلقته من طين و انا خير منه) زبان دار از لفته جرأت ايلدى اما آدم  
عليه السلام وراى نفسده قدرت آفريد كاري مشاهده ايتكله جبهه  
عبوديت و نيازى عتبه چاره سازى به قيوب (ربنا ظلمنا انفسنا) ديدى پس  
هر كيمكه حقيقته ولد آدم ايسه كندى نفسى معرفتدن غيره مشغول اولدى  
و نفسى معرفته اشتغال كوستر ميان ما نند ابليس باب رچندن دور اولدى  
\* ايمدى بنم روحم مادامكه نفس اماره لك صفات خبيثه سى زالله اولوب صفات  
جيده به تبديل و مرتبه مطمئنه برسيده اولينجه حيات پذير اولور و ذائلدن  
تخليه اولنما دچمه صاحبه الفضائل اولور \* پس قتل نفس تزكيه و تخليه دن  
عبارت اولوب تزكيه نفس سبب فوز و نجات و واسطه رفعت و درجاند اما تزكيه  
و تخليه دخی طریق عقل ايله هر كز مبسر دكلدر حتى فلاسفه و براهمه و بعض  
جمهله و عنده تزكيه نفس و طریق حقك سلوكى قدم عقل و نظر ايله مبسر در

قياس ايدوب لاجرم على العباد مجاهدات و رياضاته اشتغال كوستر ديلر و انبيا  
و اوليايه اتباع ايتمامكله مهلك آفات و مسالك شبهات و ضلالند هلكين  
اولوب ننان استقامتى اليرندن براقديلر (خان كان كذلك) تزكيه نفس مبسر  
اولور الا نظر عنايت نبي عليه السلام ايله اولور و دخی جميع احوالده متابع انبيا اولوب  
عمرى سر تجربه و تزكيه و تصفيه ده بچورن وارث كامل و مرشد مكملك حسن  
تربيه و همت عليه سبيله حاصل اولور \* زيرا بعثت انبيا و ارشاد اوليا انك  
ايچوندر كه نفوس مرضاى ايمه دار و خانه كرم دن معاجين شريعت و طريقت  
و شربت خانه عشقه قند شراب معرفت و حقيقت سنى ايدوب علاج ايلدر  
كافال الله تعالى (هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم يتاوه عليهم آياته و يزكيهم  
و يعلمهم الكتاب والحكمة) پس لاجرم مجاهده بسيار و نيجه زمان خدمت  
ابرار كر كدر كه برسالكه تزكيه نفسه قادر اوله \* فلهذا حضرت فخر عالم  
صلى الله عليه وسلم هر بار كه برغزادن سمادت ايله عودت بيور سهر (رجعنا  
من الجهاد الا صغر الى الجهاد الا كبر) ديو بيور لر دى \* يعنى مجاهده نفس غزاي  
اكبر دن عد ايدور دى \* ايمدى بو يوله بر طيب حاذق و عيسى دم مشفق لازم  
اولوب عقل دراك بو طريق ادراك ايله مديكي محقق اولد بيسه حضرت مولانا  
قدس سره الاعلى بيور لر كه ﴿ مشوى ﴾ كشتن اين كار عقل و هوش نيست \*  
بو خصمك قتل و قهرى عقل و هوشك كاري دكلدر ﴿ مشوى ﴾ شير باطن  
سخره خر كوش نيست \* زيرا شير باطنكه نفس اماره در سخره خر كوش  
عقل معاش دكلدر ﴿ مشوى ﴾ دوزخست اين نفس دوزخ ازدهاست \*  
آه كم بونفس اماره دوزخدر و دورخ ازدهاى هفت سر در ﴿ مشوى ﴾  
كو بدر ياها نكر دكم و كاست \* زيرا كه اول دوزخ و دوزخ نفس در يار ايله  
نقصان بولور و بر ذره اكسلز \* يعنى آتش وحدتنى اطفالا و اسكان ايتز  
﴿ مشوى ﴾ هفت در يار ادر آشامد هنوز \* دوزخ بحورس بعد بى نوش  
ايدور و هنوز ﴿ مشوى ﴾ كم نكر دد سوزش آن خلق سوز \* اول خلق سوزك  
تابش و حرارتى ذره قدره اكسلز و احراق ايتكدن طوبى (هل من مزيد)  
نعره سندن و از كلز ككذلك حق سبحانه و تعالى نفسى صورت دوزخده خلق  
ايدوب و جهنمك هر برقايسى مقابله سنده نفسده دخی صفات رديه دن يدى  
صفاتی خلق ايلديكه هر برى باعث دخول دركات جهنم اولور و صفات سبعه  
رديه بوندر در كبر و حرص و شهوت و وحشه غضب و بخل و حقد \* پس هر كيمكه



نفسی صفات من پورده دن تزکیه ایدرسه درکات ناردن خلاص اولوب درجات  
طالبات جناته عروج ایدر \* بس نفس اماره و خدعه کار و مکاره برادرهای  
هفت سر و بردوزخ و نار سه قدر در که جله دنیایی و در بار قدر دولتی و نعمت  
و ثروتی نوش ایلسه قناعت کلیوب (هل من مزید) دیمکدن خالی اولمز ایدمی  
(وقودها الناس و الجبارة اعدت للكافرين) قول کریمی خواستجه \* مثنوی \*  
سنگها و کافران سنگدل \* بخاره و سنگ دل اولان کافر \* مثنوی \* اندر آید  
اندر روزار و خجل \* زار و خجل دوزخک ایچنه کلور و حطب نار اولور \* مثنوی \*  
هم نکرد دساکن از چندین غذا \* دوزخ بوقدر غذا دن دخی ساکن اولمز  
و اکا قناعت کلز \* مثنوی \* تاز حق آید مر اورا این ندا \* تا کیم حق سبحانه  
و تعالی بدن اول دوزخه ندا کله بوبله دیو که \* مثنوی \* سیر کشتی سیر  
کوبدنی هنوز \* طوبی کی طوبی و جی و ناسدن تمام طوبی کی جهنم بوق  
بارب هنوز دبه کا قال الله تعالی (یوم نقول لجهنم هل امتلات و نقول هل من مزید)  
\* مثنوی \* اینت آتش اینت تابش اینت سوز \* ایشته سکا آتش ایشته سکا حرارت  
ایشته سکا شعله مستعینی تحذیر در که \* یعنی جهنمک چونکه بونک کبی کریمتی  
و تابش و شعله و سوزش ایشید کر \* ایدمی باعث عذاب دوزخ اولان اعمال دن و صفات  
جهنمه دن احتراز و احتیاط اوزره اولیکر دیمکدر (اخرج احمد فی مسنده عن انس  
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم) قال لجبریل مالی لم ارمیکائیل ضاحکا قط  
قال ما ضحك المیکائیل منذ خلقت النار) و اخرج الطبرانی فی الاوسط عن عمر بن  
الخطاب قال جاء جبریل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا جبریل مالی اراک  
منغیر اللون قال ما جئتک حتی امر الله بمفاتح النار فقال یا جبریل صف النار  
قال ان الله امر بجهنم فاوقد علیها الف عام حتی ایضت ثم اوقد علیها الف  
عام حتی احترت ثم اوقد علیها الف عام حتی اسودت فنهی سوداء مظلمة لا یبصر  
شررها ولا یطفی لهبها و الذی بعثک بالحق لو ان قدر ثقب ابرة قتح من جهنم  
لمات من فی الارض کلهم جیعا من حره و لو ان خازنا من خزنة جهنم برز الی اهل  
الدنیا فنظروا الیه لمات من فی الارض کلهم من قبح وجهه و من نقی ریحہ  
و لو ان حلقة من حلق سلسله اهل النار الی نعت الله فی کتابه وضعت علی جبال  
الدنیا لارفضت و ما تقارت حتی تنتهی الی الارض السفلی) و اخرج هنا (د) عن  
مفیت بن سعمی قال ان لجهنم کل یوم زفرین یسمعهما کل شیء غیر الثقلین الذین  
علیهما الحساب و العذاب) حاصل کلام بر فحوای (و یل یومئذ للمکذبین)

حق سبحانه و تعالی جل جلاله دن (خذوه فقلوه ثم الجحیم صلوه) دیو خزنه  
جهنم امر اولند قد کفار و منافقین و ملاحده و زنادقه و فسقه و فجرة و ظلمه  
و جباریه و بالجمله هوای نفسنه تابع اولوب امر حق امتثال و اعمال صالحه به  
اشته ل اتیان عاصیبری ناره القا ایدر جهنم دخی دم چکوب \* مثنوی \*  
عالمی را اقمه کرد و در کشید \* عالمی بر تنه ایدمی و بوتدی و قهرینه کجی  
در کاتند بر اقدی و کرو طویعوب و هنوز کالبه طویوب \* مثنوی \*  
معه اش نعره زنان هل من مزید \* بنه معه سی هل من مزید نعره سن اور جیدر  
عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (ما رأیت  
مثل النار نام هاربها و لا مثل الجنة نام طابها \* مثنوی \* حق قدم بروی  
نهد از لامکان \* بس جهنم هل من مزید نعره سن اور دقدقه حق سبحانه و تعالی  
لا مکادن قدمی اول جهنمک اوزرینه وضع ایلد \* مثنوی \* آنکه اوساکن  
شود از کن فکان \* اندن صکره اول جهنم ساکن اوله یعنی عالم امر و قبولدن  
و حق تبارک و تعالی نک ارادت از لیه سندن (اخرج الشیخان عن ابی هریره رضی  
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم) (تجاحت النار و الجنة  
فقات النار اوثر بالجبارین و المتکبرین و قالت الجنة قالی لا یدخلنی الاضعفاء  
الناس و سقطهم فقال الله للنار انما انت عذابی اعذب بک من اشاء و قال  
للجنة انما انت رحمتی ارحم بک من اشاء و لکل واحدة منکما ملاءها فاما النار  
فلا تملی حتی یضع الله تعالی رجله فنقول قط فنهالك تملی و یزوی  
بعضها الی بعض فلا یظلم الله من خلقه احدا و اما الجنة فان الله ینشی لها  
خلقا) و اخرج الشیخان عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم (قال لا تزال جهنم  
یلقی فیها و تقول هل من مزید حتی یضع رب العزة فیها قدمه فیزوی بعضها  
الی بعض و تقول قط بمرک و کرمک و لا يزال فی الجنة فضل حتی ینشی  
الله لها خلقا فیسکنهم فضل الجنة) و اخرج ابن عاصم فی السنة عن ابی بن کعب  
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم جهنم تسأل المزیذ حتی یضع تعالی قدمه  
فیها فیزوی بعضها الی بعض و تقول قط قط) معلوم اوله که ذکر اولئان  
احادیث شریفه ده واقع اولان قدم متشابهات دن اولمغه مذهب اسلمه اولئر  
ناو یل ایتوب توقف و تسلیم ایتلر در و مذهب احکمه اولئر ناو یل رتوجیه  
بیور مشلر در و ناو یلنده وجوه کثیره اولوب لکن بطریق الاجال عندار باب  
التحقیق مقبول اولان وجوه بونلر در که قدم مخلوقات الهیه دن بعض مخلوقک



اسمی اوله و قدومه اولان ضمیر رب العزیزه راجع اوله و یا خود قدمدن مراد انبیا  
 و اولیا اولوب رب العزیزه اضافتی لاجل التعظیم و التشریف اوله و جدمین بوری  
 ابن ملک دخی تجویز ایدوب ( و الاستمارة الجماعه من الناس غیر بیده ) دیشدر  
 و بو حدیث شریف بر روایتده دخی انس رضی الله عنهدن بو وجهله مرویدر که  
 ( قال علیه السلام لا تزال جهنم تقول هل من مزید حتی یضع الجبار فیها قدمه  
 فتقول قط قط و عزک فیزوی بعضهالی بعض ) بو حدیث شریفک شرحنده  
 مولانا جامی علیه رجة الباری بیوررلر که اصطلاحات کبار ده قدم جبار  
 انسان کامله اطلاق اوانور اول ملائسه ابله که قدم آخر عضو انسانیدن  
 اولوب انسان دخی من حیث النشأت العنصریة آخر جمیع جهات بیاندر  
 کافال علیه السلام ( خلق الله آدم بعد العصر من يوم الجمعة فی آخر الخلق فی آخر  
 ساعة من ساعات الجمعة ) \* ایددی نوع مامشابهت بولند بیچون انسان  
 کامله قدم جبار اطلاق ممکندر زیر تابش و سوزش دوزخ انوار مؤمنین  
 ایله منطقی اولدیغی حدیث شریف ایله مثبت اولوب انوار انبیا و اولیا ایله  
 بطریق الاولی تسکین اولقی مقرردر ( کافال علیه السلام تقول جهنم يوم القيامة  
 جزیا مؤمن فان نورك اطفاءناری ) \* مناجات \* الهی سن صقله  
 بو بلاردن \* الهی سن خلاص ایت بوا بیلاردن \* ملیکا پروردکارا بزم حاجنده \*  
 اکسیر یوق سنک رحمتدن \* بزم کنا هده اکسیر یوق سنک مغفرتده \* یاسیدی  
 و مولای اخر تمیزه توشه تقوایی زادات و بوضعه قوللرک آخرت غصه لرندن  
 آزاد ایت \* نظم \* نه بیلورم نیلیم نیجه ایدم \* نه بیلورم فنده وارم نه ایدم \*  
 اولکم اطف ایلوب غفران ایده \* راه حق بزقوله آسان ایده \* آلهی سیدی  
 و مولای محبت آتشنه سوخته لری نار بعد و فراقدن سن قورناراز ایده قوللوغه  
 قبول ایلد کسه فضل و احسان سنکدر \* نعمت و دوات بزه و اگر دست رد ایله  
 ناره سورد کسه عدل سنکدر حسرت و ندامت بزه \* نظم \* قانی اول دم کم  
 خداداد لشاد ایده \* بوققصدن بوقوشی آزاد ایده \* پرویره اطف ایلوب  
 پرواز ایده \* بلبلان قدسله دمساز ایده \* قورناره بو کلخنک دودندن اول \* انده دخی  
 هم بحیم اودندن اول \* بیلورم چالشمدن بن خدمته \* یوزی قاره واریسارم  
 حضرت \* بنده ایشی دائما نقصان اولور \* حقه لایق عفو ایدوب غفران اولور \*  
 عفوین او موب فضلنه بن واقفم \* عدل ایدر سه نیجیده بن لایقم \* اطفی چوقدر  
 قولره لطفی عماد \* ایدم بن قوالده کا اعتماد \* کرجهان خلقینه غفران ایلده \*

بحر جودندن نه نقصان ایلده ای مستمع قابل صفات نار معلومک اولدیسسه  
 نفس شوم دخی جزو دوزخ اولغله حق سبحانه و تعالی هر قنقی عبده  
 احسان و عنایت ایدوب قدم ارشاد اولیا و پای همت اصفیای نفوس  
 انسانیه دن بر ینک اوزرینه وضع ایلده صفات نفسانیه جمیه و سوزش  
 نار طیبیه سن تسکین ایدوب نار بنی نورانیه مبدل اولور و صاحب ریاضت  
 و قناعت اولوب حرص و طمعندن هل من مزید دیو نمره اوررکن قط  
 دیو تسلی بولور تنکیم نفس شوم جزء نار اولدیغن حضرت مولانا بیان  
 ایدوب بیوررلر که \* مشوی \* چونکه جزو دوزخست ابن نفس ما \* چونکه  
 بوزم نفس اماره من جزو دوزخدر \* مشوی \* طبع کل دارند دایم جزوها \*  
 اجزایسه لاجرم دائما کلک طبعی طونارلر یعنی دوزخ هل من مزید دیوب  
 کندوبه قناعت کلبیکی کبی نفسسه دخی شهوت و شهوت و آلبش و ثروت  
 و بخت و ریاست و فساد و شاعتدن کلال و قناعت کلبوب علی الدوام هل  
 من مزید دیوسه و بیز و تبه دلیل صفات اتمد کجه جزو دوزخ اولغله  
 جانب کاه کیدر \* مشوی \* این قدم حق را بود کوراکشد \* پس نفس اماره  
 ده دخی طبع جهنم اولدیسسه بوقدم حقه مخصوص اولور که آتش دوزخ نفسی  
 اطفاسایدر \* مشوی \* غیر حق را که کان او کشد \* کان نفسی حقدن غیر  
 کیم چکر بو محله کان چکمه قدرت و قوت و فخر و غلبه معنایه در مثلاً فلان  
 کسسه فلانک یان چکه من دبرلر یعنی اول ایشک عهده سندن کله من و اکا غالب  
 اولامز دیکدر \* ایددی نفس آتشن دخی حق سبحانه و تعالی نک عشق و محبتی  
 و توفیق و هدایتی نورندن غیریسی سه و یوندره من ایددی بنم جانم چونکه  
 کان نفسی حقدن غیریسی چکه من هر تیردخی کانه وضع اولند قدسه نشانه  
 طوغری واره من پس \* مشوی \* در کان نههند الانبراست \* کانه قومزل  
 الاطوغری اولان اوقی قورلر و نشانی تبراست ایله اوررلر طونه لم که پیردن  
 همت و نظر دخی اولمش تبراست و مستقیم اولد قدن صکره نه فائده هدف  
 سعاده اصابت ایتوب طریق ضلاله کیدر عجب حالدر که \* مشوی \* این  
 کان راباز کون کر تبرهاست \* بو کالک اگری و ترس او فلی و اردر الله اعلم  
 بو بیت شریفک مضنون ذوقیسی بودر که خلقت وجود انساندن مراد  
 حق سبحانه و تعالی لاک عشق و محبت و معرفت تحصیل ایدوب روح انسانی  
 تعلقات کویه و توفیقات نکوبینه دن خلاص اولمایدی پس حضرت مولانا



قدس سره وجود انسانی کانه تشبیه ایدوب کاندن نشانه اتیلان تیر مستقیم  
و راست اولما ییجی نشانه وارمز \* پس وجود انسان کآن بر کاندن که ایکی نوع  
تیر اندازاق ظاهر اولور بریسی بودر که اگر نفس روحه تابعه و مرتبه طمینه  
نائله اولور سه احکام طبعیتدن خلاص اولوب اعلائی علین اولان مقام  
قرب و وصلته عروج ایدر و بریسی دخی بودر که اگر غلبه نفس و طبعیتده  
اولوب نفس روحی ککند و به تابع قیلوب شهوات دنیوی و تمتعات حیوانیه  
ایله آلوده اولور سه روح احکام طبعیتدن رها بولامیوب بره موجب (عذاب  
جهنم و بیش المصیر اسفل سافلین) و عذاب الیمده مغبول و مخذول اولور کا  
قال تعالی ( لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم ردناه اسفل سافلین الا  
الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون ) ابدی وجود انسان  
بر عجب کاندن که ایچنه وضع اولان تیر نفس ایلرو و یاخود کبر و اتیلور یعنی  
یا مقبل و یاخود مدبر اولور پس ای عاشق صادق چونکه احوال معلومک اولدی  
مشوی \* راست شو چون تیرواره از کان \* تیر کی راست اول و کان نفسدن  
رها بول \* مشوی \* کز کان هر راست بجهدی کان \* زیرا بلا شک ولا  
شبهه تیر راست کاندن صبرار یعنی شصتن بولوب هدف مراده اصابت ایدر  
یعنی کان نفسدن واسطه رها و نجات راستی و استقامت مندر استقامت ایسه  
جمع صفات حمیده نیک اصلی و درجات عالیات و ذروه مقامات اوجاته  
اعتلا و ارتقایه باعث و بادیدر \* نظم \* میان جان الف زانست پیوست \*  
که اندر صورت اورا سستی هست \* ولیکن تحصیل صفات جمیله من بوره  
واکنساب خصائل مذکوره بر امر عظیم اولغله سوره هودده ( فاستقم کما امرت )  
آیت کریمه سی نازل اولدقده حضرت خواجه جهان و رحمت جهانبیان علیه  
صلوات الله الرحمن ( شینتی سوره هود ) دیوبور و ب صفات استقامت ایله کمال اتصاف  
امر عظیم و کار دشوار اولدیغن اشعار یوردلر \* نظم \* ای چوقسم صورت  
خود کرده راست \* میل رقه های کژ از تو خطاست \* تا قلم آسا بر خود روی  
\* کر چه همه نیک روی بد روی \* هر که بیک حرف قلم کز نهاد \* حرف وی  
از لوح بقا محبوباد \* چند بد فتر رقم ناصواب \* یاد کن از دفتر یوم الحساب  
\* پس پیکار دشمن آفاقی ایچون عساکر صف شکن احضاری لازم اولوب  
جنگ ایچون صفلر دوزلک لایزال دینی کبی حرب و قتال عدوی انفسی ایچون  
دخی عساکر منصوره طاعت و تقوی ایله صفلر باغلیوب بروجه استقامت امره

امثال ایله مجاهده دن غیره چاره بوقدر فله هذا حضرت مولانا یوردر که  
مشوی \* چونکه واکشتم ز پیکار برون \* چونکه ظاهری اولان دشمنک  
جنگندن رجوع ایلدم \* مشوی \* روی آوردیم به پیکار درون \* پس بر موجب  
حدیث شریف درونی اولان عدونک جنگنه توجه و عزیمت ایلدم یعنی شیر  
ظاهری بی هلاک ایلوب بک و ضرغام نفس هلاکنه متوجه اولدم زیرا  
بر شول بهادر غازیلر ز کیم \* مشوی \* قدر جفا من جهاد الا صفریم \* تحقیقا  
جهاد اصغر دن که محاربه کفار بد کردار در رجوع ایلدک و دخی ( فاقتلوا  
انفسکم ذلکم خیر لکم ) امر نه امثال ایدوب \* مشوی \* بانی اندر جهاد  
اکبریم \* سنت سنیه نبی علیه السلام ایله جهاد اکبره یز \* یعنی قربت ربه من احد  
و بر ما کیچون بشریت ایله اولان افعال و اقوال و طاعتنزدن توبه و رجوع  
ایدوب بلا امر سومات البشریه عین جمع و صرف اتحاد و وصول و عبادون الله  
و عن الله انقطاع کلی ایله اصل عدمه راجع اولوب کالم بزل حق ایله باقی  
اولغیچون سیوف هموم ایله قتل نفس ایدوب اول قدمی عبودیتده وضع ایله  
توبه و نفس ترک شهواته کالیه مانوفه ایلدک \* مشوی \* قوت از حق  
خواهم و توفیق و لاف \* نفس اوزرینه غالب اولغده عون و عنایت و قوت  
و نصرت و توفیق و هدایتی حقندن رجا ایدرم و نفسه غالب اولدم و نور محبت  
و آتش عشقیله محو اولوب نفسی مقهور قیلدم دیو ( و اما بنعمه ربک فحدث )  
قول کریمی اوزره سوز سوزیلکه اللهدن احسان و انعام تمنی ایدرم \* مشوی \*  
تاب سوزن برکم این کوه قاف \* حتی بو کوه قاف اکنه ایله برندن قوپارم لاف  
بو محله قوت معناسنه استعمال اولتور و یاخود سوز سوزیلک معناسنه کلور  
و یاخود لاف کند و معناسنه اولوب قتل نفس ایلدم دیمک عجب دعواوی مرد  
و نفسه غالب اولدم دیمک عظیم لاف درو نفسی محو و ازاله سر سوزن ایله کوه  
قاف برندن قوپارمق کبی محالدر ابدی بوکاری باشه ایلدوب بوامر عظیمک  
عهده سندن کلام دیمکه توفیق ربانی و عنایت سبحانی لازمدر \* پس بندخی  
معانوت و احسان رجا ایدرم بوخسه بزنکندو لکبر ایله نفسه غالب اولور  
دیمک بر قوری لاف و کذاب و جباری راسبانی اکنه ایله برندن قوپر مقدن دخی  
دشواردر کما قال ابو هاشم ( قلع الجبال بالابر ایسر من قلع صفة الکبر ) ابدی  
ای سالک مجاهد \* مشوی \* سهل شبری دانکه صفها بشکند \* سهل  
و بی اعتبار بیل اول شبری که جنگنده صفر صبر و نیجه کافر باشی کسر بو محله



شیر مرد دلبردن مستعاز در ﴿ مثنوی ﴾ شیران باشد که خود را بشکند \*  
حقیقتده شیر دلبر اول کسی نه او اور که نفس و انانیت و اوصاف بشر بتی کسر  
و هدم ایلله و آرزوی طبیعیه سندن بکوب ملکیت مرتبه سینه رسیده اوله  
﴿ سلطان ولد ﴾ گفت احمد که بد زین دشمن \* مر ترا نفس تست اندرتن  
\* قصد خون تو دار دآن دشمن \* مرد باش بیرو را کردن \* زود بهر خدش  
کن قربان \* تا کنی کشف معنی قرآن

﴿ آمدن رسول روم با عمر رضی الله عنه ﴾

﴿ و دیدن او کرامات عمر را رضی الله عنه ﴾

قصر رومك ایلچیسی امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنهك حضور  
سعادت موفور زینه کلمی و حضرت عمر ك کراماتی علیه سن کور مسی  
بیانده در که رسول فیصر روم حضور عمر الفاروق رضی الله عنه کلد کده  
کفر اوزره ایکن عمر رضی الله عنهك همت علیه سبله نفس کافرنه غالب  
و شرف اسلام ایلله مشرف اولدی ﴿ مثنوی ﴾ در بیان ابن شویك قصه \*  
بونك بیانده بر قصه ایشیت یعنی حقیقتده شیر دلبر کندوده اولان کفر و انینیت  
و کبر و انانیتی کسر و هزیمت اولدیغتك بیانده بر قصه بر حصه استماع ایلکه  
کوش هوش ایلله اذعان قیاورسك بهره مند اولوب ﴿ مثنوی ﴾ نابری از سر  
کشم حصه \* حتی سر کفتار مدن بر حصه ایلده سن پس قصه بودر که  
﴿ مثنوی ﴾ تا عمر آمد ز قصر بک رسول \* تا حضرت عمر رضی الله عنه به  
قصر روم مدن مدینه به بر ایلچی کلدی ﴿ مثنوی ﴾ در مدینه از پیان نغول \*  
دور و دراز بولدن و بید و بیاباندر در مدینه معناسی مصرع اولده اجرا  
اولندی ﴿ مثنوی ﴾ گفت کو قصر خلیفه ای حشم \* اول رسول مدینه  
منوره خلقنه قصر خلیفه فنی دیدی ﴿ مثنوی ﴾ تا من اسب و رخت را  
انجا کشم \* تا کیم بن اسب و رخت و اسباب و ائقالی اورایه چکم \* یعنی خلیفهك  
قصر و سرانیه نزول ایدم ﴿ مثنوی ﴾ قوم گفتندش که اورا قصر نیست \*  
قوم مدینه منوره اول رسول رومه دیدلر که خلیفهك قصری و سار  
قیاصره کی سرای یوقدر ﴿ مثنوی ﴾ مر عمر اقصیر جان روشنیست \* حضرت  
عمر رضی الله عنهك قصر و سرابی روشنا لکه منسوب جانیدر \* یعنی سار  
امر او مالوك کبی عمر الفاروق عمارت ظ. هره بنیادنه وجهان من الوجوه  
میل و تنزل ایتوب بلکه برمو جب (طهر ایتوب للطسائین) تشبید قصر

﴿ مشید ﴾

مشید قلب رشیده سعی و اهتمام ایدوب حب منانی و عشق سبحانی ایلله سرای  
جنانی منور و روشنا اولمشدر و تجلیات ربانیه ایلله لحظه واحده تطهر خانه  
دلدن کسسته اولما مشدر ﴿ مثنوی ﴾ کر چه از میری و را آوازه ایست \*  
اگر چه کیم انك صیت جلالت و عظمتی و آوازه خلافت و حکمرانی اقطار  
ارض و آفاق عالمه ایرشش در اما خواجه کائنات علیه افضل الصلواتك  
بر موجب (الفقر فخری) افتخاری فقر ایلله اولمغه ﴿ مثنوی ﴾ همچو درویشان  
مر او را کازه ایست \* حضرت عمر رضی الله عنه دخی خلیفه رسول رب العالمین  
\* و امیر المؤمنین اولوب اثر محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم ذاهب اولمغین  
درویشلر کی انك بر حقیر و صغیر خانه سی واردر کازه خانه حقیر معنا سندر  
﴿ عطارد ﴾ تو خانه دیده جانان ندیده \* مران خورشید رخسار ندیده \*  
درون خانه مشوقست در باب \* زبان کوش کن جاناندرین باب \* دل عاشق بداند کان  
چه حالست \* دمی عاشقا اینجا و صا است \* تو بین تاباز یابی کلشن جان  
\* وزین کلشن برو خود را مر نجان \* دلت نور بست در گردن گرفته \*  
خود اندر خاک مانده خون گرفته \* دلت نور بست چون می دوست داری \*  
که چون دیدار جانان می نکاری \* ای عاشق صادق ارباب حقیقت خانه دلت  
و سستدن بووجهله خبر ویرلر که عرش و هزار عرش و عرش شده اوللر ناگاه دل  
عارفه کلسه عارفك قلبك بر کوشه سنده ذره و ش پنهان اولوب عارفك اندن  
خبر و آگاهی اولمز و وسعت دل عارفه خود (لایس معنی ارضی و لاسمائی و لکن بمعنی  
قلب عبیدی المؤمن التقی النقی الوراق) حدیث شریفی دلیل قاطع و برهان  
ساطعدر و لکن سمعت مزبوره ایلله متصف اولان شول عبد خالصك  
قلبیدر که ک و کلدن کونینی رفع ایلله و خاطره سندن تعلق ماسوایی ازاله  
ایدوب خانه یاری خیال اغیاردن خالی قیله و قاصر الهمة اولمغه قصر فیصر  
بناسنه تقید ایتوب علوهت اولوب بیت المعجور قلبی تعبیر ایلله \* اعدی قصر  
جنان عمر رضی الله عنه کمال وسعت و جلالت اوزره اولدیغی مقرر در امانه فائده  
هر کس لذت دیدار دن آگاه دکلدر ﴿ مثنوی ﴾ ای برادر چون بینی  
قصر او \* ای برادر انك قصرنی نیجه کور رسن ﴿ مثنوی ﴾ چونکه در چشم  
دلت رستست مو \* چونکه سنك دیده فؤاد کده قبل بتشدر کوزده قبل بتك  
چشمه عارض اولان امر اضك بر یسیدر که اشیای حقیقتی اوزره کور مکدن  
آلی قور \* اعدی ای غافل سنك دخی چشم دلکده هوا و هوس مولی و شرک



و اثبیت علمتاری ظاهر اولوب رمد کثرت و جرب انانیت کوز یکی کورم کدن  
آلی قوم مشدر \* پس قصر جان عمری ای رسول قبصر نه وجهه کوره  
بیلورسن ایدی بنم کوزم نوری \* مثنوی \* چشم دل از و وعات پاک آر \*  
چشم دلی موی کثرت و عات بشریتدن پاک کتور \* یعنی قاب کدن رفع ماسه و  
ایتمکله دیده فؤادی وحدت بین اولقی مرتبه سینه ابر کور \* مثنوی \*  
وانکهمان دیدار قصرش چشم دار \* واندن صکره عمر رضی الله عنک جان  
قصرنی کورمکه چشم امید طوت الحاصل \* مثنوی \* هر که راهست از هوسها  
جان پاک \* هر کیمکه جان ودلی ماسه وادن پاک و نفس و طبیعت متعلق هوا  
وهوسه لردن عار یدر \* مثنوی \* زود بیند حضرت ایوان پاک \* اول جان  
پاک جمال حق و ایوان پاک فیاض مطلق تبرک کور \* سید محمد الدین نسیمی  
فرماید \* حق بین نظری باید ناروی مرا بیند \* چشمی که بود خود بین  
کی روی خدایند \* دل آینه او کن کان تشنه دیدارست \* تا همچه کلمه الله  
بر طور لقابیند \* از مشرق دیدارش آرا که بود دیده \* انوار تجلی راپیوسته  
چو مابیند \* جان در طلب در دش باید که کند قربان \* آنکو زلبش هر دم  
صد گونه صفا بیند \* آرا که چو ماسینه صافی شد از آرایش \* در جام دل  
از مهرش چون صبح ضیا بیند \* چون سنبیل پرچینش بارک کل نسیرین \*  
محرّم نتواند شد چشمی که خطابیند \* ای چشم نسیمی را از روی تو بینایی \*  
آرا که تو منظوری غیر از تو کرایند \* ایدی ای نور دیده قصر مریه قصور پاک  
دیده جان پاک کدن غیر یله مشاهده اولمز دیده آوده خالک قندن و ایوان  
قدس و مجالس انسی کورمک قندن ( بیت ) فی یار هر کسی را دیدار می غماید \*  
نی هر حقیر شه را رخسار می نماید \* مثنوی \* چون محمد پاک شد زین  
نارودود \* چون رسول امجد و حبیب واحد واحد حضرت محمد صلی الله علیه  
وسلم آتش و دوددن پاک اولدی \* یعنی وجودش بفری نار غضب و شهوت  
ودود کشفات بشریتدن پاک اولوب نور محبة الله مستغرق و احکام طبیعیه دن  
مجرد مطلق اولدی \* مثنوی \* هر کجا رو کرد وجه الله بود \* بر موجب  
( فاینا تو اوافتم وجه الله ) هر قنده کیم متوجه اولدی وجه الله ایدی \* سید \* مطلع  
نور تجلی آفتاب روی اوست \* ایلله القدری که می گویند هست آن موی اوست \*  
قاب قوسینی که در معراج دید آن شب رسول \* کر بچشم دل بیند آن خم ابروی  
اوست \* خاد و فردوس و نعم و روضه و دار السلام \* چون بمعنی بنکری

وصف بهشت کوی اوست \* کنج مخفی را طلسم واسم اعظم را کلید \*  
طره عنبر نسیم سنبیل سندوی اوست \* آینه نام غرقه در فکرش که بر اوج وجود \*  
نقش هر صورت که می بندم خیال روی اوست \* جام از پابوس و صلش کرچه  
دور افتاده است \* چند از زلف پریشانیش که همزانوی اوست \* معجزات انبیا  
و سرحد علم من لدن \* حرفی از دیوان سحر غزه جادوی اوست \* چون نسیمی  
نخل اندر شان آن آب کس ندید \* کین چنین پاکیزه شهید ناب در کندوی  
اوست \* و بویات شر بفته بر معنی دخی نمکندر که حضرت عمر رضی الله عنه  
حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم کپی چونکه نارودود بشریت و کدورتدن خلاص  
اولدی \* یعنی نور محمدی ایلله قابی مجلی اولوب بی غل و غش نور محمدی به ملحق  
و سر احمدی به ملحق اولدی اول دخی هر نه جانیه متوجه اولدیه نور محمدی  
ایلله وجه الله ایدی ( بیت ) رویت که صبح صادق شهر وجود ماست \*  
از هر جهت که می نکریم فتح باب اوست \* آه ای عاشق بیچاره محمد صلی الله علیه  
وسلم بر سرور و سرافراز در که روحش بفری نوح کشتی طریقت و ضمیر نیلری  
شاه راه حقیقت در بر آفتاب در که شعاع و پرتوی قلوب عسافده رخشان  
و شمع ماه شر بعنی عالم و عالمیانه نور افشاندر بر ساقیدر که دست کر مندن  
بر قطره باده عشق نوش ایدن سر مست جذبات درو بر مروت کانیدر که شفع  
فروماند کان عرصادر ابواه و در بغ اول بی دولته انک شفاعتدن محروم قاله  
\* پس اول دولندن بی بهره کیم در دینور سه \* مثنوی \* چون رفیق  
و سوسه بدخواه را \* چون که سن و سوسه بدخواه رفیق سن \* مثنوی \*  
کی بدانی ثم وجه الله را \* اسرار معانی ثم وجه اللهی چنان بیلورسن بمعنی هرگز  
بناز سن \* سید \* آنها که بتقاید مجرد کردیدند \* دورند ز حق زان بحقیقت  
نرسیدند \* خورشید یقین از افق غیب بر آمد \* آن بی بصر آن دیده بیستند و ندیدند \*  
نزدیکتر از مردم چشمی تو ولیکن \* بی معرفتان از رخ این ماه بعیدند \* مستان هوا  
در ظلماتند و ضلالت \* از عین حیات آب بقار انباشیدند \* آنها که نکشتند بحق دیده  
جاوید \* پژمرده و پوسیده بجا همچه قدیدند \* اعی شمر آن بی بصر آرا که  
بتحقیق \* در دیده دل لکل بصیرت نه کشیدند \* ایدی ای روح مصور  
و قلبی نور محبة الله ایلله منور \* مثنوی \* هر که را باشد ز سینه فتح باب \* هر کیم  
کیم سینه دن فتح باب اوله بمعنی علم لدنی وجودی دفتندن اوقیوب و آفاقه  
و کثرانه نظر ایتمیوب کند و حقیقتندن خبردار اوله و کوکل کوزی آچا بواب اوح  
ضمیرین مشاهده ایلله \* مثنوی \* اوزهر ذره بیند آفتاب \* انک وحدته



کثرت مزاحه و بر محبوب هر ذره دن نور آفتاب هو بت معاینه قیام و شهر  
من آن کنجیم که در باطن هزاران کنج و زردارم \* من آن بحرم که در دامن بدریاها  
کهر دارم \* من آن چرخ پرانوارم در اقلیم الوهیت \* که در هر خانه برچی  
هزاران ماه و خوردارم \* خیال روی شمس الدین مرا نامونس جان شد \*  
نه در اندیشه شمس نه پروای فردارم \* آدای نور دیده دل \* مشوی \* حق  
بدست از میان دیگران \* حضرت حق و وجود مطلق میان اغیاردن ظاهر در  
مشوی \* همچو ماه اندر میان اختران \* ماه اخترل اورتاسندن ظاهر  
وهویدا اولدینی کی \* سید \* شول تمام آیک یوزندن چونکه رفع  
اولدی نقاب \* ظلمت دورانی یکدی ظاهر اولدی آفتاب \* لیلک جام میدن  
جمله اشیا اسریمش \* طیب ای پاکیزه ساقی باریک الله ای شراب \* دلبرک  
یوانده سالک چون ایکلک پرده در \* منکک محو اولدینجه آره دن کتمز حجاب \* قاضی  
الحاجات ایش لعلک مکر کیم عاشقه \* هر نه کیم قیلدی تمنا استجب کلدی جواب \*  
ای نسیمی سجده قبل شول ماهه کیم حقندن سکا \* فاعبدوا ایا فاه بعد واقرب  
کلدی خطاب \* اما قنی بر دیده حق بین که اغیار کور میه وانکشت انانیتی چشم  
داندن رفع ایده ای مستر شده \* مشوی \* دوسر انکشت بر دو چشم نه \*  
ایکی بر ماغک اوجنی ایکی کوزک اوزرینه وضع ایل \* مشوی \* هیچ بینی  
از جهان انصاف ده \* عیان اولان جهانندن هیچ کورر مین انصاف و بر \* پس  
انصاف بودر که جهانندن برشی کورر مین غاما \* مشوی \* کر نبینی از جهان  
معدوم نیست \* اگر سن کورر مین اسک فی نفس الامر تو جهان خود معدوم  
دکدر بلکه معدوم اولان سنک نور بصر کدر ( بیت ) نور خورشید در جهان  
فاشست \* آفت از ضعف چشم خفاشست \* \* مشوی \* عیب جز انکشت  
نفس شوم نیست \* عیب عین بصیرت که مانع رؤیت اولان انکشت نفس شومدن  
غیر سنک دکدر \* ابدی بنم کوزمک نوری جمال حق و دیدار فیاض مطلق  
کوندن عیان و تجلیات الهیه قاوب عشاقه شمس تاباندن انور و درخشاندر  
لکن سنی اول تجلیدن محروم ایلین قلبک کوزینه وضع ایلدیک انکشت نفس  
شومدر \* ابدی بنم جانم سن دخی چشم بینا اولق استرک \* مشوی \*  
توز چشم انکشت را بردار هین \* غفلتی قالدرو آگاه اول و کوز کدن سر انکشت  
بشریتی رفع ایل \* مشوی \* وانکهانی هر چه می خواهی بین \* واندن صکره  
هر نیجه دیلر سک دیده بصیرت ایل نظر قبل \* عطار \* حجاب

چیت این صورت شدای دوست \* ازان اینجا تو پیوسته در پوست \* حجاب  
صورتست ای کار دیده \* خود اندر پنج وشش ناچار دیده \* خود اندر چار  
وشش داری همیشه \* ز غفلت خویش خوش داری همیشه \* حقیقت در یکی  
شو آخر کار \* حجاب این دو بی از پیش بردار \* بکانه باش و بگذار از دوی تو \*  
مکودیکر زمای و تویی تو \* چراغی از چراغی باز کن تو \* دیگر زین راز دیگر  
راز کن تو \* چنان دان کین همه از یک چراغند \* فاده از ازل در عین باغند \* چو در تو  
لذت نفس و هوا پی \* مثال قطره از دریا جدایی \* ابدی بنم جام جهان دوست  
و دیدار رحمان و قصر جانان ایکلک ایل کورلر مثلا \* مشوی \* نوح را گفتند  
امت کو ثواب \* نوح نجی علیه السلام امتی قنی ثواب دیدیلر \* مشوی \*  
گفت آن زن سوی واستغشوا ثیاب \* نوح علیه السلام ابدی اول جانبدنکه  
سرور یکز در جامه پیچیده ایدوب یوز یکزو کوزیکز بوردیکز ثوابی انکچون  
کورر مین سز و با خود نوح علیه السلام ثواب اول جانبدن در یعنی حق  
و حدائتیه و بنم رسالتیه ایمان و اقرار ایتکله ثواب حاصل اولور دید کده  
باشلرینه ثوابن بوریدیلر و قولقرینه بر مقلرین صفوب کلام نوح نجی بی  
استماع ایتدیلر مشوی شریفک بوییتی سوره نوحده اشبو آیت کریمه دن  
مقبدر قال الله تعالی ( وانی کما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم  
واستغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا استکبارا ) یعنی ( وانی کما دعوتهم  
الی الایمان ( لتغفر لهم ) ما سلف من ذنوبهم ) جعلوا اصابعهم فی آذانهم )  
لئلا یسموا صوتی ( واستغشوا ثیابهم ) غطوا بیها وجوههم مبالغة فی الاعراض  
عن کلا یرونی ( و اصروا ) واقاموا علی کفرهم و اکبوا علی المعاصی  
من اصرا لجماع علی العانة اذا صر از نیه و اقبل علیها ( و استکبروا ) عن اتباعی  
( استکبارا ) عظیم الانهم ( قالوا انو من لک و اتبعک الارذلون ) یعنی نوح النبی علیه  
صلوات الله و علی نبینا حق جل و علا قومک ذنوب ماضیه سن مغفرت ایتک  
ایچون سرا و جهر او علا نیه و خفیه و لیل و نهارا توحید و عبادت و تقوی  
و طاعتیه دعوت ایدوب طریق فوز و فلاح و مسلاک نجات و نجا حه هدایت  
ایلدیکه قومی لک هدایت قبول ایتدیوب طریق اسلام و ایماندن فرار ایلدکلرین  
حق تبارک و تعالی کتاب کرمینده لسان نوح علیه السلام بطریق الحکایه  
و تسلیه لرسوله بیان یورر \* یعنی نوح علیه السلام ابدی الهی سیددی و مولای  
سنک امر شریفک اوزره تحقیقا بن هر بار که بوقومی توحید و ایمانه دعوت



ابدوب سنك عفو و مغفرتك نازل رحمت اولاد برين ديلم بوقوم ضالين بنه  
دورت شي اوزرينه معامله ايلد بلر اولاد بودر كه بدن صدور ايلان حج و بيناتي  
شنوا اولاد مغفون انكشترين كوشلرينه وضع ايتد بلر ثانيا بودر كه بنم بوزي  
كورمك ايجون سربى سعاد تدرين ثياب خباثت صفات بلر بله بور يد بلر كا نه  
نه كلام اشيدلر ونه بوزم كوره لوكال تصامم حاصل اولاد مغفون هم قوافلر  
بارمقار بله وهم باشلر بن ثوبلر بله اور تدبلر ثانيا بودر كه كلات حق استماع ايتمام كده  
و بغي و فساد و كفر و عناد لنده مصر بن اولاد بلر ايتا بودر كه بالغا الى النهاية  
القصوى استكبار عظيم ايله استكبار ايتد بلر \* پس نوح عليه السلام قومك  
بر وجهه قبول ايمان ايتمه چكن بيلوب برخواي آيت كريمه ( وقال نوح رب  
لا تذر عالى الارض من الكافرين ديارا ) هـ لا كار بچون دعاء عليه ايتكم  
حق سبحانه و تعالى وجه ارضه كافر لدن فرد واحد باقى قوم بوب جله سنى  
طوفانده غرق و هلاك ايلدى \* سلطان ولد \* ساهى نمود دعوت  
نوح \* قتل جانى نكشت از و مفتوح \* با خلايق بخدمه صد سال \* پندى دادهم  
بقال و بحال \* كس از ان قوم پند او نشنيد \* چاه پند اكر دراز نيد \* اى عاشق  
صادق و درونى نى كى درد عشق ايله يانق ارباب حقيقت بو آيت كريمه  
تفسيرنده بو وجهه تحقيق ايدرلر كه حضرت نوح الهى عليه السلام مشكات  
نور عظمة لله اولمغه اول ذوالجلال والاكرام نوح عليه السلامى قومته  
ارسال بالانذار ابدوب ( انا ارسلنا نوحا الى قومه ان انذر قومك من قبل  
ان ياتيهم عذاب اليم ) ديوبوردى \* پس نوح عليه السلام قومندن كال عصيان  
و غايت طغيان مشاهده ايتكم كه قوم عصاتى حق تبارك و تعالىنك قهر جبروتى  
مس ايله سن اختيار ايلدى زيرا انبيا و اوليا درجات فر بده متفاوت لدر ريمى  
انبيا و اوليانك بعضيسى نور جلال و بعضيسى دخی نور جلالدن و بعضيسى  
نور عظمت و بعضيسى دخی نور كبريادن خروج و بروز ايتملر در \* پس انبيا  
و اوليادن شمول ذوات اصفيا كه نور جلالدن بروز ايليه قومي اوزرينه بسط  
وانس و سهوات و لطافت ابراث ايدرلر و نور عظمتدن بروز ايتمش ايسه  
قومته هيت و اجلال ابراث ايدرلر \* پس نوح عليه السلام هر بار كه قومى نو حيد  
و ايمانه دعوت ايلدى انلك عدم فهم و قصور استعداد لرى اولمغه دعوت نوحى  
استماع ايتمامك ايجون اصابع غفلت لرين آذان مخالف لرينه وضع ايدوب تصامم ايتد بلر  
و شهوات نفسانيه و مستلذات دنيا و بهيه كال تملق لرى اولمغه تعليم نوح انله

واصل اولاد مغفون ثياب جهل و عناد ايله تغطى و تلبيسات ابدان ايله الخاف  
و احتجاب ايتد بلر و غايت ظلام وجود و كشاف استعدات و كدورات و ثورات  
اوزره مصر بن اولوب تجرده عزيمت قلد بلر و استعلاء نار غضب و استعلاء  
صفات نفسلر بچون قبول حقندن استكبار عظيم ايله استكبار ايتد بلر و طوفان  
عجب و انانيتده غرق و هلاك اولد بلر \* پس شول جبار و جاهل و عنيد و غافل كه  
معصيت و فساداته اصرار ايلسه اصرار من بورا كا ضلالتده تداي ابراث  
ابدوب حتى اعمال قبيحه سى كندوبه مستحسن كور ينور و افعال خبيثه سنى  
مستحسن كورد كده استكبار ايدوب اوليا و اصفيا و علما و صلحا لك نصايح  
و مواعظن سمع قبول ايله استماع ايتموب تكبر و تعليه ايدر ( قال سهل قدس سره  
الاصرار على الذنب بورث الاستكبار والا استكبار بورث الجهل والجهل بورث الخطي  
في الباطل والخطي في الباطل بورث الفساده في القلب وقساوة القلب نورث النفاق  
والنفاق بورث الكفر ) \* سلطان ولد فرمايد \* هستيت پرده است و تو خود را \*  
برده پنداشتي ز جهل و عى \* هين مبر بر خود اين كار ز خرى \* نيك بنكر كه پاى يا كه  
سرى \* توتنى تادرون تن جاني \* با كه در جان نهفته جاني \* هست در جسم  
تو هم آن و هم اين \* هر كدامين كه بهتر ست كزين \* اين بهين را بخو يش  
كن مقرون \* از چه كترين شدى مقون \* كفر را بين سرشته با ايمان \* هم چوتن  
كاند روست مسكن جان \* نيم دينت برد بجانب جاه \* نيم كفر افكنه نكون در چاه \*  
دائماى فراي ايمان را \* كم كن از كفر زعم شيطان را \* كر شوى اينچنين ولى  
كردى \* از عطاي خدا مى كردى \* امانه چاره اى فتم وجه الله سرندن غافل  
و معرفت نفسنه جاهل اولار بخصالار \* مثنوى \* روى سر در جامها بپيچيده ايد \*  
روى جان و سر جنانكز لباس انانيت و جامه بشر بته صارمش و نفس و طبيعت  
ثيابه برومش سز \* مثنوى \* لاجرم با ديده و نادیده ايد \* لاجرم ( واهم اعين  
لا بصرون بها ) فحواسنجه كچه چشم بينا شكل كز و بلكه انسان صورتنده  
اولديغكز جهندن قابليت كز دخی موجود در لکن عجبات جسمانيه و كدورات  
نفسانيه ايله مستور و مخجب اولمغه وجد حق و حقايق اشياء دن بختبر سز  
على الخصوص \* مثنوى \* آدمى ديدست و باقى پوستست \* آدمى خود  
حقيقته ديده و عيندر ما باقىسى قشر و پوستدر \* يعنى مردمك چشم انسان  
العين تعبير اولوب انسانه دخی انسان اطلاقى اشياء آخره نسبت انسان العين  
مشابه سنده اولديغدر \* پس انسان فى الحقيقة عيندن عبارت اولور اما عين



دخی قتی عیندر بیاورمسن \* مثنوی \* دیده آنست آنکه دید دوستست \*  
 کوزاودر که دوستی کوره و کورمک دخی اولدر که دوستی کوره ز برا آدم دیده در  
 دیده ایسه دوستی کورندر \* پس دوستی کور میان دیده عین اولمز و عین اولمان انسان  
 آدم اولمز واکا انسان العین دینار بلکه ( انهم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا )  
 مصداقچه حیوانات و بهائم قیلندن او اور \* ایددی بنم ایکی کوزم \* مثنوی \*  
 چونکه دید دوست نبود کور به \* چونکه بر دیده دوستی کورمک میسر اولیه  
 اومقوله کوز کور اولق مقرر در \* مثنوی \* دوست کو باقی نباشد  
 دور به \* وشول دوست که باقی اولیه اندن دور اولق یکدر بعض نسخده  
 مصرع ثانی ( ع ) کر سلیمانست ازوی مور به \* واقع اولشدر زرا حقندن  
 غیر هر نیه دل بسته اولسه لقانیدر \* پس مر د خدا اولدر که توجیه قلب الی الحق  
 ایدوب تعلقات جسمانی و توفیقات نفسانیه دن دور و دنیای فانیدن اختیار بله  
 مهجور اوله \* سلطان ولد \* چند روزست عمر این عالم \* جانها هست بسته یکدم \*  
 از دمی زنده که چون بادست \* نیک بنکر که سست بنیادست \* زنده از یاده  
 شو پیاباد \* اعتمادی مکن برین بنیاد \* زنده از عشق شونه از تن و جان \*  
 تابمانی چو عشق جاویدان \* حاصل کلام و غایت مرام \* مثنوی \* چون  
 رسول روم ابن الفاظ تر \* در سماع آورد شد مشتاقتر \* رسول قیصر روم  
 چونکه اهالی مدینه منوره دن بوترو تازه و خوب و لطیف الفاظ علیه و کلمات  
 سنیه بی سماع قبوله \* کتوردی حضرت عمر رضی الله عنہک جلال فرخنده  
 فایله مشرف و رؤیت قصر جنانیه روشنادل اولغه اشد اشتیاقله مشتاق  
 اولدی ای مستمع قابل مولانا جلال الدین رومی طیب الله انفاسه بو محله دخی  
 طالب صادقله مر شد کاملدن نشان و بر \* یعنی انسان کامل و مر شد مکمل  
 علاما تندن بر یسی دخی بودر که انک طلبنده اولان مستتر شد اثنای طلبده  
 مر شد کاملک اسم شریف و وصف لطیف استماع ایله قلب سالکده نار  
 محبتدن بر لعه و شوق پیدا اولوب و کندی که اثر کیفیت سوزش عشق شعله زن  
 اولغه ملاقات ذات ملک سمانه اشتیاق عظیم ایله مشتاق اولور تکیم اول دلیل  
 فائق و طیب حاذق و عیسی دم مشفق عمر الفاروق رضی الله عنه به رسول  
 قیصر رومک اشد اشتیاقن بیان ایدوب و شمدن صکره تحقیق بیورد قلری  
 دخی طریق ارشاد و استرشاد و مر شد کامل و مکملک سمان و علاماتن ایضاح  
 و عیان اتمکدر \* ایددی بنم روح همان کوش هوشک دوش و حصه مند

اولغه کال سعی و کوشش قبل \* پس رسول قیصر روم \* مثنوی \* دیده را  
 برجستن عمر کاشت \* دیده سنی عمر رضی الله عنہک جست و جو و طاب رؤیتنه  
 حواله قیلدی و بوجهله متأثر شوق و ذوق اولدیکه \* مثنوی \* رخت را  
 واسب راضایع گذاشت \* رخت واسب و اسبابی ضایع قیلدی گذاشتک معنای  
 لازمی ویرلشدر \* یعنی کال اشتیاقندن اسباب و ائقال واسب و احالان و بلکه  
 کنندی وجودن دخی بتوردی و عمر الفاروق قدن غیر مرادی قالمیوب  
 \* مثنوی \* هر طرف اندر بی آن مر د کار \* اول مر د کارک اثرنده و طابنده  
 هر طرفه \* مثنوی \* می شدی پرسان اودیوانه وار \* دیوانه وار کزوب  
 عمر رضی الله عنہدن خبر صوردی حقا طابک طلبی بواسلوب اوزره اولسه  
 مردان خدا اکاچهره کشا اولمز \* پس طلب بویه چه کر کدر \* عطاسار \*  
 چه کویم چون عمر اسرار دانست \* حقیقت صاحب عین العیانتست \* ز سر  
 مصطفی او صاحب راز \* دیده گفته بایاران خود باز \* حقیقت یافته اندر شر بعث \*  
 رها کرده بیکباره طبیعت \* ز عدل اوجهانی راسرایت \* مرورا قر بت و عز  
 و هدایت \* اساس شرع اودائم تمامست \* که بر ارواح اودائم سلامست \*  
 روان پاک اواز عالم پاک \* پراز نورست اودر عالم خاک \* طلب میکن نجات خود  
 از ایشان \* که نایابی حیات خود از ایشان \* پس رسول قیصر روم جست  
 و جاویدر کن کنند و کنند و به ابتدی \* مثنوی \* کین چنین مر دی بود اندر  
 جهان \* عجبدر که جهاندی بونجیلین بر مر د خدا اوله و نام شر بی جهانیه  
 و اوله انداز ایکن \* مثنوی \* وز جهان مانند جان باشد نهان \* اول مر د خدا  
 جهانندن جان \* کبی نهان اوله فی الحقیقه مر شد کاملک نام شر بی ایله جهان  
 مالا مالدر لکن کندوسی مانند جان نهاندر \* مثنوی \* جست اورا تاش چون  
 بنده بود \* رسول قیصر عمری طلب ایلدی تا که اکبند اوله و جله امور بندهانی  
 تحکیم ایدوب و بودنا بودین تسلیم ایلوب کندوسی ارادن چبقه پس \* مثنوی \*  
 لاجرم جوینده یابنده بود \* لاجرم طالب مطلوبی بولور \* یعنی بوجهله اولان  
 جوینده لابد یابنده اولور کما قال صلی الله علیه وسلم ( من طلب شیئا وجد وجد )  
 \* پس رسول قیصر طلبنده بواسلوب اوزره مجدایکن ناکهان \* مثنوی \*  
 دید اعرابی زنی اورا دخیل \* بر اعرابی عورت اول رسول رومی دخیل کوردی  
 اعرابی شهر ی اولیوب بادیه و قراده ساکن اولان عربانه دیرلر و دخیل  
 خارجدن کلوب بر قومک داخل حایه سینه دیرل \* یعنی بادیه عرب بلندن بر مر آه \*



مشفق اول مرد غریبی کوروب و عمر بن الخطاب رضی الله عنہک طلبیده  
اولدیقن بیلوب **منشوی** گفت عمر اینک زیر آن نخیل **کا زن اعرابی**  
ایندی ایشته عمر اول خرما افاجنک التنددر **منشوی** زیر خرما بن زخلفان  
اوجدا **اول خلیفه رسول رب العالمین و امیر المؤمنین خرما افاجنک التند**  
خلقدن جدادر **منشوی** زیر سایه خفته بین سایه خدا **سایه** خدای ز بر سایه  
خرماده خفته و آسوده کوردیدی و حضرت عمر رضی الله عنہک قنده اولدیقن  
خبر و بردی کذلک ظل رحمان و سایه بزدان اولان وارث کامل محمدی و واقف  
اسرار احدی دخی زیر درخت پرازهار طریقت و شجره میوه دار معرفت و سایه  
نخل بشریتده خفته و غنوده اولوب حقیقت حالندن سر شریفی خبر و بر  
واو ذات مکرمتی خبر آنلر سرندن خبر آور **سید** بونجه سرو قامتدر که بکزر  
سرو بالای **بونجه** حسن صورتدر که نور احسان ایدر آیه **نه خورشید منور سن**  
بو کون عالمده ای جانکم **ملک الواله و حیران قو** بو حسن زیبا **قاشکدر**  
قاب قوسین هرگز اسرارینه عقل ابرمز **ولی بوسری اول ییلدیکه** قربان اولدی  
اول پایه **لبک اول امل احر در دیشک شول در کوه در** که اعلی طیراغه صالیدی  
بورافدی دری دریاه **جهانک طیراغی چونکم عبیر و عنبر اولشدر** **عباس مشکین صیچک**  
بو بن صالیدن طاغ و صحرا **وصالت استن عاشر** عجب سودایه دوشمشدر  
**جهان و جانی ترک ایلر دوشهر** هر کیم بوسودایه **بو کون ای خو بلرک شاهی**  
امیری دلبری سنسن **خیالک لشکری و بردی کوکل شهرینی** یغما **کوز مدن کرچ**  
پنهان در حیچک صورتی اما **کور بن و جهیدر انک نظر قیلدجه** هر جایه **اولور سه**  
اشتیاقکدن نه غم هجر الله سید **یوزیکی کوردی و کیردی** بو کون فردوس اعلا **یه**

**بافتن رسول روم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه خفته برز بر درخت**

رسول قیصر روم حضرت عمر رضی الله عنه **بولمه سی** وز بر درخته خفته  
کورمه سی بیانده در **منشوی** **آمد او آنجاواز دور ایستاد** رسول قیصر روم  
اول محله کلیدی و اوزاقدن طور دی **منشوی** **مر عمر ایدر لرزاو فتاد** عمر  
رضی الله عنه **کوردی لرزه دوشدی** یعنی پرتو آتش جذبه دز لرزان اولدی  
**منشوی** **هیبتی زان خفته آمد بر رسول** و رسول قیصرک اوزرینه اول خفته  
دن بر هیبت واقع اولدی **منشوی** **حالتی خوش کرد بر جاننش زول** و رسولک  
جانشه برخوش حالت زول ایلدی یعنی فرط طاعت وجه عمر دن مرآت قلب رسوله انوار  
آفتاب محبت سبحانیه لمان ایلدی حالت منورده مرشد کامله **حین ملاقاتده آیدنه**

قاب سالکده شاهدر کورنرک **ماو میدر** **پس رسول قیصر روم حالت منورده**  
معاینه ایتد کده **منشوی** **مهر و هیبت هست ندره** **مدرک** **این دو ضدرا**  
دد جمع اندر جکر **محبت و هیبت بر بر یک** ضدیدر لکن رسول بوابیکی ضدی  
جکر نده جمع اولمش کوردی **یعنی عمر بن الخطاب رضی الله عنہک** رویتندن رسولک  
قلبنه هم خوف و هیبت مستولی اولوب و هم جمال خلیفه یه با هزار جان عاشق  
و حیران اولوب هم حقدن خوف و خشیت و هم حقه عشق و محبت  
حاصل اولوب خوف ایله الفت ضدان ایکن تجلیات جلال و جمالی قلبنده  
جلوه **کوردی** **منشوی** **گفت با خود من شهارا دیدم** **ام** **پس**  
رسول قیصر روم چونکه **بوحالات عجیبی مشاهده ایلدی** و کند و کند و  
ایتدی بن پادشاهلر کورمشدر **منشوی** **پیش سلطانان مه و بکریده ام**  
حضور سلاطینده کزیده و مختار و مقبول و کباردن اولشم درو لکن **منشوی**  
از شهانم هیبت و زسی نبود **ملاقای اولد بغم ملوک و سلاطیندن** بکار هیبت  
ودهشت و خوف و خشیت واقع اولمادی اما عجب قدرندره **منشوی**  
هیبت این مرد هوشم رار بود **بو مرد خداک هیبتی بنم عقل و هوشی**  
قابدی علی الخصوص **منشوی** **رفته ام در پیشه شیرو پلک** **بن پیشه**  
زار شیر و پلنکه کشم و بیرو غصه فر بوز بن کورمشم **منشوی** **روی من زیشان**  
نکرد ایتد رنگ **بنم بوزم انلردن رنگی** دوندردی **یعنی خوف ایدوب**  
**متغیر اللون اولمادم و اندر ماعداد** **منشوی** **بس شدستم در مصاف و کارزار**  
همچو شیران دم که باشد کارزار **بسیار و بسیار مصاف و کارزار ده شیر کی اولدم**  
اول دم که کارزار و دشوار اوله **یعنی هر بار که بردشوار کار و حرب و قتال و جنگ**  
و جدال اولسه فغان ارسلان **کپی شجیع و دلیر اولوردم** و بوقدر چوق کار  
زارده اولدم **منشوی** **بس که خوردم بس زدم زخم** **کران** **چوق زخم لریدم**  
و چوق کیمسه لره زخم کران اوردم **منشوی** **دل دو یتر بوده ام از دیگران**  
اول حالده غیر یلردن دلیر و قوی تراولمش ایدم اما عجب حکمت و غریب حالتدر که  
**منشوی** **بی سلاح بن مرد خفته بر زمین** **بو مرد ده هیبت** **سلاح** **سز زمین اوزره**  
باتوب او بومش **منشوی** **من بهفت اندام لرزان چیت این** **بن بدی اندام**  
ایله لرزان و مانند برک خزان اولدم بونه تماشا در ای طالب صادق **کذلک سالک**  
مستعد دخی کشف و کرامتده و زهد عبادتده ملوک و سلاطین طر بقصدن  
بنجه کباره خدمت ایدوب و هر بندن تکمیل طریقت ایلوب مرتبه کرامته  
وارمش ایکن و بیشه زار وجودنده صفات نفسانیه دن بنجه **برو پلک هلاک**



ایلیوب و انواع ریاضات و مجاهدات چکوب گاه منزل زخارین ییوب و کاه  
نفسه مخالفه را به زخم کران اوروب تبدیل اخلاق ایلمش ایکن ونحو و صرف  
و معانی و منطق و هیئات و حکمت آلاتن مهیا ایتمکله قیل وقال و بحث وجدالده  
نیجه ره غالب اولوب بر سوآله هزار جواب و ربوب کسسه دن یوزد و ندر من  
ایکن علی طریق الاکلیه وراثت کالیه کاعنده نشین اولان مر شد کاملک  
نظر شریفنه کلد کده جله بلد کلرین اونودوب و فطیق کفتار دن قالوب و جذبه  
رحاندن لرزان اولوب مر شد کامل یوزندن کوردیکی اذواق و حالاتی مقدا  
برستنده کور میوب با خصوص پیر کامل و مر شد مکمل بی قیل وقال و بلا بحث  
وجدال زمین تواضع و مسکنده و منزل فناء فناء خفته مثال ایکن نظر سالک  
وجه مبارک کنی کوردیکی حین ده جسم و جاننده آتش عشق غلیان ایدوب پیر کاملک  
قوت و قدرت و هیئت و عزت و عندالله اولان منزلت و قربتیه علم ضروری  
حاصل اولغله خواب و خیال و محبت خدادن غیرى هر حالدن چکوب جذبه  
و عشق و قرب حق و فیض فیاض مطلق نه معنی اولد یغن بیلور و مستغرق  
هیئت و عظمت خد اولور زرا \* مثنوی \* هیئت حقست ابن از خلق  
نیست \* بوهیئت حق هیئت در خلقدن دکدر \* مثنوی \* هیئت ابن مرد  
صاحب دلق نیست \* بوهیئت مرد صاحب دلق هیئت دکدر اکابناء که  
(من خاف الله خاف کل شیء منه) حدیث شریفنک خوائ منینی اوزره \* مثنوی \*  
هر که ترسید از حق و تقوی کرید \* هر کیم که حقه دن قور قدی و تقوی  
اختیار قیلدی \* مثنوی \* ترسد از وی جن و انس و هر که دید \* جن  
و انس و هر کیم که اتی کوره بامر الله تعالی اندن قورقار کما قال صلی الله علیه  
وسلم (من خاف الله يخوف الله الخلق عنه ومن خاف الخلق يخوفه من الخلق)  
صدق رسول الله ارباب شهود تعریف خوفده بوجهله تحقیق ایدرلر که  
(الخوف هو الانحلاع عن طمأنينة الامن بمطالعة الخبر) یعنی (استحضار  
الخبر انوار من الله تعالی علی اسان الرسول بالترهیب) ایددی معلوم اوله که  
معنای خوف مستقبلده اولاجق بر مکر و هک اصابتی ویر محبوبک فوتندن  
روعه و خوف ایتمکدر و خوف من الله حق جل و علا یاد نیا ده عا جلا  
و با آخر نه آجلا عبادنی مه صیتری سبی ایله مواخذ و عقاب ایتمکدن عبد  
مؤمن خوف ایتمکدر \* زیر احق تبارک و تعالی قولارم اگر مؤمنلر ایسه کز بنم  
عقابدن خوف ایدیکر دیو عبادی اوزرینه کندو دن خوف ایتمکی واجب  
قلندر کما قال تعالی (وخافون ان کتم مؤمنین) وقال علیه السلام (انا علمکم

بالله واشدکم له خشية) وقال ابو عثمان اهل ولاية الله ثلثة اصناف الانبیاء  
و الملائكة والصدیقون قال الله تعالی فی الانبیاء (ویدعوننا رغبا ورهبا  
و كانوا لنا خاشعین) وقال فی الملائكة (یخساون ربهم من فوقهم و یعلمون  
ما یأمرون) وقال فی الصدیقین (و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب) روایت  
اولور که بر کون حواریون حضرت عیسی علیه السلام دن رجایلدوب یانی الله  
بزده علم اکبری تعلیم بیوردیدیلر عیسی علیه السلام بیوردیکم علم اکبر اوج شی در که  
غیری دکدر بریسی خوف من الله و بریسی حب الله و بریسی رضا بقضاء الله در  
و یحیی بن معاذ رازی قدس الله روحه بیورر که هر شیک زبنتی وارد در عبادتک دخی  
زبنتی خوف و خوفک دخی علامتی قصرا مل در و ابو حفص طیب الله انقاسه  
بیوررلر که خوف قلوب مؤمننده بر سراج در که خبردن و شردن قلبده اولان  
هر شی انکله کورینور و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله  
علیه وسلم (رأس الحکمة مخافة الله) وقال یحیی بن معاذ الهی کیف اخافک  
وانت کریم و کیف لا اخافک وانت عزیز (وقال فضیل قدس سره  
من خاف الله کل اسائه وقال ابو الحسن النوری الخائف یهرب من ربه الی ربه  
وسئل الجنید عن الخوف (فقال توقع العقوبة مع مجاری الانفاس) وقال  
سفیان اصل الطاعة الخوف والرجاء والمحبة \* وعلامة الخوف ترك المحارم  
\* وعلامة الرجاء الرغبة فی الطاعة \* وعلامة المحبة الشوق والابانة وقال  
ذوالنون دلالة الخسوف الهرب \* ودلالة الرجاء الطل \* ودلالة المحبة قلة  
الخلاف \* وقال وهب بن منبه \* علامة الخوف طاعة الله ومن یعص الله ثم یزعم  
انه یخاف الله فقد کذب \* وقال سهل بن عبد الله (الناس کلهم موتی الا العلماء  
والعلماء کلهم نیام الا الخائفون والخائفون کلهم فی القنوط الا الراجعون والراجعون  
کلهم فی الغرور الا المحبون والمحبون هم الموثرون الله فی کل حال \* و ابو علی دقانی  
قدس الله روحه بیوررلر که \* معنای خوفده اوج مرتبه وارد بریسی خوف  
و بریسی خشیت و بریسی هیبت \* پس خوف شرط ایماندنر کما قال الله تعالی  
(وخافونی ان کتم مؤمنین) و خشیت شرط عملدنر کما قال الله تعالی (انما یخشی الله  
من عباده العلماء) و هیبت شرط معرفتدنر کما قال الله تعالی (و یحذرکم الله نفسه) پس  
ارباب خوفده دخی بو تقدیر چه درجات ثلثه وارد در چه اولی خوف عامه در که  
خوف من العقوبة در و ایمان اشبه خوف الیه صحیح و درست اولور زرا ایمان  
تصدیقدر \* پس تصدیق ایمان خوف دخی ایتمار اما خواص عبادک خوفلری مجرد  
عقابدن اولوب بلکه حقندن محجب اولقندن خوف ایدرلر کما قال عمر رضی الله عنه

مطلب  
فی تحقیق الخوف  
والتقوی و مراتب  
الخائفین والمتقین



لصهیب ( نعم العبد صهیب اولم بخف الله لم یصه ) پس مرتبه اولاده اولان  
خوف خائف تصدیق وعید و ذکر جنایت و مراقبه عاقبتدن توادیدر حالت  
مزبوره دوام حضور القلب مع الآخره در و درجه ثانیه فی حاله البقظه حلاوت  
ایله مشوبه اولان انفس مستغرقه به جریان مکردن خوف ایتمکدر زیر ارباب  
مراقبه دن عاشق قلب انقاسی حالت بقظه ده مستغرقه فی مراقبه وحضور  
مع الله ده لذت شهودده ایکن حلاوت انس ولذت حضورك سلب واعراضی  
ایله مکر اصابت ایتمکدن خوف ایدر زیر حلاوت حضوره معنی انرا ایچون  
حقدن استدر ارج و مکر او اور \* پس هر بار که حلاوت بالاقبال اتم اوله خوف  
من الاعراض دخی اشد او اور کما قال علیه السلام ( انا اتقاكم الله واشدکم منه  
خوفا ) و مرتبه خواصده اولان کسینه ایچون وحشه خوف اولمز الاهییت  
واجلال جهتندن او اور و مرتبه مزبوره وحالت مذکوره غایت خوفه اشارت  
اولن ان اقصای مراتب خوف در که درجه ثالثه در وهییت مزبوره  
برهییت عظیمه در که عارف مکاشفه اوقات مناجانده عارضه او اور و احیان  
مسامره ده مشاهدی صیانت ایدر و صدمه عزت ایله معاینی قتل و هلاک قریب  
او اور زیر اعزت ابد اجلالت و غیردن احتجایی مقتضیدر \* پس چنان مسامر  
معاینه طلبنده اواسه صدمه عزت فناه صرفله طایبی قهر ایدر کما قال تعالی  
( قلنا تجلی ربه للجل جملہ دکا وخر موسی صمعا ) و بالجله عقوبتدن خوف  
مقام نفس و مرتبه غیبتده در و مکردن خوف مقام قلب و مرتبه حضورده در  
امام مقام سر و مشاهده ده خوف هییت واجلال او اور زیرا اقصای درجات  
خوف هییت واجلالدر وحالت مزبوره اخص خواصه مختصه در و معنای  
تقوی دخی طاعات حقله عقوبتدن تحر زدر و اصل تقوی اولایمانا  
و ایقانا اجتناب عن الشرك بعده اتقا عن المعاصی بعده اتقا عن الشبهات  
بعده مالا یعنی اولان فضلاتی ترک ابدوب اخلاق ذمیمه دن صفاتی تطهیر  
و خصال حمیده ایله تخلق در و ابو عبدالله رو دباری قدس سره دن تقوی نه در  
دبو سوال اولند قدده \* التقوی بحاجیه ما یبعدک عن الله دبو پیور مشر \* و ذوالنون  
مصری طیب الله انفسه دن دخی متقی کیدر دیواسنجبار اولند قدده اتقی  
من لایدنس ظاهره بالمعارضات ولا باطنه بالکلائے \* و یكون واقعا مع الله موقف  
الاتفاق دبو پیور مشر \* ابن عطاء پیور لر که تقواک ظاهری و باطنی وار در  
ظاهر تقوی حدود الاهی محافظه در و باطن تقوی نیت و اخلاصدر \* وقال

انقاسم بن انقاسم التقوی هو المخلص فظنه علی ادآب الشریعة \* و عن ابی سید الخدری  
قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال له اوصنی فقال اتق الله فانه جماع  
کل خبر و سئل علیه السلام عن معنی قوله تعالی ( اتقوا الله حق تقاته ) فقال ( ان یطاع  
فلا یعصى و یدکر فلا ینسی و یسکر فلا ینکر ) و قال ابو یزید البسطامی المتقی  
اذ قال قال الله و اذ اسکت سکت الله و اذ ذکر ذکر الله و قال عمر بن عبد العزیز  
لبس التقوی صیام النهار و قیام اللیل و التخلیط فیما بین ذلك و لکن التقوی  
ترک ما حرم الله و اداء ما افترض الله فمن رزقک به مد ذلك فضلا فهو خیر  
الی خبر قال تبارک و تعالی ( و امر اهلک بالصلوة و اصطرع علیها لانسلاک رزقا  
نحن نرزقک و العاقبة للتقوی \* پس تقوی مأمورات اوزر بنده اقدام و منهیتندن  
رجوع و اجتناب و شیهان دن احتیاج و طاعاته ترک نسو یف و انبیاع  
سنت و ترک بدعت و مکارم اخلاقی استعمالدر و حقیقت تقوی متقی تقوا سندن  
دخی اتقا ایتمکدر \* کما قال الواسطی و معناه ان لایری تقواه و حق تقوی دخی  
تحت سلطان هیئده فنا و نعت حیا ایله مقام معرفتده تحیر و سطوات  
مشاهده جلا لدن رؤیت عظمتده ذوبان قلب و استهلاک و مشاهده رحن  
ایچون ترک اکوان و حد ثاندن \* بیت \* و صفت التی کانت ذواتی \* و یریح  
المعاصی من ثیابک تسطع \* عطاس قدس سره \* بتقوی زندگانی کن  
در اینجا \* دل و جان بامعانی کن در اینجا \* بتقوی زندگانی کن چو عشاق \*  
که در تقوی شوی ای مر دره طاق \* بتقوی زندگانی کن توازدل \* که از  
تقوی شوی در عشق واصل \* بتقوی و پیایکی در جهان تو \* بیاب ای  
دوست اینجا جای جان تو \* بتقوی و پیایکی در حقیقت \* زنی دم اندر عین  
شریعت \* شریعت چیست مرتقوی سپردن \* پس آنکه راز جانان چیست  
مردن \* ز تقوی کر خبر داری تو ای شیخ \* درین جا گاه بیداری تو ای شیخ \*  
چه باشد عین تقوی پاکبازی \* که جان و دل بروی دوست بازی \* هر آنکو  
پاک باشد همچو مردان \* پیایکی بازیند روی جانان \* پس رسول قیصر روم  
حضرت عمر الفاروق رضی الله عنده ذکر اولن ان اوصاف حمیده وهییت  
عظیمه فی مشاهده ایتمکله کمال مرتبه متأثر الحال اولوب \* مشنوی \*  
اندرین فکر بحرمت دست بست \* بو حیرت و بوفکر تک بحرندده مستغرق  
اولوب انواع حرمت و عزت ایله ال بغلدی \* مشنوی \* بعد یکساعت عمر  
از خواب جست \* و بر ساعتدن صکره عمر رضی الله عنه خوابدن صیجادی



یعنی سعادت ایله اویقودن اویاتوب اوطوردی معنای تاویلایی مراد اولورسه  
اویقودن مراد حالت مراقبه و توجه و زمان تجلی واستغراق در زیر طریقه  
کلمه قبل المکالمه فاعله مستحسنة توجه علی الصمت در نته کیم بونک  
تفصیلی کیمیر که عاشق اولان پادشاهک حکایه سنده سبق ایلشدر

سلام کردن رسول روم بامیر المؤمنین رضی الله عنه

امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه به قبصر رومک ایلچیسی سلام و بره سی بیاننده در  
مشوی که دخدمت مر عمر راوسلام رسول قبصر حضرت عمره  
خدمت و حرمت و تعظیم و تکریم و سلام فراوان ایلدی مشوی که گفت  
پیغامبر سلام آنکه کلام زیرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اول سلام  
اندن صکره کلام دیو بوردی کاورد (السلام قبل الکلام) و فی روایة اخرى (السلام  
ثم الکلام) رواه الترمذی عن جابر رضی الله عنه مولانا قدس سره  
کوش ما منتظر پیام ترا جان بحسانی جسته باک سلام ترا درد لم خون  
شوق می جوشد منتظر بوی جوش جام ترا کرده شاهان شارتاج و کر  
مرقبای کین غلام ترا بحق آن زبان کاشف غیب که رسان کلام بکوشم ترا پس  
(السلام تطوع و زهد فریضة) حدیث شریفی خواستجه حضرت عمر  
رضی الله عنه دخی مشوی پس علیکش گفت اورا پیش خواند  
اول سوله علیکم السلام دیدی و حضور سعادتیه دعوت قیلدی مشوی  
ایمنش کردویه پیش خود نشاند وانی خوف و حزندن امین ایلدی و پیش  
و نظر نداده اوطوردی زیرا که مشوی لا تخافوا هت نزل خافان خافینک  
نزی لا تخافوا قول کریمدر یعنی حقندن خوف ایلینلرک طعام و غداسی خوف  
و خشیت جکیسه سز دیوامین فلفدر نیکیم حقک ربو بیتنه اقرار ایدوب  
و صدق و ایماننده ثابت قدم و بوجه استقامت راسخ دم اولان خافینه عند  
الموت و باخود حین بهت من فی القبور و بعد نفخ الصور ملائکه نزول ایدوب  
(لا تخافوا ولا تحزنوا) دیوتیشبر ایدرلر کافان تبارک و تعالی (ان الذین قالوا  
ربنا الله ثم استقاموا تنزل علیهم الملائکه الانخافوا ولا تحزنوا وابشروا  
بالجنة التي كنتم توعدون) مشوی هست در خوراز برای خافان  
زیرا خوف ایدیبیلر ایچون سزاوار اولان لا تخافوا ولا تحزنوا زاید و انکله  
قلوب خاشیه بی امین قیلوب انواع نعم جنان ایله تبشیردر اکابنه که مشوی  
هر که ترسد مرورا ایمن کنند هر کیمکه سخت و عقابدن قورقه و اطاعت حق

ایله

ایله ای قورقد بگندن امین ایدرلر مشوی مر دل ترسنده راساکن کنند  
و تحقیق قلب خاشع و دل ترسنده بی ساکن ایدرلر و احسان عطا ایله متسلی  
قیلورلر فاما مشوی آنکه خوفش نیست چون کوبی مرس اور کسینه ک که  
خوف و خشیت و تفکر ماقبتی یوقدر اسکانه نجه خوف ایلله دیرسن یعنی  
خوف ایلله دیمز سن زیرا خوف ایلینلرک حقنده و (سواء علیهم انذرتهم  
ام لم تنذرهم لا يؤمنون) و دخی (وذالذین اتخذوا دینهم لمبالهوا و غرتهم  
الحیوة الدنیا) پیورلشدر و انبیا و اولیایک موعظه و نصیحت ایدوب تخویف  
و تحذیر ایلدی بکری حقندن خوف ایدنلره در و حقک و حدایتنه ایمان و قرآن  
عظیمه اتباع ایدوب حشر و بعثه و جنت و جهنم و ثواب و عقاب و سؤال  
و حسابا اعتقاد ایلینلره در کما قال الله تعالی (انما تنذر من اتبع الذکر و خشی  
الرحمن بالغیب فبشره بغفرة و اجر کریم) و قال الله تعالی (وانذره الذین  
یخافون ان یحشروا الی ربهم لیس لهم من دونه ولی و لا شفیع لعلهم یقنن) ایلدی  
انعام و احسان طایله و محنا جلوه در والا مشوی درس چه دهی نیست  
او محتاج درس اول کسینه که محتاج درس اولیه اگاه و جهله درس  
و بررسن ایلدی بنم جانم مادامکه مرشد کامل و طارف و اصلک حضور سعادت  
موفورلنده رعنائ صنائع و تواضع و مسکنت و تذلل و مساوات ایله کمال احتیاجک  
اولد یغن هر ضه قلبیه سن علامه عصر دخی اولورسک مادامکه من ندانم  
دیوب یوقلق و افتقار منزلنده بولیمه سن هر کز سکا انلردن بهره یوقدر  
و جمیع جهانیان مستغرق احسانلری اواسلر سکا حصه یوقدر سلطان ولد  
درد دردش کشند چون مردان تا ابد زنده اند پر دردان مردی دردان  
که مرده بود دائما همچونچ فسرده بود نیست بنده هر آنکه دردش نیست  
مشوازی کسی که کردش نیست هر کز درد پیش پیش بود مردی پاچه  
کونه راه رود اندرین راه درد باشد یا آنچنان پابر در سما مردی درد  
زشت جان دارد مردی درد بی امان دارد تن زجان زنده است و جان  
از درد مردی درد در انخوانش مرد پس قیصر رومک رسولی چونکه  
هزار درد بی شمار و انواع مسکنت و افتقار و خوف و مذلت بسیا رابله عمر  
رضی الله عنه عنک شمع محبتنده پروانه وار سوزان نار عشق یارونی کی فغان  
وزار قیلدی مشوی آن دل از جارفنه را داشت کرد حضرت عمر بن  
الخطاب دخی اول کواکلی برندن کیمش عاشق سوزنده بالی داشاد و خوش



حال ابلدی \* مثنوی \* خاطر و برانش را آباد کرد \* و آنک خاطر و براتن  
معمور و آبادان ابلدی \* مثنوی \* بعد از آن که نقش سختهای دقیق \*  
و بود چهله احسان اولنان بخش و عطادن صکره عمر رضی الله عنه رسول  
رومه کلمات قدسیه دن انواع دقایق انسیه بیان ابلدی \* مثنوی \* و زصفات  
یاک حق نعم الرفیق \* و نعم الرفیق اولان حق جسل و علانک صفات پاکندن  
انواع تحقیقات بیان ابلدی و یا خود نعم الرفیق حضرت عمر رضی الله عنه مدحی  
اولوب حق تعالیانک صفاتندن حق ابق و دقایق سوبلین عمر الفاروق نه کو یکک  
ونه لطیف رفیق دریمک اوله \* مثنوی \* ز نواز شهای حق ابدال را \*  
و بشریتن ملکیت و سببته سن حسنه به تبدیل ایلین ابداله حق سبحانه و تعالیانک  
نوازش و احسانلرندن سوبلیدی \* مثنوی \* تاباند او مقام و حال را \* تا کم اول  
رسول روم مقام و حال بینه و مابینلری ذوق و وجدان ابله تمیز قیله \* الحاصل حالا  
وقال رسول رومه دنیاک فناسن و ماسوائک زوالن و صفات حقک و صفات  
حق ابله متصف اولوب عشق سبحانی ابله زنده اولان عشاق و ابدالک  
بقاسن بیان ایدوب ارباب حال ابله اصحاب مقامک احوالن و فنا و بقاده  
اولان مشاهداتک اسرارن تمام ابضاح ابله عیان ابلدی و حال ابله مقامده  
بود چهله تحقیق ابلدی که \* مثنوی \* حال چون جلوه ست زان زبیا  
عروس \* حال اول عروس زیاده جلوه کبدر \* یعنی مر دطالبک هنوز تلونی  
حالتن تجلیات صفات اولدغه اثر حرارت محبت نظر پیردن قلبنده جلوه کر اولوب  
و کثرت و ماسوا انی اول جلوه دن متصلا جدا قیلوب و طالب دخی آنا فنا  
انک طلبنده اولوب گاه تنزل و گاه ترقیده اولد یغیدر \* مثنوی \* و بن مقام  
آن خلوت آمد با عروس \* و عند ارباب التمکین مقام اعتبار ابتدکاری اول  
عروس ابله خلوت کلدی \* یعنی سالک قابل فنا نزوانه وارد قدی تجلی ذات  
قلبنده جلوه کر اولوب تجلیات ذات و صفاتده مستقرا مستقر اولمغله و حدتنه  
کثرت طاری اولوب بشریتن بکلینه ملکیته مبدل اولدی و تجلیدن غیر قیله  
ماسوا کلمکدن خلاص اولدی و اغیار رفع اولوب جلوه یار اولدی و حقندن  
غیرینک وجودی قالیوب مرتبه بقایه واردی و تلوندن و تنزلدن خلاص  
اولوب صاحب مقام اولدی \* مثنوی \* جلوه بیند شاه و غیر شاه نیز \*  
شاهدن مراد صاحب مقام و غیر شاهدن مراد اهل حالدر و یا خود شاهدن  
مراد انسان اکمل و غیر شاهدن مراد سالکین و طبلین در \* ابدی جلوه بی

اگر شاه و اگر غیر شاه دخی مشاهده ایدر و لیکن \* مثنوی \* وقت خلوت نیست  
جز شاه عزیز \* وقت خلوتده اول سلطان غالب و شاه عزیز غیر بسی بوقدر \*  
یعنی تجلیات ذات تحت واقع اولد قدی شینک و مریدانک قیدلری اطلاق و بسطده  
واروب شهود احدیت مطلقه دن غیر شی قالز اما حاکمات مرز بوره صاحب  
مقامدن غیر یده ظهور را نیز \* مثنوی \* جلوه کرده خاص و عام را عروس \*  
گرچه عروس خواص و عوامده جلوه ایشددر بونده مراد اولسان عوام  
و خواصدن ارباب سلوکک بینده اعتبار اولنان خواص و عوامدر که  
خواصدن مراد اصحاب مقام و عوامدن مراد ارباب حالدر \* مثنوی \*  
خلوت اندر شاه باشد با عروس \* لیکن خلوتده عروس ابله انجق شاه اولور  
و یا خود عوامدن مراد عوام الناس و خواصدن مراد ارباب دل اولوب \* خلاق  
جهان عالمه قیلد قدی تجلی \* هر شی بر حال ابله قیلس منسلی \* مضمون بجه جمیع  
جهانیان اسماء الهیه دن بر اسمک تجلیسنه مظهردر لیکن قلبلرندن نقش ماسوا  
و صورت کثرت و تراجم غیریت مرتفع اولوب جمال عروس ازل ابله  
بلا انیسیت وحدت و خلوتده اولنر سروران طریقت اولان ارباب فنا و مظاهر  
اسماء کلمه اولان اصحاب بقادر اما شمدی بیوریلان بیت شریفه کور خواص  
و عوامدن مراد اصحاب مقام ابله ارباب حال اولدیغی انسب فهم اولنور مثلا  
بیوررلر \* مثنوی \* هست بسیار اهل حال از صوفیان \* صوفیلرندن اهل  
حال چوقدر \* یعنی اکثری ارباب تلوندن \* مثنوی \* نادرست اهل مقام اندر  
میان \* فاما میان صوفیانه اهل مقام اقل من القلیلدر \* فلهذا ارباب تحقیق اهل  
مقام ایچون هزاردن یک و بسیاردن اند کدر دیمشدر (اعلموا ان معنی الحال عند  
ارباب الشهود ما برد علی القلب بمحض الموهبة من غیر تصنع و تعد و تکلف  
فی العمل ولا اجتناب ولا اكتساب من الواردات المحموده من جانب الغیب  
من طرب او حزن او خوف او قبض او بسط او شوق او ذوق او نزاع  
او هیهة و یزول بظهور صفات النفس سواء یعقبه المثل اولا فاذا دام وصار  
ملکا یسمى مقاما \* والمقام \* هو استیفاء حقوق المراسم فان لم یستوف  
حقوق مافیة من المنازل لم یصح له الترقی الی ما فوقه کما ان من لم یتحقق بالقناعة  
حتى یكون له ملکة لم یصح له التوکل ومن لم یتحقق بحقیقته التوکل لم یصح له  
التسليم و هم جرا فی جمیعها و لیس المراد من هذا الاستیفاء ان لم یبق علیه بقیة  
من درجات المقام السافل حتى یمکن له الترقی الی مقام العالی فان اکثر بقایا السافل



ودرجاته الرفيعة انما يستدرك في العالي بل المراد تملكه على المقام بالتثبيت فيه بحيث لا يحول فيكون حالا وصدق اسم المقام عليه بحصول معناه بان يسمى قانعاً ومتوكلاً وكذلك في الجميع فانه انما يسمى مقاماً لا قامة السالك فيه) \* ايمدى  
احوال مواهب ومقامات مكاسبدر وحال عين جود ومقام حصول بذل مجهوددر  
وقيل الاحوال كالبروق فان بقي حديث نفس وارباب احوال تلويثه واصحاب مقام  
تمكينه در وما دامكه سالك طريقه وسفرده در تلونده در زيرا حالدين  
حاله وصفندن صفته ومرتبه دن مرتبه به نقل وحر كندن منفك دكلدر \* پس  
مرتبه كاله واصل اولدقده صاحب مقام واهل تمكيندن اولور كافي \* شعر \*  
لو تحل ما سميت حالا \* وكل ما حاله فقد زالا \* انظر الى التي اذا ما انتهى \*  
ياخذ في النقص اذا طالا \* ومقامده دخی ايكي اعتبار وارد اعتبار اول  
مقام فتح ميمله قام دن اولمقدر اعتبار ثاني مقام ضم ميمله اقام دن اولمقدر  
\* پس باعتبار الاول اطوار قلب ونفسه اشارتدر وباعتبار الثاني اطوار سر وفؤاد  
وروح وخفي وغيب الغيوبه اشارتدر \* يعني سالك احكام بدن واطوار جسد ونفس  
وافعالني استكمال وقلب وعقلني ادراك ابد كده خفي اول كه حصول اخلاق  
وكمال علوم فطر به وعلم يقين وعين اليقين موطن وتجليات شهود وحق اليقين  
محلي در كه على الشريعة والطريقة والحقيقة بالتمام والكمال حاصل اولور فاذا كان  
كذلك مقام اعتبار اول ثان انواع عبادات واصناف طاعات ومجاهدات واطوار  
مخالفاتك حقوق مر اسمنى استيقا واتمام ورسوم وعادات ترك ووحدة  
حقه كمال توجه در زير سالك منزله اولان جميع لوازمي استيقا بتمز ايسه  
حالت منظره سي باقيه قالوب ما فوقه ترقى ايتك صحيح اولمز اما استيفادن دخی  
مراد اول دكلدر كه سالك اوزرنده درجات مقام سافلدن بقيه قالوب حتى  
مقام عالي به ترقى ممكن اوله زيرا اكثر بقايای سافل ودرجات رفيعه لا بد عابده  
استدراك اولنور بلكه استيفادن مراد سالك مقامي تملك ايدوب بر حثيت ايله  
ثابت قدم وراسخ دم اوله كه مقامي اندن زائل ومنقلب اوليه اما اكر حالت  
مز بوره سرعت ايله اندن زائل اولور سه حال اولور مقام اولمز زير ايسه سهولة  
تحول ايلدى ومقامه مقام اسميه سي اول زمان صادق وموافق اولور كه سالك  
مرتبه مز بوره ده اقامت ايدوب بحصول معنى المقام سالك مز بوره قانع ومتوكل  
تسميه اولنه اما عند بعض العارفين احوال زائل اولوب ودائمه در زير دائمه  
وباقية اولميانه حال ديمزلر او مقوله مواهبه لوايح و بواده اعتبار ايدرلر وسالك

تبدلات مز بوره ده ايكن ار باب اوليحدن اولوب هنوز صاحب حال اولما مشدر  
\* پس سالكده صفات مز بوره ثابت ودائمه اولدقده اكا اهل حال اطلاق اولنور  
كما قال ابو عثمان قدس سره (منذار بعين سنة ما قامني الله في حال فكرهته و اشار  
الى دوام الرضاء والرضاء من جملة الاحوال) حاصل كلام احوال ايكي قسمه منقسمدر  
بر قسمي بودر كه سريع الارتحال وطويل الغيبه اوله وير قسمي دخی دائم وثابت  
وحالا لا يتجدد اولوب ارتحالي سريع وغيبتي طويل ودراز اوليه \* زيرا عبد  
سالك احوالي كدورتادن خالصه وصافية ومستقره اولمغيچون  
مقاماتده اولان استقامتك طريق لزوم موافقات ايله در ( قال ابو علي الدقاق  
قدس الله روحه في معنى قول النبي صلى الله عليه وسلم ) انه ليغان على قلبي حتى  
استغفر الله في اليوم سبعين مرة انه كان عليه السلام ابدى في الترقى  
من الاحوال فاذا ارتقى من حال الى حالة اعلى مما كان فيها فر بما حصل له  
ملاحظة الى ما ارتقى عنها فكان يعد ها عينا بالاضافة الى ما حصل فيها فايدا  
كانت احواله في التزايد ومقدورات الحق سبحانه وتعالى من الاطراف لانهاية  
لها ( وقال ابو سعيد بن الاعرابي في معنى هذا الخبر قال كانه صلى الله عليه وسلم  
احب ان يكون ذا كبر الله تعالى على الدوام بلا فتور ولا سهو ولا غفلة وكان  
من الذنوب معصوما محفوظا الا انه وان كان نبيا فقد قال ( انما انا بشر مثلكم )  
وكان يذكر الله تعالى وكان يلحقه من البشرية ما لا يد منه اذ الكمال لله عز وجل  
فاذا لحقه اقل ما يكون رأى غينا فاستغفر فهو في كل احواله زائد وفي رؤيته  
العين ذا كراما ان يكون عن غفلة اوسهوا اعاده الله تعالى وعصمه من الغفلة  
وانما ذلك لاظهار الرق والعبودية لا غبر والله اعلم ( وقال ابو الحسين المزين كان  
قلب المصطفى صلى الله عليه وسلم يتلا لأضياء ونورا وبصيرة يرى ذكر الله  
عز وجل له قديما في دوام ازليته وسوايح نعمه عليه وتواتر كراماته والظافة  
فيري ذلك بصفاء قلبه ويتلقاه بالبشرى والانتذاذ ويحب ان يقابله بذكره  
وشكره فيجد العجز عن ذلك ولا يجد القوة فيري عدم القوة ووجود العجز غينا  
فيستغفر الله من وجود العجز عن بلوغ الوفاء بما اوجه الله تعالى من الشكر  
على نعمه على عبادته والله اعلم \* ايمدى اي مستمع قابل وطالب مقبل سالكك  
انتهاء سفرى نفسه ظفر بولجيه دكندر \* پس في استيلاء سلطان حقيقت  
ايله نفسه ظفر بولوب خناس وسواس احكام بشر به سن قهرا يلسه وحالت مز بوره  
انده دائمه وباقية اولسه صاحب مقام واهل تمكين اولور \* پس مادامكه سالك



ترقیده اولوب زیاده و نقصان ايله احوالی وصف اونمق صحیح اولدقه اهل  
تویندر اما واصل حق اولدقه معلومات نفس و معلومات طبیعه رد اونمق  
زیرا سالک کامل من بور علی حسب محله و من حیث الحفاهه حائده ممکن  
اولمشدر و مرتبه من بوریه بعد الوصول حق جل و علا اول بعد اخصه  
اتحادی انواع عطیات ایدوب مقدورات حقه نهایت و غایت اولمز \* پس  
بو تقدیر چه صاحب مقام و اهل تمکین اولان کاملار کمر چه اصل اولان  
حالارنده متمکنلردر و امکان زیاده متلونلردر و تلو بن من بوردن جمیع ارباب  
مقامات عالیه خالی دکلردر زیرا ایدای بر حاله دن اعلی حائده و بر مرتبه دن اسنی  
مرتبه به نزل و ارتقادن منفک دکلردر زیرا بشریته حد و غایت وارد اما  
قرب حقه حصر و نهایت یوقدر فاما بعد فانی نفسندن و حسندن و بود  
و نابودندن و شعور و عدم شعور دن و مکوناتک جمله سندن باسرها غائب  
و غیبت من بورده باقی اولسه فنا من بور محودر اول حاله تلو بن و تمکین و حال  
و مقام و تکلیف و عدم تکلیف و بو کامانند برشی اعتبار اونمق کافال الله تعالی  
(و تحسبهم ابقاظا و هم رقود و نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال) ﴿ قال الشیخ  
رضی الله عنه ﴾ ان سری هو قولی \* انی عین وجوده \* و اذا ابصر عینی \*  
انی عین شهوده \* و بذایکون شکری \* ان شکرت من من بده \* اقرب الامر الکوئی \*  
من یکن حبل و ریده \* فانابین مراد لیبی و مریده \* عدم است وجودا \* مع کوئی  
من عبیده \* بوجود اثبت الله \* نظر عنندی عین جوده \* پس کبر و صدد کلام  
حضرت عمر رضی الله عنه رسول فیصر رومه ارباب حال و اصحاب مقامک  
مراتب و احوالی علی التفصیل تحقیق و بیان و کشف و عیان ایدوب  
﴿ منثوی ﴾ از منزلهای جانش یاد داد \* جان منزللردن و مراتب ارواحدن  
رسول رومه خبر و بریدی ﴿ منثوی ﴾ و ز سفرهای روشن یاد داد \*  
و روان رسولک سفر بسیارندن خبر و بریدی \* یعنی روح افسانی نشین افس  
قرب سبحانی و حظیره قدس دنور بایندن کذر و عوالم ملکوتیه دن اشباح  
ناسوتیه به کنجیه واقع اولان منزل و مراحل و سفر و حرکتدن و کبر و اصلانه  
عروج ایده جکندن ذکر ایلدی ﴿ منثوی ﴾ و ز زمانی کز زمان حالی بدست \*  
و بر زماندن خبر و بریدی که زماندن خالی اولمشدر یعنی ( ایس عندر بکم صباح  
و لایس ) سرنندن بیان ایلدی ﴿ منثوی ﴾ و ز مقام قدس کاجلالی بدست \*  
و شرل مقام قدسندن یاد ایلدی که اجلا له منسوب اولمشدر یعنی تخلل کثرت

و مزاجه غیر نیدن اجلی و مقدس اولان مرتبه احدیت و بجلی ذاتدن سر یددی  
و جذبه رحمان ايله قلبی مقام قدس و اجلال ایلدی ﴿ منثوی ﴾ و ز هوایی  
کاندرو سیر غ روح \* و شول هوادن خبر و بریدی که اول هواده سیر غ روح  
﴿ منثوی ﴾ پیش ازین دیدست پرواز و فتوح \* اجساد و اشباح و الواح  
اجسامه نزول ایتزدن مقدم عالم جبرونده و اول هوا و تضای لامکانده پرواز  
و فتوح \* کورمش ایلدی و بی پروبال جودنو و صالده جولان ایتش ایلدی  
﴿ منثوی ﴾ هر یکی پروازش از آفاق پیش \* اول هوای وسیعده سیر غ  
روحک هر بر پروازی آفاقدن زیاده ایلدی ز آفاق محسوس و محدود و عالم  
لاهورت لایمده و بحددر و روح دخی قابل تحدید دکلدر \* پس پروازی دخی  
محدود اولمز ﴿ منثوی ﴾ و ز امید و نهمت مشتاق پیش \* و امید و حرص  
مشتاقدن زیاده ایلدی \* یعنی کمال قریده ایلدی نهمت نونک فقیله نعمت تناوانده  
اولان حرص معنائنده در ﴿ عطار ﴾ از ان نورست اینجا جوهر جان \*  
که در صورت شده اینجا رخشان \* نوزان نوری که اشیا پرتوئست \*  
بود نورت چو چشم و مغز بر تست \* زان نوری نداری من خبر تو \* فتادستی  
عجب من بخبر تو \* چنان رخشان بدی اندر خدایی \* ز یکسر مونمیکردی  
جدایی \* ز اصل ذات کل پیوسته بودی \* از ان در جزو کل پیوسته بودی \*  
سوی خاک آمدی از عالم پاک \* نظر کردی عجب در حقه خاک \* ز یک جوهر  
دو بی پیدا نمودی \* ز پیدایی تو ناپیدا نمودی \* ز یک جوهر د مادام لون  
براون \* عجائب ساختی در عالم کون \* چه کویم می ندانم تاجه کویم \* که در میدان  
عشق برده کویم \* کست اینجا نداند جز که واصل \* کسی کورا بود مقصود  
حاصل \* و بالجملة ﴿ منثوی ﴾ چون عمر اغیار رورا یار یافت \* چونکه عمر  
رضی الله عنه وجه اغیارده اولان رسول رومی یار بوالدی یعنی کرچه ظاهر  
حاله هنو ز شرف اسلامه داخل اولوب لکن قلبی نور ایمان ايله پرانوار  
اولدیغن کوردی ﴿ منثوی ﴾ جان اورا طالب اسرار یافت \* و انک جانی  
طالب اسرار الهیه بوالدی انکچون اسرار الهیه دن انواع اسرار کشف و اظهار  
ایلدی کآن سوال مقدره جوابدر که نه عجب عمر رضی الله عنه رسول فیصر  
ایله ابتداء ملاقاتده بو وجهله مکالمه ایلدی دینور سه عمر رضی الله عنه رسول  
رومک صورته نظر ایتد کده اغیار یوزلو کوروب لکن دل و جانشه نظر ایتد کده  
یار پایدار و ایمان و توحید ايله پرانوار و صدق و خلوص ايله طالب اسرار بولمغه



اظهار اسرار ایلدی \* زیرا نظر صورتی دکل سیرت در سروران طریقت اولان  
مرشدان کاملان ایسه طالب استعداده و خلوص نهادنه اعتبار ایدرل  
مثلا نیجه بیلار خدمت نلرند اولان فقر استه کشف ایتدکاری رازی عمر رضی الله  
عنه رسول رومه اظهار ایلدی کی اغیار و مبتدی شکند و روم اولان بر طالب  
مستعد کلدی کی کشف و باز ایدرل \* مثنوی \* شیخ کامل بود و طالب  
مشتهی \* عمر رضی الله عنه شیخ کامل ایدی و رسول روم ایسه طالب مشتهی ایدی  
\* مثنوی \* مرد چاک بود و مرکب در کھی \* و مرد چاک ایدی مرکب  
ایسه در کاهه منسوب ایدی حاصل کلام بر چاک سوار اولان مرد جکر دار  
سرج و لجام ایل درده مهیا براسب صبار فنار بولد قدی بلا تأخیر سوار اولدیغی  
کی عمر رضی الله عنه دخی \* شعر \* کلبر وای طالب سر خدا \* اکل  
سوزم کور نه دیرم بن سکا \* اهل حقه وعد فردا یوقدر \* تقدیر بازار  
جمله اولیا \* صاحب لایحه ذوق اولور نشان \* پرتوی قلب و بر ذوق ای فتا \*  
دیوب قدم ارشادن طالب مشتهی رکاب استعداده وضع ایدوب و لجام  
هت جانب قدسه تحریک واسب ارادت صحرای ملکوتی رفتار ایدرل  
\* مثنوی \* دیدان مرشد که او ارشاد داشت \* اول مرشد کامل کوردیکه  
اول طالب ارشاد طودی یعنی استعداد و قابلیت کالده ایدی \* فلهمذا بخش  
وعطا و ذوق و صفا افاضه سنی در یغ ایتوب \* مثنوی \* تخم پاک اندر  
زمین پاک کاشت \* لاجرم تخم پاک زمین پاک اکدی \* یعنی اسرار الهیه بی کمال  
استعداد و خلوص و اعتقاد و ماسوا دن مزکی و پاک اولان نهاد طالبه القا  
ایلدی \* ایدی مادامکه بر طالب مزعه وجودی خار و خاشاک ماسوا دن  
پاک اولیه و یا خود زمین شوره مثابه سنده اولغله القا و زرع اولسان بذر  
محبت و دانه معرفت ضایع و تلف و مارد هانته چکان اولان قطره نیکسان کی  
درو تریاق ایکن زهر اوله او مقوله بدسرشتک زمین شوره نهادنه حب حب  
سبحانی و کوش مارد هانته قطره نیکسان معرفت ربانی القاسندن احتراز  
اولمق کر کدر \* نچندی \* هر کسی در حرم عشق تو محرم نشود \*  
هر براهیم بدرگاه تو ادهم نشود \* مرد تاروی نیار دزد و عالم بخدا \*  
مصطفی وار کز بن همه عالم نشود

\* سؤال کردن رسول روم از عمر رضی الله عنه \*

\* امیر \*

امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه دن رسول قیصرک سؤال ایلدی بیا ننده در یعنی  
عمر رضی الله عنه چونکه رسول قیصر رومه منازل جان و مسالک و مراحل  
روان و زماندن خالی زمان و مقام قدس اجلائی و قرب رحماندن خبر و یروب  
و سیرغ روح جو هوای لامکانده اولان جولان ذکر ایدوب رسول قیصر  
روم دخی ذوق و وجدان و تصفیه جنان ایل اول مقام قدس آشیانه طبران  
و منازل جانی سیران ایلوب لذت انسی چشان اولغله روح انسانی بودار مضیق  
ابدانه تنزل ایتدیکنه تعجب ایدوب \* مثنوی \* مرد کفش ای امیر المؤمنین \*  
اول مرد خدا عمر رضی الله عنه ایدی یا امیر المؤمنین \* مثنوی \* جان  
ز بالا چون در آمد در زمین \* جان مجرد عن الاکوان و منسوب لامکان  
ایکن بالادن زمینه نیجه کلدی \* مثنوی \* مرغ بی اندازه چون شد در قفس \*  
و مرغ عالم افلاک بی اندازه قفس خاکی به نسبتی و اول چو هر پاک هلو بنک  
بوزندان دار سفلی به رغبتی نه جهندن اولدی \* مثنوی \* گفت حق بر جان  
فسون خواند و قصص \* حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه الثواب اکا  
جواب و یروب ایدی حضرت ملک متعال و پادشاه بی زوال قدرت کامله  
و حکمت شامله سیله طیور ارواحک کوش هوشند افسون و قصص او قوبوب عالم  
اشباه ایله الفت ایتک ایچون میل و محبت و یردی اکابناء روح دخی کلوب بر قاج  
کون ابدانده قرار ایلدی آه کوش جانہ القا اولتان قصه دن بر حصه بودر که  
حق سبحانه و تعالی روحه ایدی ای روح سکاسیر و سفر ایتک فرمانم اولمشدر  
\* ایدی همان روان اول که بنم توفیق و هدایت بدرقه راهک و عنایت بی غایت  
پشت و پناه کدر سفرده سنک رفیق و شفیق بنم لطفدر و خوف و خطر لده  
نگاه دارند و حافظک بنم نصرت و اعانتدر اگر چه سفر قطعه سفر در اما آینه  
جبال نمایی هنردر \* نظم \* ای دل ارچند در سفر خطرست \* کس خطر بی  
سفر بجایاید \* باز کز آشیان برون نپرد \* برشکاری ظفر بجایاید \* و آنکه در بحر  
غوطه می نخورد \* سلاک درو کوهر بجایاید \* و آنکه چون سایه کشت خانه نشین  
\* تابش ماه و خور بجایاید \* ای روح روان شراب انفصالی چشان اولما دغه  
زالال و صالی نوش جان ایده مز سن الحاصل همان طور میوب کیت که بر موجب  
(ان ربک لبالمصدا) هر بر سر مزالده بنم مغفرت سکا دایل و رهنمادرو برخواهی  
(ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها) همیشه سنک ناصیه وجودک بنم ید قدرت  
و دست ارادتمده در (یت) چو بغیر بت بروی فرجه شوی \* باز آبی بوطن با جیزی



برهنی \* پس جار بچاره نك كوش هوشی بوافسون وقصصی استماع ابتدا كده  
بی اختیار بحال انسیدن نهضت ومحاضر قدسیدن علم حضیضه هبوط  
وحرکت وتنکناي قالبه عزیمت وآشوبان ناسوتی کور دیکي کبی الفت ایلدی  
واکثری وطن اصلی بی اوندی \* مشوی \* برصمهاکان ندارد چشم وکوش \*  
عدم اوزرینه که اول عدم چشم وکوش طومنز \* مشوی \* چون فسون  
خوانده می آید بچوش \* حق تبارك ونقدس چونکه افسون او قویه اعدام مزبوره  
جوش وخورشه کاور عدم مدن مرادار واحد عدم مطلق دکادر یعنی  
عدم مدن مراد عدم مضفدر واول عدم برعالمدر که وجود عالم اوزرینه مقدم  
وسابقدر وعدم مزبور ازایدرو ذات بحت ومطلق وجه ودانك اوزرینه  
مضطوفدر زیر اکر بوعدم سابق اولماسیدی وجود لاحق که عالمدر  
ظاهر اولزدی وعی که عدم بصردر کدلك عدم مزبورده دخی شایند وجود  
واردروعدم مزبور عدم لفظی واعتبار یدره قابل ونفیض وجود اولان عدم  
ممتنع دکادر (یت) بکدرز وجود و باعدم ساز \* زیرا که عدم عدم تبا هست \*  
می دان یقین ازعدم خواست \* هر جا که وجود را نظاست \* بلکه وجود  
وعدم که مرتبه احدیتده بر برینك عیندر تهمین واحدیتده بر برندن ممتاز اولور  
زیر امر تبه تهمین و واحدیتده دخی بر برندن ممتاز اولیه لردی واحدیت  
وتهمین اول واحدیت ولاتهمین متمیز اولزدی \* پس ظهور وجود عالم  
عدم عالمدر اولور \* پس بوتقدیرجه \* کلشن \* عدم آینه عالم عکس  
زانسان \* چو چشم عکس دروی شخص پنهان \* مصداقجه عدم عالم مرآت  
حق اولور و چونکه مرآت مزبوره ذات حق تجلی ایلده اولامبدأ عالم جبروت  
وعالم احدیت که وحدت ذاتیه وحقیقت متحدیه در منعکس اولور و کذلک  
عوالم باقیه دخی علی الترتیب ظهور ایدر حتی عدم عوالم باقیه دخی علی الترتیب  
ظهور ایدر حتی عدم عالم ناسوت که آدمدر حق سبحانه وتعالی تجلی ایدوب تمام  
اسما وصفات وعوالم کلیه وجزیه آینه آدمده عکس ایدرو کندوبی کندوبیه  
کوستوب مرآت مزبوره کندی عینیه کندوبی مشاهده ایدر (یت)  
بیرون دویدار زخاوتکه شهود \* خود را بشکل جله جهان هم بخود نمود \*  
و بوذکر اولئان اعتبار طور تنزلانده در اما طور عروج ورفیائده امر برعکس  
وجسود مرآت اولور وعکس عدم عالم اولور یعنی اعتبار مزبور حال  
عارفه مطابقدر \* زیرا عارفی کندینك عدم ذاتیسته ابریشسوب بخر احدیتده  
فانی اولور وچونکه ساحل عالم بقایه کلوب باقی باوجود اوله اولاصورت وحدت ایل

مطابق  
فی تحقیق الاعدام  
وحقیقة العوالم

ظاهر اولور بدمه ترتیه کلوب حتی نشاء بشریه ومرتبه انسانیتد ابریشور واعتبارات  
مزبوره احوال مذکور کلازا ومقابلنده اعتبار اولور والا اول قدیم ولا يزال  
خدای متعال همیشه حالت واحدیه ثابت در (کان الله ولم یکن معه شیء وهو  
الآن علی ماکان علیه) ایدمی بومقدمه معاومك اولدیه حصرت حق وفیاض  
مطابق یورر (وکنتم امواتا فاحیاءکم) فحوای شریفی اوزره چونکه بحسب  
الظاهر اذن وعینی اولیان ارواحك استماع قابلیتده خطابات وکون غیبدن  
شهادته وباطندن ظاهر خروج ایلده امر ایدوب آشیان اشباحه نزول ایتک  
ایچون ارادت ازلیه سی تعلق ایلده فی الحال امواج دریای احدیت توج ایدوب  
صور مختلفه ایلده رونما اولور \* مشوی \* اوفسون آن عدمها زود زود \*  
اول افسون یزدانی ونفس رحمانیدن اعدام مزبوره شتاب واستیصال اوزره  
\* مشوی \* خوش معلق می زند سوی وجود \* برهوجب (انما امره اذا  
اراد شیئا ان یقول له کن فیکون) جانب وجود ومرتبه تعینه خوش معلق اورر  
\* عطار \* سفر کردی سوی منزل رسیدی \* می وصات ز نور خود ندیدی  
سفر کردی ز دریا سوی عنصر \* سفر ناکرده قطره کی شود در \* نخستین  
قطره باران سفر کرد \* از آن پس قعر در یار کهر کرد \* توبی کرده سفر در  
عین دریا \* حقیقت جوهری لایب والا \* تودر دریای عشق پروریده \* کمال خود درین  
دریابنده \* غلب کن جوهر خود سوی دریا \* چرا مانی تو ایدر قعر دریا \* طالب کن  
جوهرای دانای اسرار \* صدف را بشکن و کوه برون آر \* چرا تو ایدرین  
دریای خو نخواست \* بچنک این صدف مادی گرفتار \* نه جای تست این دریا  
توبکذر \* در آن دریای بی پایان توبکذر \* پس ارواح ایدانده باقیه قلوب مسافر  
اولانله \* مشوی \* باز بر موجود افسونی جو خواند \* برهوجب (کل نفس  
ذائقة الموت) حق سبحانه وتعالی کرو موجود اوزرینه چونکه بر افسون اوفودی  
\* مشوی \* زود اسپه در عدم موجود دراند \* امثالالامر (ارجعی) علی الفور  
موجود عسکری جاب عدمه موردی الحاصل امانه واحیا حق سبحانه وتعالی ک  
یدقدرنده در قال تبارك وتعالی (تبارك الذی یدله ملک وهو علی کل شیء قهر  
الذی خلق الموت والحیات لبلوکم ایکم احسن عملا وهو العزیز الغفور) \* عطار \*  
نماید نفس کشتی بیج در آب \* زنا کاهی پذیرد زود غرقاب \* جهان وهر چه در هر دو  
جهه تست \* چو بینی اندرین دریا جهانست \* روانی دارد اینجا حس فانی \* کبی  
صورت بمائی ابی معانی \* بسی بادام چشماند در خاک \* که جان دادند ز دصانع پاک \*



محب ای دل سخن پذیر آخر \* ز چندین رفته عبرت کبر آخر \* درین اسرار تواند بیده  
کن \* نمود عشق خود را بیده کن \* پس اول قادر مطلق و حضرت حق  
﴿ مشوی ﴾ گفت در کوش کل و خندانش ارد \* کوش کله راز سوبلیدی  
وانی ورد خندان ابلدی ﴿ مشوی ﴾ گفت با سنک و عقیق کانش کرد \*  
و نجلیات جالبه ابله سنک و احجاره دخی راز سوبلیدی انی جوهر کان و عقیق  
بن ابلدی ﴿ مشوی ﴾ گفت با جسم آیتی تاجان شداو \* حق سبحانه  
و تعالی بر خوای (و نفخت فیه من روحی) جسم بر آیت سوبلیدی حتی جسم و جان  
اولدی مراد انبیا و اولیاد که جسمی دخی جان اولوب کیمی معراج روحانی  
و کیمی معراج جسمانی ابلدی مثلاً حضرت ادریس و عیسی عروج ایلوب  
افلاکده مکان طوندی علی الخصوص حضرت سید الکنین و رسول  
القلین صلی الله علیه و سلم دفعا له معراج جسمانی و روحانی ایدوب  
سایه سی زمینه دوشیدی و اولیاء اصفیا دخی اتباع سر محمدی ایدوب  
اثر اجدیدن شامادی ﴿ سید ﴾ زهی وجود مطر زهی عناصر پاک \* که خاک  
او اور قدمدن کواکب و افلاک \* زهی مسافر معراج سید ثقلین \* که با سیدی  
عرش ابله فرش اوسته قدم چالاک \* انک شناسنی او فور و حوش و جله طبور  
\* انک مدحنی سوبلرد کز دینده سنک \* انک صفاتی ایدر جلیل و حی و قدیم \*  
کاخرجت من العرش آیه الافلاک \* ز نور اجد و محمود طوندی ارض و سما \*  
ملاک چوقیلدی اگا سجده در که لولاک \* اگر وصال محمدی بلسه جان و دلک  
\* دینک دیله سن و کل قور خجل ز صورت پاک \* مقام عشق محمدی بکون  
نسیمی در \* که آل و اهل نبی در که قیلدی اول ادراک \* ﴿ مشوی ﴾ گفت با خورشید  
تارخشان شداو \* حق سبحانه و تعالی خورشیده راز دیدی حتی آفتاب  
درخشان اولدی قرص آفتابی ایجاد و مظهر اسمع نور ایلوب خورشید انور دخی  
جهان و جهانبانی منور ابلدی ﴿ مشوی ﴾ باز در کوشش دمر نکتة مخوف \*  
کرو آفتاب کوشنه بر نکتة خطر ناک و راز و همنک نفخ ایدر ﴿ مشوی ﴾ در رخ  
خورشید افتد صد کسوف \* اول نکتة مخوفه سبیلله رخ خورشید یوز کسوف  
دوشر کا قال تعالی (والشمس والقمر مسخرات بامرہ الاله الخلق والا مر  
تبارک الله رب العالمین) یعنی قابض و ماض و دافع اسمع لریله نجلی  
ايلد کده شمسک نوری رخ منورندن رفع اولوب نوردن بی بهره و مظلم قالور \*  
کرک خورشید آفتابی و کرک خورشید انفسی اولسون بونک تفصیلی مقدماء (ع)  
بد زکستان کسوف آفتاب \* پینده سبق ایلشدر ﴿ مشوی ﴾ تا بکوش ابرآن

کویا چه خواند \* عجب اول خالق بخون سمع سحابه نه سوبلیدی که ﴿ مشوی ﴾  
کوچومشک از دیده خود اشک راند \* ابر دیده دن مشک کبی کوز باشی افتدی  
یعنی دموع ابصار کبی قطرات امطار باغد ردی ﴿ مشوی ﴾ تا بکوش  
خاک حق چه خوانده است \* عجب حق حل و علا کوش خاکه نه او قومشدر که  
﴿ مشوی ﴾ کو مرافب کشت و خاش مانده است \* که خاک مرافب  
اولوب خاموش قالشدر (لحرد) مه و خورشید سجود ایتش سوروب بوزلینی ره \*  
یتار لشمع اولوب تابان شهادیوان عشقنده \* نجومه باقی کرزین یوماز کیمدل  
صیحه دک اصلا \* طور در شب چراغ اولمش حقل دیوان عشقنده \* سحابک  
حالی صورمه عجب آیدر اغلر \* نوله عالم دیو ایلکر نیم دیوان عشقنده \* بوطا غلر  
دیزلین چوکش کوروب هیئت خطابندن \* و قاراله طورر خاموش اولوب  
دیوان عشقنده \* کیمک عقلی بیزجانا بوشاهک صنعده هرگز \* بیزمش کندوبی  
دریا جوشوب دیوان عشقنده \* حاصل کلام ذرات جهان بوقلوندن هر بر  
زده آنک فریفته افسونیدر زیر ا ﴿ مشوی ﴾ در تردد هر که او آشفته است \*  
هر اول کشیکه زردده آشفته و سر کرداندر ﴿ مشوی ﴾ حق بکوش او معما  
کفته است \* حق سبحانه و تعالی آنک کوشنه بر کلام مخفی و معمای مستور  
سوبلشدر ﴿ مشوی ﴾ تا کند محبوسش اندر دوکان \* تا که اول کسینه بی ایکی  
کان ایچنده محبوس ایلشدر یعنی (و هدیناه التجیدن) دیو بیوروب اول کسینه  
قننی حایه عزیمت ایده جکن بایوب ﴿ مشوی ﴾ آن کنم کسو گفت یا خود  
ضدان \* عجب با بویوله می کیدهیم و یا خود خلافت می ذاهب اولهین یعنی  
بر موجب (استجیبوا لله و لرسوله اذا دعاکم) مر شریفنه می امثال ایدیم و یا خود  
نفس اماره و شیطان رجیمک اغواسته می تابع اولان دیو تردد و یا خود (فایما  
تواو اقم وجهه الله) فرمانیله جله کورد یکم ایمنی صائبین یوخسه (قول و جهک  
شطر المسجد الحرام) امرینه امثال ایدوب بر قبله حقیقی می بویلهین دیو زردده  
او اورودخی (بضل به من یشاء و یهدی به من یشاء الی صراط مستقیم) قول  
کریمنی اشیدوب دم بسته قالور ﴿ مشوی ﴾ هم زحق ترجیح باید بک طرف \*  
و کبرو (والله یدعو الی دار السلام و یهدی به من یشاء الی صراط مستقیم)  
فخوای کریمی اوزره طرفینندن بریسی توفیق ربانی و هدایت سبحانی ابله  
ترجیح و قوت بولور ﴿ مشوی ﴾ زآن دویک رابرکز بندزان کشف \* لاجرم اول  
کسینه اول ایکی دن بری که طریق قوم در کشف حقندن آتی اختصار قیلور



وَنُوفِيقٍ وَصَنَابِتٍ سَجَّانِي أَوَّلًا بِسَدِّ ( لَاقِدْنِ لَهُمْ صَرَاطُكُ الْمُسْتَقِيمِ ) قَوْلُ  
 كَرِيمِي أَوْزَرَهُ سِرِّرَاهُ أَهْلِي عَلَيْهِ مَا يَسْتَحَقُّ كُورُوبِ ( فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوِيَنَّهُمْ  
 أَجْمَعِينَ ) يَا كِدْنِي أَشِيدُوبِ ( الْأَعْبَادُكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ) اسْتَنْشَانَهُ دَاخِلِ  
 أَوَّلًا مَغْلَهُ نَبَهُ فَوَائِدَهُ كَبِدُوبِ هَلَاكَ أَوَّلُورِ ﴿ شَرِّ ﴾ عَالَمِ أَوَّلَانِ قَوِيْدِرِ  
 أَنْسَانِ ﴿ دَبُوعُفَرِيَّتِ جَنِّ جَهَانْدِرِ ﴾ أَنْسِ كَيْمِ الْكَلَامِ دِي حَرْفَنْدِنِ ﴿ جَنَّهُ بَكْرَزِ  
 اَيْشِي صَلَاتَنْدِرِ ﴾ دَبُوعُ وَجَبَانِ نَاطِقِ حَقَنْدِهِ ﴿ قَوْلِ قُرْآنِ بِلْ هَمِ آيَنْدِرِ ﴾  
 اَصْطِلَاحِ اسْتَعْمَعِي أَنْسَانَهُ ﴿ ظَفَرِ فَنِيحِ وَكَرْ جَهْ نَصْرَنْدِرِ ﴾ أَوَّلِ مَقْلَسِدِ كِه  
 يَوْقَدِرِ اَيْمَانِي ﴿ يَارَبُّو بَوْلَدِهِ كِي مَلَا مَنْدِرِ ﴾ أَوَّلِيَا اَيْلَهُ بُو شَرِّ بَنِي اِيچْنَكِ ﴿  
 اَنْبِيَا اَيْلَهُ رُوحِ وَرَاحْتَنْدِرِ ﴿ اَصْلَانِي طَوِيْنِ هَرَا شِيَا نَكِ ﴿ اَيْكِيَا نَشَا نَلْرَا نَدِهِ  
 وَحَدْتَنْدِرِ ﴿ اَيْمَدِي بَنِمِ رُوحِ ﴿ مَنُشَوِي ﴿ كَرْتَنُ خَوَاهِي دَر تَرْدِدِ هَوْشِ جَانِ ﴿  
 اَكْ رَهَوْشِ جَاكِ تَرْدِدِدِهِ اَوَّلَانِي اسْتِزَا اَيْكِ ﴿ مَنُشَوِي ﴿ كَمُ فُشَارِ اِيْنِ پَنِيهِ  
 اَنْدِرِ كُوشِ جَانِ ﴿ بُو پَنِيهِ جَهْلِ وَغَفْلَتِي جَاكِ قَوْلَاغْنَه طَاقَه ﴿ مَنُشَوِي ﴿  
 تَا كُنِي فَهَمِ اَنْ مَعْمَاهَا شَرَا ﴿ نَا كَيْمِ حَقِ جَلِ وَعَلَانِكِ اَوَّلِ مَعْمَارِيْنِي سِنْدَخِي فَهَمِ  
 وَادْرَاكِ اَيْلَهُ سَنِ ﴿ مَنُشَوِي ﴿ تَا كُنِي اِدْرَاكِ رَمَزِ وَفَاشِ رَا ﴿ وَحَقِي اَوَّلِ فَيَاضِ مَطْلَفِكِ  
 رَمَزِ اَوْ صَرَاحَةِ وَظَاهِرِ اَوْ كَلَامَةِ بِيورْدِيغِي كَلَامِ اَزْلِيكِ خَوَايِ شَرِّ يَفْنِي نَعْقَلِ  
 وَنَفْطَنِ اَيْلَهُ سَنِ وَاسْرَارِ ظَاهِرِهِ وَبَاطِنِهِ وَاقْفِ وَعَارِفِ اَوَّلِهِ سَنِ وَجَوْنَكِمِ  
 كُوشِ هَوْشِ كَدْنِ پَنِيهِ غَفْلَتِي اَز اَلْه اَيْلَهُ سَنِ ﴿ مَنُشَوِي ﴿ پَسِ مَحَلِ وَحِي كَرْدِ  
 كُوشِ جَانِ ﴿ پَسِ سَنَكِ كُوشِ جَانِ وَ سَمْعِ جَنَانِكِ مَحَلِ وَحِي رَبَانِي وَ مَجَلَايِ اَلْهَامِ  
 سَجَّانِي اَوَّلُورِ ﴿ مَنُشَوِي ﴿ وَحِي جَهْ بُو دَكْفَنِي اَز حَسِ نَهَانِ ﴿ وَحِي نَدِرِ حَسَدِنِ  
 نَهَانِ اَوَّلَانِ كَلَامِ سَوِيْلَكِدِرِ بُو مَحَلِدِهِ وَحِيدِنِ مَرِ اِدَا اَلْهَامِدِرِ بِمَعْنِي اَلْهَامِ رَبَانِي  
 اَيْلَهُ اَغْبَارِ وَاقْفِ اَوَّلْمَدِيغِي اسْرَارِدِنِ خَبِرْدَارِ اَوَّلُورِ سَنَكِ دِي كَدِرِ اَمَّا اَنْبِيَايَه  
 مَخْصُوصِ اَوَّلَانِ وَحِي وَاسْطَهْ مَلَاكِ اَيْلَهُ اَوَّلُورِ وَوَحِيدِهِ چَوَقِ مَعْنِي وَارْدِرِ مَثَلَا  
 وَحِي اَشَارَتِ وَكَلَامَتِ وَآلَامِ خَفِي مَعْنَانَسَنَه دَر كَقَوْلَه تَعَالِي ( فَاَوْحِي اَيْلَهُمُ اَنْ سَجَّوْا  
 بِكَرَّةٍ وَعُسْيَا ) وَوَحِي بِمَقْبَرِ مَعْنَانَسَنَه دَخِي اسْتِعْمَالِ اَوَّلْمَشْدِرِ كَقَوْلَه تَعَالِي ( اَنَا  
 اَوْحِيْنَا اِلَيْكَ كَمَا اَوْحِيْنَا اِلَى نُوحٍ وَالتَّيْنِيْنِ مِنْ بَعْدِهِ ) وَوَحِي جَبْرِ اِيْلَهُ اَمِيْنِ اَيْلَهُ حَقِ  
 تَعَالِي اَنْبِيَا سَنَه وَحِي كُوْنِدِرِ مَكْدِرِ كَقَوْلَه تَعَالِي ( وَاَوْحِي اِلَى هَذَا الْقُرْآنِ لَا نَذِرُكُمْ  
 بِهِ وَمَنْ بَلَغَ ) وَوَحِي اَلْهَامِ مَعْنَانَسَنَه دَر كَقَوْلَه تَعَالِي ( وَاِذَا وُحِيَّتْ اِلَى الْخَوَارِيْجِ  
 اَنْ اَمْنُوْا بِیْ وَبِرْسُوْلِي ) وَوَحِي وَاقْعَه دِه بِرَشِيْدِنِ خَبِرِ وَبِرْلَكِ مَعْنَانَسَنَه دَر  
 كَقَالَ تَعَالِي ( وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يَكْلِمَهُ اللّٰهُ اِلَّا وَحْيًا ) وَوَحِي فَرْمَانِ مَعْنَانَسَنَه دَر

﴿ كَقَوْلَه ﴾

كَقَوْلَه تَعَالِي ( يَا نَبِيَّكَ اَوْحِيْ اِلَيْهَا ) وَوَحِي خَفِيَه سُوْرِ سَوِيْلَكِ مَعْنَانَسَنَه دَر كَقَوْلَه  
 تَعَالِي ( فَاَوْحِي اِلَى عَبْدِهِ مَا اَوْحِي ) وَوَحِي يَزَهَقِ مَعْنَانَسَنَه دَخِي كَلُورِ وَ مَحَلَّارِيْنَه  
 كُورَه مَعْنِي وَبِرْ بَلُورِ وَ سُوْسَه مَعْنَانَسَنَه دَخِي كَلُورِ كَقَوْلَه تَعَالِي ( وَاَنْ الشَّيَاطِيْنَ  
 لِيُوْحِيْنَ اِلَى اَوْلِيَآئِهِمْ اِيْجَادُ لَوْكُمْ ) حَاصِلِ كَلَامِ اَلْهَامِ رَبَانِي اسْتِمَاعِ اَيْلَانِ كُوشِ  
 حَسِ دَكَلَدِرِ كُوشِ جَانْدِرِ زَبْرَا ﴿ مَنُشَوِي ﴿ كُوشِ جَانِ وَچَشْمِ جَانِ  
 جَزَابِنِ حَسَسْتِ ﴿ كُوشِ جَانِ وَچَشْمِ جَانِ بُو كُوشِ وَچَشْمِ حَسَدِنِ غَيْرِ بَدِرِ  
 ﴿ مَنُشَوِي ﴿ كُوشِ عَقْلِ وَكُوشِ حَسِ زَبْنِ مَفْلَسْتِ ﴿ عَقْلِ مَعَاشِ وَحَوَاسِ  
 ظَاهِرِنَكِ اَسْمَاعِي وَحِي اَلْهِي وَ اَلْهَامِ رَبَانِي اسْتِمَاعِنْدِنِ مَفْلَسْدِرِ ﴿ سِيْدِ ﴿ اِي  
 بِنِ نَظِيْرِ وَاحِدِ حَسَنَكِ جَالِ اِيچْنَدِهِ ﴿ يَوْزَكِ قِيَامَتِ اَبِلْرِشْ سُوْلِ زَلْفِ وَخَالِ  
 اِيچْنَدِهِ ﴿ صَبِيحِ اَزَادِهِ هَر كَيْمِ بَوْلَدِي سَنَكِه وَصَاتِ ﴿ قَالَدِي سَنَكِه سِرْمَدِ عِيْشِ  
 وَصَالِ اِيچْنَدِهِ ﴿ مَنِ دَلَدِهِ حَقِي بَوْلَدِمِ حَقِ اَلْبَقِيَه اِيْرَدِمِ ﴿ اَوِيخْ سُوْدَه قَالَدِي  
 مَنَكِرِ نَقْشِ وَخِيَالِ اِيچْنَدِهِ ﴿ اِي عَاشَقِكِ حَيَاتِي عَشَقِكِ نَهَارِ اَيْمَشَكِيْمِ ﴿ غَرَقِي  
 اَيْلَدِي جَهَانِي اَبْزَلَالِ اِيچْنَدِهِ ﴿ فَرْدِيكِ كَالِي اَوْلَدِي سَكَا مَسْلَمِ ﴿ كَيْمِ غَايَتِهِ  
 اِيْرَشْدِي حَسَنَكِ كَالِ اِيچْنَدِهِ ﴿ رُوحِ اَلَامِيْنَه صُورْدِمِ اسْرَارِي دُودَاغِكِ  
 ﴿ نَطَقِي طَوِيْلَدِي قَالَدِي شُوْلِ بِرْ سُوَالِ اِيچْنَدِهِ ﴿ اِي مَكِرِ اِيچْنَدِهِ صُوفِي الدَاغِمِ  
 اَلْه دَلِيْرِ ﴿ كَلِ عَمْرِي كِي چُورْتَه تَزُوْرُوْآلِ اِيچْنَدِهِ ﴿ شُوْلِ غَمَزَه شُوْه سَنْدِنِ بِرْ حَالِه  
 دُوشْمَشْكِيْمِ ﴿ كُورِنِ بُو حَالِي اِي سَرْدُوشْمَكِ بُو حَالِ اِيچْنَدِهِ ﴿ آه كَيْمِ عَشَقِ  
 اَلْهِي اَخْتِيَارِي الْمَدِنِ اَلْدِي وَكَنْدُو حَكْمِنِ اَجْرَا اِيْدُوبِ بَنِي مَجْبُورِ قِيْلَدِي  
 فَهَذَا ﴿ مَنُشَوِي ﴿ لَفْظِ جَبْرِ عَشَقِ رَا بِي صَبِرْ كَرْدِ ﴿ بِنِ جَبْرِ لَفْظِي عَشَقَه  
 اَطْلَاقِ اَيْلَدِمِ زَبْرَا عَشَقِ بِنِي صَبِرِ وَبِي قَرَارِ اَيْلَدِي وَبُو سُوْزَلِي اَوَّلِ  
 سَوِيْلَدِي بِمَعْنِي حَضَرَتِ مَوْلَانَا قُدُسِ سِرْمَدِكِ مَقْدَمَا بِبُورْدِ قَلَرِي كَلِمَاتِ  
 قُدُسِيَه لَرْنَدِنِ جَبْرِ مَعْنَانَسَنَه فَهَمِ اَوَّلْمَغْلَه كَاْنِ سُوَالِ مَقْدَرِهِ جَوَابِ بِبُورْزَلَرِ كِه  
 لَفْظِ جَبْرِ اَمِنْ بِرْحَاتِ عَشَقِ اَطْلَاقِي كَيْمِ بِنَا بِرِنِ كِه عَشَقِ مَرَا بِي صَبِرِ وَ قَرَارِ  
 كَرْدِ وَ اَخْتِيَارِمِ بَغَارَتِ وَ بَغَارَتِ وَ اَزْمِنِ اَثَرِي نَمَائِدِ ﴿ بُو بِيْتِ شَرِّ بَفْدِه  
 كَالِ مَخْوضَتِ اَوَّلْمَغْلَه مَفْهُومِنْدِنِ مَسْتَفَادِ اَوَّلَانِ مَعْنَانَسَنَه مَضْمُونِيْسِي وَ بِلَدِي  
 وَ شَرَا حَكِ بَعْضِيْسِي مَعْنَانَسَنَه اَصَابَتِ اِيْدُوبِ عَشَقِنْدِنِ لَذَتِ الْمَغْلَه اَسْمَعِيْلِ وَ اَرْتِيغِ  
 جَبْرِ عَشَقَه جَبِدِ اَرَادَتِنِ تَسْلِيْمِ اِيْدُوبِ مَحُوْ وَ فَنَا يَه قَرِيْبِ اَوَّلْمَشْدِرِ وَ بَعْضِيْلَرِ  
 دَخِي غَوَاغِي عَشَقَه دُوشْمَكِه اَوَّلَه عَشَقِنْدِنِ عَقْلِي شَاشُوبِ وَ بَعْضِيْلَرِ قَانُوسِ  
 قَلْبِنْدِهِ شَمْعِ مَحْبَدِنِ لَمْعَه اَوَّلْمَغْلَه مَعْنَانَسَنَه خَطَا اِيْدُوبِ ظَنِ وَ خِيَالِه دُوشْمَشْ



الحاصل **مشوی** و آنکه عاشق نیست حبس جبر **کرد** اول گفته که  
عاشق دکلدر جبری حبس ایلدی یعنی معنای جبر مدوحی گرفتار جبر عشق  
اولان عاشق بی اختیار پیاور بو **خدا** سیر زنجیر جبر عشق اولیان افسرده  
دلر معنای جبر خاصی نه پیاور عشق و وجودین دخی انکار ایدرل قنیده  
قالدیکه عشاقک مجبور محبت و مقهور عشق اولدقلر نه اقرار ایلدیلر **ایندی**  
عقل معاش ایلله عشقک اصلا مناسبتی و زاهد خشک و رزش عشقه لیاقتی  
یوقدر **قاسم انوار** عزت هر کس بقدر همت والای اوست **زاهدانرا** سابه  
طوبی و مارادلفروز **عشق** ورزیدن بدین قاسمی در شرع عشق **عشق**  
عاشقنرا جاز آمد زاهدانرا لایحوز **با** خصوص فی عشق و محبت اولان عبادت  
و طاعتک نمک و اطافتی دخی یوقدر **پس** هر کس محرم عشق یار اوله من نتکیم  
کمال خجندی بویاید نه خوب دیشدر که **شعر** عشق حالست که جبریل  
بر آن نیست امین **صاحب** حال شناسد سخن اهل یقین **جرعه** بر سر خاک  
از می عشق افشاندند **عرش** و کرسی همه بر خاک نهادند جبین **مرغ** فردوس  
درین پرده نواز دوستان **طوطی** قدس از بنانه کبر تلقین **مفلس** عشق  
ندارد هوس منصب و جاه **خاک** این راهبه از مملکت روی زمین **شب** قریبست  
مروای دل غمیده بخواب **که** سرزنده دلان حیف بود بر بالین **ای** که روشن  
نشدت حال دل سوختگان **همچو** شمع از سر جان خیر و در آتش نشین **باد**  
روشن بتمشای رخت چشم کال **این** دعا از همه خلق جهان باد آمین **ایندی** بنم  
کوزنک نوری سن عشاق الهیده اولان جبری جبر مذموم کی قیاس ایتمه و مردان  
خدایه جبارلک **کوس** ستروب جنگ و جدال و قیل و قال ایلله که **مشوی**  
این معیت با حفتست و جبر نیست **بو** ذکر اولنان معنی حق ایلله معیتد جبر دکلدر  
**مشوی** این بجلی **مه** است این ابر نیست **بو** ذکر اولنان بجلی **ماه** صفات ورش  
نور جذبات احدالذات در ابر خطا و ضلالت و محاب متراکم بشریت و کدورات  
متعاقبه اثابت دکلدر **مشوی** و ربود این جبر جبر عامه نیست **فرضی**  
**بو** ذکر اولنان احوال جبر دخی اولسه طوطا لکه جبر اولمش و لیکن جبر عوام دکلدر  
بلکه جبر اخص خواصدر **مشوی** جبر آن اماره خود کاه نیست **عشق**  
و جبر عشاق نفس اماره خود کاهه جبری دکلدر **قاسم انوار** ای خواجه  
قدم در حرم عزت مانه **نارای** نور و روشن شود از روی فقیران **در** بادیه عشق  
توحیرت زدگانیم **جبران** از انیم که کوبند که حیران **زاهد** چه خبرداری

از احوال دل ما **در** لجه بحریم و تور ساحل عمان **ما** باغم خوبشیم و تو با غصه  
خویشی **این** بخش قلندر بود راه بیان **زاهد** پرواز کوجه مستان بسلامت  
**ما** مرد و صایم مکوفه هجران **خود** کاهه نفسی مرادی اوزره حرکت  
ایلین غافلدر **پس** جبر مذموم اولدر که هم خود بین اوله و هم بنده اختیار  
جزوی یوقدر دیومنکر اقتدار اوله و مردان خداداد اولان جبر مقبول و مدوح  
اولدر **که** انوار جذبات رحمانیه ظلمات بشریتلرن نوره و اسرار تجلیات  
و حدایه اثبتیلرن وحدت و حضور تبدیل ایتمکله وجود امکانی بالنسبه  
الی واجب الوجود ابدامستهلاک یلوب و بلکه من الازل الی الابد امکانده وجود  
کور میوب و کندوری در میان بولیوب و هرگز وجودلرن شد و ذره استشمام  
ایتمیوب بخو و مضاعف اولور **پس** کندور بنی نه وجهله مصدر افعال و محل  
اعمال اکلارلر **قاسم** زهستی مرده ام الحمد لله **بجنان** زنده ام الحمد لله  
**زجام** مصطفی شرب الهی **مصفا** خورده ام الحمد لله **تولایم** بمحبوبست  
و از خود **تبرا** کرده ام الحمد لله **ندارم** پرده بامه عشق با خلق **اگر** در برده ام  
الحمد لله **زقاسم** پرده در پیش دل بود **قناش** پرده ام الحمد لله **اما** صاحب  
وجود و پندار و ارباب اختیار دن شول قدریه که کارلرنده **کندوری** مخیر  
ظن ایدرلر هر کزدر که شرکدن خلاص اولمازلر و طریق هدایتی بولمازلر  
و هیچ صاحب اختیار و فاعل مختاردن بریسی تحصیل حاصله قادر اولمازلر بلکه  
هنوز موجود اولیوب مستقبلده وجود پذیر اوله حق شیه نسبت ایلله کندوبی  
فاعل ظن ایدر و نسبت مزبوره شول شخص محجوبه ممکندر که محبوس طریان  
زمان اوله اما شول مقبل و قابلکه محبوس طوارق افلاکی و زیون تیره خاکی اولمقدن  
خلاص و قید بند زماندن رها و نجات بولوب من حیث الذوق والوجدان  
سعت علم و احاطه کمال ماضی و مستقبل انک حالی اوله لاجرم هر شیکه عدمدر  
بجمله ایداکاین **مشهد** ایدروا کا واقع اولان تحصیل فعلی فی الحقیقه حاصل  
فهم ایدر فاذا کان كذلك **مشوی** جبررا ایشان شناسد ای پسر **ای**  
پسر پدر و جگر پاره مادر بو ذکر اولنان جبری انلرفهم و ادراک ایدرلر که  
**مشوی** که خدا بکشد شان در دل بصر **حق** سبحانه و تعالی انلرک  
قلبلرنده اولان دیده لرن کشاده ایلدی حتی **مشوی** غیب و آینده برایشان  
کشت فاش **غیب** و آینده و ماضی و مستقبل اول نور بصیرت سببی ایلله انلره  
فاش اولوب اسرار غیبیه الهیه ظاهر و هویدا اولدی **مشوی** ذکر

مطالع  
جبر عشاق



ماضی پیش ایشان گشت لاش \* و ذکر ماضی انلک حضورنده لاشی وعدم  
اولدی \* شعر \* دلر ابرد عشقش قات مافات \* بکایام ذکر هیات مبهات  
\* نه تنها قاسمی هست از می اوست \* که از جامات اوست ذرات \* مثنوی \*  
اختیار و جبر ایشان دیگرست \* اوایاه اصفیا نك جبر و اختیاری جبر جبری  
و اختیار قدری کی دکلدر نوع آخر در زبراجبری و قدر نك جبر و اختیاری  
مذموم و مدرا اوایاه اصفیا نك جبری بر موجب (و ما تشاؤون الا ان يشاء الله) حقل  
رضانته تسایلر در ودی (قل كل من عند الله) قول کریمك معنای لطیف  
ذوقا و شهودا اذعان قیلوب توحید افعال و صفات مشاهده سبله توحید ذنده  
مستهلاك اولمشدر حقله کوررل حقله اشیدرل و حقله طوتارل و حقله نوررل  
\* پس ارباب نفس ایله اهل صفاتك جبر و اختیاری بیننده فرق بین السماء  
والارضدر مثلا \* مثنوی \* قطرها اندر صدفها کو هرست \* قطرات  
نيسان درون اصدافده جوهریت ایله متكون اولوب درر کرانیه او اوراما  
دهان مارده سم هلاهل وزهر قاتل او اور کذلک جبر و اختیار دخی آداب  
شریعت و ارکان طریقت ایله آراسته اولان اصداف اجسام اصفیا ده لائی  
و جواهر و ملاحده و بهنجی و جبری و قدر نك مارجلت اولان دهان اذهان  
فاصده لنده زهر مار و باعث عذاب نار اولور زیرا اسقاط تکلیفات ایلمن کم کشتدر  
رحمت حقندن دور و باب مغفرتدن مطرود و مهجور در و بالجله مرتبه صفوت  
و درجه ولایت لاف و کذاب و قوری قبل و قال ایله ایشان و بن هرشی حقندن  
یلورم و حقندن غیری شی کورم وحدت وجوده قائل اولانلر دنم دیملکه  
اولمازلاید بر مرشد کامل نظرند یانوب یا قیلوب و عبادت و طاعیده وجودن  
اریدوب و دست همت پیردن خیر محبت الهی نوش ایدوب جذبات رحانبه سنی  
سنلکدن الوب و احکام نفسی قهر و هلاک ایدوب مست مدهوش عشق  
سبحانی اولد فجه بو حالدن خبردار اولماز سن و اسرار عشاقندن لذت انیماز سن  
و نفسی جذبه رحاندن غیری برشی اصلاح ایلمز \* شعر \* اگر مردی مشو  
قانع بتقلید \* چومر دان دامن مردی بدست آر \* اگر صدم علم داری دل نداری  
\* هزارت شرک سربست دربار \* ز قاسم کوش دار این بند منشین \* بهادت  
پیش ازین در کوی ادبار \* دوی بگذار و در بک جلد کن جمع \* همه اقوال  
مولانا و عطار \* ابدی بنم جانم بو حال تحصیل ایتمکه سعی و کوشش قبل  
و قطرات اشک چشمی دو کوب یاز یا قیل که سنک دخی صدف قلبکده بر در  
بنیم حاصل اوله \* مثنوی \* هست بیرون قطره خرد و بزرگ \* صدفندن

خارج ایکن قطرات حین تقاطر ده خرد و بزرگ و بر بندن متساوتدر کذلک  
\* مثنوی \* در صدف درهای خردست و زک \* صدفده اولان دررولائی  
دخی کمی کوچک و کمی بیکدر یعنی لاجرم خاصه صدف بودر که قطرات  
صغیره بی درر صغیره و قطره کیره بی اوای شاده ایدر \* پس اصداف  
قالب عارفین دخی آفا فده اولان اشبابی و عوامده اولان جبر و اختیاری  
حسنه به تبدیل ایدوب درر و جواهر ایدرل و جله تاویشانی ماه علم توحید و معرفت  
ایله غسل و تطهیر ایدوب و خورشید انور کی جمیع طالبانک اوزرینه رش انوار  
محبت ایدوب و طریقتلرینه سلوک ایدنلری استمداد و قابلیتینه کوره درر  
و جواهر ایدوب کندولری کسندنک رشکند بو باغزل و جله بی کندورن کلرینه  
بو یامغه همت ایدرل \* مثنوی \* طبع ناف آهوست آن قوم را \* اول قوم  
اصفیا ایچون مسک آهوسی نافک طبعی واردر \* مثنوی \* از برون خون  
و درو نشان مسکها \* انلر طشره دن خوند و در و نلری مسکدر یعنی من  
حيث الصورة البشرية نظر ایدنلره دم و لحم و حقیر و خور کورینورل اما کنجینه  
اسرار بار و مطلع تجلیات انوار کرد کار اولان قاب صافلری جابنندن ظاهره  
اولان کلمات قدسیلرندن نسمات فوایح انسیه مسکبه وزان اولوب دماغ جانی  
معطر ایدر و خون حقیر نافه آهوی مسکده مشک اولدیغی کی بونلرک دخی  
بشریتلری ملکیته تبدیل اولمشدر \* مثنوی \* تو مگو که مایه بیرون خود بود \*  
سن دیمکه مایه خود خار جده خون او اور \* مثنوی \* چون رود در ناف مشک  
چون شود \* چون مایه نافه به کیدوب نیجه مشک او اور یعنی معترض اولان کسندر  
بو وجهله احتراز ایلمسون و مایه دم ایکن نه وجهله مسک او اور دیواستعباد  
ایلمسون \* مثنوی \* تو مگو کین مس برون محقر \* سن دیمکه که بونحاس  
و مس ظاهر را محقر در \* مثنوی \* در دل اکسیر چون کیرد کهر \* عجبا  
اکسیر ایچنده نیجه زر و کهر اولسی \* یعنی اکسیر نحاسی نه وجهله زرایدر  
دیو بهید \* کورمه کذلک اذوائی و حالات اوایا دخی براکسیر اکبر و نظر  
شریفلری بر کبریت احر درر که کندولری زر خالص اولد قلرندن غیری  
استمداد ایدنلری دخی زر خالص و مسک ختن ایدرل تکیم بیوررل (ع) اوایارا  
هست قدرت از آله \* مولانا قدس سره فرماید \* شعر \* کر توعودی  
سوی این مجربیا \* و برانند زبام از در بیا \* یوسف از چاه وزندان چاره  
نیست \* سوی زهر قهر چون مسکریا \* گفتن الله اکبر رسمی است \* کر توان



اکبری اکبر پیا \* چون می آجر سکان هم می خورند \* کرتوش بری چون می آجر  
پیا \* زرچه جو بی مس خود را زر بپاز \* کر نپاشد زرتوسین بر پیا \* کر صفت های  
ملاک را بحر می \* چون ملاک بی ماده و بی زریا \* و رصفات دل کرفتی در سفر \*  
همچو دل بی پایا بی سر پیا \* چون آب لعلش صلابی میدهد \* کر نه چون  
خاره و مر مر پیا \* چون ز شمس الدین جهان پر نور شد \* سوی تبریز آدلا  
بر سر پیا \* امدی بنم حاتم مادام که سن احکام نفعده سن \* مثنوی \*  
اختیار و جبر در تو بد خیال \* اختیار و جبر سنده خیال ابدی یعنی بنده  
اختیار و با خود جبر وارد خیالنده سن \* مثنوی \* چون در ایشان  
رفت شد نور جلال \* اما چون که انلر کندی اول خیال اولان جبر و اختیار  
نور جلال اولدی یعنی سنک وجود کده ظن و خیال مرتبه سنده اولان جبر  
و اختیار مردان خداک وجودنده تجلیات انوار صفات و ذاته و ذوق و وجدانه  
و شهود و عیان تبدیل اولور و ظن و خیالدن قور تیلور \* پس بونلرک اختیار  
و جبر لری مرتبه حس خیال و عقل معاشده اولنلرک جبر و اختیار لری کی  
دکادر و خیال بونلرده نه وجهله نور جلال اولور در ایسکر مثلا \* مثنوی \*  
نان چودر سفره ست باشد آن جاد \* نان چونکه سفره ایچنده اولوب هنوز  
تناول اولمیه جاد در \* مثنوی \* در تن مردم شود اور روح شاد \*  
اما اکل اولنوب ملاصق ابدان مردان اولد قده روح شاد اولور یعنی روح  
حیوانی اندن قوت بولوب حواس انسانی به امداد ایدر فاما نان مادامکه داخل  
ابدان اولمیه \* مثنوی \* در دل سفره نکرد مستحیل \* مجرد سفره ایچنده  
طور مغله مرتبه جادیتدن مرتبه روحه تبدیل و نحو یل اولن \* مثنوی \*  
مستحیلش جان کند از سلسبیل \* نان جانی مستحیل ایلر سلسبیل جهتندن سلسبیل  
شول این و ملازم شیدر که انده اصلا خشونت اولمیه صفت من بوره ماء صافیده  
بولمغله آبه سلسبیل اطلاق ایدر رو کمال عذوبت و صفوتندن سهل الدخول فی  
الحلق اولمغله ماء سلسال و سلسبیل تعبیر ایدر لرو سلسبیل جسته برابر ماغک اسمیدر  
و خره دخی سلسبیل درلر حاصل کلام سلسبیل آب لطیف معنا سنده اولور سه  
بعد الاکل نان معده ده طبع اولنوب ایدر کده آبه تبدیل اولوب ( وجهه من الماء  
کل شیء حی ) خواستجه اول مادن بر بخار لطیف صعود ایدوب جوارح  
و اعضایه سرایت و هر بر محله توزیع اولند قده قلبه دم سویدا و عروقده  
خون روان و چشمده قوت بصرو کوشده قوت سمع و زبانه قوت نطق و دست

و پاده قوت مشی و بطش و قوت لمس اولوب جان نانی بوجهله تبدیل ایدر  
و بتبدلات جاندند ز را ابدان موتی نان ایلر طول سه سفره ایچنده اولدن  
نه فرقی وارد بلکه پاک ایکن مردار اولور واکر کیم سلسبیل خرمه مناسنه  
اولور سه شول جان که سلسبیل بهشت جناندن باده عشق الهی نوش ایتشد  
نان داخل ابدان و رفیق جان اولد قده جان اول باده دن نانه دخی بر جرعه صونوب  
جان مرتبه سنده نازل ایدر و بوجهله حیات بولیان نان یا حیوان لقمه سی اولمش  
و یا خود انسان لقمه سی اولمش کندوده فرق بولز انک ایسه حقندن لسان  
حال ایلر مرادی مرتبه انسانیه عروج ایدی \* پس نان لقمه ارباب نفس  
اولد یغنه الی یوم القیام یأس و ماتم ایدر و ضایع اولدم دیوا شک چشم دو کر  
\* مثنوی \* قوت جانست این ای راست خوان \* ای درست و راست او قویجی  
بویان اولنن قوت و تأثیر جانکدر و بتبدیل و نحو بلره روح قادر در \* پس  
فهم درست ایلر اذعان قبل که \* مثنوی \* ناچه باشد قوت آن جان جان \*  
جان جان و روح الارواحک قوت و قدرت نه مرتبه اوله یعنی نانی آدمی  
ایتمک کار قوت جان اولد یسه قیاس ایلر که صاحب افاضه روح اضافی اولان  
روح محمدیه و وراثت کمالیه عامه مطلقه مصطفویه صاحبی اولان انسان  
افضل و مرشد اکنده حق سبحانه و تعالی نه قدرت قومشدر یعنی انلرده  
بر قدرت جلایه و قوت جلیه وارد که نظر شریف لرینه صدق و خلوص ایلر  
کلان طاب لیلرک قایم من حرقات دنیو به ایلر ملوث و مردار ایکن غل و غشندن  
عاری و پاک و جاد مرتبه سنده ایکن روان چالاک و ظلمات نفعسانیده مرد  
ایکن حیات باقیه ایلر فرحناک ایدرلر ( بیت ) هر جا که هست پرمغان با مراد جان \*  
مارا همیشه روی نیازست پر زمین \* و صفش چه کونه کوبم و شرش چه  
سان دهم \* آنرا که آفتاب عیانست در جبین \* و کمال ابضاح ایچون برقاج  
ابیات شریفه ایلر دخی تمثیل ایدوب حضرت مولانا قدس سره بیوررلر که  
\* مثنوی \* کوشت پاره آدمی از زور جان \* می شکاند کوه را یا بحر و کان \*  
مثلا کوشت پاره آدمی که ایدر جنانک قوتندن اله دخی قوت بازو حاصل  
اولوب بحر ایلر کانی و کوهی شق ایلر یعنی الله معول و داسمان الوب جبال  
یاروب معادن زر و جواهر و در یاره طالوب درر بواهر چبقار \* امدی  
بنم جانم \* مثنوی \* زور جان کوه کن شق حجر \* طاع قاز جینک جانک  
زوری شق حجر ایتکدر کوه کن وصف زکییدر \* مثنوی \* زور جان



جان انشق القمر \* اما جان جالك قوتی شق القمر ايلكدر که مراد حضرت  
حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم ظهور ایدن مجزه باهره درو محمد علیه السلام  
جانلر جانی و کوللر سلطانیدر که سرانکشت مبارکله شق قمر ایلشد  
﴿ صطار ﴾ همه جانها ازین نورست تابان \* که در آفاق مشهورست  
میدان \* همه جانها بدین باشد سرافراز \* حقیقت اوست ایجا صاحب راز \*  
براد شرع این نورم هدایت \* از اول بود بساری سعادت \* در آخر نیز هم  
دافسنة ام من \* کزین نورم شود اسرار روشن \* ابدی بطریق انطباق  
علی الانفس بویت شریفده ار باب سلوک و عاشق صادق حصه بودر که  
زور جان کوه کن انجق شق حجر ابدی کی مجرد ظاهره اقرار ایدوب معنای  
انکار ایدنلر دخی علمی میتا عن میت اخذ ایدوب ولفظدن مجرد معنای ظاهره  
قناعت ایدرلر و تصحیح ترکیب و قواعد نحو و صرفدن خلاص اولزلر اما قبلری  
آینده سی نور محمدی ایل صنف اولان زنده دالر افلاک معنویه تصرف ایتکله  
سرانکشت نور هدایت ایل شق قمر قلب ایدوب قوای ظاهره و باطنه سینه  
اظهار کرامت و تسلیم رضای حق دعوت ایدر زیرا قمر قلبه تمثیل اولمقده  
وجه شبه بودر که قلب ذوالوجهین اولوب وجه مظلمی جانب نفسی و وجه  
منوری جانب روحی ولی ایدر و قمر نور شمسدن استفاضه ایلدی کی قلب دخی  
روحدن استفاضه نور ایدر و تأثیر نور آفتاب روحدن ماه قلب سالک منطلق  
اولوب و نور ماه بدر قلبک ظهوری دخی مغرب روحدنلر زیرا روح قلبه  
کامنه و محتجبه اولدقدن صکره روز ایدر و حالت مزبوره وحدته اولان قرب  
قنایه علامتدزلر اقبال روحک شهود ذاتی به مؤدیه اولان مشاهده سنک مقام ایدر  
و بونک تحقیقاتدن بعض تدقیقات بوندن اقدام دخی ( اقتربت الساعة  
وانشق القمر ) تفسیرنده و بعض محله مناسب مواضعده سبق ایلشد  
خلاصه کلام بنم روح ﴿ مشوی ﴾ کر کشاید دل سرانبان راز \* اگر دل  
سرانبان رازی کشاده و باز ایدر سه و بوندن زیاده جه کشف اسرار قیلور سه  
﴿ مشوی ﴾ جان بسوی عرش سازد ترک و ناز \* روح چالاک جانب  
عرشه چولان و کمال سرعت ایل روان اولور حاصل کلام ابن عباس رضی الله  
عنهما ( الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن یتزل الامر  
بینهن ) آیت کریمه سنک معنای باطنی سینه تفسیر ایلسم بی سنکسار  
ایدردی کز یوردقلری کی و ابوهریره رضی الله عنه ( حلت عن النبی وعائین

من العلم اما الواحد فبثنه فیکم واما لاخر فلو بثنه قطع منی هذا البلعوم)  
یوردقلری کی اسرار کوکل اسرار جانندن دخی زیاده جه کشف ابدی  
سز انکاره دوشمکله بوجان بدندن چیقوب جانب عرشه چپاردی دیک استلر  
و یا خود امام علی کرم الله وجهه سیندی کینهلر ینه اشارت ایدوب ( ان ههنا  
املوما جنة لوجودت لها حلة ) یوردقلری کی حضرت مولانا قدس سره  
دخی نیجه ایدن نیملکز اولسه اسرار جانندن وجبه اختیار و احوال اولیاء کباردن  
چدق معانی کشف و اظهار ایدردم لکن نیملکز بوقدر جانلر که ارواحلر  
ابدانلر دن طیران ایلده دیوب کتم اسرار ایلدک یورلر ﴿ کمال خجندی ﴾  
رخ پیوشید و جگر می سوزدم \* آنش پنهان بزمی سوزدم \* خانه کراز آب سازم  
چون حباب \* آمدل دیوار و در می سوزدم \* باد آن لب دل که خون آلودا زوست \*  
چون نمک بر ریش بر می سوزدم \* باز سر بر میکنم پیشش چوشمع \* کرچه  
از پاناب سر می سوزدم \* سوخت جانم ناز او بادش حلال \* کر پیک باد دگر  
می سوزدم \* نامه شوقم کبوتر دید و گفت \* چون پر م چون بال و پر می سوزدم \*

﴿ اضافت کردن آدم علیه السلام از زلات را بنحو بشتن که ( ربنا ﴾  
﴿ ظلمنا انفسنا ) و اضافت کردن ابلیس نگاه خود را بنحدا که ( بما اغویتني ﴾

آدم علیه السلام اول زله بی کندویه اضافت ایلده سی در که ( ربنا ظلمنا انفسنا )  
بدی و ابلیس کندو کنهانی حق تعالی به اضافت ایدوب ( بما اغویتني ) دیمه سنک  
بیاننده در بو بیانک سابقه مناسبی بودر که چونکه مولانا قدس سره اختیار  
کل وجبهی خاصی بیان و ( قل کل من عند الله ) مرنی عیان ایلدی لکن بو محله  
افلاح سالکین ایچون آدم علیه السلام ایل ابلیس قصه سن کتور و ب  
ایکیسی دخی جله کار حق سبحانه و تعالیست دست ارادت و بدقدرتنده اولدیفن  
عارفلر ایکن ابلیس پرتلیس جرم و کنهانی حق اضافت ایدوب نفسی تنزیه  
ایتکله مر دود و مطرود و آدم علیه السلام جرم و خطایی کندو نفسنه  
اسناد و حق سبحانه و تعالی بی تنزیه و تقدیس و اواز م عبودیت و مراسم  
ربوبیتی مراعات ایتکله مغفور و مرحوم و عند الله مقبول اولدیفن حکایت  
یورلر \* ابدی خطایی حق اسناد ایلین شیطان کی مر دود و نفسنه ایلین  
آدم علیه السلام کی مغفور اولور \* پس سمع جان ایله استماع ایله که نه یورلر  
﴿ مشوی ﴾ کرد حق و کرد ما هر دو بین \* ای غافل حق سبحانه و تعالیست



خالق الافعال اولدینجی جهتدن فعلنی و زدن صدور ایندیکی جهتدن بزم  
فعلنی کور ﴿ مثنوی ﴾ کرد مارا هست دان پیداست این ﴿ بزم فعلنی  
موجودیل که هر شخص معینک مقتضیات و افعالی ظاهر در کرد کاف عربیک  
کسر بله فعل مناسبه در یعنی (وما اصابتك من شیءة فنفسک) خدای  
شریفی اوزره سیئاتی نفسکدن یلوب لیکن (قل کل من عند الله) (والله خلقکم  
وما تمولون) قول کریمی اوزره حسنات و سیئاتک خالقنی حقندن غیرین  
یتلوه سن ﴿ پس نه جبر بلر کی سلب اختیار ابله و نه قدر بلر کی عبد کند و افعالتک  
خالقیدر دبو بیهوده سوبله زیرا (لا جبر ولا تفویض والامر بین ذلک)  
دینلشد در ﴿ رباعیه ﴾ سر رشته اختیار از دست مده ﴿ یعنی سر زلف  
بار از دست مده ﴿ مقصود ز امر کن فکان هستی تست ﴿ بی فائده روزگار از دست  
مده ﴿ پس مذهب اهل سنت و جماعت و مختارار باب حقیقت بویجه در اکابناء که  
﴿ مثنوی ﴾ کر نباشد فعل خلق اندر میان ﴿ اکرم من حیث الاکتساب  
فعل خالق اور تاده اعتبار اولمز ایسه ﴿ مثنوی ﴾ پس مکوکس را چرا کردی  
چنان ﴿ پس خلاف طبع افعالی ظاهره اولان کسینه به نیچون شوبله ایلدک دیمه  
واکا رنجیده خاطر اوله حال آنکه انواع عتاب و قدرتک بترسه جزا و عقاب  
ایدر سن ﴿ پس افعال عباد کسبی و اختیاری اولدینجی محقق اولدی ولیکن  
﴿ مثنوی ﴾ خلق حق افعال مارا موجودست ﴿ حق سبحانه و تعالینک  
صفة خالقیتی بزم افعالمزی موجوددر و حین عز یمتزد کسیمی خلق ایدیمجدر  
﴿ مثنوی ﴾ فعل ما آثار خلق ایز دست ﴿ و بزم افعال و اعمال و مکاسب  
واقوال المزاوول خالق الامر والکون اولان فاعل مطلق آثار خلقیدر (بیت) مرید الخیر  
والشر القبیح ﴿ ولیکن لیس رضی بالمحال ﴿ پس عبد صفت خالقیت ابله منصف  
اولور دیمک ضلالتدر و قدریه نک یو باید سوبلد کلری کلمات ناسزا مانند  
مجوسیان ایزد معاله شریک فوشمقدر (تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا)  
﴿ پس لاجرم بر موجب (خیر الامور اوسطها) مردمهندی طریق اوسطی  
اختیار ایدوب هم خلق حق مشاهده ایلده و هم کندوده کسب و اختیار جزوی  
اولدینجی معاینه قیله ﴿ مثنوی ﴾ زانکه ناطق حرف یئند یا عرض ﴿ زیرا که  
ناطق یا حرفی کورر یا عرضی کورر که مراد معنی در ﴿ مثنوی ﴾ کی شود  
یکدم محیط دو عرض ﴿ ناطق اولان شخص واحد حالت و اخده ده ایکی عرضی  
چنان محیط اولور یعنی معنایی بیلورسه حرفدن غافل و حرفی کوررسه معنادن

ذاهل اولور آن واحدده ایکیسن دخی احاطه ایده من اگر عرض عین معینه  
ایله و اگر فرض عین هجیه ایله علی کلام التقدیرین حرف ایله معنی مراد اولور  
﴿ پس عبد عاجز افعالتک هم موجودی و هم کاسبی اولوق محالدر ﴿ مثنوی ﴾  
کر یعنی رفت شد غافل ز حرف ﴿ آدمی حین تکلمه جانب معنایه کینسه  
حرفدن غافل اولور زیرا شان آدمی انجق طرفی حرف و معنادن بر بنی بیک  
و برینه مشغول اولدقده برندن محبوب اولقدر مثلا بوهر کسه معلومدر که  
﴿ مثنوی ﴾ پیش و پس یکدم نیئند هیچ طرف ﴿ هیچ بر کوز نظر و اخده  
و برنفسده پیش و پس کورر من بهر حال یا اوکن کورر و باخود آردین کورر  
بلکه معنی آردین هیچ کورر من زیرا هر قنده باقسه پیش نظرنده اولانی کورر  
﴿ مثنوی ﴾ آن زمان که پیش بینی آن زمان ﴿ تو پس خودی بینی این بدان ﴿  
زیرا اول زمان که نظر در پیش ایلده سن سن اول زمان کندو آردی چنان  
کورر سن بونی اذعان قیل ﴿ مثنوی ﴾ چون محیط حرف و معنی نیست جان ﴿  
چونکه جان حالت واحدده حرف و معنایی محیط دکدر ﴿ مثنوی ﴾ چون  
بود جان خالق این هر دو آن ﴿ پس جان بویکی آتک نیجه خالق اولور یعنی  
هم کاسب فعل و هم خالق فعل نه وجهله اولور این هر دو لفظندن مراد  
فعل و خلق فعلدر مصراعک آخرنده اولان آن جانه راجع اولوق ممکندر  
و باخود آن وقت معناسنه اولوب حاصل کلام بر آنده ایکی عرضی و معنی  
و حرفی احاطه به قادر اولیان جان بر آنده هم فعل و هم خلق فعله نیجه قادر اولور  
اولماز زیرا احاطه کلبه سی یوقدر باخصه و ص اوزرینه آن و زمان مرور  
ایده بور پس رنسنه به محل اولان و اوزرینه آن و زمان یکن و ایکی شبیک  
برینه مشغول اولدقده برندن غافل اولان صفت خالقیته سزاوار دکدر  
چنان چون خالق بود این هر دو در یک آن تقدیری اوزره معنی و برادی یعنی  
آن واحدده احاطه سی اولیان خالق اولماق خود اولی بالطریق قدر دیمک اولور  
﴿ پس جمله سنک موجودی و حرف و معنی و کسب و فاعل خالق اول قادر  
مطلقدر که زمان و آن و وقت و مکاندن منز اولوب بر مصداق لایشفله  
شان عن شان) بر فاعل ظهوری انی بر فعل آخردن محجب اینمز و شئوناندن  
بر شان انی شان آخردن مشغول قیل ﴿ مثنوی ﴾ حق محیط جمله آمد  
ای بسر ﴿ حق سبحانه و تعالی جمله اشایی محیط کلدی ای نور دبدۀ پدر ﴿ مثنوی ﴾  
واندارد کارش از کاردر ﴿ انی بر کار کار آخردن کرو طومر ﴿ نظامی ﴾



ای هست نه بطریق چونی \* دانای درونی و بروی \* ای واهب عقل و باعث  
جان \* با حکم تو هست و نیست یکسان \* ای حکم تو عالم تحیر \* عالم تو هم تهی  
و هم بر \* صاحب تویی آن دگر غلامند \* سلطان تویی آن دگر کرامند \*  
ذات تو بنور لازلی \* از شرک و شریک هر دو خانی \* توفیق تو کر نره نماید \*  
این عقده بعقل بجا کشاید \* ای عقل مرا کفایت از تو \* جستن زمن و هدایت  
از تو \* کرامت کفی و کر کنی قهر \* پیش تو یکست نوش یار هر \* کر قهر  
سزای ماست آخر \* هم اطف برای ماست آخر \* یا شربت اطف دار پیشم \*  
یا قهر مکن بقهر خویشم \* تار نفسم عنایتی هست \* فزاک تو کی گذارم  
از دست \* پیش تونه دین نه طاعت آرم \* افلاس تهی شفاعت آرم \* هم تو  
بعنایت الهی \* اینجا قدم رسان که خواهی \* از ظلمات خود رهایم ده \*  
بازور خود آشنایم ده \* ایدمی ای عاجز کتر و بنده احقر کر کدر که مشاهده  
خلق خالق ایدوب و حین صدور قبايح اعمال و وقت ظهور فضايح افعال ده  
جرم و خطایی ایزد متعاله نسبت ایتمه سن و شیطان صفت اولیه سن بلکه  
آدم خصلت اولوب کسب و اختیار ملاحظه سبيله جرم و عصیان نفس که  
اسناد ایدوب سندخی لایق تاج اجتناب و سزاوار تخت اصطفا اوله سن زیرا  
منشوی \* گفت شیطان که بما اغویبتی \* شیطان رجیم که بما اغویبتی  
دیدمی \* منشوی \* کرد فعل خود نهان دیودنی \* دیودنی و امین و غوی  
اولان شیطان کند و فعل و اختیارنی کتم ایلدی و صدور ایدن ضلالت  
و غوایتک خالقنی حق اولدین اقرار ایدوب کندینک اختیار جزئی و کسب  
فعلنی انکار ایتمکله طرد و اعنه مستحق اولدی و حضرت مولانا قدس سره  
الاعلی سوره اعرافده اشو آیت کریمه به اشارت ایدرل قال تبارک و تعالی  
حکایه عن قول ابلیس ( قال فبما اغویبتنی لاقعدن لهم صراطک المستقیم  
ثم لا ینبهم من بین ایدیهم ومن خلفهم وعن ايمانهم وعن شمائلهم ولا ینجد  
اکثرهم شاكرین ) از باب تفسیر فبما اغویبتنی جمله سنده اولان بآه جاره ده  
ایکی قول بیان ایتمشله قول اول باقسمیه اوله ای باغواک ایای لاقعدن  
لهم صراطک المستقیم یعنی الهی سن بنی اغوا ایلدیکک حقیچون البته  
بن ولد آدم ایچون وضع ایلدیکک صراط مستقیم اوزرنده اوتوریرم اما قعوددن  
مراد قعود حقیقی اولیوب طریق حقه سلوکدن منع و یاخود صراط مستقیم  
بنی آدمه تلبیس ایتمکله مهالکده توقفدن عبارتدر الحاصل بنی آدمه باطلی

مطالعه  
تفسیر آیت کریمه  
قال فبما اغویبتنی

و کسب ایلدیکری ما نمی تر بین ایلدیکله بکاو بر دیکک قدرت و نفاذ سلطانک  
حقیچون بنی آدمی جسته سالک اوله جق طریق قویک اوزرنده اوطوریرم  
دیمکدر \* پس بایاه قسم اولدقده لاقعدن کله سنده اولان لام جواب قسم اولوب  
( فبما اغویبتنی ) قولنده اولان ما مصدر به و اغویبتنی تاویل مصدرده و بآه قسم ایلله  
مجرور اولدی و قول ثانی فبما اغویبتنی جمله سنده باسببیه اوله ای فبببب  
اغواک ایای لاقعدن لهم فبببب و قوعی فی الغی لاجتهدن فی اغوائهم حتی  
یفسد و اسباب اغوائی کما فسدت بسببهم یعنی الهی سنک بکاو واقع اولان  
اغواک سببیه بن آدمیان ایچون اولان صراط مستقیم اوزرنده اوطوریرم و بنم  
غی ده و قوعم سببیه لاجرم اغواء انسانی سعی و اجتهاد ایدرم تا که انلری  
وساوس و تسمیلات ایلله اغواء و اضلال ایدوب بن انلرک سببیه کراه و فاسد  
اولدینم کی انلری دخی فاسد و کراه ایدیم \* پس باسببیه اولدینم تقدیر جده  
فعل محذوف قسمه متعلقه اولوب ( فبما اغویبتنی ) اقسام بالله لاقعدن تقدیر اولنور  
زیرا لام بانک لاقعدن اوزرنده تعلقی منع ایتمشدر مثلاً ( والله یزید لامرن )  
دیمک جاز اولماز و بر قول دخی ( فبما اغویبتنی ) جمله سنده اولان ما استغفها میهدر  
دیمشله ( کانه قبل بای شی اغویبتنی ) ثم ابتداء فقال ( لاقعدن لهم ) ولیکن تفسیر  
کیرده امام فخر الدین رازی رحمه الله علیه وجه ثالثی مقبول طویب ( و فیه  
اشکال و هو ان اثبات الالف اذا دخل حرف الجر علی ما الاستغفایه قلیل )  
دبو بیورر \* یعنی ( فبما اغویبتنی ) اولیوب فبم اغویبتنی اولوردی دیمک استر  
مثلاً ( عم بنساء اون ) کی که عمادن مخفقد ( لاقعدن لهم صراطک المستقیم )  
قولنده دخی عند النحویین علی محذوفه اولدینقده خلاف یوقدر تقدیر کلام  
( لاقعدن لهم علی صراطک المستقیم ) دیمکدر بیورمشله ( قال الزجاج و مثاله  
قولک ضرب زید الظهر والبطن والمعنی علی الظهر والبطن والقاء کله علی  
جائز لان الصراط ظرف فی المعنی فاحتمل ما یحتمله الیوم واللیله فی قولک آتیک غذا  
اوفی غد ) و ابلیس یوقوانده کند و اغواستی حقه ضاف قیلوب ( فبعرک  
لاغویبتهم اجمعین ) قولنده اغواء عبادی کند و یه اضافت ایتمشدر پس علی قوله الاول  
ابلیس مذهب جبرده و علی قوله الثانی مذهب قدرده و بین الجبره و القدر اولان  
مسئله ده مخیر اولسنه دلالت ایدرو بوجه دخی قابلدر که ابلیس بو اعتقاد اوزرنه  
اولدیکه فی الحقیقه غوایت حاصله اولماز الا بر مغویدن حاصله اولور \* پس کندو  
نفسنی للآخر من الغا و بن مغوی قیلوب بعده زعم ایلدیکه قطعه لیس



مطلب  
تفسیر بما غویبتی

کندونی مغوی اولان دخی حق تعالیدر (وقال محمد بن الکعب قاتل الله الفدریة  
لابلیس اعلم بالله منهم یرید انه علم ان الله یریدی و بضل) و معنای اغواده  
اختلاف اولوب ابن عباس رضی الله عنهما و اکثر مفسرین رحمهم الله (اغویبتی)  
اضلانی معنای دردمش (قال الحسن معنی اغویبتی لعنتی وقال ابن الانباری  
معنی اغویبتی اهلکتی) و قال بعضهم خیبتنی (وقیل الفیتنی غاویا) و قیل سمعنی  
غاویا لکبری عن السجود لمن اناخبرته (وقیل جعلت فی الغی وهو العذاب) و قیل  
قضیت من الافعال الذمیه (وقیل ادخلت علی داء الکبریا حاصل کلام اهل  
سنت و جماعتدن اولان علماء دین بیوررلر که (اغواء ایقاع الغی فی القلب والغی  
هو الاعتقاد الباطل \* پس بر مصداق قول مزبور اعتقاد بونک اوزرینه  
کر کدر که تحقیقا حق و باطل قلبه واقع اولماز الا ارادت حق ایله واقع  
اولور فاما طئنه معتزله بویاید ابکی فرقه اولمش لر در بر کروهی اغوا اهلک  
معنای در دیوب (فسوف یلقون غیا) آیت کریمه سنده اولان کلمه غی  
بوقبلدندر زیر اهلکا و بلاء معنای در دیرل و دخی (ان کان الله یرید  
ان یغویبکم) آیت کریمه سنی (ان کان الله یرید ان یهلککم بغادکم الحق) دیو  
تفسیر ایدرلر و بر کروهی دخی اهل سنت و جماعت کبی تفسیر ایدوب و کیمسی  
نیجه و جوه ایله اعذار کثیره ایراد ایتشلر در بیان ابتدکاری اعذاردن \* وجه اول  
بودر که ابلیسک بوقولی ظن و حسه باندر زیر ابلیس غی و جهل و کفرک خالق  
حق تعالیدر دیو اعتقاد ایلدی قول ابلیس ایسه حجت دکدر \* وجه ثانی بودر که  
حق تعالی شیطان آدم ایچون سجده امر ایدوب و عند ذلک الامر شیطانک  
غی و کفری ظاهر اولدی \* فلهاذا غی مزبوری ابلیس حقه انکافت ایتک جار  
اولدی دیرل \* وجه ثالث بودر که ابلیسک (رب بما اغویبتی) قولی سن بکا آدم  
سببیله لعنت ایلدک بندخی لاجل هذه العداوة انلرک قلوبنه القاء و سوسه  
ایدرم دیو معنی ویررل \* وجه رابع بودر که معنای (فبما اغویبتی) الهی عقوبة  
علی علی سن بنی جنتدن خائب ایلدک بندخی انلری جنتدن محروم ایتک ایچون  
صراط مستقیمک اوزرنده و طوروب اغوا ایدرم دیمکدر دیو معنی ویررل امام  
فخر الدین رازی تفسیر کبیرده بیوررلر اغوانک معنای اضلالدر و بز بونک  
بیاننده مبالغه ایتکز ولیکن ابلیسک دخی مغویبمی حق تعالیدر دیو برهان  
یقینی اثبات ایدرلر زیر ابلیس ایچون دخی لابد بر مغوی **کر کدر که** \* پس  
شوندن خالی دکدر که شیطانک مغویبمی یا کندوسی اوله و یا خود مخلوق

مطلب  
تاویلات معتزله  
آیت بما اغویبتی حفظا  
لعقیدتهم الباطلة

آخر اوله و یا خود مغوی حق جل و علا اوله حال آنکه شیطان کندوکند و کندوک  
مغویبمی اولق باطلدر زیر اغوا بیک غوا بیک اولدغن عالم اولان مافل غوا بیک  
اختیار ایتز و مخلوق آخر دخی مغوی اولق باطلدر زیر اغوا سلسل و یا خود دور  
لازم کلور بو خود باطلدر \* پس ثالث ثابت اولدی که فی الحقیقه مغوی حق تعالیدر  
(بضل الله من يشاء و یریدی من يشاء) خلاصه کلام شیطان  
رجیم قسم ایدر که الهی بنی اغوا داورم بمه سبق ایدن ارادت ازلیه حقیچون  
و بنی از لده لباس قهر ایله لباس ایلد بیک عزتک حقیچون اگر سن بنی انلرک طریق  
مستقیم اوزرنده قعود ایتکده قادرا ایدرسک قعود ایدرم والا بنی انلر ایچون  
وراء عالمده امر ایتکده قادر دکلم الهی از لده اولان قوت قهرک ایله آدمی زادک  
صدر ینه و سوسه و یرم و صدور من بوره سنک عسا کر انوار تجلیاتک سالتک اولدیغی  
صراط مستقیمکدر آه ای مستمع قابل ارباب تحقیق دیرلر که ابلیس (لا فعدن  
علیهم) دیموب (لا فعدن لهم) دیمکده بر نکسته عجیبه واردر یعنی ابلیس دیمک  
ایستر که الهی آدمی زاد اوزر ینه ظفر بولمقدن نعت ایاس ایله مهجور اولدیغده  
بنم و سوسه انلره باعث ازدیاد شرف اولور \* پس لهم اولور علیهم اولماز و بنم  
و ساوسم انلره ظفر بولمقدن نعوت اضطراب و طوارق علت و سواس و غبار  
شکدن انلرک ایمان و یقانی مزکی اولوب شهود و وجدان صاحبی اولورلر  
فاشار الی هذا علیه السلام بقوله (ذاک صریح الایمان) قال محمد بن عبسی  
طیب الله انفاسه لو نجا ابلیس بشی نجا برؤیة القدرة علیه والافرار علی  
نفسه بقوله (رب بما اغویبتی) و اهل تحقیق بیوررلر که ابلیس اغوا بیک حقه  
حواله ایلدی بکی نظر توحید و رؤیت امور من الله دکدر بلکه حقه اثبات حجت  
و معارضه در زیر **کر** نظر توحید اولدی صراط مستقیمدن خطا دخی  
ایتدیس مدعی اغوا و اضلال اولمازدی \* پس ابلیس دون الصفات والافعال  
ذات احدیتدن محبوب اولدیس شهوده الصفات واعظامه اها (فبعزتک) دیو قسم  
ایدوب (فبما اغویبتی) دیدی و شهوده الصفات واعظامه اها (فبعزتک) دیو قسم  
ایلدی و طریق توحید ذاتیدن بنی آدمه اعتراض ایدوب سنک غیر کدن انلری  
مشغول قیغله طریق توحید سلاو کدن منع ایدرم دیدی و حق سبحانه و تعالی  
عزاز یلاک باب اغوا و اضلالده کمال جرأتندن خبر و یورر که (ثم لا تبهم  
من بین ایدبهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شملهم ولا تجدا اکثرهم شا کرین)  
یعنی الهی بن انلرک راه راست انلرنده قعود ایدوب و اندن صکره و سوسه



وتسويلا تسمى انلره يمش و بسلرندن و جب وراستلرندن كنه و ررم والهي سن  
بنى آدم دن اكثرنى احسان ايلديكك نعم سابقه شكر ايديجلر بولمازن ديدى  
ارباب نفسير بيوررلر كه جهات ار بعدن ابليسك اتينى وسوسه واغوا  
وتسويل واضلا نده اولان جدو و كوشنى من كل وجه ممكن اولديغندن  
كنايه در وغايبا اعدا دخی جهات ار بعدن ظاهره اولوب ابليس دخی عدو  
مبين اولغله حقیقه جهات ار بعدن كلور \* پس ابليس جهات ار بعدن ذكر  
ایدوب فوق و تحتی ذكر ایدوب زیره موجب تقویت سعادت روحانیه اولان  
جوانب ار بعدن بدنده موضوعه در و رجت فوقدن نزول ایدوب و تحتدن اتیان  
اوانان مورث و حشت اولور عزازیل ايسه بلا و حشة اغوا مع الانسه سعي  
ايدر (و يروي ان الشيطان لما قال هذا الكلام رقت قابوب الملائكة على البشر  
فقالوا يا الهنا كيف يتخلص الانسان من الشيطان مع كونه مستوليا عليه  
من هذه الجهات الاربع فاحي الله تعالى اليهم انه بقي للانسان جهتان  
الفوق و التحت فاذا رفع يديه الى فوق للدعاء على سبيل الخضوع ووضع  
جهته على الارض على الخشوع غفرت له ذنب سبعين سنة ) وعن ابن عباس  
( من بين ايديهم ) من قبل الآخرة ( ومن خلفهم ) من قبل الدنيا ( وعن ايمانهم  
وعن شئنا لهم ) من جهة حسناتهم و سيئاتهم ( وقال ابو صالح الاولان الحق  
والباطل والاخران الآخرة والدين ) ( وقيل الاولان ان لم يتعوا عن محظور والآخران  
وقوعهم في المحذور ) وفعل اتیان من وعن ايله تعديه ايتك سماعيدر ( وقال  
البيضاوى رحة الله عليه وانما عدى الفعل الى الاولين بحرف الابتداء لانه منها  
متوجه اليهم والى الآخرين بحرف المجاوزة فان الاتى منها كالتحرف عنهم  
المار على عرضهم ونظيره قولهم جاست عن يمينه فاشانى قدس الله روحه  
بيوررلر كه ابليس قبلدن كلك مكر حقندن امين ايتكك كلوب و فريفته مكر شيطان  
اولانى حق كر عذرو غفور و رحيمدر ديو مغرور ( ولا تخف ) ديوب طاعاتدن  
تسبيط و دور ايدر و بعدندن كلك فقر و ضيعة اولاد دن تخويف ايدوب  
مستقبله اوله حق طول عمر و امل دراز ايله نفسى و اولادىچون مال جمعنه  
ودفان ادخارنه تحريص ايتك سيدر و جانب عيندن كلك تزيين فضايل ايدوب  
و دلم و فضيائيله عجب و يروب رؤيت فضيالت ايله مخجوب عن الحق ايتسيدر  
و جانب شمالدن كلك اعمال معاصى و مقابحى ارتكاب ايتديروب شهوات و لذاته  
دعوت ايتسيدر ( و روز بهان بقلى قدس الله اسرار ه بيوررلر كه ) ( من بين ايديهم )

من جهة النفس والهوى ( ومن خلفهم ) من جهة الشهوة والمنى ( وعن  
ايمانهم ) من طريق الدعوى ( وعن شئنا لهم ) من طريق اظهارهم الشكوى  
فى البلوى وايضا ( من بين ايديهم ) من طريق القلب ( ومن خلفهم ) من طريق  
العقل ( وعن ايمانهم ) من طريق الروح ( وعن شئنا لهم ) من طريق الصورة  
والنفس وايضا ( من بين ايديهم ) من طريق الاسلام ( ومن خلفهم ) من  
طريق الايمان ( وعن ايمانهم ) من طريق العرفان ( وعن شئنا لهم ) من طريق  
الايقان \* پس فوق و تحت مذکور اولدى اكايناه كه موجب قرب اولان سجده  
عبوديتده تحت موضع فتادرو فوق دخی محل كشف و مشاهده و مورد تجلياتدر \*  
پس من العرش الى الفرش شيئا طين ايله مالا مال اولوب مر دفانى به جبهه  
قريب اولسدر ناكهان سبحات وجه قدمك سطوات انوار تجلياتى سوراخ  
سوزن مقدارى درخشان اولدقده طرفه عين و اقل من لمحة جله شياطينى  
احراق و اهلاك و محو و نابود ايلر \* نظامى \* در عصمت ابن جنين  
حصارى \* شيطان رجيم كيست بارى \* چون حرز توام حائل آمود \* سرهنكى  
ديوكى كند سود \* اى طالب قابل و مستمع مقبل مر شدن راه حقيقت  
و سروران طريق بيوررلر كه جهات مزبوره دن هر برجهينده نفس ايجون  
بحسب صفاتها حظوظات مخلفه اولوب فلذلك مفسرين محققيندن هر برى  
مدخل شيطان اولان بقايبى صفات نفسه تحصيل و قوف ايتكك بر وجهله  
تفسير ايتكك در \* پس كوش هوشك دوش قبل كه مظهر التوفيق والهداية  
نجم الدين الدايه نه بيورمشلدر شيطان ديركه ( لا يتنهم من بين ايديهم )  
يعنى بنى آدمه قبل حسدن وسوسه كك توروب تزيين حسد ايدر حتى  
اكابر علما زمانلرنده اولان مشايخ عظامه حسد و احوال و اعمال و اقوال ككله طعن  
و انكار ايدوب آدم عليه السلام ايله حال ابليس نيجه ايسه بو حسد و در  
هم كندول ضال اولور و هم كا ن خيريت اظهاريله خلق اغوا ايدوب مضامين  
اولورلر ( ومن خلفهم ) يعنى من قبل النعصب اتیان وسوسه ايدوب امر ايدر مكه  
مقدميندن اولان صحابه كرام و تابعين رضى الله عنهم ايجون سوء ظن و انواع  
طعن ايليله روعلماء دين و مشايخ كزين ماضيه ي قدح ايله بغض و عداوت و اصناف  
بهتان و افتراء ايدوب و انلر دن كور مدكلرين كوردك ديهلر و ايشتمكلرين  
روايت ايدولر ( وعن ايمانهم ) يعنى افساد ذات البين قبلندن اتیان تسويلات  
ايدوب اخوان دين ميانى افساد و القاء عداوت و بغضا ايدر ( وعن شئنا لهم )



اهالی و قبائل و اصداقا و اقربا سبیلہ ترک نصیحت ایتک اتیان تسویلات ایتکله  
انلره خیانت و طمع ایله امر ایدوب ترک امر معروف و نهی عن المنکر و معاملاتده  
عامه مسلمین ایله مکر و خدعه ایتدیرم و کذلک جانب ایدیلرندن عجب وریا ایله  
و سوسه ایدوب افساد طامات ایدرم و خافلرندن لاف و صاف ایله اتیان تسویلات  
ایدوب ایام سالقه ده انلردن صدور ایدن اعمال بری ذکر ایتدیروب وریا و سمعه  
اقران اوزرینه انکله مفاخره و مباهاات ایتدیرمکله عملارین حبط ایدرم (وعن  
ایمانهم) من قبل الادعا اتیان و سوسه و تسویل ایدوب من غیر المعانی احوال  
و حالات ادعا سن ایلیسوب و مواجید و حالاتدن کندولده اثر یو غیکن اظهار  
مواجید و حالات ایله امر ایدرم (وعن شمائهم) من قبل الافترا اتیان و ساوس  
ایدوب وقایع و کشف ایله مرایات غریبه و مقامات کاذبه تسویل ایدرم  
و خاصه مریدلرک دخی جانب ایدیلرندن اتیان اعتراض ایله و سوسه القسا  
ایدرمکه مشایخ و مریدلرینه معارضه ایدوب اول سبب ایله قطع طریق ارادت  
طلب ایدرم و اندن ماعداد مواهب و لایات و فواید صحبتدن اخراج ایدرم  
(ومن خلفهم) قبل تفریقدن اتیان و سوسه ایدوب تسویل حج و غزا و زیارات  
و تحصیل علوم ایله انلری صحبت مرشد کاملدن دور و اخراج ایدرم زیرا صحبتده  
ظفر بوله مدیغم مناسبه حالت تفرقده مظفر اولورم (وعن ایمانهم) من قبل  
الانسیاط اتیان تسویلات ایدوب سوء ادبه تحریر بص ایتکله ترک تعظیم ایلیوب  
وانلری رتبه قبولدن تنزیل ایچون توسیع مزاح فی السکلام ایدرم (وعن شمائهم)  
من قبل المخالفة اتیان و سوسه ایدوب انلری موارد درده ارباب و سطوات غیرت  
و لایت الله اهلاک و بعد القبول رد اولما غیچون او امر و نواهی مرشد راه حقیقی  
ترک ایلک امر ایدرم و الهی سن اکثر بنی آدمک قوی و جوارحنی انلره انعام  
ایدیلرک سعادت دنیویه و اخروییه شاکرین و طریق طاعات و تقربده مستعملین  
و حامدین بولما سن زیرا انلرینم باب اضلال و اغواءه نفس لرینه موافق و طبع لرینه  
مطابق ایلدیکنم تسویلات و تمویها تمی قبول و سنک امر و فرمانکی رد ایتدیلر  
دیوب ابلیس یمین و قسم و انسانی دیلدیکی کبی قدح و ذم ایلدی و چونکه  
ابلیس ظنا بوقوله کلمات سویلوب بومعناک اخذ تحقیقنده و دعوائی مزبوره  
ادعا سنده اولدیه حق جل جلاله شیطان خطاب بالتاب ایدوب (قال اخرج  
منهام مذؤما مدحورا لمن تبک منهم لامائن جهنم منکم اجمعین) دیو بیوردی  
یعنی حق سبحانه و تعالی ابتد ای ماعون (مذؤما مدحورا) و هر خیردن

و رختمدن مطرودا و بعدا جنتدن چبق زیر اسن نهایت شمرده اولان غایت  
ذنب اوزرینه عزیمت ایلدک شول بنی آدم دنکه سن انلرک پیش و پس و جب  
و راستلرندن اتیان تسویلات و تمویهاات ایلدکده سکا اتیان و القا و امرکی  
قبول ایدوب سنک اغوا و اضلالک فریفته اولورل و شول ارباب ضلالت که  
سکا تابع اولوب اضلالکی قبول ایلین ضال و مضل اوللره اقتدا ایلیرل عزیمت  
و جلالم حسیچون سزدن و توابعکرنک جیمه سندن جهنمی مالا مال ایدرم  
و لذات نعیم ایدی و اذواق بقاء سرمدی و کالات روحانیه و حقانیه دن محجوبین  
اولدیلر ای حالده اسفل مراتب وجود اولان جهنم طیبیه ده مختلبدین  
و انقلابات عالم تضاد و تقلبات کون و فسادده نیران حرمان عن المراد ایله  
معذبین ایدرم ﴿ قاسم انوار ﴾ الا ای نفس خود کامی و خود دین \* از آن کشتی  
اسیر سجن \* سجن \* چه چین در بار آوردی که کشتی \* اسیر لبتان چین و ما چین  
\* جهان اندر جهان آواره کشتیم \* فویل ثم ویل للساکین \* دلم رازنده کردانید  
و صلت \* چو باد صبحدم بر برک نسربن \* خدایا از بلای بدنکه دار \* بحق  
حرمت طاها و یاسین \* آه ای عاجز و مسکین حق تبارک و تعالی نک رحمت  
بی پایان و احسان و غفرانی عبادی اوزرینه توجه له نثار اولدیغن ملاحظه  
قبلکه بنی آدمه کمال رختمدن تنبیه ایدوب بیورر که (یابنی آدم لا یفتنکم  
الشیطان کا اخرج ابویکم من الجنة یتزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما  
انه یربکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون)  
﴿ عطار ﴾ مبرفرمان ابن شیطان توزنهار \* که کرداندر ترا او خوار و مر دار  
\* مبرفرمان شیطان وجداشو \* ازین شیطان و بد نفسی رها شو \* مبرفرمان  
شیطان و میندیش \* حجاب نفس را بردار از پیش \* آه ای غافل بیچاره و جگری  
جراحات اغوائ شیطان ایله پر یاره \* ایدمی بوکا چاره درگاه کرد کاره آه و زار ایله  
جرمکه استغفار و درد که چاره طلبندن غیری چاره یوقدر \* پس سسندخی  
آدم علیه السلام کبی الهی یولی شاشدم و نفسمه ظلم ایتدم دیوب یاش  
یرینه قان اغله مانند ابلیس (بما اغویتنی) دیوب مر دود ایدی اولمه پس ﴿ مشوی ﴾  
کفت آدم که ظلمنا نفسنا \* آدم ربنا ظلمنا انفسنا یدی ﴿ مشوی ﴾ اوز فعل  
حق نبید غافل چوما \* آدم علیه السلام فعل حقدن بزم کبی غافل دکل ایدی  
بعض نسخده \* اوز فعل خود نبید غافل چوما \* واقع اولمشدر یعنی آدم تابع  
ابلیس اولان جبریلر کبی کنندو فعلندن و اختیاری جزئی سندن غافل



دكل ایدی وشر و خیر حق تعالیٰ نك مخلوق اولدیغنی دخی یلوردی نه جبری ونه قدری ایدی دیمکدر بوییت شریف ( قالاینا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين ) آیت کریمه سنه اشارتدر وبوآیت کریمه متعلق اولان قول مفسریندن بعضی بوندن اقدم قصه تخریرانده \* م \* ربنا اننا ظلمنا کفنا واه \* یعنی آمدظلمت وکم کشت راه \* بیتنه اراد اولنوب بعضی تحقیقانی بوجملده ذکر اولانه دینلشیدی \* ایدی کوش هوشک دوش قیلکه آدم ایله حوا علیهما السلام نیجه نیاز ایلدی مناجات ایدیلر که الهام لکا پروردکار بزی ابلهس اضلال ایدوب اکل کندم ایتمکله شداید عظیمه به گرفتار و دنیاده کد عیش ایله کار مزی دشوار ایدوب ونفسه مزه ظلم ایلدک اگر سن بزی مغفرت و رحمت ایلر ایلک لابدر خاسریندن اولور زبیدیلر واشک فراوان دو کدیلر \* عطار \* زشرم و خجالت آنجا کاه آدم \* بجزی برکشاد آن لحظه اودم \* زبان بکشاد کای دانای اسرار \* تو میدانی چه گویم من بگفتار \* نودانی من اینجا که چه گویم \* ستاده مبتلا و زرد رویم \* کنه کارم فتنه درجه کل \* که از قوت نبودم آکدل \* مر ابلهس \* کرد اینجا بخواری \* نکردم من زرازت پایداری \* مرا از ره ببرد و کرد رسوا \* تو میدانی که هستی ذات یکتا \* بدی کردم بنفس خویشتن من \* شدم تاریک بی شک روز روشن \* وایکن من زخود دیدم نه شیطان \* تو ستاری وهم غفار ورحان \* قیل ان آدم علیه السلام اکل من الشجرة وهوانس لثهی الله اياه عن اكله منها وکان اكله منها ظلما لنفسه وعصیا نار به وان کان فعله ناسبا فان النسیان جائز المؤاخذه عقلا فکان جائز المؤاخذه شرعا لان الله تعالیٰ تفضل علی امة محمد صلی الله علیه وسلم فرفع عنهم الخطأ والنسیان وما استکروا علیه کما قال علیه السلام (رفع عن امتی الخطأ والنسیان وما استکروا علیه) معلوم اوله که ام سالفه بدینهم و بین الله تعالیٰ کندولر دن خطاء ونسیان صدور ایدن جرائمه مؤاخذه اولنور ردی لکن امت محمدک ام سار \* اوزرینه فضیلتلری اولغله بشفاعه نبیه وحبیه علیه السلام حق جل و علا کنندو فضل واحسانندن امت محمدک اوزرندن رفع حرج ایلدوب سهو ونسیان وخطا ایله واقع اولان زلاتی عفو و مغفرت بیوروب مؤاخذه ایلدی فاما غرامات و ضمانات که خطاء واقع اولان قتل ایچون حکم اولان دیت و آخرک متاعنی ناسبا وخطا احراقی و افساد ایدن ضمان و بین الناس بونک امثالی واقع اولان احکام حدود الله باقیه قالوب او مقوله ده

کرک عدا و کرک خطاء اجرای احکام شرعیه اولنور و مفسرین رحیم الله بویاید اراد سهؤل و جواب باصواب ایله دفع اشکال ایدوب بیورولر \* السؤال \* انبیا و مرسلین رب العزیزدن مسئلت مغفرت ایلسهلر شوندن خالی دکلدر که ذلک السؤال اجابت بیوربله و یاخود مستجاب اولیه دعا لری مستجاب اولماق خود شان انبیا علیهم السلامه روا دکلدر \* پس حق سبحانه و تعالیٰ مسئلت انبیای اجابت بیورر بوتقدیرجه معنای مغفرت ایسه ستردر \* پس آدم علیه السلام مغفرت زلاته ایلدیکی مسئلت عندالله لاحق اجابت اولوب (فلنقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه) بیورلمشدر مع هذا حق سبحانه و تعالیٰ حال آدمی سترایتموب الی یوم القیام (وعصی آدم ربه) ودخی (فازلهما الشیطان عنهما فاخرجهما عما کانا فیه) قول کریمی ایله مذکوردر \* پس مغفرت بلا ستر نیجه اولور \* الجواب \* بوکار قاج وجهله جواب و بر مشلر بر جواب بودر که معلوم اوله که ستر ذنوبده اولان مغفرت کاه خلقدن ستردر روجهله ستر که بین الخاق ظاهر اولماز و ذکر دخی اولماز و کاه اولور که ستر اثر ذنبده اولور و آثار ذنوبک ستر و مغفرتی صاحب الذنب اولان کسنه زلاتیله مؤاخذه اولنموب ذنوبندن تجاوز اولنمقدر \* پس بر موجب (حسنات الابرار سیئات المقرین) انبیاء عظام علیهم السلامدن زله صغیره صدور ایلسه انلره عظیمه کور بنوب عند السؤال روجهله مشغول اولورلر که سترعن الناس و کتم عن الخلق خاطره ایتموب بلکه تجاوز و مغفرت ایله اثر زلاتک ستری و عند الله عتاب اولنماغنی رجا ایدرلر \* پس الله سبحانه و تعالیٰ دخی اجابت بیوروب تجاوز عن الزلات و رفع مؤاخذه ایدرلر بر جواب دخی بودر که یحتمل که حق سبحانه و تعالیٰ بومقوله نك اظهار و افشاسیله غیر یلر بنی ایقناظ و تنبیه اراده بیوروب حتی خلق عالم متفطن اوله که انبیاء عظام علیهم السلامی به عظم شانهم وجلیل قدرهم زله حقیره و صغیره ایله نو بیخ جائز اولدقدن صکره عوام الناس خود معاتب و معاقب اولق اولی بالطریق قدر و بر جواب دخی بودر که بر موجب (وما الله بغافل عما تعملون) تحقیق حق جل و علا غافل دکلدر دیوبشهود وایقان عبادی بیلک ایچون اظهار ایلدی العلم عندالله (وفي هذه الاية دلالة علی قول المعتزلة لانهم یقولون الصغار مغفورة باجتباب الکبار ثم من قولهم ان الرسل والانبياء معصومون عن الکبار وزلة آدم لاشک انها صغیره لما ذکرنا ثم قوله (وان لم تغفر لنا وترحمنا



لتكون من الخاسرين) فاذا كانت الصغیرة مغفورة عندهم لم يكن له ان يعذبه  
عليها من حيث الحكمة حتى او عذبه يكون جائزا على قولهم فيكون قول آدم  
(وان لم تغفر لنا) على مذهبهم كما يقال ان جرت وظلمت علينا (لتكون من  
الخاسرين) وهذا قبيح من القول نعمذ بالله من ذلك نقلت هذه من تفسير  
القرطبي (وفي تفسير الكيران هذه الآية تدل على صدور الذنب العظيم من آدم  
عليه السلام الا اننا نقول ان هذا الذنب انما صدر عنه قبل النبوة وعلى هذا  
التقدير فالسؤال زائل قال ابن عطية اعتراف من آدم وحوا عليهما السلام  
وطلب للتوبة والستر والتغمد بالرحمة فطلب آدم هذا وطلب ابليس النظرة  
ولم يطلب التوبة فوكل الى رأيه) وعلمنا ديندن به مضبسي ديمشلكه سعادت  
آدم عليه السلام بش شيبلة وشقاوت ابليس دخي بش شيبلة در يعني  
سعادت آدم مخالفتنه اعتراف وذنوبه ندم ونفسي لوم وتوبه به مسارعت  
ورحمت حقدين مأبوس اولماق ايله در وشقاوت ابليس ذنوبه اقرار واعتراف  
ايظماك ونفسي لوم ايظماك وغوايتي اضافت الى الرب ايظك وطالب انظار وقنوط  
من الرحمة ايلديكيدر وارباب كشف وايقان واصحاب ذوق ووجدان  
بيوررلر كه ظلم بوجله حقايق مقامه جهل ومقام مشاهده حقه طلب  
حظ نفسدر \* پس آدم ايله حوا عليهما السلام مقام تالوينده اقرار بالجهل  
ايلديلر زيرا اول زمانده مقام تجريد توحيدده اوله لردى نفسي لوم وبلكه  
ذكر دخي اينمزلدى اكايناء كه مقام توحيدده نفسك برشيد ه قدر تن  
كورمك شر كدر ديمشلكر (كافيل من لام نفسه في مقام التوحيد فقد اشرك  
(قال الحسين الظلم هو الاشتغال بغيره عنه) وقال الشبلي ذنوب الانبياء تؤديهم  
الى الكرامات والرتب كما ان ذنب آدم يؤدى الى الاجتباء والاصطفاء  
وذنوب الاولياء تؤديهم الى الكفارة وذنوب العامة تؤديهم الى الالهانة (وامام  
فاشاني طبيب الله انفاسه بوآيت كريمه فك تفسيرنده بيوررلر كه آدم ايله  
حوالك (ربنا ظلمنا انفسنا) قوللرى نفس ناطقهك من جهة الطبيعة انطفاء  
نور وانكسار قوته تنهيدر ونفسده اولان داعيتك تجرد ايله طلب كائده  
حصوليدر (وان لم تغفر لنا) يعنى الهى سن اكر زى انوار روحانيه ايله الباس  
وانوار من بوره اوزد يزه مشرقه اولغله افاضه ايلز ايسك (وترجنا)  
وافاضه معارف حقيقيه ايله رحمت ايلز ايسك (لتكون من الخاسرين)  
لا بد ماده سعادت ابدى وبقاء سرمدى اولان استعداد اصلى بي دارفنايه

مطلب  
سعادت آدم وشقاوت  
ابليس بخمسة اشياء

صرف ايله اتلاف ونقص طبعي به ملازمت ايله كال تجرد دن محرومين  
زمره سندن اولورز ديديلر \* پس آدم عليه السلام بوجهله تضرع وزارى  
وتوبه واستغفار ايدوب وجيع اشياك خالق وجهله مكنوناتك موجدى وفعاك  
دخي خالق حق اولديغنى عارف اولوب غافل دكل ايكن ﴿ مشوى ﴾ در كنه  
اوازا دلب پنهانش كرد \* حين صدور فعل ذنبه آدم عليه السلام ادب رعایت  
ايلد يكدن فعل حق پنهان ايلدى يعنى ابليس كبي ترك ادب ايله فيما اغويني  
ديديكي كبي حقه خطا اضافت ايتوب ظهور فبايحي نفسدن طر توب بلا تملق  
لاراده لازمية برشى ظاهر اولماز بنم نه كناهيم وارسن بوبله تقدير ايتمش سك ديوب حقه  
زيان درازاق ايتدى ومراسم مراعات عبوديت ايدوب ﴿ مشوى ﴾ زان كنه  
برخود زدن اور بخورد \* لاجرم آدم عليه السلام اول جرم وخطايي كند ونفسنه  
استاد ايلديكندن ثمرات مغفرت وفوا كه رحمت تناول ايلدى ﴿ مشوى ﴾ بعد  
توبه گفت اى آدم نه من \* حضرت اله بعد از معرفت كناه ايندى اى آدم وركن بده  
حضرت من ﴿ مشوى ﴾ آفر يدم در تو آن جرم و محن \* اول جرم و محنتلى سنده  
بن خلق ايندى نه من لفظك معناسى مصراع ثابده اجر اولمشدر يعنى سنده اولان  
ذنوب و محن خود بنم خلقمدر ﴿ مشوى ﴾ نه كه تقدير وقضاي من بدان \*  
وسندن ظهور ايدن جميع افعال واقوال واحوال بنم تقدير وقضام دكلي ابدى  
قضاوتقديرم ابدى پس اى آدم ﴿ مشوى ﴾ چون بوقت عذر كردى  
آن نهان \* وقت عذرده آنى همچون پنهان ايلدك سن خود بومعناي عارف  
ايدك ﴿ مشوى ﴾ گفت ترسيم ادب نكداشتم \* آدم عليه السلام ايتدى  
الهى سيدى و مولاي سنك عقابكمن خوف ايلدم ترك ادب ايلدم ﴿ مشوى ﴾  
گفت هم من پاس آنت داشتيم \* حق سبحانه وتعالى ايتدى اى آدم سنك اول  
آنيكي دخي بن حفظ طوندم يعنى يا آدم ترك ادب ايتوب مراسم رعایت آداب  
عبوديت ايلديكك دخي سنك اوزريكه سبق ايدن عنيت ازليه مدنذر  
وسنى بوجهله محفوظ قيلديغم بنم احسانمدر \* ايتدى عذرلى مقبول ورعايت  
ادب ايلديكك حفظ ايلدم ديمك اولور ﴿ عطار ﴾ پس آنكه حق تعالى  
گفت آدم \* بحب عجز آوريدى اندر بن دم \* زعجز خوشبختن مسكين  
نمودى \* كنون اسرار مارا در فرو دى \* بدى كردى بد آمد نيز پشت \* ولى  
مرهم نهم بر جان ريشت \* كنون بيرون ز جنت بي عقوبت \* بسى باشد ترا  
اندوه و محنت \* بلاى قرب ما كش اين زمان تو \* كه بخشيدم در اينجار ايكان تو \*



توبان باش هر حاجی که باشی \* دمی باید زما غافل نباشی \* توبان باش اندر  
درد و سخت \* که ناکامت دهم هر لحظه راحت \* توبان باش اکنون راز کفتم \*  
نمود عشق با تو باز کفتم \* بهر کاری که پیش آید مرا تو \* درون جان نگر در من  
افتو \* مرا بر خوان که یاستار سبحان \* وجود آدم از این غم تو برهان \* ایمدی  
ای نور دیده پدر و جگر پاره مادر \* مشوی \* هر که آرد حرمت او حرمت برد \*  
هر کیم که حرمت کنور اول کس نه حرمت ایدر یعنی بر موجب (هل جزاء  
الاحسان الا الاحسان) ادب و احسان صاحب این حق تعالی دخی رحمت  
و عفران و جنتلین اکامکان ایدر \* مشوی \* هر که آرد قد اوزینه خورد \*  
هر کیم که قد کنور سگری بادم حاواسی یم \* یعنی بر خواسی \* کریم  
(من جاء بالحسنة فله عشر امثالها) هر کس اعمال حسنه دن حضور حق  
عن خلوص نه کنور ايسه اون اولقدر خير بولور قال الله تبارك وتعالى  
(ومن يعظم حرمات الله فهو خير له عند ربه) حرمت حقوق واجبه در واکا  
حرمت مراعات و تعظیم و اول مراعات حقوق طاعته موافقت \* فلهذا  
عبد الله انصاری رضی الله عنه منازل السائرینده بیورلر که (الحرمة  
هي التخرج عن المخالفات والمحاسرات) وقال القاشانی فی شرحه فان التخرج  
هو تضيق النفس في التجنب عن المخالفات في الاوامر والمحاسرات بالاقدام  
على المناهي والمحارم \* ایمدی معلوم اوله که حرمت درجات کثیره واردر اکن  
درجه اولی عبد الله انصاری تحقیق و امام قاشانی شرح ابتدایی اوزره  
بیان اولوب حق سبحانه و تعالی بر عبدی مسنهیدی به درجه اولیده اولان  
حرمتی توفیق ایدر سه درجه آخر دخی بفضل الله تعالی کشف و عیان و ذوقا  
و وجدانا میسر اولوب تقریر و توضیح احتیاج قائل و اگر درجه اولده بولمسه  
هزار و هزار درجات ذکر اولسه ذره و شمه بهره بولماز \* کمال خجندی \*  
کسی که دوست ندارد زجان ندارد حظ \* که چشم دور زجان از جهات ندارد  
حظ \* براهد این سخن تو اثر نکرد کمال \* درخت خشک ز آب روان ندارد حظ \*  
(فاعلم ان الحرمة تعظیم الامر والنهی لاخوفا من العقوبة فيكون خصوصية  
للنفس ولا طلبا للثوبة فيكون مستترقا للاجرة ولا شاهدا للجد فيكون متدينا  
بالرايات فان هذه الاوصاف كلها شعب عن عبادة النفس) یعنی حرمت اتیان  
مأمور به ايله امری تعظیم و منهی عنهدن انتها ايله نهی حرمت و تفخیم  
و تعظیم من بور شول عبد آگاه کار بدر که عارف عظمة الله اولوب عبادت

مطلب  
فی تحقیق الحرمة

حق تعظیم ایلین زیرا عبد حقیرك مولاسنه مخالفتی جائز اولوب بلکه اوزرینه  
طاعتی واجبدر یعنی عبد مطیع و فاعل حق عظمة ربه و اداء حقوق عبودیت  
خالصا و محاصلا لوجه الله لاخوفا من عقوبة الله طاعت حق اوزرینه واجب  
ایتمکدر ز یرازک طاعت ايله نفسنه عتاب اولما میچون افتد بسنک عفوئی  
مطالبه و عند الطاعة لاجل نفسه مخصوصه ایدن عبد عبد سه و بنده  
کستاخدر اکا بنه که اول کسندک عبادتی طوعا اولوب بلکه کره سادر ز یرا  
خوف من العقوبة ایتمیدی عبادت دخی ایتمیدی فاذا کان كذلك اول کسند  
لاجل الخلاص من العقوبة نفسنه عبادت و امر و نهی تعظیم قبلد یعنی نفسنه  
حق ايله خصوصیت اولور خصوصیت ايسه جدا ایدر کفوله تعالی (وهو في الخصام  
غير مبین) وقد جاء الجدل مع الله عن الغیری القرآن کما قال تعالی (ها انتم هؤلاء  
جاداتم عنهم فی الحیوة الدنیا فن یجادل الله عنهم یوم القیامة) و امر و نهیک  
تعظیم و حرمتی طلب ثواب ایچون دخی اولماقی کر کدر ز یرا طاعتی اجرت  
ایچون ایتمش اولور ز یرا اجیر اولان مستأجر دن اجرت المی ایچون خدمت  
ایدر \* پس اومقوله کسند عبد اجرت اولوب عبد مولی اولماز ز یرا لاخذ الاجرة  
خدمت ایدر دخی اجرت الدینی کی باب سیدی ترک ایدر فاما عبد مولی بونک  
خلافیدر یعنی عبد مولی ملازم عتبه علیه باب سعادت سید اولوب مقابله عملده  
توقع اجرت ایتمز و اجرت ایچون نفسنده استحقاق دخی کور من اجرت ايسه  
نفسک مصالح و منافع و حضور و راحت ایچون مطلق به در بوتقدیرجه اجیرک  
عبادت حقیتده نفسی ایچون اولور و عبد مطیع طاعتده شاهد جد دخی  
اولیه یعنی نجات و کالده جدک تأثیری ملاحظه سبله و یا خود انفسه جدنده  
فعل کورمه کله شاهد جد اولیه ز یرا طاعتده اغیاره نظر ایدن متدین بالیا  
اولور خصوصا رؤیت نفس اوله ز یرا نفس شر اغیار در پس بومر تبه ده  
اولان دخی عبد نفسدر \* ایمدی صفات من بوره دن پاک و مصفا اولیانلرک  
بر بسی حرمت حق دن برشیده بولمیبوب بومقوله نک صدور ایدن عباداتی  
نفسک فروع و شعبه و میندن معدوده او اور فافهم جدا \* شعر \*  
انهم بعدوک من خوف نار \* و یرون الثواب فضلا جزیلا \* اولان بسکنوا  
الجنان فلیسقوا \* من عبور یا ضها سلسیلا \* لیس لی فی الجنان یا قوم رأی \*  
انا لا ابتغی بحبی بدیلا \* اصمعی حکایت ایدر که بعضی سوا حلد فقرادن برجاعتنه  
ملاقی اولدمکه بکاء شدید ايله تبکی ایدر لدی و ایچلر دن بر رجل شاب



تبدسم وضحك ايدردی پس شاب من بوره کند و حایله اول اغاشان قومک  
حالی سـ و قال ایتد کده اشبو ذکر اولنان ایاتی انشا ایلدی \* پس اول شابه  
ایتدم یافتی حبیبکه نه عجب جرأت ایلدک اگر محبوب سنی طرد ایدرسه حالک  
نیجه اولوردیدم پس فی الحال بوشهری دخی انفسه انشا ایلدی \* شهر \*  
انان لم اجد من الحب وصلا \* رمت فی النار منزلا و مقبلا \* ثم ازجت اهلها  
بندا فی \* بکرة فی حبها و اصیلا \* معشر المشرکین نوحوا علی \* انا عبد  
احب مولی جلیلا \* لم اکن فی الذی ادعیت محقا \* فخرانی به العذاب طویلا \*  
ای عاشق بیچاره حب الهی عاشق مسکینی مجبور ایدوب مکردن امین اولغله  
حکم ایلش پس مقام محبت شهودده اولان مقام حرمتک فوقنده در کوش  
هوشک دوش قیل که خدای متهال عاشق صادق قلربیک حفته نه بیورر  
قال تعالی (اولئک اهلهم الامن وهم مهندون) \* سید \* یارک جفاسی جله  
وفادر جفادکل \* یاری جفا قیلور دین اهل وفادکل \* معشوق هر نه قبله روادر  
محبته \* الافراقی اودینه باقی روا دکل \* هر کیمه نک که قبله سی ای جان سن  
اوله دک \* اراغه دوشدی که به د ن اهل صفادکل \* قانی جهانده ای \* کوکل  
اول وحدت اهلی کیم \* یوزیک بلا و محنت ابله مبتلا دکل \* صبرک شرابی کرچه  
مفرحد رای حکیم \* عاشق قلرک دو آسی بواجی دوا دکل \* و صلاکدن اول کدا کیم  
ایرشدی مر ادنه \* معنیده بلکه شاه جهاندر کدا دکل \* صورنده آدم اوغلی و معناده  
دیو اولان \* اولدر که حتی تا تمامش آشنا دکل \* صورنده کرچه ادی بشردر  
نسبتک \* معنیده هر جکرک آدی کیمیا دکل \* آه و آه ای مرد طالب راه و راغب  
عشق اله دل شمعنی شعله عشقه یاندر که عاشق حالی بیله سن و جیع مقامات  
و مراتبی رفرف عشق زیر ران ایتد کده تحت اقدامده مشا هده ایده سن  
\* ایدمی عاشق قدرنی عاشق و عشقک حرمت و تعظیمی بنه عشق یلور \* عاشق  
ایسک کل برو \* عاشق دکلسک قال کبرو \* زیرا که \* مثنوی \* طیبیات  
از بهر که للطیبین \* طیبیات کیمک ایچوندر کما قال تعالی ( الطیبیات للطیبین  
والطیبون للطیبات الخبیثات الخبیثین والخبیثون الخبیثات ) ایدمی کوزم نوری  
\* مثنوی \* یار را خوش کن برنجان و بین \* باری خوش ایله خوش شلق  
کور ورنجیده قیل رنج کور \* یعنی امر حقه تسلیم اول احسان کور  
و مخالفه قبل عذاب کبر و یاخود یار وفادار اولان روح پایداری احکام  
نفسدن پاک و عشق حق ایله خوش دل و چالاک قبل خوش شلق کور و خیر

غفلت ایچوب حب ماسوا ایله رنجیده قیل آتش بعد و فراقده ناخوش شلق کور  
\* کمال خجندی \* بی خدمت تو کس بیجهان خدمتی نیافت \* شاهمی که  
چا کر نونشده حرمتی نیافت \* در نامه سعادت خود درد مند عشق \*  
بی داغ محنتی رفیق دولتی نیافت \* تاغم نخورد در دین فزود قدر مرد \* تامل خون  
نکر دجکر قیمتی نیافت \* دل زان لب و دهان توانست بردجان \* بودش  
تجمل تنک مکر فرصتی نیافت \* بی خنده تو کان نمک خوان رحمت \* جان از نعیم  
هر دو جهان لذتی نیافت \* پشمینه پوش خر نه سالوس تانسوخت \* از جامه  
خانه کر مش خلعتی نیافت \* چندان که باز جست در اعمال خود کمال \* مقبول تر  
ز ترک ریا طاعتی نیافت \* پس هر کس اگر خیر و اگر شر عملنه کوره جزا نور  
ودخی (ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها) خجندی کریمی اوزره  
هر کسینک نیک و بدی کند و به راجع اولور \* پس جبری اختیاردن فرق  
ایچون بر مثال واضح کتور و ب حضرت مولانا بیورر که \* مثنوی \*  
یک مثال ای دل بی فرق بیار \* ای کوکل فرق میان جبر و اختیار ایچون بر مثال  
کتور \* مثنوی \* تابدانی جبر را از اختیار \* ناکه جبری اختیاردن بیله سن  
و تشخیص و تمیز قبله سن فی المثل \* مثنوی \* دست کان لرزان بود در  
ارتعاش \* دست که اول ارتعاشدن در بیجی اوله \* مثنوی \* و آنکه دستی را  
تولر زانی زجاش \* و اول بر بداید بکه اتی برندن سن لرزه به کتور رسن \* مثنوی \*  
هر دو جنبش آفریده حق شناس \* اگر رعشه دن حاصله اولان  
حرکت اضطراری واکر کندک تحریک ابلد بکک حرکت اختیاری  
ایکبسی دخی حق سبحانه و تعالی نک خلق و ایجادنی اکل و آفریده خدا بیل  
\* مثنوی \* لیک نتوان کرد این با آن قیاس \* لکن حرکت اختیاری حرکت  
اضطراری به قیاس ایده من سن اکابناء که \* مثنوی \* زان بشیمانی که  
داری لرزه اش \* اول حرکتدن نادم و بشیمانسن که اکا اختیار کله لرزه و پردک  
\* مثنوی \* مر تمش را کی بشیمان دیدیش \* اما مر تمش اول حرکتدن  
چنان بشیمان کوردک بعض نسخه ده دخی مصراع ثانی \* چون بشیمان نیست  
مرد مر تمش \* واقع اولشدر یعنی مرد مر تمش نیچون بشیمان دکدرز را  
مجبور در معلوم اوله که رعشه بر مر ضرر که عارض اولان کیمه نک الی دتره در  
وعلت من بوره به مبسلی اولنلرک اکثری مدمن خیر اولنلر در پس حضرت  
مولانا قدس سره بومثالده نکته قصد ایدوب جبر مدوح ایله اختیار



جزئی و جبری و قدری بینین بوجهله فرق ابدر که فی الحقیقه بین الخواص  
بر جبر وارد در که خواص عباد الله انی اظهار ایتماکه قادر دکلدر و افشاسنده  
مجبور در مثلا بوطائفه شول باده نوش اولنلرک مر نمشنه مشابیه در که اللرنده  
رعشه وارد در \* پس عشاق الهی دست ساقی بزم ازلیدن شراب عشق  
لازالی و ساسیل و صالیدن مالامال طاولر ایچوب و هر کزدهان جانندن جام  
مصفاى محبت منک اولیوب مدمن خرفنا اولان محو و بیهوش و مست  
مستغرق و مدهوش عشق و محبت و وجد و حالت ایله رزان و بی سامان  
هر کارنده مجبور در و انک هر صبی هنر و هر سیئاتی حسنه نادر و اندن صدور ایدن  
فعل اضطرار ایدن عاشق مجبور نادم و پشیمان دکلدر اما عشق و محبتدن  
بی لذت ایکن دعوائی محبت ایدوب حظوظات نفسانیه اقتضاسیله عرایس  
مناهی و بعضی شطحیاته مدید جرأت و زبان دراز لاق ایلان مقلده بی مذاق  
بی اختیارم دیدیکی همان جبریه نیک بی اختیارم دیدیکی کیدر که بالاخره  
آنکله معاقب اولوب او مقوله حرکات ناشیسته و غیر مرصیه ایلر یکندن ندامت  
چکر \* سید قاسم انوار \* هر که هشبار درین دیرمقانش مکذار \* سر تسلیم  
ندارد سرش از تن بردار \* من همان لحظه بدربای یقین تورسم \* که دلم  
ابر کرم کرد دو چشمم در بار \* ساقی از روز ازل بنده مسکین تویم \* دفع مخموری  
ما جام رها کن خم آر \* هر کسی راز شرابا بت خدا بخش رسید \* زاهد آمد که  
مرا بخش ولیکن خروار \* هر که منصور شد او جام انا الحق برداشت \* چون  
تو منصور شدی جام انا الحق بردار \* کر زمستان حتی در ره تحقیق و یقین \*  
باده می نوش تو ییکامه مستان شمار \* قاسمی در دو جهان بر خور از آن یار نکو \*  
تا نهم نام تودر هر دو جهان بر خور دار \* و بالجمله مذکوره اولان مباحث  
جبر و قدر و منکملیک طریق و قوانین عقله مبتدیان را باب ذوق و شوق  
واهل محبت و عشق ایسه حالات عقله چندان ملغف اولمازلر فلهدا کاشف  
اسرار قیومی جلال الدین الرومی قدس سره بیورلر که \* منوی \*  
بحث عقله این چه عقل ای حیل که \* ذکر اولان بحث بحث عقله بونه عقلدر  
ای حیل که استفهام انکار ایدر یعنی ای عقله اعتماد ایلان حیل بند سن اعتماد  
ایلدیکلک عقل جزوی خود عقلدن معبود دکلدر زرا عقل انبیا و اولیاده  
اولان عقل کلیدر \* پس بزده اولان عقل جزئی نیک بوجهله فائده سی و آنکله  
اولان بحثک منافی یوقیدر دیر ایسک عقل جزئی نیک فائده بحثی شو قدرجه

اوله که \* منوی \* تاضعینی ره برد آنجا مکر \* تا کیم برضعیف و خالی الذهن  
اولان کسینه مکر کیم جبر و اختیار سمته یول ایلنه و عقلی بتدیکه جبر و اختیار  
بینتی فهم ایدوب جبری و قدری اولمه والا \* منوی \* بحث عقلی کرد و مرجان  
بود \* فرضی عقلی اولان بحث اکر در و مرجان دخی اولسه \* منوی \*  
آن دکر باشد که بحث جان بود \* اول بحث که جان بحثی اوله خبری در لو او اور  
بحث عقلی اکاما نند اولماز و اکا عقل ابرشمن \* منوی \* بحث جان اندر مقام  
دیگر ست \* بحث جان رغیبه مقامده در \* منوی \* باده جانرا  
قوامی دیگر ست \* جان باده سنک براوز که قوامی و ماو راه عقلده بر عجب  
کفایتی وارد در \* رباعی \* از لذت عاشقی چو مسرور شوی \* در اشکر عاشقان  
چو منصور شوی \* از ظلمت خود اکر دمی دور شوی \* در نورشوی و عاقبت  
نور شوی \* \* منوی \* آن زمان که بحث عقلی ساز بود \* اول زمانده  
عقله منسوب اولان بحثک دوزخی و رونق و اعتباری و ارایدی \* منوی \*  
این عمر یاو الحکم هراز بود \* بو حکایه سی اولان عمر رضی الله عنه ابو الحکم ایله  
همراز ایدی مقدما ابو جهلک کنتی ابو الحکم ایدی و اسمی انک دخی عمر ایدی  
و ابو جهل امر دنیا به متعاق اولان تدبیر و تدارک و بحث وجدلده ماهر اولمه  
رحمة للعالمین حضرت سید المرسلین علیه الصلوة والسلامک عنادا و جحودا  
رسالتیه اقرار ایتیموب طریق ایمندن فرار و شرک و کفری اختیار ایتمکله  
حکمک ضدی اولان ابو جهل دیکله کنت و برلدی و عقل و تدبیری  
کنسیدی مخلف فی انکار اولمقدن خلاص قیلدی \* پس عمر رضی الله عنه  
قبل التشریف بالا سلام ابو جهل ایله دمساز ایکن \* منوی \* چون عمر از عقل  
آمد سوی جان \* چونکه عمر عقلدن جان جانبته کلدی یعنی عقل معاشی  
ترک ایدوب حضرت فخر عالم صلی الله علیه و سلمه خلوص قلب ایله ایمان  
کتوروب صاحب کشف و ایتقان و اهل ذوق و وجدان اولوب کواکله کلدی  
و تابع روح اولدی \* منوی \* ابو الحکم ابو جهل شد در بحث جان \*  
بو الحکم اول عین جان اولان عمرک بحثده و حقایق و لطائف بیلکده ابو جهل  
اولدی و کند و کندویه عذر ایدوب ظلمت جهلک ایچنده بی نور و ابلیس کبی  
رحمت حقندن دور اولدی \* بیت \* الناس کناه ابا حکم \* والله کناه ابا جهل  
\* منوی \* سوی حس و سوی عقل او کامست \* ابو جهل حس ظاهری سمته  
و عقل جزوی جانبنده کاملدر و باخود ابو جهلک حس و عقلی جانبی کالده در



مثنوی \* کرچه خود نسبت بجان او جاهاست \* اگر چه جانه نسبت  
 ابوجهل خود جاها در یعنی کرچه عالم معنی و ملکوتی و جاهل اما عقل  
 جزوی و حس ظاهریده ماهر ایدی و لکن لازم اولان ملکوت اعلی و معرفت  
 نفس و مبدأ و معاد و رسول علیه السلام ایمان و انقیاد ایدی انردن غافل  
 اولمله علوم حسیه سی نفسنه نجات و یرمدی \* ایدی ای مؤمن موحد  
 مثنوی \* بحث عقل و حس اثر دان باسبب \* حسی و عقلی اولان بحثی  
 اثر و یا خود سبب بیل بویت شریفده افشش مشوش و اردر زبر اعقاب  
 انتقالی مؤثر در اثره و حسک انتقالی اثر در مؤثر در و اثر در مؤثر اولان انتقاله  
 اتی و مؤثر در اثره اولان انتقاله لمی اعتبار ایدرل الحاصل اباحت عقلیه و حسیه  
 یا اثر در مؤثره استدلال و یا خود سیدن مسیه و یا خود وجود ملزومدن  
 وجود لازمه انتقال در زرا عقل و حواس مراتب اسباب و مظاهر و آثار در  
 تجاوز ایدم من و ماورای طبیعتیه اوچه من قاما \* مثنوی \* بحث جانی باعجب  
 یا بوالعجب \* جانه منسوب اولان بحث وجدانی یا عجبدر و یا خود بوالعجبدر  
 یعنی عقل دراک جان یولنه کیدنلرک کرد پان کوره میوب و عشق یان  
 چکه میوب جان بحثی اعجب عجایب و افضل مواهیدر \* ایدی جبر و قدر بحثی  
 قبل و قال وجدال عقل بر عقلدر \* پس بومقوله بحثی ارباب جدله ترک ایدوب مورث  
 کثرت اولان اقوال استماعدن اصحاب وجد و حالی عفو و خلاص ایله  
 زیرا که \* مثنوی \* ضووعان آمدن اندای مستضی \* ای طالب ضیای  
 نور عرفان و راغب بر تواسمه آفتاب جذبه رحان اولان عاشق سخانی جان  
 ضیای کلدی و شکوفه زار عین العیالک سنبل وریحانی اچلدی \* مثنوی \*  
 لازم و ملزوم و نافی مقتضی \* لازم و ملزوم و نافی و مقتضی و نفی و اثبات قیدری  
 قالمادی معلوم اوله که اصطلاحات رسمیه اوزره لزوم بین الشیئین امتناع  
 انفکاکدر و لازم منطقیه عرفنده شیئک لازمی شیدن انفکاککی ممنوع اولانه درل  
 ( کما قیل اللزوم ما یمتنع انفکاکه عن الملزوم ) یعنی شیء اول هر نه زمان موجود  
 اولسه شیء نانی دخی آنکه موجود اولوب انفکاککی تصور اولنما مقدر مثلا  
 قابل صنعت و کتابت اولمق انساندن منفک اولماق و هر نه زمان انسان موجود  
 اولسه قابل کتابت اولدیغی دخی موجود اولمق کی و ملزوم اول شیدر که  
 انک تصویری لازمک تصویرنی مستلزم اوله و لازم دخی اهل منطق فتنده  
 ایکی قسمه منقسمدر بر قسمی لازم غیر بیندر و لازم غیر بین اولدر که جزم

باللزمده لازم و ملزومک تصویری کفایت ایتوب بلکه وسطه و دلیل محتاج  
 اوله مثلا مثلک زوایای مثلک قائمینده نساو بی کی زرا مثل و قائمینک  
 تصویری جزم باللزمده کافی اولیوب بلکه مقدمات هندسیه محتاج اولور  
 تنکیم معنای مزبور کتب هندسیه ده مفصلا مینسدر و لازم بین اولدر که  
 لازم و ملزومک تصویری جزم باللزمده کفایت ایلده و قسم مزبور دخی  
 ایکی قسمه منقسمدر بر قسمی لازم بین بالمعنی الاعم و بر قسمی لازم بین بالمعنی  
 الاخصدر لازم بین بالمعنی الاعم اولدر که لازم و ملزومک تصویری جزم  
 باللزمده کفایت ایلده مثلا زوجیتک اربعه به لزومی کی و لازم بین بالمعنی  
 الاخص اولدر که تصور ملزوم فقط جزم باللزمده کفایت ایلده کلزوم  
 البصر للعی \* ایدی لازم اوج قسم اولدی بریسی لازم غیر بین و بریسی  
 لازم بین بالمعنی الاعم و بریسی دخی لازم بین بالمعنی الاخصدر ( فافهم جدا )  
 اما اهل بیان میاننده معتبر اولان لزوم مع التساویدر و لکن بحسب العقل  
 کثیر الضیف اولانک شانی لابد کثیر الرماد اولمقدر تفصیلان بلك ایستین  
 کتب منطق و پیانه مراجعت فیلسون و نافی و مقتضی \* دخی اصطلاح  
 اهل اصواتر یعنی عند ارباب الاصول بر شیئک عدمی مقتضی اولان دلیله  
 نافی و مانع و وجودنی اقتضا ایلان دلیله مقتضی اطلاق ایدرل مثلا بوفنک  
 اهلی قنده دایل نفی و اثبات شیء واحدده تعارض ایلده دایل نفی تقدیم و ترجیح  
 اولور و عند هؤلاء القوم بوبرقاعده کایددر بونک دخی علی التفصیل  
 تحقیقن طلب ایلان اصول کتابنه ملازمت ایلسون حاصل کلام و خلاصه  
 مرام فنون عقلیه ده اولان وهم و خیال و علوم رسمیه ده اولان اصطلاحات  
 و بحث وجدال جذبات رجائیه نک بر تواسمه آفتاب جلال نمانسی لمان و تجلیات  
 ذات و صفات قلوب ارباب ولایتده درخشان ایتدکه بکاینها محو و فنا  
 و نابود و ناپیدا اولوب عشق جانان و نور جاندن غیری برشی قالمز \* مثنوی \*  
 زآنکه بینایی که نورش بازغست \* اکابنه که شول بصیر و بینا که انک نوری  
 بازغدر یعنی دیده فؤادی روشنا و انوار تجلیات الهیه مرآت قلبنده روئما  
 اولمشدر \* مثنوی \* از دایل چون عصا کش فارغست \* اول بینا عصا کش  
 کی اولان دایلدن فارغدر بعضی نسخنده ( از عصا و از عصا کش فارغست )  
 واقع اولمشدر یعنی او مقوله بینا عصا و عصا کشدن فارغدر دیمک اولور  
 حاصل کلام مانند عصا کش اولان کلمات ارباب جدال دن و عقلی اولان



قبل وقال من مستغیر زیر انصای عقل وعصا کش اولان کلات ذوی  
العقول الجزیه کوکل کوزلی اعمی اولان بی بصیرتله لازمدر ﴿ کال خجندی ﴾  
هدایه خواندی و هسیجت مدایتی رسید \* عنان کشیدی وزان سوتنایتی رسید \*  
زخوان علم که برنقل حکمت ترا \* برون زنقل حدیث و روایتی رسید \* بقصه  
کوش نهادی سبب نزول همین \* زطن غیب بکوش توایتی رسید \* تراچه  
سود بروز جزا و قایه و جز \* چو از وقایه عفوش حیایتی رسید \* ندیده دیده  
دانا بدایت این راه \* بهر مکاشفه نادر نهایتی رسید \* زسالکان خبری یافتیم  
بغایت راست \* که یک رونده درین ره بغایتی رسید \* ازان دهن که خذوا العلم  
وصف اوست کار \* بکوش حرف شو جزه حکایتی رسید \*

﴿ تفسیر و هو و هم ایما کنیم ﴾

بوحل بوایت کریمه ک تفسیری بیاننده در و بوایت کریمه سوره  
حدیده در ﴿ قال الفاضل ﴾ فی تفسیرها لایفک علمه و قدرته عنکم بحال  
وقال السمانی یعنی وجودکم مستفاد من نظر وجوده و کینونکم موجوده به  
(والله بما تعملون بصیر) لانه مستعملکم (وقال القاشانی) (وهو معکم ایما کنیم)  
بوجودکم به و ظهوره فی مظاهرکم (والله بما تعملون بصیر) سبق علمه به و کونه  
منفوشانی اربعة الواح فی عالم ملکوتیه بحضرت \* پس بوایت کریمه ک سیافنده  
اولان (یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها) و ما یزل من السماء و ما یرج  
فیها) آیت کریمه سی مناسبه معنی کریمی بودر که بدور و امطار و غیره اادن  
ارضه و لوج ایلان و زرع و نبات و اشجار و غیره اادن ارضدن خروج ایلان  
و ارزاق و امطار و املاک و غیره اادن سمان نازل اولان اواجره و انفاس و اعمال  
و غیره اادن سمایه عروج ایدن اشیا ک کلی و جز نیست علم ازلیسی شامل  
و محیط اولان خالق ارض و سما و داننده و ینا هر فنده و هر نه حالده اولسه کن بعلمه  
و قدرته سزگاه بیلدر و علم و قدرتی هیچ بر حالده سزدن هتفک دکدر و سزک  
وجود کن انک نظر وجود بسندن مستفاددر و کینون کن انکله موجوده در زیرا  
وجود کن انکله در و انک ظهوری سزک مظاهر کرده در و جمیع اعمال الکرزی  
بصیردر زیرا مستعمل کن اولدر و اعمال الکره علم ازلیسی سبق ابلوب حضرتنده  
اولان عالم ملکوتنده موجوده الواح اربعة ده اعمال الکره منفوشه در و عملکره کوره  
جزا ایدر دیکدر و بالجله معیت مز بورده طوطی \* اسان کل و لال و باز بلند  
پرواز عقل شکسته بالدر و لکن (و علماء من لدنا علما) مکتب خانه سنده معلم  
علم ارنی اولان روح محمدین تعلم عرفان ایلان بغضای سکر انس خای زبان

﴿ مردان ﴾

مردان خدای مرآت بحلای فؤاد جهان آراده ظهور ایلان انعکاس تجلیات  
حقایق نمادن اقتباس رؤیت و شرح معینده گفتار شیرین ادای سحر آزمای  
ابدوب بیوردر که ماهیت مطلقه ک وجودی ماهیت مجرد و مخلوط دده مقرر  
اولدینگی کی حضرت هویتک دخی جمیع مظاهر اله معینی متحققدر و هویتک  
اشباه اولان سریانی سریان واحد فی الاعداد کبیر یعنی هیچ بر عدد  
بلا واحد دکدر و بالنظر الی الحقیقه جمیع مراتب ظهور واحد ایچوندر  
و اختلافات بحسب التکرار و الاضافات تکرار و اضافات ایه امر اعتباریدر  
تکیم یونک تفصیلی یوندن اقدم بحر ابله کثرات امواج تحقیقنده سبق ایتشدر  
و علی هذا التقدير موجوداتدن بر موجود بلا معیت هویت لباس شهود ابله  
متلبس اولما مشلدر اما قنی بر دیده حقیقت بین که اول معینی کوره ﴿ شر ﴾  
همه عالم پراست ازین دلدار \* لیس فی الدار غیره دیار \* نیست پوشیده آفتاب  
رخش \* دیده جوی درخور دیدار \* از خودی خودت کناری کبر \* تابینی  
نکار خودیکبار \* چونکه بو عین یقین حاصل اوله اختلاف هستی \* و هووم مرتفع  
اولوب بر موجب (فاینها تولوا فثم وجه الله) هر نه توجه ایلان حقه  
متوجه اولورسن بعده (وهو معکم) سرندن خبردار اولوب (ونحن اقرب الیه  
منکم) اشارتنه مطلع و دخی (وفی انفسکم افلا تبصرون) حقیقتی ینا و مطالع  
اولورسن بس (والله بكل شیء محیط) رمز بنه واقف اولوب ذوقا و وجدانا  
مشاهده قیلورسن که بر استاد کامل پر هنر کارخانه قدرتنده ایجاد انواع صور  
ابدوب اشباح مختلفه و اشکال متضاده ظل خیالین کوسستروب جمیع حرکات  
و سکونات و عموما تصرفات انک ید قدرت و دست مشیتنده اولوب کندوسی  
پس پرده کال جلاده خفی و نهسان اولمش ﴿ سید ﴾ چونکه رفع اولدی  
یوز کدن ای شه خویان نقاب \* قالدی جهل و ضلالت ظاهر اولدی آفتاب \*  
حق عیان اولدی عیان ای مظهر ذات و صفات \* کنز مخفی آشکار اولدی  
و هم یوم الحساب \* خیمه معیاد ایش کوردم وجودم سر بسر \* کاف و نوندن  
ایکی یا که هر طرف ایکی طناب \* اولکه بوسری بیاور اولدر شه مصر  
وجود \* حکم انک بویرق انک اول صاحب امر و خطاب \* عارف حق ایسترم  
سوز طایفه عالمه کیم \* سو بلیم مقصودی تا اول و یره کرچک جواب \* ای نور  
حدیقه عالم و نور حدقه آدم اشو مقدمه و بیان و تفسیر و تبیان مضبوطک  
اولدیه ضمیر خورشید تنویر ظاهر و باهر اوله که ارباب حقیقت بوایت



کریمه ده طرفین همچون یکی مقام اختیار ایشلردر که برسی مقام عین جمع و برسی  
مقام افراد القدم عن الحدوث در **نظم** **زمره المشتاق قد قرب الوصال**  
زبده العشاق لا تمشوا تعال **ایها الاحباب قوموا من نيام** **اشربوا من كأسه**  
شرب المدام **تابکی از خویش غافل در بغ** **کافیات کشت پنهان زیر میغ**  
حسرتا کر نفس محبوب دغل **بی خبر ماندی ز محبوب ازل** **پس من حیث**  
الوحدة والقدم غیرت عزت رحان وسطوت عظمت سبحانده اکوان بروجهله  
متصافره اولور که حتی اثر ما قائل **پس عظمت وجلال لا يزال تسلط مع الوحدة**  
ایدوب اکوانی بر حیثیت ایله ازاله ایدر که بین فعله و قدرت افتراق قائلز ومن  
حیث الجمع نور صفاتی نور فعلته اشراق ایدوب نور صفات ایله قائم بذاته  
اولقله فعلته من ذاته وصفته تجلی ایدوب فعلدن تجلی ایتمز ومظهر تجلیات  
مزبور اولان محو وفانی جمیع وجودی مرآت وجود حق مشا هده ایدر (وهو  
ظاهر بکل شیء من کل شیء لا محوم بالفعل والخصوص بالاسم والنعت والخصوص  
الخصوص بالصفة وللقائمين بمشاهدة ذاته بالذات وهو تعالى منزّه عن البينونة  
والخلول والافتراق والاجتماع) ایددی ای روح مصور ونور بصیر بود ذکر اولانان  
احوال ذوق عشق ومشاهدات عشاقدر (ولا یعلم تأویله الا العاشقون) قال الحسین  
ما فارق الاکوان الحق ولا قارنها کیف یفارفها وهو موجودها وحافظها وکیف  
یها رن الحدوث القدم به قوام الكل وهو بان عن الكل الاثره بقول (وهو  
معکم اینما کنتم) ای طالب صادق و یار موافق بوآیت کریمه ده حیث معهم  
این ما کانوا عاشقوله بشارت ومتوکلله توثیق وعارفله سکینت ومحبسله  
بمحببت ومراقبله یقین ومقبلله رطابت وموحدک انما دنه اشارت واردر  
(فافهم جدا **شعر** **از حسد کذشت قصه درد نهان ما** **ترسم که ناله**  
فاش کندراز جاز ما **بسیار فکر کرد وندا نست شمه** **در اطف آن دهان**  
خرد خرده داز ما **پس حضرت مولانا قدس سره الاعلی قصه عمر رضی الله**  
عنه ایله رسول قیصر رومک سرانجامنه و بوآیت کریمه نک بعض حقایق  
ودقایقه واسرار معیه شروع ایدوب بیورر که **مثنوی** **بار دیگر مابقصه**  
آمدیم **بزرگبرو بحسب الظاهر قصه به کلدک** **مثنوی** **ما از ان قصه برون**  
خود کی شدیم **بز خود فی الحقیقه اول قصه دن قیسان طشره کندک یعنی**  
فی الحقیقه قصه اصلیدن خروج ایتدک هر نه حالده و هر نه قالد اولساق انکله  
بیله **مثنوی** **کر بجهل آیم آن زندان اوست** **اگر جهلله کله بز جهل**

انک زندانیدر **مثنوی** **پور بعل آیم آن ایوان اوست** **واکر عله کلد بز اول**  
علم انک ایوانیدر بعض نسخده قافیه زندان ماست وایوان ماست واقع  
اولشدر یعنی بزم زندانز و بزم ایوانزدر دیک اولور حاصل کلام نور معرفت  
وضیای علمک فکر ما سوار و پوشی اولوب مرتبه جهل وغفلته کلور سک  
اول غفات حق تعالی نک بزم همچون وضع ایلدیک زندان مظلمدر زیرا  
الجهل ظلمة دینشدر وزندان مجرملر کردیکی کبی بزخی جرم غفلت سببیله  
زندان فکر ماسواده بز حقیقه نظر اولسه خود ماسواده وجود یوق  
پس کبرواندن مفارق دکلیر لکن مقیددن غافل اولقله زندان غفلنده  
قیدبند تصور کثرت اولشدر در **واکر شمس فلک چارم محبت برج وحدندن**  
طلوع ایتدکله مرآت مجلای قلب ضیای علم ومعرفته **پرنور اولورسه** (قلب  
المؤمن عرش الله) مصداقجه انک درگاه وایوانیز زیرا علم نور در ایوان  
کسر هزه ایله عریدر درگاه وصفه بزرگ معنانه در اوانات وایوان جعیدر  
زیرا ایوان اصلنده وایوان قح هزه ایله فارسیدر سایبان معنانه در که  
عوام تحریف ایدوب صیوان دیرل حاصل کلام بدن انسانی ایوان صوریده  
راحت اولدینی کبی روح انسانی دخی سایبان انوار علمده راحت اولور  
وچاه طبیعت ظلمانیده آلوده ماسوا اولدقده غمناک و محنت زده اولور  
اما بالنظر الی الحقیقه اکر غفلت واکر علمده هیچ بر حال ایله اندن جدا دکلیر  
**عطار** **که جز من در نمی کنجد درونت** **منم در اندرون و در برون** **منم**  
دانا منم بینادرین حال **همی بینم نمودت کل احوال** **چو مابا تودرون جسم**  
وجانیم **درین جنت تراصین العیانیم** **آه ای عاشق صادق و یار موافق عشق**  
ومحبت بزنی بزدن بروجهله الدیکه **مثنوی** **ور بخواب آیم مستان**  
ویم **اگر خوابه کله بز حق مستلری بز** **مثنوی** **ور بیداری**  
بدستان ویم **واکر بیدارغه کله بز انک قصه ودستانی بز یعنی آتش**  
جذبات رحمانیه هستی موهومی بکلینه احراق وعشق سبحانی بود و نابود مزی  
یغما وغارت ایدوب مستغرق تجلی احدی الذات ومحو وفانی اولور سق  
حق مستانه لری وعشق ومحبت شرابنک سکران و حیرانلری بز واکر سکر دن  
صحوه ومخودن وجود حفا نیله مرتبه عقله کلور سک مقام فنا ومرتبه  
وحدنده مشاهده اولنان لذت انسی ذکر ایلوب گفتار وکلامز قصه جانانندن  
غیری دکلدلر الحاصل اکر سکر واکر صحوه واکر محو واکر اثباتده هیچ



بر حال ایله محبوب از ایدن جدا دکلیم \* منوی \* و بر کریم ابر بر رزق  
ویم \* و نایب عشق و محبتدن رفت قلب حاصله اولوب بکاو کر به ایدرسک  
محبوب از اینک رحمت ایله مال مال سحاب باران ریزی بز یعنی چشم کر یا نمزدن  
مانند سحاب قطرات محبت تقاطر ایدوب فله \* رأسمزدن فضای سینه مزه  
سیل فراوان روان و دل عطشان ریان اولور و گلشن باغ وجود مزده معارف  
و حقایق کلمری و شکوفه زار اسامزده کلمات قدسیه سنبلاری شکفته اولوب  
بلبل هزار کبی زار ایدرز \* منوی \* و بر بخندیم آن زمان برق ویم \*  
وا کر ضحک و خنده ایلیمز اول زمان اول کریم و رحان و دیان و سبحانک  
برقی بز یعنی عشاق الهی نک تسملری دخی محبت خدادن درخشان و عشق  
یزدانن لمان ایلان تجلیاتک اقتضاسیدر پس اقتضاء محبت ایله بیلار کبی  
کفتاره کلسک انوار کلمات انسیه مزدن قلوب مستعینی روز روشن کبی  
منور ایدرز \* منوی \* و بر بخشم و جنک عکس قهر اوست \* واکر  
خشم و جنکه کلد بز حق سبحانه و تعالینک قهار اسمینک اثری و جلالتک  
عکس و یرتویدر \* منوی \* و بر صلح و عذر عکس مهر اوست \*  
واکر صلح و عذره کلد بز حق تبارک و تعالینک تجلیات جلالی و مهر و محبتک  
عکس و یرتویدر یعنی بزاکر آفاقد جنک و خصومت و یا خود صلح و معذرت  
مشاهده ایدرز و بزدن دخی جلال و یا خود جلال ظهوره کلد حق سبحانه  
و تعالینک تجلیات قهر و جلال و محبت و جلالک آثارین مشاهده ایدرز  
و یا خود بالنظر الی الانفس قلمزده میل طبعی کورسک اتی حق تعالینک  
صفت قهری بیلوب نفسه مخالف ایله جنک و مجاهده ایدوب و نفس مزروحه  
تابع اولوب صلح و عذره کلسه حق سبحانه و تعالینک آثار محبت و طلوع  
نور و حدتک عکسین بیلور زریا \* منوی \* ما کیم اندر جهان بیج  
بیج \* بوزیاده دنی وفاتی و مشوش و حقیر جهانده زکیمز وجود مز معدوم  
و هستیز موهومدر \* منوی \* چون الف او خود ندارد هیچ هیچ \*  
پس بزم هیچ وجود مز باعتبار الحقیقه حرف الف کیدر الف خود نقاط  
و حرکاتدن هیچ هیچ طومنز کذلک بزم وجود مز دخی ناود اولوب مرأت  
وجود مزده ظهور ایدن حرکات و سکونات و اختلافات و کثرات مقتضیات  
اسما و صفات ربانیه در پس هر حالده (وهو معکم) سرین مشاهده ایدوب  
جنک و صلح و کریمه و خنده و خواب و بقطه و جهل و علمده حقندن جدا دکلیم

و انانیت ایله بزدن رشی و حوده کلوب افتناء وجود ایتشزدر \* پس اوصاف  
مز بوره ایله منصف اولوب بوجهله دیرلک ابایان طائفة علیده خشنده عین  
القضاة همدانی زبده الحقایق نام کتاب لطیفنده بر حدیث مفصل ایراد ایدوب  
بو عبد ناچیز دخی سلسله عشق عشاقی تحریک و آتش شوقلر بن اشغال  
و هر حالده حق ایله معیتلر بن اظهار ایچون اول حدیث شریفی صبی ایله ایراد  
ایلدک بر کون حضرت فخر عالم صلی الله علیه و سلم اصحاب صفه دن ابوذر  
غفاری رضی الله عنه یور دیرلکه (یا اباذر ان الله جیل یحب الجمال یا اباذر  
اتدری ما غنی وفکری والی ای شیء اشنیانی فقال اصحابه رضی الله عنهم  
اخبرنا یا رسول الله بکمک وفکرک ثم قال آه واشوقاه الی اقاء اخوانی بکونون  
من بعدی شأنهم شان الانبیاء وهم عند الله بمنزلة الشهداء یفرون من الآباء  
والامهات والاخوة والاخوات ابتغاء لمرضاة الله وهم یتزکون المال لله و یدلون  
انفسهم بالتواضع لا یرغبون فی الشهوات و فضول الدنیا یحتمون فی بیت  
من بیوت الله تعالی مغویین محزونین من حب الله قلوبهم الی الله و روحهم  
من الله و عملهم لله اذ امرض واحد منهم هو افضل من عبادة سنة وان شئت  
ازیدک یا اباذر قال بلی یا رسول الله قال الواحد منهم یموت فهو کن مات فی السماء  
لکرامتهم علی الله وان شئت ازیدک یا اباذر قال قلت بلی یا رسول الله قال الواحد منهم  
تو ذی ذلة فی ثیابه لله عند الله اجر سبعین حج و غزوة و کانه اجر عتق اربعین  
رقبة من ولد اسمعیل کل واحد منهم باثنی عشر الفا وان شئت ازیدک یا اباذر قلت  
بلی یا رسول الله قال الواحد منهم یدکر اهله ثم یقتل بکتبله بکل نفس الف  
الف درجة وان شئت ازیدک یا اباذر قلت بلی یا رسول الله قال الواحد منهم  
یصلی رکعتین فی اصحابه افضل عند الله من رجل یعبده الله تعالی فی جبل لبنان  
مثل عرنوح علیه السلام الف سنة وان شئت ازیدک یا اباذر قال قلت نعم قال الواحد  
منهم یتسبیح تسبیحة خیرله یوم القیمة من ان یتسبیح معه جبال الدنیا ذهباً وان شئت  
ازیدک یا اباذر قال قلت بلی یا رسول الله قال نظرة تنظر الی احد هم احب الی الله  
من نظرة الی بیت الله ومن نظر الیه فکانتما تنظر الی الله ومن سره فکانتما  
سر الله تعالی ومن اطعمه فکانتما اطعم الله تعالی وان شئت ازیدک یا اباذر قال قلت  
بلی یا رسول الله قال یجاس الیهم قوم مصرین متقلبین من الذنوب  
ما یقومون من عندهم حتی ینظر الله الیهم ویغفر لهم ذنوبهم لکرامتهم  
علی الله یا اباذر ضحکهم عبادة و مزاحهم تسبیح و نومهم صدقة ینظر الله



اليهم في كل يوم سبعين مرة يا اباذر اني اليهم مشتاق ثم اطرق رأسه مليا  
ثم رفع رأسه وبكى حتى دمع عينا فقال آه واشوقاه الى لقاء اخواني ويقول  
عليه السلام اللهم احفظهم وانصرهم على من خالفهم واقر عيني بهم يوم القيمة  
ثم قرأ (الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون) الهى بواطف وكرمك  
ذره سن نصيب قيل بواذنى وكتر قولك ليه لياقت بوق احسان ولطف سنكدر  
هدايت وحنانيت سنكدر پس مولانا جلال الدين الرومى قدس الله روحه  
بوييت شريفه معيت حق مع الخلق في الحقيقه مع الاغيار اوليوب بلكه  
بحسب المراتب والاسماء معيت اولديفن اشعار بيور مشدر زيرا ذات ايله آخرك  
معيتى اولماز ذات بحت احدى الذاتدر ومعيت مع الغير من كل الوجوه ممكن  
دكدر كاقيل بوييت واپس معي في الملك شى سواى والمعيت لم تخطر على  
المعيت وقال عليه السلام كان الله ولم يكن معه شى (وقال الجنيد الان كان قال  
المغربى بوييت بظهور تو بمنست ووجود من از تو\* ولست تظهر اولاي لم اكن اولك)

﴿ سؤال كردن رسول روم از عمر رضی الله ﴾

﴿ عنه از سبب ابتلاء ارواح باین آب و كل جسم ﴾

ارواحك جسم آب و كلنه ابتلاى سيبندن رسول قبصر روم عمر رضی الله  
عنهدن سؤال ايلسى پيائنده در يعنى رسول روم ارواحك حقه اولان  
معيتندن و عالم وحدته اولان انس و مجتندن خير الوب و معيت من بوره  
ذوق و مشاهده ايتد كده عجب اروح مرتبه وحدته ايكى بوعنا صردن مركب  
اولان جسمه مبتلا اولغه حكمت ندر ديوس سؤال ايلديكى و حضرت عمر  
رضى الله عنه نه عجب بحت عجب ايلدك ديوب روحك حكمت ابتلا سندن  
خبر و برديكى بيان لطيفدر ﴿ مشوى ﴾ چون زعفران رسول ابن را  
شنيد ﴿ چون عمر رضی الله عنهدن اول رسول روم بونى ايشندي يعنى  
مرتبه وحدت و اسرار معيت و روحك عند الله اولان قرب و متزائن استماع  
ايلدى و روح عالم بالادن زمين پستينه نزول ايلديكك قصه سن كوش هوشنه  
خلفه زرين ايلدى ﴿ مشوى ﴾ روشنى دردش آمد بديد ﴿ كليات عمر  
رضى الله عنهدن انك كوكلنده بر روشناك ظاهر اولدى يعنى نور آفتاب محبت  
سبحانيه روزنه قلبنده طلوع ايدوب ظلمات ظن و كاندن خلاص اولدى و عين  
يقين حاصل ايدوب مرتبه عيان ايرشدى ﴿ مشوى ﴾ بخوشد پيشش سؤال  
و هم جواب و انك او كنده هم سؤال و هم جواب نحو اولدى ز راكانى قالدی

﴿ مشوى ﴾

﴿ مشوى ﴾ كشت فارغ از خطا و از صواب ﴿ خطا و صوابدن فارغ اولدى  
اكائنه كه مقصود بانذات محبت ذاتيه و جذبه رجائيه آفتابى طلوع ايدوب  
ظلمات بشريه و كدورات نفسانيه دن خلاص اولغه هستى موهومى نابود  
اولوب عشق خدادان غيرى برافتضا و موجود قالمق ايدى اول ايله  
حاصل اولد قده حق باطلدن متميز اولوب خطا و صوابدن فارغ اولدى فاذا كان  
كذلك ﴿ مشوى ﴾ اصل رادريافت و بكذشت از فروع ﴿ اصلى بوالدى  
و فر وعدن كچرى يعنى مقام وحدت و كمال صفوته ارتقا ايدوب مرتبه كثر  
و اختلافات صورتندن كذر ايلسدى لكن ﴿ مشوى ﴾ بهر حكمت كرد  
در پرسش شروع ﴿ لاجل حكمت رسول قبصر روم عمر رضی الله عنهدن  
سؤال و پرسشه شروع ايلدى يعنى اول سؤالى مسؤل عنه اولان شريك  
حقيقتى بلك ايچون ايدى پس على مبسر اولوب بود فعه حكمت خفيه سندن  
سؤاله شروع ايلدى اشو ذكر اولان اوج عدد ايات شريفه سلطان ولد  
قدس سره الاعلى حضرتلر ينكدر كه مناسبت ايله خلال مشويده ربط كلام  
ايچون بيور مشلودر پس الحكمة سؤال بودر كه ﴿ مشوى ﴾ كفت اعرجه  
حكمت بود و سر ﴿ رسول روم ايتدى باعمر نه حكمت و نه مير ايدى و بونك سري  
ندر كه ﴿ مشوى ﴾ حبس آن صافي درين جاى كدر ﴿ اول صافينك  
بوجاى كدرده حبسى يعنى روح جسمدن مجرد و آب و كل ايله امتزاجدن صافي  
ايكن عالم انوار دن هبوط و جسم مكدر و بدن سغلى و منظمه نزول ايدوب  
برقاج كون محبس اولغه سرو حكمت نه در عجب حالتدر كه ﴿ مشوى ﴾  
آب صافي در كللى پنهان شه ﴿ آب صافي بر كلك ايچنده مستور و پنهان اولمش  
نه نماشادر كه ﴿ مشوى ﴾ جان صافي بسته ابدان شه ﴿ جان صافي و روح  
مجرد بسته ابدان و مفيد اجسام زنان و مردان اولمش بونك سرو حكمتى نه در كه  
ديدى ﴿ شهر ﴿ آن آفتاب دولت بر چرخ مابر آمد ﴿ آن زهره سعادت در چنك  
مادر آيد ﴿ آينه كرد مارا در ماشد اشكارا ﴿ آن كوهري كز اشيا چون چرخ  
بر سر آمد ﴿ اى دين و دلبر از رخ بردار برده كرنم ﴿ چندين هزار عاشق از دين  
ودل بر آمد ﴿ مشوى ﴿ كفت تو بحت شكرفى مكنى ﴿ عمر رضی الله عنه  
ايتدى اى رسول روم سن شكرف و عيق و بحت دقيق ايلرسن زيرا افهام خلق  
روحندن خبر و يلكه تحمل اتمام كله حقيقت روحندن و بوسر و حكمت افشا سندن  
حضرت رسول عليه السلام منع بيور و ببحسب الشرع افشاسى جا زاولنردن دكلدر

﴿ ثاني ﴾

﴿ ۴۰ ﴾



فلهذا روحه من سؤال اوله قد قد (قل الروح من امر ربي) ديمك له جواب  
ويرد في تكليم امام محمد الغزالي قدس سره العالي رسالة روحه سنده  
كندويه روحه من سؤال اوله كشف وشهودا جواب ويرد في ذكر ايدوب  
بيوررركه ﴿ فصل ﴾ فقل له في حقيقة هذه الحقيقة وما صفة هذا الجوهر  
وما وجه تعلقه بالبدن اهو داخل فيه او خارج منه ومتصل به او منفصل عنه  
فقال لاهو داخل ولا خارج ولا هو متصل ولا هو منفصل لان ﴿ صحيح الاتصاف ﴾  
بالاتصال والانفصال الجسمية والتجيز وقد اتفق عنه فانك عن الضدين  
كما ان الجاد لاهو عالم ولا هو جاهل لان ﴿ صحيح العلم والجهل الحيوة فاذا انتفت ﴾  
انتفى الضدان فقل هل هو في جهة فقال هو منزوع عن الحول في المحال والاتصال  
بالاجسام والاختصاص بالجهات فان كل ذلك صفات الاجسام واعراضها  
وهو ليس بجسم ولا عرض في جسم بل هو مقدس عن هذه العوارض ﴿ فصل ﴾  
فقل له لم منع الرسول عليه السلام من افشاء هذا السر وكشف  
حقيقة الروح فقال لان الافهام لا تحمله لان الناس قسمان عوام وخواص  
اما من غاب على طبعه العامية فهذا لا يقبله ولا يصدق به في صفة الله تعالى  
فكيف يصدق به في حق الروح الانساني ولهذا انكرت الكرامية والحنبلية  
ومن كانت العامية اغلب عليه ذلك وجعل الاله جسما اذ لم يعقل موجودا  
الا متجسما مشارا اليه ومن ترقى عن العامية قليلا نفى الجسمية وما اطاق  
ان ينفي عوارض الجسمية فثبت الجهة وترقى عن هذه العامية الاشعرية  
والمعتزلة فثبتوا وجودا لافي جهة فقل له فلم لا يجوز كشف هذا السر مع هؤلاء  
فقال لانهم احوالوا ان يكون هذه الصفة لغير الله فاذا ذكرت هذا معهم  
كفروك وقالوا انك تصف نفسك بما هي صفة الاله على الخصوص فكانك  
تدعي الالهية لنفسك وقيل له فلم احوالوا ان يكون هذه الصفة لله ولغير الله ايضا  
فقال لانهم قالوا كما يستحيل في ذوات المكان ان يجتمع اثنان في مكان واحد  
يستحيل ايضا ان يجتمع اثنان لا مكان له لانه انما استحالة اجتماع جسمين  
في مكان واحد لانه لو اجتمعا لم يتميز احدهما عن الآخر فكذلك لو وجد اثنان  
كل واحد منهما ليس في مكان فبم يحصل التميز والفرقان ولهذا ايضا قالوا  
لا يجتمع سوادان في محل واحد حتى قيل المثلان يتضادان فقل هذا اشكال  
قوي فاجابه فقال جوابه انهم اخطأوا حيث ظنوا ان التميز لا يحصل  
الا بالمكان بل يحصل التميز بثلاثة امور احدها بالمكان الجسمين في مكانين

﴿ والثاني ﴾

والثاني بالزمان كسوادين في جوهر واحد في زمانين والثالث بالحد والحقيقة  
كالاعراض المختلفة في محل واحد مثل اللون والطعم والبرودة والرطوبة في جسم  
واحد فان المحل لها واحد والزمان واحد ولكن هذه معاني مختلفة الذات  
يحدودها وحقايقها فبميز الطعم من اللون بذاته لا يمكن وزمان ويميز العلم  
عن الارادة والقدرة بذاته وان كان الجميع في محل واحد فان يتصور اشياء  
مختلفة الحقايق شيئا واحد فاذن كما تصور اعراض مختلفة الحقايق بذاتها  
في غير مكان اولى فقل ههنا دليل آخر على احالة ما ذكرتموه اظهر من طلب  
الفرقة وهو ان هذا تشبيهه واثبت لاختص وصف الله في حق الروح (فقال  
هيئات فان قولنا الانسان حي عالم سميع بصير قادر مريد متكلم وانه تعالى  
كذلك ليس فيه تشبيه لانه ليس ذلك اختص وصف الاله فكذلك البراءة عن المكان  
والخبر ليس اختص وصف الاله بل اختص وصف الاله انه قيوم اي هو قائم بذاته وكل  
ماسواه قائم به وانه موجود بذاته لا بغيره وكل ماسواه موجود به لا بذاته بل ليس  
الاشياء من ذاتها الا العدم وانما لها الوجود من غيرها على سبيل العارضة والوجود  
لله تعالى ذاتي ليس بمستعار وهذه الحقيقة يعني القيومية ليس الا الله تعالى  
انتهى كلامه \* ايمدي روحه من اسان قال وبحت وجدال اليه خبر ويرك  
يمكن دكلد رتكم يونك ذكرى مقدا مفصلا سبق ايتشد رفا ماروح صفي  
ومجردك بدنه تعلق ايتسند فواند كثيرة واردر مثلا جلته فواند دن برسي  
بودر كه ﴿ مشوي ﴾ معنى رابند حرفي ميكني \* برمعاني لفظ وحرف  
وصوت دن مجرد ايكن بر حرفه بنسند ايدرسين حتى اول حرفي لفظ وصوته  
كتوروب خزانه فكر كده موجود اولان معاني ومراداتي مخاطبه اشعار  
واظهار ايدرسن ﴿ مشوي ﴾ حبس كردى معنى آزادرا \* لفظ وصوت دن  
آزاد اولان معاني حروف وكلاته حبس ايلدك زيرا بلا حرف وصوت و بغير  
التلفظ معناه ظهور يوقدر ﴿ مشوي ﴾ بنسند حرفي كرده توبادرا \*  
سن باد نفسى بر حرفه قيد ايلش سين ومستعني دخي اول حرفي تلفظ ايتسكه  
معنايه بنسند ايلش سين پس معاني مجرد وانفاس غير مقيدة بنسند حرف  
ولفظ ايلك نيچون اولدى ظاهرا بودر كه ﴿ مشوي ﴾ از براى قائده اين  
كرده \* سن يوني لبد رفايده ايچون ايلش سكر ﴿ مشوي ﴾ توكه خود  
از قائده در پرد \* سنكه خود قائده دن پرده ده سك يعنى روحك معنای مجرد كي  
ايكن حرف مرتبه سنده اولان بدنه كديكسندن محجوبسك زرا استماع



کلماته قوت سامعه لازم اولدیغی کبی سنک دخی کوش جانک کشاده اولوق  
کر کدر که معنای روح حرف بدنه بند اولدیغدن معانی و حقایق واسرار و حکم  
دقایق شنوا اوله سک ایمدی باعث صمم سنک کدورات نفسانیه کدر حال آنکه سن  
معنی آزاد و پاد نفسی بند حرف و افظ ایلمدی کک بیهوده اولوب اتی لایدر فائده  
ایچون ایلمه سک پس مشوی آنکه ازوی فائده زاییده شد اول خالق  
بیچون که جنس فائده اندن ظهوره ککشدر مشوی چون نبیند آنچه  
مارادیده شد اول سمیع و بصیر نیجه کورمه اول نسنه بی که بزه مرئی و اشکارا  
اولدی مصراع اولده اولان زاییده کله سی بعض نسخه ده اسم فاعل صیغه سی  
اوزره زاییده واقع اولمشدر زاییده اولیجق فائده طوعیجی و زاییده اولورسه فائده  
طوغش معنای اولور لکن محله مناسب اولان معنی ظهور معنای اولمقله  
ظهوره ککشدر دیوه معنی ویرلدی حاصل بیت بودر که سن مخلوق ایکن بر معنی  
مشاهده ایلمه سک معانی مجرده بی حرف و صونه بند ایتمز سن پس  
حضرت حق و قادر مطلق دخی عالم معنای اولان ارواح مجرده بی عالم  
صورت و اشباح و شهادته کنور مکده نچون فائده اولیه و منافع کثیره  
کورلمه ایمدی روح پاک بوتیردخا که تعاق ایلمدی کندن بر فائده عظیمه بودر که  
زمین قالب انسانیده من عند الله براس تعداد واردر که بر موجب (و نفخت  
فیه من روحی) تخم روحانیت من زرع اجسام انسانیه القاولوب و آب عنایت  
سجانه و آفتاب شریعت ربانیه ایله پرورش بولدقده اولقدر ثمرات قرب  
و معرفت و هبوبات عشق و محبت حاصله اولور که هیچ فردک عقل و فهمی  
انک مقدارتی ادرالک ایدهمز و هیچ کسه انک حسابی بیله من کقال تالی  
(اعدت لعبادی الصالحین مالا عین رأی ولا اذن سمعت ولا خطر علی  
قلب بشر) اگرچه کیم روح عالم ارواحده قرب جوار حقدن ذوق لذت آتش  
و اول عالمه مناسب علم و معرفت بولش و حقله انسدن بهره و نصیب آتش  
ایدی لکن اول مقاماتک کالی و اول استعداداتک تمامی قالب انسانی به تعاق  
ایدوب زمین اجسامده پرورش بولدقدن صکره حاصل اولور و کال لذت انس  
دخی شاید مفارقت چکد کدن صکره ذوق اولتور و واسطه ادرالک جزویات  
اولان آلات و مدرکات قوالب و اشباحده حاصله اولوب واسطه من بوره  
اولماد قبحه معرفت شهوده بسر اولماز اکابناء که روح پرفتح قابله تعاق ایدوب  
و بنی آدم سائر موجوداتدن معرفت حق ایله تمت از و سرافراز اولدیلر و بالجله

مشوی صد هزاران فائده است و هر یکی معنائک کلماته بند  
اولدیغدن صد هزاران فائده واردر مشوی صد هزاران پیش آن یک  
اندکی و صد هزارانک هر بری اول بر فائده ک فتنده که روحک جسده  
تعقلیدر اقل من القلیلدر یعنی معنی حرفه بند اولدقده انواع فواید مشاهده  
اولوب و نیجه یوزیک اسرار و حکم ظاهر اولدیغی مقرر در ایمدی روحک ابدانه  
تعقلقده اول قدر دخی فواید واردر که معنائک حرفه تعقلقده اولان صد هزاران  
فوایدی انک یاننده بچردن قطره و مهر دن ذره در مثلاً بلور صافیده وجه ناظر  
تمثل ایتمز و مرآتک بر یوزینه کثافت کلدیکه رونما اولماز کذلک ارواح مجرده  
و صافیه دخی ظاهر آینه ده اولان کثافت کبی کثافت ابدانه مقارن اولمقده کمال  
صفات ربانیه چهره کشا اولماز نظم آفتاب عشق بر مرآت روح چونکه تابار  
آمد از عین فتوح دل چوماهی در وجود آمد ازین محض عرفانست اگر مردی  
بین عکس آنها را که کفتم هر یکی میکند بر دل تجلی یشکی بعد از آن بر نفس  
میکرد قرار این تجلیها با مر کرد کار ذره کرد در عرفان باشد این سخنها  
خوشتراز جان باشد عالمی را اگر بکردی سر بسر زین حدیث از کم کمی یابی خبر  
مشوی آن دم نطق که جزو جزو هاست سنک اول نطقک  
نفسی که جزو اجزادر مشوی فائده شد کل کل خالی چراست  
اول دم نطق کلی فائده اولدی پس کل فائده دن نیچون خالیدر مصراع اول  
مصراع ثانی به مر هوند ری معنی آن دم نطق که جزو جزو هاست کل فائده  
شدیم کدر و کل اول کل ثانی به مضایف دکلدر حاصل معنی دم نطق خود  
اجزاء بدندندر مع هذادم نطق جزو ایکن الفاظ و حروفه تعلق ایلمد کده فائده  
کلیه ظهوره کله پس نفخه الهیه اولان روح جسمده کلدلر اول نیچون فائده دن  
خالی اوله زبر اجزوا جزا فائده منسد اولیجق کالک فوایدی خود اولی بالطریق  
دیلمک اولور مشوی نو که جزوی کارتوب فائده است سن که  
جزو بسن سنک ابشک فائده ایلمدر مشوی پس چرا در طعن کل آری  
بدست پس نیچون کلک طعننه دست کنور رسن یعنی نیچون طعن ایدرسن  
ایمدی ای روح مصور نیچون عالم ارواحده ایکن بو محل پایینه کلدلک دیمه و جزوده  
اولان فوایدی چونکه کوردلک کله دخل و تعرض ایلمه اکابناء که اگر سن نو عالم  
اشباحه کله سک لذت انس و ذوق و صلتی نه یلوردک زیرا (ولیلونکم  
حتى نعلم المجاهدین منکم والصابرین) آیت کریمه سی خواستجه



اگر بجاهد و اگر صابر عالم ارواحه دخی حق سبحانه و تعالیٰ مکمل و میدرواکن  
اعیان ثابته لری هنوز صبر و اجتهاد ایلله ابتلا و امتحان قلمه شلرایدی پس عالم  
اشباح و ابدانه نزول ابتدیکرنده انواع تکلیفات شاقه ایلله مبتلا و محنت اولوب  
بلالره صبر ایتکله صابر مرتبه سن و طریق حقه بجاهده ایتکله بجاهد درجه سن  
بودیلر و صابر و بجاهد اسملریله موسوم اولمغه موافق اولدیلر اکابنه که صفات  
منزوره عالم ارواحه روح ایچون بالقوه ایدی عالم اشباحه بالفعل ظاهر اولدی  
مثلا قابل صنعت کتبات اولان انسان مادامکه فعل کتابتی وجوده کتورمیه  
اکاکاتب تسمیه اولمز کذلک روح دخی عالم اشباحه تحصیل معرفت ربانیه ایتدیکه  
واذت انسی چشان اولمغه عارف کامل و واصل حق دینار سائر نافع دخی  
اکاکوره قیاس ایلله ایمدی دیده عبرت بین صاحبی اولمیوب نابینا اولان غافله  
و روحک ابدانه تعلق ایتمه سنده فائده وارد دین نادانه جواب بودر که  
❦ مشوی ❦ گفت را کرفائده نبود مگو ❦ ای روحک جسده تعلقنده  
فائده بو قدر دین جاهل گفت و سخنک اگر فائده سی اولمازمه سویله  
❦ مشوی ❦ و ربود هل اعتراض و شکر جو ❦ و اگر کلامک فوائدی  
اولور سه ترک اعتراض ایدوب طالب شکر اول ❦ ایمدی معانی بسطه الفاظ  
و حروفه قید و کلمات ایلله مرکب اولد فده متکلم مافی الضمیرنی آنکله بیان ایدوب  
حرف معنایه ظرف اولدیغی کبی روح مجرد دخی نفس رجائیدن جسده تعلق  
ایدوب کله معنایه دلالت ایلدیگی کبی کله مشابه سنده اولان کالبد دخی معنایه  
اولان روح لطیفک شانه دلالت ایدر (فاذا کان کذلک صحابف اکوانده کلمات  
اشباح و آثار دن آیات سبحانیه قراءت ایلان عالم ربانی و عارف سبحانی صور کونیه  
و قوالب انسانیه خصوصاً سینۀ بی کینه زنده اولان لوح محفوظه نظر  
ایته دکارنده هر بر صورت و قالب بر معنایه دلالت ایلدیکن کوروب متکلم حقیقی  
صور مختلفه به اسماء متضاده ایلله تجلی ایلدیکنک اسرار و حکمی عارف کامل و مقصود  
اصلی به نائن و واصل اولور ❦ ایمدی بودوات و عزت و قرب جوار احدیت روحک  
قالب انسانی به کلدیکندن حاصله اولدیه ترک اعتراض ایدوب بو نعمتک شکر نییل  
و حقه ثنا قیل ❦ سید فرماید ❦ صورتک نقشنده هر کیم کورمدی نقشنی ❦  
واهب صورت انک کوز سز راتمش باشنی ❦ قاب قوسینک رموزن صائمه کیم فهم  
ایلیه ❦ کیمکه ظاهر کورمدی شول بدر ماهک فاشنی ❦ دوشمندی باطل  
خیاله اولدی سوداسی خام ❦ هر کیمک کیم عشق اودیلله حق بشورمش آشنی ❦

کرچه فراش ملکدر عنبر افشان سنبلک ❦ چونکه بن سلطانی بولدم نیلرم  
فراشنی ❦ جائنی عشقک از لدن بولداش اینش کندویه ❦ قویمید بولداش شک  
حقن یلن بولداشنی ❦ ای نسیمی حالکی کر کیمسه بیلز غم دکل ❦ حق ییلور  
خاق جهانک سرنی هم فاشنی ❦ ایمدی بنم روح ❦ مشوی ❦ شکر یزدان  
طوق هر کردن بود ❦ شکر یزدان هر کردنک طوقیدر یعنی حق سبحانه  
و تعالیٰ ک فلاحه شکر ی هر منعم علیه اولان کیمسه نک جید اطاعتنه وضع  
اولمشدر ❦ بس اوزرینه فرض و واجبدر که منعم حقیقی اولان خدای معالیه  
شکر فراوان ایلله باخصوص روحی مرتبه انسانیه کتوردیکندن اعلی  
نعمتی وارد و انک شکرینک عهده سندن کما که کیمه قدرت وارد اما شکر  
دیدیکر ❦ مشوی ❦ نه جدال و روتش کردن بود ❦ جدال و یوز پورتار مق  
دکدر یعنی قاهر مطلق سنی بر بلا ایلله مبتلا قیسه و انواع محن ایلله امتحان ایلله  
حالتدن شکایت ایدوب بن مبتلایم دیو جدل ایلک و بلایه صبر و تحمل ایتوب  
ترش روی اولق دکدر ❦ کمال خجندی ❦ بجا کشنده تیغ از تو عاشقان  
اعراض ❦ زشمع بازی پروانه کی بودم قراض ❦ بیا که باتو کنم عرض سوز  
درد نهان ❦ که از طیب نپوشند خستگان امراض ❦ تو مستعد نظر شو کمال  
و قابل فیض ❦ که منقطع نشود فیض هر کراز فیاض ❦ مشوی ❦ کر ترش  
روبودن آمدش کربس ❦ اگر شکر فقط ترش روی اولق کلدیه ❦ مشوی ❦  
پس چوسر که شکر کوی نیست کس ❦ پس بو اعتبار ایلله مانندخل بر شکر  
ایدیچی و ثنا کوی کسینه بو قدر زیر اسر که دائماً ترش رویدر ❦ ایمدی بنم جانم  
❦ مشوی ❦ سر که را کر راه باید در جگر ❦ سر که به اگر جگره بولق کرک ایلله  
❦ مشوی ❦ کو بشو سر کنکین اواز شکر ❦ سر که به سویله که شکر دن  
سر کنکین اولسون حضرت مولانا قدس سره الاعلی بونده بو معنایه  
اشارت پیور لر که کرچه شکر ایتک جوارح و اعضایی ما خلق له سنده استعمال  
ایتکدر و لکن اولیله دخی دکدر که بر بلایه مبتلا و بشریته گرفتار اولان افتاده بی  
کورد کده بنم صلاح حالم وار و بو کسینه عاصی و مجرمدر و نعمت حقه شکر ی  
بو قدر دیو الکه تسبیحک آکوب و اکا حقارت ایلله باقوب لفظ شکر ی کندو که  
آلت عجب ایدوب ترش روی اولق دکدر بلکه شکر اولدر که بولدن آزان  
ودام بشریته گرفتار اولان مبتلاره چشم شنفقت و نظر می حمله باقوب الهی  
سیدی و مولای بو مجرم و مبتلایه سن هدایت ایلله و نفسمزی بو یوله کتسکدن



سن صافیه سن قدرت کامله و ارادت علیه بنی بونک حالته گرفتار ایدوب  
و یومبتلای صلاح حاله کنورمه که محیط و شاملدر الهی هم بوقولکه هدایت و بر  
و هم بن قولیکی حفظ و امانکده قیل دیو یوزین بره سوروب عجب و انانیدن  
صافمنای و کیمه نیک عینی یوزینه اورماق حقدن کل اطف و قهره راضی  
و شا کر اولوب محبوبک جفا و وفاسی آنک فتند مسای اولقدر تنکیم مقدا  
شا کرک اقسامی و مراتب شا کرین مفصلا بیان اولمشدر \* ایدوب کواکه بول  
بولق ایسترایسک ترش رولیکی ترک ایدو سن فامای غیرت و بی حیثیت مرته سنه  
وارمیوب و کفره دخی رضا و برمک درجه سن بولیه سن سرکنکین کی اولوب  
هرایشک حکمت اوزره ایدیه سن دیمکدر حاصل کلام هرشیثک حقیق حق  
سبحانه و تعالیک هدایتی نورندن غیربسی بیلدرمز و بالکز سوز ایله حقیقت  
حال معلوم اولمازومعانی من بوره ایات و اشماردن بطریق التصریح استفاد  
اولماز تنکیم حضرت مولانا بومعنایه تنبیه ایدوب بیوررل که \* منوی \*  
معنی اندر شعر جز باخط نیست \* معنی شعرده خط و خطا ایله اولمقدن غیر  
دکدر \* منوی \* چون فلاسکت کاندلر ضبط نیست \* فلاسک فلاحن  
معناسنه در معنی صپان و صپان طاشنه دخی فلاسک دیرل بومصر اعدده  
صپان طاشی معناسنه در معنی شعره برصپان طاشی کیدر مثلاً صپان اتان  
کسنه بهر حال دیندیکی نشانه اورمدیخی کی ناظم دخی کا هو حقه معنایی ادا  
ایدو من و مقصود بالذاتی ایستدیکی کی تعبیر ایدو من و بواحوال یا لکز شعرده  
دکدر بلکه هر نه مقوله معانی دقیقه و غامضه که لاجل التفهیم بعض  
تمثیلات ایله ایراد اولنسه یا بودر که نشانه و مقصوده اصابت ایله و یا خود  
مستمع اندن برغیری معنی تصور ایله و تمثیل ایلک مرادی نه ایدیکی فهم  
اولنیه \* ایدوب درون حالی و تجلیات الهی و صفاء روحانی مجرد قال ایله فهم  
اولنیز بوکا ذوق وجدانی کر کدر و مرشد کامل صحتسنه ملازمت لازمدر دیو  
اشبو بیانه شروع بیوررل

\* در معنی آن که من اراد ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف \*

اول قولک معنا سنک بیائنده در که برکسنه الله له اوتورمق دیلسه پس اول  
کسنه اهل تصوف ایله اوتورسن زیرا بونلر هسنی \* مو هو ملرندن محض فانی  
اولوب وجود حقله باقی و مظهر تجلیات ذات و صفات اولمشدر و صوفی ایله

\* تصوفک \*

تصوفک تعریفنده \* م \* صوفی ابن الوقت باشدای رفیق \* بیستنده برآمد جک اظهار  
قیلنشدی و عندار باب التحقیق حقیقت تصوف داخل تحت عبارت اولماز و حقیقت  
تصوف ضابطه دن برشی ایله ضبط اولنماز ( نقل عن الشيخ ابی محمد الجوبنی  
انه لم یصح الوقف علی الصوفیه اذ لیس للتصوف حد یوقف علیه ) فلهذا ماهیه  
تصوفده اقوال مشایخ بیکدن زیاده در اگر چه کیم الفاظ و عبار تلری مختلفه  
ولکن معنای متعارفه در الحاصل تصوف تخلف باخلاق الله ایله و حیات بلاموت  
و موت بلا حیات و بیکه اهلک بلا املک و املک بلا اهلک کدر و تصوف برق بحرق  
و ذوق مورد و شرق متحققدر اکابناء جنید بغدادی طیب الله انفسه ( ما اخذنا  
التصوف من القیل و القال و لکن عن الجوع و السهر و ترک الدنیا و قطع المألوفات  
و المستحسنات ) دیو بیورمشدر و مرشدان راه حقیقت ارکان تصوف اون  
رکنه رد بمشار اولاتجربید توحید ثانیافهم سماع ثالثا حسن عشرت رابعاً بذل  
و ایثار خامساً ترک اختیار سادساً سرعت وجد سابعاً کشف خواطر ثامناً کثرت  
اسفار تاسعاً ترک اکتساب عاشراً تحریم ادخار در پس بونلر تصوفک ارکاندر  
دیمکدن مراد اشیاء من بوره تصوفک لابد و لازمه سیدر دیکدر \* ایدوب برکسنه ده  
ارکان من بوره اولنسه اکاهل تصوف دینلر اما بونلرک وجودندن تصوفک  
وجودی دخی لازم اولماز تصوف بونلردن اخصدر و بالجمله تصوف قال ایله  
اولماز حال ایله اولور و لکن ار باب حقیقتک تصوف تعریفنده اولان بعض کلمات  
قدسه به لرین ذکر ایدم که مستمع قابل اهل تصوفده مقارن اولوب انلردن حال  
حاصل ایتکه سعی و اجتهاد ایلایه شهاب الدین سهروردی قدس الله روحه  
عوارف المعارف نام کتاب لطیفنده باب خامسده ذکر ماهیت تصوفده بیوررل که  
( اخبرنا شیخ ابو زرعة طاهر بن ابی الفضل فی کتابه ابو بکر احمد بن علی بن  
خلف الشیرازی اجازة الشيخ ابو عبد الرحمن السلی ابراهیم بن احمد بن محمد بن  
رجاء عبد الله بن احمد البغدادی عثمان بن سعید عمر بن راشد عن مالک بن انس  
عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
لکل شیء مفتاح و مفتاح الجنة حب المساکین و الفقراء الصبر هم جملة ما الله  
بوم اقیمه ) و قال الجنید و قد سئل عن التصوف فقال ان تكون مع الله بلا علاقة  
و قال معروف الکرخی التصوف الاخذ بالحقایق و الیأس بما فی یدی الخلاق  
فن لم یحقق بالفقر لم یحقق بالتصوف و قیل نه سآیه الفقر مع شرفه بدایة  
التصوف و قال ابو حفص التصوف کله آداب لکل وقت ادب و لکل حال ادب

مطلب  
فی ماهیه التصوف  
واهل



والبکل مقام ادب فی لزوم آداب الاوقات بالغ مبلغ الرجال ومن ضیع الآداب  
فهو بعید من حبث یظن القرب ومرتد من حبث یرجو القبول (وقال ایضا حسن  
آداب الظاهر عنوان حسن آداب الباطن لان النبی علیه السلام قال اوخشع  
قلبه لخشعت جوارحه) وسئل ابو محمد الخری عن النصف فسال الدخول  
فی کل خلق سنی والخروج عن کل خلق ذنی) وبعضیلر دخی دیشلر که تصوفک  
ارلی علم اوسطی عمل آخری حقدن موهبه در و بعضیلر تصوف ذکر مع الاجتماع  
ووجود مع الاستماع وعمل مع الاتباع دیر دیشلر وبعضیلر دخی تصوف ترک تصوف  
و بذل روح در دیشلر و سهل بن عبد الله صوفی شول کسه ندر که کدردن  
صافی و فکر حقه قلبی مالا مال و بشر دن انقطاع الیه حقه رجوع ابدوب  
ذهب و مدر قتنه مساوی اوله دیو بیور شلر \* حکیم سنایی \* مر دصوفی  
تصلنی نبود \* خود تصوف تکافی نبود \* صوفی آنست کز تمنی و خواست \*  
کشت بیزار و بکره بر خاست \* کشته آزاد آنچه بکریزد \* و آنچه بدهند  
خلق نپذیرد \* هر چه باید ز کرد کار جهان \* خواهد و خلق از همه جویان \*  
صوفیانی که کاه بردازند \* چشم تحقیق راهمه کازند \* صوفیانی که اهل  
اسرارند \* در دل نار بر سرش دارند \* تو بصفو صفات صوفی باش \* خواه  
بصری و خواه کوفی باش \* صوفی عشق و در حدیث هنوز \* سلب و ایجاب  
ولایحوز و یحوز \* صوفیان در دمی دو عید کنند \* عنکبوتان مکس قید کنند \*  
آنکه از دست روح قوت خور د \* کی نمک سود عنکبوت خور د \* ذوالنون  
مصری قدس سره دن روایت اولنور که حکایت بیور مشلر که سیاحت ایدر کن  
سواحل شامده بر مرأه صالحه به ملاقی اولوب قندن کلور سن دیدم جواب  
و یردیکه بر قومک حضه و رندن کلور مکه (تجانی جنوبهم عن المضاجع)  
قول کریمی انلرک شاننده در بن ایدم ای مرأه مبار که پس فنده کیدرسن  
جواب و یردیکه شول رجال خدایه کیده ر مکه (رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع  
عن ذکر الله) قول کریمی انلرک وصف جبار بدر \* پس اکا ایدم ای زن اول  
قومی وصف قیلک اطفا در \* پس بوشمری فی المال انشا ایلدی \* شعر \*  
قوم همومهم بالله فدا عقلت \* فالهم هم تسعو الی احد \* فطلب القوم مولا هم  
وسیدهم \* یا حسن مطلبهم للواحد الصمد \* ما ان تنازعهم دنیا ولا شرفا \*  
من المطاعم واللذات والولد \* ولا لبس ثياب فائق انق \* ولا روح سرور حل  
فی بلد \* الامسارعة فی اثر منزلة \* قد قاربوا الخاطو فیها باعد الابد \* فهم

رهائن غدران و اودیه \* وفی الشوا میخ تلقاهم مع العدد \* ایلدی ای طالب طریق  
سبحانی وصات حق ایسترایسک ذکر اولان طافه علیه ک مجلس قدس انسلر به  
مشرف اولغه حقدن مدد و عنایت رجایله زیرا انلره ملاقات حقدن هدایت  
اولد بفسه کان ایتیه من تکیم جنید بغدادی بیورلر که (الصوفی کالارض  
ی طرح علیها کل قبیح ولا یخرج منها الا کل ملیح و قال هو کالارض یطأها  
البر والفاجر و کالسمک یظل کل شیء و کالفطر یسقی کل شیء فلهذا من اراد  
ان یجلس مع الله فلیجاس مع اهل التصوف) بیور بلوب و حضرت جلال الدین  
رومی قدس الله روحه بونک تحقیقته شروع بیور دیلر قال طیب الله انفاسه  
\* مثنوی \* آن رسول از خود بشد ز بن یکد و جام \* اول رسول بوبرایکی  
جامدن کند و سندن کندی یعنی حضرت عمر رضی الله عنه ک مجلس قدس  
انسلرینه و اصل اولوب کوش هوشی کلمات انسیده لری کوش و جان ودلی  
نظرا کسیر اثر لرندن ر حبق صاف عشق ازل نوش اید کده کیفیت باده محبت  
ولدت انس معیت \* کند و بی کند و دن الوب دریای وحدتده مستغرق  
وفانی اولدی و مستهلک فی الذات اولغه \* مثنوی \* فی رسالت یاد ماندش  
نی پیام \* انک خاطرنده نه رسالت ونه پیام قالدی \* یعنی مست و مد هوش  
محبت اولوب جله سنی فراموش ایلدی \* مثنوی \* واله اندر قدرة الله  
شد \* حق سبحانه و تمالیک قدرت و جلالتده واله و حیران اولدی  
\* مثنوی \* آن رسول اینجار سید و شاه شد \* اول رسول روم بومر تبه به ابر شدی  
و شاه اولدی و با خود رسول روم ایکن نور ایمان و جذبه رحمان ایله جان ودلی روشن  
اولوب و سر سعادتده (الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور) ناجی  
کیدر بلوب شاه دلشاد و مر د آزاد اولدی \* پس بنده ایکن آزاد و رسول  
ایکن شاه اولمق نوجهله در دیرایسک \* مثنوی \* سیل چون آمد بدیریا بحر  
کشت \* کورمز میسن سیل چونکه دریاه کلدی بحر اولدی کذلک رسول  
قیصر روم دخی مانند سیل روان جانب دریای دل عمر رضی الله عنه لاحق  
اولوب بحر پیکران اولدی \* مثنوی \* دانه چون آمد بمرز کشت کشت \*  
و بر مثال دخی رسول قیصر روم بذرودانه کبی کشت زار اسرار کرد کار اولان  
عمر الفاروقه ملاقی اولدی و حضورینه کلدی کشت معارف ربانی و زرع  
حقایق نامتناهی اولدی کشت اول کاف عربیک کسر یله زرع معاشنه در  
\* پس محسنلر رفیق اولان بهر حال نیک حال و خوش خصال و مقبول خدای



مثال اولی مقرر در بوکا بر مثال دخی بود که **مثنوی** چون تعاق یافت  
 نان بابو البشر **بومحمد** بوالبشر دن مراد مطلقا نوع بشر در چو نکه  
 نان بوالبشره تعاق بوالدی یعنی لقمه انسان اولدی **مثنوی** نان مرده  
 زنده کشت و یا خبر **نار** مرده زنده و داننده اولدی یعنی جادایکن انسان  
 مرتبه سن بوالدی نتکیم مقدمات بونک ذکر **ری** سبق ایلدی و بر مثل دخی  
**مثنوی** موم و هیزم چون فدای نار شد **شمع** و حطب چونکه فدای  
 نار اولدی یعنی وجود برین آتشه یاقدی **مثنوی** ذات ظلمانی او انوار  
 شد **موم** و هیزمک ذات ظلمانی عین انوار اولدی کذلک وجود عنصری  
 بشری دخی کثیر و ظلمانی ایکن فدای نار محبت اولد فقه تجلیات انوار احدیت  
 ایل کال نورانیت حاصل ایدوب نور و حدتدن غیرسی قال کذلک بر مثال دخی  
**مثنوی** سنک سرمه چونکه شد در دیدگان **به** التریبه سرمه طاشی  
 حد ذاته سیاه و مظلم ایکن چونکه کوز زده اولدی یعنی ابصاره کشیده  
 قلندی **مثنوی** کشت یزینی شد آنجا دیدبان **اول** حجر مسحوق و کل  
 اصفهانی بینافه سبب و با صربه قوت اولدی کذلک قلبی سنک سرمه کی  
 شدید و سیاه اولان مرید عاشق دخی نظر کیمیا اثر پیره و اصل اولوب غبار  
 اقدام کمال اولوا الابصارن دیده جانته توتیا ابتدا کده قلبی آفتاب بدن انور  
 و دیده فوادی منور اولور **ایندی** ای نور دیده پدر باد اجل و رد عمرک پریشان  
 ایدوب در بدر اولما زدن اول بر مرشدی کامله ملاقی اولغه سعی و کوشش قیل  
 (بیت) اسرار خرابات هر از پیر دغان پرس **این** قصه سماعیت مکن فکر فیاس  
**مثنوی** ای خنک آن مرد از خود رسته شد **ای** سعادت تلوشول مر دراه که  
 کند و سندن قور تلمش اولدی یعنی **عجب** و انانیت و پندار و نفسا نبتدن کچوب  
 افتاء بشریت ایدوب **مثنوی** در وجود زنده پیوسته شد **بر** زنده نک  
 وجودینه پیوسته و ملصق اولدی یعنی وجود حقانیه زنده و باقی اولان بر زنده  
 کوکلنه یول بولوب انک جنان جنانه داخل اولغه ارواح انبیا و اولیا ایل  
 حشر اولدی زیر امر شد کمالک وجود شریقی محشر انوار اولیا و مجمع اسرار  
 انبیا در **خجندی** هر که در راه تاول قدم از خویش برید **هم** باول قدم  
 آنجا که همی خواست رسید **هیچکس** در توتیا و بخت که از خود نکریخت  
**هیچکس** با تونه پیوست که از خود نبرد **مثنوی** وای آن زنده که با مرده  
 نشست **وای** و در ریغ و حیف اول زنده که مرده ایل او طوردی **مثنوی**

مرده کشت و زندگی از وی بخت **اول** زنده مرده مقارن اولغه زنده لک  
 اندن صحرادی اول دخی مرده اولدی بوییت شریفه بر قایح وجهله معنی  
 قابل **وجه** اول بود که ابواه و دریغ شول مر دطالب مستعده که زنده لک  
 مرتبه سن بولغه کند وده قابلیت واریکن نور عشق و محبت و ضیای ذوق  
 و حالتدن بی بهره قلبی افسرده بر مقلدک دامنه گرفتار اولغه اولدخی انک کی  
 بی ذوق و حالت و بی عشق و محبت اولوب مرده و جاهل قالدی **و یا** خود  
 حیف و دریغ اول روح انسانی به که کوکلنی مزخرفات فانیه بنده ایدوب حیات  
 ابدی و سعادت سرمدیدن محروم قالدی **و یا** خود ابواه و دریغ و صدهزار حیف  
 و تأسف شول زنده دل اولان ارباب محبت که مر شد کامله ملاقی اولوب و شمع  
 جانی نور آفتاب روح محمدیدن ابقاد ایدوب حقله باطلی فرق ایش ایکن  
 کبر و اسفله میل ایدوب اهل دنیا ایله صحت و ذوق و محبتی اولیان تیره دللر ایل  
 موانست ایلوب انلرده اولان کثرت و ظلمت جهل و کدورت بونک قلبیه دخی  
 تأثیر ایتکله مکدر و پرژنک اولوب حالت مزبوره کند وده مستقر اولور سه  
 زنده ایکن مرده اولوب نفسا نبتی غلبه ایتکله ولد قلبی سنی قتل ایلدی کما قال  
 علیه السلام (ایاکم و مجالسة الموتی قالوا ومن الموتی یا رسول الله قال صلی الله  
 علیه و سلم الاغنیاء) و فی روایة اخرى قال اهل الدنيا (قال علی کرم الله  
 وجهه **مثنوی** اف علی الدنيا و اسبابها **فانها** للحرز مخلوقة **هم** و همها  
 ماتت قضا ساعه **عن** ملک فیها **وعن** سوقه **وقال** ایضا **مثنوی** **مثنوی** و فی الجهل  
 قبل الموت موت لاهله **واجسادهم** قبل القبور قبور **وان** المرألم یحی بالعلم  
 میت **و ایس** له حین النشور نشور **پس** طالبه لازم اولان بود که زنده دلاره  
 پیوسته اولوب مرده دل اولان جهلا و اهل دنیا دن دور اوله **مثنوی** قطعه  
 با مردم نیک **شوم** صاحب ای دل **باشد** که شوی یار مناسب ای دل **بگذر**  
 زمزاح و ترک بد کن نفسی **تأحق** بدهد ترا مراتب ای دل **و اگر** بن داغما  
 زنده دل جست و جو سندهیم ولیکن هنوز بوله مدم مرده دللر ایل ضروری  
 صحت ایدرم دبرایسک بوله مدیغک تقدیر جه دخی زنها مقلده و مرده دلان  
 صحتن اختیار ایتوب قرآن عظیم الشانک حکم ایلدیکی شرع شریف نبوی  
 و سنت سنیة احمدیدن منفک اوله اول سنی طریق مستقیمه دلالت ایدر زرا  
**مثنوی** چون تودر قرآن حق بگریختی **چونکه** سن جلیس جنان  
 و انیس روان اولان کلام قدیم و قرآن کریمه فرار ایلنه سن یعنی کتاب ربانی به



التجافیه سن وتلاوت قرآن الیه جائك لذت بواوب حکم الله عامل اوله سن  
بهر حال کم کشته اولوب **✽** مشوی **✽** باروان انبیا آمیختی **✽** روان انبیا الیه  
مختلط اولوب روح رفتو حلیله آشتالی ایدرسن و بوبیت شریفده بوجله  
معنی ویرلک دخی قابلدن که چونکه سن مرده دلردن کسته اولوب احکام  
قرآنیله آراسته و اوصاف ربانیه الیه پیراسته و حضور شریفلرنده حق  
باطلدن متمیز اولان عارف واصل و وارث کامل و مرشد مکملله فرار و التجا  
ایلیه سن تحقیق و تحقیق مرده دل اولفدن قوریلوب ارواح انبیا و اولیا الیه  
مختلط اولوب و اسرار علیه الیه آشتالی ایدوب حیات ابدی و بقاء سرمدی  
بواورسن **✽** خجندی **✽** مریدان طاب پیرند و پیران طاهر و پیدای **✽** دریغا  
تشنه لب خواهیم مردن براب دریا **✽** مکو اصحاب دل رفتند و شهر عشق شد خالی  
**✽** جهان بر شمس تبریزست کو مردی چومولانا **✽** جناب عشق بس عالیت  
موسی همتی باید **✽** که نتوان بر چنان طوری شدن بی همت والا **✽** ابدی سعی  
و کوشش قیلوب بوله مدم دیمه حق سبحانه و تعالی قادر در البته طالب مطلوب بنه  
واصل اولق مقرر در **✽** رباعی **✽** اگر دمی بگذاری طریق ناهلی **✽** به بینی آنچه  
نبی دید و آنچه ولی **✽** خدایر اشناسی و خاص بنده شوی **✽** خدایر اتو ببینی رغبت معتزلی  
**✽** ای طالب صادق تلاوت قرآن الیه و احکام قرآنیله موصوف اولان مردان  
یزدان الیه مالوف اولیحق و انلردن لذت آلیحق ارواح انبیا الیه آشتالی مقرر میدر  
دیر ایسک مقرر در زیر **✽** مشوی **✽** هست قرآن حالهای انبیا **✽** قرآن عظیم انبیا  
عظام علیهم السلام احوال و اوصافیدر **✽** مشوی **✽** ماهیان بحر پاک کبریا **✽**  
انبیا عظام علیهم السلام فی المثل دریای کبریایک ماهی بیدر علی الخصوص  
قرآن کریم وصف جیل محمدیدر **✽** سید **✽** ای رسول فخر عالم سید ذات  
وصفات **✽** بحر ذاتک کوهر بسک هم صفاتک عین ذات **✽** مظهر سر حقایق  
مطلع نور ازل **✽** معدن سر دقایق منبع هر معجزات **✽** احد و محمود و قاسم شاه  
سلطان رسل **✽** کنت کنزک مخزنی هم کشف حل مشکلات **✽** وصفه و الشمس  
و النجم و تبارک سولدی **✽** شانکه طاهای و یاسین کلدی حقندن بینات **✽** صورتک  
انوارک هر ذره سی شمس و قر **✽** طره عنبر فشاک لیل القدر و ورات **✽** عز و اقبال کدن  
اوتری اولدی ترکیب جهان **✽** بیرو کولک انس و ملائک اصل و فرع کائنات  
**✽** هر کیم ایمانی بقین ابدی سکا ای پاک دین **✽** لایزال اولدی همیشه جاودان  
اندر حیات **✽** مؤمن و صادق موحد جان نثار ایلسکا **✽** کرچه مشرک شبهه دن

پاک اولدی اول بی ثبات **✽** عقل جان و دین و دل ای کوهر کون و مکان **✽** سندن  
اولدی جمله اشیا سکر و قند و نبات **✽** قبل نسیمی به ترحم ای شفیع المذنبین  
**✽** حاصل ایکی جهانده سندن ای پاکیزه ذات **✽** ابدی بنم روح چونکه قرآن  
احوال و اوصاف انبیا در سندن دخی احکام قرآنیله مختلط اولدقده بهر حال  
ارواح انبیا الیه حشر اولق محققدر **✽** مشوی **✽** و ربخوانی ونه قرآن پذیر **✽**  
واکر قرآن عظیمی بجز تلاوت ایدوب طونالم کونده بر ختم ایلمش سن و لکن  
قرآن کریمده اولان اوامر ربانیه امثال و اعمال صالحیه اشتغال ایتمیوب  
احکام قرآنی بی قبول قلبیه سن **✽** مشوی **✽** انبیا و اولیا را دیده کبر **✽** فرضی  
کندوی انبیا و اولیا بی بالذات کورمش طوت یعنی انبیا و اولیا بی کورمکدن  
مراد شرف ایمان الیه مشرف اولوب و انلرک بیورد قلربن طوتوب و انلرینه  
کیدوب حاللر الیه حاللیمقد **✽** پس قرآن کریم خود احوال انبیا در تلاوتند دخی  
مقصود آنکله عمل ایتمکدر عمل اولوب حاللیم کدنصکره طونالمکه او قومش  
و یا خود انبیا و اولیا نیک بالذات کدنورین کورمش بلکه دور  
آدمدن برومیر اولوب هر بر الیه صحبت ایتمش سن نه فائده بونس امرم ایدر  
قدس سره **✽** بیت **✽** کنشی دنیا به کیکدن ربی بیک ایتمش **✽** ربی بیک سبب  
اولیا بی بولما غمش **✽** بولق دکل ایتمش بولق بیک دکل ایتمش بیک **✽** اولیا به کوکل  
و ربوب رنگنه بویا غمش **✽** ابدی بنم جانم بیک کورمک اولق دیمش در سن  
دخی حایکی اکا کوره قیاس الیه و کندو که نافع کار ایشله **✽** پس برکنه عمل  
ایتمدیک تفدی رجه قرآن او قومنک کندو به فائده سی بوقی دیر ایسک عملسز  
قرآن او قومن رب العزیز کلام شریفنه اعتبار ایتمکدر او مقوله لک حقنه حضرت  
رسول علیه السلام (رب تال القرآن و القرآن بلغنه) بیورمشدر یعنی چوق  
قرآن اوقیجی وارد حالبو که قرآن اکا اعنت ایدر دیمکدر و بومحمله اعنتدن مراد  
حق تعالی نیک رضا سندن دور او اوردیمکدر زرا رضای حق قرآن الیه قوللری عمل  
ایتمکدر مولانا جامی علیه الرحه بوحديث شریفی شرح ایدوب بیورر که **✽** نظم **✽**  
رب تال یعوذ بالقرآن **✽** و هو یفضی به الی الخلدان **✽** خواجه رانیست جز تلاوت  
کار **✽** لیکن آن طرد واعنت آردبار **✽** لعنتست این که بهر لهجه و صوت **✽**  
شود از تو حضور خاطر فوت **✽** فکر حسن غنایر دهوشت **✽** متکلم شود فراموشت **✽**  
نشود بر دل تواننده **✽** کین کلام خداست یابنده **✽** لعنتست این که سازدت  
بی سیم **✽** روز و شب بامبر و خواجه ندیم **✽** مجلس نا کسان بیارایی **✽** نالیدان



يك دو خرد بر يابی \* خانه شان مزبله است و قرآن نور \* داران نور را زمزم به دور \*  
 شرم بادت که بهر مزبله \* سازی از نور قدس مشبه \* انست این که هست  
 تو تمام \* کشت مصروف لفظ و حرف و کلام \* نقد عمت ز فکر معوج \* خرج  
 شد در رعایت مخرج \* کرشود مدی از ادای تو کم \* حرف غم در دلت شود  
 مدغم \* فوت کردی سعادت سرمد \* غم نخوردی بر ابریک مد \* همچنین هر چه  
 از کلام خدا \* جز خدا قبله دلت ترا \* موجب لعن و مایه طردست \* حبذا  
 مقبلی کرآن فردست \* معنی لعن چیست مردودی \* بمقامات بعد خشنودی  
 \* هر که ماند از خدایک سرمد \* آمد اندر مقام بعد فرو \* کر چه ملعون  
 نشد زحق مطلق \* هست ملعون بقدر بعد از حق \* زآنکه اندر مقام بکنایی  
 \* نیست مورا بحال کنجایی \* امدی بنم جانم قرآن عظیمی اسنان صدقه  
 قرأت ابله و جان قول اغیله دیکله عجب قرآن کریمه اولان اشو آیتی فهم ایدر  
 مین که قال تالی ( او انزلنا هذا القرآن علی جبل رایت خاشعاً متصدماً  
 من خشية الله ) وقال علیه السلام ( القرآن غنی لا فقر بعده ولا غنی دونه ) ای جان  
 پدر عین القضاة همدانی بیوردر که چونکه قرآن نقاب عزتی وجه کر بندن  
 رفع ایلوه و برقع عظمتی کشاده قبله بعد و فراق بیمار لیک جله سنه افاء الله دن  
 شفا و پرور و هر کس در دینه دوا بولور کما قال علیه السلام ( القرآن هو الدواء )  
 قرآن مبین بر جبل متیندر که غالب صادق لاجرم مطلوبه جذب ایدر حق تبارک  
 و تعالی قرآن عظیمی بوعالمه کسوت حروفه انزال ایدوب هر بر حرفه صد هزار  
 غزیه جان رب با تعبیه قیلد بلر اما سن قرآنی فنده کور رسن هیهات صد هزار  
 اغطیه و حجبک و راستنده مستور در سنن ایه اکا محرم دگلسن اگر درون پرده به  
 کیمکه سکا اذن اولیدی معانی قرآنیه سکا جلوه کر اولور دی اما قرآن عظیمی  
 حق تبارک و تعالی بیکانه لندن حفظ ایدوب ( انما نحن نزلنا الذکر و اناله  
 لحافظون ) بیور مشدر \* امدی قرآن عظیم اولیا به و عمل صالح ایلان مؤمنینه  
 خطاب لم یزالدر بیکانه لره اندن بهره و نصیب یوقدر و حروف و کلماتدن غیری  
 نسنه ایشترلز را که سمع باطاری یوقدر کما قال تعالی ( انهم عن السمع لم عزولون )  
 آهای عاشق صادق حضرت فخر عالم صلی الله علیه و سلم بیوردر که ( اقرأ القرآن  
 و التمسوا غریبه ) امدی بنم جانم غرایب قرآنیه طلب ایتک هر کسک کاری  
 دکلدر \* پس بو جان حاصل ایتکه کباخانه ( اول ما خلق الله نوری ) به ابرشوب  
 ( ادنی ربی فاحسن ناد بی ) استاذندن تعلم ایلیم سن و اوح داندن بلا واطه

او قویه سن و نظر ایدوب کوره سنکه لوح دلده ( وربک الاکرم الذی علم بالقلم  
 علم الانسان ما لم یعلم ) مکتوب اولوب و کتاب خانه قبله اولان قلم اولدیغن  
 مشاهده قیلور سن فلهذا کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا بیوردر که  
 \* مثنوی \* ورنه برای جو برخوانی قصص \* واکر قرآن کریمی قبول اید بجی  
 اوله سن و انده اولان قصص انبیایی چونکیم او قویه سن سکا بر لذت و حالت  
 کلور که \* مثنوی \* مرغ جانت تک آید در قفص \* مرغ جالت تن قفصنده تک  
 کلور یعنی فضای وسیع لاهوت و صحرای منبع ملکوتی مشاهده ایدوب روح روان  
 قفص ننده طور میوب عالم لامکانه جولان ایتک ایستزیرا \* مثنوی \* مرغ کواندر  
 قفص زند انیست \* مرغ که قفصده محبوسدر \* مثنوی \* می نجو بد رستن  
 از نادانیست \* حبس قفصدن قور تلی ایستزیه ناد انقدر \* بیت \*  
 حجاب چهره جان می شود غبار تنم \* خوشاد می که زین چهره پرده بر فکنم  
 \* مثنوی \* روحهایی کر قفصهار سنه اند \* شول روحلر که قفصلردن فور تیشلردر  
 و محبوس طوارق افلاکی اولقندن خلاص و نجات بولشلردر \* مثنوی \* انبیای  
 رهبر شایسته اند \* ارواح انبیاء و اولیاء \* پس نه وجهله رهبرلر قفص تندن روحلر  
 سالکان طریق اولان انبیاء و اولیاء \* پس نه وجهله رهبرلر قفص تندن روحلر  
 آزاداغنه دایلاردردیر ایتک \* مثنوی \* از رون آواز شان آید ز دین \* اول انبیاء  
 عظامک آوازی طشردن دین جانبدن کلور یعنی کر چه کندولری قفصهای  
 کوندن خلاص اولوب عالم معنایی مناص و دخی ( فی مقعد صدق عند ملک مقتدر )  
 ماوراستنده مکینلردر و لکن کلمات قدسیه و خطابات انس بهلری سمع جانه کلور  
 و طابالره تن قفصندن خلاص یولان کوسرتوب \* مثنوی \* کز ره رستن  
 ترا اینست این \* که قور تلی بولی سکا بودر بو درلر و بو کلماتی جان قولاغی اولوب  
 ترک صحبت نادان ایدلره ایش تدیرلر و دیرلر که \* مثنوی \* مابدن رستم  
 زین تنکین قفص \* ای طالب فلاح و رغبت نجاح بو مضیق و تنکین اولان طبیعت  
 قفصندن بزشبو ذکر اوانان اسباب ایل خلاص اولدی و فی وجود موهوم  
 ایدوب عالم وحدته او چندق \* مثنوی \* جز که این ره نیست چاره این  
 قفص \* بوقفصک چاره سی و بوندن خلاص اولغه درمان بویولدن غیری  
 دکلدر یعنی مرده دللر صحبتندن دور اولوب مرشدی کامل و وارث نبی اولان  
 عارف و اصل و مکمل وزنده دللر صحبتنه مقارن اولوب کوکل چراغن نور آفتاب  
 محبتدن باندرمغله اولور \* قاسم انوار \* برادر یغان رو که راه سر مستیست \*



خلاف پیرمغان ره مرو که در پستیست \* مگو حکایت حس را و بگذر از محسوس  
 \* کسی که شجره حس مانده است معتزلیست \* دلتو جام می ایگ جام بحر آشام  
 \* که جام توز شراب خدای لب بلبست \* بنوش باده که این باده از جبار آمد  
 \* اگر بکاسه چینی و شیشه حلبیست \* و روح روانک بند بشریت و زندان  
 طبیعت وقفص عنصریتدن خلاص اولافه و صحبت مردان خدایه واصل اولافه  
 علاج بود که \* مشوی \* خویش را رنجور سازی زارزار \* کندوی زیاد  
 رنجور و زار و خوار و زار دوزخ سن یعنی اولیاء کرام مجلسند علم و فضیلت که و حسب  
 و فیکه افتخار و کند و پندار که استنکار ایتمه سن و لذت شهرتی دماغ  
 جنانکه کن ازاله ایچون خلقه کندوی محبوب کو ستروب تواضع و مسکنت  
 و فقر و قنای نام و نشان اولمغنی اختیار ایلمه سنکه \* مشوی \* تازا بیرون  
 کنند از اشتها \* حتی سنی اشتها ردن طشره ایلمدل یعنی خلاص ایلمه ل  
 \* مشوی \* کاشتهار خلق بند محکمست \* زیرا که اشتها ر خلق بند محکمدر  
 \* مشوی \* در ره این از بند آهن کی کست \* طریق حقه بواشتهار بندی  
 بند آهندن چمن کدر یعنی بر کس نه حسب و نسب و علم و فضیلت و معرفت  
 و سخاوت و دولت و ثروت و صلاح و عبادت و زهد و طاعت و ارشاد و مشیخت  
 و بونک امثالی حالت ایلمه بین الناس شهرت بولقی طریق حقه بند آهندن ادنی  
 دکلدر بلکه بواشتهار قید آهن و سلاسل جدیددن اشد و محکمدر کما قال علیه  
 السلام ( بحسب امرأ من الشر ان یشار الیه بالا صابع فی الدین اوفی الدنیا الا من  
 عصمه الله \* جامی \* این همه اکنون کره و بند چیست \* و بن همه آمیزش  
 و پیوند چیست \* بکسل ازینان که زبان تواند \* خصم دل و دشمن جان تواند \*  
 پس شهرتدن قور تیاب و قفص تندن خلاصی بیان ایچون حضرت مولانا اشبو  
 طوطی قصه سنه شروع ایدوب جان قولانغی اولانله درر و جواهر نثار ایدرل

\* قصه بازرکان که طوطی محبوس او را پیغام \*

\* داد بطوطی باز هندوستان در هنگام رفتن \*

بازرکانک قصه سی در که انک قفصده محبوس طوطیسی بازرکانه خبر و بردی  
 هنگام عزیمتده یعنی هندوستانه کیدر اولد قده هندوستان طوطیلمنه سلام  
 کوندردیکی بیان اولنور \* پس قصه دن حصه بودر که بازرکاندن مراد عقل  
 معاد و طوطی دن مراد روح روان و نفس ناطقه و هندوستان دن مراد عالم

\* ملکوت \*

ملکوت و انده اولان طوطی بآردن مراد ارواح ابدی او اولیا و مؤمنین اصفیا  
 و بازرکانک اهل و عیال و جوارای و خدمتکارلرندن مراد حواس خسته ظاهره  
 و باطنه در \* پس عقل معاد بطریق التجاره جانب ملکوتیه عزیمت ایلد \*  
 حواسدن هر ربیسی عقایدن کندویه مناسب برشی \* منی ایدوب طوطی \* شبرن  
 ادای نفس ناطقه و پنهانی سکرانس خای روح روان دخی حبس بدن  
 و زندان مظلم طبیعتدن خلاصه نه چاره دیو هندوستان ملکوتیه قفص تندن  
 آزاد اولمش طوطیان \* ظیره \* قدسه سلام و پیام امانت ایدر دیمکدر \* ایتدی  
 بو حکایتی کمال صدق له اش و تاویل اوزره اوقوبوب حصه مند اوله سن و روح  
 روانک حبس قفص تن و زندان طبیعتده پابند اولمقندن خلاصه سی ایلمه سن  
 \* بیت \* جان عالم تو و این قصه زجانت پیداست \* یارمن جان منی جان  
 وجهانت بفاست \* \* مشوی \* بود بازرکان و اورا طوطی \* زمان  
 سابقده بر بازرکان و ارایدی وانک بر طوطیسی و ارایدی و بعض نه خنده  
 \* ع \* تاجی را بود کو باطوطی \* واقع اولمش در اول تقدیر چه بر تاجرک  
 بر طوطی \* کوباسی و ارایدی دیمک اولور \* \* مشوی \* در قفص محبوس  
 و زیبا طوطی \* قفصده محبوس بر زیبا طوطی ایدی \* \* مشوی \* چونکه  
 بازرکان سفر را ساز کرد \* چونکه بازرکان سفر ایچون ساز و تدارک ایلدی  
 و اسباب سفری مهیا قیلدی \* \* مشوی \* سوی هندستان شدن آغاز کرد \*  
 جانب هندستانه کیمکه آغاز ایلدی \* \* مشوی \* هر غلام و هر کنیزک راز جود  
 \* سخاو کر مندن هر بر غلام و جاریه سنه \* \* مشوی \* گفت بهر توجه آرم  
 کوی زود \* سندن اوتوری نه کتورهیم تیز سوبله دیدی \* \* مشوی \*  
 هر یکی ازوی مرادی خواست کرد \* غلام و جواریدن هر ربیسی خواهه لری  
 اولان بازرکاندن بر مراد دیلدی \* \* مشوی \* جمله را وعده بداد آن  
 نیک مرد \* اول نیک مرد و جواد اولان سوداگر جمله سنه وعده و یردی  
 وان شاء الله تعالی استدی که کن از مرغانلری کنور برم دیدی \* پس خواهه سوداگر  
 \* ع \* سفر کریدم و آهنگ آنچه ان کردم \* دیو طوطی به خطاب  
 ایدوب \* \* مشوی \* گفت طوطی راجه خواهی ارمغان \* طوطی به  
 ایتدی که سن دخی نه ارمغان ایسترسن \* \* مشوی \* کارمت از خطه هندوستان  
 \* که سکا هندوستان سرحدندن هدیه کنورم و مراد که کنورم بس  
 طوطی \* خوش گفتار جواب و یروب \* \* مشوی \* گفتش آن طوطی که آنجا



طوطیان \* اول طوطی بازر کانه ابتدی اول برده که طوطیاری یعنی خطه  
هند ستانده اولان طوطیاری \* مثنوی \* چون بینی کن ز حال مایان \*  
چونکه کوره سن بنم خالیدن اول طوطیاری بیان و سر درونم عیان ایله بویه دی که  
مثنوی \* کان فلان طوطی که مشتاق شماس \* اول فلان طوطی که سزک  
مشت فکرت در مثنوی \* از قضای آسمان در حبس ماست \* قضای آسمانیدن  
بزم حبس زده در مثنوی \* بر شما کرد او سلام و داد خواست \* اول طوطی  
سزده سلام ایلدی و سزدن داد طلب ایلدی \* مثنوی \* وز شما چاره و ره ارشاد  
خواست \* و سزدن چاره و ارشاد یوانی یعنی ایلدی \* سید \* بر من جفا ز غمزه  
یارست و السلام \* خون در دلم زدست نکارست و السلام \* ای صبح دم ز مهر مزین  
کا قناب ما \* رخسار آن خجسته عذراست و السلام \* ای بادا کر بزلف نکارم رسی  
بکو \* دل بی تویی شکیب و قرارست و السلام \* ای وصل کل میسر که چونست  
عندایب \* چون واقعی که همدم خارست و السلام \* وای خواجه بو طوطی بسته بال  
و شسته حال و محبوس قفس تن و قید بند و هم و خیالیدن اول طوطیان  
قدس انسه بویله سویله سنگه \* مثنوی \* گفت می شاید که من در اشتیاق \*  
اول طوطی ابتدی لایقیدر که بن اشتیاقده \* مثنوی \* جان دهم اینجا بمرم  
در فراق \* بوند جان و برم سزک فراق زده اول و قالم \* مثنوی \* این روا  
باشد که من در بند سخت \* بوروامی در که بن قفس بشریت و زندان طبیعتده  
بند محکمه اولام \* مثنوی \* که شما بر سبزه گاهی بر درخت \* سزایسه  
گاهی سبزه زارده و گاهی درخت میوه دارده اوله سز و یا خود سز بر سبزه گاهده  
درخت اوزرنده اوله سز دیک اوله یعنی ارواح انبیا و اولیا و مؤمنین اصفیا سبزه  
زارانس و درخت حظیره قدسده اولوب بوقیر بیچاره دخی بر موجب (انما  
المؤمنون اخوة) و دخی (ما خلقکم ولا بعثکم الا کفیس واحدة) جنس بنی آدمیدن  
ایکن پابند اسیر طبیعت و محبوس زندان بشریت اوله بز عن ابن مسعود (ان  
ارواح المؤمنین طیر خضر تعلق فی شجرة الجنة) هکذا ذکره الاقلیشی  
واختصره (وفی الروایة ان ارواحهم فی جوف طیر خضر لها قنادیل معلقة  
بالعرش تسرح من الجنة حيث شاءت ثم تأوی الی تلك القنادیل فاطلع الیهم  
ربهم اطلاقه فقال هل تشتهون شئاً قالوا ای شئ نشتهی ونحن  
نسرّح من الجنة حيث شئنا ففعل ذلك بهم ثلاث مرات فلما رأوا انهم  
ان یترکوا من ان یسألوا قالوا یارب زیدان ترد ارواحنا فی اجسادنا حتی نقول

فی سیلک مرة اخرى فلما رأى ان ليس لهم حاجة تركوا ( پس بند طوطی  
روح عقل تاجر ابتدی ای خواجه جواد شکرستان ملکوت و بوستان جبروتده  
بنم جنسمیدن اولان طوطیان بلند پرواز جلوه سازی نما شافیلد قد  
سکا توصیه اولند بخی اوزره بنم احوال پریشان و اشتیاق بیسیایانی بطریق  
داستان اول دوسستان قدس آشیانه تقریر و بیان و انواع درد او حسرت  
وناله و فرقت ایله کر بان او اب دبه سن که ای مروت و کرم کالنری \* مثنوی \*  
اینچنین باشد وفای دوسستان \* دوس تارک دوستاره وفای بویه می او اور که  
\* مثنوی \* من چنین حبس و شهادت کستان \* بن بویه حبس و زندانده اولم  
و سز کستانده اوله سز \* ابتدی بو مقرر در که انساندن هر برنگ مرغ روحی بوققص  
تند حبس و گرفتار و بال همتی بند غفلت ایله مقید و خوار و زاردر \* پس هر بر  
روحه لازمدر که حبس بشریتدن خلاص اولوب مقام ملکیتده پرواز ایتک  
ایچون عالم ملکوت و مقام جبروتده اولان ارواح انبیا و اولیا بی کندی و به شفع  
کنوروب و ارواح طیبیه صلوة و سلام ایلوب مدد و عنایت طلب ایلده و بوزین  
درگاه حقه سوره \* سید \* حبیم عزیم جانم جهانم \* رفیقم مونسیم آرام جانم \*  
صنوبر قد اودلد ارم طیبیم \* منور دیده و روح روانم \* بوجان قوشتی او چر  
بر کون قفسدن \* قالور فرقت اودینه مهر جانم \* فراق و درد چوقدر دونه  
بیلر \* اگر دوسم قالور حیران روانم \* قائمندن کتزل اولدی نار هجران \* چکه  
بتن ندیم آرام جانم \* غم هجر بکز باندردی جانی \* بتور شربت وصال کدن  
نهانم \* نسیمی چکدی غم آنست ناره \* اوده باندی نه قبله ون بوتوانم \* و بونده  
ارباب سالو که دخی تنبیه وارددر که داخل محبت ربانیه اولوب بیفای قدس  
آشیان روحی سبزه زار تجلیات صفاتده جولان ایدر کن شبکه نفسه گرفتار  
و قفس طبیعتده بند او اب مقتضای بشریت ایله مرتبه سندن دوشده و پای  
عصمتی طریق مستقیمدن سورچسه مایوس اولوب درگاه عزته بوزین سوروب  
منزل انس وحدته ابرمک ایچون ارواح انبیا و اولیاد مدد و عنایت رجا ایلده  
و بوجهله نیاز ایده که \* مثنوی \* یاد آیدای مهسان زین مرغ زار \*  
ای اشراف و کبار بو مرغ زار و گرفتار دن باد کتور بکر \* یعنی خاطر شریفدن  
دور پیور مایوب نظر مزجت پیور بکر \* مثنوی \* یک صبوحی در میان  
مرغزار \* برص - روح ایله مرغزارک ایچنده یعنی حین طلوع شمس محبتده  
صبح تجلی \* احدی الذات ارواح طیبیه بی منور ایدوب مشاهده جمال لایزالیدن



شراب عشق ازل اقداحك طالوری نوش اواند قدده بو كفتار بادیه انفصال  
واب تشنه زلال وصال اولان شسته بال وخته حالی فراموش بپور محبوب  
بوجانبه دخی بر جرعه احسان ایدیکرز را مشوی \* یانباران بارانیمون  
بود \* باران باری ذکرايتك مبارك وميمون اولور \* مشوی \* خاصه  
كان ايلي واین مجنون بود \* علی الخصوص یاد ایلان ايلي ومذکور اولان مجنون  
اوله آه ای عاشق ربانی کاشف اسرار سبحانی بویت شریفده بین المشاق  
واقع اولان حالدن خبر و برمشلد رکه حالت مزبورده می مرشد کامل  
تر بیه سنده واقع اولان عشاق الهیدن غیر بسی بیله مزبور اشارتدن حصه مند  
اوله مز و اشارت بیورد قلری بودر که مثلاً مرشد کامل و عارف و اصل صحنه  
داخل اولان و بحبه الله تحصیل ایدن اهل محبت عوارض نفسانیه دن بهض  
خاطریه دوشوب کثرتده وقفه تنده محبوس ایکن مرآت دلری ژك کثرتدن  
مصیقل و مصفا اولان ارباب فتادن بر بسی و یا خود بر قاجی اول کسینه بی  
خاطره کتوروب انک صورت شخصیه سته متوجه اولسه لهرنه مرتبه کثرتده  
ایسه کثرت اوزرندن مرتفع اولوب تجلیات ربانیه و جذبات رحانیه ابله کوکل  
آینده سی بجلا و طوطی روحی عالم ملکوتیه ارتقا و جولان ایدر علی الخصوص عاشق  
صادق خاطر شریفنه کتورن بالذات مرشد کامل و پیر مکمل کتدوسی  
اوله و اول زمانده عاشق دخی کوکلی حاضر بولنه مثلاً لهرنه قدر کثرتده و لهرنه  
ایشده و قنخی محله بوانور ایسه نا کهان انک مرآت قلبنده انوار تجلی بر مرتبه  
شده و ضیا و برر که طور مغه اوطور مغه بجالی قلوب دماغ جانی فوایح  
مسکبه انسیه دن معطر اولوب مست و مدهوش و مستغرق و بی هوش اولور  
و کشف خواطری اولان عاشق فکر کند و بی قنخی عاشق ذکرايتك بیلور  
ونجلیه قلب ایلان عاشق احوان صفادن بر بسی کند و به زیارت ایچون  
توجه ایتد کده که جك قرن دشی کثرت ابله میدر و یا خود وحدت و محبت ابله میدر  
قبل المجی تشخیص ایدر \* پس کان قرن دشی کثرت ابله کلدیسه بر به  
کلد کثرتده درگاه حقه نیاز ایدوب کثرت اورتادن زائله اولور و ایکسی دخی  
و حدنده ایسه خود نور علی نور اولوب بی غل و غش انوار محبت عالم و عالمیانی  
منور ایدوب دیده بصیرت لری اعمی اولد لیل اول نور کور را اعمی اولان لره حاصل  
قیلور کافال نهالی (مثل الفرقین کالاعی والاصم والبصیر والسمیع هل یستویان  
مثلاً افلا تذکرون) مرشد کامل خده سنده اوانلرک بر نشانی دخی بودر عجباً

نیمس ایلک بونشان سنده دخی واریدر ای حضور حق فکر ایتمان غافل  
عجباً حالک نیه نجر اولور \* حافظ \* ما بر آرم شی دست و دعا می بکنیم \*  
شب هجران را چاره زجایی بکنیم \* دل بیمار شد از دست رفیقان مددی \*  
تا طیش بسر آرم و دوا می بکنیم \* خشک شد بحر طرب راه خرابات نجاست \*  
نادر آن آب و هوا نشو غمی بکنیم \* آنکه بی جرم برنجید و به تیغ زد و رفت \*  
بازش آرد خدا را که صفایی بکنیم \* مدد از خاطر رندان طلب ای دل ورنه \* کار  
صعبست مبادا که خطایی بکنیم \* سایه طارک خوصله کاری نکند \* طلب سایه  
میمون همایی بکنیم \* دلم از پرده بشد حافظ خوش لهجه نجاست \* تا بقول و غزلش  
ساز و نوایی بکنیم \* ای مستمع قابل و طالب مقبل حافظك اشبو غزلی دخی  
بومعنادن خبر ویر سندی متفطن اولوب روح روانکه لایق کار و عمل ایابوب  
طوطی جان و مرغ جناتک بووجهله نیاز ایلسونکه \* مشوی \* ای حریفان  
بت موزون خود \* ای ککندولرک موزون و معتدل اولان محو بلرینک  
حر بلری وجوار سبحانیک مفر بلری و کرم و مروت کانلری انصافیدر که  
\* مشوی \* من قد جهای خورم بر خون خود \* بن عالم هجر و فراق و جهان  
بعد و فترافده کند و خونه و جکر م قانیله پراواش قدح لایحرم \* سید قاسم  
انوار \* جکر پردرد و دل پر خونم ای جان \* بآب دیده کاکونم ای جان \*  
ندارم طاق ایا فرقت \* چه کویم من که بی تو چونم ای جان \* چه سازم  
چاره کارم چه باشد \* بر آن زلف و رخت مقتونم ای جان \* ندارم داروی  
دردم چه سازم \* که در هجران تو بگویم ای جان \* بهر حالی نمیدانم شب  
از روز \* چنان زواله چنان مجنونم ای جان \* همیشه قامت من چون الف بود \*  
ز سود آیت کنون چون نونم ای جان \* اگر قاسم نه بند روی آزار \* بجان تو که بس  
مخزونم ای جان \* پس طوطی کو بای روح روان و عاشق بی سامان طوطیان قدس  
آشبان اولان عشاقک مجموعه نیاز ایدر کن مجمع ارواح انبیا و اولیا و محشر  
انوار اسرار اصدقا و اصغیا اولوب منبع جذبات سبحانیه و مقسم ارزاق و عارف  
ربانیه اولان فرد کامل و مرشد مکمل وجود شریفنه خطایا مناجات و مرتبه  
و حدنده جمع المجامع اولسته انواع اشارات قیابوب نیاز ایدر که \* ع \* ای حبیب  
ای طیبم سرورم \* مشوی \* يك قدح می نوش کن بر یاد من \* بنم یادمه  
بر قدح می نوش قیل \* مشوی \* کرهمی خواهی که بدهی داد من \* اگر دبلرک که  
بنم داد می و بره سن یعنی بواندی و بیچاره و جگری نار هجر ابله صد پاره اکر داد



واحسان ایدرسک باری بن خاکه بر نظر فرخنده اثرک تعلق ایدوب بوکترک  
یادنه بر قدح شراب عشق لایزال و باده طهور مشاهده جمال نوش جان قبل  
مشوی \* یا بیاد این فتاده خاک بیز \* یا خود بو خاک بیز افتاده نک یادنه لفظ  
بیز امر در بختن دن مشتقد و وصف ترکیبده استعمال اوانور تکیم بویت  
شریفده خاک بیز خاک الی معنای در حاصل کلام بو چاه طبیعت و ارض بشریتده  
آلوده اولمش افتاده و دل دادنه نک یادنه شراب طهور عشق و محبت دن  
مشوی \* چونکه خوردی جرعه بر خاک ریز \* چونکه نوش ایلده سن بر خدای  
\* ع \* والارض من کاس الکرام نصیب \* انک جرعه سنی خاک اوزرینه درک  
حضرت مولانا قدس سره الاسنانک عادت حسنه و قاعده مستحسنه لری بو منوال  
اوزره جار به در که وراثت کماله احده مظهر یتده قائم اولان پیر کامل و مرشد  
مکله خطاب ایدر کن مظهر و ظاهر حین تجلی ذات تحت و مرتبه احدیت و شهود  
وحدت مطلقه ده اثبیتدن تاروی و مستهلک فی الذات اولوب وحدت صرفه  
بوز کوسره کله مظهر دن ظاهر و متجلی له دن متجلی به نظر و انکات ایدوب اکا  
مناسب کلام سو بلر مثلا خطاب بو محله مر شده ایکن جناب کبریا به نیاز  
ایدوب بیوررلر که \* مشوی \* ای عجب آن عهدو آن سو کند کو \*  
الهاملکا پروردگار ع بالاول عهد و اول یمین قنی \* مشوی \* وعد های آن  
لب چون قند کو \* اول قند کی لذیذ و نبات کی شیرین و عذ کریم قنی یعنی  
(الست برکم) عهدنده اولان مواعید صادق قنی یعنی الهی روح روانه  
سیر و سفر و مرغ جان قفس تنده مستقر اولق امر ایلد که بنم توفیق و هدایت  
بدرقه راهک و اطف و عنایت پست و پناه کدر بیوروب و دخی ای روح روان  
شراب انفصال چشیده اولدغه زلال وصال نوش جان اولماز همان طور بیوب  
تن قفس لرینه کبر بکز و مرآت مجلای دندن مشاهده جمال لایزال اید بکز  
خوف و خطر لده معین و حافظ کز بنم نصرت و اعانت در دیو بیورلش ایدی قاما  
ائشای وعدده (اوفوا بعهدی اوف بعهدکم) دیو ایفاء عهدی بزم عهدده وفا  
قیللمز تعلیق بیورلش ایدی و دخی (وهو معکم ایما کنتم) و دخی (فایما تولوا  
فثم وجه الله) و دخی (ونحن اقرب الیه من جبل الوری) دیو علم و قدر نکله  
واطف و عنایت نکله و جمیع اسماء و صفات نکله عباد مستمندانکه قریبکه بشارت  
بیورلش ایدی ولکن بزم عهدی فراموش ایدوب و جهل و پنداریمز ایله پرده هستی  
موهومده قالب نار بعد و فراقه یانق و استند اولان عهد و میثاق

بحسب البشریه ساهی وناسی اولدق و هر نه ابتد کسه کند و کند و مزه  
حیف و ظم ایلدک و لکن الهی سیدی و مولای \* مشوی \* کر فراق بنده  
از بند کست \* اگر بنده ک بعد و فراقی و عدم و فاقی دستدک و سوء حال  
و قبیح اعمالدن ایسه \* مشوی \* چون تو بایدد کنی پس فرق چیست \*  
چونکه سن بده بد ایلده سن پس عبدالله سید یتنده فرق ندر \* بیت \* بدی  
را بدی سهل باشد جزا \* اگر مردی احسن الی من اسما \* بویت خود عبادک شاننده  
سو یلمشدر بالهی سن خود محبت ندره اولان احسانی خلق ایلان پادشاه بی زوال  
و کریم و رحیم لایزال سن نیاز اولنور که بوزیمز قاره سنه باقیوب عفو و مغفرت نکله ستر  
سینات ایدوب عباد کدن صدور ایدن خطاری عطار کله پوشیده قیله سن (لحرره)  
اکلدی یار ایله عهد سوابق \* دیدی قانی و فاعده مطابقی \* نه موزاوله افندی  
ساکه لایق \* همان اطف و کرم احسانه کلاک \* وبالجمه الهی سیدی و مولای  
سنک عبد فقیر و حقیر کز یا لکن احسان قوی اولوب عتایکدن بوز چو بر مرز  
وداعما وفا امیدن ایدوب جفاندن دوغمرز \* مشوی \* ای بدی که نوکنی  
در خشم و جنک \* ای محبوب و مطلوب \* بیت \* شهم ماعم دل آرام حیاتم  
دیرلکم روح \* پناهیم مقصدم میل مدارم فکر انجم \* اول بد و جفانی که سن  
خشم و جنکه ایلرسن \* مشوی \* باطر بتر از سماع و بانک جنک \* دل  
زار و عاشق بی قراره سماعدن و بانک جنکدن دخی زیاده باطر بتر در و ذوق  
و صفاسی جله دن زیاده در ز را محبوبک جفاسی عاشقه عین صفادر \* سید  
نسمی \* جانم سندن نه کیم کسه جکرلر آغزیمز \* حق یاور برنوش ایچون  
بیک نیش اوررلر آغزیمز \* آشنا قدیمیدر یا حق سو مکد نمیدر \* جسمی سر تا قدم  
بیک کز یار ارلر آغزیمز \* حق شرابنی ایچنه نک یورکی سندان اولور \* بیک چکچیک  
سندانه اورسک دکه سندن آغزیمز \* زاهدک بر بر ماغن کسک دوزخ فدن فچار \*  
کور بو کرجک عاشق سر باصویرر آغزیمز \* مشوی \* ای جفای  
توز دولت خو بتر \* ای جان و جهانم ای درده درمانم سنک جور و جفاک دولتدن  
خو بتردر \* مشوی \* و انتقام توز جان محبوب بتر \* و سنک انتقامک جاندن  
محبوب بتردر و بولکده جان و یرمک سنسز دیرلکدن لذت لودر \* بیت \* عاشقان  
در در دولت افزون خوانند \* محنت عشق ترا بخت همایون خوانند \* اهل میخانه  
دعای لب تواشت فشان \* ز یارب چون خط جام از دل پر خون خوانند \*  
آه \* ع \* انیسم مونسیم بزم دل افروزم و دلدارم \* مشوی \* نار تو یانست



نورت چون بود \* سنك نارك بوبله در عجب نورك نجه او اور يعني جلالت  
نارنده اولان عاشق سرمد و ار پر ذوق و شوق او اور عجب اتوار جلالك  
مشاهداتن ابدوب بحر ذاك ما عيلري نجه اولق كر كدر \* مثنوى \* ماتم اين  
تا خود كه سورت چون بود \* سنك ماتم هجر ك بوبله در عجب اسور و صلتك  
نه حالت سدر آه كيم \* مثنوى \* آن حلاوتها كه دار دجورتو \* و ز لطافت كس  
نيابد غورتو \* اول حلاوتلر كه سنك جورك طوتار و اطافتلردن كه خشم و جفا كده  
مشاهده اولنور اول حلاوت و اطافتلر غورنى كس نه بوبله مز وينه ذاتكى  
ذاتك دن غير بسى بوبله مز آه \* بيت \* دل افروزم وفادارم جگر سوزم  
جفاكارم \* خداوندم جهاندارم روانم درده درمانم \* مثنوى \* نالم  
و ترسم كه او باور كند \* ناله و افغان ايدرم خورم بودر كه اول محبوب نى بدل  
و عشوق لم بزل بنم ناله و زارى تصديق ايليه \* مثنوى \* و زكرم آن جور را  
كتر كند \* و كال اطف و كرمندن اول جور پر لذتى كتر ايليه و عاشق زارندن  
جفا سنى اكسك ايد الهى سبى و مولاي \* ع \* شوبله بخون اولشم بن اعلاك  
عشقنده كيم \* مثنوى \* عاشقم بر قهر و بر اطفش بجد \* بن اول محبوب  
و مطلوبك قهر و اطفنه جان و دلدن جد و شوقله عاشقم \* مثنوى \*  
بو العجب من عاشق اين هر دو ضد \* اعجب عجب ايدر كه قهر و اطف ضد بن ايكن  
بن ايكي سنك دخی عاشقنى قيم آه و ناله عاشق نه جفا دند و نه عدم رضا و نه قلت  
وفادندر بلكه ناله عاشق عشق اقتضا سندن ز را محبوب نازنينك قتند  
ناله عاشق خوشدرد و عشاق الهى اكر لطف و اكر قهر محبوبدن هر نه  
ظهور ايدرسه انلره محبوبدر و انلرك چشم وحدت بينلرندن ضد بين اولق  
رفع اولمشدر رضا طريقه ار باب صفا و وظيفه اصحاب وفادر رضا اجمال  
نمای اخلاص و صيقل مرآت قلوب خواصدر رضا شيوه درد مندان پر نیاز  
و شيعه مستندان با سوز و كدازدر رضا سرمايه بازار اقبال و پيرايه عروس  
كالدر رضا محك عيار محبت و نقد بازار مودتدر \* نظم \* اكر چه درد تو كرد  
از نهاد من انكخت \* هزار شكر كه چون ذره در هواى توام \* وفا اميد ندارم  
جفات باقى باد \* مر ابيست كه من در خور جفاى توام \* بكش مرا و ميند بيش  
و كام خویش بر آرد \* كه عمر هاست كه من طالب رضای توام \* مجنون سوال  
ايتديلر كه ليلانك و فاسنى ديلرسن و يا خود جفا سنى \* بيت \* احب على ايمانها  
اسماء ليلي و احسانها ديوجواب و يردى سلطان العارفين بايزيد بسطامى

قدس سره بيوررلر كه بن تسليم و رضاده اولان اوجات در جاتدن بر مرتبه به  
ارتقا و اعتلا ايلدم كه اكر بنى ابد آلا باد دوزخده مخلصه ل اعلای عليه ده  
اولق الله ياننده مساويدر و امرينه راضى بم بس لاجرم نامر ادلق بولنده بز  
\* بيت \* اريد وصاله و يرد هجرى \* فارك ما اريد لما يريد \* ( وقال ذو النون  
المصرى طيب الله انفاسه الرضاء سرور القلب بم الرضاء ) ارباب تحقيقدن  
بعض عاشقلر دبرلر كه ( بسم الله الرحمن الرحيم ) نكاتندن بر بسى دخی  
بودر كه اسم جلاله اسم رحان اوزر بنه تقدم اينمشدر يعنى كلمه جلاله ك  
جوهر حروفى آثار جلالدن اولوب دهشت و حيرته دلات ايدر و رحان اسمك  
جوهر حروفى لطف و رحنه دلات ايدر كه آثار و مقتضای جمالدر طالب  
خصوصيت اولان عاشق ايسه جلاله جمالدن دخی زياده دوستلردن زيرا لذت  
عشق و آه و ناله انده ظاهر اولور صفا و عافيه اول عاشقه كه انك مراد و كامى  
نامر ادى و ناكاهلك اوله \* پس سرفراز عشاق اولان حضرت جلال الدين رومى  
كال استيلاى تجليات جلالدن جفاى يار ذواجلاله رغب و محبت كوستروب  
بيوررلر كه \* مثنوى \* والله ارزين خاردر بستان شوم \* والله العظيم  
و بالله الكريم اكر بوخاردن بستانه كيدم يعنى خار آزاردن تماشاى گلزاره كلم  
\* مثنوى \* همچو بلبل زين سبب نالان شوم \* بوسيدن يعنى الم مفارقت  
زخم خارندن بلبل كى افغان و زار ايدرم \* مثنوى \* اين عجب بلبل كه  
بكشاید دهان \* تا خورد او خار را با گلستان \* بو بلبل عجب بلبلدر كه دهان  
كشاده اولور تا كيم خارى گلستان ايله اكل ايد يعنى يارك جفا و بلا و قهر  
و اذاسنى وفا و صفاسى كى قبول ايليه \* مثنوى \* اين چه بلبل اين نهنگ  
آتشست \* بونه بلبل در يعنى بلبل دكلدر بلكه نهنگ آتشدر زيرا \* مثنوى \*  
جمله ناخوشها ز عشق او را خوشست \* عشق غلبه سندن جمله ناخوشلر  
اكا خوشدرد يعنى مجرد عاشق لطف اولوب محبوبك لطف و قهرى قتند  
برادر \* مثنوى \* عاشق گلست خود گلست او \* نهنگ آتشى كى اولان  
بلبل كويا و عاشق شيدا عاشق كدر عاشق خود كند بسى كدر خار جدن  
كس نه به عاشق دكلدر و نظرندن اثينيت مرتقه در فلهدا \* مثنوى \*  
عاشق خویشست و عشق خویش جو \* بو عاشق كند بنك عاشق قيدر  
و كند و عشقك طالبدر يعنى بو مرتبه به ايرن و بو وجهله فنا منزلن بولان  
عاشق مظهر اسماء كلي و مجلاى جلال و جمال اولوب معشوق هرنه بوزدن



ونه صفتدن جلوه کر اولسه عاشق دخی مرادی اول اوور وبالکلیه کندودن  
قور تیاور و بر موجب (من خرج من الکل وصل الی الکل) کادن بکن کل  
و مستخاف مستخافک عینی اولور دبدکلی درجه به نائل اولور زیرا بعد المحو  
اولان صموده اثبیت متصور اولماز وجهان الوجوه مغایرت بولنز کما قال ابن  
الفارض قدس سره ❖ نظم ❖ فی الصمود بعد المحول ک غیرها ❖ وذاتی بذاتی  
اذ تختل تجلت ❖ فوصفی اذا لم تدع بانیین وصفها ❖ وهبتها اذ واحد نحن  
هیئتی ❖ وقد رفعت ناء الخطاب یئسا ❖ وفی رفعها من فرقة الفرق رفعتی ❖  
آه ای عاشق صادق و بار موافق سبید قاسم انوار بیورر که ❖ شعر ❖ یار  
همان درد همان دل همان ❖ غصه همان غصه مشکل همان ❖ ناز همان حسن و جلالت  
همان ❖ شوق همان کرب و حالت همان ❖ عشوه همان شیوه همان خوه همان ❖ غمزه  
همان ❖ زکس جادو همان ❖ عشق همان زار و زاری همان ❖ چشم مرا کرب و زاری  
همان ❖ سوز همان داغ جدایی همان ❖ مسکنت و فقر و کدانی همان ❖ دوست همان  
حسن و ملاحات همان ❖ بردل و جان سوز و جراحت همان ❖ هجر همان درد مودت  
همان ❖ قاسمی و داغ محبت همان ❖ اعدی بنم جانم اگر دیده فؤادی کشاده قیلوب ❖  
و کوش هوشک بازایدوب (لا یحب الله غیر الله) نکته سن نامل ایدرسن ❖ بیت ❖  
اوست عاشق اوست معشوق اوست عشق ❖ کیتی تو چون بار آمده است (معنایی  
نه اید بکن مشاهد ایدرسن و سر و حدتی اذعان قیلور سن

❖ صفت اجنحه طیور عقول الهی ❖

بو بیان الله منسوب اولان طیور عقولک اجنحه سنک صفتی در معلوم اوله که  
مقدما قصه خر کوشده عقل ایچون بین الحکما مراتب اربعه اعتبار اولوب  
عقل هولانی عقل بالملک عقل بالفعل عقل فعال و بو کاعقل مستفاد دخی  
تعبیر ایدکلی بیان اولوب و مقدمه کتاب و بعض محاده روح و نفس و عقل  
و قلب دردی دخی معنای واحده دلالت ایدوب و لکن (ولکل مقام مقال)  
مصدیقجه محلته کوره بر وجهله عبارت ایدکلی تفصیل اولنش ایدی  
و نزهة القلوبده مسطور در که (از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه مرویست  
قدساله بعض اصحاب عن النفوس فقال له ای النفس تسأل لان النفوس  
اربعه منها نفس نامیه فیهی قوة طبعیه اصلها الطبايع الاربعه بدو ایجادها  
عند مسقط النصفه مستقرها الکبد موادها من اطائف الاغذیه سبب فراقها  
اختلاف المولدات اذا فارقت تعود الی ما منه بدت عودهم ازجة لا عود بحاورة

مطلب  
مراتب نفوس  
و عقول بشریه

و اما النفس الحسیة الفلکیة فیهی قوة ملکیه اصلها الافلاک بدو ایجادها  
عند الولادة جسمها مستقرها القلب و شأنها العز والغلبه موادها الاغذیه سبب  
فراقها اختلاف الطبايع الاربعه فاذا فارقت تعود الی ما منه بدت عود بحاورة  
و اما النفس الناطقة القدسیة فیهی جوهر بسیط حی بالذات عالمه بالقوة  
بدو ایجادها عند الولادة البدیة موادها من العلوم الی بانیة مستقرها العلوم  
الالهیه فاذا فارقت تعود الی ما منه بدت عود بحاورة لا عود بممازجة و اما النفس  
الکلیة الالهیه هی جوهر بسیط بالذات عالمه بالقوة اصلها العقل الکلی الفعال  
منه بدت و الیه يعود و هی شجرة الطوبی و هی سدره المنتهی و کلمة الله العلیا  
و هی جنة المأوی فقال له السائل یا امام اذا كانت النفس الناطقة القدسیة جوهر  
بسیطا و النفس الکلیة الالهیه جوهر بسیطا فایکون بذاته العقل فقال له  
الامام العقل محیط بالاشیاء کلها عالم بالشیء قبل کونه ❖ پس جوهر بسیط اولان  
روح تشریفات عالییه مخصوصه اولوب (ولقد کرمنا بنی آدم) نص کریمی  
بومعنایه اشارتدر و اسرار عقل کل و روح انسانی دخی زیاده شرح اولنمز زبرا  
افشاء سمرال بویه کفر عرفها من عرفها و جهلها من جهلها بیورلشدر  
❖ پس بومقدمه معلومک اولدیسسه امام محمد غزالی طیب الله انقاسه مشکوة  
الانوارده عقول ابله تسبیح اولتان ارواح نور بدو بشریه ایچون مراتب خمس  
اثبات ایدوب بیورر که (مرتبه اولی) روح حساسیدر و روح حساسی حواس  
خمس ظاهره ابراد ایدیک و ارداتی اخذ و تلقی ایدوب روح حساسی کا ن اصل  
روح حیوانی اولور و حیوان دخی روح مزبور دن حیوان اولور و بوروح صبی  
رضیعده دخی موجود در (و مرتبه ثانیة) روح خیالیدر که صور ذات حواسی  
حفظ ایدوب وقت حاجتده مافوقنده اولان روح عقلی به عرضه قیلور و روح  
عقلی صبی رضیعده اولماز زیرا صبیان صور ذات حواسی حفظ ایتکه قادر  
اولیوب کورد وکی اشیا حسندن غائب اولد قده فی الحال فراموش ایدر  
(و مرتبه ثانیة) روح عقلیدر و روح عقلی حس و خیال دن خارج اولان  
معناری ادراک ایدر یعنی روح عقلینک مدر کاتی معارف کلیه ضروریه اولور  
تکیم بونک تفصیلی قصه خر کوشده ❖ م ❖ نور نور چشم خود نو دلست ❖  
نور چشم از نور دلها حاصلست بیتک شرحنده نور عقل نور عین اوزرینه ترجیح  
اولد قده بیان اولنشد ❖ پس روح عقلی حیوانات و صبیانده اولماز (و مرتبه  
رابعة) روح فکر بدر که علوم عقلیه محضه بی اخذ و انواع تألیفات و از دواجات ایل



کنندی معلوماتی بیست و هجده درج ایدوب تألیفات مزبور ابله استفتاح معارف  
شریفه به مالک اولوب مره بعد اخیری الی غیرالنهاییه استفاده نتیج ایتکدن  
خالی اولماز (و مرتبه خامسه) شول روح قدسی نبو یدر که انبیایه و وارث نبی  
اولان اولیا واصفیایه مخصوص اولوب لواج اسرار لاریبی و اوامع انوار غیبی  
روح قدسیدن درخشان ایدر روح قدسی ایسه شوایب ربیدن مبرا اولوب جمیع  
معارف ملکوت سموات وارض روح قدسیدن نشأت ایدر **قطعه** ای دریا جان  
قدسی در درون دو جهان \* کس ندید سنش عیان و کس ندانستش نشان \* کر کسی  
گوید که دیدم در مکان لامکان \* بر درخت غیرت او پخته شد آن پیش از آن \*  
پس حضرت مولانا قدس سره الاعلی دخی طبور عقول الهی پیورلد قلندرن  
مراد شریفی روح قدسی بیاندرو عشق و جذبه و محبت و همت و در دونیاز  
وسوز و کداز ذکر اولتان عقولک جناحینی و پرو بالیدر \* پس روح قدسی و عقل  
کلی اجتمعه مزبوره ابله هوای هویتیه طیران و فضای احدیتیه جولان ایتد که  
قاف قریک قله سنده آشیان طوتوب و کینه جای نزهتی روضات جناتده اولور  
و خبرده وارد اولمشدر که ارواح کاملان امت کیچه ابله عر شده معلق نوردن  
قنادیلده او اوب و کوندزده قنادیل مزبوره دن طبور سبز و خرم جوفده کلوب  
طیر مزبوره جسته جولان ایدرل تنکیم حضرت مولانا بر بیتده پیوررل که  
**شعر** \* ارواح بر فلکندیدن قول نبی \* ارواح امتنا فی جوف طیر اخضر \*  
و طبور ارواح بدندن مفارقت ایتدکاری ایامده کر چه قفص قابده مبتلا  
صورتنده نمایش قیلورلر و لکن اجتمعه جذبات ربانیه و محبت سبحانیه  
حاصله اولد قده هر ساعت و آن صحن فرشدن اوج عرشه و حضض خاکدن  
ذروه افلا که عروج ایدرل اما غواشی بشریتده بسته چشم اولانلرک  
بصر بی نورلری جولان طبور عقول کرر مز (و زری الجبال تحسبها جامده  
وهی تمر من السحاب) ائمدی بنم روح من دخی اش و حکایه سن استماع  
ایلدیکلک طوطی کبی (موتوا قبل ان تموتوا) مرتبه سن بولمق کرک سنکه قفص  
بشریتدن مرغ جانک طیران ایدوب طبور مزبوره نک هر بر بسی حس ظاهریده  
بدن کبی بر قفص مضیقده محبوس شکلنده ایکن معناده بروسمت بی نهاییه  
کوره سن که افلاک تسعه آفتاب و ماه ابله و سکندر و سلیمان انجیم شمار اولان  
سپاه ابله اول مرغک کوشه قلبنده بر ذره کبی کم اوله **نظم** \* محزن اسرار  
ربانی دلت \* محرم انوار روحانی دلت \* خانه دل معدن صدق و صفاست \*

مظهر انوار ذات کبریاست \* دل چه باشد کاشف اطوار روح \* دل چه باشد  
قابل اطار روح \* ای اسیر درد بی درمان دلت \* غرقه در بای بی پایان دلت \*  
دل بدست دیومکنار ای پسر \* بازو بستان و باز آرای پسر \* دیورا بیرون کن  
از دیوان دل \* مدتی مردانه شو در باز دل \* ائمدی بنم جانم و روح روانم  
سمع جان ابله و کوش هوش جنسان ابله استماع واصفا ابله که کاشف اسرار  
کبریا حضرت مولانا نه پیوررل **مثنوی** \* قصه طوطی \* جان زین سان  
بود \* جان طوطی نیک قصه سی بواسل و بدن او اور یعنی خواجده نک طوطیسی  
محبوس قفص اولوب آرزوی پرواز قیلد یعنی کبی جان طوطیسی دخی قفص  
تندن خلاص اولوب فضای لامکانه پرواز قیلق ابستر و بونه مقوله بالیدر \*  
بلکه بونهنک آتشیدر جله ناخوش اولنلر انک عشق فندن خوشدر و عاشق  
کلدر و بلکه کنیدیسی کلدر و عاشق خویشست و طالب عشق خویشست  
دیو وصف ایلدیکیم طوطی جاندر فاما **مثنوی** \* کو کسی کو محرم مرغان  
بود \* قنی بر کسینه که اول مرغ لامکانلره محرم اوله **بیت** \* زاهدان  
کترش ناسند آنچه مار ادر سرست \* فکر زاهد دیگر و سودای عاشق دیگرست  
**مثنوی** \* کر یکی مرغی ضعیفی بی کناه \* قنی بر کناه سز و زیاده ضعیف  
مرغ که **مثنوی** \* و اندرون او سلیمان با سپاه \* انک دروننده سلیمان زمان  
عسکر یله اوله یعنی پادشاهلر پادشاهی و سلیمان حقیقی اولان فیاض مطلق  
تجلیات اسماء و صفات و ذاتیله انک قلبنده جلوه کر اولوب بود و نابودنی احاطه  
قبله \* پس اول مرغ ضعیف دخی مهر سلیمانی اولان عشق سبحانی و جذبه  
رحانیه بی انکشت ارادتنه وضع ایدوب رأی عقل آصف رأی ابله توفیقات  
الهییه و عنایات ربانیه عسکرین چکوب دیومردم خوار اولان نفس اماره  
سرکشته غالب مطلق اولوب حکم و حکومت ایلله و تحت صدقنی رباح همت  
و یاد محبت جو هوای لامکانه کونوره **مثنوی** \* چون بنالد زار بی شکر کله \*  
اول مرغ ضعیف بی شکر و شکایت چونکه آه و زاری قیلوب ناله و افغان ایلله  
یعنی کندودن قانی و حقله باقی اولان عاشق قلرک ناله و افغانی شکر و یا خود  
شکایت اولوب انلرک آه و زاری و ناله و افغانی بی اختیار اقتضای عشق یاردر  
\* ائمدی چونکه محبت الهیه دن زار و زار اولان عاشق بی صبر و قرار آه و زاری  
قبله **مثنوی** \* افتد اندر هفت کردون غلغله \* هفت آسمان خلفنده انک ناله سندن  
غلغله دوشر **شعر** \* گرفت اشکم در زمین از تربتهای غمش \*



آخر رسانید این دلم تا آسمان فریاد را \* خواهم که بر بنیاد دل بنیاد صبری افکنم \*  
عشقش بهم بر میرند بنیاد این بنیاد را \* مثنوی \* هر دوش صد نامه صدیک  
از خدا \* آه ای عاشق اله اوصاف من بوره ایله منصف اولان عاشق بی هوشه  
جانب محبوب از این بوزنامه نیلایات ربانیه و یوزیک جذبات رحانیه  
ایریشور \* مثنوی \* یارب زو شصت لیک از خدا \* او مقوله عاشقین صادر  
اولان بر کره یاربی مناجاتک مقابله سنده حضرت حق و فیاض مطلقدن  
التمش کره لیک کلور التمش کره لیکدن مراد حصرو و تحید دکل بلکه تکثیر  
مراد در معنای لیک لغتده انا مقیم علی طاعتک دیمکدر یعنی سنک فرمانکی  
قبول ایتدم و هر نه دیر ایسک اجابت قیلدم دیمک اولور بو محله دخی اجبت  
اجابة بعد اجابة معنای متضمن اولور حق تعالی عبادتک مناجاتی سمیع در و دیلکاری  
قبول ایدیحی در دیمکدر \* سید \* جعلنا ربکم شاهای از لدی بونده برنامه \* که  
مشهور اولدی اسرارم جهانده خاص ایله عامه \* بغلدی شیخ و زاهد که یعنی  
صویه ربی \* مرادم بوایدی حقندن ایرشدم بن بو کون گامه \* کل ای باد صبا  
تیرزک الن اوپ بندن اول یارک \* بنم احوالی سوبله نه حاجتدر دخی نامه \*  
که بر در صورت و معنی سنک ذاتکده ای عارف \* چقدرک جامه تقوی یکیدن  
کیدک اوش جامه \* آه بنم کوزم نوری \* مثنوی \* ذات او به زطاعت  
زده حق \* ذکر اولنان عشاق الهی نک زله سی حضور حقده طاعتدن یکدر  
\* مثنوی \* پیش کفرش جله ایمانها خلق \* خلق قبح خاوام ایله کهنه  
معناسنه در مثلاً ثوب خلق دیرل یعنی انک کفری قنده جله ایمانلر کهنه در  
حاصل کلام دیمک اولور که وجودلرندن فانی اولوب مرتبه استغراقدن صحوه  
کلک عشاق قنده زله مثابه سنده اولوب و حالت صحوه وجودلرندن استغفار  
ایدوب زله عدا یلدیکلری حالت صحوه عندالله انایت و تقلید ایله طاعت  
ایدنلرک عبادتدن یکدر و کفر دخی بو محله ضد اسلام و ایمان اولان کفر  
اولوب وجود مو هو ملرینی افتا وجود حقده ستر و محو ایتک معناسنه در  
بو تقدیرجه خلق فحنین ایله اولوب اضافت ایله ایمانهای خلق اولوب خلق  
مخلوق معناسنه اولق دخی مناسبدر یعنی خلق جهانک ایمان غیبی ایلدیکلری  
اشیاء غیبیه انلری مرتبه فناء فناء اولوب حقله باقی اولان وجودلری قنده  
ایمان حضوری و شهودیدر و خلق اولور سه اول مردان خدا مرتبه شهوده  
کدکرنده ایمان رسمی به رجوع ایتوب ایمان حضوریده مستغرق اولغله

کان قبل الشهود غیبتلری کهنه مثابه سنده اولور دیمکدر زیر اغیب اولان شهادته  
کدکدن صکره غیبه احتیاج قالماز مولانا جامی علیه رجه الباری سوره بقره  
تفسیرنده (ان الذین کفروا سواء علیهم انذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون)  
آیت کریمه سنده ای لایر جمعون الی الابیان رسمی دیو بو معنای یازمشدر  
محله مراجعت اولنه وسید الطائفه چند بغدادی قدس سره دخی  
بو معنادن خبر و یروب (کفر فی دین الله و الکفر واجب لدی) بیورمشدر  
و شیخ شبلی دخی (طوبی لمن مات فی کفره من مات فی کفره فآواه الفردوس) دیوب  
کفر ایله فتنای الذات و محو وجود مراد بیورمشدر شیخ محمود شبستری دخی  
کلشن رازده بورازی بازایدوب بیورر که (کلشن) زترسانی غرض تجرید دیم \*  
خلاص از غلطه تقلید دیم \* جناب قدس وحدت دیر جانت \* که سیرغ بقارا  
آشبانست \* ز روح الله پیدا کشت این کار \* که از روح القدس آمد بدیدار \* هم از الله در  
پیش چو جانتست \* که از قدوس اندوی نشانت \* هر آنکس کو مجروحون  
ملک شد \* چو روح الله بر چارم فلک شد \* \* نظم \* کل ابدی جان ایله  
سوز دیکلر ایسک \* رموز اولیاک اکلر ایسک \* لدن علمدن اوقی بورق سن \*  
الاسن معنی یوزدن سبق سن \* یل ابدی کفری نه در عشق اریسک \* که دین  
طوتدی عالم سرورینک \* اوتندی خلقی حق اولدی عارف \* خلاق عرقه  
دوشه دی بخالف \* بو خلق ایچنده انلر اولیاد \* آدی ترسا ولیکن رهنادر \*  
بولر اوردیغی شول همت ایدر \* که کرینک صفاتندن بریدر \* بولردن محو اولدر  
زرق طاعت \* بولرده قالموبد ر عرف و عادت \* چو یلدیلر که قیلن ترک عادت \*  
کوزر کوکلی کوزی نور عبادت \* کل ابدی بو عباد انک کرین سن \*  
سرور عشقه قبله انک اکسربن سن \* ربانو سمعدهن هر دم ایراغ اول \* طوبی شوب  
عشقه خلاصه چراغ اول \* مجروحیل اوزک تاج و کردن \* نه آل سجاده دن  
نه سیم وزردن \* بو ترسالك کوره سن عین دین در \* همان وارلق حقک  
نه آن و این در \* انک عشقی ایله محو اوله هریر \* کیده کلی اضافت قاله  
اول بیر \* اگر اکلایه سن عاشق دلندن \* نیجه کوهر الا سن عشق الندن \*  
کیم انک قیمتی یک جاه ارزان \* اولور سه اول بوله یک جان قربان \* بزی اول  
کوهرک نورندن ای حق \* آبرمه و قیوبی قبله مغلق \* ابدی ای مستمع قابل  
اوصاف من بوره ایله محلی اولان عاشق صادق ابیحون حضرت خداوندکار  
بیورر که \* مثنوی \* هر دمی اورا یکی معراج خاص \* هر برنفسه اول



عاشق فانی همچون برهه راج خاص وارد در یعنی تجلی احدی الذاتده مستهلاک  
اولوب مرآت قلبنده مشاهده بجال لایزال ایتمکدن وهر برمشاهده ده  
دماغ جانی براندت جدیده ذوق ایتمکدن خالی دکلدن \* مثنوی \* برسر  
تاجش نهصد تاج خاص \* اول عاشقک تاجک باشی اوزرینه یوز تاج خاص  
قور یعنی عاشق ربانی تحصیل قرب جوار رحانی ادوب حق سبحانه و تعالیک  
عظمت و کبریا سیاتی محو و فانی ایتمکده ادب نوری احاطه ادوب  
سر مشاهده و رأس سر نه صد هزار تاج ادب وضع اول نور یعنی قیاس  
اولیمه کیم بومرتبه قرب حق صاحب لری بزدن تکلیف ساقط در دیوب  
عبادات بدیده بی ترک ایدل بلکه انلک عبادات بدیده لی دخی سائر  
ناسدن یک طبقه زیاده او اور ولکن ترک ایتمکد لری بلا یقین اولان عرف  
و عادت و بلا اخلاص محض ریا و سمعه جهندن اولان عبادتدر و بالجله انلرده  
عادت قالیوب جله حرکات و سکنات محض عبادت و عین ادب اولور دیکدر  
ادیدن مراد شر بقدر \* مثنوی \* صورتش برخاک و جانش لامکان \*  
اول عاشق فانی نک صورت ظاهره و بدن عنصریسی وجه ارضده و حیر  
و مکنده در ولکن روح روانی عالم لاهوت و فضای لامکنده در \* مثنوی \*  
لامکانی فوق و هم سالکان \* اما بر لامکانکه سالک لک و همک فوقنده در یعنی  
هنوز و هم و خیالندن خلاص اولیان سالک غیر مجذوب لک عقل و فهمی و خیال و وهمی  
مجدوبان خدا نک لامکانی اولد قلین ادراک ایدمز انلر و رای و هم و خیالده در سالک  
غیر مجذوب ایسه اسیر قید و هم و خیال و خواب بی ما آدر \* ایدمی ای سالک افسرده  
دل \* مثنوی \* لامکانی فی که در فهم آیدت \* مجذوبان الهی نک لامکانی اولد قلری  
اول لامکان دکلدن که سنک عقل و فهم که کله \* مثنوی \* هر دمی دروی خیالی  
زایدت \* و هر برده سکا اول لامکنده بر خیال طوغه و بر اندیشه حاصل اوله یعنی  
نور آفتاب عشق الهی طلوع ایدوب ظلمت بشریه و شب تیره انانیتکی صباح انوار  
احدیت و ضحای منور وحدته تبدیل ایتمکده اول مکنده کندو لکک ایلله  
در او در او فکر و اندیشه لرایدوب و خیالات باطلیه دوشوب و آقی نور و صاری  
ویشل و قزیل نوردن یکوب سیاه نور ایش دیواذعان ایدمز سن بود کراولسان  
لامکان اول دکلدن بونده عقل و فراست ورنک و کیفیت یوقدر بود ذوق و وجداندر  
\* محمد شیرین مغربی قدس سره \* کویده \* ماهر تودیدیم و زذرات

گذشتیم \* از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم \* در خلت ناریک ریاضات  
کشیدیم \* در واقع از سبع سماوات گذشتیم \* دیدیم که اینها همه خواب و خیالست \*  
مردانه ازین خواب و خیالات گذشتیم \* باماسخن از کشف و کرامات  
چه کوی \* چون ماز سر کشف و کرامات گذشتیم \* ای شیخ اگر جله کالات  
توانیست \* خوش باش کزین جله کالات گذشتیم \* اینها بحقیقت همه آفات  
طریقند \* مادر طاب از جمله آفات گذشتیم \* ماز پی نوری که بود مشرق  
انوار \* از مغربی و کوب و مشکات گذشتیم \* بور لامکاندر که \* مثنوی \*  
بل مکان و لامکان در حکم او بلکه مکان و لامکان انک حکمنده در \* مثنوی \*  
هم چودر حکم بهشتی چارچو \* تکیم جنتک درت ایرماغی اهل جنتک حکمنده  
اولوب ایستند کیری پیره روان اولد یعنی کبی مکان و لامکان دخی لامکان  
حقیقینک حکمنده در \* مثنوی \* شرح این کونه کن ورخ زین باب \*  
بوطبور عقول الهی و عشاق لامکانی شرحنی تطویل ایلله کوتاه سويله و بوندن  
یوز چویر و فراغت قیل \* مثنوی \* دم مزین والله اعلم بالصواب \*  
ارتق سويله و صوابه جله سندن خدای متعال اعلدر \* سید قاسم \* بنادانان  
مکوسر حقایق \* که هر کوشی سخن را نیست لایق \* ولی کفر صنی باشد توان  
کفت \* بکوش جان عذرا سرواق \* سخن از توبه و تقوی رها کن \*  
زمستی کویسر مستان عاشق \* دلی باید که اندر راه معنی \* ز صفوت دم زند  
چرن صبح صادق \* اگر هشیار راهی نوش بادت \* و کرمستی مکن بحث  
علائق \* بجز عشقت درین ره کس ندارم \* انیس خاطر و بار موافق \* مکو با عاقلان  
اسرار قاسم \* خلائق را نداند غیر خالق \* ایدمی شمدن صکره \* مثنوی \*  
بازی کردیم مای دوستان \* بوطبور عقول ربانی و عاشقان لامکانی شرحندن  
ای دوستان کیر و عودت ایدلم و عالم صوره کاهلم \* مثنوی \* سوی مرغ  
و تاجر و هند و ستان \* مرغ و تاجر و هند و ستان جانینه کاهلم یعنی بونلک فصد سنی  
بیان ایدلم \* مثنوی \* مرد بازار کان پذیرفت این پیام \* مرد بازار کان  
طوطیدن بو پیام و سلامی قبول ایدمی \* مثنوی \* کورساند سوی جنس  
ازوی سلام \* که اول بازار کان طوطی سندن جنسی جانینه یعنی هند و ستانده اولان  
طوطیلره سلام ایرشده

\* دیدن خواجه طوطیان هندوستان را در دشت و پیغام رسانیدن از آن طوطی \*



خواجہ نك هندوستان طوطی را بی صحرا ده کور مد سی و اول طوطیدن سلام و پیغام  
 ابر شد رده بی یابند در ﴿ مثنوی ﴾ چونکه نا اقصای هندوستان رسید ﴿ چونکه ﴾  
 خواجہ تاجر نا اقصای هندوستانه ابر شدی ﴿ مثنوی ﴾ در بیان طوطی چندی  
 بدید ﴿ صریحی بیان و فضای هندوستانه برقاج طوطی کوردی ﴿ مثنوی ﴾  
 مرکب استاید و بس آواز داد ﴿ سودا کراول محالہ مر کنی طور غوردی بعدہ  
 آواز و بردی ﴿ مثنوی ﴾ آن سلام و آن امانت باز داد ﴿ اول سلام و اول  
 امانتی آشکاره و بردی ﴿ قاسم انوار قدس سرہ ﴿ ای دوا ی درد بیمار ان  
 علیک السلام ﴿ وی شفا و راحت ہر جان علیک السلام ﴿ پیش چشم  
 مست مخمور توسر بنہادہ اندہ ﴿ جملہ مسلمان جملہ ہشیاران علیک السلام ﴿  
 درر و صل تو کردم قطع دریاہ بی ژرف ﴿ ای رسالت بحر بی پایان علیک  
 السلام ﴿ بس طوطی را خواجہ یہ قولاق اوروب قفسدہ محبوس اولان طوطی نك  
 امانت وارمغان و بردی سلام و پیغمی ایشدکاری کی ﴿ مثنوی ﴾ طوطی  
 زان طوطیان لرزید اس ﴿ اول طوطی بردن بر طوطی بسبار لرزان اولدی  
 ﴿ مثنوی ﴾ او فتادہ مر دیک سنش نفس ﴿ ویرہ دوشدی و مر داودی  
 نفسی کسادی و یا خود مصراع اولدہ اولان پس باء فارسہ یلہ او اب بر طوطی  
 دترہ دی و صکرہ بیرہ دوشوب بیت اولدی و نفسی منقطع اولدی دیک  
 او اور بو بیت شریفہ دخی طریق دشقہ اولانلرک بعض حالاتہ اشارت  
 وارد فافہم چونکہ سودا کراول طوطی نك دوشوب ﴿ موتوا قبل ان تموتوا ﴾ مرتبہ  
 سنہ وارد یغن کوردی و لکن حالدن خبردار اولما غلہ ﴿ مثنوی ﴾ شد  
 بشیمان خواجہ از گفت خبر ﴿ خواجہ کندو طوطی سنك سلام و پیغام  
 و درد و آلامی انلرہ خبر و یرد یکندن نادم اولدی ﴿ مثنوی ﴾ گفت رفتم در  
 ہلاک جانور ﴿ و کندو کندو بی لوم ایدوب بر جانورک ہلاکنہ کیتدم دیدی  
 و دزیغ و ناسف چکدی و طوطی بی فی نفس الامر مر داودی ظنیلہ باز رکان  
 کندو کندو یہ ابتدی ﴿ مثنوی ﴾ این مکر خویشست با آن طوطی ﴿  
 مکر بو طوطی اول زم قفسدہ اولان طوطی جکہ خویش و پیوند و اقربادن ایش  
 ﴿ مثنوی ﴾ این مکر دو جسم بود و روح یک ﴿ مکر کیم زم طوطی الہ بو طوطی  
 جسمہ ایکی و روح و معناری واحد ایش حیفا و دریا ﴿ مثنوی ﴾ این چرا کردم  
 چرا دادم پیام ﴿ بواشتی نیچون ایلدم و زم طوطی نك سلام و پیامن بوکا نیچون  
 و یردم ﴿ مثنوی ﴾ سو ختم بچارہ رازین گفت خام ﴿ حیفا کہ بچارہ

طوطی بی بو گفت خامدن یا قدم بس حضرت مولانا بو مناسبت الہ لساندن  
 وجودہ کلن مضراتک تبیین و بیساند شروع ایدوب پیورر کہ ﴿ مثنوی ﴾  
 این زبان چون سنك و ہم آہن و شست ﴿ بوزبان فی المثل سنك و آہن کیدر  
 ﴿ مثنوی ﴾ و آن چہ بجہد از زبان چون آتشت ﴿ و اول نسنہ کہ زباندن  
 صحرار آتش کیدر یعنی آہن زبان سنك دماغہ چاقلد قدہ لاجرم شرارہ  
 سخن جہندہ اواق مقرر در ابدی ﴿ مثنوی ﴾ سنك و آہن رامن برہم  
 کراف ﴿ ای مافل سنكلہ آہنی بر برینہ کراف و یہودہ اورمہ ﴿ مثنوی ﴾  
 کہ زروی نقل و گاہ از روی لاف ﴿ گاہ نقل بوزندن و گاہ لاف بوزندن یعنی  
 کرک نقل الہ و کرک لاف و کراف الہ یہودہ سوز سوبلہ ﴿ مثنوی ﴾ زانکہ  
 نار یکست و ہر سو پندہ زار ﴿ زیرا کہ بو عالم طبیعت مظلم و ناریک و ہر جانب  
 پندہ زار در ﴿ مثنوی ﴾ در میان پندہ چون باشد شرار ﴿ فرا کو کیچہ دہ پندہ  
 اور ناسندہ آتش نیچہ اولور یعنی جملہ پندہ بی احراق ایدوب علوری آفاقہ  
 پیوستہ اولور ﴿ ابدی ای کور میوب بلدیکن سوبلیان و فلانن فلان ایشتم  
 دیولاف اوروب یہودہ کلمات ایلان جاہل و فاسد خلق عالم ظلمات بشریہ دہ  
 او اب و ابدان و جسمی کشت زار طبیعتہ القا اولنش پندہ در سنك اول  
 کلمات یہودہ و کراف خلق عالمی آتشرہ یا قوب عالمی فسادہ و بر ابدی  
 بوصفت و بو عملدن فراغت قبل و اسانکی یہودہ سوزدن و بہتان و افترا دن  
 حفظ الہ شب مظلم جہلہ دل چاقاغن چاقہ حقدن خوف الہ ﴿ مثنوی ﴾  
 ظالم آن قومی کہ چشمان دوختند ﴿ ظالم اول بر قومدر کہ کوزلینی دیکدیلر  
 ہر شینك اصلی و حقیقتی کور مکدن اغماض عین ایدوب مجرد بر بردن  
 ایشتمکہ اولسا و اصفیایہ بہتان و افترا ل ایدوب ﴿ مثنوی ﴾ زان سخنہا  
 عالمی راسوختند ﴿ اول سوزلردن عالمی یا قدیلر ہم بر مسلمانہ محض افترا  
 ایدوب و ہم اول سوزی کندو لردن ایشیدوب انلرہ تابع اولانلری دخی  
 جہنم آتشنہ یا قدیلر و صد ہزار فتنہ و فسادک ظہورینہ باعث اولدیلر  
 زمانہ دہ اولان اکثر اسك احوالی بو منوال اوزرہ در حق سبحانہ و تعالی لطف  
 و احساندن صفات مز بورہ بی عبد مؤمنہ نصیب ایشیہ و اگر وارایسہ  
 رفع ایلہ زرا اکثر قومک ہلاکنہ باعث صفات مز بورہ در و بالجلہ  
 ﴿ مثنوی ﴾ عالمی رایک سخن و یران کند ﴿ بر کلام فتنہ انکیز عالمی خراب  
 و یران ایلر زرا صورت صلاحہ کورینور خلق عالم سوزینہ اعتماد ایشتمکہ



انواع فتن و محن ظهوره کلوب قیامتدن بر نشان اولور \* مشوی \* رو بهان  
مرد را شیران کند \* اولمش دلگوری ارسلا نلر ایدر یعنی حیل و خدعه د  
صاحب لری موتی حکمنده و تواضع و مسکنده ایکن اول سوزان لری شیران زبان  
و بیلان و چیان ایلر و یا خود انبیا و اولیایه دل آزار لاق ایتمکده کال خوف  
و هراس لری اولان کسنه لری زبان در از لغد جری و قوی ایدوب صفات سبیه  
کرفتار ایدر \* مناقب مولاناده مسطور در که جلال الدین رومی قدس سره احبابه  
دعا ایدوب حق تبارک و تعالی بارانی فوجه قوردر لک شرنندن موصون و محفوظ ایلده  
دیر لری احباب سؤال ایدوب یا مولانا نلر نه طائفه در دیدیلر جواب و ردیلر که مرشد  
نامنده اولان بد بختلر و اصحاب بدعت و ارباب هوا و طبیعت اولان جاهل و منکر لدر که  
طریق مستقیمدن منحرف اولوب هم ضال و هم مضل اولملر در اما عجیب حالت  
و ضربت مخالفت و اوز که حکمتدر که \* مشوی \* جانهادر اصل خود عیسی  
دمند \* ارواح خود اصلده عیسی دملر در یعنی نفسلرندن مرد را احیا اولاق  
هر برینک شاندندر پس عالم طبیعتنه کلوب ادناس بشریت ایله ملوث و قفس  
ابدانه کرفتار اولدقن صکره اول صفوت و اطافت کیدوب کدورت حاصل  
ایتمکده \* مشوی \* بکرمان زخند و گاهی مرهمند \* برزمان زخملر و برزمان  
مرهملر در یعنی احکام نفسانیه و مقتضیات بشریه غلبه ایتمکده مار و کژدم  
کبی زبان زهر آلود و انفاس مسمومه لری زخم جگر سوزدر و نفس و طبیعتنک  
اقتضاسنه تبعیت ایتیموب روحانیتی غالب اولدقده اصلنده اولان خائیت  
روح ظهوره کلوب درد لره درمان و مرده دلره حیات جاودان اعطا ایدر  
ایمدی باعث تلوات اولوب حیات بخش جان اولغه مانع اولان حقیقات بشریه  
و ظلمات نفسانیه و کدورات طبیعتیه در پس \* مشوی \* کر حجاب از جانها  
بر خاستی \* اگر بود کر اولنان حقیقات جانلر دن مرتفع اولیدی \* مشوی \*  
گفت هر جانی مسیح آساستی \* هر بر جانک گفتاری مسیح آسا اولیدی و مرده  
دل لری احیا ایدیدی آه ای عیسی دم مشفق \* نظم \* سقا هم ر بهم خری  
دوداغک کوژندندر \* بومیدن ایچنه نک نقلی حدیثک سکرندندر \* دم عیسی  
کبی نطقک دیر لدر جانسنز اشباحی \* بومجوز جان فزا لک مفرح جو هرندندر  
ایمدی بنم روح \* مشوی \* کر سخن خواهی که کو بی چون شکر \* اگر قند  
و شکر کبی لذتو سوز سو یلک و نطق جان بخشکله عیسی و ش احیاء اموات  
ایلک ایسترایسک \* مشوی \* صبر کن از حرص و این حلوا محو \* حرص

و آزدن صبر ایل و بوحلوا بی بی یعنی حظوظات نفسانیه و مشتهیات جسمانیه  
تناول ایتیموب صبور و شکور اول و حرص و طمعدن قلبکی کسننه قیل و هوای  
طبعکه تابع اولیوب نفسکه شکر دن لذت کل غیبت و مساوی و اهل حق  
بهتان و افترا ایدوب حلوا بی بی یعنی هرزه کو یلک ایلد ز یراسن غیر بلری مجرم  
چیقاروب کندیک یاکیزه کوسترک نفسک لذاتی و دنیا جیفه سند اولان حرص  
و طمعک بلا سیدر \* سید \* ای روح قدس جیفه صبر داره یا شمه \* کلزار  
جنائی قیون خاره یا شمه \* محبوب ازل یار اید و ارایکن ای دوست \* سز یار  
اتکن قویمه و اغیاره یا شمه \* منصور کبی سن ایسترایسک منزل عالی \* بتورمه  
بقاداری فنا داره یا شمه \* فالوادن اگر طالع اقرار ایله کلدک \* اقرار کی ترک ایتمه  
و انکاره یا شمه \* بیلک صنتک چونکه دقل چیقدی قاشی \* و اراری متاع  
ایستد بوبازره یا شمه \* ای کو به انجودن ایدن بدن ایشبتند \* سوزدرنی  
طوت اولو شهواره یا شمه \* کسب ایلان آخرتی اتی دلویل \* ای عقلایه سی  
دنی غداره یا شمه \* صاحبی قره نک زلفنه یا شدی نسیمی \* ای باده و برن عمرنی  
زناره یا شمه \* ایمدی بنم جاتم و روح روانم \* مشوی \* صبر باشد مشتهای  
زیرکان \* عقلانک مشتهای صبر اولور \* مشوی \* هست حاوا آرزوی  
کودکان \* حلوا ایسه اطفال و صبیانک آرزو سیدر یعنی تن پرور لکدن  
فراغت و اختیار قناعت ایدوب صبر جیل صاحب لری اولان و صبر دن لذت  
الان انبیا و اولیادر که فی الحقیقه عقلا نلر در و بی صبر و قناعت اولوب لذات  
نفسانیه و مشتهیات جسمانیه ایل تن پرور لک ایدن بحسب الظاهر عقلا شکندده  
دخی اولور سه اطفال و نابالغ و لا بعقل حکمنده درل \* ایمدی ای ادعای عقل ایدن  
عقل نابالغ سنک دخی حظک صبر دن اولغه جهل دایت زبرا \* مشوی \*  
هر که صبر آورد کردون برود \* هر کیم صبر کتوردی یعنی صابر اولدی  
کردون اوزره کیدر یعنی محبوس طبیعت سقلیه اولمقن خلاص اولوب اعلائی  
علین اولان مقام ملکوت و مرتبه جبروت کیدر و طوطی روحی جو هوای  
لا مکانده اوچار \* مشوی \* هر که حلوا خورد و آبس ترود \* هر کیم که  
حلوا ییدی الحرق و کیدر کیدر قال الله تعالی (الذین یستحبون الحیوة الدنیا  
علی الآخرة و یصدون عن سبیل الله و یغونها عوجا اونک فی ضلال یبید)  
یعنی هر کیم که مستلذات نفسنه تابع اولوب تن پرور لکدن فراغت ایتیمه  
محبوس طوارق افلاکی اولمقن خلاص اولیوب چاه اسفل طبیعتنه دوشر



وكتبه كبرو كيدوب راه عليسته بول بولم قال الله تبارك وتعالى (واصبر وما صبرك الا بالله) الآية وانما قال وما صبرك الا بالله لان الصبر انما يكون بالقوة وان القوة لله جميعا فمن لا يؤيده بقوته لا يستطيع ان يصبر) وروى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم (قرأ فصبر جميل قال صبر لا شكوى فيه ومن بث فلم يصبر) وعن علي رضي الله عنه انه قال (الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد ولاخير في جسد لا رأس له) وقال ايضا (الصبر صبران صبر على ما تكره وصبر عما تحب) ومعناي صبره عبارات محققين مخلفه در فقال الجنيد (الصبر تجرع المرات من غير تعب) وقال ذوالنون (الصبر التمسك بالاعتدال عن المخالفات والسكون عند تجرع غصص البليات واظهار الغنى مع حلول الفقر بساحات المعيشة) وقال ابراهيم الخواص (الصبر الثبات على احكام الكتاب والسنة) وقيل (الصبر هو امساك القلب عن الاعتراض على التقدير) پس صبرك معناي لغوي صبر عند الجزع كشي نفسي حبس ايتكدر فلهذا شيخ الاسلام عبد الله الانصاري قدس الله سره منازل السائرين نام كتاب مرغوبنده صبرده اوج درجه اثبات ايدوب بيوررلر كه (والصبر حبس النفس على جزع كامن عن الشكوى وهو ايضا من اصعب المنازل على العامة واوحشها في طريق المحبة وانكرها في طريق التوحيد وهو على ثلث درجات \* الدرجة الاولى الصبر عن المعصية بمطالعة الوعيد ابقاء على الايمان وحذرا من الجزاء واحسن منها الصبر عن المعصية حياء \* والدرجة الثانية الصبر على الطاعة بالمحافظة عليها وادامها برعايتها اخلاصا وتكسيتها علما \* والدرجة الثالثة الصبر في البلاء بملاحظة حسن الجزاء وانتظار روح الفرج وتهوين البلية بعد ابادي المن وتذكر سوائف النعم وفي هذه الدرجات الثلاث من الصبر نزلت (اصبروا) يعني في البلاء (وصابروا) يعني عن المعصية (ورابطوا) يعني على الطاعة واضعف الصبر الصبر لله وهو صبر العامة وفوقه الصبر بالله وهو صبر المرادين وفوقهما الصبر على الله وهو صبر السالكين انتهى كلامه \* ايمدى اي طالب صادق ودر دو بلاره صبر ايمان عاشق عبدالرزاق قاشاني نور الله رمسه وقدس نفسه بومحلاك شرحده بيوررلر كه \* يعني صبر مع كون الجزع في الباطن غيره شكائندن نفسي حبس ايتكدر واعتبار كون جزع في الصبر اكاباء در كه اكر قلبه جزع كامن اولي ايمدى نفسي حبس ايمدى ديك صحيح اولمازدي \* پس بوتقد برجه صبر اوليوب بلكه رضا اعتبار اولنوردى وشكوا دن دخى مراد حقندن غيره اولان شكائندن رزرا باب صبرده شكوى الى الله

مطلب  
في تحقيق الصبر  
واقسامه ودرجات  
اهله

محموده ومستحسنه در تنكيم ايوب صبور عليه صلوات الله الغفور (اني مسني الشيطان بنصب وعذاب) ديوب رب العزة شكايه ايمدى مع هذا حق سبحانه وتعالى كتاب كرمده ايوب عليه السلام صبر ايله مدح ووصف ايدوب (انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب) دو بيورردي وبعقوب عليه السلام دخى صابر يندن ايكين (انما اشكوى وحزنى الى الله) ديديكنى حق تبارك وتعالى قرآن عظيمده حكايه بيورردي \* ايمدى در كه حقه يهز سور محبوب حقه ترك شكايه ايتك اظهار تجلد وظهور بالدعوى بدر وشيخ الاسلام وهو ايضا قويايه توكلك اشارت بيوررلر \* يعني صبر عامهك اوزرينه اصعب منازلدن اولغله توكلك مشار كيدر ديك اولور صبر ايسه بهرحال دشواردر زير امر دعوى رياضت ايله آموزده اوليوب وبلايه صبر ايتك تهنكى وقع نفسه تعودى بوقدر واهل محبتدن دخى دكلدر كه مراد دوستى اختيار وبلايه يار اولوب التذاذ ايله پس بجان حضرت حق وقيام مطلق عبدعالمى بي بلا ايله امتحان قيلسه عبد مزبور بر مقامده بولنور كه بلايه احتمال وبرمز وفسنك عدم طمانينتى اولغله جزع غلبه ايلوب اظهار جزعندن حبس نفس ايتك بغايت صعب ودشوار اولور وصبر طريق محبتده اوحش منازلدن رزرا اقتضاء محبت محبوب ايله انس وبلار ايله التذاذدن رزرا عاشق محبوبك مرادن اختيار ايدوب وانس مع المحبوب افضل وبهتر كور مشدركا قيل \* بيت \* وكل لذيق قد نلت منه \* سوى ملذوذ وجدى بالعذاب \* ايمدى محبت تلذذ بالبلاد آه زير عاشق نفسى بلاده بولد فجه محبوبى ذكر دن خالى اولماز آه كيم محبك مرادى محبوبك قرب وانسي در محبوبك انسى ايسه ذكر يدر صبر ايسه كراحت بلابى مقتضيدر بوتقد برجه كراحت انسى منافيدر وكذلك صبر اظهار تجلددر تجلد ايسه مذهب محبتده اشد منكر اندر \* پس صبر ايله محبت متافيان اولوب طريق محبتده اوحش منازلدن اولديغى محقق اولدى كما قال ابن الفارض \* ويحسن اظهار التجلد للعدا \* ويقبح غير العجز عند الاحبة \* وطريق توحيدده دخى صبر انكر در زيرا صابر قوت ثبات ادعا سنده در دعواى ثبات واظهار تجلد ايسه رعونات نفسدن توحيد ايسه قضاء نفسى مقتضيدر پس طريق توحيدده دخى صبر انكر منازلدن ايدوى محقق اولدى وصبرده درجات ثلث اثبات اولنور \* درجة اولى بقاء على الايمان وحذرا من الجزاء بمطالعة وعيد ايله معصيتندن صبر ايتكدر بيوررلش ايمدى يعني دوام نظر ايله استحضار وعيد ايدوب بروجهله نظر

مطلب  
الصبر على ثلاثة درجات



ایلیه که ذکر و عید و عید ناظری ایمان اوزرینه اقبالیه یعنی صحیح و سالم باقی  
قالنجهون محافظه ایمان قیله زیرا تصدیق و عید ایمان و حرمت حق تعظیم  
و حدود الهی حفظند و حذر از من الجزاء معصیتن صبر ایتمک دخی درجه  
اولی در بیوریش ایدی و لکن معصیت جزدان حذر ایتمک صبر ایتمک ضعیف در  
زیرا حذر جزا خوف عقاب در حفظ حرمت ایسه خوف عقابدن اعلی و اولی در  
و بوکادیل شیخ الاسلام قدس الله روحه نیک و احسن منها الصبر عن المعصية  
حیاء بیورد قلر بدر پس حیا حفظ حرمت انبدر اکا بناء که لاجرم حیا تعظیم  
ایچون اولور ز بر احیا اولماز الا لا احتشام عن الخلق اولور حشمت ایسه  
مقام احسانده حضور مع الحقد اولور خوف عقاب ایسه حضور مع العقوبه  
و حفظ نفس ایچون اولور پس صاحب حیا حق ایله و صاحب خوف نفس ایله در  
فاذا كان كذلك حیاشیه احرار و اشراق و خوف شیعه عید و ارذالدر  
\* و درجه ثانیه الصبر علی الطاعة فوق الصبر عن المعصية بیوریشیدی زیرا  
صبر علی الطاعة صبر عن المعصية مستلزم در کما قال تعالى ( ان الصلوة تنهى  
عن الفحشاء والمنکر ) علی الخصوص صاحب طاعت اولان عبد مؤمن  
طاعاتنی آفاتدن حفظ و حراست و اوقاتیله اداء صلوته مداومت و شرائط  
وارکننی اجرا و ریا و سمع و دن صیانت و خشوع و خضوع و حضور قلب ایله  
اقامته ملازم است ابدوب و مطالعه علم شرعی ایله طاعاتنی مستحسن ابدوب آداب  
و سنن و هیئات صلوته بر شیعه خلل کنور میوب عدم خلوص ایله  
وزانته نقص کلکدن احتیاط ایلیه قال تعالى ( والذین صبروا ابتغاء وجه  
ربهم و اقاموا الصلوة و انفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة و بدرؤن بالحسنة  
السنة اولئک لهم عقبی الدار ) پس مراسم امور معظمه مذکور وجه  
مشروح اوزره مراعات اولند قد عید مؤمنک قلبی حضور مع الله ایله  
تحصیل صفوت ابدوب حضرت حق اول قلب صافی به دوام مرابطه ایله  
قدق نور عظمت ایدر عبد مزبور دخی معاصیدن محفوظ و مصون اولوب  
حقندن دائما انواع الهامات اخذ و تلقی ایلر صابر عن المعصية ایسه و ساوس  
شیطانیه به نفسی مشغله و معاصی به نازعه اولور پس بینهماده فرقی بین و بون  
بعید و اردر \* و درجه ثانیه ملاحظه حسن جزا ایله صبر فی الله بیوریش ایدی  
یعنی حسن جزائی ملاحظه و قرآن کریم و فرقان عظیمه عباد صابر بن ایچون  
و عذر بانی اولان حسن ثواب و عند الله اولان کرامات و حق سبحانه و تعالی

عباد صابر بنی مدح و ثنا ابدیکن مطالعه قبلق مشقت صبری نفسیه خفیف  
و قلبی قوی ایدر و صبر در روح فرجه اولان انتظار عبادت اخروی در و ایدی  
و سوابق مننی تعداد و مبادی و سوابق نعمی تذکر و تفکر شداید صبری نفس  
اوزرینه آسان و هین قیلور \* روایت اولور که ابوب علیه السلام با ایوب بوبلای  
شدید اوزر کدن کشف و رفع اولما ایچون حقندن دعان ایلسکه دید بیلر ایوب  
علیه السلام انلره سوال ایدوب شمدی به دیکن واقع اولان مدت عمر بزدن ایام  
رخا و راحتنی چوقدر بوخسه ایام بلا و جفای چوقدر دیدی ایام صفا و راحت  
چوقدر دید بیلر ایوب علیه السلام دخی ( فانما استجبتی من الله ان اشکو اليه ) دیو  
جواب بیورد بیلر و صبر در اولان درجات ثلثه بی بیان ایچون ( اصبروا و صابروا  
و رابطوا ) آیت کریمه سی نزول ایدوب صبرک شهرت استعمالی عرفا بلاد  
اولغله صبر بلایه تخصیص اولوب مصابره دخی تخصیص بالمعصية قلندی  
زیرا معصيته مصابره بمجاهدة نفس در و مرابطه دخی تخصیص بالطاعة قلندی  
زیرا نفس طاعت و ریاضت و محاربه شیطان دوام ارتیاضه فرس مرابطه  
تشبیه اولمشدر و شیخ الاسلام طیب الله انفاسه اضعف صبر صبر الله در که صبر  
عامه در و انک فوقنده صبر بالله در که مریدینک صبر بدر و ابیکسینک دخی فوقنده  
اولان صبر علی الله در که صبر سالکیندر بیوریش ایدی اکا بناء که صبر بالله  
معصیتدن صبر و یا خود علی حذف المضاف لاجل الثواب و الغفران طاعت  
اوزرینه اولان صبر در و صبر بالله تأییدات الهیه و قوت بانیه ایله اولان صبر در  
زیرا مرید اولدر که کنندونک فعل و قوتندن منسلخ اولوب ( لا حول و لا قوة  
الا بالله ) معنای عالم اوله و صبر علی الله احکام الهی به صبر در زیرا سالک  
تصرف و اختیارندن بریدر و عین الیقین مشاهده ایدر که کندوده و جمیع اشیاده  
متصرف و جله اموری مصرف حق تعالیدن غیر یوقدر پس مع مکابدة الالم  
سالک راه حق احکام و تصرفات قادر مطلقه صبر ایدر و قال یحیی بن معاذ  
صبر المحبین اشد من صبر الزاهدين و اعجابا کیف یصبرون و انشد \* بیت \* الصبر یجمل  
فی المواطن کلها \* لا علیک فانه لا یجمل \* ایددی صبر اوج درجه اوزرینه اقتصار  
قلندی زیرا شیخ الاسلام بیورد قلری اوزره صبر عوام و متوسط طینک  
مقاماتنددر مقام محبین و موحدین مقام صبردن ارفع و اعلی در اما بهض عارفین  
صبر مع الهی اصحاب مشاهدات و حضور و صبر عن الهی ار باب محبت ایچون  
اثبات ایلشدر یعنی چان محبوب محبتک فراقنی اراده ایلسه اکا صبر عن الله تمیز



ایدرل کاقبل \* بیت \* ارید وصاله و یرید هجری \* فارك ما ارید \* وروی  
ان شایا من المحین سئل السبلی عن الصبر فقال ای الصبر اشد فقال الصبر  
بالله فقال لا فقال الصبر علی الله فقال لا فقال الصبر فی الله فقال لا فقال الصبر مع  
الله فقال لا فقال و یحك فای فقال عن الله فشهق السبلی وخر مغشیا علیه وروی عن  
السبلی فی معناه \* بیت \* صابر الصبر فاستغاث به الصبر \* فصاح المحب بالصبر صبرا  
سید \* بکاسن سز جهان ای جان کرکز \* وصالک وار ایکن هجران کرکز \*  
لب اعلک زلال آبکدن ابرو \* شراب چشمک حیان کرکز \* نمکدر کوکک تختده  
سلطان \* بر اقلیمه ایکی سلطان کرکز \* بتدردک دوامشفاقه ای جان \* که دردک  
بیانه درمان کرکز \* کستاک کلی سنسز دیکندر \* بکاجان سنسز ای جانان کرکز  
\* ازادن قیلشیم عشقه کله پیمان \* بتون پیمان صنق پیمان کرکز \* کل ای عاشق لک رضوانی  
حسنک \* که سنسز عاشقه رضوان کرکز \* ایکی طالده دیدار کدن اوزکه \* بکای  
صورت رحن کرکز \* وصالک شربتی ایچن محبه \* فراقک آغوسی چندان کرکز \*  
بکاصبر ایملک سندن حییا \* اگر منکل و کر آسان کرکز \* کسلز کر چه وصل کدن  
نسیمی \* کوزندن اولدینک پنهان کرکز \* پس ای عاشق صادق حضرت مولانا  
قدس سره دخی مرتبه اوایده اولان طائفه به بلالره صبراید یکزور ریاضت و مجاهده  
قیلکز کیم برکات صبر یکزایله اوجات درجات عالیاته ارتقا و افلاک جبهونه اعتلا ایلیه  
سز دیو بیور و بده مرتبه قنائه و انوار احوال و اذواقنی بیانه شروع بیور دیلر

\* تقریر قول فرید الدین عطار \*  
\* تو صاحب نفسی ای غافل میان خاک خون می خور \*  
\* که صاحب دل اگر زهری خورد آن انکین باشد \*

فرید الدین عطارک تقریر قولیدر یعنی بو بیتک معناسنی بیاند که ای غافل سن  
صاحب نفس مک خاک اور تا سنده قان تناول ایله یعنی بد نیکی خاک آلود ابدوب  
مجاهده و ریاضت ایله جکر قان تناول قیل و یان یاقل که سکا نافع اولان ریاضتدر  
\* پس مرشدین راه حقیقت و عارف بالله دیدیکمز نیجه کاملاری ریاضتدن  
بری کور یورز دیمه زیرا که صاحب دل اولان اگر زهری دخی تناول ایلسه  
اول زهر اکاعسل اولور حاصل کلام هر شبیک محلی وارد و وجوع و ریاضت  
انکیچوندر که امراض نفسانیه ازاله اولوب و مرتبه اطمینانه واروب خسته  
کوکل صحت بوله و باره به مرهم وضع اولدینگی انکیچوندر که لجم فاسد کیدوب  
یکیدن لجم و شحم بیته \* پس امراض نفسانیه دن خلاص اولوب و علل بشریه دن  
اثر قلیوب و خانه درونک نور عشق محبت و ضای علم و معرفت ایله طواوب

\* و نفس \*

و نفس مطینه صاحبی اولوب و کمال صحت بولوب مرتبه ولایت نائل اولدقده  
حین ریاضتده سکا زهر مثابه سنده ضرر و یرن شیلر ارباب قلوب مصافیه  
ترباق اولور و زهرلر سکره تبدیل اولوب اکل و شرب ایلدیکی آب و نان و سائر  
ما کولات عشق نورنه مبدل اولور زیرا مر دقانی و اهل دله اقتضای  
عشقدن غیر بیسی قالمشدر و حالت عشق کندیله غالب اولوب آتی برشی  
ازاله ایملکدن قالمشدر و انلردن ناشایسته و خلاف رضای الهی کار ظهوره  
کک احتمال بو قدر ابدی سندی انلر مرتبه سنده و ارنجه انواع هزار ریاضت  
و مجاهده ابدوب و اصلاح نفس ابدی نیجه قانلر بونق کر کسن دیمکدر  
\* پس حضرت مولانا جلال الدین افاض الله علینا اسراره بونک شرحه  
شروع ابدوب بیورلر \* مشوی \* صاحب دل راندارد آن زبان \* صاحب  
دله اول زهر زبان طومز \* مشوی \* کر خورد اوزهر قانلر اعیان \* اگر اول  
صاحب دل آشکاره زهر قانل دخی یرایده \* مشوی \* زانکه صحت یافت  
واز پرهیز ست \* زیرا که اول صاحب دل امراض نفسانیه و علل طبییه  
دن خلاص اولوب صحت بولدی و پرهیز و ریاضتدن قور بیلدی \* مشوی \*  
طالب مسکین میان تب درست \* اما طالب مسکین هنوز جانتب ایچنده در  
یعنی امراض نفسانیه به مبتلا در لاجرم اکا پرهیز و ریاضت لازمدر زیرا محموم  
اولان پرهیز اتمه اسنقا مرضه مبتلا اولوب حین موده د کین آب نشه لکی  
کتیوب و آب سبب هلاکی اولدینگی کی حواء نفسانیه به مبتلا اولان دخی  
ریاضت و مجاهده و پرهیز و تقوی ایتیوب نفسی مرادن و یررسه اسنقاه  
نفسه مبتلا اولوب معناده آتش و صورته آب و ش اولان حطام دنیوبه دن  
نوش ایتدیکه قناعت کلیوب لسان طبعی دهان حرصندن هل من مزید دیوب  
بالآخره نارجمیم طبعیته هلاک اولور \* مشوی \* گفت پیغمبر که ای طالب  
جری \* حضرت فخر عالم و شفیع الامم صلی الله تعالی علیه وسلم بیوردیکه  
ای طالب جری و مرد دلیر \* مشوی \* هان مکن باهیج مطلوبی مری \*  
زنهار هیچ بر مطلوب ایله نزاع و جدل ایله یعنی ای طلب مرتبه سنده و مقام  
تلوینده و حکم نفس و طبعیته اولان مبتدی سزه ریاضت ایتما مک نیچسون  
ضرر و یرمه و بز ضرر و یره دیوب مرید ایکن مراد و عاشق ایکن معشوق  
و طالب ایکن مطلوب و محب ایکن محبوب مرتبه سنده نائل اولان مرد و اصل  
و فرد کاملار ایله عناد و همسر لک ایله و بن دخی ریاضتدن کسته اولورم دیمه زیرا



ع \* هست فرقی در میان بی متهای \* مضمونی اوزره سنک ابله آنک حالی  
 پیشنده بون بعید واردد سکا لازم اولان حکیم ربانی وطیب آلهی امرنی قبول  
 ایدوب مرض نفسدن خلاص ایچون ریاضت و مجاهده ابتکدر صحیح المزاج  
 اولان طیبیان مشفقانه سزنیچون پرهیز ایتوب بکار هر ابله حکم ایدرسن دیو  
 معارضه ایتک خسته به لایق دکلدر عدم پرهیزک ضرری کندویه عاقددر  
 مثلا \* مثنوی \* در تونم و دیست آتش در مرو \* سنده نمرود لک واردد  
 آتش ایچنه کیمه \* مثنوی \* رفت خواهی اول ابراهیم شو \* اگر آتشه  
 کیمک ایسترایسک اول ابراهیم اول صکره درون آتشه داخل اول یعنی ای نمرود  
 صفت و نار طبیعت اولان اهل شهوت نار جحیمدن مشتعل اولان حظوظات  
 نفسانیه و مشتیهات جسمانیه آتشه دوشوب یانم اگر نفس و جسمک دخی  
 بعض حصه سی و ربابوب و بعض اقتضاسنه کوره فعل و عمل لازم کلد کده  
 اجرا اولنوب سنی احراق ایتماک ایسترایسک اول ابراهیم صفتیه متصف  
 و انبیا و اولیا نوربله نور محض اولوب بده اولجانبه توجه ایلکه سنده نار طبیعت  
 و آتش بشریت قالمیوب جله ناریک نوره تبدیل اولغله طبیعت محرقه سی زائله  
 اولوب سکا دخی مانند ابراهیم نار محرقه برد سلام و باغ و بوستان اوله و نفسک مرتبه  
 اطمینانه و ارمغله اقتضاسی بشریتدن اولیوب مرتبه روحانیتدن اوله اگر  
 اوله اولسه انبیا و عظام و اولیا کرامک نفس نفسی لرنندن ظهور ایدن نکاح  
 و ازدواج و اکل و شرب و خواب و استراحت ایچون اقتضاء نفس دینلوردی  
 لکن دینلر زرا انلرک بدنلری جان و نفسلری عین روح اولمشدر فاذا کان کذلک  
 روحانیه لک اقتضاسی دخی روحانیدر ایددی کندوکی تجسس ایدوب اذعان  
 قیل بونشانلردن سنده موجود اولدقجه مرشد کامل کچنوب امت محمدی  
 نار خذلانه یاقه و کندیکی کرداب عذاب آتمه \* مثنوی \* چون نه سباح  
 نه دریایی \* چونکه سباح و آشنا دکلسن و دریای احدیته منسوب اولان  
 ماهیان دکلسن \* مثنوی \* در میغن خویش از خود رأیی \* سفاقت  
 و پندار و تقلید و خود را بلغیدن کندوکی دریایه براهه زیر اغرق و هلاک و فرعون  
 کبی مرد ناپاک اولورسن یعنی غواص بحر معارف کچنوب و حقیقتن بیاد بکک  
 امواج کلماتی سر زبانندن آشیروب کندوکی ضلالتنه براهه و بحر ظلمات  
 انانیتنه مستغرق اوله \* مثنوی \* اوز آتش و رد احر آورد \* اول ابراهیم  
 خایل الله علیه صلوات الله آتشدن و رد احر کنورر و بعض نسخه ده \* اوز قمر

بحر کوهر آورد \* واقع اولمشدر یعنی غواص بحر احدیت و سباح دریای واحدیت  
 اولان مرشد محقق و اهل دریادن اولان و افتاه وجود ایدن عاشق صادق  
 قمر دریای وحدتدن ارباب عشق و محبتک منکوش کوش جانی اولغله لایق  
 جواهر حقایق ذی قیمت کتورر \* مثنوی \* از زیانها سود بر سر آورد \*  
 اول غواص دریای معانی زیانلردن فضله و بر سر فائده کتورر بر سر فضله  
 معناسنه در یعنی مثلا انجو اخراجی ایچون نیجه اموال فراوان خرج ایدوب  
 کرچه صوره زیان کورینور اما اولوی شهوار چقدقچه خرج ایتدیکی ماندن  
 فضله انواع سود و فائده اله کتوردیکی کبی غواص دریای محبت اولان  
 عاشق دخی کرچه آتش عشقه یانوب و بحر فائده طالب افشای وجود موهوم  
 ایدرلر لکن معدوم اولوب سر بر و فضله وجود حقایقه حیات باقیه بولوب  
 ابدالآباد خندان و دلشاد اولورلر حقادرایی حقایقه لایق و جواهر معارفه  
 نهایت یوقدر و لکن سباحت او کرندین غواصلاک ایتک سبب هلا کدر  
 \* رباعی \* غواصی کن کرت کهر می باید \* غواصی را چند هنرمی باید \* سر رشته  
 بدست یار و جان بر کف دست \* دم نازدن و پای زسرمی باید \* آینه نفاوتدر که  
 فعل واحد ایکن کاملدن ظهور ایتد کده خوب و مر غوب و ناقصدن ظهور  
 ایتد کده ناقص و معبود بر زیر دست کامل بد قدرت رحمان و دست مقلد و جاهل  
 آلت تابیس و شبطاندر ایددی بنم جانم \* مثنوی \* کاملی کر خاک کبر در رشود \*  
 کامل اگر طیراغی طوتسه یعنی الله آلسه التون اولور \* مثنوی \* ناقص  
 ارز بر دغا کستر شود \* اگر ناقص اولان کسنه زرایلتسه خاکستر اولور یعنی مرشد  
 کامل و پیر مکمل آوده خاک بشریت اولمش بر طایفه نظرایتسه و دست تربیه سنده  
 آلسه زر خالص ایدوب بشریتدن رتبه ملکینه اخراج ایدر و نفسانیتن روحانیتنه  
 مبدل قیلور اما ناقص و مقلد اولان کسنه بر طالب مستعد و قلبی زر خالص  
 کبی حسن اعتقاد اوزره اولان راغب صادق زبیه سنده آلسه اولکی صفوتی  
 دخی کیدوب زر مثابه سنده ایکن مانند خاکستر جاهل و ابتر اولور \* مثنوی \*  
 چون قبول حق بود آن مر دراست \* چونکه اول مر دراست مقول حق اوله  
 و ارشاد ایچون بهت اولنه \* مثنوی \* دست اودر کار هادست خداست \*  
 جله کارلده الکی بدی بر موجب (ید الله فوق ایدبهم) و بر خوای (کنت  
 یده و رجله) حق تعالی کید قدرتیدر یعنی مردان خدا خای زرا بتدیکی استمداد  
 اولنمون الکی دستی دست خدادار و ناقصک دخی قابل و مستعد اولان طالب لری



اضلال و خاکستر کبی خوار و پایمال ایند یکی تعجب اولم - ون که **مثنوی** \*  
 دست ناقص دست شیطانست و دیو \* ناقصک الی دیو و شیطان الیدر  
**مثنوی** \* زآنکه اندر دام تکلیفست و ر بو \* زیرا ناقص ابلهست تکلیف  
 و حیلله سی دامیدر یعنی مقلدین بی ذوق و مدتیان بی شوق کنند و لری  
 بدارشاد و طریق مستقیم با نهد و صوم و صلاته معناد کوست و دکاری بر قاج خالی  
 ذهن لری دام حیلله لینه صیدایمک ایچون قور دقلری شبکه تکلیف ابلهست بر تلبیدر  
**مثنوی** \* جهل آید پیش اودانش شود \* ابدی بنم جانم مرشد کمالک حضور  
 عزت و پیش سعادته جهل کلور علم اولور و جهل جهلی عین علم اولور **مثنوی** \*  
 جهل شد علمی که در ناقص رود \* اما بر علم که ناقصه کیده جهل اولور زیرا  
 علم شهودی و حضوری دکادر ظنی و فکریدر \* پس ظن و وهم - له اولان علم  
 جهل اولور اما عند ارباب التحقیق ظن و خیال اولامغله انلرده جهل اولوب  
 جله سی علم شهودیدر و ارباب تحقیقک علم تو حیدده اولان حقایق و دقائق  
 سمع ناقصه رسیده اولسه جهل و وبال و الحاد و ضلال اولور و مر دو اصلار  
 حضورنده انلرک باعث ضلالی اولان وهم و خیال لری عین علم و ما کوم مشاهده  
 وجه ذی الجلال اولور \* پس بونک سببی ندر دینورسه ناقصه مر بعض  
 نفس لدر ابدی **مثنوی** \* هر چه کبرد علمی علت شود \* علتیه منسوب اولان  
 مر بعض هر نه بی طور سه علت اولور زیرا مزاجی فاسد اولمشدر و طبایعه  
 خلل کلشدر \* پس صفرا و سودا و دم و بلغمدن قنغیسی غلبه ایدوب آنک علمی  
 ظهور ایش اینه جله ما کولات و مشروباتی اکا تبدیل اولوب و طبیب  
 کند و خسته اولدقده نبض تشخیص ایده موبو علاجی دخی عایل اولور  
 كذلك مقلدک دخی اگر علم و عرفان و اکر تریه و ارشادی علل نفسانیه و امراض  
 انانیت ایله مخلوط و مزج و عین علت اولور اما حکمتی کور که **مثنوی** \*  
 کفر کبرد کاملی ملت شود \* بر کامل کفر طوز ملت اولور زیرا کامل کفری  
 عن علم طوز و شرعا و عقلا واجب اولدیغی حینه طوز قصه عمار بن یامر  
 ایله حبیب کبی بو بنده بو تو جیه دخی وارد ر یعنی کامل طوزدیغی کفر دکادر  
 بلکه ملندر لکن عرف عوامه مخالف اقتضای عشقه کاملدن بر کار ظهوره  
 کله عامی اولترانی خطای عظیم و کفر مشابه سنده عدایدر کن کمالک اول  
 کاری طریقت اولوب اثرینه کن فقرا به ملت اولور والی یوم القیام طریقتنده  
 اولان طور و آیین اجرا اولور حق سبحانه و تعالی مثلا موسی علیه السلامدن

صکره عیسی علیه السلامی بهت ایدوب موسی و بلرک عرفته مخالف کورینوب  
 حاشا حضرت عیسی علیه السلامک اعمال صالحه سنده سحر و ضلالدر دبدیلر  
 لکن ضال و مضل انلر اولوب حضرت عیسانک کاری وحی ایله اولمغه زمان  
 بهت فخر عالم صلی الله علیه وسلمه کلنجه حق دین اولوب انجیل حکمنجه  
 اولانلر سلامت بولیدلر بعده انلردخی ازغون اولوب حق سبحانه و تعالی رحمة  
 للعالمین و سید المرسلین و خاتم النبیین محمد المصطفی صلی الله علیه وسلمی بهت  
 ایدوب و کتاب ربانی نازل و جهل ادیانک احکامی منه - و بخ و باطل اولدی حق  
 دین دین اسلامدر دبو بنی اسرائیل و نصاری و جهل خلق دین حقه دعوت  
 ابتدا کده اول غافل و جاهل و معاند و باطلاره سزک ادیانکزی حق سبحانه  
 و تعالی بنی بهت ایدوب و قرآن کریمی انزال ایدوب نسخ ایشدر قرآنه تابع  
 اولوب من بعد انجیل و ثورات ایله عمل ایتیه سز و عمل ایدرس - کن باطلدر دبو  
 بیوردی انلره خطای محض کورینوب اوصاف محمدیه بنی کتابری ایچنده کورب  
 عین الیقین بیلش لرا یکن ایمانه کلوب کند و آیدلری و کندلری کفر و بطلان  
 اوزره اولوب دین محمدی الی یوم القیام ثابت و دائم اولدی زیرا انبیا و اولیا تلقاء  
 نفسندن بر سه ایتیموب انبیا عظام وحی حق و اولیا کرام الهام ربانی ایله عمل  
 ایدرل \* پس اولاددن ظاهر ایدن بعض اصول عامه لرفتنده بدعت کورینور  
 لکن الی یوم القیام طریقت اولوب بین الفقرا سوریلور و الا اوله دکادر که حاشا  
 انبیا و اولیادن رضای حقه مخالف برنا شایسته کار ظه - و ره کله انبیا عظام  
 معصوملر و اولیا کرام محفوظ و مصونلدر \* ابدی حق سبحانه و تعالی بدن  
 استدعای عنایت ایدوب اولیا کرامک اصول و طریقتلرینه بای وجه کان دخل  
 و تعرض و کندلرینه انکار و عداوت ایله بو خسته سوء خانه احتمالی واردر  
 زیرا اولیا ورثه انبیادر و اغصان شجره نبویهدر \* پس اغصان و شعوبه انکار  
 ایدن اصلی انکار ایش اولور **مثنوی** \* ای مری کرده پیاده باس - وار \*  
 ای سوار و فارسله عناد و جدل ایش پیاده کسنه **مثنوی** \* سر نخواهی  
 بردا کنون پای دار \* شدی باشی کی ایلتمی سر من ایاق طوت یعنی ایا غک  
 چک پیاده دن مراد مقلد و ناقصلر و منکر و معاندلدر و - واردن مراد  
 کامل و مکمل و مرشد و اصللدر یعنی ای پیران طریقت و مرشدان راه  
 حقیقت ایله جدل و عناد و برارلک ادعا ایلان ناقصلر و اولیا کرامه کفر  
 و ضلال و بدعت و وبال اسناد ایلان منکر و جاهل و معاند و غافل زندهار



بحث وجدال ایتیه سز والاباش قورناره من سز وایمان واسلا مکرزی  
شیطان شدن خلاص ایده من سز ایدی همان بوانکار وعداوتدن وانلر ایل  
همسر لک دعوی ایتکدن فراغت ایدوب توبه واستغفار ایلله سز وکنندو  
مقدار کزی بیابوب وقصور کره ایدراف ایلله سز وورمن میسر  
حضرت موسایه ساحرل تعظیم وتکریم ایدوب کنندو قصورل یند اقرار  
ایتمکله حق سبحانه وتعالی انلره ایمان کامل میسر ایلدی دیو حضرت مولانا  
قدس سره اول بیانه شروع بیوردرل

تعظیم ساحران مر موسی را که چه فرمای اول تواندازی عصایاما

ساحرل موسی علیه السلامه تعظیم ایلدکاری بیاننده در که یاموسی نه بیوردر سن  
اول عصای سنی القا ایدرسن یاخود بز می القایدهلم دبیلر \* مثنوی \*  
ساحران در عهد فرعون لعین \* ساحرل فرعون لعین زماننده \* مثنوی \*  
چون مری کردند یاموسی بکین \* کین وعداوت ایلله چونکه حضرت موسی  
علیه السلامه عناد وجدل ایلدیلر \* مثنوی \* لیک موسی رامقدم داشتند \*  
لکن موسی علیه السلامی مقدم طوندیلر \* مثنوی \* ساحران اورامکرم  
داشتند \* ساحرل حضرت موسایی معزز و مکرم طوندیلر \* مثنوی \*  
زانکه گفتدش که فرمان آن تست \* زیرا که ساحرل حضرت موسایه ایتدیلر  
فرمان سنک ایچون یعنی امر سنکدر \* مثنوی \* کرهمی خواهی عصا تو  
افکنی نخست \* اگر ایسترایسک عصایی اول سن براتی کا قال الله تعالی ( قالوا  
یاموسی اما ان تلقی واما ان نکون نحن الملقین ) پس ساحرل اما ان تلقی دیو  
حضرت موسی علیه السلامی تقدیم وکنندولینی تأخیر ایلدکاری امر و فرمان  
سنکدر واراده ایدرایسک سن براتی وامرک اولورسه بز براغهلم دیمک معناسنی  
متضندر \* مثنوی \* گفت نی اول شما ای ساحران \* افکنید آن مکرها را  
در میان \* حضرت موسی علیه السلام ایتدی ای ساحرل اول مکرلری  
اورتایه اول سز براغبرکن کا قال الله تعالی ( قال لهم موسی القوا ما انتم ملقون )  
\* مثنوی \* این قدره تعظیم دینشارا خرید \* بوقدره تعظیم وتکریم ساحرله  
دین صاتون الدی کا قال تعالی ( قالی السحرة سجدا قالوا آمنا برب هرون  
وموسی ) \* مثنوی \* کز مری آن دست و پاها نشان برید \* و عجبدر که  
موسی علیه السلام ایلله عناد وجدل ایلدکاری اجلدن انلرک دست و پارلی

کسندی

کسندی یعنی فرعون لعین نیچون ایمانه کلدیکردیوب الاربن وایاقلربن کسوب  
خرمانا جنک دالربنه کندولر بنی صلب ایلدی کا قال تعالی ( فلا قطع من ایدیکم  
وارجلکم من خلاف ولا صابنکم فی جذوع النخل ولتعلمن اننا اشد عذابا وابقی )  
ای عاشق صادق عبرت بین اولان قتنده عجب حکمت دکلیدر که ساحرلک  
تعظیمی مقابله سنده ایمان واسلام و حیات جاودان میسر اولوب وبحث وجدال ایلله  
زمینه القاء حبال ایتدکاری ایچون دنیاده جزاسن چیکوب دست و پارلی قطع اولنوب  
شر بت شهادت نوش ایتدیلر ایدی اگر سنده واکر سنده لاجرم کشتی ایلله دنیاده  
وآخرته جزا کورمک مقرر در با خصوص اولیایه جفا ایلدنلرک حاللری دار آخرت و بوم  
جزاده نه اولاجقدر اکا کوره قیاس ایلله وکسننهک ایتدیک یاننه قالور صاعده  
کچ وتیر قیدی بزه کوره در عندالله ثانی وعجمله تصور اولنماز بهر حال جزا  
مقرر در \* مثنوی \* ساحران چون حق او بشناختند \* پس ساحرل چونکه  
نور ایمان ایلله مشرف اولوب موسی علیه السلامک حقنی اکلا دیلر و جلات  
قدرنه واقف اولدیلر وسعادت سرمدی اسلام و ایمان اوزره ختم اولاق ایدوکن  
حق الیقین مشاهده قلوب کوردیلر فرعونک تخویف وتخذیر و قتل وسب استندن  
قلبلربنه خوف وخشیت کلایوب \* مثنوی \* دست و پا در جرم آن درباختند \*  
اول ایتدکاری جرم ومقابله نک جزاسن دنیاده چکک ایچون حق یولنده دست  
و پارین اوینادیلر وجانلرن فدا ایتکدن اصلا و قطعاً تحاشی ایتدیلر و دنیای  
آخرت اوزره ترجیح ایدنلردن اولدیلر نکیم حضرت حق سحره موسانک  
فرعونه جواب و یروب طریق ایمانده جان و باش اوینادقلربن حکایت وارباب  
عشقده جانبازاق نیجه اولورمش دلالت بیوردرل قال الله تعالی ( قالوا ان نؤثرک  
علی ما جاءنا من البینات والذی فطرنافاقض ما انت قاض انما تقضی هذه  
الحیوة الدنیا انا آمننا برینا لیغفر لنا خطایانا وما اکرهتنا علیه من السحر والله  
خبرواقی ) ایدی ای نور دیده پدر و جکر پاره مادر بونده حصه بودر که ورته  
انبیا اولان اولیای اصفیایه تعظیم و حرمت و میل و محبت اوزره اولانلر لاجرم اولیا  
واصدقانک حاللریله حاللنوب و کولکلی ضیای عشق و محبت ایلله صبا حدن  
انور اولوب جان کوزلری نور محمد یله مکمل ومنور اولدقدنصره خارجدن  
نیجه منکر و منافق وفرعون طبیعت اولان نیجه مترقین وه ساند سن اول ملحد  
وفاسده نیچون اتباع ایدرسن انکله صحبت ایتکدن فراغت قیل والاسنی انواع



سیاست ایله قتل ایدیه زردیسه اومه قوله غافل و جاهل و منکر و منافق لک مردان  
خدا به بو وجهله ایند کاری انزال بن و کند و به اولان تحذیر و تخویف لری  
استماع ایند کده حق سبحانه و تعالی انک قلمبنده ناز عشق عاقل بن پیوسته ساق  
هرش ایدوب و این شه ویدی از دیاد بواوب نیجه بوز بک جانی اولسه  
طریق حق و راه عشقه فدا اینکی جاننه منت بواوب دنیایی آخرت اوزرینه  
اختیار ایتمز و حیات ابدیه بی بر قاج کوناک اولان حیات تاری به دیکشتر تنگیم  
شیخ عطار منطق الطیرده بیورر **نظم** \* دهد رهبر چنین گفت از زمان \*  
کانه که عاشق شد نیند بشد زجان \* چون بترک جان بگوید عاشقی \* خواه زاهد  
باش خواهی فاسقی \* مدد ره جانست جان ایشان کن \* پس برافکن پرده  
و دیدار کن \* منکری کر گوید این بس منکر ست \* عشق کو از کفر و ایمان  
برتر ست \* عشق را با کفر و با ایمان چه کار \* عاشقان را لحظه با جان چه کار \*  
عاشق آتش در همه خرمن زند \* ابر بر فرقه نشیند او تن زند \* درد خون دل بیاید  
عشق را \* قصه مشکل بیاید عشق را \* سابقا خون جگر در جام کن \* کرداری  
درد از من وام کن \* ذره عشق از همه آفاق به \* شمه درد از همه اذواق به \* کفر کافرا  
ودین دیندارا \* ذره درد دل عطارا \* هر که را در عشق محکم شد قدم \*  
در گذشت از کفر و از اسلام هم \* عشق سوی فقر در بکشد \* فقر سوی کفر  
بنماید \* چون ترا این کفر و این ایمان نماید \* این تن تو کم شد و این جان نماید \*  
بعد از آن مردی شوی این کار را \* مر د باید اینچنین اسرار را \* پس حضرت  
مولانا قدس الله سره مناسبیت ایله نیجه معارف و حالات عشق قدس بعض  
لطایف بیوروب سر بخنده اولان قول فرید الدین عطار علیه رحمة  
الغفارک بیتنی شرحه شروع بیورر **مشوی** \* نکته و لقمه است کامل را  
حلال \* ای مقلد اولان \* خیره شیطان وای ناص اولان اهل نفس و فی  
ذوق و وجدان لقمه بیک و نکته سوسو بیک کامل اولنره حلالدر زیر آنلر  
احکام نفسانیه و اقتضای ان بشریه دن خلاص اولوب درون و بیرونلرند  
حب الهی حکمندن غیر بی قالمغله هر نه لقمه کیم بیسه ملایق نور محبت و لاحق  
علم و معرفت اولوب و هر نه قدر نکته سوسو بیک کند و حاللرند سوسو بیک  
غیر یلرند آلوب صائمزلر و تحت عبارات و الفاظه کتور دکرنده ملبوسات  
فاخره شربعت مطهره ایله لباس ایدوب صراپس معاینک دامن حقایقنه دست  
جاهل و نادان و وجهه جاننه چشم منکر و منافقان دو قدر مزل **مشوی** \*

تونه کامل مخوری باش لال \* ای مبتدی و ناص سن کامل دکسن لقمه تناول  
ایتمه و سوز سوسو بیک زبان و لال اولانی اختیار قبل زیر اسنک بیدیکک غفات  
و کثافت و منتضای طبیعتی زیاده ایدر و ارباب توحید کلماتی کبی سوز سوسو بیک  
مراد ایلسنک شرع شریفه مطابق لباس کیدره میوب حد اعتدالدن تجاوز  
ایتمکله هم کندیکه ضرر است ایدوب و هم نیجه کند لری طریق حق  
و خدمت ایلدیکک عزیزه انکار و عداوت ایدر رسک و سوزکی قبول ایدنلرک  
دخی عقابدن افساد ایدوب هم ضال و هم مضل اولور سن پس سکا نافع اولان  
بودر که نیجه زمان لقمه و نکنددن پر هیز ایدوب پیرک رضاسی اوزر بی قیل  
وقال و خلقدن عزات و جوع و سهر ایله بوته عشق و محبتده قال اولوب جان  
و تنک ایدوب ز خالص ایلد کده اهل کمال درجه سن بولسن **مشوی** \*  
چون تو کوئی اوز یارنی جنس تو \* چونکه سن هنوز کوش مرتبه سنده  
اولسنک و کاملار زبان مرتبه سنده اولسنک جنسک دکدر یعنی هنوز جنسیت  
حاصل ایتوب کاملر ایله همسر و برابر دکسن و سوز سو بیککه مأذون اولماش  
سکدر اکابناء که **مشوی** \* کوشهارا حق بفرمود انصتوا \* حضرت رحمن  
و رحیم و قادر و حکیم کوش مرتبه سنده اولنره انصتوا دیواستماع و اصغایله  
امر بیوردی سمعنا و اطعنا و بویت شریف سوره اعرافک آخرنده  
اولان اشب و آیت کریمه به اشارتدر قال الله تعالی (واذا قرئ القرآن فاستمعوا له  
وا انصتوا لعلکم ترحون) انصات نصوت مثلیدر که سکوت معنایند در ولاجل  
الاجتماع مستمعنی اسکات معنایند دخی استعمال اولور یعنی چنان قرآن عظیم  
قراءت اولنسه استماع قلیکز و نصوت و سکوت ایدیکز اوله که سزمر حوم  
و مغفور اوله سز عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله تعالی علیه وسلم  
(قرأ فی المكتوبة وقرأ اصحابه رضی الله عنهم خلفه فترلت هذه الآية) و قیل  
ترتلت فی الصلوة کلنوا یتکلون فیها فامر و بانصتوا قراءه القرآن والانصاته  
معلوم اوله که (فاستموا وانصتوا) صیغه امر در اطلاق امرایسه مطلقا  
هر نه محله قرآن عظیم تلاوت اولنسه استماع وانصاتک وجوب بن اقتضای ایدر  
ولکن عامه علما خارج صامتونده انصات و استماعک استحبانه اتفاق ایدوب  
(ثم صار سنة فی غیر الصلوة ان یصت القوم فی مجلس یقرأ فی القرآن) دیمشدر  
اما فاضل و محقق و متبحر و مدقق ابن کمال علیه رحمة الله المتعال تفسیرنده  
بیورمشلر که وفیه اشکال ادح یلزم الجمع بین معنی الامر و یکن ان یقال انه

مطلب

سبب نزول و اذقاری  
القرآن و وجوب  
الانصات و استجابته



جائز عند اختلاف المحل علی مذهب الیه العرافیون من اصحابنا یعنی داخل  
صلوته امر وجوب ایچون اولوب وخارج صلوته مندوب اولمده اشکال  
وارد بر تو تقدیرجه امرده اولان ایکی معنایی جمع لازم کاور یعنی امر واحد  
وجوب وهم استجاب ایچون اولوب ایجاب ایدر بواسته ممنوعدر پس مذهب  
درا قیین اوزره بو کاجواب و بر مک بو وجهله ممکن اولور که عند اختلاف المحل وجوب  
واستجاب جائز اولور زیر اجمع محل واحدده بولند قدده اعتبار اولور فاما محله  
اختلاف اولنجیه جمع بولنر یعنی محل صلوته واجب ومحل خارج صلوته مستحب اولور  
جمع اولماز وائمه حنفیه ابن عباس رضی الله عنهما ک قولیه احتیاج ایدوب داخل  
صلوته مأموم اوزرینه قرائت یوقدر دیرل وائمه شافعیسه واحد اوزاعی  
وغیرهم حنفیه ک احتیاجی ضعیفدر دیرل و بآیت کریمه ک ما بهدنده اولان  
(واذکر ربک فی نفسك نضرعا وخیفه ودون الجهر من القول) آیت کریمه سنی  
دلیل انحاذ ایدرل و ابن عباس رضی الله عنهما نذر دخی بور وایتله استدلال  
ایدرل که قال ابن عباس (یرید بالذکر القراءة فی الصلوة) یعنی یقرأ سراً فی نفسه  
پس (واذکر ربک فی نفسك) قول کریمی امام قراءتندن فراغ فیلد قدن صکره  
مأموم سراقرائت ایتمکه امردر دیرل اما اکثر مفسرین (واذکر ربک فی نفسك)  
قول کریمی اگر قرائت ودعا و اگر تسبیح وتهلیل وجیمع اذکارده عامدر زیر  
اخفا فی النفس اخلاص وخشوعه ادخل وحسن تفکره اقربدر (وقیل معناه  
اذا نلا عایکم الرسول القرآن عند نزوله فاستمعوا له وقیل معنی فاستمعوا فاعملوا  
بما فیہ ولا تنجوا زوه) به ضایلر دخی امر بالاستماع والانصات حین خطبه ده دیملر  
لکن کمال پاشا زاده بو قول ضعیفدر زیرا بآیت کریمه مکیه در خطبه ایه مکه دن  
مدینه به بعد الهجرة واقع اولمدر دیو بیور شلردرو بو کلامک سیاقده بردقیقه  
بیان ایدوب دیرل که (بقی ههنا دقیقه انیقه لابدن التنبيه لها وهی ان الانصات  
مقدمة الاستماع فتحقه التقدم فی الذکر وانما اخرها اهتماما شانه واخراجاله عن  
حیر الاتباع الی حد الاستقلال وتنبيه اعلى انه مقصود بالذات ومأموره اصالة  
حتی لوکان فی مجلس القراءة نائیا عن القاری لحقه ان یصت وان لم یستسرله  
الاستماع تعظیما لسان القرآن واحراز الاحدی الفضیلین و اوقدم الانصات  
لتباعد الی الفهم ان الامر به لمصلحة الاستماع فلا یجب بدونها) ایدی انصات  
حسن استماعه شرطدر وحسن استماع دخی استماعه شرطدر پس  
حق جل وعلا عباد مؤمنینه بیور که قرآن اوقرن قدده آذان ظاهره کرایله

استماع ایتمکچون لسان ظاهری ایله انصات ایدیکز و آذان باطنه ایله  
شنوا و ایچون لسان باطنی ایله نصوت و سکوت ایدیکز اوله کیم سمع حقیقی ایله  
استماع ایتک ایله مرحوم ومغفور اوله سز و سمع حقیقی نه دیر دینورسد (کنتله  
سمعافی بسمع) مناسبدر پس قرآن عظیمی سمع باری ایله استماع ایدن حقیقده  
قاری کیمدر یا اور ودخی (الرحن علم القرآن) معنای عارف اولور \* ایدی بنم  
روح قرآن کریمی قلوب حاضره و نیات صادق و فضولادن سکوت ایله  
اسرار ظاهره بی مشاهده واستماع ایتک عند الله مندوبدر پس بخان عباد  
مخلصین منازل وقار خطاب ومقامات حرمان امرده بولنسلر حق تعالی  
اول عبادک قلوبنه کشف اسرار ایله احسان ایدوب اسرار خطابک طعمی  
اذاقه ایدر و اشارات نکات لطیفه و انبآت عجیبه وحکم غریبه سنه مطلع قیلور  
پس هر قنغی عاشق صادق مواقع اسرار حق انوار ایله و کلام حق حق ایله  
مشاهده ایلسه قرآن ایتک بصیرت اولور و جمیع صفاتی قرآن ایله کورر  
کما قال تعالی (هذا بصائر من ربکم وهدی ورحمة لقوم یؤمنون) ای سالت  
ناقص و طالب مبتدی چونکه مذاهب اربعده صلوتده اولان مأموم ایچون  
رأسا و یاخود جهرا قرائت ایتک بر موجب کلام سبحانی ممنوع ایه سنی دخی  
مادامکه مقتدای طریقت اولان امام حقیقی و مرشد کامله اقتدا اوزر سن  
و کندی و جوارح واعضا و قوای ظاهره و باطنه کی روحکه تابع ایدوب  
مقام امامتده دکلسن زنهار بشقه باشکده باش چکیوب معارف و حقایقندن  
سوز سوبله بلکه مرشد کاملک کلمات قدسیه سنی انصاته استماع ایله و کوش  
جان ایله دیکله زیرا مرشد کامل صاحب کلام معجز نظامدر و کفایت  
در شهواری موافق کتاب ربانی و مطابق خطاب سبحانیدر \* ایدی جان  
و باشله خدمت و اطاعت ایدوب نیجه زمان کوش کی خاموش اول ﴿ حافظ ﴾  
در بساط نکته داتان خود فروشی شرط نیست \* یاسخن دانسته کوای  
مر دعاقل یاخوش \* ایدی ای طالب صادق کورمز میسن بو خود معلوم  
اکبر و اصغر در که ﴿ مشنوی ﴾ کودک اول چون بزاید شـ برنوش \*  
طفل چونکه ابتدا متولد اولد قدده شیر نوشدر یعنی بستان دایه دن سود امر  
وحالت مز بورده ﴿ مشنوی ﴾ مدتی خاش بود اوجله کوش \* برمدت  
خاموش و اول جله کوش اولور یعنی تکلیه قادر اولوب مادر و پدر و دایه  
و مریمی نه سوبلر سه اکا قولا ق طوز زیر ﴿ مشنوی ﴾ مدتی می بایدش



لب دوختن \* طفل رضیع تکلم ایتیموب بر مدت لب دوخته اولمق کر کرد ر  
 \* مثنوی \* از سخن تا و سخن آموختن \* حتی سوزدن اول دخی سوز  
 او کر نمک ممکن اوله والا \* مثنوی \* ورنه دارد کرش قی می کنند \*  
 اگر طفل رضیع مادر و پدر یک کلماته کوش طونز ایه قی قی ایلربی الفاظ  
 \* هله سوزلیوب معنی دار سوزده ایاقت حاصل ایتیم پس صاحب نطق و خوش  
 گفتار اولیوب \* مثنوی \* خویشتن را کنک کیتی می کنند \* کندوسنی  
 جهاتک دلسزی ایلر کنک کاف مر بینک ضمه سیه غلط مشهور اولوب  
 دلسز معناسنده در اما فصیحای عجم کاف عجمی ایله استعمال ایدرل ایدی مرتبه  
 طفولیتده اولان طالب مبتدی به لازم اولان بودر که پدر و مادر دن ارحم  
 اولان پیران طریقتهک نیجه مدت کلام معجز نظامن اصفا ایلوب بده اول دخی  
 احوال طریقت و اسرار حقیقتدن معرفت سوزلیه و اول دخی صاحب  
 نطق اوله والا جانب فضولی به کیدوب و کلمات اسنادی شنوا اولیوب تکلمه  
 جرأت ایدر سه انواع خطایا صدور ایدوب قی قی دین ارباب لکن کتب کبی بودخی  
 الفاظ غیر مر بوطه و کلمات نامشروع سوزلیکله سکین شریعت ایله انک اسانی  
 قطع ایدوب جهان دلسزی ایدرل و حضرت مولانا قدس الله روحه  
 بونصیحتی شون قابل و مستعدینه پیورر که فی نفس الامر انده قابلیت اولوب  
 لکن عدم انصاف و استماع ایله تضییع استمداد ایتیم اوله اما شول نامستعد  
 و ناقابل که تقدیر از لیده انلره سمع و بصر بخش اولیوب (صم بکم عی) قیلندن  
 و دخی (ولهم آذان لایسمعون بها و لهم اعین لایبصرون بها) زمره سندن  
 اولورل انلر صمم و بی زبانلخی جبلی اولماغله پیورر که \* مثنوی \* کر اصلی  
 کش نبود آغاز کوش \* اصلی اولان کرواصم که اکا ابتدادن کوش اولدی  
 و قطعه اقصوت سامعه و برلیدی پس او مقوله بقروچار بلکه انزدن دخی اصل  
 و خوار \* مثنوی \* لال باشدکی کنددر نطق جوش \* چنان نطقده جوش  
 ایدر لال و بی زبان اولور یعنی ابدالاباد اسرار طریقندن یک حرف ایشتمز و رافظ  
 نطق ایتکه قادر اولمق قی دخی دیه من \* مثنوی \* زانکه اول سمع باید نطق را \*  
 اکابناء که اولان نطقه سمع کر کرد و استماع شرطدر ایدی ای طوطی جان  
 طاب گفتار \* مثنوی \* سوی منطق از ره سمع اندر آ \* سوز جابذه سمع  
 یولدن کل اندنصره \* حافظ \* در پس آینه طوطی صفتم داشته اند \* آنچه  
 استاد ازل گفت بکوی کویم \* دیو بر طوطی خوش گفتار و بیغای شکر خای

شیرین ادای معجزنای مرتبه سنده و اصل اول ایدی بنم روح  
 هر شینک اصولی و بر سبب وصولی و اردر پس سن دخی اصوله تشبث ایدوب  
 بعده مرادک حصوانی توقع ایله \* مثنوی \* وادخلوا الایات من ابوابها \*  
 وایاته ابوابندن داخل اولیکز \* مثنوی \* واطلبوا الاغراض فی اسبابها \*  
 و اغراض و مقصوداتی اسبابنده طلب ایدیکز یعنی طالب دخول ایات کلمات  
 و راغب خوش ادای نکات اولان اخوان صففا ایسات کلمات ابوابی اولان  
 سمعدن و نکات و معارفک اسبابی اولان نیجه زمان سکرندن داخل و واصل  
 اولسون و طالب علم لدنی اولان خلان با وفادخی (انما بدنه العلم و علی بابها)  
 مصداقجه مدینه علمک باب همایونی اولان بر علی صفت و مرتضی منقبت و انبیا  
 سیرت مرشد کامل تزییه سندن واصل و داخل اولسون والاظهر بیتدن دخول  
 علامت بر خورداری و نشان نکوکاری دکدر کافال تعالی (ایس البرهان تا تو  
 البیوت من ظهورها و لکن البر من اتق و اتوا البیوت من ابوابها و اتقوا الله  
 لعلکم تفلحون) بویات کریمه اول اسلامده اولان امر جاہلیتی مؤمنلردن  
 رفع ایچون نازله اولمشدر زیرا انصاردن اولان ناس حج شریف ایچون محرم  
 اولدقلرنده اشهر حجه خانه لر بنه ابوابندن داخل اولیوب اکرم محرم  
 اولانلراهل قرادن ایه ظهر بینلرنده بر سوراخ داوب اتدن خارج و داخل  
 اولورل ایدی و اهل بادیه دن ایه خیمه لرینک اردندن دخول و خروج  
 ایدوب وجه مشروح اوزره اولان وضع لرینی کمال برواحسان عیایدلرلیدی  
 پس بویات کریمه نزول ایدوب یونه خلفندن و خیامه مؤخرندن کلک  
 و عکسندن خروج و دخول ایتک برواحسان دکدر لکن برواحسان ایلان  
 حقه مخالف سندن و محرم و شهواتدن اتقا و احتیاط ایلان کیمه نک بریدر  
 ایدی محرمین و محالین اولنلری یونه ظهردن داخل اولیوب ابوابندن داخل  
 بیت اولیکز زیرا عدولده بر بوقرر و اموره وجود سندن مباشرت ایدوب  
 عقوبتدن نجات و بروهدایته ظفر بولمق ایچون احکام الهیه بی تغییردن و افعال  
 ربانیه به اعتراضدن اتقا ایدیکز \* ایدی ضمیر منیره خفی اولیده که بویات  
 کریمه هر شی ایچون بر سبب و برمدخل اولدیغنه اشارت و اردر یعنی هیچ  
 رشیبه وصول و دخول ممکن اولمازالا سبب منور و مدخل مذکوره اتباع ایله  
 میسر اولور کافال تعالی (و آینه من کل شیء سیافانج سیبا) فلهدا حضرت  
 مولانا دخی بومعنایه اشارت ایدوب \* ع \* واطلبوا الاغراض فی اسبابها \*



بیوردی \* ائیدی جوار قرب احدیت و حضرت ربوبیت سبب مدخل  
و وصول تقویدن غیری دکلدر تقوی ایسه اعمال ظاهره و باطنیه دن اولان  
هر بر واحسانانی جامع و اتباع موافقات واجتناب مخالفات و تصفیة ضمائر  
و مراقبه سرارک کلبه سنی محیط و شاملدر پس هر کسک حضرت مولایه وصولی  
مراتب تقویده اولان ساوکی مقدار یدر کافال تعالی ( ان اکرمکم عند الله  
اتقیکم ) وقال صلی الله علیه وسلم ( علیکم بتقوی الله ) زیرا تقوی جامع کل  
خیردر \* ائیدی حقوق بواطنی تقوای احوال الیه رعایت ایتکسرن مجرد  
ظواهر اعمالی محافظه سبب وصول الی الله اولماز بلکه برواحسان حق تقوی الیه الله  
سبحانه و تعالی دن اتقادر کافال تعالی ( اتقوا الله حق تقاته ) پس اموره مداخلدن  
داخل اولوب اعانت ملک قدوس الیه مهالك نفوسدن فلاح و نجات بولمچون  
ماسوادن حقه حقه اتقا ایدیکز یعنی حق تبارک و تعالی بحر زومتقا و مفرع  
و معز و مرجع و ماوی قیلکز زیرا حقندن غیری ملجا و منجا و مرجع  
و ماوی یوقدر ( منه بدأ کم و الیه تعودون ) وقال علیه السلام ( اعوذ بک منک )  
ائیدی هوا جس و ساوسه قلبلرینه یول و یرمیوب ماسوادن وحید و همتری  
جمله دن فرید اولغله احرام فنا کیوب مقدم یاره کاشنه دللرین آراسته ایدن  
عاشق و اشهر حرم جلال و طواف کعبه جلاله و اصل و عرفات کاله نائل اولوب  
حاج الحرمین شریعت و طریقت و مجاور روضه جنسان معرفت و حقیقت  
اولغله راغب اولان صادق و امانیه نک حصولی و بوما موالک سبب وصولی  
باب سعادت بیت معرفه الله اولان مرشد کاملار در سندی اکا کوره عمل ایدوب  
بیوت معارفه ابوابدن داخل اولوب ظهور ایات مشابهه سنده اولان مقلد  
و ناقصلر دن داخل بیت قیل وقال اولغی برواحسان ظن اتمیه سن و اول یوانده  
باب بیت الحرام قلبی بولورم ملاحظه سنده اولیه سن کلمات حقایق نکات  
ایسترایسک اهل کمال کلامنه قولاق طونه سن و السلام \* پس نطق انجیق سمع  
یواندیمی کلور طریق آخر دخی بوقی دیر ایسک حضرت مولانا اکا جواب  
و یروب بیوررلر که \* مشوی \* نطق کان موقوف راه سمع نیست \* اول  
نطق که راه سمعه موقوف دکلدر یعنی بی حروف و لفظ و صوت ذوق و فهم  
اولور \* مشوی \* جز که نطق خالق بی طمع نیست \* طمع سزا اولان خالق  
نطقندن غیری دکلدر بی طمع دیمک بومحمله حق سبحانه و تعالی نک کارنده  
علت و غرض بوقدر دیمکدر \* مشوی \* مبدعست او تابع استادنی \* اول

قادر مطلق نطق و کلام و جلاله انانی موجد و مبدع و معدن وجوده  
کنور یجیدر آخرک ارشاده و غیری استاده تابع دکلدر \* مشوی \* مستند  
جمله ورا استادنی \* جمله اشیاک مستدوماوی و منجا و ملجاسی اول فیاض  
مطابقدر اما اول صانع لایزالک اشیا به استادی بوقدر و انک کیمه استادی  
دکلدر شبیه و نظیر و مدبر و وزیر دن منزله و مقدس بر پادشاه بی زوالدر  
و بلا حرف و لفظ و صوت عساده دیلدیکندن نطق حتی اسماعد قادردر  
نیکم حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم لیله اسریده طقسا یک کلمات  
الهی بی بی حرف و لفظ و صوت استماع ایددی \* حافظ \* سر خدا که  
عارف سالک بکس نکفت \* در جبرتم که باده فروش از کجاشید \* ساقی بیا که  
عشق ندای کند بلند \* کاتکس که کمت قصه ماهم زماشید \* ائیدی حق سبحانه  
و تعالی نک کلامنی جان قولاغی نه کیفیتله ایشیدر که لسانه کلز و نطق حقیق  
کهنه عقل الی ایزمز \* کال خجندی \* پادشاهی که به پیرامن جامش نرسد \*  
ازال ناباید و صمت و نقصان و زوال \* در حریم ملکوتش که ملک باریافت \* عفو و رحمت  
امر محالست که یابند بحال \* پیش اصحاب یقین بردن نامش بزبان \* همچنانست که  
بانشته لبان و صف زلال \* \* مشوی \* باقیان هم در حرف هم در عقل \* اما باقیلر  
یعنی مخلوقات هم حرف و صنایع و هم نطق و مقادیر \* مشوی \* تابع استا  
و محتاج مثال \* لاجرم تابع استاد و محتاج مثالدر یعنی استاد سز و مشلسز بر صفتک  
اجرا سنده و بر مقلک معناسی ادا سنده قادر دکلدر ائیدی ای طالب و مستمع  
\* مشوی \* زین سخن کر نیستی بیکنه \* اگر بوسوزدن بیکنه دکل ایسک  
و کلمات اهل حاله انیس و محرم ایسک \* مشوی \* دلق و اشکی کیردرو برانده \*  
بر و برانده دلق و خرقة شمشینه و کوز باشی طوط به سنی بوکلمات قدسیه بی سمع  
قول الیه استماع ایتدکسه ترک دنیا و قلبکدن رفع ماسوا ایدوب پلاسه قناعت  
قیل و عزات اختیار ایدوب بر و برانده گوشه ده چشمه چشمکدن اشک فراوان  
دو کوب بان یاقل و یاخود کر حرف شرط اولیوب کاف عربیله اصم معناسنه  
اوله و معنای بیت بووجهله اوله که ای مستمع متصح سکاسو یانن بوقدر  
نصیبکدن صاغر دکلسن ایشیدرسن ولیکن ارباب دل احوالندن بیکنه و کوکل  
حالندن غافل سن ائیدی دنیادن قطع علایق ایدوب و کهنه و پلاس لباسلر کیوب  
و شهرت و ثروتدن کچوبار باب دل مجلسنه داخل و کوکل حاله و اصل اولماغیچون  
آه و زاری قیل و در دایله بان یاقل امیددر که محرم انیس قرب وصال اوله سن



و کجینه اسرار اولان صاحب کرمی بوله سن و آتش عشقه قنبله قلبی  
 باقه سن و بینه بایندن داخل اوله سن **مثنوی** ز آنکه آدم زار عتاب  
 از شک رست **مثنوی** زیرا که حضرت آدم کنه و به اولان اول صابدن کوز باشله  
 قورتادی ایملدی بنم ایکی کوزم **مثنوی** انک تر باشد دم تو به پرست **مثنوی**  
 تو به پرست اولان ناک **مثنوی** انک تر اولور یعنی نقه - بیر تن دیلیوب  
 دنوبندن تو به ایندن درد مندک و باب مغفرته ملازمت ایدن مستندک درویندن  
 ظاهر اولان آه - و زنای و هر نفسی کوز باشله کر کرد بوخسه چشم کریان  
 و سینه سوزان اولیوب مجرد تبت و رجعت قولنه نه اعتبار وارد و فوری  
 قوری طالب حقم دیوب صوغوق صوغوق مرشد جست و جو ابتک نه بی  
 مفید در لایب یولده سر شک دیده و سوزش سینه لازمدر **مثنوی**  
 بهر کر به آمد آدم بر زمین **مثنوی** آدم علیه السلام وجه ارضه کر به وزاری  
 قلم غیور کلدی **مثنوی** تابود کریان و نالان و حزین **مثنوی** تا کیم زمینده  
 کریان و نالان و حزین و سوزان اوله **مثنوی** آدم از فردوس و از بالای  
 هفت **مثنوی** آدم علیه السلام فردوس برین و اعلای علین و بالای آسمان هفتیندن  
**مثنوی** پای ماچان از بری عذرت **مثنوی** عذر دینکدن ادتوری پای  
 ماچانه کندی پای ماچان دیار عجمده مکتبه اولان اطفال سبقی بلسه  
 و سبقت باشنی اونسه انی یوللامی ایچون بازاردن پاچه الدیر لر اول پاچه  
 پای ماچان دیر لر و گاه دخی الدیر لر اکاکه ماچان تعیر ایدر لر بعد عجمده اولان  
 پیران طریقت بواسطلاحی مایئلرنده استعمال ایدوب ارباب طریقتدن برینه  
 خلاف طریقت برزله واقع اولسه اکا طریقت چکد بروب و قران قینادوب  
 و یا خود پیاده کعبه به وارهق امر ایدوب زله سینه کوره جراچکد بروب بعده  
 اول درویشی طریقتلرینه قبول ایدوب اول دخی ال باغلابوب و ایشکده طوروب  
 عذر دینکده پای ماچان تعیر ایدر لر کذلک آدم علیه السلام مدین صدور ایدن  
 زله نک عذر خواهی و درگاه عزنده تو به سنک قبولی ایچون آدمی وجه ارضه  
 پای ماچانه کوندردیلر و اوزرینه اجرای طریقت ایدیلر دیکدر پس چونکه  
 پدرک آدم و مادرک حوا علیه السلام عذر خواهی و پای ماچانه کلدیلر  
**مثنوی** کر ز پشت آدمی و ز صاب او **مثنوی** اگر سندی آدم علیه السلام  
 صاب و پشتدن ایشک یعنی ولد آدم ایشک **مثنوی** در طلب می باش هم در  
 طلب او **مثنوی** همیشه طلبیده و آدم بلو کشته اول طالب ضم طماوس کون لام ایله بلوک

معنا سنه در حاصل کلام ابلیس کی سرکش اولیوب آمده خیر خلف اول  
 و درون دلدن نی کی آه و ناله ایدوب یان یاقل **مثنوی** عطار **مثنوی** چو آدم باش پردرد  
 و ملامت **مثنوی** که صاحب درد را اندر قیامت همه دیدار باشد اندر آن درد **مثنوی**  
 انبیا باشد بکل مرده **مثنوی** اگر دردی درون جان تو داری **مثنوی** چو مرده اندرین  
 جاپای داری **مثنوی** فی از درد وی اینجایافت دردی **مثنوی** که آدم همچونی فریاد کردی **مثنوی**  
 باش اندر اینجا مرده **مثنوی** جان **مثنوی** زن آدم تو در اسرار اعیان **مثنوی** چونی باش و کرد در بند  
 محکم **مثنوی** که تابی نهان اسرار آدم **مثنوی** چونی باش و درون جان **مثنوی** نال **مثنوی** که بکشاید در  
 جان توفی الحاح **مثنوی** چونی اندر سریر معرفت باش **مثنوی** میان جزو و کل توفی صفت باش **مثنوی**  
 چو در سر خودی می نال و می سوز **مثنوی** که ناکاهی ترا اینجایکی روز **مثنوی** از آن دم این دم  
 تو بر کشاید **مثنوی** عیان دلدار مر رویت نماید **مثنوی** آه ای عاشق بیچاره و جگری در دیار ابله  
 صد پاره **مثنوی** **مثنوی** ز آتش دل و آب دیده نقل ساز **مثنوی** کوکل آتشیدن و کوز  
 یاشندن نقل و مرز دوز **مثنوی** **مثنوی** بوستان از ابر و خورشیدست باز **مثنوی** زیرا  
 بوستان ابر و سحاب و شمس و آفتابدن کشاده و تاز و سبز و خرمدر **مثنوی** ایملدی سن  
 دخی آه درون ایله رعدوار کورلیوب و سحاب کی اغله که خورشید محبت ارض  
 بشریتکه طلوع ایتد که زمین استعداد کده اولان معرفت کالری و حقیقت  
 سنبلاری آچیلوب سبز و خرم اوله و دل بلی کلزار جمال یاره قارشوناله و زار ایله  
 اما ذوق آب چشمه چشمی ارباب نیساز و اصحاب سوز و کداز یلور زیرا که گلستان  
 درون درد مندان اشک چشم تقاطر ایتدیکه نصارت پذیر اولماس و هیچ  
 بر مستندک بوستان قلبی نسیم آه سینه وزان اولماد فقه طراوت طومر عاشق  
 آب و نان بشقه و طالب صفای دل و جان بشقه در ایملدی بنم روح چونکه محرم  
 درد مندان دکل سن **مثنوی** **مثنوی** توچه دانی ذوق آب دیدگان **مثنوی**  
 کوزلردن اقان قانلو یاشک ذوقی نه یلور سن زیرا **مثنوی** **مثنوی** عاشق نانی  
 تو چون نادیدگان **مثنوی** سن کور ماه شکر کی عاشق نان سن **مثنوی** **مثنوی** کر توان  
 انبار زان خالی کنی **مثنوی** اگر سن بودرونک طغارجنی ناندن خالی واکل  
 و شر بدن عاری ایلیم سن **مثنوی** **مثنوی** پرز کوهر های اجلائی کنی **مثنوی** پس  
 درونکی اجلاله منسوب اولان کوهر لردن مالا مال قبله سن ای مرد طالب  
**مثنوی** **مثنوی** طفل جان از شیر شیطان باز کن **مثنوی** جان طفانی این شیطاندن  
 کبر و قیل یعنی پستان شیطاندن جان طفانه البان اتانیت و شیر  
 اثبیت امر زمه و انک سو دندن قطع ایله **مثنوی** **مثنوی** بعد از آتش باملاک



انبار آن \* اندن صکره اول جانی ملائکه به شربك ایت یعنی غدای روحانی  
ولان تسبیح و تهلیل و عشق و محبت اشربه سن نوش و تناول ایتدرو مشاهده تجلیات  
جباله مستغرق و پر ذوق اول \* نظم \* کاسه پر زهرست خود را کوش دار \*  
خون خود را خود زری زیهار \* کرچه می ماند عمل را نیست آن \* مهلك  
جانست و جان زوی امان \* کرتوتك خود کنی مردی شوی \* بکذری  
از خار غم وردی شوی \* خود برای بارخواه از گامی \* بار بهر خود بخواه  
از گامی \* کرز عشقش يك مدد کردندیم \* می توانی برد این بار عظیم \* زآنکه  
وصف اوست این عشق جواد \* خواه حبش نام کن خواهی و داد \* نوراو  
بگرفت عالم را تمام \* دیده بکش تا بدینی والسلام \* آه ای غافل و مسکین  
\* مشوی \* تا تو تار يك و ملول و تیره \* مادامکه سن چاه تار يك طبعه بنده  
محبوس و ماولسن و اوصاف بشریه بیه تیره داسن \* مشوی \* دانکه بادبو  
لعین همشیره \* معلوم اوله که شیطان لعین ابله همشیره سن یعنی ابلیس نه محمدن  
متلذذ او اوره سنك دخی التذاذك اندن اولور و شیطانك همشیره سی سن  
بیوردیغی نفسك مؤنث اولدیغی اعتباری ابله در زیر انفس دخی شیطاندر  
\* مشوی \* لقمه \* و نور افز و دو کمال \* بر لقمه که نور و کمال زیاده ایلدی  
\* مشوی \* آن بود آورده از کسب حلال \* اول حلال کسیدن کنور لمش  
لقمه اولور یعنی لقمه حلال لاجرم درون نورنی زیاده قیلور و چراغ قلبه ضیا  
و بر ز بر تناول اولشان اغذیه حواسه و عروقه منتشر اولدقده اگر لقمه  
حرام ايسه داده ضییت و کوزده حرامه نظر والده اورب طوتمق و ایاقده  
مناهی و منکراته کیتك و فرجده زنایه مباشرت و قلبه غفلت و اهل حقه  
عداوت اقتضالی حاصل اولور و اگر اول لقمه حلال ايسه قلبه نور عشق  
و محبت و بصیرده عبرت و اسانده ذکر و تسبیح والده کسب حلال و ایاقده  
مساجده و مجالس علما و مشایخه مشی و حرکت ایجاب ایدوب نور ایمانی زیاده  
قیلور پس صفات رديه لقمه حرام و اخلاق حسنه لقمه حلالدن حاصل  
اولدیغی مقرر در پس بنم خود کسیم حلالدر لکن ذکر اولنان اوصاف رديه دن  
خلاص اولیوب اقتضاء بشریه دن فور تلذق و کوکل چراغ شعله لندر میوز  
دبرسه کن کرچه سن اول لقمه بی حلال قیاس ایدرسن لکن بهر حال انده برغل  
و غش وارد در زیر \* مشوی \* روغنی کا بد چراغ ما کشد \* شول روغن که  
کلوب زم چراغ ز سویندوره \* مشوی \* آب خوانش چون چراغی را کشد \*

چونکه روغن بر چراغی سویندوره اکا آب اونی روغن دینه یعنی روغنك  
خاصه سی خود نور چراغ قوت و بر يك ایدی چونکه قوت و بریوب چراغی  
سویندوره اول روغن شگلنده آیدر كذلك لقمه حلالك دخی خاصه سی  
کوکل چراغك نورنی اشغال ایتکدر چونکه اشغال ایتوب اطفاء نور محبت ایلد  
اکا لقمه حلال او قومه حرام دی ایدی بنم روحم \* مشوی \* علم و حکمت زید  
از لقمه حلال \* لقمه حلالدن علم و حکمت طوفر \* مشوی \* عشق و رقت  
آید از لقمه حلال \* ولا جرم لقمه حلالدن عشق و رقت قلب کلور و ذوق  
و محبت حاصل اولور \* مشوی \* چون ز لقمه نوحه سی و دام \* چونکه  
سن بر لقمه دن حسد و دام کوره سن یعنی کنديکی خلاف مرضی بر کاره مفید  
کوروب پسمانده و خوار و صفات حسده گرفتار اوله سن \* مشوی \*  
جهل و غفلت زاید آن را دان حرام \* و اول لقمه دن جهل و غفلت تولد ایلد  
انی حرام یل لقمه حلال بیلد \* مشوی \* هیچ کسدم کاری وجو بردهد \*  
مثلا هیچ بغدای اکسك ار به حاصل و برمی و برمن لابد بغدای زراعت  
ایلین بنه بغدای حامیان آلور \* مشوی \* دیده اسبی که کره خردهد \*  
و هیچ راسبی کوردکی کیم طوغور دینی طابی خر اوله و چار کره و بره حاصل  
کلام اسب کره چار و خر کره اسب و برمك محال عفا در كذلك لقمه حلال  
دخی عشق و محبت و علم و معرفت و انواع نيك خصلت ظهوره کنوروب لقمه  
حرام دخی ظلم و معصیت و جهل و غفلت و عجب و انانیت و مردان خدابه  
کبر و عداوت محصول کنوروب بر يك خاصه سی برینه قارشمن مثلا ربه دن بغدای  
و بغدایدن ار به و آمدن چار و چاردن آت اولدیغی کبی فاذا کان كذلك  
\* مشوی \* لقمه تخمست و برش اندیشهها \* لقمه تخمدر و انك حاصلی افکار در  
\* مشوی \* لقمه بحر و کوهرش اندیشهها \* وفي الحقیقه لقمه بحر در و انك  
کوهری فکر و اندیشه لدر \* مشوی \* زاید از لقمه حلال اندر دهان \*  
دهانده حلال لقمه دن تولد ایدر \* مشوی \* میل خدمت عزیم رفتن  
آن جهان \* خدمت و طاعته میل و عالم ملکوت و جبروته عزیمت ایلک یعنی  
لقمه حلالدن بونلر تولد ایدر قال تبارك و تعالی ( کلا من الطیبات و اعمالوا  
صالحا ) ایدی حرام خیشدر طیب دکلدرو حق سبحانه و تعالی اکل طیبی  
عباداته مقارن بیوردی و قال علیه السلام ( طلب الحلال فر بضه بعد  
الفر بضه ) یعنی طلب حلال بعد فر بضه الايمان و الصلوة مؤمن و مؤمنه اوزر بنه

مطلب

در طلب حلال  
و درجات و رع و  
مراتب ارباب و رع



فريضة در وقال صلى الله عليه وسلم ( من اكل الحلال ار بعين يوم انور الله تعالى قلبه واجرى بنايع الحكمة من قلبه ) وفي رواية زهد الله في الدنيا وقال عليه السلام ( ان الله تعالى ملكا على بيت المقدس يتأدى كل ليلة من اكل حراما لم يقبل منه صرف ولا عدل ) يعني حضرت فخر عالم صلى الله تعالى عليه وسلم بيوردر که بيت المقدسه الله سبحانه وتعالى ملائکه سندن بر ملاك واردر هر کيچه ندا ايدر که هر کيم که حرام بيه حق تعالى اندن نه فريضة بي قبول ايدر و نه نوافلي قبول ايدر وقال عليه السلام ( من اشترى ثوبا بعشرة دراهم وفي ثمنه درهم حرام لم يقبل الله تعالى صلواته مادام عليه منها شيء ) صدق رسول الله وصدق حبيب الله \* روايت اولور که سعد رضى الله عنه کبار صحابه دن ايندى بر کون رسول عليه السلامه نياز ايدوب ايندى يارسول الله عليك سلام الله بکادعا ايدى کيم هر نه دعا ايد رسم عند الله مستجاب اوله بيور ديلر کيم حلال طعام تناول ايله که حتى دعا و حاجتک مستجاب اوله وينه حضرت فخر عالم صلى الله عليه وسلم بيوردر که هر کيم که الله کل مال نه مقوله ردن کليشدر قايمسه حق سبحانه وتعالى دخی اول عبد جري بي نه سندن دوزخه ادخال ايتکه قايمز \* وينه حديث شريفده وارداولمشدر که عبادت اون جزؤدر طغوز جزؤى طلب حلالدر \* و بر حديث قدسيده دخی وارداولمشدر که حق سبحانه وتعالى بيوردر که شونلر که حرامدن پر هيز ايله لر بن انلري حساب ايتکه حيا ايدرم \* و بر حديث شريفده دخی وارداولمشدر که بر کينه حرامدن کسب ايلديکي مال دن صدقه و بر سه قبوله قرين اولمز و اگر اندن ثواب اميد ايدرسه اهل ناردن اولور \* و روايت اولور که مهاجرين و انصارک اولى سى و رسول عليه السلامک خليفه اولى سى سيد اهل تجريد شهنشاه ارباب تفريد رسول عليه السلامه غار معروفه رفیق شفيق ابوبکر الصديق رضى الله عنه بر غلامک الندين برايجم ابن نوش ايدوب پس ابن مز بوروجه حلالدن اولما دىغى معلوم شريفلري اولدغه انکشت مبارکن حلقومنه ادخال ايدوب فى ايلدى حتى بر مرتبه ضعف طارى اولديکه موته قريب اولديلر و درگاه عزته مناجات ايلديکه الهاملا پروردکارا سندن مغفرت رجا ايدرم که عروقه بقيه قالان ايجون بنى مؤاخذه ايتوب عفو ايله سن \* و سفيان ثوري بيوردر که مال حرامدن تصديق ايليان اکابر که ملوث اولان جامه سن بول ايله بويوب پالتيتک ايتسه به \* و سهل

نستري بيوردر که هیچ کس حقيقت ايمان نائل اولمز الا درت شى ايله نائل اولور اولاجله فريضة بشرط سنه ادا ايتکه و بشرط الورع لقمه حلال تناول ايتکه و ظاهر او باطن ناشايسته اولان قول و فعلدن دست و زبان کوتاه ايدوب و بونک اوزرينه مستقر اولوب صبر ايتکه و ارباب ورعدن بعض محققين بيورمشلر که بر کيمه فرق کون حرام اكل ايلسه قلبي زنکار طوتوب ايله مظلومدن زياده تاريک اولور و بيه سهل نسترى بيوردر که لقمه حرام تناول ايليان کسندک هفت اندامى معصيته واقع اولور کندوسى کرك ديلسون و کرك ديلسون و حلال تناول ايليان کسندک هفت اندامى و جله جوارحى طاعتده واقع اولور کندوسى کرك ايتسه سون و کرك ايتسه سور آه ابواه و در بغداد بر ميخته کلدک که حقيقت حاله نظر اولتسه کارمز تياه اولوب بروجهله نطفه مجالز قالماز \* ايندى بنم برادر بجان برابر امام محمد القزالي طيب الله روحه احبائه علوم و کيماي سعادت وار بعين نام کتاب حيات بخشلرنده و بع ايجون درجات بيان ايدوب بيوردر که \* درجه اولى \* ورع عموم مسلمين در که بحسب الشرع انک حرمتنه فقها و علما فتوى و برمشلردر و بوکا ورع عدول ديلر يعنى مرتبه مز بورده دن خروج ايدوب بخلاف فتوى اولان حرامه ال اوزادن فاسق اولوب عدالت زوال کاور \* و درجه ثانيه \* ورع صالحين در که اکرم مفتي بناء على الظاهر انک حله فتوى دخی و بر بر سه احتمال تحریم تطرق ايدن شيدن حذر ايدلر و حضرت رسول عليه السلام درجه مز بورده به اشارت ايدوب بيوردر که ( دع ما يريك الى ما لا يريك ) \* و درجه ثالثه \* ورع متقين در قال صلى الله عليه ( وسلم لا يبلغ العبد درجة المتين حتى يترك ما لا بأس به مخافة ما به بأس ) يعنى ورع متقين اولدر که برشى حلال مطلق اولوب نه حرام و نه شهيد لو اوله وليکن اندن بر غيبرى حرام و يا خود شبهه آخره دوشمک خوفى اولغله اندن دخی کف يد ايدر مثلا سلفده اولان بعض متقيلر بوز درهمه مستحق ايکن طقسان طغوزن اوب کندو ايله نار يينه حاجز اولما عيجون لخوف الزباده غير يسن الميوب ترك ايدلر ايمش کما قال عمر رضى الله عنه ( کنا ندع تسعة اعشار الحلال مخافة الوقوع في الحرام ) \* و درجه رابعه \* ورع صديقين در ورع صديقين اولدر که برشى فى الاصل حلال اوله و حرام آخره دخی مؤدى اوليه ليکن انده اسبابدن بر سبب اوله که سبب مز بورک حصولي بر معصيته واقع اولمش اوله مثلا بشرحاني بغداد ده سلاطين حفر ايتديکي انهاردن



صوایحمرزدی و صدیقیندن بهضار دخی طریق حجه خیرات ملوکدن اولان  
حوضدن صوایحمرزل امش و او مقوله حوض و آبار و انهاردن سنی اولتان  
باغ و بستانک میوه سن تناول اینزل امش (و حکي ان ذا النون المصري كان  
محبوسا جاعا فبشت اليه امرأة صالحه من طيب مالها طعاما على يدي السمجان  
فلم يأكل و اع تذر بانه جاع على طبق ظالم) ای بد السمجان و اطفي بعضهم سراجا  
اشعله غلامه من بيت ظالم و درجه خامسه و رع مقربین و موحدیندر که  
هر نه مقوله اکل و شرب و مشی و حرکت و خواب و راحت و نطق و گفتار که الله  
اولیه کندولر بنه حرام بیلورل و حق ایچون لر و ایچرل و حق ایچون مشی  
و حرکت ایدرل و حق ایچون سو بیلرل و جیع حاده حقله اولورل و بوطافه  
علیه بر قومدر که یک همت و یک صفت اولمشلردر (حکي ان يحيى بن يحيى شرب  
يوما الدواء فاشارت اليه امرأته بالمشي والتردد فقال هذه مشية لا اعرف  
لها وجهها وانا احاسب نفسي على جميع احوالي منذ ثلثين سنة) و هذه رتبة قوم وفوا  
بقوله تعالى (قل الله ثم ذرهم) فرأوا كل مالم يكن لله تعالى وحده حراما و شیخ الاسلام  
عبدالله انصاری روح الله روحه دخی بومر تبه ده اولان ورعی بووجهله تعریف  
بیوررلر که (التورع عن كل داعية تدعو الى شتات الوقت والتعاقب بالفرق وعارض  
بعارض حال الجمع) یعنی تورع عن الداعیه ملاحظه غیر ایلر تفرق افضا ایلان  
داعیه بی نئی خواطر ایلر قمع ایلر کدر و یا خود تعلق بالفرق ایلان داعیه دن تورع  
ایلر نئی خواطر در ملامر دقابی کندوی مقام جمعه کور مکدن تورع در زرا  
کشی کند و بی مقام جمعه کور مک رؤیت نفس و رؤیت مقامی متضمن  
اولور بوابسه عین تفرقه در (و کذا کل ما يعرض من منافیات حال الجمع  
كش هو والوقت والمقام والحضور \* فان الجمع هو الغيبة عن الجمع والغيبة  
والحضور لانه الحق بدون الخلق ويقام بزل بقاء مالم يكن) \* بشرحانی رضی الله  
عنه و قدس سره نك ورعه احتیاطی عظیم اولغله سترنه مقوله یردن اکل  
و شرب ایدر سرزدیوسوال ایدیلر بیور دبلر غیر بلر نه یردن تناول ایدرلر سه بز دخی  
اندن تناول ایدرلر و لکن تقدیمی تناول ایدوب ناله و کر به ایدرلر ایلر طعام بیوب  
خنده بی معنی ایدرلر یکسان دکلدر بعده تکرار سائله خطاب ایدوب بهتر  
اولدر که دست کوتاهتر و اتمه که تر اوله دیو بیور دبلر \* ای بار موافق انواع  
هزار ناله و آه و حال مزه حیفا و در بغاء خبرده وارد اولمشلدر که حضرت  
شفیع الامم فخر عالم صلی الله علیه و سلم بیوررلر که بدترین خاق شول قومدر که

جسماری نعمتده راست طوروب و کوتا کون طعاملر بیوب و انواع البسه  
فاخره کیوب و بوحال ایلر دهان و زبانلرین آچوب زهد و تقوی و ورع  
و پرهیزدن دم اوروب و کویکت خبرل سوبیلرل و قال علیه السلام (لا تقوم  
الساعة حتى يكون الزهد رواية والورع تصنعا) رواه ابو نعیم فی الحلیة عن ابی  
هريرة رضي الله عنه \* پس درجات ورع و سهادات اهل ورع معلوم اولدی  
ایمدی اخوان صفا و خلان با وفادن مر جودر که باری هر یریمز احوال المزنجیس  
ایدوب کسی و یا خود ناکسلردنمی بز متفطن اوله یوز و حقدن اعانت و عنایت  
رجا ایدوب بولابیکی درجه اولاده اولان ورعی حفظ ایدوب حد شرعدن  
تجاوز ایتکله نامزی جریده فسقه به قید ایدر مبدوز حالا که بومر تبه  
دخی نائل اولغله کال عجزمن اولوب ورع ایلر متصف اولق شانزدن دکلدر  
\* ای مستمع منصف (الانصاف نصف الدين) بیورلشدر ایمدی انصاف اولنسه  
وزمانک حاله نظر فلنسه احوال کبار نه مرتبه ده بولنمشدر \* پس صفارک  
دخی حالی اگا کوره قیاس اولنه عجزدر که ذکر اولتان اوصاف ایلر متصف  
اولان نیجه مغرور و غافل و حقیقت حالدن جاهل و لایعقللر حقدن قورقوبوب  
و بیغمبردن اوتا نیوب کندولرین ذروه اولاده کوروب مرتبه قطیندن  
برقدم اشخی تنزل اینزلر و کندولر ادناس بشربت ایلر ملوث ایکن (منم ذکر  
نیست) دیو کس نه بی بسند ایدوب عجب و انانیت ایلر کینی اکفار و کینی ضلاله نسبت  
ایدوب رجس بالغبیه بهتان و افتزار ایدرلر و نیجه اهل حالک خاطرین بیقرارلر  
ایمدی بو نطوبیلدن مراد هر کس نظر انصاف ایلر کند و حالنی کوروب  
و عجز و قصورن بیلوب و کند و تقصیراتی در یاسنه طالوب آخرک عین تجسس  
ایتکدن توبه و استغفار و یوزین درکا، حقه سوروب ناله و زاری ایلر و درد  
ایلر یا توب یا قلوب آخرنده بو عمل و بوحال ایلر سرانجامز نیجه اوله جقدر  
دیوب عقلی باشندن کاه کیدوب کاه کله و بوقلانی مرتبه سندن منفک اولیه  
\* نظم از مناجات \* ای گرفتار یچوز و لایچوز \* حالکی کور چسوق اولور  
طالبده سوز \* ماضی و مستقبلی قو حال کور \* هر برآنده سن کالک آلی کور  
\* ماقلیسک کو کله یک غم کله \* باغ دلدن برورق کرک اوله \* کورمن ایسک  
کردلوا لکدن اثر \* المزایسک ذوقله اندن خبر \* سعی ایدوب علم اوقودم  
صانع صغین \* اینز اول علمی بیل حقه یقین \* شوالکه انک علمی هوا ایچون  
اولور \* آنک ایشی آه و واهیلر اولور \* کرد بلسک بوله سن اوددن نجات \*



ایده ~~ص~~کور تهذیب اخلاق و صفات \* خواب غفلت شدن سنی بیدار قبل \*  
 بر زمان وار جست و جوی یار قبل \* روز شب در دیله صاج باشد یک خاك \*  
 دور قالدی سندن اول محبوب باك \* روح مسکینی قودك زندانه سن \*  
 اول دل بیچاره در مانده سن \* واردور شکم روحی آزاد ایده سن \* بودل  
 و برانی آباد ایده سن \* عاقل ایسك یوری فکرایت سن مال \* ترك ایده کور  
 خاتمان و ملك و مال \* طوتکه سنك اولدی ملك غرب و شرق \* تاور اندن  
 بر دم اوره شرق برق \* جله اسرار حقایق در سوزم \* اول آخر هپ دقایق در  
 سوزم \* محرم ارواح درویشان درد \* مرهم شافی دل ریشان درد \* کرچه  
 بوسوزل بکالابی دکل \* چون دکل عالم سوزم صادق دکل \* آنچه کیشی  
 وردنی اسماء فیلور \* لبک عیسی اوقسه احیاء فیلور \* فعلی فوقوله قلل  
 نظر \* سوز بنه باق صاحبندن قبل کذر \* درد مندم نامر ادم بی دلم \* نیچه اوله  
 عالم دیو لایعقل \* ای خدا و ندا کرم و کار ساز \* پادشاه قادر بنده نواز  
 \* ییلدیکر لطف ایدوب تحقیق ایت \* مصطفی ارنجه سن توفیق ایت  
 \* مرغ روجه و صلتکه راه ویر \* دیده ییلا دل آگاه ویر \* شوقبکه سز بزی  
 پر شور قبل \* عییز سن لطف ایدوب مستور قبل \* بی نهایت قصه درد و کلاه  
 \* کیمه دیم قصه می بن آه و واه \*

بازگشتن بازارکان باطوطی آنچه دید از طوطیان هندوستان \*

بازرکان هندوستان طوطی لرندن اول نسنه بی که کوردی کندو طوطی سینه  
 کبرو سوباسی بیانده در \* مثنوی \* کرد بازارکان تجارت تمام \* هندو سنانه  
 کیدن بازارکان تجارتی تمام ایلدی \* مثنوی \* باز آمد سوی منزل دوستکام \*  
 دوستلرک مرادی اوزره شادکام و محصل المرام خانه و سکنا و منزل و ماوایی  
 جانینه کلدی \* مثنوی \* هر غلامی رایبا ورد ارمغان \* (الکریم اذا عهد  
 وفا) مصداقچه بازارکان عهدینه وفا ایدوب و بر موجب (وعد الکریم دین) وعد  
 ایلدی یکی ارمغانی هر بر غلامنه کتور و ب اصال ایلدی \* مثنوی \* هر کنیز لارا  
 پخشید او نشان \* و هر بر کنیز که اول بازارکان صاحب احسان نشان  
 باغشلدی و انعام فراوان ایلدی \* مثنوی \* کف طوطی ارمغان  
 بنده کو \* طوطی خواجه سینه ایتدی بنده ک ارمغانی قنی \* مثنوی \*  
 آنچه دیدی و آنچه آفتی باز کو \* اول نسنه بی که کوردک و شول معنایی که ایشدک  
 آشکار و عیان سوبله \* مثنوی \* گفتنی من خود پشیمانم آزان \* بازارکان

دیدی سوبلزم بن اندن پشیمانم \* مثنوی \* دست خود خایان و انکشتان  
 کران \* کند و مالی چینه بیچی و بر مقلربی اصریحی اولدیم حالده و یا خود  
 الیمی چینه بیچی و بر مقلرم اصریحی بی بوبله دیو که \* مثنوی \* من چرا پیغام  
 خای از کراف \* بن بیچون کرافدن یعنی پیوده بره برخامک پیغامنی \* مثنوی \*  
 بر دم از بی دانشی و از نشافی \* سفاقت و نادانلغیدن ایلندم یعنی انلره سنك  
 خبرك ایلدوب سفاقت ایلندم نشافی سفاقته دیرل \* ایتدی ای طوطی اول  
 قصه پر غصه دن سوال ایتد و بورازك کشفنی طلب ایلد که اول حالتک مشاهده  
 سندن هنوز پریشان حال \* مثنوی \* گفت ای خواجه پشیمانی ز چیست \*  
 طوطی ایتدی ای خواجه پشیمانی نندرد \* مثنوی \* چیست آن کین خشم  
 و عمارا مقتضیست \* که بوخشم و غمی مقتضی ندر اول نسنه در \* مثنوی \*  
 گفت کفتم آن شکایتهای تو \* خواجه طوطی به ایتدی اول سنك شکایات  
 درد آید \* و حکایات شوق انکیزی چونکه دیدم \* مثنوی \* با گروه طوطیان  
 همنای تو \* سنك همتا و مانندك اولان بر بلوک طوطیلره سلامکی تبلیغ ایدام  
 \* مثنوی \* آن یکی طوطی ز دردت بوی برد \* ایچلرندن اول بر طوطی \* ک  
 درد کدن رایحه ایلدی و مرادی فهم و ادعان قیلدی \* مثنوی \* زهره اش  
 بدرید و لرزید و برید \* زهره سی چاک اولدی و لرزان اولوب مر داوادی  
 و آخرته کیتدی \* مثنوی \* من پشیمان کفتم این گفتن چه بود \* بن تبلیغ  
 رسالتدن پشیمان و بو حالتک مشاهده سندن پریشان اولدم بونی دیک نه ایدی  
 \* مثنوی \* لیک چون کفتم پشیمانی چه سود \* لکن چونکه سوبلدم  
 صکره پشیمانی نه بی مفید کاشف اسرارهای کبریا شه جلال الدین مولانای ما  
 بو مناسبت ایلد حفظ اسان و صیانت دهانه متعلق حصه بیان ایدوب بیوررلر که  
 \* مثنوی \* نکته کان جست ناکه از زبان \* بر نکته که ناکه اول زباندن  
 صیجرا دی \* مثنوی \* همچو تیری دان که جست آن از کان \* نکته  
 مزبوره بی بر تیرکی بیلکه اول تیر کاندن صیجرا دی یعنی کان دهاندن دخی  
 کلمات تیرکی صیجرا و حقیقه قد نصکره \* مثنوی \* وانکر د دازره آن تیر  
 ای پسر \* اول تیر بولندن کبر و دو نمرای پسر \* مثنوی \* بنده باید کرد سیلی را  
 ز سر \* بر سیل روانی باشند بنده ایلک کر کدر یعنی سیل هنوز گلزدن اول  
 باشند مدایتک لازمدر و الاشهری صواکوب خسارت واقع اولد قد نصکره  
 بندک فائده سی اولمز کذلک نطق و کلام دخی دهاندن جریان ایدوب عالمی



خرا به و بر مژدن مقدم اسانی بنیاد و بسلامت کر کدر بوخسه \* مثنوی \*  
 چون گذشت از سرجهانی را گرفت \* حفظ اسان و بنده هانه قادر اولوب  
 چونکه سبل روان سخن حدیثه بین دن یکدی و سر اسانیدن تجاوز ابوب جهانی  
 طوتدی \* مثنوی \* کرجهان و بران کدنبود شکفت \* اگر جهانی و بران  
 ایدر سه عجب اولمز نیمه کلمات فتنه انکیز جهانی فساد سیلنه غرق اتمشدر  
 و بواحوال قتی چوق کورلشدر تعجب اولزمان او لوردیکه بر شی نادر الوقوع  
 اوله بونک ایسه هر ساعتی نیجه سی واقع اولور محل تعجب دکلدر و اسانیدن ضرر  
 چکماش بوقدر همان حفظ اسانه جهد قبل و سبلی باشندن سد ایله \* بیت \*  
 بنیادی بسر دجله در آب گاست \* که سودی ندارد چوسبیلاب خاست \* مثنوی \*  
 فعل را در غیب از ادبیت \* کذاک خبر و شرانساندن صدور ایدن فعل و قول  
 هر نه ایسه عالم غیبده اثری تولد ایلک مقرر در \* مثنوی \* و آن موایدش بحکم  
 خلق نیست \* و مواید افعال که عالم غیبده منولد اولور خلقت حکمنده  
 دکلدر یعنی کر چه مصدر افعال و اقوال بزم وجود مز در لکن عالم غیبده  
 صورت بند اولدیغی خالق المکونات و موجد المصنوعات خالق و ایجادیدر  
 مخلوقک ایجادده حکمی بوقدر \* مثنوی \* بی شریکی جنه مخلوق خداست \*  
 مواید و آنارک جسله سی بی ندو شریک اولان حق تبارک و تعالیکن مخلوققدر  
 حقندن غیر بی خلقمنده شریک دکلدر \* مثنوی \* آن مواید ارچه  
 نسبتشان بگاست \* اول موایدک اگر چه نسبتی بزددر یعنی قول و فعل بشر  
 و عرو کدر دیو ظاهر نسبت اضافیه سی وارددر لکن خالق حق سبحانه و تعالیدر  
 کافال صلی الله علیه و سلم (الناس مجزون باعمالهم ان خیرا فخیروان شررا  
 فشر) و قال الله تعالی (لله ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم  
 او تخفوه بحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء  
 قدیر) حاصل کلام اگر اختیاری و اگر اضطراری اگر بالفعل و اگر بالقوه  
 خیر و شر و نفع و ضرر در انساندن هر نه مقوله شی صادر اولور سه و نفسمنده  
 منفش او اور سه نشاء آخرتده انک جله سی معاد و مسترد و محسوب اولور و نفس که  
 انکله اعتبار اتمش اولوب اندن متأثر اوله اول شیبک صورتی نفسمنده راسخ  
 و ثابت اولوب اکا اخلاق اعتبار اولور و نفس پیرهن تنندن برهنه و عریان  
 اولدقده هیئت راسخه مذکوره و ملکات ثابته مز بوره نفسمنده فعله کلوب  
 آخرتده انکله خیرا کر شر جزا کوردر \* کلمه \* ز توهر کار کار کشت

ظاهر \* بران کردی بیار چند قادر \* بهر باری اگر نفعست اگر ضرر \* شود  
 در نفس تو چیزی مدخر \* بعادت حالها باخوی گردد \* بدت میوها خوشوی  
 گردد \* از آن آموخت انسان پیشه هارا \* و ز آن ترکیب کرد اندیشه هارا \* همه  
 افعال و اقوال مدخر \* هویدا کرد داند روز محشر \* چو و عریان کرد  
 از پیراهن تن \* شود عیب و هنر بکاره روشن \* ایدی قادر مطلق اول حضرت  
 حقندن غیر بی دکلدر و صدور ایدن افعال و اعمال حق تعالیکن مخلوققدر  
 و اصل فعل بر شخصندن صادر اولدقده فعل مز بورت آثاری شخص مز بوره  
 مضاف قلند بغمه مولانا قدس سره بوابیاتی مثال کنور و ب یوررلکه  
 \* مثنوی \* زید پرانید نیری سوی عمرو \* مثلاً زید بر تیری جانب عمرو رمی  
 ایلدی \* مثنوی \* عمرو را بگرفت تیرش \* همچو عمر \* انفاقا زیدک بران  
 ایتدیکی اوق عمروی قیلان کی اخذ ایتدی یعنی مجروح ایدوب بدنه یکدی  
 نمر قیلانه دیرل \* مثنوی \* مدت سالی همی زاید دردد \* و بریل مقداری  
 عمروک جسممنده زیدک رمی ایتدیکی سهمندن دردل طوغدی \* مثنوی \*  
 درده هارا آفریند حق نه مرد \* پس عمروده اولان دردلی حق تعالی خلق ایدر  
 زید را می خلق اینتر اینجی زیددن صدور ایدن فعل رمیدر و تیردن دردتولد  
 ایتدیرن حق سبحانه و تعالیکن صفت خالقیتیدر \* مثنوی \* زید را می  
 آن دم ار مرد از وجل \* مثلاً بومین در که رمی سهم ایلان زید  
 اسکر تیری آتدیغی کی خوفندن مرد اولسه وجل خوف مقاممنده در  
 \* مثنوی \* درده ها می زاید آنجا تا اجل \* عمروک وجودنده اول تبرک  
 زچندن دردل طوغر و اجل وقتی کلنجه الم واضطراری مشستد اولور \* ایدی  
 حاشا و جمع موجدی زید اولیدی زید مرد اولدیغی کی عمروک وجعی دخی  
 زائل اولوردی پس چونکه زائل اولوب عمروک وجودنده وقت اجله دکن  
 مستر اولدی ثابت اولدیکه خالق و جمع و درد اول حی و قادر و فرددر فاما شو قدر  
 وارددر که \* مثنوی \* زآن مواید و جمع چون مرد او \* چونکه عمرو اول  
 تبر و جمعک موایدندن مرد اولدی یعنی اثر جراحات تیردن وفات ایتدی  
 \* مثنوی \* زید را زاول سبب قتال کو \* زیده سن اول سبب اولدیغی  
 جهندن قتال دی \* مثنوی \* آن وجه هارا بدو منسوب دار \* عمروده  
 اولان اول وجهی زیده مجازا منسوب طوت زیرا ابتدا سبب و جمع زیدک  
 رمی ایلدیکی تیر اولمش ایدی \* مثنوی \* کر چه هست آن جله صنع کرد کار \*



واقع اولان لفظ ولی حرف استدر اكدن اولان وليكن معنائه اولوب بسته  
و پشیمان شده اولان ضمير مصرع ثابته اولان اوليان بطريق البدل  
هر بر ولی به عائد اوله یعنی اولياء الله دن هر بر ولی کامل اگر چه موالبه افعال  
واقوالی و آثار و کیفیات عناصر و خواص اشیا یی ازاله ایدوب سیلردن باغیر  
ولیکن کنندیده بر بشقه قدرت اولغله دکل بلکه کندویه حقدن اعطا اوتان  
دست قدرت - حق جهندن باغیر وفائده استدر اکل اولدر که حضرت مولانا  
بودن اقدم قول و فعلدن ظهور ایدن آثار و موالبه حق سبحانه و تعالینک  
ایجادیدر خلق و ایجادده حق تعالینک شریکی یوقدر پیور مشلرایدی پس  
ولی موالبه سیدن بسته و یوقدر اظهار قدرت اینک نه وجهله موافق اولور  
دینور سه ولیده اولان قدرت و تصرف کنندونک دکلر بلکه ولی کامل  
کنندیدن فانی و حقه باقی اولغله اول ظاهر اولان قدرته حقه آت دوشمشدر  
وفي الحقیقه اول و آخر و ظاهرا و باطنا حقدن خبریده قوت و قدرت یوقدر  
دینک او اور و چون پشیمان شد قیدینک دخی فائده سی بودر که مقدمات زبان  
بازر کاندن بن سوزندن پشیمان اولدم چونکه سو یلدم اوله حق اولدی و تیر کاندن  
صیجادی کیر و دونمز پیور مشلرایدی ایددی بدی دست قدرت اولان واسانی  
نطق حق سو بلین ولی کامل قوس دهاندن رمی سهام کلام ایدوب صکره  
پشیمان دخی اولور سه حق تبارک و تعالینک ید قدرتی اولدخی جهندن تیر پران  
کفتاری کیر و دونددر انبیا و اولیا خود سو یلدکلری نطقدن پشیمان اولر  
ولیکن چونکه پشیمان اولر دیو پیور دکلری بطریق المشاکله در پس تیر پران  
کفتاری اولیا و انبیا نه وجهله دونددر دینور سه ﴿ مشوی ﴾ گفته ناکفته  
کنده از فتح باب ﴿ اول ولی کامل کنندی به اولان فتح بایدن سو یلنمشی  
سو یلنماش کبی ایدر کفته را ناکفته کنده تقدیر ندهدر ﴿ مشوی ﴾ تا از آن  
نی سیح سوزدنه کباب ﴿ حتی اندن نه شیش ینارونه کباب یناری یعنی کیمسه به ظلم  
اولوب کمال اعتدال اوزره سو یلر حاصل کلام ولی کامل و مرشد مکملک  
مثلا مجلسنده یوز آدم اولسه و هر آدمک استعدادی بر برینه موافق اولوب  
اعلی و اوسط و ادنی و بحسب المشارب و المراتب متفاوت اولسه بوجهله  
کلام سو یلر که جله سی حصه مند اولوب هر کس مرتبه سنجه ذوق ایدر  
وقضیه اتفاقیه برینک حوصله سندن زیاده بر نطق صدور ایدوب اول  
کیمسه به خلیجان کلمک احتمالی اولسه بوجهله توجیه و تأویل ایدر که نه شیش

ینارونه کباب یعنی کمال درجه افهام ایدوب عقلنه توفیق ایدر ﴿ مشوی ﴾  
از همه دلها که آن نکته شنید ﴿ و ولی کاملدن که مستمعین اول نکته بی  
ایشندی مرشد کامل جله قلوبدن ﴿ مشوی ﴾ آن سخن را کرد محو  
و نابید ﴿ اول نکته و سخنی محو و نابید ایلدی یعنی اتفاقا ولی کاملدن بر کلام  
صادر اولوب و قلوب مستمعین ده نکته مز بوره برقرار اولوب لیکن نکته  
مز بوره نک فراموش اولنمشی اولی اولسه ولی کاملده حق تبارک و تعالی بر قدرت  
و بر مشدر که اول نکته الیه اولان کفتاری جله قلوبدن ازاله و محو و نابید  
ایدوب برینک خاطر ندیده اول سوز قاز و کلیت الیه فراموش اولور و کذلک  
طالب مبتدین دخی بر نکته ایشیدوب طالبی اول نکته دن اول زمانده منع  
ایتمک طالبه خبر او اولسه نکته مز بوره بی اتمک قلبدن محو و ازاله ایدر دیکدر  
﴿ مشوی ﴾ ککرت برهان باید و حجت مها ﴿ ای اولو و شریف کیمسه  
اگر سکا برهان و حجت کر کسه یعنی انبیا و اولیا ناک قلوبده اولان تصرفند و ابستد کلری  
نکاتی فراموش ایتدیر دیکنه برهان لازم ایه ﴿ مشوی ﴾ باز خون من آیه  
اونسهها ﴿ قرآن عظیمده اولان ﴾ (مانسخ من آیه اونسهها) آید کریمه سنی  
آشکاره اوقو و یا خود اوقو یوب اوتوند کسه کیر و اوقو و آیت مز بوره بومعنا به  
حجت و برهان اولدیفین اذعان قیل بو آیت کریمه سورة بقره ده در قال الله  
تعالی ﴿ مانسخ من آیه اونسهها نأت بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کل  
شیء قدير ﴾ نسخک معنای لغویسی بر شینک صورتنی ازاله و شیء آخرده اثبات  
ایتمکدر مثلا شمس ظلی و ظل شمسی نسخ و ازاله یلدیکی کبی و کاتب بر نسخده  
اولان خطی مع بقاءه فی نفسه صحیفه اخرا به نقل اتمک کبی و نسخک معنای  
اصطلاحیسی دایل شرعی متأخر الیه حکم شرعی مقدمک رفیعندر کما قال  
الشیخ ابوری فی تفسیره (النسخ لغته هو الازالة یقال نسخت الشمس انظر ای  
ازالته و النقل ایضا و هو ان یغیر الشیء فی صفته و حاله مع بقاءه فی نفسه و منه  
نسخت الکتاب و المنسخات فی الموارث لا تنقل التركة من قوم الی قوم فقیل  
مشارك بينهما و قیل حقیقه فی الاول مجاز فی الثاني و قیل بالعکس و فی الاصطلاح  
هو رفع الحکم الشرعی بدایل شرعی متأخر فیخرج المباح بحکم الاصل  
اذا ورد الشرع بضده رافعا لا باحتیه فانه لا یسمى نسخا اذا پس رفع حکم  
شرعی) الی آخره و ارباب تفسیردن معرب قرآن اولر مانسخ قولنده اولان  
ماء شرطیده ایکی قول بیان ایدوب قول اول که ظاهر در بودر که ما شرطیه

مطلب  
تفسیر مانسخ  
من آیه اونسهها



جازه و فعل شرطك مقدم مفعولی اولوب تقدیر کلام ای شیء نسخ دیک اوله  
مثلا ایاماند عوا قول کریمی کبی و بر قول دخی ابوالبقا و تحاتدن بهضنك قولیدر که  
ماماء شرطیه و فعل نسخ ما ایلله مجزوم اولوب لکن موقع مصدرده واقع اوله  
و تقدیر کلام ای نسخ نسخ دیک اولوب لفظ مانسخدن عبارت اوله یعنی بزقخی  
نسخ ایلله برآیتی نسخ ایدرسك اول آیت منسوخه و منسوخدن خبر اوسن اتیان  
ایده رز دیک اولور من آیه قوی دخی مفعولیه اوله و ابوالبقا ماماء شرطیهك  
مصدریه اولماسنی نحو یزایدوب اشبو بیت ایلله استدلال ایتشدر \* بیت \*  
نعب الغراب فقلت بین عاجل \* ماشئت اذظعنوا لین فاذعب \* فاما قول  
من بوری بعضیلر ایکی معنی ایچون رد ایتشدر بریسی بودر که اسم شرطیه  
عائد اولان ضمیردن جمله جزانك خلوی لازم کلور بوا یسه جائز دکلدر ثانیاً  
کلام موجبده من زائده اولز حال آنکه شرط موجبدر و لکن ائمه بصر بیندن  
دخی بعضلری بویابده اختلاف ایدوب دیرلر که شرطیه لفظ من زائد اولق  
جائزدر ز بر شرط حالده جزانك وجودن اقتضا ایتمامکده نفیه مشابهدر  
اما خلاف من بوری نحو یون ضعیف طوتمشدر و دخی من آیه قولنده اولان  
من مذکوره تبعیضیهدر و محذوفه متعلقهدر زیرا من اسم شرطك صفتیدر  
حاصل معنی ای شیء نسخ من الآیات دیک اولور اگر چه کیم آیت مفرددر  
لکن موقع جمعه واقع اولمشدر و انساب افعالیدن بر شئی اوندرد مق و قلبدن  
اذهابه دیرلر پس (اوندها) قوی دخی ماقبلنده اولان فعل شرطیه معطوف  
اولمغله مجزومدر نأت جمله سی دخی جواب شرطدر و فعل شرطیه جزانك  
ایکسی دخی مضارع و واقع اولق افصح ترا کیدندر (بخیر منها) قوی دخی نأت کلمه سته  
متعلقدر و خبر اسم تفضیلدر اگر ما تی به منسوخ و منسیدن اخف اولور سه  
خیریت اعباء تکلیفك سه و طنه نسبت ایلله در و اگر ما تی به اثقل اولور سه خیریت ثوابده  
زیاده اولدیغنه نسبت ایلله در (او مثلها) قوی دخی تکلیف و ثوابده مثلی دیکدر  
(الم تعلم) ده اولان استفهام دخی تقریری در و بو آیت کریمهك اعرابنده نیجه اقوال  
دخی اولوب و بعضیلر دخی خبری اسم تفضیل طوتمیوب (ان یزل علیکم  
من خیر من ربکم) قول کریمنده اولان خیر کبی مصدر اولوب خیوردن بر خیر  
دیک اولور دیشلر تفصیلن مراد ایدن ابن سمینك در المصون نام تفسیرنه  
مراجعت ایلسون \* معلوم اوله که بو آیت کریمهك سب نزولی بودر که یهود  
و مشرکین نسخ قرآن خصوصنده اعتراض و حضرت فخر عالم صلی الله

علیه وسلم طعن ایدوب دیدیلر که اگر فرمان سابق حق و پستندیده ایسه  
موجب نسخ نه در و اگر باطل و ناپستندیده ایسه مقدماتی باطل ایلله امر  
ایتدك نه مناسبی وارددر پس حاشا قبل حقدن اولیوب بلکه ساخته محمد  
و تلقاء نفسندندر دیو افترا و بهتان ایتدیکلرنده نازل اولدی معلوم اوله که  
مذهب اهل حق اولدر که احکام قرآن و سنك بعضیسته نسخ جاریدر مثلاً  
قرآن قرآن ایلله و همچنین قرآن سنت مشهوره ایلله و سنت قرآن ایلله و سنت  
سنت ایلله منسوخ اولور پس طائفه یهود کال جهل و عناد لندن اهل اسلام  
ایلله بویابده عظیم نزاع ایدوب دیدیلر که نسخ جائز دکلدر زیرا نسخ اتی اقتضا  
ایدر که فرمان سبق نادانستهدن ظهور ایتکله آمردن امرك حقیقی پوشیده  
اولوب بعده فرمان سابقدن اعلی بر امر دخی ظاهر اولمغله حالا امر ایتدیکی  
معناك اولکیدن خبر اولدیغن شمعی معلوم ایدمش اولور و متقدم اولاتی رفع  
ایدوب متأخر اولاتی اتیان ایدر پس حالت من بوره آفریده کاره لایق و سزاوار دکلدر  
الجواب اهل اسلام دیرلر که حق سبحانه و تعالی بدن برش مستور دکلدر و هرگز پوشیده  
دخی اولز اشیا حق سبحانه و تعالی بدن نیجه پوشیده اولور که جمیع اشیا خالق و پروردگارك  
ابداع و ایجاد و صنع و خلقیدر کما قال تعالی (الایعلم من خلق و هو اللطیف الخیر) پس  
معنای نسخ اولدر که حضرت رب العالمین بره واجب (یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید)  
عبادنه برشی ایلله امر ایدر و امر من بوری بر قاج زماندن صکره عبادی اوززندن  
رفع ایده چکن دخی بیلور عبدا یسه اتی بیلز و اول امره حق تعالی بر بدل  
و یرر که عبك صلاح حال و استقامت افعالی اندهدر پس حق سبحانه و تعالی  
نیجه ایده چکن کند و بیلور و دبیلد بکن قیلور گاه اولور که تخفیفدن تشدید  
و گاه اولور که تشدیددن تخفیفه امر ایدر حاصل کلام زمان و اوقات  
و مکان و عبادك احواله فتغیسی لایق و اولی و سزاواری ایسه اتی امر ایدر  
پس قول حقدر و امر کند و نکدر و ایام نبی صلی الله تعالی علیه و سلمه دخی  
امت محمدك نسخه حاجتلی اولدیغنه باعث بودر که اهل اسلامك ایامی مختلفه  
اولوب حالدن حاله متبدله اولمغله بر حکم بروفته و بر حکم دخی بروفته کوره  
اولدی و هر بروفته اولان حکم اول وقتده اولانلرک لایق ایدی و قرآن عظیمده  
اولان وقوع نسخه ابو مسلم جواب و یرمش که بان المراد بالآیات المنسوخة  
الشرايع التي في الكتب القديمة من التوریه والانجیل کالسبت والصلوة الی  
المشرق والمغرب مما وضعه الله تعالی عنا و تعبدنا بغیره فان اليهود والنصارى



كانوا يقولون لا تؤمنوا الا لمن تبع دينكم فابطل الله ذلك عليهم بهذه الآية وايضا لعل المراد من النسخ نقله من اللوح المحفوظ ونحوه عنه الى سائر الكتب \* الحاصل نسخ او ج نوعد بر يسي اولدر كه هم خطي منسوخ اوله وهم حكيم منسوخ اوله بر يسي دخی اولدر كه خطي منسوخ اولوب حكيم منسوخ اوله بر يسي دخی اولدر كه حكيم منسوخ اولوب خطي منسوخ اوله \* اما هم خطي وهم حكيم نسخ اولان اولدر كه حضرت رسول الله عليه صلوات الله بيورر كه بن كچه قرآدن بر سورة او قودم اول سورة نك بر قاج آيتن بكافر اموش ايتدر ديل بر يس بيلدم كه آيات من بوره زمين دن رفع اولمشدر روى عن انس بن مالك قال كنت اقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم سورة يعالها سورة التوبة ما حفظ منها غير آية وهي (لوان لابن آدم واديين من ذهب لا تبغى اليهما ثالثا ولوان له ثالثا لا تبغى اليه رابعا ولا يعلو جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من تاب) وكاروى عن عائشة كان فيما ازل عشر رضعات محرقات ثم نسخن بخرم وبرى (ان سورة الاحزاب كانت بمنزلة السبع الطوال اواز بدتم وقع النقصان) وكذلك روى عن ابن مسعود قال (اقرأ في رسول الله صلى الله عليه وسلم آية حفظتها وابتهتاني محضني فلما كان الليل رجعت الى حفظي فلم اجد منها شيئا وغدت الى محضني واذا الورقة بيضاء فاخبرت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لي يا ابن مسعود تلك رفعت المبارحة) \* اما قرآدن خطي كيدوب حكيم قالان اولدر كه اول محصن ومحصنه اولان زاني وزانيه حقنده اشبو آيت قرائت اولو ردى كايروى عن عمر رضى الله عنه كنا نقرأ آية الرجم (الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة نكالا من الله والله عزيز حكيم) بو آيت كريمه قرآدن رفع اولوب حكيم باقى قالدى \* وجوه نسخدن اوچنجيسى اولدر كه سابقه اولان احكامدن برينه بر بدل ايله رفع اولوب انك حكيم باقى قالدى مثلا بر عورتك زوجى متوفى اولسه حكم انك اوزرينه ايدى كه سنه كامله عدت چكه كقوله تعالى (والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجا وصية لازواجهم منا الى الحول) پس قول من بور قرآدن رفع اولوب اول حكمه بدل درت آي اون كون فرمان اولندى كقوله تعالى (والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجا يتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا) الآية بونك امثالى نسخ قرآن عظيمده بسياردر پس بو آيت كريمه ده تقديم وتأخير وارد در تقدير كلام مانسخ من آية نأت بخبر منها او مثلها يعنى آيتدن هر قنغيسى كه منسوخ

مطلب  
اقسام النسخ

ايدوز وانك برينه برغبرى كتوره وز اول اتيان ايتديكم رآيت آيت منسوخدن بهتردر يعنى حكمده اندن اسهل وآسانتر ونوابى اكثردر مثلا زوجى وفات ايدن زنك عدت سنه كامله ايكن درت آي اون كون اولديغى وغزات مسلمين كفار ايله مقابله ده اون كافر بر ابر طوروب مصابره ايله امر اولمش ايكن تخفيف بيوريلوب رسم غازي ايكي كافر مقاومت ومصارت ايله امر اولنديغى كبي او مثلها ويا خود آيت سابقه نك ثوابده ومنفعتده مثلى اتيان ايدن ز قبله نك كه به تحويلي كبي اونشها ويا خود آيت من بوريه فراموش ايتديروب برينه بدل اتيان ايترز يعنى تأمر المسلمين بتركها من غير آية ترك نامحذاهما (الم تعلم ان الله عالى كل شىء قدير) خطاب حضرت رسول عليه السلامه ويا خود مؤمنسار دن هر برينه على حدة اولق اوزره حبيب ويا خود اى مؤمن ومسلم بلزميسن يعنى بيلور سن تحقيقا حق جل وعلا هر شىء كنورمكه وكيدر مكه وامرو نهى ومحو واثبات وتغير وتبدله قادر بر پادشاه لايزالدر آمنا وصدقنا آه اى مرد را وعاشق مشاق رؤيت جمال حبيب الله بو آيت كريمه ده اشارت وارد در كه حق سبحانه وتعالى رسوله التفات ايدوب بيورر كه اى مهتر خافقين ورسول الثقلمين اى بدر منير وخلاصة تقدير وى كل كمال وقبله اقبال وى مابه افضل ونمودار جمال وجلال \* وى سرو خرام باغ وحدت \* شاخ فضل سندن نازان وكوكب درى عزت تجليات صفات وذاتله هميشه درخشاندر حبيب آفتاب دوانك ميغ هستيدن طلوع ايلدكه شواهد ربوبيت وتأيدات الهييه به مخصوص قبلدم حتى آنافا ناولحظة فلحظة كاردوانك مدارج اوجات عالياته ارتقا ايدوب غير بلك تاجى سكا نعلين اولمشدر \* بيت \* آن نعل كه مى انداخت رهوار تو از پايش \* تاج سر سلطان شد تا پاى چنين بادا \* پس اى خواجه كائنات وعلت غايه موجودات بر موجب (حسنات الابار سيئات المقرين) حسنات جهانيان سنك سيئاتك در ايمدى هر چند كه بر مقامدن بر مقامه كذا رايده سن اندن استغفار قيل فلهذا قال عليه السلام (انه ليغان على قلبي فاستغفر الله في اليوم سبعين مرة) وقال الصديق رضى الله عنه (ليتني شهدت ما استغفر منه رسول الله صلى الله عليه وسلم) پس ارباب ذوق ووجدان واصحاب كشف وعيان بو آيت كريمه نك تحقيقنده بطريق الاشاره بيورر كه مازريك من محل العبودية الاحلالتك بساحات الحرية وما رفعنا عنك شيئا من صفات البشرية الا انك بشاهد من شواهد الالوهية وما ارتك شيئا من عجايب على الاراك ما هو اشرف

مطلب  
معناى تاويل آيت  
مانسخ الخ



منه قال ( ولوان مافی الارض من شجرة افلام والبحر یعمه من بعده سبب هذا بحر  
مانفدت کلمات الله ) یعنی حبیب و وارث نبی و پیرواثر مصطفوی اولان عاشق  
صاد قلم بر علی حده هر بر بکزی محل عبودیتدن ترقی ایتدرمدک یعنی سرزده  
اولان آثار عبادتدن برشی ازاله و انوار عبودیتدن برشی تبدیل ایتدرمدک الاسری  
میدان حر بته ادخال ایلدک یعنی قلبکری آثار انوار تجلیات ایله توسیع ابدوب  
اقرار حریتدن عبود بته بدل انواع خیرات اتیان ایلدک و دیوان حقایق و معانی  
اولان قلبکریدن صفات بشریه دن برشی رفع ایتدرمدک الا بتم صفاتدن بر صفت  
ثبت ایتدرمدک شواهد الوهیتدن بر حجت واضحه ایله سزی قائم ایلدک و عجایب  
علمدن سکارشی مشاهده ایتدرمدک الاول مشاهده ایتدرمدک اشرف  
شی مشاهده ایتدرمدک ابدی وجه ارض ده اولان اشجار افلام ویدی دریا  
مداد اولسه کلمات الهیه نهایت بولمز و تجلیده تکرر اولمز و هلم جرا حق  
سبحانه و تعالی عباد اصفیاسنی ادنان اعلا بیه نقل ایدوب حتی ( جذبه من  
جذبات الحق توازی عمل الثقلین ) دیو وصف بیوریلان جذبات حقدن  
بر جذبه بیه دوش اولور که مرفوع درگاه ربوبیت و مقبول شواهد الوهیت  
اولوب حضرت احدیت نعت محبت ایله مجذوب من بوری قیاب غیرتده  
پرورده قیلوب ( قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن ) مصداقجه اتی حالدن  
حاله دوندروب کندویه قریب ایدر و جذبه بیه واصل اولدقدن صکره مجذوب  
من بورسلوک ایدوب ربوده تجلی ذات اولور حقیقتده سلوک بعدالجزبه در  
قبل الجزبه اولانه سلوک دینلر بلکه اوهام و خیال و خواب بی مالدر پس جذبه بیه  
دوش اولن مجذوب حق قبل الانجذاب جمیع عمرنده تحصیل ایلدیکی مقاماتی  
وجله کراماتی اول قدمده کنرا ایدر و جذبه بیه دوش اولیان هرگز ( جذبه من  
جذبات الرحمن توازی عمل الثقلین ) نه معنادر بلز آه ای عاشق اله ارباب روشه  
دیرلر که امر و نهی حفظ و رعایت ایدیکز اما امر و نهی دیرلر که ارباب جذبه بی  
حفظ و حراست ایدیکز زبر ارباب جذبه انلردر که مع العلم و الحقایق نسب آدم  
انلر ایله زنده و مسرور و منهج صدق انلر ثبات قدمیه معمودر قدر شریعت  
مصطفویه بی انلریلور و حق سنت نبویه بی انلراذعان قیلور انلر صفاء  
سرری هر فتنی خاره پرتو ایلیه عبهر دین اولور حقا اگر مطیعه پرتو ایدر سه  
مقبول اولور و عاصی به پرتو ایدر سه مغفور اولور و فاسقه پرتو ایدر سه لابد  
صاحب ولایت اولور مغربی کو جذبه که باز ستاندن مرا زمن کو جرعه

ناکندم فارغ از زمن کو باده که تا بخویم بچهر شوم از خویشتن که سخت ملولم  
ز خویشتن کو آن عن زمصر ملاحت که تادهه یکدم خلاص یوسف جان را  
ز حبس تن کو ساقی مؤیدیاقی که درازل بودی مدام نفل و میم از آب و دهن  
در حالتی چنین که منم درمند عشق درمان درد من نبود غیر درد من ای  
ساقی که مستی ارباب دل زنت از روی مرحت نظری بر دلم فکس چشمه  
یک کرشمه تواند خلاص داد چون من هزار خسته دروزرا ازین فتن  
مشکن دل شکسته مارا که پیش ازین او خود شکسته است از آن زلف پرشکن  
در خلق جان مغربی انداز زلف را او را بدست خویش برآر از چه بدن  
ای مستمع قابل اشو آیت کریمه نک مشوی شریفده بوحیه مناسبت و توفیق  
بووجهله در که انبیا و اولیادن انلر که واصل قرب فرائض اولوب اوصاف حقه  
متصف اولورلر جمیع اشباهه قدرت حق و تصرف فیض مطلق ایله تصرف  
قیلوب و قلوب ناسده حاکم اولوب کند دوزله اعتقاد تام ایله مرید اولنلر  
قلوبدن ازاله افکار فاسده ایدوب اکابیل عشق و محبت و انس مع الوحدت  
اتیان ایدرلر و منکر اولنلر قلبدن دخی فکر و ذکر ازاله و حق انسا ایدرلر  
افکار خبیثه و ظلمت و کدورت ایله هلاک ایدرلر و قرب فرائض دیدیکز باعث  
اولدر که حق سبحانه و تعالی نسخ و انسانی کسود ذاته اسناد ایدوب مانسوخ  
ودخی اولنسه هابیر مشدر یعنی انبیا و اولیادن صدور ایدن قدرت و قوت  
حین قرب فرائضه واقع اولوب قدرت من بوره حنک اولور و بومعنایی  
ربط ایچون حضرت مولانا رفاج ایات شریفه دخی بیوروب حق سبحانه  
و تعالی آیت اخریده انسانی اولیاء اصفیاسنه اسناد ایدوب کمال اتحادلرندن خبر و یر  
کافال علیه السلام ( اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله فانهم جواسيس  
القلوب يدخلون قلوب الناس ويخرجون الخواطر والوساوس فاذا جالستوهم  
فجالسوهم بالصدق والاخلاص ) پس حضرت مولانا بیورلر که مشوی  
آیت انسوکم ذکر بخوان انسوکم ذکر آیت کریمه سنی اوقو مشوی  
قدرت نسیان نهاد نسیان بدان اون طائفه علیه مک قانونه نسیان  
قومه سنک قدرتی بیل مشوی چون تذکیر و نسیان قادرند چونکه  
اولیا و اصفیاء تذکیر و نسیانه قادرلر در مشوی بر همه دلهای خلقان  
قاهرند و جمیع خلایق کو کلرینه قاهرلر در یعنی دیرلر ایله بر شتی خلایق  
قلبه اتیان ایدرلر و دیرلر ایله انساقیلورلر زبرا مشوی چون نسیان



بست اورا نظر \* چونکه ولی کامل نسیان سبيله بر شخصك راه فكر ونظر بن  
 بوليه \* مثنوی \* کار نتوان کرد و باشد هنر \* اول کیمه نك هنری دخی  
 اولورسه اصلا بر کار و عمل قادر اولز و علمی دخی و ارایسه کندویه فائده قیاز  
 \* مثنوی \* خاتم سخریه اهل السمو \* خلت افسال قاو بدندر سخریه  
 مفعول اول و اهل سمو مفعول ثانیه در سمو عالی و علو معناسه در حاصل  
 بیت ای کندولر بی عالی قدر کورن \* مجمل و اهل دنیا و ارباب نفس و هوا و اولان  
 صاحب پندار حقیقتده اهل سمو و علو اولان اولیاء الهی لایق سخریه ظن  
 ایلد یکن و انلری تحقیر ایدوب \* کند و کزی عالی طو تدیکز ایددی ای شیطان  
 صفت و نارطیه تلر \* مثنوی \* از نبی خوانید تا ان سوکم \* قرآن عظیم الشان  
 تا ان سوکم آیت کریمه سنه دیکن اوفوب یکن و سخریه اولیا ایدلره حق سبحانه  
 و تعالی نه بیور مشدر معناسی اذعان ایدوب مردان خدای غمخیز و استهزا  
 ایتمکدن احتراز فیلکن حضرت مولانا قدس سره قرائت ایدب یکن دیدیکی آیت  
 کریمه سوره مؤمنینک آخرنده در قال الله تعالی ( انه کان فریق من عبادی  
 یقواون ربنا آما فاغفر لنا و ارحنا و انت خیر الراحین ) فانتخذ تموهم سخریا  
 حتی ان سوکم ذکر و کتم منهم تضحکون انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم  
 الفارزون ) فریق ایله مراد اولان اصحاب صفه و صحابه و مؤمنین در اهل مدینه  
 و حمزه و کسانی بو آیت کریمه ده و سوره صده ضم سین ایله سخریا قرائت ایدیلر  
 و قراءه ساره ایکنسنده دخی کسر سین ایله قرائت ایدوب سوره زخرفده بالاتفاق  
 ضم ایله قرائت ایتمشدر در خلیل ایدر سخریا یا کر ضم ایله و اگر کسر ایله معنای  
 واحده استعمال اولور اغندر مثلاً بحر لخی و لخی و کوب دری و دری لام  
 و دالک ضم و کسر ایله مستعمل اولدیغی کی فاما کسانی و فرا سخریا کسر ایله  
 اولور ایه قول ایله اولان استهزا معناسه در ضم ایله اولورسه بمعنی السخره  
 و استبعاد بالفعل در دیمشدر پس سوره زخرفده تسخیر معناسه اولماغله  
 ضم ایله قرائته اتفاق ایتمشدر و علی کلا التقدیر بن ایکسی دخی سخریه ملندن  
 مصدر اولوب ایکسنده یله مبالغه ایچون یاء نسبت زیاده قلتمشدر و بو آیت  
 کریمه اصحاب صفه دن بلال و خباب و عمار و صهیب و سلمان و فقراء صحابه  
 شانده و کفار قریشک ذمده نازله اولمشدر قال مقول ( ان رؤس قریش مثل  
 ابی جهل و عتبیه و ابی بن خلف و غیرهم کانوا یستهزؤن باصحاب النبی صلی الله  
 علیه و سلم و یضحکون بالفقراء منهم کلال و خباب و عمار و صهیب و سلمان

مطلب  
 در تفسیر آیت کریمه  
 حتی ان سوکم ذکر

رضی الله عنهم پس معنای آیت کریمه به شروع ایدلم ( انه کان فریق  
 من عبادی ) انه ده اولان ضمیر ضمیرش در و عبادک یای متکلمه اضافتی تشریفه در  
 یعنی تحقیق شان بودر که بنم عباد مدن بر فریق و زمرة هدایت رفیق  
 واردر که ( بقولون ) اول عباد صفوت نهاد درلر ( ربنا ) ای بزم ربم و خالق  
 پروردگار من ( آما ) بزمک و حدایتکه و حبیبک محمد المصطفی ک رسالتده اقرار  
 بالاسان و تصدیق بالجنان ایدوب ایمان کتوردک ( فاغفر لنا ) پس الهی بزی  
 مغفرت قیلوب صفات بشریه مزی ازله و انوار صفات و ذاتکله ستر ایله  
 ( و ارحنا ) و بزم رحمت و عنایت قبل یعنی جنت خلده مشاهده جنانکله مسرور ایت  
 ( و انت ارحم الراحین ) حال بو که سن ارحم الراحین سن ( فانتخذ تموهم سخریا ) پس  
 ای کفار قریش سزا اول عباد مکر منی مسخره اتخا اذ ایلد یکن و انلرک هزؤنده  
 اول قدر اشتغال کو ستر دیدیکز کیم ( حتی ان سوکم ذکر ) حتی انلرک استهزاسی  
 بنم ذکر می سزه انسا ایلدی و یا خود سزا انلری سخریه ایتمکله انلر دخی بنم ذکر می  
 سزه او تدبردی زیرا انلر مقسام قرب فرابضده اولوب تصرفلری قدرت  
 حقه در ( و کتم منهم تضحکون ) حال بو که ای کفار قریش سزا انلره کول اولد یکن  
 اما خبرلری بو قدر که محل ضحکده ذکر حق فراموش ایتمکله مسخره و مضحک  
 کندولری اولدی اصحاب رسول الله ایه انلرک سخریه سنه صبر ایتمکده ثابت  
 قدم اولدیلر پس مقتضای فعل کفار اولدر که انسای ذکر حق ایله آخرتده عذاب  
 الیمه گرفتار اولر ( انی جزیتهم الیوم بما صبروا ) تحقیق بن اول عبادده بوم  
 قیامتده انواع نعم ایله جزا و یردم سترک استهزا و ایذا کزه صبر ایدیلر کی سبب  
 ایله ( انهم هم الفارزون ) تحقیق اول عبادم انلر در که اصناف نعمته فازلر و انواع رحمت  
 واصل و حائل در و فی تفسیر کشف الاسرار و قوله ( حتی ان سوکم ذکر ) ای الکلام  
 الذی هو ذکر و قرآن مبین و ذلک انهم کانوا اذا قالوا اللهم کلام الله و ذکر و هم به  
 یستهزؤن بهم و یضحکون منهم و ربما آل الامر الی اعظم من ذلک فسیکتوا  
 فكان سکوت العلماء و الصالحین هو المصیبة الکبری الموجهة لهم انهم یذنون  
 الذکر فكان العلماء قد انسوهم و اذا طاد المذکر منسب افقد حاط البلاء پس  
 علماء الله و نصحاء الله ( ربنا آما فاغفر لنا و ارحنا و انت خیر الراحین ) دیوب اهل  
 طلبدن و ارباب قلوبدن سائرین الی الله اولنلر دخی مع الله بقرین المعامله  
 حقه نیاز و مناجات ایدرلر و اظهار آلا و نعماسیله حقک مدح و ثنائس قیلورلر  
 مذکر بن و اهل دنیا ایه انلری سخریه ایدوب نفسلر بنی رجال اللهک سیوف



هم عليه سینه اوررل حتی اولیاء اصفیاء تلم بله مستهزیه بله مذکر حتی فراموش  
ابتدیروب مرتبه ولایت در رد ایدرل منکرین ایسه نه تذابه گرفتار اولد فلرندن  
بجنبر اووب مردان خدایه کولرل زبرا قابلری مرده و افسرده در اکابیا که  
کثرت ضحک قای اوادورر اس شول کیسه نک که قای مرده اولیه اولیایه کولر  
و مردان خدای سخریه واستهزیه قتل و حق جل و علا صبرلری برکاتیده اولیاسی  
مقام وحدت و ذات احدیته وصول الیه دلشاد ایدوب فرزند و فلاح و برر  
بر بوابت کریده براطیفه خفیه وارد که اصحاب سعادت و ارباب محبت  
الله الیه اولان معاملات خالصه و صالحه دلنده - قدن نه وجهله انتفاع ایدرل  
ایسه منکرینک استهزیه و تمسخرلرینه صبرایتمکله دخی ضد الله اجر جز بله  
نائل اولورل کذلک اهل شقاوت دخی نفسلر بله اولان معاملات فاسده لری بله  
نه وجهله خاسر بن اولورل ایسه اولیایه و عاشقانه اولان انکار واستهزیه لری بله  
دخی زیاده خسران و خذلانده - مذکب قالورل ایمدی حضرت مولانا بیوررل که  
اولیا و اصفیا و عرفا و اصدقا و عشق بی سرو پای تحقیر و تمسخریه ایدن جاهل  
و غافل و منکر و باطللر الیاذر الیاذر که انلرک ضیق فلبرکدن نور ایمانی نزع و داهیه  
کفر و ضلالت هلاک ایدر تنکیم محی الدین العربی بیورر (من جالس مع الصوفیه  
والعرفاء و خالفهم فی شیء مما یحققون به نزع الله الايمان عن قلبه) و صحیحینه  
وارد که (من اهان لی و لیا فقد بارزنی بالمحاربة) و قال علیه السلام (رب اغفر  
اشعث اواقسم علی الله لا یره) حاصل مرام و خلاصه کلام عارفین و عاشقینه  
من کل الوجوه سوء ظن و انکار و تمسخریه واستهزیه اذن کمال مرتبه احتیاط و احتراز  
لازمدر ﴿ شعر ﴾ زهی انسان کامل کیم وجودی ظل یزداندر ﴿ محمد نوری  
حقیقچون کیم انکار ایسه شیطاندر ﴿ صبحی سوداسی ای منکر که حقدر عندنا  
زانی ﴿ سنک قانکره کفر ایسه بنم قائمه ایماندر ﴿ بنله مدعی کرچه قرار ایددی  
واند ایچدی ﴿ ایشانم عهدنه نیچون و فاسز نامسلاندر ﴿ و قودم علم تحقیق بر اقدم  
جهل تقلیدی ﴿ جلالک و حدث شریقی قوتفسیر قرآندر ﴿ ایمدی ای نور دیده  
بدر فیه قلبه شعله و یرن نور ایمان چراغ ضیا بخش احدی اولان اولیادان  
ایقاد اولمشدر ﴿ بیت ﴿ اولیادر خلقه ایمان او کردن ﴿ یو خسه کافر بر جیدر  
یل بو بدن ﴿ بیت ﴿ اولیانک سری وارد در دو جهاندر ایچری ﴿ سن صانرسن انی کیم  
اندر و قاندر یادری ﴿ ﴿ مشنوی ﴿ صاحب ده پادشاه جسمه هاست ﴿ قرا و قصبات  
و شهر و بلاد صاحبی اولانلر جسملر پادشاهیدر یعنی پادشاه مملکت آب و کلک

تصرف و حکومتی اجسام و اشباحده جاریدر فاما قدرت حتی کور کیم ﴿ مشنوی ﴿  
صاحب دل ششاه دلهای شاست ﴿ صاحب دل اولان ولی کامل سزک قلوبکن  
پادشاهید یعنی پادشاه اقلیم جان و دل اولان رجال اللهک حکمی ارواح و قلوبده  
جاریدر ﴿ ﴿ مغربی ﴿ بر دو عالم پادشاهی میکنم ﴿ کرچه از ایزد کدابی میکنم ﴿  
بنده ﴿ حقم خداوند جهان ﴿ بر جهان زو کتخدابی میکنم ﴿ لا نظن انی فقیر  
مفلس ﴿ چون بکنجت رهنمایی میکنم ﴿ مغربی ﴿ مرده افسرده را ﴿ روح  
بخشی جان فزایی میکنم ﴿ پس کآن حقیقت انسانیه دن غافل اولان بر جاهل  
سؤال ایدر که انسانک جثه سی صغیره بر ضعیف ایکن پادشاه دل و جان اووب  
ایکی عالمده نه وجهله حکم ایدر یو عجب دکلمیدر پس حضرت مولانا اول سؤال  
مقدوره جواب ایچون تشیل ایدوب بیوررل که ﴿ مشنوی ﴿ ﴿ فرغ دید آمد  
عل بی هیچ شک ﴿ ای غافل تفکر و تعقل ایدوب کور کیم بلا شک ولا شبهه عمل  
نظرنک فرعی کلمدی یعنی کرچه دیده دخی صور ناشی صغیردر و لکن هر عملده  
بصر اصل و علت مستقله در کوزی کور میان خود بر صنعت و نقش و کتابت  
و بونک امثالی کاره و تشخیص الوان و اعیانه قادر اولماز ایمدی دیده کار و عملده  
علت مستقله اولدیه ﴿ مشنوی ﴿ پس نباشد مردم الامر دمک ﴿ پس  
فی الحقیقه انسان اولماز الامر دمک چشم اووریه یعنی انسان دخی بدن واحد  
حکمنده اولانی ایکی جهانک مردمک چشمی منزله سنده اووب دیده بدنده  
و جمیع جوارحه تصرف ایدیک کبی انسان العین اولان مردمک دخی  
جوارح و اعضایی مثابه سنده اولان ایکی عالمده حکم و تصرف ایدر تنکیم  
بحر زخار حقایق شیخ محی الدین عربی رضی الله عنه بیوررل (فسمی هذا  
الکون الجامع انسانا و خلیفه لانه للحق بمنزلة انسان العین من العین الذی به  
یکون النظر و هو المعبر عنه بالبصر) و ینه شیخ رضی الله عنه بلفه الفواص نام  
کتابنده بیوررل (فالعلم یاسره انسان کبیر و روحه الانسان الکامل من نوع  
الانسان الصغیر الذی هو رابطته الامداد والاستمداد فالانسان الکامل بمنزلة  
انسان العین من العین و من سوا بمنزلة العین و منهم بمنزلة طبقات العین و منهم  
بمنزلة البیاض و طبقات السواد و بمنزلة الاجفان والاشفار والاهداب و لهذا  
قلنا انه مرآة للعالم) ﴿ ﴿ مغربی ﴿ ای چشم و چراغ و قره العین ﴿ وی زیاده  
و مقتدای کونین ﴿ هم ذات و صفاترا تو مظهر ﴿ هم غیر بتو عیان و هم عین ﴿  
یک نقطه میان عین و غیبت ﴿ آنست میان هر دو مابین ﴿ تونق طسه غین



محو کردن \* تاغین همان زمان شود عین \* هر چند که نیست غیر نقطه \*  
در کسوت عین و صورت عین \* این عین ز پیش عین بردار \* پس بی شک  
و بی حجاب و بی رین \* بکشای دو چشم نابینی \* چون صاحب سرقاب قوسین \*  
کنجی که طلسم اوست عالم \* ذاتی که صفات اوست آدم \* اعدی ای زبده \*  
کون و عده کار و نور عین و ابصار \* مثنوی \* من تمام این نیارم گفت  
از آن \* منع می آید ز صاحب مرکز آن \* بن بونک تمامی نطق و لسانه کنور مکه  
قادر دکم یعنی مردمک چشم و انسان العین مرتبه سنده اولان اولیه کدل و عارفان  
مکمل که حقیقت حالی بودند زیاده سوی که قدرتم بوقدر اکابنه که (لوظهرت  
الحقایق لبطالت الشرايع) دینلوب صاحب مرکز اولان انبیا و رسل علیهم  
السلام من منع و ادا و اب و دخی (کلوا الناس علی قدر عقولهم لا علی عقولکم)  
دیو افهام ناسدن خارج کلام سوی لکدن نهی اولمشزدر و مرتبه حقیقتدن  
افشاه سره اذن و رضا کوسر لما مشدر اعدی (العارف تکفیه الاشارة) مرتبه  
اولیایی بوقدر اشارت ایله اذعان و کند کدن غافل اولیوب نه کار ایچون  
وجود کنور لیدیک اذعان قل \* محمد شبرین مغربی \* تویی خلاصه  
ارکان و انجم و افلاک \* ولی چه سود که خود را نمیکنی ادراک \* تو مهر  
مشرق جانی بغرب جسم نهان \* تو در کوهر جانی فتاده در دل خاک \* تویی که  
آینه ذات پاک الهی \* ولی چه سود که هرگز نکردی آینه پاک \* غرض تویی ز وجود  
جهان همه و رنی \* هلا یکون فی الیکون کائن اولاک \* همه جهان بتوشاند  
و خرم و خندان \* تواز برای چه دایم نشسته غمناک \* همه جهان بتو مشغول  
و تو ز خود غافل \* همه ز غفلت تو خائفند و تویی پاک \* نجات تو بتوست هلاک  
تواز تو \* ولی تو باز ندانی نجات از هلاک \* تو عین نور بسطی و موج بحر محیط \*  
چنان مکن که شوی ظلمت خس و خاشاک \* اگر چه مغربی آبی ز کائنات  
آزاد \* یک قدم بتوانی شد از سمک بسماک \* اعدی بنم کوزمک نوری  
مثنوی \* چون فراموشی خلق و یادشان \* چونکه خلقت فراموش  
و نسیانی و یاد و تذکری \* مثنوی \* باو نیست و اورسد فریادشان \* اول  
خلیفه حق و انسان العین اولان ولی کامل ایله بیلدر یعنی انسان و تذکیر  
انلر که حکمده در خلقت فریادنه اول ولی مرشد یتشور اعدی رجال الهی حقه  
واسطه یلوب انلردن استغاثه لازمدر و انلر قوٹ اطلاق بومعنی ایچوندر  
\* عمر بن الفارض \* وان دعبت کنت المحیب وان اکن \* منادی اجبت من دعای

و لب \* وان نطنت کنت الماحی کذاک \* وان قصصت حدیثا انما هی قصت \*  
مثنوی \* صد هزاران نیک و بد را آن بهی \* اول بها و حسنله آراسته  
و حسن خلقه پیراسته اولان خلیفه الله صد هزاران نیک و بدی یعنی افکار  
حسنه و خوار فاسده بی \* مثنوی \* می کند هر شب ز دلهایشان نهی \*  
هر کیمه کوکلردن تهی ایلر \* مثنوی \* روز دلهارا از آن پرمی کند \*  
و کوندوزن کوکلری اول نیک و بددن پرایدر \* مثنوی \* آن صد فهارا پر  
از دره میکند \* اول قلوب صد فلربنی دردن پرایدر معلوم اوله که بوییت شریفده  
اولان می کند کلمه سـنک فاعلی حق سبحانه و تعالی اوله بوظهرت در یعنی خلق  
کیمه ایله خوابه وارد قلزده نوم شعور خلقی ربوده قلوب حق تبارک و تعالی  
عبادتک قلوبندن افکار نیک و بد و فرق و تمیزی رفع ایدوب بر شیشه شعور قالمز  
و کوندز اولد قده هر بری نومدن یقظان او اوب کند ولره کلد کلزنده نیک  
و بددن خانی اولان اصداقی قلبلربنی افکار و علوم درلردن پرایدر بونک مثلی  
بوندن اقدم مثنوی شریفده سق ایدوب \* هر شبی از دام تن ارواح را \*  
می رهایی می کنی الواح را \* می دهند ارواح هر شب زین ففس \* فارغانی حاکم  
و محکوم کس \* فی ضم و اندیشه سود و زبان \* فی خیال این فلان و آن فلان \*  
ایاتنده تفصیل اولمشیدی و بوییت شریفک سباقنه مناسبی بودر که  
حضرت خداوند کارک مثنوی شریفده دأب منی فلری بوبله در که اکثر محمله  
خلیفه اکمل و مرشد مکملی ذکر ایدوب اتک اوصاف علیه سن بیان ایدر کن  
خلیفه عین مستخف اولدیغه اشاره ذکر مستخفدن مستخفک ذکر ینده  
انتقل بیورلر و اکاماسب کلام سوبلرل و یا خود تصرفات خلیفه الله بره و جب  
(و مارمیت اذرمیت ولیکن الله رمی) حقیقتده تصرف حق و دست ولی  
بره و جب (بدالله فوق ایدیهم) و برخواهی (کنت اسائه ویده ورجله) ید قدرت  
الهی اولغله می کند کلمه سـنک فاعلی خلیفه اکمل اوله زیرا خلیفه الله اولان  
هر روز و شب اشیا ده قدرت حقه تصرف ایدر کا قال الشیخ رضی الله عنه  
(ینجلی الحق لمرآة قلب الولی الكامل فینه کس الانوار من قلبه الی العالم فیکون العالم باقیا  
محفوظا بوصول ذلك الفيض اليها فلا یحسر احد من العالم علی فتح الخزان  
الالهیة و التصرف فیها الا باذن هذا الكامل لانه هو صاحب الاسم الاعظم  
ولا ینخرج من الباطن الی الظاهر معنی من المعانی الا بحکمه و لا یدخل من الظاهر  
فی الباطن شیء من الاشياء الا بامره وان کان یجهله احيانا عند غلبة البشرية علیه



وایضا قال فی باغة الغواص ان الخلافة هی الظه - ورماتب الوجوب  
والامکان المعتبر عنهما بالاولیة فی المرتبة الاولى والخلافة فی المرتبة الثانية  
وقال سهل الخلیفة الذی قامت به الدنیا هو افضل السبعة الذی تقوم بهم الدنیا  
واذا كانت الخلیفة غیر صالح فهو من الابدال واذا كانت صالحا عادلا فهو  
القطب الذی یدور علیه الریح) پس بومقدما معلومك اودیسسه حضرت  
مولانا بوابکی بیت شریفه عند ارباب السالوک واقع اولان تبدل وانباض  
وکررت ووحدت وجهل و معرفت ولی کاملک دست ارادت ویدهمشده  
اودیفن اشعار ایدوب شب ایله سالکی غواشی بشریه ستر ایتدیکنه وروز  
ایله نور تجلی طلوع ایتدیکنه اشارت بیوررل یعنی برسا الیک قلبه بعض  
خواطر وساوس خطور ایدوب غواشی بشریه روپوش محبت الهیه اولمغه  
حق باطلدن فرق ایده میوب واثقال کثرت و خواب غفلتدن کوزاچامدیغی  
پیر کامل و مرشد مکمل رضاسنه مخالف حرکت و بعض خصوصه کستاخلق  
ایتدیکنندندر و کبرو قلب سالک انوار تجلی الهی طلوع ایدوب و درونی  
نور صبا حدن انور اولمغه انواع ابواب معارف ربانیه کشاده اولوب واصداف  
قلبی درر بواهر حقایق و فرج جواهر دقایق ایله مالامال اولوب و حدتده  
و محبتده بواندیغی ولی کامله انقیاد کلی ایله انقیاد و فرمانه اطاعت ایتدیکنندن  
اولور و بومراتب و حالاتی سبر و تماشا ایلان سالک و عاشق خلیفة الله اولان ولی  
اکملک قدرت و تصرف فی تصرف حق اولدیفن بلا شک و لا شبهه یا اورور رب و کاندن  
خلاص اولور (باش نانوتیز بینی و احوال عاشقان را واقف شوی) \* ابدی  
بنم جانم کرک آفاق و کرک انفسی \* مشوی \* آن همه اندیشه پیشانیها \*  
اول پیشین اولان یعنی روز روشننده سبق و تقدم ایلان دو کلی اندیشه و افکاری  
\* مشوی \* می شاسند از هدایت جانها \* جانلر هدایت حقندن اکرلر  
بعض نهمده جانها یرینه خاء معجزه ایله خانها واقع اولمشدر بوقدرجه  
معنای بیت پیشین اولان اندیشه و فکرل بهد البقظه خانه لرینی یعنی  
صاحب لرینی اذعان ایدرلر یعنی عالمک علی جاهله و جاهلک جهلی عالمه  
و کسنه نک فکری آخره وارمیوب \* مشوی \* پیشه و فرهنگ تو آید بتو \*  
سنتک صنعت و کمالک حالت بقظه ده سکا کور تنف ایتز \* مشوی \* نادر  
اسباب بکشاید بتو \* حتی باب اسبابی سکا فتح ایلیه یعنی سنی اول صنعت  
و کمال ایله انواع سیلره دلالت ایدوب ابواب ارزاق صوری و معنوی کشاده

ایدر عجب قدرت ربانیه در که خواب و استراحتده هر کسک کار و صنعتی اوح  
ضمیرندن رفع اولوب حضرت حق و فیاض مطلق انلری خزاین غیبنده حفظ  
ایدر و بیدار اولدقلرنده هر کسسه کار و صنعتن اعطا ایدر کور من میسن  
\* مشوی \* پیشه زر کر یا هنر نشد \* زر کرک صنعتی آهنگره کیتدی  
\* مشوی \* خوی این خوش خوابان منکر نشد \* بوحسن خلق صاحبک  
خلق اول بدخلق اولان منکره کیتدی حاصل کلام هر کسک اخلاق و اوصافی  
و کار و صنعتی غلط ایتوب استعانه عودت ایلدی \* پس برخوای (النوم اخ  
الموت) موت دخی شبه نوم و بعد الموت واقع اولان بعث و حیات مشابه حالت  
بقظه در ابدی (الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم) خواستجه  
روز قیامتده دخی هیچ فردی ظلم اولق احتمالی اولوب هر کس عملی ایله جزا  
اولور و دخی (ولا تزر وازرة وزر اخری) موجب کسبه کسبه کسبه کسبه کسبه  
کو تور میوب هر کس کند و کما علیه مسئول و معذب اولور \* پس احوال آخرت  
و حین موتی نوم ایله بقظه یه قیاس ایدوب اکاکوره کار ایشیه من و تبدیل صفات  
و نهذب اخلاقه و فکر حقه و قلبکدن رفع ماسه و ابه جد و اهتمام قلبه سن  
زیرا \* مشوی \* پیشها و خلقها هم چون جهیز \* کار و صنعتلر و خوی  
و خلقلر جهاز کی \* مشوی \* سوی خصم آیند روز رنجیز \* بوم قیامتده  
خصمی و صاحب لری جانبده کلورل \* مشوی \* پیشها و خلقها از بعد خواب \*  
خواب موندن صکره پیشه و اندیشه و صفات و اخلاق \* مشوی \* واپس  
آیدهم بخصم خود شتاب \* سرعت و شتاب ایله کبر کنندی خصمی و صاحبی  
کیم ایه اکاکور و صاحبی ایله مخاعمه قیامور کما قال علیه السلام (بیعت الناس  
علی ماتوا علیه) \* مشوی \* پیشها و اندیشه در وقت صبح \* اندیشه و پیشه لر  
وقت صبحده \* مشوی \* هم بدانجا شده بودان حسن و قبح \* اول  
محل کیتدی که محل حسن و قبح ابدی یعنی اگر نیک و اگر بد کند و صاحبیه  
کیدوب تخلف ایتز مثلا محاسن اعمال ایله قبایح افعال \* مشوی \* چون  
کبوترهای پیک از شهرها \* پیک اولان کبوترل کی شهرلر دن \* مشوی \*  
سوی شهر خویش آرد بهرها \* کند و شهری جانبده خبرل و نصیلر کنورر  
نتکیم بغداد و عراق سمنلرنده معتاد در امور مهمه دن بعض خصوصی تعجیلا  
بر شهره اعلام و اخبار ایتک مراد ایتسه لر اول کسنه لر مقدما برقاج کبوتری  
اشندن آروب مرسل خبر اوله حق کسنه به و پرورل اولدخی اول کبوترلری



کند و شهر بنه کو تروپ حفظ ایدر واقتضا ابتدیکده لازم اولان احوالی  
بر کاغده یازوب اول کو کر جنسک قنادی الته باغلوب بران اولور اون بش  
بکرمی کونلک یولدن بر ساعتده خبر کتورر کذلک اعمال انسانی دخی بونک  
کبدر که انساندن صدور بدنیک واکر بد اعمال بر زنده صورت بند اولوب  
کأن اعمال من بوره نک شهر و وطنی صاحب اعمالدر بعد الیه قظه هر کسه طپور  
اعمالی و افکار و افه لی کارب واصل اولور علی الخصوص بودنیا که خواب  
مثابه سنده اولوب وقت صبحکه روز قیامتدر هر کسه صور اعمال و مکاتیب  
اعمالی کلوب کینه جانب بئین و کینه جانب بسار و کینه دخی ظهردن و بر بلوب  
(اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسبیا) دیو خطاب اولوب هر کس  
علمه کور (فریق فی الجنة و فریق فی السعیر) 'اولور آه کیم دنیاده بر حرف بیلیان  
انده کتابی حرفنی استاددن کورمش کبی او قور کاروی عن قتاده رضی الله  
عنه فی قوله (اقرأ کتابک قال سبقر أبو مؤمن لم یکن قارئاً فی الدنیا) و اخرج العقيلي  
عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال (الکتاب کلها تحت العرش فاذا کان  
لموقف بهت الله ربها فتطيرها بالایمان و الشماثل اول خط فیها اقرأ کتابک  
کفی بنفسک الیوم علیک حسبیا) آه روز قیامت بر کوندر که هر کس اهل عملیه  
حشر اولور کما قال الله تعالی (احشروا الذین ظلموا و ازواجهم) و قال الله تعالی  
(واذا النفوس زوجت) عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه یقول (واذا النفوس  
زوجت قال همما الرجلان یملان العمل یدخلان به الجنة او النار) وعن  
ابن عباس فی قوله (احشروا الذین ظلموا و ازواجهم) قال اشباههم  
واخرج ابو حاتم عن النعمان بن بشیر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
(واذا النفوس زوجت قال الضربا کل رجل مع قوم کانوا یعملون عمله و ذلك بان الله  
یقول و کنتم ازواجاً لثلاثة صحاب المیمة ما اصحاب المیمة و اصحاب المشأمة ما  
اصحاب المشأمة و السابقون السابقون) و قال الله تعالی (یوم ندعو کل  
اناس بامامهم) قال ابن عباس اما هدی و اما ضلالة آه ای واه و دریغاه ای نفس  
شوم عجباً بز دخی قنخی عملی ایشلدکونه مقوله امامه اوبدیق آیامام هدی و یا خود  
امام ضلالت ایلهمی دعوت اولور زاکهی سن هدایت و عنایت ایدوب عمل  
عمل صالح ایشلکه توفیق قیل و امام هدایه درون دلدن تابع قیل و بودرد مندی  
انکله دعوت قیل ای برادر باجان برابر و روح مصور ایددر که پرده غفلتی  
دیده بدید بریدن رفیع ایدوب عاقبت کاره نظر ایدوز موت خود مقرر در

مطلبه  
موعظه لطیفه

وهر کس بکاموت بو قدر دیکه قادر دکلدر و موت بو قدر دخی دبسه شیر اجل  
المک یقاسن بنجه سنده المک بمقدرا یمدی مرد عاقل اولدر که بودنیانک فناسن  
و حلالی حساب و حرامی عذاب اولد یفن ملا حظه قیلوب افکار فاسده  
و اعمال قبیحه و طول املدن فراغت قیلوب محاسن اعمال و میامن اعماله جد  
و اهتمام ایلیم و برامام هدی و مرشد و مقتدایه اقتدا ایدوب موجب عذاب  
اولان اخلاق رده سندن خلاص اولوب تهذیب اخلاق ایلیم و حالت موتی  
و قبره و ارجح کونی متصلاً خاطر دن کیدرمیه (قبل رأیت فی کتاب اللطایف  
یقول فیہ جاء رجل الی رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم فقال یا رسول الله  
من ازهد الناس قال علیه السلام) (من لم ینس القبر و البلی و ترک فضل زینة  
الدنیا و آرمایقی علی ما یغنی و لم یعد غدا من ایامه و عد نفسه من اهل  
القبور) و ابو الفضل محمد بن نعيم ابی اسحاقدن حکایت ایدر که بر کون یزید  
الرقاشی (یا من الموت موعده و القبر منزلہ الاتیکون) دیوب شول حد و ارجحه  
اغلا دیکه حتی کوزلینک اوست قیاسی کثرت بکادن دلیوب برندن کیندی \*  
و ابن مسروقدن مرویدر که ام المؤمنین عایشه رضی الله عنهار وایت بیور مشرکه  
ایکی جهان کونشی خاتم النبیین و شفیع المذنبین صلی الله علیه وسلم بر کون  
بنم حجر مده او یورلردی پس احوال قیامتی خاطره ایشلکه بکارفت کلوب  
اغلا دم تقاطر دموم حضرت رسالت پناهک رخ کلکونه دوشوب سعادته  
اویقودن اویاندی و بنم حالمی کوروب یا عایشه نیچسون اغلرسن دبدی بندخی  
یا رسول الله علیک صلوات الله روز قیامتی و اول کونده واقع اولد جق احوال  
و ندامتی ذکر ایلدم عجباً یا رسول الله اول یوم عظیمده اهلکی ذکر ایدرمیسن  
حال آنکه یا حبیب الله دنیاده سن بزه بو وجهله اشفق سن دیدم فقال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم (یا عائشه ثلثة مواضع لا یدکر احد احد الانفسه عند المیزان  
حتى یعلم انه ینحرف ام یثقل و عند الصیفة ایاخذ صیفته بیمنه ام یشماله و عند  
الصراط حتی یحسوز عنه یا عائشه و عند الصراط الزالون و الزالات کثیره  
قال ثم بعد قراءة الکتاب العرض علی الرحمن و الحساب کما قال تعالی  
(فسوف یحاسب حساباً یسیراً) یعنی حضرت فخر عالم عایشه صدیقہ رضی الله  
عنه یایه بیور دیلر که یا عایشه اوج موضعه هیچ احد هیچ احدی ذکر انما الانفسی  
ذکر ایدر یعنی نفسی نفسی دیوزاری قیلور بر بسی میزان قنده که حتی  
میزانی خفیف و یا خود قیلیدر بلجه و بر بسی مکاتیب اعمال قنده که عجباً



صحنه سی صاعقه می و یا خود صولند می عیان اولنجه و بریسی عند الصراط  
که سلامت ایله کچجه یا عایشه صراطه قتی چوق ایاقلر سورچر پیودیلر \* روایت  
اولنور که بر کون امام علی کرم الله وجهه به بر کسته کلوب یا امام بزه دنیایی وصف  
ایله و تطویل ایلله زبر این حفظ ایده هم دیو یونصحتی التماس ایلد کده پیوردیلر که  
(اعلم ان الدنيا حلالها حساب وحرامها عذاب تحاسب يوم القيمة في كل  
شيء مرتين مرة من اي شيء اكتسبت ومرة بما انفقت) وقال الله تعالى (يوم  
نحشر المنافين الى الرحمن وفدا ونسوق المجرمين الى جهنم وردا) حکایت  
اولنور که بر کون بوآیت کریمه یحسای معاذ قدس سره نیک مجلس شریف لرنده  
قراعت اولندقدنه پیوردیلر که (یا ایها الناس مهلا مهلا غدا تحشرون الى  
الموقف حشرا حشرا وتوقفون بين يدي الرحمن فردا فردا وتساءلون عما فعلتم  
حرفا حرفا و يقرب الاولياء الى الرحمن وفدا وفدا و يرد العاصون الى عذاب الله  
ورد اوردا و كل هذا اذا دكت الارض دكا دكا وجاء ربك والملك صفا صفا وجيء  
يومئذ بجهنم وبلا وبلا اخواني الويل لكم من يوم مقداره نحسين الف سنة  
يوم الراجفة ويوم الآزفة ويوم الدامة ويوم الحسرة ويوم المناقشة ويوم  
المحاسبة ويوم المسئلة ويوم الموازنة ويوم الزلزلة ويوم الصيحة ويوم النشور  
ويوم الثور ويوم بنظر المرأ ما قدمت بداه ويوم الثغابن ويوم يصدر الناس  
اشتاتا ويوم تبيض وجوه وتسود وجوه ويوم لا يغني عنهم كيدهم شيئا  
ولا هم ينصرون ويوم لا يغني والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شيئا  
ويوم كان شره مستطيرا ويوم لا ينفع الظالمين معذرتهم ويوم لا ينفع مال  
ولا بنون ويوم تأتى كل نفس تجادل عن نفسها ويوم تذهل كل مرضعة عما  
ارضعت ويوم تبدل الارض غير الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار  
ويوم القارعة ويوم يكون الناس كالفراش المبثوث وتكون الجبال كالعهن  
المنفوش ويوم الصاخة ويوم الطامة ويوم يأتي لاتكلم نفس الا باذنه  
اهل الجنة في الجنة يتلذذون واهل النار في النار يعذبون فليت شعري من اي  
الفریقین انا) ایواه ودر بغاه یحسای معاذ فلیت شعری دیچک بزم کی عاجزلر که  
حالی نیجه اوله جقدر الهی ماصیلره عذاب ایتمک عدل ایسه عفو ایتمک دخی  
عهد کدر الهی مجرملره عقاب حق ایسه باغشای دخی وعد کدر الهی هر حاله  
ناظر سن سکا نه دیم ملکا معبودا بوکتر وضعیف نیلسون که پیک محبتک کل  
دیرسه کبریای عزتک رد ایدر جمالک تجلیسی جذب ایدر سه جلالک سه طوقی

قهر ایدر سیدی و مولای من طلبنی وجدنی بشارتی اگر چه قلب غمگینی فرحناک  
و کرم ایدر و لیکن الکبریاء ردائی سه می کبر بر طر فدن مجروح قیلور وهو  
معکم ایضا کتم مژده سی دخی کر چه روح آرتور رولکن فعالی الله الملك الحق  
هیبتی بدندن جان قویارر اگر چه کیم وعدک آیات خندان ایدر فاما تهدید  
وعیدک بنه فی الحال دم بسته و حیران قیلور حیدر و صلاک جذبه سیک شیوه لری  
فرحان ابتدیکه نسیم هجرک شوریده لکری سرکردان ایدر ملکا معبودا عفو  
و کرمک خصوصنه بقارسم بلا و قهرک علامتی نیجه ایده یم و اگر رحم  
و عفو یتک نصوصنی کور رسم بطش و غضبک آیاتی نبلیه یم الهی و سیدی  
نه دیمکه طاقلر بوند طاق و دل ارباب دعوی پرتفاق و جان اصحاب معنی  
پراش نیاقدر الهی وادی شریفند هادی طریقنی مهترایت و در یای  
حقیقتنه نسیم عنایتی رهبرایت الهی اطفک خزینه سی بی پایان کرمک در یایی  
بیکران سحاب جودک قائم ریاح فیضک دائم رحمتک شامل قدرتک آثاری کامل  
در یای جود کده دو عالمک قطره و مهرک هوا سنده ایکی جهان بر ذره در اطفک  
علت ایستز قهر که سبب کرکز بر اطفک سن که اطفک لاتفتنطوا دیر ایسه جله  
منازل نعم فراوان ایله مالامال اوورش و یله که رحمتک نسیمی ایره خاک کلزار پاک  
اولور نظیر \* یا الهی سن بزه احسان قیل \* بوک دمنده ایشمن آسان قیل \* قوللرک  
ایچنده بر بیچاره یم \* نفسه او یوب روز شب آواره یم \* عاقبت خیرک مقدر قیل بزه \*  
هر عسیری سن میسر قیل بزه \* سندن آرنق کیمسه مزبوقی باله \* سن کرمدن  
اطفله قلقل نکا \* عون سندن اطف سندن دائما \* قول سندر صفاغل سن ای خدا \*

شیدن آن طوطی حرکت آن طوطیان

و مردن آن طوطی در قفس و نوحه خواجه بروی

اول طوطی بازر کاندن اول طوطیلرک حرکتی ایستمی وقفصده اول طوطی  
دخی مرد اولسی و خواجه بازر کان اول طوطینک اوزر بنه نوحه و ماتم قطسی  
بیاننده در \* پس حضرت مولانا اول طوطی حکایه سنه شروع ایدوب پیوردر که  
\* مثنوی \* چون شنید آن مرغ کان طوطی چه کرد \* چونکه بازر کانک  
طوطیسی اولان اول مرغ ایشتدی که هندوستانده اولان اول طوطی نه ایشلدی  
\* مثنوی \* هم بلرزید اوفتاد و کشت سرد \* همان بو طوطی دخی دتردی  
ودوشدی و مبت کی بدنی صوغوق اولدی \* مثنوی \* خواجه چون



دبش فتاده همچنین \* چونکه خواجه طوطی بونک کی دوشش کوردی  
 ﴿ مشوی ﴾ برجهیدوزد کله رابر زمین \* المدن سودا کهرهای دیوب  
 صحرادی و کلاهنی زمینه آوردی ﴿ مشوی ﴾ چون بدین رنگ و بدین  
 حالش بدید \* چونکه خواجه تاجر طوطی بی بونک و بوحالده کوردی  
 ﴿ مشوی ﴾ خواجه برجهت و کریشان را درید \* خواجه یردن یوقارو  
 صحرادی واضطرار بدن بقه سن چاک ابتدای ﴿ مشوی ﴾ گفت ای طوطی  
 خوب و خوش چنین \* و دیدیکه ای خوب و خوش چنین اولان طوطی ﴿ مشوی ﴾  
 این چه بودت این چرا کشتی چنین \* بوسه کانه اولدی و نیچون بویله اولدک  
 ﴿ مشوی ﴾ ای در یغامرغ خوش آوازم \* ای دریغ اولسون بنم خوش آوازو  
 مرغم ﴿ مشوی ﴾ ای در یغامرغ و همرازم \* ای در یغامرغ همدم و همرازم  
 ﴿ مشوی ﴾ ای در یغامرغ خوش الحان من \* ای در یغامرغ خوش الحانم  
 ﴿ مشوی ﴾ راح روح و روضه ریحان من \* بنم روحک راحتی و شراب کی  
 کیف و حاتی و بنم روضه چنانک ریحانی و ریحان جانک روضه سی دیوب مرد  
 تاجر انواع نوحه و ناله ایلدی آه ای عاشق بیچاره و درد یار ایله بوره کی پاره پاره  
 مرد سوداگر طوطی \* خوش پیام ایچون نوحه ایدوب اطالعه کلام ایتد یکنندن  
 حاصل کلام و نتیجه \* مرام بودر که هر کسک قفص کالبد خاکیسند بر طوطی  
 شیرین گفتار افلاکی محبوب سدر و اول بیغای شکر خای بلند پرواز که مقروم او اسی قرب  
 جوار ربو بیت اولغله پروبالن باز ایتد کده جو هوای لامکانه پرواز ایدوب  
 کوشه کنکره عرشدن غیری مأوده قونماز و سدره المنتهی شاخندن  
 غیریده آشیان طوطی پس اول طوطی \* لامکانی نظر عشا فده گاهی جلوه  
 ساز اولوب اسرار حقایق و گفتار دقایقدن نیچه شیرین ادای معجز نمای  
 سحر آزمای اظهار ایدر و گاه قلب سالکده غواشی بشربه دن بعض عوارض  
 واقع اولوب غبار کثرتدن مرآت بحلایه کدر کلمه کله چشم جنان عاشقندن محتجب  
 اولوب کون غیبه کیدر عاشق بیچاره دخی انک فراقنه طاقت کنور دیوب  
 ادای شیرین طوطی \* جانی استماع ایتک ایچون دایما درد و نیاز و سوزو کدازن  
 آر تبر و ناله و آه ایله جگر بن دل زیر باغ و بوستان نوحه ابرسیاه و باد  
 نسیم سحری ایلدیکی آهدن نضارت پذیر اولدیغی کی کارزار محبت دخی آب  
 دیده عاشق و آه سینه صادقدن طراوت بواور نکیم محمد شیرین مغربی  
 بومقامدن خبر و یروب پیورر ﴿ شعر ﴾ لفقان لی قلب و قدغاب عن

صدری \* الی این لم اعرف ولا رسمه ادری \* اهل سار فی لیل من العشق ساربا \*  
 الی حضرت المذکور من عالم الذکر \* الایات شعری هل الاقیه مره \* وهل اقض  
 فی اقیاه مافات من عمری \* الامن رأى قلبا فريدا من الكون \* الامن رأى قلبا  
 وحيدا مدي الدهر \* الامن رأى قلبا مصفى مطهرا \* من الشك والانكار والشرك  
 والكفر \* الامن رأى قلبا عن الوهم خاليا \* الامن رأى قلبا ترقى عن  
 الفكر \* الامن رأى قلبا يدور على اللب \* الامن رأى قلبا يفر عن القشر \* الامن  
 رأى بقاء خضراء حلة \* زمان الصفا غابت من الايك والوكر \* وقلت له يامن لك  
 الكون طابع \* تنجبت عن عيني وقدمت من هجرى \* فقال انبساطا عنك  
 ما كنت نازحا \* وانكبتني هودا الى البطن من ظهري \* پس عاشق بی سروسامانک  
 اشک چشم خون فشایله باغ جنان و روضه جانی اطافت بولغله اول  
 طوطی \* جان نهان دیده چنانه رخ نما اولوب انواع دلنواز فکر ایدر عاشق  
 بیچاره دخی \* بیت \* مرغ دلم باز پریدن گرفت \* طوطی \* جان قند مز بدن  
 گرفت \* دیوب رقص سماعه باشلر اگر چه کیم کرو بیان ملاعلا و روحانیان  
 عالم بالا بیغای جان و صندایب جنانک قفص تن و محبس آب و کل بدنه قید و گرفتار  
 و شکرستان ازلی و بوستان لم زیادن مهجور و زار اولدیغن کوروب \* بیت \*  
 آدگان طوطی \* جان بی شکرستان چه کند \* آدگان بلبل دل بی کل و بوستان چه  
 کند \* دیو انواع شفقت و حسرت الیه استغفار ایدر اما هدایت بی غایت احدی  
 و عنایت بی نهایت صمدیدن کلستان بدنده کلستان بیدار و شورستان تنده  
 شکرستان نمودار اولوب اول بیغای شکر خای جان مقام قرب احدیتده  
 آشیان قیامور \* ایلدی اولیاء اصفیا و عشق و اصدقا بونک امثالی حالات مشاهده  
 ایتد کده انلرک همدم و انیسی گاهی کاه نوحه و زاری و سوزو کداز اوور و گاهی  
 محرم و جلوساری شکر و آزادی و فرح و شادی اولور پس \* م \* بهتر آن باشد که وصف  
 دلبران \* گفته باشد در حدیث دیگران \* و قتیچه حضرت مولانا قدس سره الاسنی  
 مرد تاجر طوطی به اولان نوحه و زاری بی مناسبتیه کند بلرک بعض حالات  
 سینه سی بیانه شروع ایدوب پیورر که ﴿ مشوی ﴾ کر سلیمان را چنین  
 مرغی بدی \* اگر سلیمان نبی علیه السلام بونک کی بر مرغ خوش الحانی  
 اولیدی ﴿ مشوی ﴾ کی خود او مشغول آن مرغان شدی \* سلیمان  
 علیه السلام خود بویله مرغی واریکن خار جده اولان طیور آفاق به نیچه  
 مشغول اولوردی یعنی مشغول المازدی \* بوبیت شریفده بین الشراح خیالی



قيل وقال اولم شدران كن سره ولانا قدس سره الاستدین توجه تام اليه استمداد اولند قدس معنای پينده ايكي وجه رونما اولدى \* وجه اول بودر كه اكر عشاق الهی ظهور تجلی احدی الذات اليه مستغرق فی الوحده اولد قدس نبيچه زمان صحوه كليب حالت استغراق لند اولان وحدت لرینه مرتبه صحوه اولان كثر لری مانع و حجاب اولد یغی كبی سلیمان علیه السلام دخی حین حكومتده و حالات دعوتده اولان صورت كثر وحدتیه مانع اولدی سلیمان علیه السلام وحوش و طیور سازه و دعوت و حكومت اليه چان مشغول اولوردی یعنی اولردی كذلک سلیمان زمان مشابه سنده و وراثت ولایت عامه مطلقه محمدیه مرتبه سنده اولان قطب عالم و مرشد اعظمك سائر سالكر كبی وحدت لرینی كثر ستر ایدیدی طاب لرك احواله چان تقید ایدر لدی لکن حق جل و علا انبیاء عظام و مظهر مشرب محمدی اولان ولی اكمله اسم واسع اليه تجلی ابدوب بر موجب (الم نشرح لك صدرك) صورت كثر وحدت لرینه حجاب اولماز پس انك قشده كثر و وحدت منساوی اولمغه انبیاء عظام عباد الهی عامه دعوت و اولیاء كرام خاصة طالب صادق لری تربیت ایدر لدی و طاب لرك تربیت لری حقدن بر آن مشغول قیلان و حضرت مولانا بو بیت شریفده سلیمان علیه السلامی تخصیص بالذكر ایدیدی مرغ مناسبی اليه در \* و وجه ثانی بودر كه بوندن اقدم مرتبه ولایت اليه نبونده اولان تحقیقات بیان اولند یغی اوزره هر بر نینك كند و ولایتی كند و اولان مرتبه نبوتدن افضلدر نه آنكه ولی نبی دن افضل اوله ایددی سلیمان علیه السلام وحوش و طیور اليه مكالمه و دعوت خلقه اشغال اوزره ایكن نور خورشید تجلی احدی الذات آسمان چارم حقیقتدن طلوع ایدوب اراضی مقدسه ولایتی منور ایتكده سرفضا و قدر آشكاره اولوب بر موجب (لی مع الله وقت لا یسعی فیه ملك مقرب ولا نبي مرسل) نینك نور ولایتی نور نبوتنه غلبه ایدوب بزده واقع اولان حالت كبی بیغای روح قدسی و همای جنان انسی جو هوای لامكانه طیران ایدیدی اول حینده وحوش و طیور شعور و تكلمدن و نا اهل اولان لری طریق هدایت دعوتدن فالوردی زیرا دعوت انبیاء فتور كلامك ایچون حق تبارك و تعالی حین دعوتده انبیاسنی سرفضا و قدردن محتجب ایدر اكابناء كه انبیانك دعوتی عامدر مع هذا حق جل و علا انبیاء عظام علیه السلامه سرفضا و قدری كشف ایدوب قبل الدعوة اهل هدایت اليه نا اهل هدایت اولانی بیلورلدی \* پس اكر

مطلب  
اطیفه در بیان  
كامل و مكمل  
و كامل غیر مكمل

سرفضا و قدر حین دعوتده انبیادن محتجب اولسه دعوت عامده صواب كورمز لدی \* پس حق تعالی حین دعوتده انبیاسندن سرفضا و قدری ستر ایدوب عموم اوزره دعوت اليه امر ایددی \* فلهذا انبیاء عظام دخی هدایت اهل اولنری مشاهده ایتك ایچون سرفضا و قدره مطلع اولمغنی حقدن الحاج ایدر لدی حقی مؤمل اولیانلری دعوتدن صكره دعوتیه مبالغه ایتكده بلا فائده تعب و زحمت حكیمدر و نیچون دعوتدن قبول ایتدیلر دیومئالم اولیدر اما عجبدر كه سرفضا و قدر عالم قضا و قدر اولنره راحت و الم اعطا ایدر حال آنكه راحت و الم نقیضندر \* یعنی سرفضا و قدر انبیاء عظامه منكشف اولد قدس مؤمن و كافر و موحد و مشرك كیلردر و ایمانه مستعد اولان اليه اولیانلر كیلردر معلوم ایدمشكین دعوت عامه اليه امر اولند قلری ثقل عظیم اولوب لکن حین دعوتده قضا و قدردن تجب اولمغه المده ایكن راحت اولو ر و دعوتیه قیام كوس ستر پس دعوتی قبول ایتمیان معاندلر ایچون دخی منالم ایكن بهدالدعوه سرفضا و قدر منكشف اولدیغی كبی قبول ایتمیانلرده استعداد ازلی اولدیغن مشاهده ایدوب راحت اولور و دخی (وما علینا الا البلاغ المبین) دیو جواب و برر تكیم بحر زخار حقایق شیخ محبی الدین عربی فص عزیز بهده سرفضا و قدر اعطاء نقیضین ایتدیکین بیان ایتشدر قال قدس سره فسر القدر من اجل العلوم و ما يفهمه الله الامن اختصه بالمعرفة التامة فاعلم به بهطی الراحة الكلية للعالم به و يعطى العذاب الايم للعالم به ايضا فهو يعطى التقيضين وبه وصف الحق نفسه بالغضب والرضاء وبه تقابلت الاسماء الالهية \* ایددی ای مستمع قابل مقدمه من بوره و معانی مذکور بی اذعان قیلد كسه بو بیت شریفده بعض منوهمین توهم ایدوب اكر خواجه دن مراد حضرت مولانا و یا خو دعشاقدن براخولی اولورسه علی كلا التقدير بن فضل ولی علی النبی لازم كلور و اكر خواجه دن مراد عامه مؤمنین اولورسه سؤال كبر و مقرر در پس بو بیتك معناسی شرع شریفه تطبیق و عقل سلیمه توفیق نه وجهله اولور دینلرك سؤال لری بیهوده و عقل لری سلا متدن خالیدر و شرارك دخی بعضیسی دفع توهمات ایچون یازد قلری توجیهات معنادن بعد اولوب و افراط محبت عاشقه كرمیت و بر مكله ابدین خروج لازم كلور دیو چند بغدادی قدس الله سره نك محبت درست اولد قدس شرع ادب ساقط اولور بیورد قلرین بو محله اجرا مناسب اولماز بلكه حضرت مولانا قدس سره سلیمان اليه كندولرین مراد بیوروب و وراثت



کالیه محمدیده اولد قلربی اشعار ایدوب سیر وسطده اولان سالکله واحبانا  
وحدتله بنه کثرت طاری اولان عاشقلره پیوررل که ای عاشقان ای صادقان  
اگر سزک طوطی \* چنانکر کبی زم دخی مرغ سرمن بعض عوارض ابله دیده  
جانن منجیب اولیدی و وحدتمزه کثرت حجاب اولوب بزم شهود مزده کثرت  
ایله وحدت مساوی اولیدی شول سالک راه اولان صادق قلرک طوطیان  
دلر یکه فضای محبت وجو هوای وحدتده جولان ایتکه طالبردن ایلری حبس  
قفص تن و دار مضیق بدن خلاص ایتک تریه سیله نیجه تقید ایدردک یعنی  
تقید ایده میوب سزک کبی هنوز کاه ترقی و کاه نزلده اولوردق مرتبه مز بورده  
اولان سالکله ایسه ارشاد صحیح اولماز وائلرک ارشاد ایتدیکی فلاح بولماز  
معنائی منضمندر قافهم جدا ز برامرد کامل و مرشد مکملدن غیر اولان  
عاشق قلر حالت اسراف و ذلت احدیتده مستهلک اولوب جذبات رحانیه  
ایله بی سرو پا اولد قلری نظر پیر کاملدن بخش و عطا اولمشدر و هنوز کندینک ملکی  
اولماشدر انکچون اول طوطی \* جان کاه کون غیبه کیدر و کاه ظاهر اوور  
\* پس عاشق صادق صادقله بعض عوارض واقع اولوب کال ذهلر بنه نقصان  
کالوب تنزل واقع اولدق ناله و آه ایدوب دبرلر که \* مشوی \* ای دریغا  
مرغ کارزان یافتم \* ای دریغا اول مرغی که بجانا و او جوز بولدم یعنی نم اکا  
لیافتم ایله دکل بلکه محض عطادن و اصل اولمش ایدم و لکن کوکل بکلمه که  
قادر اولمیوب و حفظ و حراستی نه وجهله اولورمش یله میوب \* مشوی \*  
زودروی ازروی او بر تافتم \* علی الفور ائک بوزندن بوز چوردم دیوب حالت  
تلونلرندن فریاد ایدرلر و اکثر سالکله حاللرندن آیریلوب نزله دوشد کارینه  
باعث حفظ لسان ایتمیوب کشف اسرار ایتدکلر بدر \* فلهذا حضرت مولانا  
ز بانک زبانه متعلق اولان احوالک بیاننه شروع ایدوب پیوررلر که \* مشوی \*  
ای زبان تو بس زبانی مر مرا \* عشق سوداگرلی اولان سالکله حیات  
قلبری اولان بیغای عشقک و طوطی \* جاک تن قفسنده مرده مشابه سنده  
قالدیغی کندینک حفظ لسان ایتدیکندن اولدیغن بیابوب زبانه سرزنش  
ایدوب دبر که ای زبان سن بکا چوق زبان سن \* مشوی \* چون تویی کویاچه  
کوبم من ترا \* چونکه کویا سن بن سکا نه دین یعنی بکا زبان بنه بندندر و بوقدر  
مضراته سبب لسانم در کیم کیمدن شکایت ایدیم حال آنکه طور میوب بنه  
سو یلرسن \* مشوی \* ای زبان هم آتش و هم خرمنی \* ای زبان هم آتش و هم

خرمنسن یعنی کاکلمات طیبه و عبارات لطیفه ایدوب انواع معارف و حسنات  
خرمنن قالدیروب کوکل انبارین معانی و حقایق ایله مالا مال ایدرسن و کاه  
اولور که کلمات نامشروع و عبارات غیر مر بوطه ایدوب خرمن طامات  
و محاسنه آتش اوررسن و اهل حقه سنک ملامت رمی ایتد بررسن \* مشوی \*  
چندان آتش درین خرمن زنی \* ای زبان بو آتشی بو خرمن طاماته نیجه به دک  
اوررسن \* مشوی \* در نهان جان از توافعان میکند \* ای زبان جان نهانده  
سندن افغان ایلر \* مشوی \* کرچه هرچه کویش آن می کند \* اگرچه  
جانه هر نه س و یلرسک جان آتی ایلر یعنی امر و نهیدن هر نه دبرسک جان اکا  
مخالفت ایتد رسنده بو خاصه دخی واردلر لکن جاک ش کایتی دخی بنه سندن  
\* مشوی \* ای زبان هم کنج بی پایان تویی \* ای زبان هم کنج بی پایان سنسن  
یعنی بکرمی طقوز و اونوزایی حر و فده درج اولانان عاوم و حقایق کنجک کشف  
اسرار بنه سن مفتاح سن و کنز بنی غایه سن \* عطاس \* زلفظت اینجین  
آسایش روح \* درون دل فتاد از عین مفتوح \* ولکن \* مشوی \* ای زبان  
هم ریج بی درمان تویی \* ای زبان رنج بی درمان دخی بنه سنسن کافال علی کرم  
الله وجهه (سلامه الا انسان فی حفظ اللسان) و قال (البلا مؤکل بالنطق) فی الحقیقه  
زبان صغیر الجرمدر لکن اثر جرحی او کوکل احتمالی یوقدر کاقبل \* بیت \* جراحات  
اللسان ایهال التیام \* و لا یلتام ما جرح اللسان \* بیت \* اصحاب ذکر راهمه سودا ز زبان  
خود \* ایکن زبانه کی از زبان ما \* خواستجه ای زبان پر زبان \* مشوی \*  
هم صغیر و خدعه مرغان تویی \* هم طیور و مرغان صغیر و خدعه سی سنسن  
یعنی دهان مقلدن مرغ جان طالبانی الدایجی و کلمات محققین سو یلجی  
و خالی ذهنلری صید ایدجی سنسن \* مشوی \* هم انیس و حشت هجران  
تویی \* مضاف تقدیری اوزره هم هجران و وحشت صاحبک انیسی سنسن  
یعنی تمام قرب جوار رحانیدن غربت آباد ایدانه قید اولانان طوطیان جاک  
هجر و فراقده انیسی سنسن ز برامرغان ارواح کلمات قدسیه انبیا و اولیادن  
متبه اولوب وطن اصلیلر بنه رجعت و محبت الهیه ایله انسیت حاصل ایدرلر  
پس ای زبان سنده بویکی صفت دخی موجودر ایدمی \* مشوی \* چند  
امان می دهی ای بی امان \* ای زبان بی امان بکا نیجه به دکن امان ویره سن  
یعنی عاقبت بر کون امان و بر میوب هلاکه قصه دایدرسن ز را \* مشوی \*  
ای توزه کرده بکین من کان \* ای سن بنم کینه کانی کرشله مشسن یعنی سنن لسان



ایله کان دهاندن رمی سهام کلام ابدوب بنی مجروح ایتمکه عزیمت ایلمشن  
 ﴿ مشوی ﴾ نك پیرانیده مرغ مرا\* ای زبان ایسته شمیدی بنم مرغی  
 اوچر مشن یعنی بنم مرغ خوش الحانم ضایع اولمغه سن باعث اولدك  
 ﴿ مشوی ﴾ در چراگاه ستم کم کن چرا\* ظلم چرا کاهنده و ستم مرا سنده  
 از اوله یعنی ظلم و ستم ستمندن سوز سوزیله وحد شر عدن تجاوز قیله  
 ﴿ مشوی ﴾ یا جواب من بگویدا داده\* یا بکا جواب شافی و بر که دفع  
 مضرتکه علاج نه درو یا خود داد و بر وعدل ایدوب انصافه کل ﴿ مشوی ﴾  
 یا مر از اسباب شادی یادده\* و یا خود بکا شادانغه متعلق اولان اسبابدن  
 یاد و بر یعنی اسباب مسرت و ظهور محبتی ذکرا ایله که فرخناک اولوب  
 کلزار محبتک بلبل هزاری اولهلم و ذوق درونی بولهم ﴿ مشوی ﴾ ای دریغا  
 صبح طلعت سوزمن\* ای دریغایم صبح طلعت سوزم ﴿ مشوی ﴾ ای  
 دریغا نور صبح افروزمن\* ای دریغ اولسون بنم صبحه ضیا و بر یچی نورم  
 یعنی بطریق الاستعاره طوطی سنی صبح طلعت سوز و نور صبح افروزه تمثیل ایدوب  
 بو محله طوطیدن مراد نور جذبه رجانیه و ضیای محبت سبحانیه در پس  
 عاشق کثرت بشریتدن فریاد و پرتو انوار جذبات رجانیه نك سر ابرده غیبده  
 اولدیغنه آه و ناله ایله داد و داد دبوب ای ظلمت جهل و غفلت و کدورت بشریه بنی  
 احراق و محو و ازاله ایلان ضیای صبح جذبه و محبت و صبح محبت افروز اولان  
 نور تجلی احدیت و حالت استغراق فی الوحدة حیفا و دریغ بکا اولسونکه  
 سندن محبوب قائم و کدورات نفسانیه و غواشی بشریه ایله آوده کثرت  
 اولدم قنده سن ﴿ مشوی ﴾ ای دریغایم مرغ خوش پروازمن\* حیفا و دریغ  
 ای بنم مرغ روح خوش پروازم ﴿ مشوی ﴾ زانتهسار پیده تا آغازمن\*  
 انتهادن نابنم آغازمه پرواز ایدیچی طوطی جانم یعنی انتها که حسیض بشریتدر  
 ابتداسی اولان مرتبه احدیته ارتقا ایدیچی روح روان و بیغای جانم دیمکدر  
 زیرا روح انسانی عندالله و اعیان ثابته ده اولان مرتبه وحدت که مبدأ در  
 اندن نزول ایدوب عالم شهادته کلد که آخر مراتب اولان مرتبه انسانه کلد یکی  
 نهایت تنزل اولوب کثرت ایله مقید اولدیغنه دخی مبدأ اعتبار ایدر لر و کثرتدن  
 مرتبه وحدته سرفرا تمکه معاد دیرلر\* پس بعکسه هم مبدأ معاد و هم معاد مبدأ  
 اولور پس بو بیتده اولان انتهادن مراد بشریتدر که روح انسانی سیر الی الله  
 ایدوب مبدی اولان عالم بالای وحدته جولان ایدر دیمکدر بوندن اقدام دخی

بعض محله سر بدو و ایجاد و بیان مبدأ و معاد تفصیل اولوب خصوصاً  
 مشوی شریفک اولنده\* هر کسی کو دور ماند از اصل خویش\* باز جوید  
 روزگار وصل خویش\* پیتنده و دخی عاشق کنیزک اولان شاه حکایه سنده  
 \* عاشق کرزن سر و کر زن سرست\* عاقبت مار ابدان سور هرست\* بیتک  
 شر حارنده تحقیق اولمش بدی لکن بو محله دخی تفنن فی العبارة طریقی اوزره  
 بطریق الاجمال بر مقدار کشف و بیان لازم کلکله طالب صادق و سالک عاشق لک  
 ضمیر هر تنو برلینه خفی اولیه که موجوداتدن هر موجود تربیه وجود ایچون  
 وضع اولنان سلسله طریقتدن انواع عوالم مختلفه عبور ایدوب بو عالم شهادت  
 و مرتبه بشریه کلد کلد کلدی دست طلب دامن جانه تشبث ایدوب و تشنه آب  
 زلال وصال اولان جان غریب متوجه قرب حضرت کبریا و جلال  
 اولماغیچوندر ایمدی اگرچه کیم اعیان کونیه به کشف و ور عالم وجوب و معادن  
 سراجیه عالم امکان و صورت و جبره دنیای پرمشغله کلد کلدی جهندن مسافر  
 دیرلر فاما عند ارباب الکشف والشهود مسافر اکادیرلر که ادهم تازی  
 سیر و مطیة باد پای سلوک سوار اولوب حسیض درکات عالم امکان  
 و طبیعتدن اوج و ذروه عالم وجوب و وحدته ترقی و صعود ایلله اما استعداد دخی  
 عند ارباب الاستدلال معتبر اولان خطوات فکر و اقدام نظرایله اولیوب بلکه  
 سیر کشتی و طبر شهودی طریقی اوزره اوله\* پس سیر دخی بعد النزول  
 فی مرتبه البشریه اوج نوعه منقسم اولوب سیر الی الله و سیر بالله و مع الله و سیر  
 فی الله در و بوسیر سیر اولک عکسیدر یعنی موجودات سیر عن الله ایلد کده  
 نهایت موطن نزول و سیر الی الله ایچون بدایت و منزل اول اولان مرتبه انسانیده  
 آشیان طوتمش لدر که سیر مزبور عموم خلقه واقع اولمشدر\* پس بونک بدایتی  
 انک نهایتی و انک نهایتی بونک بدایتی اولمش اولور ایمدی مجذوب سالک راه  
 حقیقت اولان بعد الارتقاء الی القصوى متصف بالبقا اولوب و مرتبه تنزل  
 ایدوب حتی جمیع مراتبده مشاهده ایلد کده جمیع مراتبی حقه سیر ایدر و بوندن  
 صکره سیر مع الله نه معنادر بیلور و عین الیقین کورر و چونکه حتی حقه و وحدتی  
 کثرت ایله مشاهده ایلله کثرتی عین وحدت و وحدتی عین کثرت اولوب نه کثرت  
 سائر وحدت و نه وحدت قادح کثرت و نه حق مانع خلق و نه خلق سائر حق  
 اولور و بو کاسیر فی الله دینا و سیر فی الله ده غایت و نهایت اولان اکابنه که تنوعات  
 تجلیات الهیه و تطورات شئون ربانیه حد و نهایت یوقدر\* پس سیر اول

مطلب  
 در بیان مسافران  
 راه طریقت



شجره و سیرتانی نمره و نتیجه سی کلمه توحید اولور یعنی بطریق الف و نشر لاله  
الا الله دیمک اولور و نتیجه سیرتالت الله بدن غیر اولور حاصل کلام چونکه  
سالت صفات بشریه و سمات امکانیه متناهیة سندن صافی و کندو کندوده  
غیر متناهی اوله و جذبات حقدن بر جاذبه ایله موجب اثبیت اولان هستی  
موهوم مجازی سندن خلاص و واصل هستی حق اوله خصائص نشأتک  
شونانی حسیله لایتناهی اولور مثلاً کاشن زارده هستی حق آتیه و هستی  
مجازی دخانه نسبت اولوب شیخ محمود شبستری بیوررلر که کاشن  
مسافر آن بود کوبک زرد زود \* زخود صافی شود چون آتش ازدود \* بهکس  
سیر اول در منزل \* رود تا گردد او انسان کامل \* دهد یکپاره هستی را بتاراج  
\* در آید از پی احدی بجراج \* رسد چون نقطه آخر باول \* در آنجانه ملک کج  
نه مرسل \* ابدی سیر اول اولدر که سالت مراتب استکمالده کامل اولور  
و سیرتانی اولدر که سالت کامل و مکمل اولور و سیرتالت اولدر که اول منزله  
بوانسان عارف محقق اولور \* پس عرفان نهایت مرتبه کمال انسانی ابدی  
مقرر اولدی \* مغربی \* ای مهر تو مهر خاتم جان \* وی زندگی از تو دردم جان  
\* بی توفیقی نمی توان زد \* ای هدم جسم و هدم جان \* ای صورت و معنی  
دو عالم \* وی احد روح و آدم جان \* داشاد بروی تو چنانست \* کورا نبود  
دمی غم جان \* بگرفت ولایت سویدا \* سلطان سواد اعظم جان \* ناکه سفری  
فنادمارا \* از عالم تن بعالم جان \* پیدا شد از آن سپس جهانی \* بیرون ز جهان  
خرم جان \* کنجی که طاسم اوست عالم \* ذاتی که صفات اوست آدم \* ابدی  
ای عاشق جمال ربانی و سالت طریق سبحانی اگر چه هر کس کوکلی بر شبنم بند  
ایدوب هر بری بر محبوبک عاشقی و بر مقصد و دک طالبی اولوب سیر و حر کتده  
وسعی و کوششده در لر و لکن \* ع \* همه ز آغاز سوی آخر آید \* مصداق قبحه  
حرکت و سفر لری ابعاد انتهایه واصلدن فرعه و وحدتدن کثره و حقدن  
خلقه اولوب \* ع \* من از آخر پیام سوی آغاز \* و قبحه انتهایه و ابتدایه  
و کثرتدن وحدته و فرعدن اصله سفر ایتر لرو کتد بجه حقدن بعید و مقصد  
اصلدن محروم قالورلر پس مادامکه مرد طالب انتهایه و ابتدایه و وطن اصلی  
اولان جانب مولایه رجعت و روح روانی جو هوای لامکانه جولان و حرکت  
ایتمیه طوطی بال شکسته بال و ضعیف الحال اولوب محبوس طواریق افلاکی  
اولمقدن خلاص اولماز و رنج میددن صحبت بولر اما عجیب حالتدر که اکثر خلق

کمال جهل و غفلتدن عالم شدن عالم جان ارتقا ایتمک طالب و شهود وجه جمال  
لازال ایله دلشاد اولرلر و ابدال آباد راحت جان اله کنور مکه راغب اولوب  
من خرافات دنیای فانیه نیک رنج و عذاب و مشقت به حسابنه طالب اولورلر \* فلهذا  
حضرت مولانا اول جاهل و نادانلرک حاندن خبر و یروب بیوررلر که مردان  
خدا راحت ابدیه به نه وجهله طالب و حقه عاشقرا یسه کذلک \* مشغولی \*  
عاشق رنجست نادان تالید \* نادان دخی الی ابد مشقت و رنج دنیویه و ابتلاآت  
جسمانیه نیک عاشقیدر و مناصب و شهرتک در دسر یدر و اگر بوکایرهان و ارمی  
دیر ایتسک \* مشغولی \* خبر لا اقسام بخوان تانی کبد \* قاتی لا اقسام  
سوره سنی فی کبد محله و ارنجه قرائت ایدوب آیت مزبور یعنی بوکایرت بیل  
و حضرت مولانا قدس سره قرائت ایله بیورر یعنی سوره بلدک ابتدا سیدر که  
قال الله تعالی ( بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسام بهذا البلد وانت حل بهذا  
البلد و والد و ما ولد اقد خلقنا الانسان فی کبد ) بعض مفسرین لابی زائده طوطوب  
کلام عربده لا جل التا کید لاء نافیته نیک قسم اوزرینه ادخال شایعدر دیمشیر  
کا قال امری و القیس \* لا وایک ابنه العامری \* لایدهی القوم انی اقر \* بهضیر  
دخی لازائده کلدردیمشیر وانت حل جله سنی دخی بهضیر حال طوطوب بهضیر  
دخی معطوف و معطوف علیه بیننده معترضه در دیمشیر تفصیلان مراد ایدن  
طالب محله مر اجعت ایلسون ابدی لازائده اولور سده معنی بودر که حبیب بن قسم  
ایدریمشیر و مکه شهرینه سن بوبلدهیه حلول ایلدیکک حالد زرا شرف المکان  
بالکین در و اول شهره قسم سنک تعظیم شانکی میندر اگر سن اولسک اکا قسم  
ایتر دم دیمک اولور و لازائده اولماز ایتسه معنی بووجهله اولور که با محمد بن  
بوکه شهرنه قسم ایترین حال بوکه سن بوشهر مکه به نزول ایده سن پس قسم سنک  
شانکه لایق و ذاتکه سزا وارد و مفسرین بالانفاق بلددن مراد مکهدر  
دیمشیر فضل مکه ایتسه معروفدر زیرا حق تبارک و تعالی مکه مکرمه بی  
حرم امن قیلوب ( ومن دخله کان آمناً ) بیوردی و اهل مشرق و مغربه اون  
بیت مکر می قبله و سجده گاه ایدوب ( و حیث ما کنتم فاولوا وجوهکم  
شطره ) بیوردی و ناسه بیت مزبورک حجی ایله امر ایلدی قال تعالی ( و لله  
علی الناس حج البیت ) و بهضیر حل بمعنی حلالدر دیوب ایکی وجهله دخی معنی  
و یرمشیر بوجه بودر که بن شول بلده قسم ایدرین که بوشهرده کفار  
ایله قتال ایتمک سکا حلالدر زیرا سندن اول بوشهرده کفار ایله محاربه

مطلب  
در تفسیر لا اقسام  
بهذا البلد



ايتك هيچ احده حلال اولماش ايدي اما فتح مكه ده مقدار ساعت واحده  
قتال بالكفار حلال اولدى وبر وجه دخى بودر كه حبيب بن قسم ايدي بن  
شول بلده كه سن كفار حلال سن يعنى كفار قريش بو شهرى محترم  
طوتوب ترك حرمت اينزل مع هذا حق تعالى سكا نبوت ايله اكرام وبوشهرده  
سنگ ايچون احترام ايتشيكن كفار قريش بو سردن غافل اولوب ومسته  
اولان نور نبوتى يينا اولمايوب سكا جفا و اذابي استحال ايديرل وقادر  
اولسدر سنى قتل ايديرل وغير بلده كوردكلى حرمت كى اصلاسنده  
حرمت كوردنزل و حرمة تعرض صيدى استحال ايتديكلرى كى حبيب  
سكا دخى تعرض ايتكى حلال مرتبه سنده ايتشدر در پس كفارك اعتقاد  
باطلنده انلر ايچون سن حلال اولدك ( ووالد وماولد ) والددن مراد ابوالبشر  
آدم عليه السلام اوله كه ابو الاشباحدر ووالددن مراد عوماذر ينى اوله كه اعجب  
مخلوقايدر وياخود ولددن مراد حضرت فخر كاشفات اوله كه تيجنه جان  
وجهان و ابو الارواحدر وياخود والددن مراد ابراهيم واسماعيل ووالددن  
مراد بنه محمد صلوات الله عليهم اجمعين اوله يعنى حق تعالى ابراهيم و انك  
بناسى اولان مكه به قسم ايدوب ثانيا سكا مكه اولان اسماعيل ومحمد عليهم  
السلامه قسم ايلدى وبونده نيجه وجوه دخى واردر جله سنى تحرر ايدرسك  
مقصوددن قالورز ايمدى باي وجه كان والدوولد حقيقون ( لقد خلقنا الانسان  
فى كبد ) جواب قسمدر يعنى تحقيقا انسانى تعب ومشقة ورنج و زحمتده خلق  
ايلدك وكبدده ايسكى وجه واردر ديمشدر بوجه قول كشافدر قال ( والكبد اصله  
من كبد الرجل كيدا فهو كبد اذا وجعت كبدته وانتفخت فانتسع فيه حتى  
استعمل فى كل تعب ومشقة ومنه اشتقت المكيدة كما قيل كبتته بمعنى اهلكه  
واصله كبدته اذا اصاب كبدته ) وكشافدن غير يسى كبد شدت امر معانسه در  
ديوب تكبد الابن قولى بوندندر ديمشدر يعنى چنان ابن غليظ ومشتد اواسه  
اعراب تكبد الابن ديرل ايمش وايسكى قولك يبنى امام فخر رازى رحمة الله عليه  
فرق ايدوب بيور مشلكه قول اول اسم كبدى اوله كبد ايچون موضوع قلوب  
بعده اندن شدت مشتق اولور وقول ثانى لفظ كبد شدت وغلظت ايچون  
موضوع اولوب بعده اسم عضواندن مشتق اولور بيور مشلكه وامام فخر الدين  
رازى ايسكى قولك يبنى فرق ايتد كد نصكره بر قاج وجوه يسان ايدوب بعده  
بيوررل كه ( وعندى فيه وجه آخر وهو انه ليس فى هذه الدنيا لذة البتة بل ذاك

الذى يظن انه لذة فهو خلاص عن الالم فان ما يتخيل من اللذة عند الاكل  
فهو خلاص عن الم الجوع وما يتخيل من اللذة عند اللبس فهو خلاص عن الم  
الحرو البرد فليس للانسان الا الم او خلاص عن الم وانتقال الى آخر فهذا  
معنى قوله ( لقد خلقنا الانسان فى كبد ) و يظهر منه انه لا بد للانسان من  
البعث والقيامة لان الحكيم الذى در خلقه الانسان ان من كان مطلوبه منه  
ان لا يتالم ولا يلد في تركه عن العدم كفاية فى هذا المطلوب وان كان مطلوبه  
ان يلد فقد بينا انه ليس فى هذه الحياة اذنه وان خلق الانسان فى هذه الدنيا  
فى كبد ومشقة ومحنة فاذن لا بد به هذه الدار من دار اخرى ليكون تلك الدار  
دار السعادات واللذات والكرامات آه اى عاشق صادق ربانى ارباب كشف  
وشهودك دخى بو آيت كرمه ده اولان تحقيقا تان كوش جان ايله استماع  
ايله كه مراد مولانا دخى معلومك اولوب معنای آيت كرمه ده مشوى شريفه  
مناسبت ناه بواه سن ايمدى معلوم اوله كه حق جل وعلا اشبو بلده قسم  
ايدوب ( لا قسم بهذا البلد وانت حل بهذا البلد ) بيوردى يعنى فياض  
مطلق شول بلد قدسى ومكه مبارك به قسم ايدركه مشاهدن حضرت  
وطالبين قدرت اولان اولياء اصفيا ايچون اول بيت مزورده آيات شروق  
انوار صفات حاصله در واول بيت مكرم منزل رسول اكرم صلى الله عليه وسلم  
اولوب اول بيت محترم افق اعلى ووادى مقدسدر پس حضرت خدا رسول  
مجتباه بيورر كه حبيب يزسك غيريكه بولدى حرام قيلدق وبلد مزورده شول  
اشيانى ادخال ايلدك كه بلد وجودده اولان كفار نفسى قتل وهوا سنى اسير  
وقواى طبيعه بي سى ايليه پس حبيب نفسك عاداتى وقيود صفات ايله بسته  
ومفيد اولد بىك حائده بلد مزورده ديلد بىك ايشلرسن ( ووالد وماولد )  
يعنى لطايف فاعله وتناسل حقيقون وشول روح قدسى حقيقون كه نفوس  
انسانيه تك اب حقيقيسى اولدركا قال عيسى عليه السلام ( انى ذاهب الى ابي  
وايكم السماوى ) وشول نفس ناطقه حقيقون كه روح قدسينك ولدى  
نفس ناطقه مزورده در ( لقد خلقنا الانسان فى كبد ) تحقيقا نفس ناطقه واطيعة  
انسانيه بي نفس وهوا ومرض باطن وفساد قلب وغلظ حجاب اولان مكبد ومشتدده  
خلق ايلدك زير اكبد شول غلظدر كه مبدأ واصل قوت طبيعه غلظ مزورده در  
وقوت طبيعه نك فسادى وقلبك دخى فساد وحبابى قوت مزورده دندر كه غلظ  
كبد حجاب قلب ومرض جهل ايچون استماره قلندى ايمدى اى غافل بيجاره



بر موجب آیت کریمه (الم یجعل له عینی ولسانا وشفقتین وهدیاه التجیدین)  
حق سبحانه و تعالی اکنساب کماله تمکن حاصل اید جهك آلات بدنیة احسان  
ایدوب علی الخصوص عین روح و دیده قلب و چشم عقل و عین سر و اسان  
حال و شفقتین معنویه صنایع ایدوب خبر و شریو لاری و طریق شریعت  
و معرفت و طریق الی الصفات و طریق الی الذاتی هدایت ایتشیکن حق سبحانه  
و تعالی کن بو عنایات بی غایه سنک شکرن ایتیوب و طریق هدایت کنه کتیوب  
و مقام مجاهده و محاربه نفسی ترک ایدوب طریق ضلالت کنهک و عاشق رنج ایدی  
و طالب مشقت سرمدی اولیق مؤمن موحده لایق و سزاوارد کادر فلهذا حضرت  
مولانا قدس سره الاستایور رر که ای طالب طریق هدایت اولان عاشق بوکا  
چاره مرشر کمالدن بروسيله ابتغا ایدوب کبدن خلاص اولمقدر الها ملک  
پروردکارا هزار و هزار شکر بسیار که ﴿ مثنوی ﴾ از کبد فارغ بدم باروی تو  
سنک تجلی نور جلاله رنج و کبدن فارغ یعنی نادانلقدن خلاص اولوب  
مقید فکر ماسوا اولمقدرن رها بولدم ﴿ مثنوی ﴾ و زبده صافی بدم درجوی  
تو و سنک جوی محبت و دریای عشق کده شسته اولمغه زبده بشریه و ادناس  
طبیعه دن پاک و صافی اولدم بحمد الله تعالی رنج و الم و مشقت و غمدن نجات  
بو اولوب سمع جلاله روح قدسی به (الان اولیاء الله الا خوف علیهم ولا هم  
یحزنون) خطایله بشارتار اولدیغن ایستدم ﴿ سیدقاسم ﴾ کمی که روی  
تو بند چه گونه شاد نباشد \* مرید عشق توای دوست نامر اد نباشد \*  
مر که قبله جان روی تست اول و آخر \* بقین که خوش تر ازین مبدأ و معاد  
نباشد \* پس حضرت مولانا عاشق رنج دنیا و مبتلای فکر ماسوا و اولیری  
نادان زمره سندن عدا ایدوب و کندوی (وما یعقلها الا العالمون) مصداقجه  
عقلادن عدا ایدوب بحمد الله روی یارایله رنج و المدن خلاص اولدم بیورمغه  
بعض کرفهم و نادانسته لک خاطرینه جانب مولانایه اعتراض خطور ایدوب  
یا مولانا چونکه رنج و المدن رها بواش سن پس بوقدر حیف و در بغلر که  
ایدر سن اظهار رنج و الم و اشعار مشقت و غم دکلیدر دیولسان قلبه سؤال ایتمکه  
اول معترضینک خاطره لاری کشف ایدوب و سؤالرینه جواب و ربوب بیت \*  
خیالست این که من بی یار باشم \* محالست این که بی دلدار باشم \* مضمون  
بیوروب بنم در رنج و حیف و آه و اینم سزک کی رنج دنیادن و مشقت ماسوا دن  
اولوب بلکه ﴿ مثنوی ﴾ این در بغلها خیال دیدنست \* بو حیف و در بغلر

و آه و اینلر و فریاد و چنینلر خیال جل محبوب ازلی و ملاحظه وجه معشوق  
لریزلی و مسترا انوار تجلیات صفات و ذات مشاهده سندندر ﴿ شعر ﴾  
این همه موج بی کران زجه خاست \* عشق بادست و جان مادر یاست \* شیه  
عشق رستخیز بود \* هر یک باشد قیامت بر خاست \* اما ای کز فهم بن خیال دیدنست  
دیدم ایسه اولیه قیاس ایتیه سن که جلال لایزالی و هم و خیاله صیغه بلکه بنم در بنم  
مشاهده بجال خیال دندرد بدیکیم ﴿ مثنوی ﴾ و زبده نقد خود بیدر دیدنست \*  
عاشق کند و نک نقد شکنده اولان وجود مو هو مندن کسسته اولمقدر بو خسه مادامکه  
سن سنکه سن (ان ترانی) خطابی کلوب جمال دوستی تجلی نورندن غیر بسی کورمک  
محالدر ﴿ مغربی ﴾ ای رخت پنهان بنور خویشتن \* وی تو مخفی در ظهور خویشتن \*  
خود بخود داود خود بدناز خود \* بشنود هر دم زبور خویشتن \* تا کند بر خود تجلی  
هم ز خود \* موسی خود بود طور خویشتن \* چرن شعوری یافت از غایات ذات \* کشت  
عاشق بر شعور خویشتن \* ابدی بنی فریاده کتورن اول اقتضای عشق و شول  
انوار جذبات حقدر که بنی بدنن الوب بخو وجود ایدر و کو زیاشلرین اول  
دو کر و ناله و افغانی اول ایدر بو خسه ناله و آه عاشق سزک کی فراق دنیا  
ورنج ماسوا دن دکلدر پس ای مستمع قابل ﴿ مثنوی ﴾ غیرت حق بود  
و باحق چاره نیست \* عاشق صادق هستی \* مو هو مندن معدوم اولوب  
طوطی جنانی جاندن ال یومق غیرت حق ایدی و حق الیه اولمغه چاره بوقدر  
بویست شریفده اولان بامع معناسنه در یعنی هم عاشق وجود مو هو می اوله  
و هم حق اوله حتی سائر عاشق و معشوق کی ابکی وجود معامعیه سده اوله  
بوکا چاره بوقدر لابد شول عشاق الهینک مرایای قلوبنده که ذات بخت  
تجلی ایلیم مرتبه مز بورده معیت تصور اولنوب بلکه وجود عاشق بکلیته  
فانی وهانک اولوب بر موجب (کل شیء هانک الا وجهه) انجق ذات حقندن  
غیر بسی قلمز زبرا محدثک قدیمه اتصال و اتحادی محالدر و وجود حقندن  
غیری موجود حقیقی بوقدر ابدی بنم جام ﴿ مثنوی ﴾ کودلی کز حکم حق  
صد پاره نیست \* قنی بر دل عاشق که حکم حقندن صد پاره اولیه بو مصراعده  
اولان صد پاره دن مراد تکرر دکلدر بلکه نلاشی و محو و فنا معناسنه در  
یعنی هیچ کوکل بوقدر که حق سبحانه و تعالی کن حکم سطوات تجلیات ذاتی  
اول قلبه استیلا ایلد کده (فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا)



فخوای کریمی اوزره جبل انانیت عاشق کان لم یکن ولا وجود له اصلا مد کوك  
وملاشی وموسی قلب صادق مغشیا علیہ وفانیا بلا انیت درجه وجوددن  
ساقط اولیه ﴿ مشوی ﴾ حسن دلدار چون نجلی کرد ﴿ هوش او کم شد  
وجنون افزود ﴾ که جزا ونیت در سرای وجود ﴿ بحقیقت کسی دگر  
موجود ﴾ ابدی ای عاشق بی سروسامان وسالک راه بی پایان ﴿ مشوی ﴾  
غیرت آن باشد که او غیر همه است ﴿ غیرت اول معنایه او اور که اول ذات پاک  
دو کالی اشیا نیک غیریدر یعنی جنس دکل نوع دکل جوهر و یا خود عرض  
دکلدر ذات بیخونی چون و چرادن منز و مقدسدر و شبیه و نظیری بوقدر  
و مخلوق بحسب المخلوقیت کان ساو کننده نهایت بولغله صفات بشریه سیله  
واصل حق اوراق منصور دکلر مخلوق خالق اولمز و خالق دخی مخلوق اولمز  
پس حق تعالی جل جلاله ماسوا حکم نموده اولانه اسم غیور ایله نجلی ابدوب  
رفع غیریت ایدر و وجود و بود عاشقی نار جذباتیله احراق و نابود قیلور غیرت  
حق کندودن غیری وجود قومز حال آنکه اولا و آخر ائدن غیریده وجود بوقدر  
﴿ مشوی ﴾ آنکه افزون از بیان و دمدمه است ﴿ اول ایزد متعال بر پادشاه  
بی مثالدر که بیان و دمدمه دن افزوندر یعنی ذات پاکنی احاطه ممکن اولوبوب  
مطلق وجوددن حرف و لفظ و صوت ایله و عبارات و اشارات ایله خبر و یروب  
کاهو وصف و بیان ایتک داخل دائره امکان دکلدر همان محرم عشق بار  
اولان عاشق زاره آه درون ایله اشک دیده بسیار نثار ایتکدن غیری چاره و کار  
بوقدر فلهذا شاه جلال الدین رومی قدس سره بیوررلر که ﴿ مشوی ﴾  
ای دریغا اشک من در یابدی ﴿ ای دریغا کاشکی بنم کوزم باشی دریای بیکران  
اولیدی ﴿ مشوی ﴾ تانثار دلبر زیبا بدی ﴿ ناکه اول دریای مرواریددن  
کوزم بکار نه کاوب تقاطر ایدن لعل و درلر اول دلبر زیبا و محبوب بی همتا و معشوق  
رعنائک نثاری اولیدی ﴿ مشوی ﴾ طوطی من مرغ زبرک سارمن ﴿ بنم طوطی  
زبرک خویم و مرغ دل جویم سار بومخلده خوی مناسبه درومر غدن مرادینه  
روح قدسی و مرغ نفس ناطقه محرم اندیدر ﴿ مشوی ﴾ ترجان فکرت  
واسرار من ﴿ بنم فکرت واسرار مک ترجانی اولان مرغ خوش الحانم  
ببغای شکر خای ترجان اسرار خدای اولان مرغ روح بلند پرواز عالم حقیقت  
وبازی نفس ناطقه شکار باز معرفتی ورقا و بیقا مانند طایره تشبیه اولنوب  
و بطریق الاستعاره مشبیه مذکور و مشبه مراد اولنقی بین العلماء المحققین کثیر

الوقوعدر پس حضرت مولانا مرغ روح قدسی به مدح و ثنا ابدوب  
بیوررلر که ﴿ مشوی ﴾ هر چه روزی داد و ناداد آیدم ﴿ هر چه روزی دادم  
و نادادم آیدم ﴾ تقدیرددر یعنی اول طوطی جانه هر نه که رزق و یردم و روزی  
و یردم بکا کوردی یعنی اگر رزق معنوی اولان عشق و محبت و اگر رزق  
صوری بی و رسم و ویرسم بر مرتبه مانوسدر که آن واحدیندن مفارقت  
ایتمزدی و ساعتی کلدین تن قفصن قویوب کتمزدی ﴿ مشوی ﴾ اوزاول گفته  
تا یاد آیدم ﴿ اول طوطی تا اول گفتندن که مراد (الست ربکم) و دخی  
(بجهنم و محبونه) قوایدربنم یادمه کوردی یعنی ببغای روحك آشالغی بنله  
ازلی ابدی کر چه عوارض نفسانیه دن جلال باکالن پس برده و کون غیبه  
ایلتوردی ولکن نهائمدن منفک دکل ابدی ابدی صفات مزبوره ایله وصف  
ایلدیکم ﴿ مشوی ﴾ طوطی کا بدزوسی آواز او ﴿ برطوطی شبرین ادا در که  
انک آواز و نعماتی وحیدن کلور ﴿ مشوی ﴾ پیش از آغاز وجود آغاز او ﴿  
(ان الله خلق الارواح قبل الاجساد بالی مائة عام) حدیث شریفك فوای  
منبئی اوزره اول طوطینک بدو و ایجادی آغاز و ایجاد وجوددن متقدمدر  
﴿ مشوی ﴾ اندرون تست آن طوطی نهان ﴿ اول طوطی جان سنك  
درونکده نهائندر کر چه سن طوطی روانی کوره مزسن ولکن ﴿ مشوی ﴾  
عکس اورا دیده تو براین و آن ﴿ بونک وانک اوزره سن اول روحك عکسی  
کوررسن یعنی اشیاده ظاهر اولان برتونور روح و اثر جان بر فتوحدر  
فاما اثرین کوروب ذات روحدن غافل سن ﴿ مشوی ﴾ می بردشادیت را  
توشادازو ﴿ اول روح سندن شادی و سروری ایلدر حال آنکه سن اندن  
شادسن یعنی اگر چه رونق بدن و مسرت تن روحك شجیدن کیتسیله در لکن  
سن ینه انکله شاد و خندان اولورسن زیرا ازاله مسرت روحك بدندن کیتسیله  
اولیحق سرور و شادی روحله اولور عجبدر که مزیل شادی اولان باعث  
شادیدر ﴿ مشوی ﴾ می پذیری ظلم را چون دادازو ﴿ وظلمی ائدن عدل  
واحسان کبی قبول ایدرسن یعنی جسمه متعلق اولان مسرت دنیایی کیدرسه  
سرور جاودانی به واصل اولورسن و حفظ نفسکی ازاله ایتکله صورت ظلمه  
کورنسه عاقبتی خبر کورمکله اول ظلمی عدل و احسان یلوب جان و دادن  
قبول ایدرسن عجب در که (ان الله خلق الارواح قبل الاجساد بالی مائة  
عام) حدیث شریفندن ظاهرا فهم اولان روح اجسادی بوقدر زمان







وجودی قلوبی اولش کیمسه چونکه قابل آتش اولور **مثنوی** سوخته  
 بنان که آتش کش بود **سوخته** ال که آتش کش اولور یعنی آتش عشق  
 الهی ایله یانمش و وجودین افنا قلمش درون و بیرون نار جذبات ایله پراولش  
 مرشدک سوخته سن ال که آتش کش اولور و قلوب طالبینی محبت ربانیه به  
 جذب قیلولر یعنی کوکل چراغی معدن آتش عشق اولان کاملدن ایقاد  
 ایدوب قلبی اوجاغی دود ریایله قرارمش و آتشی سویش و یاخوهر کن  
 اوجاغنده آتش بانماش و خانه قلبی نه نور آفتاب احدی و نه چراغ محبت  
 محمدی ایله منور اولماش مکدر حالو مقلده دن احتراز ایله دیمکدر ای سالک راه  
 نوع بشردن هر برقلیده نصفیه و نجایه و ماه محبت آفتاب و حدتدن اقتباس  
 نور ایدوب سحاب کثری پادهمتی منتشر و ازاله ایلد کده چهره کشا و رخ نما  
 اولغه استعداد و قابلیت وارد و لیکن **مثنوی** ای دریغای دریغای دریغ **دریغ**  
 حیف و تأسف بسیار و بلیغ که **مثنوی** کان چنان ماهی نهان شد  
 ز برمیغ که انجیلین برماه صورت و آفتاب طلعت سحاب افکار ماسوا و کثرت  
 و میغ مظلم نفسانیت التند قلوب نهان اولدی و تضییع استعداد اولوب اراضی  
 مقدسه قلب مظلم و مکدر قلوب مفر کرک و سباع و حجر عقارب و حیات اولدی  
 و یاخود بوییت شریفده اولان دریغ کلام مستأنف اولوب و حیات قلبیه سی  
 بعض عوارض بشریه ایله خسته و قوت روحانیه سی شکسته اولوب ضیای  
 آفتاب محمدی دن اقتباس نور ایدن قلب قرطاعتی زیر میغ کترده نهان اولان  
 عاشق سالک و سوداگر متاع محبت اسانندن اولوب جرم و خطا سنده انواع  
 توبه و استغفار و ناله و زاری ایله نضرع بسیار و کند و کند و بی اوم بی شمار  
 ایدوب ایواه و دریغاه که بونک کبی ماه منور طلوع ایتشیکن سحاب بشریتده  
 سیر و نهان اولدی دیو بر مرتبه کر بان و بریان اوله که شدت نار فراقندن  
 بویله دیه **مثنوی** چون زخم دم کا آتش دل تیرشد **بن** نیجه دم اورام که  
 آتش دل تیر و زیاده اولدی **مثنوی** شیر هجر آشفته و خور بزشد **مثنوی**  
 و شیر هجر و فراق آشفته و خور بزش اولدی یعنی زیاده اولان آتشی او فورمک  
 و نیجه سن آچوب قان دو که کان شیر زیانه سو یلک ممکن اولدیغی کبی  
 بنم دخی حسمتم آتشی تیر اولدی و هجر و فراق شیر خور بزش اولدی پس  
 حاملدن و هجر و فراقندن سو یلکه طاقم قالمدی و بنی حیرت الدی ایددی  
 شول عاشق لک که حالت صحو و مرتبه کترده اولان نار محبتی بویله تیر و شیر

فراقلری بو وجهله خور بزش اوله او مقوله عشاق اکا بمائل در که مثلا **مثنوی**  
 آنکه او هشیار خود تندست و مست **مثنوی** اول کیمسه که هشیار کی حالنده دخی  
 تند و مستدر **مثنوی** چون بود او چون قدح کیرد بدست **چونکه**  
 التند قدح طوته انک مستلکی و باده نوش ایندیکی حالی نیجه اولور کذلک  
 عشاق الهینک دخی حالت صحو لری بویله مست و مدهوش اولیجی حالت  
 سکر لری نه اولق کر کدر اکا کوره قیاس ایله مثلا **مثنوی** شیر مستی  
 کز صفت بیرون بود **بر مست** ارسلان که صفندن بیرون و دانه عقلمدن خارج  
 اوله **مثنوی** از بسط مر غزار افزون بود **بسط** اولان مر غزاردن  
 اول شیر مستک مستلکی دخی زیاده اولور **کذلک** شیر مست کبی اولان  
 شول عاشق که صفات بشریه دن بیرون اوله فضای کلزار وحدت و جای  
 مر غزار معرفه قدم نهاده اولد قدح مستلکی حد و قیاسدن کدر ایدر و یاخود  
 مانند شیر مست اولان عشق ربانی که وصف و حددن و فکر و عقلمدن خارجدر  
 چونکه صحرای وسیع دل عاشق و شکار جای منبع قلب عارفک وادی مر غزار نه  
 کله سکر و حالتی فکر و وهمه کلبوب مست مدهوش و لایعقل و بی هوش اولور  
 ای عاشق صادق چونکه بنای سلوک طریقت زمین پاک محبت اوزره بنی در  
 لاجرم هر بر عاشق آواره و در دیار ایله بیچاره نک احوال پریشانی کاه هجران  
 جان کداز و کاه وصل چای ساز و کاهی ناز و نیاز اولوب هر حال که هر بر مجیدن  
 تقریر و بیان کلوب مرتبه محبتدن تکلم ایلله مذکر حالات جان مشتاق و مهیج  
 آتش اشواق و محرک سلسله اذواق عشاق اولور و ارباب عشق و اصحاب  
 ذوقه ابواب کنجینه معانی و حقایق مفتوح و کشاده اولد قدح بطریق  
 التکلف سار شعر اکی شمر و نظمده رعایت قوافی و انشای و نثرده سجع و فقرات  
 فکر و اندیشه قلیق مانع جذبه و حال و مزین لذت مقال اولور دیو کاشف اسرار  
 کبریا حضرت مولانا تماشای مر غزار ملکوت و سیر کلزار جبروت ایلوبوب  
 معشوق ازلی ایله اولان ناز و نیازنی تقریر ایدوب بیوررلر که **مثنوی** قافیه  
 اندیشم و دلدارم **نظم** کلام ایچون قافیه فکر ایدرم و بنم محبوب و یارم  
 و معشوق و دلدارم **مثنوی** کویدم مندیش جز دیدار من **بکا** ناز ایدوب  
 دیر که بنم دیدارم و جلال با کمالدن غیر بن خاطر یک کتوره و فکر و اندیشه  
 ایلله **سید قاسم** خوش خاطر که یار مرا کفت مر حبا **همراه** مر حباست  
 صفادر پی صفا **صافی** شدست شبشه دل از صفای عشق **ای لطف** مر حبا



ترا جان و دل فدا \* زاهد مگو بحال که از عشق توبه کن \* من در دشت عشق راجه آنم  
چون برم دوا \* تقلید گفت توبه و تحقیق گفت عشق \* مغلوب شد حکایت  
تقلید غایب \* دل دولت وصال ترار ایکن بیافت \* از بارهای بس که کشیدست  
بارها \* چون واردیت نیست مگو قصه از کراف \* بر شاه راه عشق بخوان رهن هل اتی \*  
چندین مگو که خون دل از دیده ریختم \* فرزند حال پاش و گذر کن زمانه مضی \* قاسم  
سخن مگوی ز هجران جان کداز \* در ظل عاشق شو و بگذر ز ماجرا \* مثنوی \*  
خوش نشین ای قافیه اندیش من \* ای بنم قافیه اندیش اولان عاشقم خوش  
نشین اول و آسوده حال او نور \* مثنوی \* قافیه دولت تویی در پیش  
من \* بنم حضور مده قافیه دولت و فقره سعادت سنسن \* مثنوی \* حرف  
چه بود تا تواندیشی از آن \* حرف و صوت نه در که حتی سن اندیشه یاری حرفدن  
قبله سن \* مثنوی \* حرف چه بود خار دیوار رزان \* حرف فی المثل با غلرک  
چالی و دیکندن اورمیش دیوار یدر معنی حروف و الفاظ حدایق معانی و حقایق  
ور یاض اذواق عاشق ثمرات محبت حفظ ایچون خار مثابه سنده اورمیش  
دیوار و حاشیه در اعدی حین تجلی ذات و وقت مشاهده عاشق مستغرق  
گفت و سخن و حرف و صوتدن منقطع اولور و اول زمانه اکاسوز سویلت  
و ابیات و اشعار اوقومق و مجمع و قافیه فکراتک ذکر اولتان شهودندن  
ایرلمقدیر بوابسه عند العشاق جرم عظیمدر اعدی هر مقامک برحالی وارد  
حالت استغراقده گفت و سخن بر طرفدر و کذلک مجرد حرف و صوت و کلمات  
و عبارات ایل و صلت حق امیدن ایدوب الفاظه فنانعت ایلین اکابر که  
روضه میوه دار محبت و باغ و گلزار معرفته کبر میوب و ثمرات عشقندن لذت  
وصاتی طایمبوب انجیق حدایق معانیکن دیوار خاری مثابه سنده اولان  
حروف و الفاظی کورد و کله منسلی اولور و مع هذا بستان حقیقت تماشاسن  
ایلدن دیو غرا نور هزار دون همت و محرومی دولت دگلی حقا حرمان ابدیدر  
کمال خجندی \* می روی کل رخان خوردن خوشست اما چه سود \* کین  
سعادت زاهدان شهر مارا اکثرست \* چون قلم انگشت بر حرف منه صوفی که من  
\* خرقة کردم رهن مستان و سخن در دفترست \* ما بزدی بر مقام قرب رفیم  
و هنوز \* همچنان پیر ملامت کوی ما بر منبرست \* پس عاشق لسان معشوق  
و معشوق لسان عاشق اولوب کمال اتحاد حاصل اولغله محبوب حقیقی مرآت  
قلبدن تجلی جلال و رفع نقاب از جمال ایدوب روح مولانا به النفسات

نام ایل بیور رکه \* مثنوی \* حرف و صوت و گفت را برهم زخم \* حرف  
و صوت و گفتی بر بند اورورم \* مثنوی \* تا که بی این هر سه باتودم زخم \* حتی  
بو اوچی اولقسز یعنی بی حروف لفظ و صوت مرتب و وحدت و قرب احد بنده سکا  
کلام نفسی سوبلرم و سکار سر سوبلرم که \* مثنوی \* آن دمی کز آدمش کردم  
نهان \* اول بر دمی که آدمدن نهان ایلدن \* مثنوی \* باتو کویم ای تو اسرار  
جهان \* سکا دیرم ای سن اسرار جهان و عده کار و زبده اکوان سن چونکه بند  
زبان قال و دم کش حال اوله سن فی الحال \* مثنوی \* آن دمی را که نکتم  
با خلیل \* اول بر دمی که خلیل ابراهیمه دیدم سکا دیرم \* مثنوی \* و آن غمی را  
که ندانم جبرائیل \* و اول غمی که جبرئیل پیلز سکا پیلدیرم \* بیت \* عشق حالست که  
جبرئیل بر آن نیست امین \* صاحب حال شناسد سخن اهل یقین \* \* مثنوی \*  
آن دمی کز وی مستحادم نزد \* اول دم بردم در که عیسی علیه السلام اندن دم  
اورمدی \* مثنوی \* حق ز غیرت نیز بی ما هم نزد \* حق جل و علا کمال  
غیرتندن بر سرزدن هم اندن دم اورمدی یعنی بهشت محمد علیه السلام اولدین  
وانک وارثی اولان اولیاء اصفیا وجوده کلبدین حق سبحانه و تعالی اول اسراری  
کمال غیرتنده غیر یلره کشف ایندی دیمکدر \* معلوم اوله که بو ابیات شریفه نک  
مضمونندن فهم درست صاحبی اولان عاشق قلر بعض کز فهم و کز رولر کبی  
اول معنایی فهم ایتمزل که مولا نا خداوند کار کند و بی تفضیل علی الاهی  
ایتمش اوله بلکه حضرت مولا نا بو ابیات شریفه ایله دخی تجلیده تکرار  
اولوب و جناب نعم المأبوری وراثت ولایت کالیه محمدیه مظهر بنده قائم اولدیغنی  
اشعار قبلدیغنی فهم ایدرل اعدی ای مستمع قابل اوله مرتبه وراثت کالیه یی  
بیان ایدوب بعده تجلیده تکرار اولما دیغنی عیان ایدلم ضمیر مهر تنویره خفی اولیه که  
(نور القمر مستفاد من الشمس) اولدیغنی کبی قلب فریجت مصفا می مولانا دخی  
مرآت تجلای آفتاب حقیقت محمدیه اولغله انوار اسرار احدیه اول دل مصفاده  
بطریق الابدان تجلیه اولوب مرتبه سنیه مصطفویه دن ترجیلتلق ایدوب  
اکامناسب کلمات قدسیه تکلم ایدرل مثلا بعض کل اولیا خصوص صاعمر  
ابن الفارض قدس الله اسرارهم بونک امثالی انواع عبارات انسیه و کلمات  
قدسیه بیور مشلدر در تکیم نایه ده دیرل که \* نظم \* فطوفان نوح تند نوچی  
کادمی \* و ابیقادیران الخلیل کلامی \* و اولاز فیری اغرقنی ادمی \* و اول  
دموعی احرقتنی زفرنی \* و حزنی ما یعقوب بشافله \* و کل بلا ابوب بعض

مطلب  
در عدم تکرار فی  
التجلی و وارث کامل  
حقیقت محمدی



بایستی \* و آخر ما الی الای عشقوا الی \* اردی بهض ما لا قیت اول محنتی \* وینه قصیده  
تائیه نك بر محله ده دخی لسان ترجانیدن بیورر که ❦ نظم ❦ و روحی الارواح  
روح وکل ما \* تری حسنا فی الکون من فیض طینتی \* و منی اوج السابقین  
بزعمهم \* - ضبض تری آثار موضع وطأة \* و آخر ما بعد الاشارة حیث لا ترفی  
ارتفاع وضع اول خطوتی \* فاعلم الایضالی عالم \* ولانا طاق فی الکون الایمده حتی \*  
پس حضرت مولانا قدس سره الاسناد دخی بوابیات شریفه ده بیور دقلری  
زبان ترجان مقام محمدی اولدینغی اعتبار ایله در ❦ سید قاسم ❦ هر لحظه  
مرامبر سدا ز نور تجلی \* بانور تجلی چه زند \* عجز عیسی \* کر دیده جانت بکشایند  
بیستی \* صد موسی \* حیرت زده بر طور تجلی \* ایددی ای نور حقیقه عالم رسل  
علیهم السلام علم ارسالده امتلرینک تفاضلی حسبیه متفاضل اولورل زیرا  
هر رسول امتلرینک استعداد و قابلیتری مقتضا سنجیه ارسال قیلنمشدر تکیم  
بحر زخار حقایق شیخ اکبر قدس سره فص عزیریه ده بیورر که واعلم ان الرسل  
صلوات الله علیهم من حیث هم رسل لامن حیث هم اولیاء عارفون علی  
مراتب ماهی علیه امهم فاصندهم من العلم الذی ارساله الا قدر ما یحتاج  
الیه امة ذلک الرسول لازاند ولانا قص والام متفاضلة بزید بعضها علی بعض  
فتفاضل الرسل علیهم السلام فی علم الارسال بتفاضل امهم وهو قوله تعالی  
(تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض) کاهم ایضا فیما یرجع الی ذواتهم علیهم السلام  
من العاوم والاحکام متفاضلون بحسب استعداداتهم وهو قوله (ولقد فضلنا  
بعض النبیین علی بعض) ایددی افضل رسل وخاتم انبیا حضرت محمد المصطفی  
علیه من صلوات الله الاوفی اولدیه امتی دخی افضل ام اولدی باخصوص  
اولیاء محمدیندن حق تبارک و تعالی بهض عباد خواصه بر حالت عجزیه ارزانی  
بیورمشدر که انبیا وشهدا اکاغبطه قیلورلر کاروی عن ابی مالک الاشعری قال  
كنت عند النبی علیه السلام اذ قال ( ان الله عبادا لیسوا بانبیاء ولا شهداء ولكن  
یغبطهم النبیون والشهداء بقربهم ومقعدهم من الله ) \* بیت \* حاصلی قصه  
عشاق ندارد پایان \* کترین شبیه اورمز معما باشد \* و بوابیات شریفه ده  
بروجه دخی لیس التکرر فی التجلی معناسنی مشدر دیمش ایدک اکابناء که  
حضرت مولانا \* م \* آن دمی کز آدمش کردم نهان \* باتو کویم ای  
تواسرار جهسان \* دیوب و سباقده اولان ایسانده دخی اول دمی ذکر  
بیور دقلرندن مرادی انبغات نفس رجائی و تجلیات ربانیه در و علی لسان

المحققین نفس رجائی مثل نفس انسانی کی عالم بطوندن بروز و ظهوره خروجی مقتضیه  
و صور تعینات ممکنه ده تجلید اولان شئونات ربانیه ایدیکی مشوی شریفک  
ابتدا سنده بیان اولمشیدی ایددی ضمیر مصفا و مرآت دل بجلایه خنی اولیه که  
تجلی الهی متکرر اول ز زیرا مقتضیات اسماء الهیه و شئونات ربانیه غیر متاهیه  
اولوب حضرت حق و فیاض مطلق دائم التجلید رثس تجلیده تکرر اولیوب  
و تجلی اول بعینه رجوع ایتز زیرا مراتب اسمادن تجلیک تعینی حیثینله حقیقت  
تکرر مطلقا بالنسبة الی التجلی متحققه اولور پس کر کسه تجلی واحدک ذات  
و حقیقتی اعتبار اولسون و کر کسه تجلیات حضرات و مراتب اسماء  
و خصوصیات قوایل غیر متاهیه حسبیه اولان ظهورات الهیه به نظر  
اولسون کشف و یقینا و اصلا و قطعا تجلیده تکرر تصور اولماز و بغیر تکرر  
هر آن وزمان تجلیات ربانیه جدد و تعدد اوزره در زیرا قبول اول قبول ثانیک  
غیریدر پس تعدد تجلیات دخی قوایک قبولی حسبیه در ❦ شهر ❦ بارما  
هر ساعتی آیدبازاری دکر \* نابود حسن و جمالش را خبر بداری دکر \* بارما  
باهیچکس اورانداند هر زمان \* آید از خلوت برون بر کسوت یاری دکر \* کسوت  
دیگر بیوشد جاوه دیگر کند \* مظهر دیگر نماید بهر اظهاری دکر \* چشم  
جاناروی ماه از چهره هر ماه روی \* میناید هر زمانی تازه بداری دکر \*  
کار او عشقت و باخود عشق بازی میکند \* نیستش جز عشق باخود باختن  
کاری دکر \* و شیخ محی الدین عربی قدس الله ربه فص شعیه نك آخرنده  
بومعنایه اشارت ایدوب بیورر که و اما اهل الکشف فانهم یرون ان الله  
یتجلی فی کل نفس ولا یتکرر التجلی و یرون ایضا شهودا ان کل تجل بعطی  
خلفا جدیدا و ینذهب بخلق فذهابه به هو الفناء عند التجلی والبقاء لما یعطیه  
التجلی الاخر فافهم انتهی کلامه و ابوطالب مکی دخی بیورر که ان الله لا یتجلی  
لصورة مرینن ولا لصورین مرة واحدة خلاصة کلام عین یقین و دیده حق  
بین الیه مکونات و شئوناته نظر اولانسه موجوداتدن هر بر موجود اسماء و صفات  
الهیه دن بر اسم و صفاتک مظهری ایدیکی مبین اولوب وصفات واحده نك  
مظهری صفت اخرانک مظهرینه مبان بولنور حقا هر ذره ده بر نور و هر  
قطره ده بر ظهور و اردر که آفتاب چارم آسمان و دریای عمایه بعینه اول  
نور و ظهور یوقدر زهی فیاض بی مثال که ابکی مرآتیه بر صورت اوزره  
و بر صورته نسق واحد اوزره ابکی کره تجلی انعامش و هر شبی بر حاله منسلی



بن کسلکی ناکسلکده بولدم یعنی افتاء وجود بجساری قیلوب وجود حقانیه  
بقضاء جاودانی به واصل اولدم \* مثنوی \* پس کسی درنا کسی در باقم \*  
پس کسلکی ناکسلکده نسج و مصرف ابندم و جله واریمی قارخانه عسقه  
اوتدردم ترک وجودده وجود حقانی و فناده بقمار بانی کوردم و دخی (کل من علیها  
فان و یقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام) نه معنی در بیلدم ایمدی ای یار موافق  
ودرونی مانندنی آتش عشق ابله بانق و آه جگر سوزانله سینه سی دلاک دلاک مادامکه  
کندگاه سن کند کدن خلاص اولیمز سن و مادامکه خود پرست سن خدا پرست  
اولیمز سن و مادامکه بنده اولیمه سن آزاداق بولیمز سن و مادامکه ایکی عالم دن  
یوز چو یروب جله سنه پشت پا اورمیه سن آدم اولیمز سن و مرتبه انسانیه  
ایریشه مز سن و مادامکه راه خداده جان و تن اویمیه سن مقبول حضرت  
اولیمز سن و مادامکه فقیر اولیمه سن غنایه ایریمز سن و فانی اولدقچه بقبولیمز سن  
\* رباعی \* ناهر چه علایقست برهم زنی \* درد آره محققان دم زنی \* تا آتش  
عشق درد و عالم زنی \* یک روز میان کم زنان کم زنی \* نیکم حسین بن منصور  
الحلاج قدس الله بیور رلر که (اذا اراد الله ان یوالی عبدا من عباده فتح علیه  
باب الذکر ثم فتح علیه باب القرب ثم اجلسه علی کرسی التوحید ثم رفع عنه الحجب  
فیراه بالمشاهده ثم ادخله دار الفردانیه ثم کشف عنه کبرياء الجمال فاذا وقع  
بصره علی الجمال بقى بلا هو فینئذ صار العبد فانیاً بالحق باقیا  
فوقع فی حفظه سبحانه و بری من دعاوی نفسه) آه ای طالب راه نه  
دیه بن که هنوز مقیم خانه بشریت و گرفتار هوای نفس و طبیعت سن پس  
بوکلمات روح افزانک قدر و قیمت بلز سن و باده عشق نه کیفیتی اولدغن  
ذوق ایتمز سن کوش هوشک دوش قبل که حضرت مولانا نه بیور رلر  
\* مثنوی \* جله شاهان بنده بنده خودند \* جله شاهلر کندو بنده سنک  
بنده سیدر یعنی اگر چه شاهلرده ظاهر اطنطنه سلطنت و شهرت و عزت  
و دبده حکومت وارد و کثرت بلاد و عساکر ابله مفاخرت قبلورلر اما حقیقته  
نظر اولنسه پادشاهلر بندهلر بنک بنده سیدر زیر اجله سی بحسب الصورة  
وظایف و لوازم پادشاهدن طلب ایدوب پادشاه دخی انلرک مواجب و مؤتق  
تدارک ایدنجه انواع خون دل و وبال عظیم حاصل ایدوب معناده بندهلر بنک  
خدمتکاری اولور و مواجب و علوفه و یرمه سه یا بنده عسکر قالیوب دولت  
و سلطنته زوال کاور و مصرفی و قولی حددن زیاده اولسه بالضروره انلرک

مواجی تحصیل ایچون رعایا و مملکت یقوب و حد شرع دن تجاوز ابله حکامی  
نجه مکروهی ارتکاب ایدیکنه رضا کو ستره بالاخره سلطنته زوال کاور  
مکر حق نه سالی عنایت ایدوب شرع شریفه موافقت و ایراد و مصرف  
مطابقته بذل همت ایلده پس علی کلا التقدر بن بومقوله احواله تقید مالزم  
سلطنت و اعوان و عساکر ایچون اولمغله فی نفس الامر پادشاهلر بندهلر بنک  
بنده سی اولور و کذلک (هو الذی خلق لکم مافی الارض جمعا) آیت کریمه سی  
و دخی (خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی) حدیث شریفی فخر اسنجه  
حق سبحانه و تعالی وجهه ار ضده و بلکه سبع خوانده اولان جله اشبابی انسان  
ایچون خلق ایدوب و انسانی کندو ایچون ایجاد اتمکله فی الحقیقه انسان  
جمله نك سرافزاری وزیده و عده و مطلوب شاهلی ایکن اول غافل بیچاره  
کندویه بنده و افکنده اولان اشباه اسر و بنده اولوب دولت ایددن محروم  
قاور حق باودر که \* مثنوی \* جله خلقان مرده مرده خودند \* جله  
خلق کندو مرده سنک مرده سیدر و بوی بیت شریفک سیاقته انسب اولان  
بر معنی دخی بودر که جله شاهلر کندو قوللر بنه التفات ایدیمیدر و جله خلق  
کندی محبتنه بذل خاتمان ایلان محب صادق لربنه و معشوق قدر دخی جان فدا  
ایدیمی عاشق لربنه کوکل و بریمی و کوکلن الیمیدر و بهر حال عاشوق عاشقه  
عاشقندن زیاده بل ایدیمیدر کذلک محبوب ازلی و مطلوب لم یزل دخی (الاطال  
شوق الابرار الی لقائی وانا اشد الیه هم شوقا) حدیث قدسی فخر اسنجه عاشق لره  
ارجد رود دخی (من کان لله کان الله له) و فقیحه رعبد صادق که عن خلوص عبودیت  
نامه و ترک ماسوا ایدوب جمیع حاله لله اولسه حق تبارک و تعالی دخی اطف  
واحسانیه اول عبد خالص ایچون اولور و شول طالب و عاشق که طریق  
حقده جان و تن ایدوب تهذب اخلاق و تحصیل محبت ذاتیه ابله حقه  
قریب اولسه (من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا) حدیث شریفی موجه  
حق سبحانه و تعالی دخی توفیق و عنایت و رحمت و هدایتی ابله دبد مز بوره  
تقرب ایدوب حتی انی انایتدن دورو کندی بقاسیله مسرور قبلور ایددی بنم جام  
همان لازم اولان درگاه حقه تذلل و مسکنت و خلوص و عبودیت ابله یوقلق  
عنه سنده طوزوب یوز بن یره سور مکدر بو محققدر که \* مثنوی \* جله  
شاهان پست پست خویش را مال کلام جله پادشاهلر کندو پستک  
پسیدر یعنی تواضع و مسکنت ایدنلره تواضع ایدوب اطف و احسان ایدیمیدر



مثنوی \* جله خلقان مست مست خویش را \* وجهه خلائق کنیدی  
 مستلرینک مستی و سو میبارینک سو میباریدر مشهور در که هر کس کوکاک  
 سلطان و سونلرک قوی سومیانلرک سلطانیدر در حاصل کلام هیچ طاب بود که  
 مطاوی دخی انک طای اولیه و هیچ بر عاشق حقیقی بود که حقه محبت ایلله  
 و حق اکامحبت ایلله بلکه محبت اول اول باشند اولوب (یحیهم و یحبونه) قول  
 کریمی بویابده دایل قطعی واقع اولمشدر مثلاً بویاکار مثلاً ایسترایسک نظر اعتبار ایلله  
 کور کیم مثنوی \* می شود صیاد مرغارا شکار \* صیاد قوشلره شکار اولور  
 یعنی جله کارنی ترک ایدوب و برده کند و بی مخفی ایدوب شکار مرغ او اور  
 مثنوی \* تا کند ناکه ایشارا شکار \* حتی ناکه اول مر غلری شکار ایلله  
 پس صیاد اول حینده کنیدی صیدنه شکار اولمش اولور ز را کوکلی غیریدن  
 منقطع اولوب اکامقید و بند اولدی اعدی محل چون و چرا دکلدر که  
 مثنوی \* بی دلانرا دلبران جسته بجان \* عاشق بی دلره دایر جان و دل  
 ایلله طالب اولمشدر در مثنوی \* جله معشوقان شکار عاشقان \* وجهه معشوق  
 و محبو بلر عاشق لک صید و شکار بدر \* نظم \* عاشقان هر چند مشتاق  
 جال دایرند \* دلبران بر عاشقان از عاشقان عاشقترند \* در کلستان کمر پیای  
 بللی خاری خلد \* نعره و سان چن صد جامه برتن می درند \* زیرا محبوبک شرف  
 و عزتی و قدر و قیمتی عشاق ایلله ظهوره کلوب لایده هر معشوقک حقیقی شکار  
 عشاقدر را کرچه معشوق مستور العین اولدیغی جهندن عاشقانه ناز  
 و اندن اعراض ایدرسه و عاشق مفتوح العین اولدیغی جهندن معشوقه  
 نیاز و اظهار سوز و کداز دخی ایدرسه کبرو معشوق عاشقته عاشقندن زیاده  
 عاشققدر اعدی \* مثنوی \* هر که عاشق دیدیش معشوق دان \* هر کیم که  
 انی عاشق کرددک معنی معشوق بیل \* مثنوی \* کو بنسبت هست هم این  
 و هم آن \* که اول عاشق محبوبنه عاشق اولدیغی جهندن عاشق و معشوق  
 اکامحبت قبلدیغی جهندن معشوق بیل یعنی (یحیهم) معناسنه نظر ایلله عشاق  
 الهی اولملری معشوق (و یحبونه) معناسنه نظر ایلله گرفتار عشق بیل تکیم محمد  
 شیرین مغربی ترجیع بندنده بومندان خبر ویرمشدر \* نظم \* عشق پیش  
 از جهان کن فیکون \* در سرای منزله از چه و چون \* بود آزاد از حدوث و قدم \*  
 بود مستغنی از ظهور و بطون \* پانه ادا از حرم خلوت خود \* بهر اظهار حسن  
 خود بیرون \* جلوه کرد بر مظاهر کون \* تا برون را بداد رنگ درون \* داد بر چشم

خویشتن جلوه \* حسن خود بر ابا س کونا کون \* روی خود بد در هزاران روی \*  
 چون نظر کرد چشم از عیون \* کا و امق شد و کهی عذرا \* کا دلیلی شد و کهی  
 بخون \* صفت آن یکی ظهور و بروز \* صفت این دکر خفا و کون \* نام او کشت  
 عاشق و معشوق \* چون که شد در جال خود مفتون \* و صفت آن یک شده غنی و قوی  
 \* نام این یک شده فقیر و بون \* در هر آینه روی خود را دید شاهدشک و دلیر  
 موزون \* و صفت معشوق را به عاشق داد \* تا فرخند شک شد دل محزون \* بدر انداخت  
 موج قلزم عشق \* هر چه در قعر بحر بد مکنون \* که جز او نیست در سرای وجود \*  
 بحقیقت کسی دکر موجود \* ای طالب درد الهی و عاشق صادق سبحانی  
 مثنوی \* تشنگان کر آب جویند از چهار \* نشسته را اگر جهان آب طلب ایدر  
 ایسه \* مثنوی \* آب جوید هم به نام تشنگان \* آب دخی عالمه نشسته لری طلب ایدر  
 \* نشسته \* آهای درمند بچاره \* یورکی عشق برله بریاره \* فرقت یار برله آواره \*  
 زهره سی حسرتیله صد باره \* مثنوی \* چون که عاشق اوست و خاموش باش \*  
 چون که با نظر الی الحقیقه عاشق او در سن خاموش اول \* مثنوی \* او چو  
 کوشتمی کشت تو کوش باش \* چون که اول سکن قولاغک چکه سن کوش  
 اول یعنی چون که عاشق سکارا زنهائی سو بیلک ایچون قولاغکی لینه قریب  
 ایلنه زنهار سوز سو بیلوب همان محبوبک کلات روح افزائی دیکله و انکله  
 عمل ایلله و با خود ای عاشق بی دل قتی چوق کشف اسرار ایلدک چون که معشوق  
 غیرتن اظهار ایدوب قولاغک چکه اول سنی ایقاظ و انبا هدر عفاک باشکد  
 کتور و اسانکی حفظ ایدوب بوندن زیاده جرأت ایلله و دخی زیاده سوز  
 سو بیله خوش و کوش اول \* مثنوی \* بند کن چون سبل سیلانی کند \*  
 ای مولانا چون که سبل سیلان و جریان و طغیان ایلله بند ایلله \* مثنوی \*  
 ورنه رسوائی و ویرانی کند \* یو خسه سبل فراوان رسوائی و ویرانق ایلر  
 اعدی بر موجب (بالارض ابلعی ماله و یاسماء اقلعی) سر وحدت و مرتبه  
 احدیتدن سوز سو بیلله والا اسرار وحدت بر سبل عظیم و بلکه طوفان توحه  
 بکرر و جهان وجهائی ویران و ذهنی قوی اولیان ضعیفای غرق و هلاک  
 ایدر دیو حضرت مولانا بطریق التجرید کند و نفسنه خطاب ایدوب سر  
 توحیدک زباندن جریان ایدن سبل روان بند ایلله دیو بیورر \* فاسم \*  
 بکوش سر توحه کفتی که پای کوپانست \* بکوش عقل توحه کفتی که مست  
 و حیرانست \* مر ابکوی که آهسته باش و دم در کش \* فغان من همه زان



چشم مست فتانست \* بیابکوی خرابات عشق تابینی \* زشام تا بسحر نعرهای  
مستانست \* هنوز فکر سروجان خویشتن داری \* زکوی عشق کذر که جای  
شیرانست \* پس حضرت مولانا کبرو کندی نفس نفس بر بنه خطاب ایدوب  
پیورر که طوته لم سو یله دیش سن عشق دریایی جوش و بوم و جبری  
باشدن آشوب کشتی \* وجود غرق بحر عشق و دود اولدقدن صکره مکر سنده  
اختیاری قالور ایدوبی بو تحذیرات و ترهیبات هنوز عقل ایله بار اولان مبتدیلره  
کوره در بوخسه \* مثنوی \* من چه غم دارم که ویرانی بود \* عشق  
الهی دن بکا و برانلق اولد یغنه نه غم طوتارم زیرا \* مثنوی \* زیر ویران  
کنج سلطانی بود \* ویرانه اننده سلطانه منسوب کنج و خزینه اولور  
\* مثنوی \* غرق حق خواهد که باشد غرق تر \* غریق دریای عشق  
ربانی اولان ایست که دخی زباده غرق اوله \* مثنوی \* همچو موج بحر جان  
زیر ویر \* جان بحر بنک موی کبی زیر ویر اوله و فرقی و تمیزدن رها بوله  
ونام و نشانندن اثر قالمیه \* سید قاسم \* فکر عقل از حد گذشت ای عشق  
آتش بر فروز \* هر یکایابی نشان هستی \* مارا بسوز \* با وجود آنکه دریا جرحه  
جام منست \* براب دریای حیرت باب خشک هنوز \* عزت هر کس بقدر همت  
والای اوست \* زاهدانرا سایه طوبی و ماراد افروز \* ایدوبی بنم روجم بر عاشقی  
غریق دریای عشق و حریق نار شوق اولسه شعور و عدم شعور دن قالوب  
بر مرتبه مستغرق فی الوحده اولور که \* مثنوی \* زردر یا خوشتر آید یا زبر  
\* تیر اود لکش تر آید یا سپر \* در بانک قهرمی خوشتر در یوخسه اوستی  
خوشتر در و بارک تیریمی دلکشتر در یوخسه سپریمی دلکشتر کدر فرق  
و تمیز ایتمز بر عاشق بو مرتبه ده فناء فناء واره شدرو بی سرو پا اولمشدر  
وجهاتدن قورتلشدر زیر ویر و تیر و سپر فرق ایتک خود مفید جهات اولتک  
و وجودندن اثر قالمیک کاریدر فناء اندر فناء اولان عاشق فانی خود بونلردن عاریدر  
و بو مرتبه غرق و غیبت دیرل و غرق و غیبتک دخی درجه علیاسیدر یعنی  
درجه عالی غرق استغراق شواهد فی الجمعه در یعنی شواهد تجلیات  
اسما و صفات و اکاتباع اولان واردات و اشارتکه شواهد جمعه در شهود جمع  
ایله نلرک آثار جمعه محو و فنا اولوب عندتک الحاله بقیه عبدالکلیه فناء و وار  
و تعرف غیابی الکنزه یعنی (کنت کثر الم اعرف) ردخی (کان الله ولم یکن معه شیء)  
حضرت عود ایدوب فانی مز بوری انوار اولیت مشتمله اولور و ضیای حق قدم

احاطه کایه ایله احاطه ایدر و انک عینی حق تعالی انوار ازلیتی مطاعه سنده کندی  
نور بله قیام ایدوب بعد الفنا مقام بقده کندی حیاتیله احیا ایدر پس عاشق  
غریق دخی دیده جانی نور رجن ایله کشاده قیلوب انوار ازلیت ربانیدی  
انوار ازلیت ایله مطالعه قیلوب هم دیده دن خلاص اولور ز برانلق غریق  
دریای وحدت اولان فانی وجود حقه حی و موجود اولوب حیاتی دخی بقاء  
حقه باقی اولسه نور حقه نظر ایدوب انک جمیع صفاتی صفات حق اولور  
و غیبه اولان درجه عالی دخی حصن جمعه عیون احوال و شواهد  
عبود و درجاندن عارفک غیبیدر یعنی عین جمیع احدیته و اصل اولان عارف کامل  
احوالدن غائب اولوب احوالی کرر من و سن دخی اول طرفی بر حال ایله تشخیص  
ایدوب کوره من سک که حتی انک او ز رینه برشی ایله حکم ایلده سن زیرا احوال  
واجد و موجود و وجدانی مقتضیه در اقتضا من بورایسه محوس و موطس  
عین و اثر فی حصن الجمعه در پس غیبت جله دن غائب اولمقدر زیرا درجات قرب  
و حضرات اسمایه ترقی رسک بقاسن اقتضا ایدر حال آنکه انی جمع افتاب بشدر  
فافهم جدا پس حضرت مولانا قدس سره دخی مرتبه غرق و غیبتدن خبر  
و بروب بن فعدر یا ایله بر دریا و تیر بار ایله سپرک فغیبتی فغیبتدن ممتازدر  
فرق و تمیزم یوقدر دیو پیوررل \* مثنوی \* پاره کرده و سوسد باشی دلا \*  
ایمدی و سوسه ک پاره لشمی اولور سن ای دل بک پاره \* مثنوی \* کرطرب را  
بازدانی از بلا \* اگر طرب و صفای عنا و بلادن کبرو بیلور سک و بلا و جفا  
و صفا و وفاتک بینی فرق ایدر سک یعنی فارق و فرق کنند اولوب محو ذوق  
و غرق عشق اولماش اولور سن دیکدر \* مثنوی \* کرمرادت را مذاق  
شکرست \* اگر سک مرادک محو بدن مذاق سکر وفا و ذوق لذت صفا ایله  
\* مثنوی \* بی مرادی فی مراد دلبرست \* سک دلبرکک مرادی نامر ادلق  
دلکیدر پس مراد دوستی قویوب و کندو که بشقه مراد کوسرتوب طالب لذت  
وفا و یا خود راغب جفا اولمق عشقه اولان مرتبه محو و فنادن بعیددر پس  
علی کالاته قدرین کندی مرادک استیوب مراد دوستی فراموش اولور سن  
\* شعر \* دلی دارم که دروی غم نکنجد \* چه جای غم که شادی هم نکنجد  
دلی کو فارغست از سوز و ماتم \* دروهم سوز و هم ماتم نکنجد \* ایدوبی ای  
مر دقانی \* مثنوی \* هر ستارش خون بهای صدهلال \* اول محبوبک  
هر بر ستاره سی یعنی هر ذرات تجلیسی یوز هلالک خون بهاسیدر یعنی محو



و محافده یوز هلال قدر خیال اولان عاشق نزارك قان بهاسی و حیات روح  
افزاسیدر \* مشوی \* خون عالم ریختن اورا حلال \* عالم قانی دوک اول  
محبوب حیات بخشه حلالدیز را (من احبني قتله ومن قتله فاناديت) فکوا سجنه  
عشاق الهی قتیل عشق ربانی او اوب و خون بهای عاشق جلال بی بهای  
سبحانی او اورا میدی بنم جان عزیزم \* مشوی \* ما بها و خون بهارا باقیم \*  
بز به او خون بهایی بولاق اکابنه \* مشوی \* جانب جان باختم بشناقیم \*  
نا خبر و تراخی ایتیموب جان او بناق جانینه تجیل و شتاب قیلدک و بذل روح  
ایلدک \* نسیمی \* من ز عشق یار نتوانم بجان باز آمدن \* زآنکه هست آیین  
مادر عشق جانباز آمدن \* تاب سوزم آتش عشق رخس پروانه وار \* کرد شمع  
روی او خواهم پیرواز آمدن \* جان نباید داد عمری در غمش تا چون صبا \*  
باسر ز افش توانی محرم راز آمدن \* عزم آن دارم که سر در پایش اندازم ولی \*  
حسن رویش بر سرم نکذار داز ناز آمدن \* هر که اورا چون نسیمی کام دل  
می بایدش \* از مراد خرد گذشتن و ز همه باز آمدن \* مشوی \* ای حیات عاشق ن  
در مر دی \* ای عشق دعوا سن ایلان کسسه عاشق ک حیات عشق بار ایل اولمکده در  
\* بیت \* عاشق بمرک مائل و عاقل بهانه جوست \* غازی قتیل دشمن و عاشق قتیل  
دوست \* مشوی \* دل نیایی جز که در دل بردی \* ایدمی ای طالب صادق کوکل  
بولیم سن الا کوکل ایلتمکده یعنی \* بیت \* یا کوکل اول حضرت ارمک کرک \* یا ایرنه  
کوکلنی و یرمک کرک \* مضمونی اوزره مادامکه اول حضرت کوکل و یرمه سن  
کوکل صاحبی اولیم زسن و بوائده جان فدا ایتیه سن حیات جاودانی بولیم سن  
\* مشوی \* من دلم جستم بصد ناز و دلال \* او بهانه کرده بامن از ملال \*  
بن محبوب کوکل ایستدم اول معشوق بی بدل صد ناز و دلال ایله اجتناب  
و ملال سمتمدن بکا بهانه ایلش یعنی قلبی عرش رحمن و خلیفه سبحان و وارث  
حقیقت زبده اکوان و فخر جهان اولان مرشد کمال کوکلنه بول بولمغه کندی  
کوکل دخی مرآت مجلای جمال لایزال اولمغه لایق بر کوکل اولمق تمنا ایلدم  
اول محبوب و مطلوب بم ناز و اجتناب جهتمدن بکا انواع بهانه ایلدی و یا خود  
نظر ار باب شهودده وجه جمال دوستدن غیر شی کور نموب و جناب حقله  
معامله ایلدکر نده کاه اطلاق و تنزیه و کاه تقید و تشبیه یوزندن مکالمه ایدرل  
نکیم کتاب کریم و احادیث شریفه تنزیه و تشبیه اوزره نازل و وارده اولمشدر  
پس عارف واصل و وارث فضل دخی تنزیه و تشبیه مرتبه سندن نطق ایدر

و حق جل و علایه دل اسنادی بو وجهله در که قلب صاف ار باب مشاهدات  
مرآت مجلای تجلیات اعما و صفات و مظهر تجلی ذات اولدینی اعتبار ایلد در  
با خصوص (کل اناه بترشح بما فید) مصداقجه دلد کمال جلا و استجلا حاصل  
اولد فده همان دل تجلی و تجلی دلدن عبارت او اوب بین زجاجة القلب و نور  
التجلی فوق و تمیز قالدز و ملال اسنادی دخی بو محله اجتناب معناسنی متضمندر  
و دلال دخی ناز معناسنه در و عمر بن الفارض بومقوله قلبک وصفنده بیوررل که  
\* بیت \* قلبی فیه کنت اسکن دونه \* ظهور صفاتی عنده من حجبیتی \* مشوی \*  
کفتم آخر فرق نیت این عقل و جان \* محبوبم ایتدم حبیبامه منوقاملکا  
پروردکارا بو عقل و جان خود آخر سنک غریقی دریای عشق کقدر \* مشوی \*  
گفت رو رو بر من این افسون بخوان \* محبوب و مطلوب و ابکی جهانده مقصودم  
بکا ناز ایدوب ایتدی یوری یوری بوا فسونی بکا اوقومه و نار شوقک حریفی بم  
دوبوب سوزش عشقده نی کبی دم اورم \* مشوی \* من ندانم آنچه اندیشیده \*  
بن بتلیمی بم اول معنایی که سن فکر ایدرسن (انه علم بذات الصمد) قول  
کریم خود ایشندک ایدمی فکر کده اولانی دخی فکر که کلزدن اول بیلورم  
سنک ایه بو قول و فکر کدن رایحه انینیت استشمام او انور \* مشوی \*  
ای دودیده دوست را چون دیده \* پس ای ابکی کورمش احوال دوستی نیچه  
کورمش سنکه ایلکده رؤیت جمال دوست طلب ایدرسن و بشقه رانی و بشقه  
مرئی اولمق اوزره رؤیت طلب ایدنله خودالی بوم القیام نهی (ان ترانی) ایله  
جواب و یرمکدن زمان بر آن خالی دکدر سن ایه بونلری ایشیدر کن عقل و جان  
و عشق جانان و در بای عشقده نهان اولمق قیدلینه بند او اوب بن اکادیدم و اول  
بکادیدی دیو طور من ایلکدن سو یرسن و کندی وجودک در میان ایدرسن  
پس بو حال ایله جمال دوست مشهده سن تمنا ایتک ایتیه بکا صلد \* مغربی \*  
ای تو مخفی شدی پیدایی \* وی نهان کشته از هویدایی \* من که باشم که نازا شایم \*  
تو بی آنکس که خویش را شای \* غیر تو نیست هیچکس موجود \* زآن سبب بی  
شریک و همنایی \* غین و عینی و کثرت و وحدت \* هم تو مجموع و هم توتشهایی  
\* صفت و اسم غیر تو چون نیست \* چون تو عین صفات اسمایی \* مغربی که  
رهی ز مغرب خود \* ناز مشرق چوماه برانی \* از تو و اوستی تو و اویی \*  
از من و ماست بی من و مایی \* جهد کن تا شوی بدوینسا \* چونکه یابی بدوست  
بینایی \* پس بدانی یقین و بشناسی \* پس بینی عیان و بینایی \* که جزا او نیست



در سرای وجود \* بحقیقت کسی دگر موجود \* ای مستمع قابل حضرت  
مولانا قدس الله انفسه بوابیات شریفه ایله هم کند یلرینک بلا وجود موهوم  
در بای وحدت مطلقه ده کلیت ایله غرق و غیب اولدقلرین بیان ایدر وهم  
حقیقت بین اولم یوب سر وحدتدن بیخبر و عاشق ایله معشوقی غیری یلایوب  
عشقندن غیری شی کورن کژ نظرله واثینیتده ایکن ادعای عشق ایدنلره نعره یی  
ایدلر و بعضی کسینه لدخی ایاغی ناکهان کنج کو پنه یکمیش کی بی زحمت  
و مجاهده مرشد جوادک بخش و عطا سندن نور محبت آلهیه ایله قبله قلبن  
اشغال ایدوب لکن بلا مجاهده و مشقت حاصل اولمغه قدر و قیمتن یلایوب  
و حفظ اسرار ایتموب اسرار محبتدن ناهل و منکر اولنلره راز آجان و کفران  
التمه ایدنلره بیورلر که \* مشنوی \* ای کران جان خوار دیدستی ورا \*  
ای جانی ثقیل اولان کفران التمه اول دوستی خور کوردک و قدر و قیمتن یلایوب  
کشف راز ایلدک \* مشنوی \* زآنکه بس ارزان خریدستی ورا \* زیرا که  
اول حالی و دوستک محبتنی زیاده اوجوز صاتون الدک طریق محبتده خود جان  
و باشلر فدا اولاق کرک ایدی سن ایسه ناکهانی بولدک انکیجه ن قیمتن یلایوب  
و بوالیدغک سولرسن ایدی \* مشنوی \* هر که اوارزان خردارزان دهد \*  
هر اول کسینه که بر شینی ارزان اله ارزان و برر مثلا \* مشنوی \* کوهری طفلی  
بقرصی نان دهد \* پس کوهر کران بهانی بر طفل بر قرص و نانه و برر پس طفل  
نا بالغ طریقت اولان کران جانلر دخی قدر انوار محبت و قیمت اسرار طریقتی  
یلایوب و طاعت حقه و انقیاد مرشد ده رعایت مراسم عبودیت و ادب  
قلبایوب نان و خوان و مکر نفس و شیطانیه فریفته اولمغه اول در نیم بی همتا  
و کوهر عظیم بی بهانی اضاعت ایدر زهی خسران و زیان پس بعضی سائللر  
سؤال ایدوب یا مولانا سز خود عوام و خواصه علی السویه بوقدر کشف  
اسرار ایلدیکز کم بلکه سز دن اول کلنلر بومر تبه به جرأت ایدی پس اول  
سؤال سزه دخی وارد اولزمی دیو واقع اولان سؤال مقدره جواب طریقی  
اوزره بیورلر که \* مشنوی \* غرق عشقی ام که غرقست اندرین \* عشقه های  
اولین و آخرین \* ای بکا اعتراض ایدن کسینه لرین بر عشقه غریق و بر نورک  
نارنه حریق که اولین و آخرین یک عشق لری بو عشق دریا سنده غرق اولوب قطره ای  
مر تبه سی دخی نابود اولدی یعنی فی الحقیقه اولین و آخرین یک عشق و محبت  
و طلب و رغبت لری بن غرق اولدیغم بو عشق دریا سنده غرق اولما غیچوندر

ووجه عشاقک حشری بالاخره بودریای عشقه غرق اولوب نور محمدی  
بحرند بر قطره و شمس محبتده محو اولمش ذره درو بنم فرط محبت بر درجه ده در که  
عشق جهانیان اول دریاده غرقه در پس بویه ایکن بنه تمام حال درونم  
بیان ایچون مراد اوزره بسط مرام و تقریر کلام ایده موب \* مشنوی \*  
مجلس کفتم نکردم زآن بیان \* کلمات اسرار الهیه بی مجمل دیدم مفصل  
دیدم و اول اسرار دن کاهی بیان ایلدم \* مشنوی \* ورنه هم افهام سوزد  
هم زبان \* یوخسه بومنوال اوزره بطریق الاجال والکنایه و بحسب التمثیل  
والاستعاره سولایوب آشکارا و صراحه سولاییدم نه فهم و عقول فالوردی  
نه زبان جمله سوزان اولوردی بس اسراری ستر ایدوب علی طریق الکنایه  
و بر سبیل استعاره سولایوب و محل تفصیلده مجمل بیان ایلک آداب طریقتندر  
بلکه عند ارباب المعارف واجدیر فلهذا اخفاء اسرار و اهل اولنلره مقصود  
و مرامی اظهار ایچون بعضی اصطلاحات وضع اولمشدر که انک مالی اربانه  
معلوم و محرم اولمیلر دن مستوردر ایدی طالب مستعدله کرکدر که نعل  
باز کونه دن غافل و صورت افسانهیه قانع و مایل اولیه و عبارتک مفهوم  
صریحیه له استغنائیمه بلکه انک حقیقت ما آن تفکر و تفتن ایدوب  
معنای باطنیسی اذعان قبله مثلا جمله کتایان دن بعضی بودر که \* مشنوی \*  
من جواب گویم اب دریابود \* بن چونکه لب دیم مرادم اب محبوب صورت  
اولیوب بلکه اب دریای وحدتدر لب دریای وحدت ایله دخی مرادم  
بواطن انبیا و اولیاد که درونلری بحر وحدت و بیرونلری ساحل بشریتدر  
اما بعضی محله بحسب اللفظ اصطلاحات شعرا به دخی مطابق اولیوب لفظندن  
نسنه فهم اولنر مثلا \* مشنوی \* من چولا \* کوم مراد الا بود \* چان بن لا  
دیسیم مراد عکس لا اولان الا اولور یعنی بن نفی وجود ایدوب لاشی و معدوم  
و فنا و هیچیم دیسیم مرادم وجود واحد حقیقی بی اثباتدر و بقاء حقه باقی اولمغی  
اشعار در ایدی ( ولا تقف مایس لک به علم ) غوای کریمی اوزره مجرد الفاظدن  
ظاهر و مستفاد اولان معانی مراد اولمشدر زعم ایتموب کفنا ر اسرار عشاقه  
انکار ایتیمه سن و علم ظاهر و تاج و خرقه و تسبیح و سجاده و زهد و عبادتدخ  
اولند قده مطلقا علم ظاهری و عموما تاج و خرقه کینلری و تسبیح و سجاده  
استعمال قیللری و زهد و عبادت ایدنلری نفی و سلب دکلدر بلکه نفی و سلب  
ایتدیکلری علم ایله عمل ایتموب و ظاهر اقرار ایدوب باطنه اقرار ایتیمان معاندلر و تاج



وخرقه به مستحق دکل ایکن بغیر استحقاق تاج وخرقه کیوب وائنه تسبیح ووصا  
آلوب وارد نیجه سجاده کوزدوب اصلاذوق وخالدن خبری اولیان مقلیدل  
وزهد وعبادتق الله اولوب ریا یلین بد بخنلردر یوخسده آنکه سلب عموم اوله  
ایندی فهم درست صاحبی اولوب مردان خدایک کلتی نه مقوله کسنه لره وارد در  
اذعان قبل واکرم رایی و مقاد به دخی نیچون تعرض او توردر ايسك ریا و تقلیدی  
انیا و اولیا عموم ایدوب خصوص اربا شرک ابله برابر طویاوب اکبر بکار دندر  
اگر سنده دخی واریسه قلبکدن رفع وازاله سیچون حقه مناجات ابله  
وخلوص قلب اله کتورمک ایسته و تقلیده ايسك تحقیقه ابر بسک تمنا قیل  
حاصل کلام بیان اولسان اوصاف رده دن سنده واریسه ازاله ایدوب  
واوصاف سنیه دن نه واریسه اکا شکر ابله وحق تعالی نک نعمتی بیل  
واکا کوره عمل قیل ﴿ منوی ﴾ من ز شیرینی نشستم روترش ﴿  
بن شیرینلکمدن لذت دروئمدن ترش روا تورمشم ﴿ منوی ﴾  
من ز بسبیری کفتمم خوش ﴿ بن کثرت کفتمدن خاموشم یعنی حلاوت  
حال درونم اولد یغنه بناء یوزم پورتاروب وکوزم قیساوب دائم الاوقات  
توجه اوزره او تورورم و زبان حال مفتوح و ابواب معانی کشاده اولوب  
نیجه اسرار وحق ابق کشف اولمله صمت و سکوت اوزره طورورم  
پس ترش روی اولدیغم معنی حلاوتدن و خاموش اولدیغم کثرت کفتم  
اسرار دندر ﴿ منوی ﴾ تا که شیرینی ما از دو جهان ﴿ حتی  
بزم شیرینلکمز ایکی جهانندن و جهاننندن ﴿ منوی ﴾ در حجاب  
روترش باشد نهان ﴿ ترش رویاک حجابنده خفی و نهان اوله ﴿ منوی ﴾  
نا که در هر گوش ناید این سخن ﴿ تا که بوسه هر گوش نامستعده کلیه  
و نامحرملر استماع ایتیه دیو ﴿ منوی ﴾ یک همی کویم ز صد سرلدن ﴿  
سرلدن دن بوزده برین سویلرم و غایت ابله چوق بیابوب سر و حد تدن  
ذوق کلی الدیغم ایچون قدر محبتی بیلوب اوجوز خرج ایتم و طفل ناباغ کی  
کوهر بی بهایی یک نان پاره به ویرم واریاب استعدادی اقل من القلیل  
مشاهده ایتکه بالضروره قبض و امساک اقتضا ایدوب کشف راز ایتم  
پس بوقدر حقائق و دقائق قدن دخی زیاده کشف راز اولورمی دیرسه کز  
بو سویلن کفتم اسرار لدیسه دن بوزده بری و در یادن قطره  
و مهربدن ذره در یوخسه کاهو حقه مرادم ادا ایدوب کشف اسرار

قابلیت بوقدر رودخی ﴿ م ﴿ من تمام این نیارم کفت آزان ﴿ منع می آید  
ز صاحب مرکران ﴿ و فقیحه تکلمه دخی اذن بوقدر والا نه لرسو یانوردی  
اما ای طالب صادق سن کر چکدن عاشق و طریق محبت و راه وحدتده  
سالك فایق ايسك زنهار بونک کی شاهد بی همتا و زیبای زیر پرده ده  
مشاهده ایتکه قاعته ایلله واکر دست همتک برقع جمال یاره ابریشورسه  
کشف قناع ایدوب ملاحظه وجه جاناندن برآن و طرفه عین ذاهل اوله  
و وصلت دوست ال ویرر سه انی آخره صامتق ایچون آله حتی محبوب  
دخی سنی دیلوب و صلندن بهره مند اوله سن شاهد فروشاک خودغبین  
عظیمدر پس محبوب فروش اولور سک باری شول رجال خوش خصالمه  
فروخت ابله که ( رجال لائلهم نجارة ولا یسع عن ذکر الله ) انلرک  
شاننده اوله و عبارات والفاظ موضعه حقیقت اولور قیاس ایتم و دعوائی  
کمال فهم ایلله زیرا پندار کمال و پندار فهم فهم ایتامک و کالدن بی بهره اولمقدن  
پس پندار فهم و خیال و و همدن رها بولق ککرکن که مقام فهمه قدم  
نهاده اوله سن ای جان پدر زنهار بونی دخی دیمه که بن مشک هوشم  
امواج در بادن پرایتم و دریا بنم مشکه صیغدی بوخود محالدر فاما بنم مشک  
هوشم دریاده کم اولدی دینسه خوبدر زیرا عقل شول محله دک لازمدر که  
سنی درگاه سلطانه ایلته چونکه حرم سلطانه داخل اوله سن عقله  
طلاق ویرکه ﴿ ع ﴿ هم عقل عقیده است و هم علم حجاب ﴿ پس  
مادامکه عقل و وهم و علم و فهمی بر طرف ایتیه سن جمال شاهدهی کوره مز سن  
و مادامکه صورت شاهد دن نظری قالد ریه سن محبوبک معناسن  
ملاحظه ایده مز سن ﴿ نظم ﴿ حجاب طلعت جانان تویی تست  
ای نادان ﴿ حجاب از پیش برخیزد چو تو از خود شوی بکا ﴿ زهی حیرت که  
ای عاشق بصورت دوری از معنی ﴿ زهی حسرت که ای نشنه بکف  
محبوبی از دریا ﴿ حساب از پیش دور افکن اگر خورشید بیجویی ﴿  
صدف بشکاف تابانی نشان اولاولالا ﴿

﴿ تفسیر قول حکیم سنایی قدس سره ﴾

حکیم سنایی قدس سره نک قولنک تفسیر پدر و قول مز بور بویت  
شریفدر ﴿ بهرچه از راه و اما فی چه کفران حرف و چه ایمان ﴿  
حکیم سنایی بیوررلر که هر نه سبب ابله که طریق حقندن و راه مأمنندن



کبر و قاله سن اول حرف و یا خود اول طرف نه کفر نه ایمان حرف طرف  
معناسته دخی کلور حاصل کلام کر کسه اول کلمه کفر و یا خود طرف کفر و کر کسه  
کلمه ایمان و یا خود طرف ایمان اولسون چونکه آنک واسطه سببه طریق  
حقندن دور قاله سن بینهماده فرق یوقدر فرضی سنی طریق حقندن بیدایدن کلمه  
ایمان دخی اولور سه زیرا که \* بهر چه از دوست دور افتی چه زشت آن نقش  
و چه زیبا \* هر نه سببه که دوستدن بعد و فراقه دوشه سن اول نقش زشت  
اواش و یا خود نقش زیبا ایمش نه فرق وارد ر یعنی کر کسه نقش کفر و معاصی  
واعمال سیئه و کر کسه نقش طاعات و ایمان و افعال حسنه اولسون نه فرق  
اولور زیرا مقصود بالذات وصلت حق ایدی اولساد قد نص کره یا نقش  
زشت اولمش یا خود نقش زیبا اولمش ابکیسی دخی سبب دور ینده مساویدر  
\* پس فی الحقیقه کفر و عصیان انسانی طریق حق و صراط مستقیمدن  
دور ایدر فاما ایمان و اسلام نه وجهله دور ایدر دینور سه خالصا و مخلصا  
تصدیق بالجنان اولیان اقرار باللسان و صورت ایمان و لوجه الله اولیان اعمال  
هر کیم اولور سه اولسون صاحبی نجاته ایر کور میوب حقندن بعید قیلور  
و كذلك شول قلبده که ایمانک نوری ظاهر اولیه اول دخی صاحبنه ناردن  
نجات و بر مز و حقه قریب ایتمز \* سنایی \* ذره نور اگر بدست آری \*  
بی تعب جسر نار بگذاری \* وزنه داری تونور نار شوی \* پیش پروردگار  
خوار شوی \* ره نمای تونور ایمانست \* عقل در کار خویش حیرانست  
مردی کفر و زندگی دینست \* هر چه گفتند مغرآن اینست \*  
دین و مات در عدم زدنست \* کم شدن از برای کم شدنست \*  
دین نیایی کرت غم بدنست \* زآنکه کابین دین طلاق نذست \* کار دین خودنه  
سر سری کاریست \* دین حق را همیشه باز ایست \* آنکه کم زد وجود عالم را  
\* گویند مصطفی و آدم را \* تکیم عین القضاة همدانی دخی زبده الحقایق  
نام نگاشته تمهید اصل ثابده بومعنادن خبر و یروب دیرل که اگر مذهب  
مرد را بخدا رساند اسلامست و اگر هیچ آگاهی ندهد طالب را بیزدی  
از کفر بتر باشد اسلام نزد روندگان آنست که مرد را بخدا رساند و کفر آن  
باشد که طلب رانمی و تقصیری در آید که از مطلب باز ماند طالب را بانهنده  
مذهب کارست نه بامذهب \* قطعه \* آتش بزخم بسوزم این مذهب و کیش

عشق بنهم بجای مذهب در پیش \* تا کی دارم عشق نهان در دل خویش  
\* مقصود رهی تویی نه دینست و نه کیش \* چه دانی که چه می گویم طالب باید  
که خدا را در جهت و درد نیاید در آخرت و در بهشت نجوید راه طالب  
خود در اندرون اوست راه باید که در خود کند و فی انفس کم هم هم موجودات  
طالب دل رونده است که هیچ راه بخدا نیست بهتر از راه دل القلب بدست الله  
همین معنی دارد \* انتهى کلامه \* و در معنی \* قوله علیه السلام \*  
و بوسه سخن نبی علیه السلام بوحدیث شریف و قول منفک بیانده در که  
اول حدیث شریف بودر \* ان سعد الغیور وانا اغیر من سعد والله غیر منی  
ومن غیره حرم الفواحش مظهر منها و ما بطن \* بوحدیث شریفک سبب  
ورودی بودر که حق تبارک و تعالی قذف محسنات ابدناره حد تعین یورد قد سعد  
بن معاذ رضی الله عنه ایتدی یارسول الله عليك صلواة الله اگر بن خائده بر کسندی  
زوجهم ایله فعل زناده کور رسم شهود احضا رینه کید رسم بن کلبه زانیه  
حامله اولور و زانی دخی فرار قیلور و اگر اکاسه و ز سویلر کن قذف ایدر رسم  
حد قذف ایچون بکاتاز یانه ضرب ایدر و اگر سکوت ایدر رسم بنی غیرت هلاک  
ایدر دید که رسول علیه الصلواة والسلام بیوردیلر که تحقیقا سعد غبور در و بن  
سعد دن زیاده غیورم و حق جل و علایندن اغیردر و غیرت حقندنر که فواحشندن  
ظاهر اولان و باطن اولان شبثی حرام ایلدی و بوحدیث شریفک ماقبله  
مناسبتی و معنای شریفک احوال عشاقه موافقتی بووجهله در که حضرت  
مولانا قس سره بن اسرار و حدیث و اخبار محبتی تفصیل ایتموب بحمل سوبلدم  
و کتایت ایدوب تصریح قیلدم بوخسه حقیقی اوزره عیان اینسم عقول و فهم  
سوزان اووردی و بن شیری نلکمدن ترش روا و توروب و بسیاری کفتاردن  
خوش اولمشدر که حتی کوش ناخمره سوز کتسون و نااهل اولنلر اسرار  
و افق اولسون \* پس لاجرم سرانیدن بوزده بر یسن سوبلدم بیورمش  
ایدی پس بعض مستعین کویا سوال ایدوب بامولانا چونکه بوندن زیاده  
عیان و بیان اینکه امکان وارد تحقیق و ابضاح اینده کز اولمازمی دید کلرنده  
سوال مقدره بوحدیث شریفله جواب و یروب بیورر که غیرت عاشق  
و معشوق افتضا ایدر که عاشق ایله معشوقک سر نه غیر و افق اولیه و ناخمره  
کشف اسرار قیلیمه زیرا غیرت غیردن مأخوذه و مشتقه اولوب و اصطلاحد



ان الغيرة كراهة مشاركة الغير فيما يمار به \* ودخى الغيرة سقوط الاحتمال  
ضنا والضيق عن الصبر نفاسة \* ديو تعريف اولئـدر و غبرت دخى  
ايكيدر بر يسي غبرت عبد و بر يسي غبرت حقـدر غبرت عبد اولدر كه  
احواله غيرك اطلا عني كره كوروب عجب ورياندا خل ايتامك ايجون  
حالتي غيزدن سـترو حفظ ايد و ازد واج ايتـد بكي عرايس ايكار اسرار  
الهيتهك جمال فتاعني كشف ايدوب ناخرمه كوستر ميه سعد رضى الله عنه  
كبي غيور اوله واعمال واحوال خالصـالله اولوب اندن غيره نصيب  
و بر مامي اوزرينه واجب قبله و عبد اوزرينه اولان غبرت حق دخى طاعات  
عبددن مخصوص بالحق اولان شى ده غيرك انكـله مشاركتك كراهتي در  
روى عبدالله بن مسعود رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
( ما احد اغير من الله تعالى ومن غيرته حرم الفواحش ما ظهر منها وما بطن )  
وعن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ( ان الله يغار  
وان المؤمن يغار وغيرة الله ان يأتى العبد المؤمن ما حرم الله عليه )  
حكايـت اولئـدر كه بر كون سري سـقطى قدس الله سره كه حضورنده  
( واذا قرأت القرآن جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجابا مستورا )  
آيت كريمه سي قرأت اولئـد قدس سر سـقطى اصحابه توجه ايدوب  
حجابا مستورا بيوريلن نه مقوله حجاب مكن ميدرديدى سز اعلم سزديدلر  
بيورديلر كه حجاب مزبور حجاب غيرتدر وحق تعالىدن اغير هيچ احد  
بوقـدر \* پس بوآيت كريمه نك معناسى بودر كه حق تبارك وتعالى  
كـال غيرتـدن كفارى معرفته اهل قتلدى \* وشبلى طيب الله انفسـه  
دخى بيوررلر كه غيرت ايكيدر بر يسي نفوس اوزرينه اولان غيرت بشريه در  
و بر يسي قلوب وانفاس اوزرينه اولان غيرت الهيته در كه انفاس عشاق  
ماسـواده ضايـع اوليوب و قلوبـه محبت الهيته دن غير يسي واقع اوليه \*  
وقال بعض العارفين الغيرة فرض على اولياء الله وما احسن الغيرة عند المحبة  
وعند المنادمة \* وقال الجنيد الغيرة لا تجوز الا في اوقات ثلثة عند الذكر والغفلة  
وعند المحبة ان يرى صاحبه مع العلاقة وعند التعظيم \* وقيل الغيرة غيرتان  
غيره من الحق على عباده وهو ان يستترهم عن اعين الخلق ويقع له المهابة  
في اعينهم وغيره من العبد في الحق فيستر حاله عن ان يعلم احد معرفته له وشوقه  
عليه وشيخ الاسلام عبد الله انصارى قدس الله سره دخى غيرته عبد ايجون

اوج درجه اثبات ايدوب بيوررلر كه \* الدرجة الاولى غيره العابد على عمل  
ضايـع يسترد ضياعه ويستدر ك فواته و يتدارك تواءه \* والدرجة الثانية  
غيره المريد على وقت فات وهى غير قاتله فان الوقت وحي الغضب  
ابى الجانب بطى رجوع \* والدرجة الثالثة غير العارف على عين غطاها  
غين وسر غشـيه رين ونفس علق برجاـه اولفت على عطـاء بس عبدالله  
انصارى قدس سره نك غيرته بيان بيورد بغي درجات معلومك اولوب درجه  
ثالثه ده اولان غيرت عارفين عين اوزرنده واقع اولان برده غين ايجون اولد بغي  
ذوق ايتد كسه ضمير خورشيد تنويره ستر اوليه كه حى بالذات وقيوم كل اولان  
حضرت حق و فياض مطلق جيع موجوداته نجلى عام اليه نجلى ايدوب حى  
ومحبي اسمك حضرتندن جله اشيا حيات باطنه و ظاهره اليه حيات بولشـلردر  
فلهذا جميع اشياك نطق وحياتي حقك نطقى وحياتيه در ولكن اشياـه اولان  
سر نطقك ظهورندن و ارباب حجابك اول سر نطقه اطلا عندن حق جل  
جلاله كندونفسى غيرت اليه وصف ايدوب محرم اولان ارباب كشفدن غيرى به  
اول سر ك ظهور و اظهارن حرام ايلدى ودخى غيرتـندر كه ظاهره و باطنه  
وجود حقـدن غيرى بروجود آخر بوعينك يته نخل ذات احديت اولماق ايجون  
ظاهرده و باطنده اولان صور اشياـه نجلى وجودى عامى اليه ظاهره و نجلى  
وعين اشياـه ايلدى بده نفسى غيرت اليه وصف ايلدى اكـباء كه صور اشياـه  
نجلياتيه ظاهره وعين اولد بغي ارباب حجابك عينه ظاهر اوليه پس كـال غيرتـدن  
فواحشى يعنى اشياـه اولان اسرار عينيك اظهارن عين اولان اشياـه حرام  
قيلدى و اظهاردن منع ايلدى ز يـاهر شـيده اولان تعين الهى نطق انا الحق  
اليه ظاهر اولوب حق هر شـيده كندوبى اظهار ايتد كده سـروحـدت بارز و متكشف  
اولوردى فلهذا نطق اشيا نطق باطنيدرك قوله تعالى ( وان من شى الا بسبح  
بحمده ولكن لاتفقهون تسبيحهم ) و بحر زخار حقايق ومعدن اسرار  
ودقايق شيخ محي الدين عربى قدس الله سره الفايق فص هوديه ده بومعنايى  
بيان ايدوب بيوررلر كه ( قد ورد النص الالهى بهذا كله الا انه تعالى وصف  
نفسه بالغيرة ومن غيرته حرم الفواحش وليس الفحش الا ما ظهر لمن ظهر له  
واما لحش ما بطن فهو لمن ظهر له فلما حرم الفواحش اى منع ان تعرف حقيقة  
ما ذكرناه وهى انه عين الاشياء فسترها بالغيرة وهوانت من الغير فالغبر يقول

وبحي الغضب ( اى  
سريع الغضب شديد  
النفار ( اى الجانب  
اى لا ينفاد ولا يلبس اذا  
انى ( بطى الرجوع )  
الى الرضاء اذا غضب  
سـه

مطلب  
در تحقيق غيرت



السمع سمع زید والعارف بقول السمع عين الحق) وشيخ رضی الله عنه بوجهه  
ما ذكرناه بيوردني بوزنك سببا فنده اولان قول ابدية حق سالكك  
وطريقك عين وغايته دردمش ابدی وهو قوله قدس روحه (فالناس على قسمين  
من الناس من يمشي على طريق يعرفها ويعرف غايتها وهي عين الطريق التي  
ومن الناس من يمشي على طريق يجهلها ولا يعرف غايتها وهي عين الطريق التي  
عرفها الصنف الآخر فالعارف يدعو الى الله على بصيرة وغير العارف يدعو  
الى الله على التلبذ والجهالة فهذا علم خاص يأتي من اسفل سافلين لان  
الارجل هي السفلى من الشخص واسفل منها ما تحتها وليس الا الطريق فن  
عرف الحق عين الطريق عرف الامر على ما هو عليه فان فيه جل وعلا بسلك  
وبسافر اذ لا معلوم الا هو وهو عين السالك والمسافر فلا عالم الا هو فن انت  
فاعرف حقيقة نفسك وطريقك فقد بان لك الامر على لسان الترجان ان فهمت  
وهو لسان حق فلا يفهمه الا من فهمه حق فان للحق نسا كثيرة ووجوها  
مختلفة) انتهى كلام الشيخ بس شيخ طيب الله انفسه بكلمات قدسية سنك  
معنا سندن فهم اولنان بودر که حق عين جميع اشيا اولوب ولكن (قل انما حرم  
ربي الفواحش ما ظهر منها وما بطن) قول کریمی ايله اول جميع اشياك عینی  
اولديغتك معرفتند منع ايلوب حقیقت من بوره بی غیرت ايله ستر ایتدی  
وغيرتدن معنای غیرت ملحوظ اولغله شیخ رضی الله عنه غیرت معنای غیرت  
اوزره استعمال ایلدی یعنی حقیقت واحده اولان حق اسم غیر اطلاقیله غیرت  
ملحوظ اولنان تعینات كثيرة مختلفه ايله ستر ایلدی دیو بیوردی حقا حقیقت  
حال بودر که سائر حقیقت الهیه اولان غیرت سنک انت ايله اشارت اولنان  
وجود کدر که سنک وجود کده معین وظاهر اولان حق سنک تعینک ايله ستر  
ایتمدر زیر تعین معینک غیر بدر فلها هذا مخاطبك وجودی غیر ايله تسمیه وانکله  
ستر قبلندی اکابنه که انانیت وانیت ونحنیت وفوقیت وتحتیت هویت واحده  
غیر متاهیه بی تعدید ایتمدر پس هویت واحده دن انت وانا ونحن وهو ايله  
اولان کنایات متکثره وعبارات شتی و متعددده ظاهر و غیرت باهره اولدی  
انت ايله مقید اولان غیرت ایه غیردن مأخوذه و غیرت نفاذ معنی غیری مستلزمه در  
فافهم جدا مغربی فرماید ای بخورشید حسن عالم کبر کرده هر ذره را  
چو مهر منیر نقش خود را نکاشته در دل شسته نقش جهان زلوح ضمیر  
کرده بر لوح عالم ترکیب صورتی بر مثال خود تصویر هم بخود نقش روح او کرده

هم بخود کرده طینش تخمیر نام او کرده آدم و حوا رجھان عبارت و تعبیر  
اوست خورشید و کائنات و شعاع اوست دریا و کائنات غدیر زانکه با اوجز  
او محال بود زین سبب شد سر بر عین امیر از چه رو عشق و عاشق و معشوق  
مخدومی شوند بی تصحیر چون ذلیل و عز بزر دو یکست یاغی از چه روست  
عین فقیر بس سزد می ترا اگر کو بی زبان فصیح بی تغییر که جزا و نیت  
در سرای وجود بحقیقت کسی دکر موجود ابدی ای عاشق صادق مقدمات  
من بوره معلومک اولدیه کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا دخی قول حکیم  
سنایی و مفهوم حدیث شریفی تفسیر و بوذکر اولنان اسرار تفریر ایدوب  
بیورر که مثنوی جله عالم زان غبور آمد که حق جله عالم اول سیدن غبور  
کلدی که حضرت حق مثنوی برد در غیرت برین عالم سبق غبرنده بو عالم  
اوزرینه سبق ایلندی یعنی غیرت حق عالم و عالیه غلبه ایدوب جهان وجهان بیان  
غیرتی غیرت حقن اخذ ایتدی مثنوی اوچو جاست وجهان چون  
کابد خدای متعال و ایزد بی مثال فی المثل جان کیدر وجهان اکانست  
قالب کبیر فاذا کان كذلك مثنوی کالبس از جان پذیرد نیک و بد  
کالبس کندودن ظاهر اولان نیک و بد هر نه ایه معنی جانن قبول ایدر ز را  
اجساد عالیه متصرف حقیقی حقن غیرت بوقدر بناء علی هذا باب کشف  
وشهود مرای اشیاء حقن غیرن کور منزل و غیره نظر فیلزل غیر بوق  
کیمی کور سوزل پس (حسنات الابرار سیئات المقر بین) خواستی اوزره ارباب کشف  
مرتبه شهوددن ایمان بالغیبه رجوع ایتسه و مشاهد غیر قبیله غیرت حق  
حالت من بوره بی عارف من بوردن زله عدایدوب اکاعیب وشین اولور تنکیم  
حضرت مولانا بومعنا بی بیان بیورر مثنوی هر که محراب نمازش کشت  
عین هر کیم که صلوة جانبک محرابی عین اولدی یعنی قبله روحی وحدت  
مطلقه و منظر قلبی حقیقه الحقایق اولدی مثنوی سوی ایمان رفتن  
می دان توشین انت ایمان جانبته کیمه سنی سن اکاعیب وشین بیل ز را ایمان  
غیبه اولانی تصدیق بالجنان و اقرار باللساندر و عین غیبه اولان ظاهر  
اولغله شفا مشهودی اولقدر پس اصحاب عیان مرتبه ایمان رسمی به  
کلمک انلره کوره شیندر و عوامه کوره عزت و شرفدر مثلا مثنوی هر که  
شدمر شاه را اوجامه دار ه اول کیمه که پادشاهه تقرب ایدوب جامه  
دارا و اسه مثنوی هست خسران بهر شامش اتجار شاهدن



اوتوری آخر دیاره کیدوب تجارت قیاق اکا خسران وزیاند زرا روز و شب حضور شاهده ایکن دور و غایب اولور و کذلک ﴿ مثنوی ﴾ هر که با سلطان شود او همنشین \* هر اول مقرب که همنشین سلطان اوله بویه مقبول و مقرب ایکن ﴿ مثنوی ﴾ بر درش شستن بود حیف و غین \* اول کسند همنشینی شاهی قو بوب سلطانک قیوسی اوزره اوتور مق غین عظیم و حیندر زرا قدرین بلامش اولور نیکم امام علی کرم الله وجهه (رحم الله امرؤ عرف قدره ولم یهد طوره) پیور مشدر و دخی (ما هلك امرؤ عرف قدره) دیمشدر و کذلک ﴿ مثنوی ﴾ دست بوشش چون رسد از پادشاه \* چونکه پادشاهدن بر کیمسه به ال او پیک ابر بشه یعنی پادشاه اکا درجه عالیه اعطا ایدوب وقانون پادشاهی اکا پادشاهک الن او پیک اولوب عنایت پادشاهیدن اکا بومرتبه اعطا اولنش ایکن اول مرتبه سن بلیوب و اول درجه نیک حکمن و برمیوب ﴿ مثنوی ﴾ کرگزیند بوس یا باشد کناه \* اکراول کیمسه پادشاهک الن قویوب ایاغز او پیک اختیار ایدر سه کناهد زرا (لا شرف مع سوء الادب) پیور مشدر بومحله ایسه اباق او پیک سوء ادبدر ﴿ مثنوی ﴾ گرچه سر بر پانهادن خدمتست \* اگرچه پادشاهک ایاغنه باش قومق و غبار اقدامه یوز سورمک خدمت و حضور پادشاهیده اولنره عزتدر و لیکن (ولکل مقام رجال) موجهه ﴿ مثنوی ﴾ پیش آن خدمت خطا و زانست \* اول خدمت منبه فتنده سر پانهاده اولق خطا و زله در و کندویه مورث ذلتدر حاصل کلام پادشاه انی ال او پیک مرتبه سنه ترقی ایدر بوب اعزاز و اکرام ایغش ایکن مرتبه دنییه تنزل ایتمک پادشاه فتنده ترک ادب و ذات و دناءتدر و بونوجیه مراتب اعتبار یله در و ایمان غیبی ایله ایمان شهودی به کوره در یوخسه عاشقه شرف و عزت محبوبک ایاغز او پیکدر ایددی ای عبد مقرب و خاص ﴿ مثنوی ﴾ شاه را غیرت بود بر هر که او \* بوگزیند بعد از آن که دیدرو \* هر کیمکه پادشاهک جمال باکال و دیدار بی مثالن کورد کدنصکره دیداری قو بوب بوی اختیار ابلیه پادشاهک اوزرینه غیرت ایدر بویدن مراد الفاظ و عبارت و نقش صورتدر پس پادشاهک جالی کورد کدنصکره کاغذده یازیلان نقشه و غیره نظر ایتمکه پادشاه راضی اولمز غیرت ایدر کما قال ابو القاسم النصرا بادی (من نظر الی شیء غیر الحق فلا یبصر الی الحق فانه غیور و من غیره انه لم یجعل الیه طریقا سواه و لا علیه دایلا غیره) کورمز میسن آدم علیه السلام

چنده نفسی ایچون وطن خلود ایستدیکچون حق تعالی چندن آدمی اخراج ایلدی و ابراهیم علیه السلام جکر پاره سی اسمعیل صلوات الله علیه محبت ایدیکچون ذبیح ایله امر ایدوب حتی محبت قلیندن چیقاردی (فلما اسلموا له للجبین) و صفا سره منه امره بالفداء منه فانه غیور لایحجب ان یری فی قلب عبده سواه و قیل ان ابا یزید البسطامی (رأی جماعة من الخور العین فی منامه فخطر الیهن فساب وقتله ابائهم انه رأی فی منامه جماعة منهم فلم یلتفت الیهن وقال انکن شه اغل) و بالله التوفیق بونلرک جله سی آثار غیرتندر ﴿ مثنوی ﴾ غیرت حق بر مثل کندم بود \* مثلا غیرت حق کندم کبی اولور ﴿ مثنوی ﴾ کاه خرمن غیرت مردم بود \* غیرت مردم فی المثل خرمن صمائی کبی اولور یعنی خرمنده بغدادی اصل و صمان فرع اولد یغی کبی فی المثل غیرت حق ایله غیرت خلق خرمنک بغدادی ایله صمانه مائل اولوب غیرت حق اصل و غیرت خلق فرع در فاذا کان کذلک ﴿ مثنوی ﴾ اصل غیرتها بدانیذالده \* غیرتک اصلنی الله دن بیلکز ﴿ مثنوی ﴾ آن خاقان فرع حق بی اشتباه \* خلا یفک آن ولایتی و باخود مخلوقاتک غیرتنی بلا شک و لا شبهه فرع غیرت حق بیلکز ﴿ مغربی ﴾ آن ماه مشتریست بازار آمده \* خود را ز دست خویش خریدار آمده \* پنهان بدین جهان ز سرا پرده نهان \* یارست در ملابس اغیار آمده \* محبوب کشته است محب جمال خویش \* مطلوب خویش را طلب کار آمده \* از روی اوست این همه مؤمن عیار شده \* وز موی اوست این همه کفار آمده \* این کز نیست لیک ز وحدت عیان شده \* این وحدت نیست لیک بتکرار آمده \* این موجه از بحر محیط حقیقتست \* وین جوشها ز قلم زخار آمده \* از موج اوشدست عراقی و مغربی \* وز جوش اوستانی و عطار آمده \* آه ای بار صادق و طریق عشقه همراه موافق معشوق ازلی و محبوب لم یزلی عشق فی دللرک هر برینه برنجلی خاص ایدوب و کمال مرتبه کوکل الیجی و عاشق نواز فزندن هر بر افتاده سنه بر یوزدن معامله ایدر که هر بریسی بن بنده سنه و بوافکنده سنه اولان اظهار حسن جمال و افشاء اسرار وصال بندن غیره واقع اولماه شددر ملاحظه سنده اولور \* ع \* ایکن دل عاشقان بداندیش بود \* و فقیحه احیاناً نظر عقلی ایله نظر ایلد که هر بر سرده بر سر و هر بردلده بر کار مشاهده ایدوب کثرات تجلیاتی مطالعه قیلد فده لاجرم ده دلی یاردن حکایت و برای ناله و زاری تلخی هجر و فراقدن شکایت ایدرلر و چشمسار چشمزدن اشک فراوان



دو کرل تنگیم حضرت مولانا بومندان خبر و بروب بیوررل که ﴿ مشوی ﴾ شرح این بکنارم و کیرم کله ﴿ بوسر وحدت و شرح غیرت بیان ترک ایلدم و شکایت طونارم ﴿ مشوی ﴾ از جفای آن نکارده دله ﴿ اول اون کوکاو نکارک جفا سندن بومحاده نکار محبوب حقیقیدن عبارت و ده دله تجلیات مختلفه قیلد یغنه اشارتدر و جفادن مراد عشق الهی قلب عاشقه مستولی اولما غله حالدن حاله دوند روب و عاشق جلال بار اولان صادق وصال دوستدن غیری بر حاله قناعت ایتوب سیر مرآتیده اولان تلوانتندن صبارتدر و بودخی شکایت دکل بلکه علی ای وجه کان محبوبی ذکر و فکر ایدوب درد درون حکایت واحوال پریشانر وایتدر و بو بهانه ایله کوزندن قاناولاش دو کوب دردلو دردلو اغلامقدر زیراکال و صلنده و ظهور سر وحدتده اغلامق بوقدر اس حق سبحانه و تعالی عشاقک کوزنی یاشنی خریدار اولوب ناله و زار یلرین اراده بیورد فده هجر و فراق یوزندن تجلی ایدوب عاشق دخی بی اختیار جوش و خروشه کلوب زاری و گریه قیلاور و بو هجران و فراق برفرقتدر که عین وصال و بوشکایت شکری حکایتدر و بوزاری عین خنده در ﴿ بیت ﴾ کر چه فراقه دوششم عین وصال ایچنده یم ﴿ کل نظر الله حاله کور که نه حال ایچنده یم ﴾ اکابناء حضرت مولانا بیوررل که ﴿ مشوی ﴾ نالم ابرائله سا خوش آیدش ﴿ ناله و زاری ایدرم زیر ناله و این و آه و حنین اول محبوب طالعینه خوش کلور ﴿ مشوی ﴾ از دو عالم ناله و غم بایدش ﴿ ایکی عالم اهلندن اول حبیب وودوده ناله و غم کر ایدر ﴿ بیت ﴾ شه عاشقک بی زار ایلشدر ﴿ جهانندن کلی بیرار ایلشدر ﴾ همان و صلاک دیلر دیوانه کوکلم ﴿ سنکله شویله بازار ایلشدر ﴾ نه برده اچیلور سه ورد خندان ﴿ انکله همنشین خار ایلشدر ﴿ مشوی ﴾ چون نالم تلخ از دستان او ﴿ اول یار بی نظیرک دستان هجرانندن نیجه ناله تلخ ایلیم که ﴿ مشوی ﴾ چون نیم در حلقه مستان او ﴿ چونکه انک حلقه مستاننده دکل بو بیت شریفه بو وجهه معنی ویر باور سه حلقه مستانه داخل اولیان طالبلره تعریض و احماض نصیح قیلانندن او اوز یعنی ای طالبلره عجب اغلیه سز و یارک فراقندن ناله قلمیه سز که انک حلقه مستانه داخل اولما سسز ایددی داخل حلقه مستان خدا اولما غیچون ناله و زاری کر کدر دیمک اوله و باخود معنای بیت شریف بو وجهه له اوله که دوستک عین و صلت اولان دستان فراقندن نیجه ناله تلخ ایتیم که مستان خندانک حلقه سنده فی کبی یم پس بندخی لاجرم فی کبی آه و ناله ایتکدن خالی اولمازم و ککندومی دست نایدن المازم دیمک اوله

بو تقدیر چه تعریض اولما بوب ناله سینه شکر ایتش اولور ﴿ نسیمی ﴾ دون کون فراقکدن کوزم یاشین دو کر قان آقیدر ﴿ اهلک غنندن دم بدم یاقوت و مرجان آقیدر ﴾ یاندردی شوفک جائی یاقدی فراقک بغرمی ﴿ عشقک بلاسی باشمه کور کیم نه طوفان آقیدر ﴿ کل کل اونتمه یاری حالن کور آنک صورانی ﴿ شوفکدن ای دردانه کور کوزدن نه عیان آقیدر ﴿ شول انجو صورتلو دیشک کلش خیالی عینمه ﴿ آغزندن اصداقی انک لؤلؤی غلطسان آقیدر ﴿ نوحک کیمسن ایسته کیم یقاشدی طوفان فو عینمه ﴿ سیلاب اشکک شویله کیم بو چشم کر یان آقیدر ﴿ مشکین صبحک چو کاکنه چون باشمی طوب ایتمشم ﴿ عشقک بلا سندن ینه اول طوپی چو کان آقیدر ﴿ اهل لبک تفسیرنی سوبلر نسیمی جانله ﴿ شول رساله کیم صانه سن خضر آب چو ان آقیدر ﴿ ﴿ مشوی ﴾ چون نیاشم ﴿ چپوشب بی روزاو ﴿ بی وصال روی روزا فروزاو ﴿ اول محبوب از اینک روز سز و آنک روزا فروزاو لان انک روی وصال سز و جانن مشاهده ایتک سزین نیجه شب کبی تیره و تاریک اولیم شیدن مراد بومحاده عشاقک غم هجرانی و روزدن مراد نور و صلتدر یعنی بن نیجه غمناک اولیامکه وصال یاردن و روی روزا فروزی مشاهده سندن هجر و انفصاله دوشوب فرقتده قائم ایددی محاب کبی آه ایدوب اغلامق و شب تیره کبی غم چکیم بکالایقدر ﴿ نظم ﴾ شهها کوکلم طلوقان اولدی سنسز ﴿ چکر هجر کله بر یان اولدی سنسز ﴿ یقینده سندن ابرو شاه خوبان ﴿ بو کوکلم تختی ویران اولدی سنسز ﴿ کوزم یاشی جهانی طوتدی ای جان ﴿ کورن ایدر که طوفان اولدی سنسز ﴿ آه ای عاشق آواره و درد ایله سینه سی بر یاره بو کانه چاره اولسونکه وظیفه عاشق لاجرم نیاز و طریقه معشوق لابد نازدر و شیخ معشوق هر بار عاشق کش اوراق قاعده عاشق دخی محنت کش اولمقدر ایددی کر کدر که جفای یاره ک وکل و بروب دامن رضا جویی دست صبردن قومیه سن کوش هوشله استماع قبل که حضرت مولانا دخی بویابده نه بیوررل ﴿ مشوی ﴾ ناخوش او خوش بود در جاز من ﴿ اول محبوب و مظاوبک ناخوشی بنم جانم اوزره خوشدر ﴿ ﴿ مشوی ﴾ جان فدای یار دل رنجان من ﴿ بنم دل رنجیده ایدن یارمه جان فدا اولسون ﴿ شعر ﴾ شکایت ایلزم دایرک جفا سندن ﴿ کانک جفا سی بکایکدر روفا سندن ﴿ ازاده جانله چون عشقه بلی دیمشم ﴿ بلا سنی چکریم دو غزم بلی سندن ﴿ نه درد ایش عجب ای کوکلی الان عشقک ﴿ که عاجز ایلدی خاق انک دوا سندن ﴿ بهانه سز سکا قول اولشم بیلور سن سن ﴿ بو بندکی کرم



همیشه در که اول یاردن رنجیده ام \* مثنوی \* و ز نفاق سست می خندیده ام  
 \* و بن ایسه دل رنجیده ام سست اولان نفاق سست خنده ایدم یعنی کونک  
 چوق بیاد یکنه تعجب ایدوب کولم که معشوق ایله بر مرتبه اتحاد و وصلت  
 یار ایله بر درجه التذاذ حاصل ایتش که شکایت آمر به بعض کلمات نکسته از کبر ایله  
 حالنی ناخیر ملودن ستر ایلدیکندن ماعد اکل غیرتندن عقل و جانندن دخی  
 اخفایه قصد ایدوب بعض شکایاتی مشعر حالت ایله الفت یار و وصلت  
 دلداری پوشیده ایدر حقا دل شیدایه کوله جکدر خبری یوقدر که \* ع \*  
 عاشق بر بلندک نسی وار \* دیشلردر ایدمی ای دل شیدایاردن رنجیده ام  
 دیو بوجان نجیبی غلطه دوشمره سنک حاک ستر و اخفادن قالمشدر  
 \* قاسم \* توان دری که در عمان نکبجد \* توان کجی که درویران نکبجد \*  
 بیاساقی مرا جامی کرم کن \* از آن جامی که درامکان نکبجد \* خدا این  
 عاشقان را همی دار \* که در کینسر و خافان نکبجد \* بحمد الله بدان یوسف  
 رسیدم \* که اندر مصر و در زندان نکبجد \* چوقاسم باوصال یار پیوست \*  
 در آنجا قصه در بان نکبجد \* ایدمی شبای و شاکر و باطن و ظاهر و باهر و سائر  
 شی \* واحد ایدیکی معلوم اولدیس \* ای کونک شکایت و حکایتی قوه همان  
 درگاه یاردن ایرله و مرشد کامل و حقیقت محمديه تضرع و نیازی و سوز  
 و کدازی اکسک اینه دیوب حضرت مولانا مطلع تجلیات احدیه و مظهر  
 حقیقت احدیه اولان وجود اکل و دخی کند و سر نه و حضرت حقه  
 مشاهده وحدت مطلقه ایله نیاز ایدوب دیرل \* مثنوی \* راستی کن ای تو  
 فخر راسنان \* راستک و نظر عنایت ایله نظر ایله ای راستلک مغیری اولان  
 حقیقت محمديه و سراسر ایدیه \* مثنوی \* ای تو صدرو من درت را  
 آستان \* ای سید عالم سن بنم و جلله راسنان و عاشق قانک صدري سن و بن  
 سنک دردوات و باب سعادتک عتبه و آستانی یم و عتبه علیه کده بر عبدنا چیرم  
 الهی سیدی و مولای جوشش عشقه اگر چه عتبه و صدقیدل بن ایدم  
 ایسه بونلر صورت و مراتب اعتبار ایله و تجلیات اسماء و صفات حسبله در واکن  
 \* مثنوی \* آستان و صدردر معنی یکاست \* حین تجلی ذات و ظهور  
 وحدت مطلقه و عالم معنی ده آستانه و صدر قنده در \* مثنوی \* ماومن  
 کوآن طرف کان یارماست \* بزوبن قنی اول طرفده که بزم یار من ایده در آه کیم  
 این و آن و ماومنی محض بر آینه دوزوب کند و جالنه نظر ایتک ایچون اول

آینه بی برآینه طوئقد در و محو یک فتنده وجود عاشق آفتابک سایه سی  
 مشابه سنده در تکیم مغری قدس سره پیورلر \* شعر \* هیچ دانی که ما کیم  
 شها \* سید آفتاب نور خدا \* سایه آفتاب تابش اوست \* تابش مهر اوست عین  
 ضیا \* نیست خورشید از شعاع بعد \* نیست سایه ز آفتاب جدا \* سایه  
 و آفتاب یک چیزند \* هست او واحد و کثیرنما \* چون یکی بود سایه و خورشید \*  
 یارب این کثرت از چه شد پیدا \* نظر از عین کائنات بدوز \* تا که سایه نایدت  
 بکا \* شی \* واحد بکو که چون کردید \* عین هستی \* جلله اشیا \* کثرت نقش موج  
 کونا کون \* نیست از جنبش دریا \* آنچه امواج خوانش بحرست \* کشته ظاهر  
 بکسوت من و ما \* ایدمی ای موحد حقیقی مرتبه لایعنه تعینات صیغه زود رجده  
 وحدتده انینیت اولم \* مثنوی \* ای رهید جان تراز ماومن \* ای مطامع  
 نور آفتاب احدی و مظهر سر حقیقت احدی اولان غوث اعظم و قطب عالم  
 و انکله نفس واحد حکمنده اولان افراد کمل سنک روح قید ما و مندن رها  
 بولش و انا و نحن بنددن خلاص اولمشدر \* مثنوی \* ای لطیفه روح  
 اندر مردوزن \* ای مردوزنده اولان لطیفه روح سنک نورک سماب اغیار ایله  
 رو پوش اولمندن خلاص اولمشدر الطیفه فی اصطلاح القوم کل اشاره دقیقه  
 المعنی بلوح منها فی الفهم معنی لایسمه العبارة قاما و محله واقع اولان لطیفه دن  
 مراد مردوزنده واقع اولمق اعتبار ایله نفس ناطقه در که اکا قلب و اطیفه  
 انسانیه تعبیر ایدرلر و لطیفه من بوره حقیقتده باعتبار کثرت الصفات اماره  
 و لوازمه و ملهمه و مطبئه ایله تسمیه اوانوب مدبره بدن اولان نفس حیوانیه نک  
 رتبه قریبه منه روحک تمیزندن عبارتدر و اطیفه من بوره نک من وجه جانب  
 نفس من وجه عالم روحه مناسبتی وارد یعنی عالم طبیعتده تصرف و عالم  
 قدسه توجه و قبول اشراقات و شهود تجلیات و وصولیدر که وجه اوله صدر  
 و وجه ثانی به فؤاد تسمیه اولنور و سر دخی تعبیر اولنور و سر من بورمبدل تجلی  
 آناری اولان طور سر یدر که روحی ولی ایدر کما قال تعالی (ما کذب الواد مارأی)  
 آه ای صاحب دیده جنان و مستکشف لطیفه جان عجب حضرت مولانا لطیفه  
 روح محمدی به نیاز نام ایدوب ای مردوزنده اولان لطیفه روح دیونه مقوله  
 اسرار غریبه و حقایق عجیبه به اشارت ایدر متفطن اولدکی ایدمی ضمیر  
 منیر خفی و نهان اولیه که حضرت هویت مضاف اولان اسماء ذات که اکا رباب  
 وجدان مفاتیح الغیب تعبیر ایدرلر پس محض ذات شول تعینات و اعتبارات

مطلب  
 لطیف در تحقیق  
 لطیفه نسائیه  
 و مزاج مساوی  
 محمدی



اولی بنی که تجلی اول الیه اقتضا ایستاد ذکر اولیان تجلی اولی بنی الغیب  
 رزخیت کبری اولان رزخیت الوهیت حیثیتند تحقیقی بطریق التفصیل کمال  
 اسماء الیه بالتمام رسیده کمال اولیا غیبیون سیر ایدوب بعده رزخیت من بوره که  
 مقام اولدی اندن صبارتدر اسماء کلیه و جزئیة نک جله احکام و کالات  
 وظهورات و خاصیاتنی مشتمله اولیا غیبیون ینه تجلی اول من بور بکلینه و جاته  
 واحدیت جمعیه بمفاتیح الغیب المذكور من حیث الباطن توجه ایدوب جله سی  
 انده مندرجه اولدی پس بحکم تجلی اول و حرکت حی و میل اصلی و اکیرنش  
 عشق ذکر اولیان اسماء کلیه و جزئیة و مظاهر روحانیة و مثالیة و مظاهر حسیة  
 تجلی من بور و مفاتیح غیب و باطن حیثیتند ساریه اولدیکه حتی سیر اولده  
 اولان کالات حاصله اولوب اصلانه رجوع ایلید پس تجلی من بور اولاکل  
 وجه اوزره کنه و نک توجه اجتماع الیه ثانیاً توجهات اجتماعات مظاهر روحانیة  
 ثانیاً توجهات اجتماعات مظاهر مثالیة رابعاً توجهات اجتماعات مظاهر  
 حسیة سیله هر بر فلک مناسبت اولان اوضاع و تشکلات فلکی و اتصالات  
 کو کبی الیه من حیث شرفها و سعدها و اوجها اعلای درجات اعتدالده بر مزاج  
 کالک تعیین اقتضا ایلدیکه مزاج من بورده ذکر اولیان تجلی اوله کمال قابلیت  
 اوله \* فلهدا تجلی مذکور صورت مدد الیه اولان توجه مراتب جله اسماء اولوب  
 احسن وجه و اکمل صورت اوزره مجتمع اولدی و همچنین اول مزاج مبارک  
 دخی هر فلک و کوکب و ارواح و مثالند که مرور ایلدی بلانوقف و تعویق  
 مناسب سعادت اولان بر هیئات لطیفه و شکر و اتصال شریف الیه عبور  
 ایدوب انواع عوالم مختلفه سیر ایلدی بعده بروقت لطیف و زمان شریفده  
 صورت غذا دن سر بر آورده اولوب اول فخر جهان و زبده اسک و انک  
 پدر و مادری عبدالله و امینه خاتون احسن وجه و اشرف حالتله اول غذای  
 لطیفی تناول ایلدیلر و غذای من بور بر ساعت سعد اخترده مستحیل بالنطفه  
 اولغله اجتماع مقدر اولدی و رحم مادرده استقرار بولدی و شمول اسماء  
 کلیه و جزئیة که بجمع مظاهرها و کالاتها اول مزاج شریفه متعلقه اولمش  
 ایدی انک تربیه سنه قیام سک و ستر دبلر و اشهرار به نک انقضاستندن صکره  
 ظاهر اجالی قلم علی و مد برص و عالم اولان روح اعظمک بالنسبه ظهوری  
 اول مزاج مس و انک تدبیرنه متعین اولوب جله مدتک تمامندن صکره ایمن زمان  
 و سعد آنده نشین مشیهدن صحرای ظهوره نصب خیمه وجود ایدوب زمین

و آسمان و جهان و جهانیان قدوم مینت لزوملری الیه مشرف اولوب شب تیره  
 کفر کیدوب نور آفتاب توحید و ایمان الیه اراضی مقدسه اسلام روز روشن  
 و نور روز فبوز اولدی و بحکم سابقه عهد مهدرن حالت طفولیت و بعد  
 بلوغدن حد رجولیت و ارنجه جمیع اقوال و افعالی احوالنه و مقام کالنه مناسب  
 و موافق و ملایم و مطابق صدور ایدوب جله حرکات و سکنتانی اول سرافراز  
 کل و سید کاشانک مکمل ذات مکرم صغاتی اولدی و بعده حرارت و سوزش  
 محبت مطلوب اول ذات شریفی غار حرا به جذب ایدوب و امارات محبوبیتی سیر  
 و اسراده ظهور پذیر ثمره (سبحان لذی اسری) وادی حتی مدارج و ج کالاته  
 کمال ارتقا الیه عروج ایدوب هویت محضه اولان حقیقت مقامده بتمامه متحقق  
 اولدی و نور آفتاب تجلی ذات بکلیته قلب منور و قالب مطهرنده قرار ایدوب  
 (وسعی قلب عبیدی المؤمن النقی) حدیث قدسی سنک سری کاه و مظاهر  
 اولوب اول مزاج مبارک رزخیت کبرانک باطنی اولدی و رزخیت من بوره عام  
 وجه مشروح اوزره شامل جله حقایق الهیه و کونیه و جامع و حامل اسماء  
 کلیه و جزئیة اولدیکه لاجرم رزخیت من بوره اوزره بر صورت عام الحکم  
 و میزان شامل الاثر ظاهر اولدیکه جمیع حقایق کلیه و جزئیة ده مندرجه اولان  
 احکام و آثارک حافظ اعتدالی اولدی یعنی حافظ من بور شریعت محمدیه در که  
 بحکم رزخیت من بوره جمیع شرایعی جامع و حامل و جله احکامن محیط  
 و شامل در فاذا کان کذلک اول حضرتک تابع شریعت و وارث حقیققلری اولان  
 امت ذوی السعاده تلمیذی دخی کمال تبعیت الیه پیروان محمدی اولغله بر موجب  
 (کنتم خیر امت) خیر امم اولدیلر و قدم رسول اوزره ثابت قدم اولغله معراج  
 محمدیدن نصیب بولدیلر و حضرت رسول علیه السلام دخی شانلرنده (علماء  
 امتی کانبیاء بنی اسرائیل) و دخی (ان الله تعالی ثلث ثلثة قلوبهم علی قلب آدم واربعون  
 منهم قلوبهم علی قلب موسی) دیو حدیث مفصل بیوروب (حتی واحد منهم  
 علی قلب محمد) بیورلدی پس چونکه ظهور من بور تحقیقه ابر بشد تجلی من بور  
 ظهوردن بطونه توجه ایدوب ظهوردن بطونه اولان توجه من و رک مبدی  
 قیامت کبراده اولان صفة اولی اولور حتی (لن المالك اليوم لله الواحد القهار)  
 خطابنی حکم و حدت الیه احکام کثرت غلبه ایدوب انتباه ابر بشور کافال تعالی  
 (والیه مرجع الامر کله) و قال تعالی (الیهم مرجعکم جیعا و عد الله حقا) والله اعلم  
 و احکم بحدی ای عاشق صادق مولانا جلال الدین رومی قدس سره ای ما و من در



فورنش پدر و مادرده اولان اطیفة روح دیو بو اسرار غامضه به اشارت  
بیورر فصل ﴿ وضمیر مهر تنویر بهر اوله که حضرت فخر عالم صلی الله  
علیه وسلم نوع انسانیده اکل موجودات اولغله بحر زخار حقایق شیخ محبی  
الدین عرفی رضی الله عنه نص محمدیه ده ( فص حکمة فردیه فی کلمة محمدیه انما  
کانت حکمة فردیه لانه اکل وجود فی هذا النوع الانسانی واهذا بدی به  
الامر و ختم ) دیو بیور مشلدر و کاشف اسرار قبومی جلال الدین رومی بونک  
سپا فنده بیازاید جک بیت شریفک معنای ذوقیسی شیخ اکبر قدس سره نک  
فص محمدیه ده اولان تحقیقاتک مضمونی اولوب بو ذکر اوانه حق اسرار  
حضرت مولانا بریت ابله اشارت ایتکله فص مزبورده اولان کلمات شیخک  
بعضیسنی بعینه و بعضنک دخی مفهومی و شراحتک دخی تحقیق ایدکری  
مضامینی بیان ایتک مناسب اولغله تکامل و توانی اولوب بر مقدارنک تحقیقه  
شروع اولدی که حضرت مولانا قدس سره بیور دقلری بیت شریفک معناسی  
مستعینه کشف اوله پس سابق الذکر اولان مبحث اوزره نبی علیه السلامک  
حقیقت و تعینی جامع جمیع حقایق الهیه و کونیه و وجود بشری عنصریسی  
مظهریه کلیه ذاتیه دن متعین و تعینات الهیهنک تعین اولی اولوب و ذات  
احدیت جمیع تعیناتن اول آنکله متعینه و ظهور کلی جمعی ایله انده طاهره  
اولدیه پس اول سید عالم مبدأ و مندا و شامل تعینات اولوب وجودده واحد  
و فرددر و نظیری بوقدر و مرتبه ده دخی اکامساوی متعین بوقدر اکابناء که  
انک مرتبه سی فوقده ذات احدیت مطلقه دن غیر مرتبه اولوب فلذلک  
مطلقا فردیت اکامتنه و کلمة محمدیه حکمت فردیه اولدی قال رضی الله عنه فکان  
نبی و آدم بین الماء و الطین ثم کان بنشأته العنصریه خاتم النبیین \* ابدی معلوم  
اوله که افرادک اولی ثلثه در واحد کلدرا کر چه کیم واحد دخی عددک اصلیدر  
ولکن عدد دن عدا و انعام شدر و اثنان دخی ازواجک اولیدر بوقدر برجه ثلثه  
اول افراد اولور ز بر اثنین ایله واحدده اولان شفع و وتری فردیت اولی جامع  
اولوب اثنین ایله واحدک اجتماعنن فردیت حاصله اولدی و اثنین ایله واحد دن  
ارتوری فردیت مختصه بالثلثه اولوب لاجرم ثلثه افرادک اولی اولدی و افراد ایله  
مراد اولتان ذات و ارادت و قول در که انک مظهری وجودده اکل موجوددر  
و فردیت مزبوره به حقیقت حقایق کبری و برزخیت جامع و آدم حقیقی تعبیر  
ایدرا و افراد دن اولان خمسسه و سبعة و تسعة و افراد ساره اقدم افراد اولان

مطلب  
در تحقیق حبی که  
در میان مردوزن  
واقع شد

ثلثه اوزرینه زیاده اولوب جمیع اولیات ثلثه دن متفرعه اولدی و حق تعالیدن  
وجود عالمی مقتضیه اولان فردیت اولی که ذات و ارادت و قولدر رسول علیه  
السلامک مظهری اولوب کذلک نفسی ایله دخی فردیه الهیه دن صدور ایدن  
عالمک جمیع صفات و کالات موجوده سنی جامع و جمیع افرادنن متفرعه اولغله  
ر بسته اول دلیل رسول علیه السلام اولوب صورت نوعیه بشریه جمعیه سبله  
دخی جامع و خاتم جمیع افراد اولدی و باعتبار الجمعیة المزبوره اول سید بنی آدمه  
اسماء آدمک مسمیات اولان جوامع کلم اعطا اولدی کما قال الشیخ ( فکان علیه  
السلام اول دلیل علی ربه فانه اوتی جوامع الکلم الی هی مسمیات اسماء آدم )  
پس کلمات الهیه دخی کر چه کیم فروغی اعتبار ایله غیر متاهیددر و لیکن اصولی  
امهات ثلثه منحصره در که بریسی حقایق و اعیان فعلیه وجودیه الهیه در  
و بریسی دخی حقایق انفعایده امکانیه مر بویه در و بریسی دخی حقایق  
جمعیه کالبه انسانیده در و بو مذکور انک مجموعی امهات شئون ذاتیه اولوب  
احاطه و اطرافک صاحبی حقیقت ذاتیه در و حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم  
مثالث الثانی اولغله کندوده اولان تثلیثک حصولی ایچون اصل وجود اولان  
باب محبتده ( حب الی من دنیا کم ثلث النساء و الطیب و جعلت قره عینی فی الصلوة )  
دیو بیوردی کما قال الشیخ ( ولما کان تعطی الفردیه الاولی بما هو مثالث الثانی  
لذلک قال فی باب المحبة الی هی اصل الوجود حب الی من دنیا کم ثلث بمافه  
من التثلیث ثم ذکر النساء و الطیب و جعلت قره عینه فی الصلوة فابتدأ بذكر  
النساء و اخر الصلوة و ذلک لان المرأة جزؤ من الرجل فی اصل ظهور عینها ) یعنی  
رسول علیه السلام ذکر نسا ایله ابتدا و صلواتی تأخیر ایلدی اکابناء که  
مرأه نک عینی ظهور ینک آدم اصلی اولوب مرأه جلدن بر جزو در و قال الشیخ  
( و معرفة الانسان بنفسه مقدمة علی معرفته بره فان معرفته بره نتیجه عن  
معرفته بنفسه لذلک قال علیه السلام ( من عرف نفسه فقد عرف ربه ) ابدی  
حوا آدم دن مخلوقه و جزو آدم اولشدر نتکیم انسان حقک بعض ظهوراتی  
و حق دخی حقیقت انسانیته نک منشأیدر کورد ( ان الله خالق آدم علی صورته )  
پس وجود مقید انسانی وجود مطلق الهی ایچون مرتبه ثانیه در و حقیقت  
محمدیه اولان تعین اول دخی لانهین ایچون مرتبه ثانیه در و نفس کل دخی عقل  
کل ایچون و اوح محفوظ قلم اعلی ایچون مرتبه ثانیه اولدیغی کبی حوا آدم  
ایچون مرتبه ثانیه اولشدر پس وجود انسانی وجود حق ایچون مرتبه



ثانيه در كه مرتبه اوليك تعصلي وتنزلي وظاهر يدر فاذا كان كذلك بر موجب  
(وافتحت فيه من روي) اول ذات مقدس دن كان جزو مشابه منده اولان انسانك  
كنند و نفسه معرفتي ربسي معرفته مقدمه در زيرا معرفت نفسك نتيجه سي  
معرفت ربدر (من عرف نفسه فقد عرف ربه) دخی بومعنايي بيان ايجون وارد  
اولمدر ايمدی صورتده حق ايله انسان پيشده مناسبت واقع اولوب مرأه صورت  
انسان اولديغي کي انسان دخی صورت رحمن اوزره مخلوقدر وحق تعالی  
مشتاقلر بچون حضرت داود عليه السلامه خطاب ايدوب (يا داود اني اشد  
شوقا اليهم) ديو نفسي مشتقلر لفاسته شدت شوق ايله وصف ايدوب و کتاب  
كريمته (يحبهم ويحبونه) بيورد يغي اوزره صورت حق اوزرينه خاق  
اولان انسانه حقك محبتى شئت كنند و نفسه اولان اشتياق و حنيني كيدر كذلك  
انسانك دخی حقه اولان اشتياق و حنيني شئت كنند و اصلته و وطنه اولان  
اشتياق و حنيني كيدر ﴿ شعر ﴾ يحن الحبيب الى رؤيتي \* واني اليه اشد  
حنينا \* وتهفي النفوس وياي القضا \* فاشكوا الانين و يشكوا الايننا \* وكذلك  
رجلاك زوجة منه اشتياق شئت كنند و نفسه اولان محبتى كي و مرأهك زوجته  
اولان محبتى دخی شئت كنند و اصلته اولان اشتياق و حنيني كيدر كه پس  
جانبينده اولان شوق و محبت صورتده واقع اولان مناسبت اوزرينه مبتددر  
و مناسبت صورتده واقعدر كه صورت غيبه الهيه اسمائيه صورت شهاديه  
امكانيه آديهده ظاهره اولوب الوهيت صورت الهيه اسمائيه بي جامه  
اولديغي كي آدم دخی صورت نوعيه بشريه بي جامه در و صورت آدميه اول  
صورت الهيه دن ظاهره در مثلا آدم دن حوائك ظهور و اشتياق كي فاذا كان  
كذلك مرأه رجلاك حنيني حقك رجله اولان حنيني ايجون تمثيل قيلندى اكا  
بناه كه صورت انسانيه زوجدر يعنى صفات حق صورت انسانده ظهور ايمككه  
صورت انسانيه وجود حق شفع ايتشدر مثلا مرأه وجود ظاهر ربي ايله  
رجلي شفع ايلديكي كي پس رجل فرد ايك مرأه انى زوج ايدوب و وجود  
رجل مرتبه ذكورينده متعين ايك مرأهك وجودنده بالمتعين الثاني تعين ايمككه  
زوج اولمدر و زوجيت رجل كندون مشتقه اولان مرأه ايله حاصله اولديغي  
كي حق ايجون اعتبار اولان شفعيت دخی وجود انسانيله ظاهر اولدى و ثلثه كه  
حق و رجل و مرأه در ظاهره و ثلثه ايله فرديت حاصله اولدى كمال الشيخ رضى  
الله عنه (فن هناك وقعت المناسبة والصورة اعظم مناسبة واجلها واكملها

فانها زوج اى شفعت وجود الحق كما كانت المرأة شفعت بوجود الرجل فصيرته  
زوجا فظهورت الثالثه حق و رجل و مرأه ايمدى مقدمه من بوره بي مهمما مكن فهم  
ايتد كيه حق سبحانه و تعالى حبيب محمد صطفى عليه من صلوات الله الاوفاه  
نسايي تحبيب ايلدى فلهمذا اول سراغرا زكل دخی حديث شريفده حبيب الى  
ديوب كند و نفسه سندن احببت ديمدى زير احب رسول شول رب مطلقدر كه  
اولك صورتى اوزره در پس كندونك حقيقى اولان حقدانك محبتى ذاتيدر  
و كندون منفرد اولان نسايه محبتى تحبيب الهى ايله واقع اولمدر كذلك رجل  
كاملك دخی زوجة منه اولان محبتى ربك محبتنه متعلقدر زير رجلاك مرأه  
محبتى حق سبحانه و تعالى ايك اكا اولان و ساطت حيله و خالق الهيك انده  
نحوه قيله در زير مرأه دخی مظهر الهيدر و حقك رجله و رجلاك مرأه حبي  
حقك كند و يه اولان حبيدر و چونك رجل تحبيب الهى ايله زوجة منه محبت  
ايلدى محبتده واقع اولان و صلاتك غايتن طلب ايدوب و نشأه عنصر به صورتده  
نكاح دن اعظم و صلات واقع اولدى و وصلت نكاحيهك اعظميتى اولدي بچون  
حين و صلتده شهوت رجلاك جميع اجزاسنه سرايت ايدوب رجل بجمع جله  
اجزاسله انده قانى اوور و شهوت عامه اولدي بچون بعد المباشرة نكاح ايجون  
اغتنال ايله امر او ايدير و جله اجزايه طهارت عامه قيلندى زير عند حصول  
الشهوة مرأه رجلاك فناسى عام اولوب بعض اجزاسى اشتغال حقه  
قالمدى نشأه عنصر به صورتده اولان اعظم و صلات ايله حين و قاعده و عند  
حصول الشهوة اجتماعده رجل مرأهده فابولسى ايدى پس حق تعالى صفت غيرت  
ايله متصف اولغه بعد خد غير حقه ملذذ اولوب و مرأه حقك غيرى اولديغي  
حاده عباد انكله ملذذ ايلدم اعتقادنده اولمدر حق تعالى عباد اوزرينه  
غيرت ايدوب عبادى غسل ايله تطهير ايلديكيم عبد من بور غيره نظرا ايمككه  
حقدر رجوع ايله كمال الشيخ ( فان الحق غيور على عبده ان يعتقد انه  
يلتذ بغيره فطهره بالغسل ليرجع بالنظر اليه فيمن فنى فيه اذلا يكون  
الا ذلك فاذا شاهد الرجل في المرأة كان شهوده في منفعل واذا شاهدته في نفسه  
من حيث ظهور المرأة عنه شاهد في فاعل واذا شاهدته من نفسه من غير استحضار  
صورة ما تكون عنه كان شهوده في منفعل عن الحق بلا واسطة فشهوده  
للحق في المرأة اتم واكمل لانه يشاهد الحق من حيث هو فاعل و منفعل و من نفسه  
من حيث هو منفعل خاصة فلهمذا احب صلى الله عليه وسلم النساء اكملها



شهود الحق فیہن اذلا بشاہد الحق مجرد عن المراد ایدا فان الله بالذات غنی  
عن العالمین فاذا کال الامر من هذا الوجه عمتا ولم تکن الشہادۃ الا فی مادۃ فشہود  
الحق اعظم الشہود واکملہ واعظم الوصلۃ النکاح ونظیرہ النوحۃ الالہی علی من  
حلفہ علی صورته یخلفہ فیری فیہ صورته بل نفسہ فسواہ وعدلہ ونفخ فیہ روحہ  
الذی ہو نفسہ فظاہرہ خلق وباطنہ حق ( الی آخرہ ) ایدی شول عارف کہ  
زوجہ سنہ خدمن بورا وزرہ محبت ایلہ انک حبی حب الہی اولورو شول  
غافل کہ منکوحہ ویا خود نماو کہ سنہ شہوت طیبہ بہ اوزرہ محبت ایدوب مجردا التذاذ  
نفس ایچون مباشرت فیلہ حقیقت امر دن جاعل اولور محبت من بورہ حب  
الہی اولدیغن بتاز و التذاذی کیلکہ دراکلامن وانک حب والتذاذی کو بار و حسرت  
بر صورت اولور قال الشیخ رضی اللہ عنہ کما قال بعضہم **﴿** بیت **﴾** صحیح عند  
الناس انی عاشق \* غیر ان لم یمر فوا عشق لمن \* کذلک هذا احب الالہاد  
فاحب المحل الذی یکون فیہ وموالاۃ واکن غاب عنہ روح المسئلۃ  
فاو علمہا اہل بمن التذومن التذوکان کاملان تہی کلام الشیخ \* ایدی بونک  
کا ہی تفصیلن مراد ایدن فصوصک شروحنہ مراجعت ایلدون ( پس  
حضرت مولانا قدس اللہ سرہ مشرب احدی وقدم محمدی اوزرہ اولمغله  
اول توجہ ارادی صور عنصریہ عالندہ نکاح و ارواح نوریہ عالندہ ہمت  
وظہور نتاج ایچون معنیدہ ترتیب مقدمات و بونک کلیدی فردیہ اوابنک  
وجوہ من بورہ دن ہر پر وجہدہ نکاحی اولدیغن مشاہدہ ومعاینہ و ذکر  
اولئان اسرار ومعانی بہ اشارت ایدوب یوررلر کہ **﴿** مثنوی **﴾** مردوزن  
چون یک شود آن یک تویی \* چونکہ تہمین مردوزن قانی ومحو اولوب مرتبہ  
وحدندہ بقا بولہر اول وحدت مطلقہ بلا قید سنسن **﴿** مثنوی **﴾** چونکہ  
یکہا محو شد آنک تویی \* چونکہ مقابل کثرات اعداد اولان واحد ہالک  
ومحو اولہ انجمن سنسن آنک دہ اولان کاف تصغیر ایچون درو بوبیت شریفدہ  
مثنوی شریفک اولندہ اولان \* از نفیرم مردوزن نالیدہ اند \* بیستدہ ویریلان معنادخی  
قابلدر محلتہ مراجعت اولئہ وحالا اولان تحقیقک دخی مفہومی اول معنا بی  
متضمندر قافہم \* پس ای معبود بالحق و فیاض مطابق بو محققدر کہ اول و آخر  
وظاہر او باطنا سندن غیری موجود یوقدر ولکن **﴿** مثنوی **﴾** ابن من  
وما بہر این بر ساختی \* بو ماومن و تعینات کثیرہ بی انکیچون دوزدک و درر  
مظاہری رشتہ وجودہ انکیچون دیزد کہ **﴿** مثنوی **﴾** تاو باخود تر خدمت

باختی \* تا کیم ای حقیقت واحد سن کندوشو ثبات ذاتیہ وظہورات اسمائیک  
اہلہ زرد خدمت او بنایہ سن **﴿** عطار قدس سرہ **﴾** تویی اصلی تمامت کاشانی  
\* حقیقت درعبان تو و رذاتی \* شدم خاموش و دیدم ابتدایت \* شدم بیہوش  
و دیدم انتہایت \* ندارم هیچ جملہ از تو دارم \* چو دارم روی تو من غم  
ندارم \* ندارم هیچ جز دیدارت ای جان \* چرا هستی زخویش خویش پنهان  
\* بقین اینجاسترا بشناختم من \* نمود خویش در تو باختم من \* آہای احدی  
بالذات سنک وصلیکی **﴿** کیم ادراک ایدہ یلور مکر کندو وصلیکی کبر و سن  
ییلور سن \* آکھی بصر بصیرتی نور تجلی \* احدیت مکمل ومنور ایتدکدہ  
سندن غیری **﴿** کیم کورینور و ماومن سنک وجہ احدیتک مشاہدہ سیچون  
بر مرآت کبی اولور **﴿** مثنوی **﴾** تامن وتوہا ہمد یک جان شوند \* حتی من  
وتو و متکلم ومخاطب قیدلری نور تجلی \* ذاتہ مستغرق و دریای احدیتہ غرق  
اولد قہدہ دو کلیدی بر جان اولور **﴿** مثنوی **﴾** عاقبت مستغرق جانان شوند \*  
وعاقبت الامر اضداد مرتفع اولوب مستغرق جانان اولور **﴿** مثنوی **﴾**  
این ہمہ هست و بیسای امر کن \* عدل بمعنی عادل اولدیغی کبی امر دخی  
بمعنی آمر اولوب ای امر کن و یا خود مضاف تقدیر اولنوب ای ذوا امر کن  
دیوب خطاب بلا انانیت و اثبیت وحدت محضہ بہ اولمق اوزرہ بو ذکر  
اولئان افتاء من وما ومحو وجود و ہمی دو کلی واردر و بقاء ابدی و حیات  
سرمدی اول حضرت ذات بختہ مخصوصدر و سن کل ای کن امر بیی ایدیچی  
ومکونانی کن دیکلہ و ارا دیتی امر صاحبی من الہا ملکہ بود اگرچہ سکا کل  
دیدم ولکن **﴿** مثنوی **﴾** ای منزہ از بیا و از سخن \* ای احدی الذت و سرمدی  
الصفات سن کل دیکلہ و حرف وصولہ امر ایلدکن و ذات بیچونکہ اگر  
کنایت و اگر صراحت ایلہ ایما و اشارت اولئمہ من منزہ بر پادشاہ بی مثل و سلطان  
سلطین لایزال سن نہ آنکہ اصحاب کشف و عیان و ارباب ذوق و وجدانک  
تشبیہ لری مجسمہ و مشبہہ طائفہ سی کبی و تنزیہ لری دخی معطلہ کروہی  
کبی اولہ بلکہ ارباب وحدت و اہل سنت و جماعتک تشبیہ لری عین تنزیہ و تنزیہ لری  
عین تشبیہدر و کلات قدسیہ اصحاب انس مذاہب مشبہہ بہ و باطلہ بہ مشبہہ  
اولما مغیچون و موافقت بولما مغیچون بیا دیو تشبیہدن سو یلور کن فی الحال  
تنزیہ لازمدر و بیسای دیکلہ من مراد من ای منزہ و متعال وحدانیت  
مطلقہ وظہور و بروز ایلہ کن امرینک صاحبی سن دیکلہدر بوخسہ



ای احدی و صمدی و مثنوی \* جسم جسمانه تواند دیدنت \* جسم محض کدر اولنلر و مرتبه طبیعت و جسمانیتده قالانلر انجیق سنی جسمانه کور مکده قادر او اور اما انجیده کوره بیلور کند و لر مرتبه جسمدن کدر باجمه کله عقل و ادراکاری جسمانیتده قالوب معتزله دخی وجود باری جسم دکدر که کور بنه دیو مطلقا روتی انکار ایدر لر و بحسب ابله آتش رست کبی مشرک و مجوسی مرتبه سنده بو انور لر و وحدت مطلقه نک ظهورندن محروم قالور لر \* پس بو طائفه سلفده هیچ اصحاب رؤیتدن اولاق قابیلدر دکدر \* مثنوی \* در خیال آرد غم و خندیدنت \* طائفه مشبهه سنک غم و خنده و ضحک و فرحکی خیاله کتور و جسمده اولان غم و خنده کی قیاس ایدر زیر جسمدن غیر ی نسبه یلار مثلا لسان شرعده وارد اولان غم و خنده بی مشبهه و محسوسه طائفه سی مطلقا ظاهرینه حل ایدوب متشابهاتدن اولان آیاتک تأویلن ایتزلر مثلا (وجاء ربک) آیتی و (ضحک الله البارحة) و دخی (والله یفرح بتوبة عبده المؤمن) احادیث شریفه سنی ظاهرنه حل ایدوب جسمانی اولان ایاب و ذهاب و خنده و غمی تخیل ایدر لر و طریق توحیددن خروج ایدر لر و بوییت شریفده بو معنایه دخی اشارت وارددر که جسمانیت مرتبه سنده اولوب و متشابهاتی خیاله کتوروب اول اعتقاد اوزره اولانلره حق تبارک و تعالی بوم قیامتده عقیده لری اوزره تجلی ایدر زیرا انلر کند و نفسلرنده تصور ایلر جعل ایتدک لری صورتدن غیر ی آلهه اعتقاد ایتزلر حال آنکه اول صورتی نفسلرنده کند و ظن و وهم لری و فکر و خیال لریله احداث ایدوب حاشا الهی اول صورت بجموله اوزره تصور و اعتقاد ایدوب اکا حصر ایدر لر فلهمذا حق سبحانه و تعالی هر برینه صورت اعتقاد لری اوزره تجلی ایلدکده اقرار ایدوب و صورت اخرا ده تجلی ایلدکده انکار و بلکه اندن استعاده ایدر لر تنکیم صحیح مسلمده بو حدیث شریف بو وجهله وارددر که (انه تعالی یجلی بوم القيمة فی صورة ینکرونه فیها و یقول انار بکم فیقولون نعوذ بالله منك انا نحن ربنا منتظرون فیقول هل ینکم و بین ربکم علامة فیکرونها له وهو اعلم بهما فیتجلی لهم فی تلك الصورة فیکرفونه فیسجدون له) ایدر لر بو حدیث شریفده واقع اولان صورتدن مراد ارباب عقاید مختلفه کد حق سبحانه و تعالی حقیقه اولان صورت اعتقاد لدر دیشلر و روی

مطلبه  
تجلیات الهیه فی الموقف  
لاهل الاسلام  
وامتحانهم

عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ( ینقول اذا کان بوم القيمة مثل اکل قوم ما کانوا یعبدون فی دار الدنیا فیزهب کل قوم الی ما کانوا یعبدون و ینقی اهل التوحید فیکال لهم ما تنتظرون و قد ذهب الناس فیقولون ان لنا رباً کانعبده فی الدنیا لم نره فیکال انکرفونه اذا رأیتوه فیقولون نعم فیکال لهم کیف تعرفونه ولم تروه قالوا انه لاشبه له فیکشف لهم عن الحجاب فینظرون الی الله فیحزرون سجدا و ینقی افواه فی ظهورهم مثل صیاصی البقر فیریدون السجود فلا یمسکون فیکول الله یا عبادی ارفعوا رؤسکم قد جمعت بدل کل رجل منکم رجلاً من الیهود و النصارى فی النار) صدق رسول الله علیه صلوات الله و مقصدای ارباب وحدت شیخ اکبر رضی الله عنه فص هو دیده بیور لر که (و بالجمله فلا بد لکل شخص من عقیده فی ربه یرجع بها الیه و یطلبه فیها فاذا تجلی له الحق فیها عرفه واقربه وان تجلی له فی غیرها انکره و نعوذ منه و اساء الادب علیه فی نفس الامر و هو عند نفسه قد تأدب معه فلا یعتقد معتقد الیها الا بما جعل فی نفسه قالاله فی الاعتقادات بالجمیل فارأوا الا نفوسهم و ما جعلوا فیها فانظر مراتب الناس فی العلم بالله هو عین مراتبهم فی الرؤیه بوم القيمة) حاصل کلام مرتبه جسمانیت و عقیده مقیده اوزره بسته اولانلر سعادت عظمایه نازل اولما زلر زیرا اول وجود مطلق و حضرت حق من حیث الاطلاق والا تعین والذات تعین و تقیددن و بر صورتده تجلی ایدوب اول صورتده اولان اعتقاددن منزهدر و لکن من حیث الاسماء والصفات ظهورات مختلفه و تجلیات متباینه وارد \* پس قلوب طاهره لری ظنون عقایه و عقائد و همیه دن سازجه اولان و کدورات جسمانیه دن رها بولان ارباب کشف و شهود و اصحاب عرفان و وجود حتی بر صورتده حصر ایتزلر و عقد واحد و تخصیص ایدوب انده اعتقاد ایتزلر بلکه اکوان مختلفه دن هر برشده تجلیات ربانیه بی اول شبیه اسماء الهیه دن هر برشده رب خاصی اولان اسمک ظهور تجلیسی و اشیاک استعداد لری حسبیه مشاهده ایدوب بر تجلیده حقه اقرار و اکا مخالف اولان تجلی آخرده حق انکار ایتزلر و مشاهده قیلد قلیری تجلیانه دخی حصر ایتبوب هر قنغی صورتده تجلی ایدر لر اسمانک تجلیات حسبیه مشاهده حق ایدر لر زیرا سابق الذکر اولد یغی اوزره تجلیده تکرر اولوب تجلیات و شئون



غیر مشاهده درو حق سبحانه و ته لی بر موجب ( کل یوم هو فی شأن ) هر آنده  
بر شأن و بر تخیلی غیر مکرر در امام دیده جانلری اعی اولوب و محب جسمیت  
واعطیه ظنون و خیالات ابله مستور و مخفی اولان در بسته ل حق  
کند و معتقد لینه حصر ایدوب هر بر بسی آخر ک صورت عقیده سنده  
ظاهر اولان تخیلی بی نفی ایدر ل بیت \* هر که را نفی فراوان شد و اثباتی نیست \*  
کر چه بدناست ولی صاحب مر آئی نیست \* وقال الشيخ رضی الله عنه  
فی الفتوحات ( ان المعتزلة لا یری الله تعالی یوم القيمة وان دخل الجنة لانه  
ما عرفه وما اعتقده بانه جاز الرؤیة ) \* پس دیاده ناسک علم بالله ده اولان  
مراتبه نظر ابله رؤیت حقده انتر ک مراتبیدن مرتی اولان شی ناسدن  
هر بر ینک علم بالله ده اولان استعدادات مختلفه سی و نشأه ذنوبه ده تربیه  
و صحبتی حسیله نائل و بالغ اولد قسری کمال قدر در که اول کمال اکام مخصوصدر  
کمال خجندی \* همه کس را نظری از تو نمنا باشد \* این توقع همه از دیده  
بدنا باشد \* کر چه چون چشم تو افتاده بکنج نیست کمال \* با خیال تو پندار که  
تنها باشد \* ایدمی ای طالب کشف و شهود مرتبه ارباب عرفان و اهل ذوق  
و وجدانه نائل اولق دیلر سک بر عقد مخصوص ابله مقید و بسته اولیوب  
جمع آنده نیلایات الهیه بی مشاهده قیله سن اما سنده بو حالت ظهور ایتمکه  
نظر مر شد کاملدن قلبکده نور محبت الهیه لمعان ایدوب سنی مرتبه  
جسمانیندن قور ناروب کو کل کوزن کشاده قیلق کرک بو خسه جسمانی  
اولان چشم ابله سن بو معنای قنده مشاهده ایدر سن اکا بناء مشوی \*  
شریفک بعض نسخه رنده بو بیت شریف \* ع \* چشم جسمانی تواند  
دیدنت \* واقع اولوب شرا حدن بعض دخی استفهام اولق اوزده معنی و ربوب  
جسمانی اولان چشم سنی کورمکه قادر اولور می اولماز و سکا کسینه ضحک  
وغنی خاطر نه و خیالنه کتور رمی کتور من دیو تحقیق ایتمش لردر فی الحقیقه  
بویله در زیر \* مشوی \* دل که او بسته غم و خندید نیست \* بر دل که  
هنوز غم و خنده نک بسته سیدر \* مشوی \* نوم کو که لایق آن دیدنت \*  
سن دیمه کیم اول کو کل اول کورمکه لایق در زیر مشاهده حقه سزاوار  
اولان قلب غم و خنده و قیودات سائر ده دن آزاد اولان قلب صاف  
عارفدر غیر بسی دکادر \* مشوی \* آ که او بسته غم و خنده بود \*  
اول دل که بسته غم و خنده اوله \* مشوی \* او بدین دو عاریت زنده بود

اول صاحب دن بویکی عاریت که غم و خنده در انک سببیه زنده اولور  
و عاریتی اولان حزن و سرور و غم و شادی کتید کده حیسانی زائله و مرده  
اولور حاصل کلام تخیلی و وحدت مطلقه ابله اخروی و دنیوی جمع قیوداتدن  
خلاص اولیان دل بسته در و تخیلی ذات ابله مرتبه اطلا قدس بولسان قلب  
رسنده در \* مغربی \* بسا که کرده ام از نقش غیر آینه پاک \* که تا تو چهره  
خود را بدو کنی ادراک \* اگر نظر نکنی سوی من به آینه کن \* تو خود بمنزل منی  
کی نظر کنی جاشاک \* اگر چه آینه روی جان فزای تواند \* همه عقول و نفوس  
و عناصر و افلاک \* ولی ترا نماید بتو چنان که تویی \* مکر دل من مسکین  
بی دل غمناک \* تمام چهره خود را بدو توانی دید \* که هست مظهر نام و اطفیف  
صافی و پاک \* چرا کدر نکنی بر دل که از پایکی \* اذا حررت به ما وجدت  
فیه سواک \* و لو جلوت علی القلب ما جلوت علیه \* لا جیل قرینه بل لانه  
مجلاک \* مرا که نسخه مجموع کائنات توام \* رومدار بخواری فکند  
بر سر خاک \* بساحل ارچه فکندی به بحر باز آرم که موج بحر محیط توام نیم  
خاشاک \* ظهور تو نیست و وجود من از تو \* واست نظهر لولای لم اکن  
اولاک \* تو آفتاب منبری و مغربی سایه \* ز آفتاب بود سایه را وجود و هلاک  
\* آه کیم بو احوالک ترجانی و بو احوالک دریای عسای عشقدر غیری دکدر  
و غوامض اسرار من بوره احاطه عقل در اکدن بیرون و شمول و هم ادراکدن  
بالا تر و فزوندر و عاشقک وجودنده کار فرمای اولان عشق حدادر و اوصاف  
حالات عشاق حد و غایتدن حدادر و بوم قالمزک شاهد عادل کفتار حضرت  
مولانادر که بیوررل قدس سره \* مشوی \* باغ سبز عشق کوبی منه است \*  
عشق آلهینک باغ سبزی که اول روضات جنات بی منهادر \* مشوی \*  
جز غم و شادی برویس میوهاست \* اول جنات عشق و روضات ذوقده غم  
و شادیدن ماعدات ثمرات کثیره و فوا که منکثره واردر بسته حزن و غم و مقید  
شادی و الم اولنر ایسه درختان جنان جائده بویکی میوه دن غیری بو قدر  
قیاس ایدر لکن بو قیاس باطلدر زیرا که \* مشوی \* عاشقی زین هر دو  
حالت بر ترست \* عاشقی بو هر ایکی حالتدن بر تر وعا ایدر و انلرک شکوفه  
زار جنان و اشجار میوه دار جانلرنده و هم و خیاله کلر و خاطره خطور ایتمز انواع  
ازهار و اثمار بر انوار واردر عشاق الهینک رباض خلد برین درونلری  
بر وجهه له آراسته و پیراسته در که \* مشوی \* بی بهار و بی خزان سبز



و ترست \* بهار سبز و خزان سبز اثمار عشق و ازهار شوق لری ناز و زرد \* قاسم  
انوار \* در تو عجب مانده ام ای عشق شـنـک \* نوری و ناری بکه صلح و جنگ  
\* از غم و فکر در جهان فارغ شـت \* عاشقی دیوانه \* مست ملک \* عشق خدا  
پادشاه راست کوست \* عشق ندارد صفت بر بوورنک \* جرعه از جام محبت  
بنوش \* بازره از باده و افیون و بنک \* عشق چو شوریده و دیوانه شد \* بحر  
جهانرا بکشد چون نهنگ \* آه ای آتش عشق هستی موهومی تپان بادشاه  
\* مشنوی \* ده زکاة روی خوب ای خورو \* حسن جمال و وجه کریم  
بی مثالت ز کائناتی بوفقی و محتاج که عنایت قبل ای خورو \* حافظ \* نصیب حسن تو در  
حد کمالست \* ز کانه ده که مسکین و فقیرم \* \* مشنوی \* شرح جان شرحه  
شرح بازگو \* شرحه شرحه و پاره پاره اولان جالت شرحی و سر گذشتنی  
کیو سـوـیـله یعنی زکوة حقیقی به محتاج اولان مستمند و طالب تنبیه و تزکیه  
اولان بنده افکنده به عرض جمال ایله اعطاء زکات ایدوب لوث وجود مجاز بدن  
تطهیر قبل و ذکر جـبـلـک ایلـه سـبـیـه می شرحه شرحه ایلـه آه کیم اول محبوب  
بی بدله بو وجهله نیاز ابتد یکمده رجامن هدف اجابته وصول بولوب الحمد لله  
ثم الحمد لله اول معشوق و محبوب و ایکی جهانده جان و دادن مقصودم \* مشنوی \*  
کز کرشمه غمزه غمازه \* که طعنه زن اولان غمزه سنک \* کرشمه سندن  
\* مشنوی \* بر دلم بنهاد داغی تازه \* بنم کوکله برداغ تازه و زخم بی اندازه  
قودی کرشمه ناز و کوز او جـبـلـه بقیع معناسنه فار سیدر و غمزه کوز و کر پاک  
قبیعی معناسنه در غمزه عریدر و غمزه فارسیدر ایکیسی بره معنایه در غمزه دخی  
دور توچی و کین ایدیچی معناسنه کلور و بو محله کرشمه و ناز و غمزه و غمزه بحسب  
اصطلاحات عشاق الهی سلو کرده اولان بهض احوال و تجلیات ربانیه دن  
بعض اطواره اشارتدر مثلاً کرشمه مظاهر آثاریده اولان تجلی \* جالی به اطلاق  
اولور و غمزه سالت مجذوبی تعین بشریت و احکام طبایع عنصر به دن افنا  
ایدن تجلی \* صوری به و مطلقاً تجلی به دخی اطلاق ایدر و بطریق الذوق  
حالت صحوده مشهود اولان تجلیات جالی به دخی اطلاق ایدر و حضرت  
مولانا بو محله غمزه غمزه دبوب تجلیات ذاتیه جلالیه بی مراد بیورر غمزه  
ایسه عینه مخصوص بر شیوه در ولیده ضم و نفخ حالتی اولدیخی کبی چشمده  
دخی ایکی حالت وارد که بریسی لمج و بریسی قنحدر \* پس اکرب و اگر چشمه  
ایکی حالت لازم کلور که اولکیسی انقباضی و ایکنجیسی انبساطیدر \* پس

مطلب

در معانی غمزه و چشم  
وامثال این عبارات

حرکت ثانیه که انبساطیدر مقتضیه ظهور در و حرکت اولی که انقباضیدر  
مقتضیه خفا و فساد در تنگیم ارباب تحقیق سدن بریسی بو بایده بیورر که \* از اب  
و چشم هر یک را دو حرکت لازم باشد چنانچه قوس شفه منطقه البروج  
و کرسی چون منطبق شود بر قوس فلک اطلس و عرش تمام مرکبات  
منحل شوند \* و عناصر اربعه بر وضع طبیعی راجع کردند و عنصر خاکی مشمول  
و محاط کره آب شود و چون این دواب از انطباق برخیزد دگر بار ارکان  
اربعه و طبایع عنصریه امتزاج یابند \* و صور و الید ثلثه و انسان بدید آید  
و سر ازل و ابد در هم آمیزد و نکتة نهفته و فتنه خفته هوید اکر در  
و پیدانماید \* کقوله تعالی (کانتا رتقا ففتقنا هـ) الایة \* بیت \* کرب بکشانی  
تو بدان معنی باریک \* راهی بسر نقش دهان تو توان دید \* ایدی ای بار  
موافق اسرار من بوره دن آگاه اولد کسهاب ده اولان حالت ثانیه انبساطیه  
کبی چشمده اولان حالت ثانیه دخی صور کثرات علوم و معارفک اظهارن  
اقتضا ایدر و ابدده اولان حالت اولی انقباضیه کبی چشمده اولان حالت  
اولی دخی حرکت انقباضیه ایلـه ظاهر دن باطنه رجوع اقتضا ایدر و محبوبک  
غمازه اولمی کین دار و خون خوار اولمائی مشر در که دل عشاق  
بر مذاقک عالم وحدته قلبدن عبارت و کنایات اولور و مفهوم بیت شریف  
بوو جهله اولور که تجلی \* ذاتدن اعطا اولما سن تنها ابتد یکمده اول محبوب  
ازلی تجلی \* جلالتدن قلب مصفا به مطهر و سخ بشربه اولان برداغ تازه وضع  
ایلدیکه اگر چه افتاء لذات جسمانیه ایلدیجی جهندن درد و المدر فاما اعطاء  
وجود حقانی قیلدیجی حیثیت ایلـه جـلـه در درله ام در و کرشمه و غمزه و شیوه  
و عشوه و چشم خونخوار و اب اعل و بونک امثالی عبارات شان حقه و آورده  
اولیان اسماء و الفاظدن اولمغه لسان شرعده جائز کور لماسه در ز بر  
اسماء الهیه توقیفیه در دینشدر و لکن علماء باللهدن دخی به ضیاری دبر که  
هر افظ و عبارت که بر معنایه دلالت ایلـه و جناب کبریا نک تعظیم و شناسنی  
مشر اوله الفاظ مزبوره نک جناب حقه اطلاق جائز در فاذا کان کذلک  
عشاق الهی عالم عقل و حالت صحوده مذهب جمهوره موافق و لسان  
شرعه مطابق اسماء ایلـه مناجات ایدوب و حالت جذب و استغراقده مست  
مدهوش شراب عشق ربانی اولوب مشاهده لینه مناسب نیاز و تکلم ایدر  
زیرا حالت سر کرده عاشق بی دل عقلا عقلدن دور و بومقوله کلامده معذور لر در



آه کیم مرتبه فناء فساد خود تفرقه و تیز بر طرف او اوب قید قدم  
و حدوث رتبه عقاده قانور و جله تعینات ظهور تجلی احدی الذاته مخفی  
و هستی موهوم عاشقی محو و مضاعف او اور و حالت مزبور ده اسانندن  
جریان ایدن کلام حجاب حق ظ هر او اور ابو یزید بسطامی قدس سره نك  
( سبحانی ما اعظم شأنی ) قوی کی و مشایخ عظام و عشاق ذوی الاحترامدن  
ونك امثالی کلمات کثیره الوقوعدر وزان و غمره و چشم و لب تعبیر اولند بغی  
چو قدر لایق اولان مردان خدائک احوالنه تعرض اولما مقدر مثلا شیخ  
محمود شبستری کاشن رازده بیورر که ﴿ کلشن راز ﴾ ازوهر غمره دام و دانه  
باشد \* و زوهر گوشه میخانه باشد \* زغمزه می ده هستی بفارت \*  
بیوسه میکند بارش عبارت \* بغمره چشم اول می رباید \* بهشوه لعل او جان می  
فزاید \* ز چشمش خونها در جوش دایم \* زاعلش جانها مدهوش دایم \*  
وجود ماضیه مستیست یا خواب \* چه نسبت خا ک را باب ارباب \* و محمد  
شیرین مغربی دخی بیورر که ﴿ شمر ﴾ جنونی فوق غایات الجنونی \*  
جنونی من حبیب ذوقنونی \* بهشت زان زهر مجنون فزونم \* که در خوبی زهر  
لبلی فزوننی \* نکارا دیده اندر جست و جویت \* چه میکرد دچو تو عین  
عیونی \* الا ای غمره غماز دلبر \* چنان پر مکرو دستان و فسوننی \* که اندر  
سحر و مکاری و افسون \* زحد و صف و اندازه برونی \* دلا از چشم سرمستش  
حذر کن \* که هم ترکست و هم سرمست و خونی \* دلا در تست چون ساکن  
دلارام \* چرابی صبر و آرام و سکونی \* ترا در چند و چون مغربی یافت \* اگر چه  
بر تر از چندی و چونی \* پس کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا دخی جذبات  
رحانیه و تجلیات ذاتیه جلایه ده محو و فانی او اوب و حالات عشقندن و مرتبه  
فناء فسادن خیر و بروب بیورر که ﴿ مشوی ﴾ من حلاش کردم  
ارخونم بر یخت \* اگر اول محبوب بی بدل قائم دو کدی ایسه بن بنده  
افکنده اکا حلال ایلام نیجه حلال اولما و نکه بر موجب ( و من قلته فانادینته )  
قان بهاسی حسن جمال بی بهاسدر اما نیجه ایده بن و نه چاره قیلان که  
﴿ مشوی ﴾ من همی کفتم حلال اومی کر یخت \* بن دایما اول محبوب  
زیبایه قائم حلال اولسون دین اول ایسه قائمی دککدن ایایلدی \* بیت \*  
ای آب حیات قطره از آب رخت \* وی ما فلاك يک اثر از تاب رخت \* ﴿ مشوی ﴾  
چون کر یزانی زناله خاکیان \* چونکه خاکیلرک ناله سندن کر یزان سندن

﴿ مشوی ﴾ غم چه ریزی بر دل غمناکیان \* پس غمنا کبرک کوکلنه  
نیچون غم دو کرسن الهی درد سناک درمان سناک \* ع \* نه بلسون  
دردی اولما بن بوکادر داولد بغن درمان \* ﴿ مشوی ﴾ ای که هر صبحی که  
از مشرق بتافت \* ای عطاسی بسیار و رحنی بی شمار پادشاه کر چه  
خاکیلرک ناله سندن نیچون بخار سن دیدم اما غلط سو یلدم هر بر صبح محبت  
که باد نسیم جذبات الهی مشرق تجلیات جمالدن یلدرادی ﴿ مشوی ﴾ همچو  
چشمه مشرق در جوش یافت \* اصلا فیوضا نکده نقص بولایوب عین  
جاری لایق قطع کبی سناک مشرق تجلیات و فیوضاتی جوش و خرو شده  
بولدی ایمدی انکشاف و احتجاب بزم حال در بوخسه سناک ذات بیچونک  
بویکی حالتدن مغرّه و مقدسدر و یا خود بویکی بیت مطلع نور آفتاب احدی  
و مشرق انوار تجلیات احدی اولان مرشد کامله خطاب اولوب ای عطا  
و قدرت حق مظهر و خلیفه اکبر اولان مرشد اکرم و غوث اعظم سناک نظر کده  
اصلا تفاوت اولمایوب و وجه همنک هیچ فردن محتجب ایتمایوب فیض  
و احسانک جله به برابر در و لکن ( تجلی ناگاه آید اما بر دل آگاه آید ) مصداقجه  
استار و احتجاب کبر و بزم کند و مزده اولان کدورت و کثرتدیر بوخسه  
هر آنکه قلبدن محو نقش ماسوا نبی الهی قبله حقیقی اولان سناک وجود  
شریف که توجه و صورت شخصیه بی تفکر ایدوب نیاز ابتدا بکمرده و هر بر لغات  
نور افشان جذبات تابنده او اوب ظلام لیلی بشر بی روز فیروز ایدوب مشرق  
نظر کدن خورشید محبت درخشان اولد فده بودل شیدا چشمه مشرق و آفتاب  
شارق کبی سنی علی الدوام جوش و خرو شده و طالبان خدایه افاضه انوار  
محبت ایتمکده وجود و کرم و بخش و عطا قیلنده بولدی دیک اولور وجه اوله  
کوره چشمه مشرق لفظنه مضاف اولماز وجه ثانیده چشمه مشرق دیو  
اضافت الهی قرائت اولنور و سندن صکره واقع اولان ایات شریفه دخی حضرت  
حق و فیاض مطلقه و یا خود مرآت ذات الهیه اولان خلیفه ربانیه به خطاب  
اولقی اوزره معنی و برلک ممکندر پس عاشقان شوریده دلره محبوب بلری  
هر نه مرتبه عرض جمال ایله بنه قناعت کلایوب و اکا نیاز ایتمکدن بروجهله  
کسته اولیوب دایما بلبل زار کبی آه و زار ایتم افتضاء عشق یار اولمغله  
حضرت مولانا کیر و نیاز ایدوب \* بیت \* ای حسرت خوبان جهان روی  
خوشت \* وی قبله زاهدان دوا بروی خوشت \* دیو بیورر که ﴿ مشوی ﴾



چون بهانه دادی این شیدات را \* داد کرا حبیب سناک خود بخش و عطا که  
حد و غایت بود در پس بودل شیدایه و عاشق بی سرو پایه نیچون بهانه و بررسن  
و بنم قانی بولکده نثار اولمقدن اجتناب ایدرسن عاشق مرادی سنک بولکده  
اولمک و هر آنده نیجه بیک جانی دخی و ارایسه بدل و نثار ایتکدر \* مثنوی \*  
ای بهانه شکر بن لبها را \* ای معشوق لایزال و محبوب بی مثال سنک لبهای  
سکرینه که بهایو قدر \* بیت \* ای از شکر دهن کلها بر زر \* ز آن هجر کود  
پوش تو یلوفر \* بومصر اعمده اولان اب سکر بندن مراد موجب کمال قرب سالک  
اولان فیض کلامی بی واسطه دهن عبارتدر که برخوای (شفاء القلوب لقاء  
المحبوب) دل بیمار و جان عاشق زار اولاب سکرینک تیارندن شفا و صحت و حیات  
ابدی بواور \* اولمشه \* ای بنم نقلم مبع حب بنام سکر \* ای حبیب ای طیبم  
ای شکارم شاهد م \* ای بنم خورشید و ماهم ای چراغ فائض \* شوخ چشم  
که مذارم ای مبارک پیکرم \* رباعی \* بر ناله و بر زاری من رحت کن \* بر فقر نکو  
نساری من رحت کن \* بر کر به و بی دادی من رحت کن \* بر مفاسی و خوری  
من رحت کن \* مثنوی \* ای جهان که نه را تو جان تو \* ای فنا  
و زوال ایله که نه و غم و الم ایله اسرشته اولان جهان فانی به بخش هدایت  
و عطیات عنایتکه تازه جان کبی اولان ملک و پرودگار و یا خود بوجهان که نه  
و فائده جان نومثابه سنده اولان صاحب زمان و حزن و غم ایله افسرده دل  
اولان طایله حیات جان بخش اولان مرشد حقیقی و زبده ارباب عرفان  
\* مثنوی \* از تن بی جان و دل افغان شو \* بی جان و دل اولان تن فرسوده دن  
ناله و افغانی کوش ایت و آه جگر سوزم ایش آه ای قله جان و مرقص و دجنان  
بوفقر و افکنده و مسکین و بنده نك حالی نیه وارر \* عزل \* ای رخکله  
کا کلک عاشق لره صبح و مسا \* پرتونور رخکدندر دو عالم روشنا \* شمع حسنکدر  
و یرن فانوس افلا که ضیا \* وی بوزک آینه ارواحه مرآت صفا \* اون سکر بیک  
عالم علی بوزکده مندرج \* ای صفا کدر سنک آینه کتی نما \* طوغدی مهر  
طالع کور تیلدی ظلمدن جهان \* نور وجهک ایلدی کون و مکانی روشنا \* کل  
قدم باص عینه ای نور ما زاغ البصر \* خاک پایک دیده مشتاقه اولدی تو نیا \* طایب  
درد اولیان مشتاق دیدار اولدی \* بی خبر دیرسم نوله سر مسعدن اکا \* آه ای مونس  
جانم \* مثنوی \* شرح کل بگذار از بهر خدا \* الله تعالی ایچون کل شرحی  
ترک ایله \* مثنوی \* شرح بلبل کو که از کل شد جدا \* شول بلبل شوریده  
شرحی سوبله که ورد خندان جنان اولان عشق بلبل و آتش شوق کسمندر بدر

\* سید نسیمی \* خرامان میروود دلبر بیستان وقت کل کل کل \* برخ کل کل بلبل  
مل مل بقدر چون سرو سنبیل \* عرق بر عارضش نم نم بدخش دم دم دم دم \*  
کنندش کرده کم کم سمنش همچو \* دلدل دل \* سمندر وار کج کج بقدرش راست  
عرعره \* داش چون سنک مرمر مرمر زبانش همچو بلبل \* بسنکینی چو که که که  
بجستی باد صر صر صر \* درآمد در چن چن چن \* پر شد ز غافل غل \*  
ندانستی تو خو خویش زرقی مسوی \* و سوری \* نسیمی دیده رویش  
نهاده بر سلاسل سل \* آه ای مستمع هوشمند \* مثنوی \* از غم و شادی  
نباشد جوش ما \* بوعاشقان بی دلان که بلبلان گلستان محبت و طوطیان شکرستان  
معرفت اولمشدر در بزم جوش و خروش و آه و زار و کفتار شمر بن ادای  
درد بار من غم و شادیدن اولان \* مثنوی \* با خیال و وهم نبود هوش ما \*  
و عقل و هوشمن دخی و هم و خیال ایله اولان هوش هشیاران دکدر بلکه \* بیت \*  
فتم وراء العقل علم یدق عن \* مدارک غایات العقول السلیمة و دخی \* بیت \* مجازین الان  
سر جتونهم \* عجب علی ابوابهم بسجد العقل \* و فقیحه \* مثنوی \* حاتی دیگر  
بود کان نادرست \* عشاق الهینک حالی و رای عقول و فیه و مدیه بر غیر حالت  
عجبه در که اول هر عقل و فهم درست صاحبنده بولمز و اول \* کو هر د که  
بر کنجده اله کبر من نادر الو فو اعر بر حالتدر \* مثنوی \* تومشو و منکر که حق  
بس قادرست \* عقول سلیمه و فهم مستقیمه و راستنده نه مقوله حالت اولور مش  
دیوسن منکر اولمکه اول قادر مطلق و حضرت حق مبالغه ایله قادر پادشاه  
مقدر در عقول و فهم سلیمه ادراک ایلدی بی جوش و خروش و علوم و هوشی  
عاشق لربنه لطف و احسان ایلشدر \* نسیمی \* سر الهی یلن شول خط  
و خالی بیلور \* حاله خیر اولیان قانده بوجالی بیلور \* مهر رخی قیمت هجره  
یان جانیه سور \* فرقنکی چکیان قانده و عالی بیلور \* شول صفت صورتی کیمکه  
عیان \* کورمدی \* قانده بوجه حسن یا بوجالی بیلور \* آه ای منکر احوال  
مشتاق و آه و آئین عشاق \* سید قاسم می فرماید \* مرا اگر توندانی حبیب  
میداند \* دوا ی درد دلم آن طیب میداند \* صغیر ما شناسی که زاهد خشکی \*  
لسان فاخنه بیک نجیب می داند \* شراب عشق بر آشفته کان مجنون ریز \* برغم  
خواجه که خود را لبیب میداند \* مکرز بوی کل و با سمن به پیش جعل \* که  
در اطاقت کل عند لبیب میداند \* مرابوعده و وصل حیات داد حبیب \* که دوست  
نوبت مرک رقیب می داند \* همیشه وصل توقاسم بحاز و دل طلبد \* که این دعا



باجابت قریب میداند \* امدی بنم جانم ﴿ مشنوی ﴾ تو قیاس از حالت انسان  
مکن \* سن عشاق الهیده اولان عشق و محبت بانیه بی انسانك عشق  
و حالتندن قیاس ایله و خدای تعالی خود جسم دکل و جنس دکلدر پس جنس  
و جسم اولان انسان بونلردن منزله اولان خدی معاله عاشق اولمق نیجه اولوردهش  
دیو حقه اولان عشق و محبتی انکار ایله ﴿ مشنوی ﴾ منزل اندر جور و در  
احسان مکن \* و منزلی جور و احسانده ایله یعنی مقتضیات بشریه اولان غم  
و تر شدن روتش و شادی و فر حدن جوش و خروش قلوب بومزاده قاله  
و حقك اطافنه عاشق اولوب قهرنی برمه و نسق واحد اوزره رقرار اولمیان  
کوکل باغله زیرا که ﴿ مشنوی ﴾ جور و احسان ریح شادی حادثست \*  
جور و احسان و ریح و شادی صفات بشریه و حادثدر امدی محقق و مقرر در  
( کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال و الاکرام ) فغوی کریمی اوزره  
﴿ مشنوی ﴾ حادثان میرند و حقشان وارثست \* حوادث لاجرم مرده و فانی  
و محو و محمل اولورل و حق سبحانه و تعالی بوجه لك وارثیدر آما و صدقنا  
اولحی و باقی و ازلی وابدی شمول وارث ملك و ملکوت و مافیهن در که بعد فناء  
الملاک جمیع املاک اکا راجع اولور کما قال تعالی ( ولله میراث السموات و الارض )  
ای نور دیده غم و شادی حالت متغیره در متغیرات ایسه داخل ماضی و مستقبلدر  
ماضی و مستقبل ایسه زماندن عبارتدر زمانه ایسه حرکت و تغییردن غیر یسی  
داخله اولماز ز بر حرکت بذاتها ماضی و مستقبله منقسمه در و متغیر بواسطه  
التغیر داخل زماندر امدی تغیر و حرکتدن مقدس اولان داخل زمان و ماضی  
و مستقبل اولمز و تقابل ماضی و مستقبل ایله متفصل عن القدم دخی اولماز و اول  
ذات بیچونه انقضا و زمان و کیف جاری اولماز لان الله تعالی کان قبل الزمان  
و حیث خلق الزمان لم یتغیر من ذاته شیء و قبل خلق الزمان لم یکن للزمان علیه جریان  
و بعد خلق الزمان علی ما علیه کان و هو الباقی بعد فناء خلقه و الیه مرجع کل شیء  
و مصیره و هو القائل اذ ذاك ( لمن الملاک الیوم ) و هو المحیب ( لله الواحد القهار )  
آه ای سالک راه بوسؤال و جواب کند و نفس لرینی بر شیه مالک و صاحب ملک زعم  
ایدنار باب ظنونه ککوره در که حق سبحانه و تعالی یوم قیامتده انلرک دیده  
بصیرت لردن کشف حجاب ایدوب وقت مز بورده واقع اولان کشفك حقیقتندن ندا  
ایدرفاما ار باب کشف و شهود و اصحاب عرفان و وجود ذکر اولنان نداء حقك  
معناسن دیده بصیرت الیه ابدامشاهده قلوب فی کل یوم و آن فی کل ساعه

و زمان بی حروف و لفظ و صوت نداء حق شنوا اولوب و ملک و ملکوت  
و مافیهن اول جلیل و جبار و وارث و قهار لك اولدیفن کشف و شهود ایله  
کوروب علم یقین ایله یلورل و دخی ( المحدث اذا قرن بالقدم لم یبق له اثر ) نه معنادر  
کوکل کاتبندن اوقو بوب عالم بالله اولورل پس قدیم اولان عشقك حالاتی  
تغیر پذیر اولان محدثات کبی اولماز و حالات عشاق اکا قیاس اولمز ﴿ مشنوی ﴾  
حالت جان مر ایره مان میداند \* آنکه پیوسته ز پیدا و نهان میداند \* همت  
پیره فائز اچه توان گفت که او \* قیمت راه روان را روان می داند \* همه گفتیم و شنیدیم  
یقینست آن بار \* همه را سر بر سر از نور عیان میداند \* ﴿ مشنوی ﴾ صبح  
شدای صبح راپشت و پناه \* عذر بخدومی حسام الدین بخواه \* صباح اولدی  
ای صباحك پشت و پناهی اولان زب الفلق حسام الدینك عذرنی دیله اگر  
معنای حقیقی مراد بیورلور ایسه دیک اولور که ای صباح انور تجلیاتك صاحبی  
اولان پادشاه لا يزال و یاخود سید و سندان باب قلوب صبح نور اولان مر شد  
کامل چونکه بوحالاتك تقریراتی ایله ظلمات لیل شبهات مرتفع اولوب هنکام  
صبح ظهور اسرار ایشدی و نور تجلی ذات طلوع ایدرب وسط سماء قبله  
جلوه کر اولمه ظل وجود موهوم کلیت ایله نابود اولدی حالت مز بورده اسان  
قال ایله نکلم اولماز و معانی مز بوره تحت الفاظ و عباراته صغیر امدی ای ظهور  
کلی و تجلی ازلی مخاطبه حالات عشقه اولان حسام الدین چلیبتك عذرنی  
سن دیله و بنم اسانندن ظاهر اوله جق و لسانه کلیه جک اسرار و حقایق بی حروف  
و صورت الهام ایله که استفاضه و افاضه اسرار و واسطه اولدر و یاخود صبح  
ایله مراد حقیقت صبح اولوب مناقبه بیان اولند بیغی اوزره حضرت مولانا مشنوی \*  
شرفك در را بیاتی سلك تقریر دیرد بجه حسام الدین چلی دخی یا زوب بومحله  
کلد کلد کچه کیدوب صباح اولمه مولانا قدس سره چلی حسام الدین ایچون  
درگاه خفدن معذرت دیلش اوله لر یعنی ای پشت و پناه صبح اولان خالق الاکوان  
نظم مشنوی به مشغول ایکن وقت صلوة صبح اولدی پس بن چلی حسام الدینك  
خدمته سزاوار اعتذاره قادر دکل لطف و احسانکدن بنم ایچون انك عذرنی  
سن دیله و تقصیراتی عفو ایدوب درجات عالیاته ایرکور و حق سبحانه و تعالی  
عبادنه عذر ایتمی عفو تقصیرات ایدوب رحمتی در یاسنه غرق ایتمسندن  
کتابه در کاروی عن الحسن البصری قال قال صلی الله علیه و سلم ( یؤتی بالعبد  
یوم القیمة فیعذر الله الیه کما یعذر الرجل فی الدنیا الیکم فیه قول تعالی بعزتی



و جلالی مازویت عنك الدنيا لهو انك علی ای عبادی ولكن لما اعددت  
عابك من الكرامة والفضيلة ( الى آخر الحديث وعذر حق عبادته اولان  
تعظیمندن دخی کایه اولور تنکیم اشبویت شریفه واقع اولان عذره معنای تعظیمی  
منضمندر که بیوررل ﴿ مثنوی ﴾ عذر خواه عقل کل وجان تویی ﴿  
الهی سیدی ومولای عقل کل وروح محمدینک عذر خواه و تعظیم کننده سی  
سنسن پس وارث حقیقت محمدی اولان مرد کاملارک دخی عذر خواهی  
سنسن ﴿ مثنوی ﴾ جان جان و تابش مرجان تویی ﴿ جانک جانی  
وماند مرجان اولان دل عشاقک تابش ولعانی ونور در خشانی سنسن  
فی الحقیقه مرجان بهد الحک مدور و صنوبری الشکل اولاقده و جریده  
قلبه مشابیه تامه سی واردر ای معبود بالحق ﴿ مثنوی ﴾ تافت نور صبح  
وما از نور تو ﴿ در صبحی بامی منصور تو ﴿ نور صبح محبت یلدرادی  
وز سنک نور جذباتکدن سنک منصورک ایچدیکی باده عشق و محبت و شراب  
سر وحدت ایله صبحی ده بز صبحی وقت صبا حده نوش اولتان  
باده نک اسمیدر حاصل بیت الہی تجلیات احدیه و محبت ذاتیه سرمدیه  
بزی بزدن کلیت ایله بروجله ر بوده قیلدی و سنک نور وحدتکدن بر شراب  
صبحی نوش جان ایلشزد در که سنک منصورک اولشزد در وانک کلماتی  
بلا قید انا سو یلشزد در دیمک اولور ﴿ مثنوی ﴾ داده تو چون چنین  
دارد مرا ﴿ چونکه سنک عطا و احسانک اولان تجلی ذات و باده محبتک  
بنی بونجلین مست و مد هوش ایتشد در پس ذات احدیتک شرابندن  
غیری اولان ﴿ مثنوی ﴾ باده چه بود کو طرب آید مرا ﴿ باده  
محبت اغیارنه اولور که اول باده بکا طرب و سرور کتوره و سندن غیری  
اگر دنیوی واکر اخروی اشیا ایله کو کلم خوش اوله و یا خود سنک  
باده محبتکله مست و مد هوش اولان عشاقی باده صوری نه در که مست  
و طربناک ایلیه ﴿ مغربی فرماید ﴿ ز چشم مست ساقی امن خرابم ﴿  
نه آخر بخود از جام شرابم مرا عشقت چنان کم کرد از من ﴿ که من خود را  
اگر جویم نیام چنان باقی شدم اکنون ز عشقت ﴿ که بی عشق تو چیزی  
در نیام ﴿ مرا عشق تو فانی کرد از من ﴿ چو دید از خود بغایت در عذابم ﴿  
کنون از مغربی رستم بکلی ﴿ که از مشرق بر آمد آفتابم ﴿ مثنوی ﴿  
باده در جوشش کدای جوش ما ﴿ بلکه باده کیفیت و جوششده بزم جوش

و خروشمزک کداسیدر ﴿ مثنوی ﴾ چرخ در گردش کدای هوش ما ﴿  
چرخ گردشده بزم کدای هوشمزد در ﴿ مثنوی ﴾ باده از ماست شدنی  
مازو ﴿ باده زدن مست اولدی بزباده دن مست اولدی ﴿ مثنوی ﴿  
قالب از ماست شدنی مازو ﴿ قالب بزدن وار اولدی یو خسه روحز  
قالب بدن وار اولدی ﴿ مثنوی ﴿ ماچوز نبوریم وقایه ماچوموم ﴿  
بزنبور کبیر و قابلموم کبیر ﴿ مثنوی ﴿ خانه خانه کرده  
قالب را چوموم ﴿ ارواحز قالمیزی موم کبی خانه خانه ایلشدر علم شریفه  
خفی اولیه که بو ایات شریفه ده اولان جوش دادن مراد عشق الہی  
و هوش دادن مراد عقل کل و زنبوره تشبیه اولتان مہبط وحی الہی اولان روح  
انسانیدر و عقل کل و روح محمدینک شرح و بیانی بر قاج برده ذکر اولمشدر  
و ذکر سابقک اجمالیسی بودر که عقل کل که اول عقول عشره در مدبره  
عقوادرو عقول دخی مدبره افلاک و افلاک متصرفه عناصر و موالید درو عقول  
عشره اصطلاحات حکماء اشراقیه و مشائیه او ابواب کشف و شهود قاتنده  
عقل کل دید کلری روح محمدیدر که علت غائیہ جمیع موجوداتدر ﴿ شعر ﴿  
خواجه کونین ختم المرسلین ﴿ صدر عالم رجة للعالمین ﴿ پادشاه ملکت  
اولا کدر ﴿ جلوه کاه عرصه افلاکدر ﴿ ذاتی مقصود کونین  
ابتدی حق ﴿ مستدنی قاب قوسین ابتدی حق ﴿ مشرق خورشید  
عزدر یوزی ﴿ مطلع نجم سعادتدراوزی ﴿ شهریار دولت و عالی جناب ﴿  
دفترینک صفحه سی ام الکتاب ﴿ هر کشی پرورده انعامیدر ﴿ اهد  
قومی غایت اگر امیدر ﴿ و عالم ارواح بین الوجوب والامکان بر خدا و سطر  
وامکان مرآت جمال حضرت وجوب مطلقدر و هر شئیک تعینی اسماء حقین  
بر اسمک صور تبدر و اشباح آینه ارواح و ارواح آینه اعیان و اعیان آینه اسما  
و اسماء آینه صفات و صفات من حیث الاجمال و التفصیل تجلیات ذات احدیه در  
پس ظرفیت و مظروفیت ملاحظه اولمقسنز بوجه تمثیل معشوق ازلی هزار و صد  
هزار جامده مرقی برمی صافدر و ذات من حیث الحقیقه کندونک صفت  
و عظمت و جلال و کبریایی ایله اعراض اسما و صفاتدن منزهدر و مجموع  
اسما و سمیات بر امر اعتباریدر ﴿ پس صور عالم ارواح صور معقوله  
الہیه اولوب و جمیع ارواح و عناصر و طبایعه ساری اولان نفس کل اطلاق  
اولتان طبیعت کلیه در که ارادت حق ایله جمیع اشیا بده اثر ایدوب اشیا بده اولان



سبب تعیین ارادت مزبوره در وارواح ارادت حق ایله مرتبه احدیتدن  
بروز ایدوب مرتبه واحدیتده اولان تعیین اوله واندن مثال مطلق دیدکاری  
عالم جبروته واندن مثال مقید دیدکاری عالم ملکوته بعده عرش طبعی مادی  
اندن عالم عناصر و موالید ثلثیه تنزل ایدوب بعده آخر مراتب تنزلات  
وسر جاسمیت اسماء الهیه اولان مرتبه انسانه ایریشوب مرتبه مزبوره به  
سر وجودی و عالم سرمد تعبیر اوتور و عالم سرمد استعداء ازایتدن انتهاء  
ابدیتده اطلاق اولور \* ابدی جمیع افلاک و کواکب و عموما اشیا بر موجب  
(خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی) بر وجه سرعت دوران و حرکت  
وجوش و خروش استدکاری حقیقت محمدیه نک مظهری و نور عقل کلک  
مطایع اولان انسان کامل کوکلندن مبدأ اصلیلرینه یول بولما غیچوندن  
شعر \* اون ایکی بروج ویدی یلدز \* بونجه حرکات که کوستر یوز \*  
دور ایلدی نه در فلک \* یانه در صف صف دورر ملکر \* بردن نه در بوق و اظهار \*  
فاعة بروا یا اولی الابصار \* بیاکیم نه در ربو آیه کون \* قندن کلو بن کیدر  
هر کون \* اگله نه در ربو قواشیا \* کیمک ایله در جله سی کویا \* اولدر قونک جرد و جانی  
\* سر چشمه آب زندگانی \* حقله زنده در جله سی مدام \* اکر ایست  
اگر محو اوله ظلام \* پس حضرت مولانا کردش افلاک وجوش و خروشی  
بزم جوش هوشمنددر دیو بیوردقلری وارث حقیقت محمدیه و مظهر کل  
و مجلای اسماء الهیه اولدیفنه اشارتدر و زبور الهام ربانی ایله شمع عسلی خانه  
خانه و وصل ایله مالا مال ایتدیکی کی ارواح دخی بقدره الله تعالی اشباحی  
تعبیر ایدوب شهد عشق و محبت و سکر علم و معرفت ایله بحسب الاستعدادات  
ملو و پر ایدر دیمکدر و علم و معرفت و عشق و محبت ایله پر اولان ابدان عارفین  
و اشباح عاشقیندر یوخسه ابدان ساسره محبت دنیا و لذات ماسوا ایله  
پر اولمشدر و ارواح عارفین دخی قلوبنده اولان لذات عرفان و محبتی  
ماننده شجره طوبی اولان مرشد کمالک شجره وجود و درخت شهودنده  
اولان ازهار فیوضات الهیه دن اخذ ایتمشدر \* نظم \* حیات باقی  
اولدر جسم و جانه \* اودر رونق و برن هر دو جهانه \* اودر قطبی زمین  
و آسمانک \* اودر یل مرکزی دور زمانک \* فلک هرهم ملکر انس و پری \*  
مسخردر اکا بحری وبری \* قهوامرینه فرمان طاپوسنده \* جهانک بکری  
قول قابو سسند \* دوام دولتی انک مؤبد \* کمال عزتی انک مخلد \*

جسالی پرتوندن انک ای جان \* فلکده نور اولور شمس درخشان \*  
کل و کلشن طورتاندن شمعی \* معطر اولور اندن جان حریمی \* نغم و خلد  
و طوبی جنت و حور \* جانندن اولور ل جله مسرور \* ایکی عالم وجودی  
مظهر بدر \* اکا درسم فلان باله بر بدر \* صفاتی حق صفاتیدر محقق \*  
سواد زلفی در دارانا الحق \* آه ای عشق رنگ بی رنگینه یونامش و درد یار ایله بغری  
یانش و آه سه زایله جگری دلنش و فضای وحدنه کندونی بتورمش \* مشوی \*  
پس درازست این حدیث خواجه کو \* بو یسان ایلد بیک اسرار الهیه و معارف  
لدنیه و حقایق محمدیه و دقایق کالات انسانیه و اوصاف وارث ولایت احدیه  
زیاده درازدر و حدوغایتی بو قدر بو خواجه تاجر ایله طوطینک حدیث سوله وانک  
حکایه سن نقل ایله که \* مشوی \* تاجه شد احوال آن مردنکو \* حتی اول  
مقبول و مستحسن مرد تاجرک طوطی ایله احوال و سرانجامی نیجه اولدی  
رجوع بحکایت خواجه تاجر \*

حضرت مولانا قدس الله سره الاسنی خواجه تاجرک حکایه سنه رجوع  
بیور دقلربی یساندر \* ع \* عشق کار بست که موقوف هدایت باشد \*  
مشوی \* خواجه اندر آتش و درد و حنین \* خواجه آتش عشق و نار  
فراقده و درد و حنیده حالان کبری سبق ابدن کی \* مشوی \* صد  
پراکنده همی گفت اینچنین \* صد پراکنده و پریشان سوز سو بلدی مصراع  
ناینده اولان اینچنین مصراع اولده اجرا اولندی \* مشوی \* که متناقض  
گاه ناز و که نیاز \* گاه سوادی حقیقت که مجاز \* یعنی گاه اولوردی کلامی بر برینه  
متناقض سو بلدی و گاهی ناز و استغنا گاهی دخی نیاز و سوز و کداز اظهار  
ایدردی و گاه حقیقت و گاهی مجازدن حکایت ایدردی زیرا عاشق ایدی  
اقتضای عشق ایسه لاجرم گاه ناز و نیاز و گاه حقیقت و مجازدن سو بله در  
مولانا \* ای جها زاد لکشا اقبال عشق \* بفعل الله مایشاء اقبال عشق \*  
ای صفاوای وفادر دور عشق \* ای خوشا وای خوشا اقبال عشق \* ای بده  
جانتر جان دبدار عشق \* وی فزون از جان و جان اقبال عشق \* وحدت عشقست  
اینجانیست دو \* یانویی یا عشق یا اقبال عشق \* ابدی مرد تاجرک مقتضای  
عشق کلمات پریشان ایلد بکی معذوردر زیرا (الفریق بئسبث بکل حبشیش)  
مصدافنجه \* مشوی \* مرد غرقه کشته جانی می کند \* مرد غرقه  
زیاده جان چکشور \* مشوی \* دست رادر هر کپاهی می زند \* و جان



هولندن النی هر بر حبش و کیا ه اورر ﴿ مثنوی ﴾ تا کد امش دست کیر در  
 خطر ﴿ تا کیم محل خطر ده عجب انک النی فتنی کسسه طوتر و غرق اولمقدن  
 خلاص ایدر دبو ﴿ مثنوی ﴾ دست و پای می زنداز بیم سر ﴿ باشی  
 قور قوسندن ال وابق اورر پای ده اولان بیا وحدث اوورسه معنی برجس  
 در حکایه اولسه معنی مناسب اولور حاصل کلام غریبک حالی بویه در حین  
 غرقه ده جان خوفندن دبه لنوب والن ویاغن چارپوب والن کله یا پشوب  
 نیجا نه سعی ایدر امدی غریق دریای عشق اولان عشاقک دخی احوالی بونک  
 کبیر و عشاقک موج بحر محبتدن صادره اولان اقوال و افعال و اطوار  
 و احوالی عند الله مقبول و ارباب ینش فتنه مرغوبدر ﴿ مثنوی ﴾ دوست  
 دارد یار این آشفته کی ﴿ اول یار حقیقی بومقوله آشفته کی دوست طوتر زبرا  
 ﴿ مثنوی ﴾ کوشش بیهوده به از خفته کی ﴿ بیهوده به سعی و کوشش  
 ایملک خفته اولمقدن یکدر به معنی غرقه بحر اولان ال ایاق اورمه می بیهوده  
 حرکت اولوب عاقبت غرق اولدیخی کبی انسان دخی کندوبی و رطه  
 هلاکدن تخلص ایچون سعی و کوشش ایدوب صدد طلبده اولسی بطال  
 و معطل بایمه سندن و مأبوس اولوب اجتهاد اتمام سندن یکدر نکیم سید  
 العشاق و العارفین الشیخ عمر بن الفارض تأیه سنده دیشدر ﴿ بیت \*  
 و سر ز منا و انهض کثیرا فظنک \* البطالة ما اخرجت عزما للصحة \* اگر چه  
 عاقبتی هلاک دخی اوورسه زبرا ( ان الله لا یحب الباطلین ) بیورلشدر ﴿ نکیم  
 حضرت مولانا در دنجی جلده هذیلی حکایه سنده بیوررل ﴿ م \* کرنودی  
 حبس دنیا را مناص \* فی بدی وحشت نه دل جستی خلاص \* وحشت  
 همچون موکل می کشد \* که بجوای ضال منهاج رشد \* هست منهاج و نهان  
 در مکنست \* بافتش رهن کرافه جسنست \* امدی ای مستمع قابل و طالب  
 مقبل ﴿ مثنوی ﴾ آنکه او شاهست او بی کار نیست ﴿ اول کسسه که اول  
 شاهدر اول بیکار دکلدر ﴿ مثنوی ﴾ ناله ازوی طرفه کان بیمار نیست ﴿  
 ناله و این اول کسسه دن عجبدر که بیمار دکلدر کامل طریقه دواوی شارح مثنوی  
 عارف و محقق شیخ اسمعیل انقروی مصراع ثانی به سروری و شعی رحمة الله  
 علیهما ک و ردکاری معنی ما بعدنده اولان ایاتنه نسبت ایله فی مناسبت اولغله  
 انلرک قولنی ردایدوب بطریق ذکر الملزوم و ارادة لازم ناله دن مراد شوق  
 و عدم بیماریدن مراد عدم احتیاج اولوق اعتباریله بوجهله معنی و بر مشرکه

اولکه پادشاه مطلقدر بیکار دکلدر بلکه هر آمده بر شأنده در کار اوزره شوق  
 و محبت قلیق اندن عجبدر که اول کار و عمله محتاج دکلدر و یا خود مصراع ثانی  
 استعاره مکنیه طریقی اوزره حضرت حقک احتیاجی بوغیکن بر کار  
 اولما ایچون مثال موقعده ذکر اولمش اوله بوتقدیر اوزره معنی بویه دیمک  
 اولور که اول که پادشاه مطلقدر بیکار دکلدر کار آندن طرفه در که اول  
 محتاج دکلدر ﴿ م \* ناله ازوی طرفه کو بیمار نیست \* دیمک \* ع \* کار ازوی  
 طرفه کو محتاج نیست \* دیمک معنای سنده استعاره اولمش اولور و کتابت ایله  
 بومعنائی ادا قیلاور ( انتهى کلامه ) نفس امر ده شاه دن مراد حضرت حق  
 اولورسه توجه مزبور وجه وجهه در سله الله و لکن بونایدای یدای وجود  
 ذره نابود موهوم الوجوه و دل خاطر قاترینه دخی نور چشم اولیا حضرت  
 مولانا قدس سره نک اسناد کار گذار فکر تیری مثنوی شریفک بو پیتده  
 خریداران معارفه عرض ایلدیکی اتمه نفیسه فاخره و بهر زاده کار  
 طبیعتی چهره کشاد اولوب حیرت فزای عقول عرفا اولان صور نادره لندن  
 بر معنای آخر خط سور ایدوب ابکار افکارک دست آویز استعدادی اولان  
 مضمون درر مشکونی بر موجب ( و ماز قناهم یفتنون ) رشحه قلم شکسته زبان  
 ایله پیش کش پیشگاه ارباب عرفان و هدیه محافل اصحاب کشف و وجدان  
 قیلغنه جرأت اولندی ﴿ شعر ﴾ هر یکا ذکر از آن ابروی پر خم می رود \*  
 کرود آنجا حدیث ماه نوکم مبرود \* کو یسا مور سلیمانست خط کرد لبش \*  
 \* کآنچنان کستاخ در بالای خاتم مبرود \* امدی ضمیر منیره خنی اولیه که بویت  
 شریفک سابقنده اولان ایات شریفه نک مفهوم منطوقیسی بوایدیکه لابد  
 سعی و کوشش و ناله و جوشش کشی کندوبی و رطه هلاکدن خلاص ایملک  
 ایچون اولور و یار حقیقی آشفته کی سور و کوشش بیهوده خفته اولمقدن بهتر در  
 دیشلرایدی \* پس سعی و کوشش و ناله و جوشش علل نفسانیه بی ازاله و افنا  
 و روح انسانی به نجات و یرمک ایچون اولیحق شاه دن مراد حضرت  
 حق اولوبوب معنی بو وجهله اوله که پس وراثت ولایت کالیه محمدیه مظهر بند  
 قائم اولان سلطان دنیاودین و سیرغ قاف بقین شاه اقلیم معرفت و کنج  
 دوات طریقت شمع دانش و ینش روشن چراغ آفرینش منبع اسرار مطلع  
 انوار قطب زمان و مرکز دوران امراض نفسانیه و علل بشریه دن نجات  
 بولوب مستغرق بحر شهود و حدث محضه ایکن اولدخی بیکار و بی عمل دکلدر



پس اول کامل و مکمل شدن دخی علت بیماری انانیت و اثینیت یو غیکن اندن  
ناله و انین و افغان و حنین و آه آتشین صدورایتک طرفه و عجبدر زبیر ارباب ساوکت  
سعی و کوشش و آه و انینی شکسته بال و عوارض نفسانیله بد حال اولمسه  
آنک مرتبه سن بولق ایچون ایدی اگر چه بویله درواکن حقیقه نظر اوانسه شاه  
اولیادن صدور ایدن آه و انین و ناله و حنین دخی محل تعجب دکلدر اکابنه که \* ع \*  
ای برادر بی نهایت در کعبهست \* و فتنجه اگر چه مبداء حرکت اولان میل درون  
موصول و وصول حقدر ولیکن مراتب قرب حقه نهایت اولیوب قلب عارف  
لایق قطع متلودر نعم سالکک انتهای سفری نفسه ظفر یولوب خناس و سواس  
احکام بشریه بی قهر ایدنجیه دکین و اصل اولان حالرنده تکملدر در انلره ارباب  
تلاوین دیناز فاما بودکر اولانان تلاوین اول تلاوین اولیوب بلکه تلاوین من بوردن  
جیم ارباب مقامات عالیله خالی دکلدر در زیر ابداء بر مرتبه دن اسنی مرتبه به  
ارتفاع و ارتقادن منفک اولمزرا اکابنه که بشریت حد و غایت وارد اما قرب  
حقه حصر و نهایت بوقدر خصوصاً (وقل رب زدنی علماً) آیت کریمه سی  
ودخی (انه لیغان علی قلبی حتی استغفر الله کل یوم سبعین مرة) حدیث  
شریفی حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم احوال شریفه سی تر ایدده  
والطاف الهیه بلانهایه اولدیغنه دلالت ایتشد و سیماسابق الذکر اولدیغنی  
اوزره مقتضیات اسماء الهیه و شؤنات ربانید غیر متساویه اواب و تجلیانده  
تکرر اولدیغنی و حق تعالی قلوب اصغیایه دائم التجلی اولدیغنی تفصیل  
اولمش ایدی ایمدی بیمار نفس و بشریت اولیان شاه و لایتن دخی  
ناله و حنین طرفه دکل بلکه عجب بودر که انین و حنین ایتیه و بونک سیاقنده  
اولان ایسات دخی معانی مزبوره بی مؤیددر و حق سبحانه و تعالی دخی  
دائم التجلی اولدیغنی ایچون (کل یوم هوفی شأن) بیور مشدر نته کیم حضرت مولانا  
بیوررلر \* منوی \* بهر این فرمودر جان ای پسر \* کل یوم هوفی شأن  
ای پسر \* اول رحیم و رحان و مقدس و سبحان تجلیسنده تکرر اولدیغیچون  
سوره رحانده (یسئله من فی السموات و الارض کل یوم هوفی شأن)  
بیوردی ای نور دیده پدر و پسر معتبر یعنی سموانده اولان جمیع ملائکه  
و ارضینده اولان جن و انس حاجتله بی اول قادر بیچونندن مسئلت ایدرو اول  
فیاض مطلق و حضرت حق هر آنده بر شأنده در و بر موجب (و تعز  
من تشاء و تذلل من تشاء یسئله الخیر) دیلدیکنی عزیز و دلدیکنی ذلیل ایدر

روایت اولنور که حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم دن بوآیت کریمه ده  
اولان شأن آلهیدن سؤال اولند قده بیور دبلر که اول قادر مطلقک شأنی  
مغفرت ذنوب و تفریح کروب و رفع اقدار بعض انام و خفض درجده بعض  
اقوامدر و ابن عینه دن منقولدر که مجموع دهر عندالله ایکی کوندر اول ایکی  
کونک برسی مدت دنیا برسی و م قیامتدر و حق تبارک و تعالی نک روز دنیا ده اولان  
شأنی امر و نهی و امامت و احباب و منع و عطاسدر و یوم ثابکه قیامتدر اول  
کونده شأن رب الارباب جزاء و حسناتدر و پیشوای ارباب تحقیق و مقتدای  
اصحاب تدقیق (شیخ روزبهان بقلی طیب الله انفاسه بوآیت کریمه نک  
تفسیرنده بیوررلر که یسأله من فی السموات من الملائکه کلهم علی قدر مقامانهم  
یسأله الخائف العجاة من البعد و الحجاب و یسأله الرابی الوصول الی محل  
الفرح و یسأل المطیع قوة عبادته و یسأل المحب ان یصل الیه و یسأل المشتاق  
ان یراه و یسأل العاشق ان یقرب منه و یسأل العارف ان یعرفه و یسأل الموحدان  
یفنی فیهم و هکذا اهل الارض یسأل الجاهل ما یحجب به عنه و یسأل العالم ما یعرف  
به به و کذلک الانبیاء و الاصفیاء و الاولیاء و الابدال یسألون منه علی قدر مراتبهم  
و درجاتهم معرفته و وصاله و الخاص بوفاته عصمته من قهره و یسأل العارف  
الرعاية و یسأل المحب الکفایه و یسأل العاشق المشاهده و یسأل الموحدان نهایت و هو  
تعالی بکون من حیث مراد الجمیع یعطى اکل ما مولهم و یزید فی فضله فی کل یوم  
هوفی شأن بمن یقرب المقربین و وصل الواصلین و کشف اللقاء المشتاقین و ظهوره  
فی کل ذرة للسابقین یظهر فی کل لحظة من انوار عجایب ربو بیته للمسانسین و تلك  
العجایب عالم ترها العیون و لم تدرکها العقول و لم تعلمها القلوب و لم تلحقها الارواح  
و لم تناولها الاشباح و لم تشاهدها الامرار و لیس لها نهایت یبرزها کل یوم و ساعة  
انوار عجائب ملکه و ملکوتیه علی قدر قوة ادراك الدراکین و افهام العلماء  
و العارفين و ما کان فی سوابق علمه فی آزال ازله بسوق اسرارها و مقادیرها  
بسوط القدر الی مجاریها و مواردها و لاتظن ان احدا یصل الی شأنه فان شأنه  
اعظم ان یدر که احد من خلقه) ایددی ای نور دیده پدر روز بهان بقلینک  
بواسطه اوزره اولان تفسیر و تحقیق ذکر اولنان بیت شریفک خاطر فائز  
خطور ایدن معناسنه موافقدر و بوآیت کریمه نک بعض تفاسیر و دقائق ان  
شاء الله الملاء الاعز عن قریب محلی کلد کده تفصیل اولنده پس همان عاشق  
بی دله لازم اولان اول پادشاه لایزال و قادر متعالک درگاه عظمتیه آه و انین



وناله وحنین انمکدر \* فلهذا کاشف اسرار پروردگار حضرت خداوند کار  
بیورر که \* مثنوی \* اندر بن ره می زارش می خراش \* ای طالب نجات و هدایت  
و راضی صلاح و عنایت بویوانه بذل مقدور و سعی موفور ایدوب دیدین و دویین  
و دورش و چالش روز و شب مجاهده دن خالی اوله زارش و خراش امر حاضر در  
بونول و طر مالان معنایه در بومحله بذل وجود و صرف قدرت ایله معنایه در  
\* مثنوی \* تادم آخر دمی فارغ میباش \* تا آخر نفس و آنچه بر نفس  
فارغ اوله آه و انین و ناله و حنین ایدوب آتش عشقه یان یاقیل و طاعت و عبادت  
قیل زیرا ( وان ایس الانسان الاما سعی ) و دخی ( ولانکسب کل نفس الا  
علیها ) و دخی ( من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ) بیورلشدر ابدی بونلرک  
معنایه متفطن اولوب اکا کوره کار ایت بده ( ان الله لا یضیع اجر المحسنین )  
خوای کریمی اوزره عند الله وعد بیوریلان اجر و حسنانه نازل و مشاهده  
دیداره و اصل اول زیرا انسان تلوندن خالی دکلدر فرضی عمرکک اول  
واوسطنده انواع اعمال صالحه ایشلوب و قلبک چراغی نور عشق و محبت ایله  
یانوب حال حاصل ایتش ایکن برده غفلت و غواشی کثرت روپوش نور آفتاب  
محبت اولغله تابع خطوات شیطانیه و فریفته تسویلات نفسانیه اولوب فساد  
مباشرت ایتد کد نصکره اعمال سابقه دن سکا نه حاصل اولور بلکه سئئات ایله  
حبط حسنات ایدرسن ابدی نظر حاله در حال ایسه آخر نفسدر پس زنهار  
مغرور و مغبون اولوب ( واعبد ربک حتی یأتیک الیقین ) آیت کریمه سنک  
معنایه موتدن غیریه توجیه ایتیه سن و تضرع و نیاز و سوز و کداز و عشق  
و محبت و غریبی در بای وحدت اولقدن بر دم کسسته اولیه سنکه حتی دم  
آخرده اول حاله بولنه سن و چونکه نظر دم آخره در شمدی نیچون زحمت چکر بن  
موتنه قریب متوجه حبیب اولابن دیمیه سن والا خاصر بندن اولورسن \* بیت \*  
جهانده بوندن ارتق واری خسران \* که هر کون اکسله عمر آرنه عصیان \* زیرا  
دم آخر قنخی دمدر معلوم دکلدر بلکه دم آخر دیدیکک حالده اولان دم اوله کشتی  
یارین نه ایشلیه چکن و نه دمده اوله چکن بیلز بومقوله افکار جمیع تسویلات  
شیطانیه در ( قد هلك الموفون ) بیورلشدر \* بیت \* دم بودم در دم بودم در  
دم بودم در دم بودم \* کل بودی خوش \* کوره لم اول کچن دم دم د کل \*  
\* مثنوی \* تادم آخر دمی آخر بود \* تا آخر دمده بالاخره بر دم اولور که  
\* مثنوی \* که عنایت با تو صاحب سر بود \* که خدای ذوالعطایک عنایتی

سنکله صاحب سر اولور و یا خود مظهر نور حقیقت محمدی اولان صاحب  
سرک انوار جذبات و انده اولان عنایات بی غایت سنکله بیله اولورسن انک  
کوکلی نورنده حشر اولورسن و دار خلد بر بنده قرار طو ترسن اندن صکره  
( ومن دخله کان آمنا ) سرنی مشاهده ایدوب ( الحمد لله الذی اذهب عنا  
الحزن ) آیتنی او قورسن الهی عنایت و هدایت سندن اول دم آخرده اولان  
حسن خاتمه بی و بودم دن اول دم آخره و آنچه حسن حال اوزره اولغنی توفیق  
و عنایت رفیق قیل ( فن یرد الله ان یهدیه بشرح صدره الاسلام ومن یرد  
ان یضله یجعل صدره ضیقا حرا کانا یصده فی السماء ) \* مثنوی \*  
هر چه کوشد جان که در مر دوزنست \* جان که مر دوزنده در هر بنه چالشور  
\* مثنوی \* کوش و چشم شاه بر جان روزنست \* جان شاهنک سمع و بصری  
روزن اوزره در یعنی حق سبحانه و تعالی بر موجب ( وهو السميع البصیر )  
خلفک اشباح و قلوبی روزنه سنه بصفته السميع والبصیر حاضرون و ناظر  
و علیم و خبیردر ( الا بعلم من خلق وهو اللطیف الخیر ) و قال تعالی ( وهو الله  
فی السموات و فی الارض بعلم سرکم و جهرکم و یعلم ما نکسبون ) \* نظم \* قیل  
عبادت ربکه ای اهل دین \* نفسکه حتی ایشجه یقین \* زینتی عبدک صبودیتدر  
اول که یوق قوللوی بی زینتدر \* بی نیاز اوله خدادن بر زمان \* بی نیاز اولی اکا  
یارر همان \* ای برادر سینه اهل فلاح \* نور اسلامیه بواورانشراح \* و اراغک بوغ  
ایله دیوب لاله \* تابولاسن دار ملک پادشاه \* غسل ایله کل فنا بحر بنه طراز \*  
بوله سن مه بود که تا اتصال \* راه صحب اجدی مختار قیل \* نفسک اوزره غبرنی  
ایشار قیل \* ماسوادن کف قلب ایت ای پسر \* کیم بودر صوم اخص معتبر \*  
هر کیم ایلر جانی قربان یار \* هر دم ایلر عید اکبر صدهزار \* ثوب تقویدن بوری  
احرام طوت \* پس طریق کعبه اسلام طوت \* و ارایسه نور صفا جانکده کر \*  
قیل صفا و مروده سعی ای پسر \* بوری وار اورخرمن پنداره نار \* بالک اییک  
اوره سن عشاق وار \* سر توحید اول زمان اولورعبان \* قورنله اشبو فقصدن  
مرغ جان \* قیله رک کاشن طبع و حواس \* بی خیالی و وهم \* کوره بی قیاس \*  
نه اشارت وار بورادنه بیان \* زیره بخور رسم ایلر بوعیان \* بو حکایتلر دکلدر  
سر سری \* بوله غافل کیمه کل ای بولاری \*



مرد تاجرك طوطی می مرده قیاس ایدوب قفسدن طشره انما سی و مرده صورتند  
اولان طوطی نك اوچاسی بیاننده در **مثنوی** \* بعد از آنش از قفس بیرون  
فکند \* مرد تاجر بومر تبه نوحه و زار بد نصکره اول طوطی بی قفسدن طشره  
برافندی **مثنوی** \* طوطیک پرید تا شاخ بلند \* طوطی جک اورادن  
شاخ بلند دهك اوچدی **مثنوی** \* طوطی مرده چنان پرواز کرد \*  
اول طوطی مرده آنچلین پرواز ایلدی که **مثنوی** \* کآفتاب شرق ترك  
تاز کرد \* کوبا که آفتاب مشرق ترك تاز ایلدی و باخود بر اوچش اوچدی که  
آفتاب مشرقه بر فناد آچشده ایریشدی خلاصه مرام و مال کلام سایه  
آفتاب احدیت و پرتو خورشید حقیقت اولان روح قید قفس جسمانیت  
و حبس دار مضیق طبیعتدن رها بولدی **کبی** بال و پر آچوب و سر عتله  
اوچوب قله قاف قربت و حظیره قدس جنتده اولان شجره شهودك شاخ  
بلندنده آشیان طوتدی و آفتاب شارق برج مشرقدن طالع ایتدی یکی حینده نور  
رخشده عکس و پرتو ایتدی یکی کبی روح قدسی دخی بو عالم جسمانیدن  
پرواز ایتدی که بلا نوهیم الآن والزمان خورشید مشرق حقیقت اولان  
قرب جوار روح محمدی ده قرار ایدر **مثنوی** \* جوهر جان بودر کان  
ای پسر \* کل پر و بول کنج پنهان ای پسر \* حیرت الدی هر زمانده  
عارفی \* اولدی تحقیق جانك واقفی \* مرغ قدسی در چکر آواز اول \*  
حق هوا سنده ایدر پرواز اول \* مرغ کبی اولمه محبوس قفس \*  
قلمه منزل چار دیوار هوس \* بو طوقوز جنبردن ایدرسك کذر \* آسمان  
عز اولور سا که مفر \* قلمه مر کرده گرفتار ای پسر \* اوله سرکردان  
چو پرکار ای پسر \* کیم میان نقطه کله قالور \* بو جهان عشقندن  
غافل اولور \* عاقبتك تارك ناسوت اول \* شاهباز حضرت لاهوت اول \*  
بند ما و مندن اولرسك خلاص \* بولیز سن بومقامه اختصاص \*  
کاربان عزم ایتدی بند ایت محلی \* ترك جان ایت تا الاسن منزلی \*  
بند عالمدن یوری آزاد اول \* حبیل قیددی قطع ایدوب دلشاد اول \*  
گفت و کوبله بیافز بومکان \* اهل ذوق اکر بومعنائی همان \* پس چونکه  
طوطی جان قفس تندن بووجهله خلاص اولوب اوچدی **مثنوی** \*  
خواجه حیران کشت اندر کار مرغ \* خواجه سوداگر مرغ کارنه  
حیران اولدی **مثنوی** \* بی خبر ناکه بدید اسرار مرغ \* بی خبر ایکن

ناکاه اسرار مرغی کوردی **مثنوی** \* روی بالا کرد و گفت ای عندلیب \*  
خواجه یوزن بوقارو ایتدی و مرغه خطاب ایدوب ایتدی ای عندلیب  
**مثنوی** \* از میان حال خود مانده نصیب \* کندو بیان حالکدن  
بزه نصیب ویر **مثنوی** \* اوچه کرد آنجا که تو آموختی \* اول  
هندوستانده اولان طوطی ایلدی که سن اوکرندك **مثنوی** \* ساختی  
مکری و مارا سوختی \* بر مکر و خدعه دوزدك و بزى مکر ایلد بافندك  
**مثنوی** \* گفت طوطی کوبه علم بیداد \* طوطی ایتدی اول هندوستانده  
اولان طوطی فعل و حرکتی ایلد بکانه نصیحت و بردی **مثنوی** \* که رها کن  
اطف و آواز و کشاد \* بویله دیو که ای محبوس قفس اولان طوطی لطافت  
و آواز و کشاده و سخن بازخی ترك ایلد **مثنوی** \* زانکه آواز ت  
ترادر بند کرد \* زیرا که سنك آوازك سنی بند و حبس ایلدی **مثنوی** \*  
خوبش او مرده بی این بند کرد \* اول طوطی کندو سنی مرده کوستر دیکن  
بو بند و نصیحت ایچون ایلدی **مثنوی** \* یعنی ای مطرب شده بر عام  
و خاص \* یعنی اول رفیق مهربان و صادقترین دوستان و طوطی هندوستان  
حال و فعلیه دیدی که ای خاص و عامه مطرب اولمش طوطی **مثنوی** \*  
مرده شو چون من که تایابی خلاص \* بنم **کبی** مرده اول که حتی  
حبس قفسدن خلاص اوله سن **مثنوی** \* دانه باشی مرغکانت  
برچند \* دانه اولور سسك سنی قوشچغزلر لر **مثنوی** \* غنچه باشی  
کود کانت برکند \* غنچه اولور سسك سنی اطفال و صبیان قو پارر لر الحاصل  
محبوس طوارق افلاکی و مقید زندان تیره خاکی اولدقد نصکره اکر دانه  
واکر غنچه اول اکر بای و اکر کدای اول لایه عاقبتی فنادر بهر حال مرغ ایام دانه  
عمرک دو شیر و اطفال ساعات و تجددات و توالیات آنات غنچه جانك نهال  
بندن قوبارر \* بیت \* منعم و درویش را نبود خلاصی از اجل \*  
صید صیاد ست صید ار فربه و لا غرست \* ایتدی ای طوطی جان  
**مثنوی** \* دانه پنهان کن بکلی دام شو \* دانه بی کبرله بکلی دام  
اول **مثنوی** \* غنچه پنهان کن کیه بام شو \* غنچه بی پنهان  
قیل طام اوتی اول بویتده اولان دانه و غنچه دن مراد صورت علم و معرفت  
واظهار صلاح و عبادتدر \* پس مرتبه فنایه واروب قفس طبیعتدن  
خلاص اولق ایترسك علم و معرفتم و صلاح و عبادت و خبر و حسنام وارد دیو



اظهار فضیلت ایله بلکه صحت و سکوت اختیار ایدوب هر کسک داند  
معارف علومنه سن دام اول وکل غنجه کی آخلیوب طامده بتن او تخرزل کی  
کندوی فرومایه کوسر که بداردن خلاص (ومتوا قبل ان تموتوا) مرتبه سن  
بولوب قید بتدائیت اولفدن رها و نجات بوله سن و طریق ملامت اختیار  
ایدوب بی نام و نشان اوله سن زیرا ﴿ مثنوی ﴾ هر که داد او حسن  
خود را در مراد \* هر اول کسسه که کندونک حسنی مراده و یردی  
﴿ مثنوی ﴾ صد قضای بدسوی اورونهاد \* آنک جانینه صد سو  
قضا بوزقودی و نیجه بلالره مبتلا اولدی زیرا (الشهرة آفة) بیور لمشد ر  
واکثر عارفین شهرت آفته مبتلا اولماقی ایچون خلقدن ظاهرا و باطنا عزت  
اختیار ایدوب کوشه نشین زاویه خجول اولمشلر در اما اول عزت دکل که  
عزت ایله شهرت چیقاروب خلق خدمته واره بلکه عزت اول عزتدر که  
خلق انده ظاهرا بر شیشه ایافت کور محبوب تعظیمی خاطر لینه کتور میه  
اما مادامکه بر حالت مرثیه ایله چهره کشا اوله سن ﴿ مثنوی ﴾ چشمها  
و چشمها ورشکها \* چشم و خشم و غضب و ورشک و حسد ر ﴿ مثنوی ﴾  
بر سرش ریزد جواب از مشکها \* اول اظهار هنزایدن کسسه نك باشنه  
مشکلر دن آب کی دو کیلور یعنی (ان العین حق) خواستجه نیجه بد نظر لک  
اکا کوزی دکوب و نیجه حسود لک بد توجهی کندویه تأثیر ایدوب انواع  
مضراته ایشور و شهرتدن ری اولان بونک اشالی انواع آفادن آسوده  
اواور ﴿ مثنوی ﴾ دشمنان اورا ز غیبت می درند \* و دشمنلر اول  
هنزندی غیرتدن بر تارل ﴿ نظم ﴾ بواورلار بر سوزی بیک سوز ایدرل \*  
قوبوب طوغری بولی اگری کیدرل \* عزازلر حقه ایلر اقرار \* کرکسه سویله سن  
بیک کره تکرار \* نیجه ایدوب نبلیه جکن بله من \* برینک اکر و غن بیری دله من \*  
همان بر برینک عین کوزه در \* کوکلدن درلو فتنه در دوزدر \* هار جنکدر  
بری بیرن بکنز \* عارفلر حقندن اوز که نسنه بلز \* پس بو ذکر اولسان عدول  
حالیدر یا دنیاده هیچ دوست بو قیدر دیر ایسک نعم دوست وارد و لکن  
طوته لم که دوست اولش سنکله هم حال و هم درد اولد قد نصره او مقوله  
﴿ مثنوی ﴾ دوستان هم روز کارش می برند \* دوستلر دخی آنک روزکاری  
ایلدیرل یعنی هر برینک بر راقضا و بر آخر مر تضاسی اولوب احوال دروندن  
خبردار اولماحق صحت ذکر الله و تو جهندن غافل اولمه له حالی قالدن

حاصل اولور قیاسیه چکه و معرفت بار شد یروب اهل ذوق اوقاتی نصیب  
ایدرل و عمرنی صبت یره بکوردلر و مشاهده سندن و توجه قلبی سندن آیورلر  
﴿ مولا ناجای فرماید ﴾ چون بود عزت ز صحت به \* یار صحت  
بکنج عزت نه \* عزت آمد کلید کنج شهود \* عزت آمد علاج رنج وجود \*  
عزت سالکان بود بچسد \* عزت عارفان بهوش و خرد \* آن بود عزت  
جسد که مدام \* بکسلی از همه چه خاص و چه عام \* بانفرسانی از خروج و دخول \*  
لب نیالایی از کلام فضول \* بمقامات خلق دم زنی \* بلاقات شان قدم زنی \*  
خسر شان عین سودانکاری \* بخل شان محض جود پنداری \* پدش از آن کش  
بر داجل زهمه \* بیری رشتنه امل زهمه \* عزت هوش آنکه غیر خدای \*  
در حریم دات نیاید جای \* بی نشان بنده شوی احدی \* جان فشان  
زنده شوی ایدی \* بی نشانی و جان فشانی نو \* کردد اسباب زندگانی تو \*  
ایمیدی ای یار موافق خلقک سود و زیانندن و عداوت و دوستلغندن بکوب  
زیانلرین عین سود و بخللرین محض جود ییله سن زیرا عزت طاعری  
ایتمد بکه عزت باطنی دخی اولمز و صفای درون اله کلز اما ای طالب مستعد  
مضرت نصیب روز کاری شول صادق بر کار ییلور که روز کارده تخم عمل اکوب  
شجره خلوصدن ثمره محبت وفا کهسه معرفت تناول ایلش اوله و کندو  
کندویه اکلنجه اولوب وحدتن لذت طویه بعده قدر ره زکاری فهم ایدوب  
وحدت و محبت ایله مرور ایدن بر ساعتی کترده بیک ییل بکن عمرندن عز ییله  
بوخسه ﴿ مثنوی ﴾ آنکه غافل بوداز کشت و بهار \* اول کسسه که  
کشت و بهار و عمل و کاردن غافل اولدی ﴿ مثنوی ﴾ اوچه داند قیمت  
این روزگار \* اول کسسه قیمت روزکاری نه ییلور کشت کسر کافله اکین  
معنا سنه اولق محله انسدر ایمدی بوکا چاره اودر که عزت اختیار ایدوب  
﴿ مثنوی ﴾ در پناه لطف حق باید کریخت \* حق سبحانه و تعالیک  
لطفی پناهنه قاجمق کرک ﴿ مثنوی ﴾ کوهراران لطف بر ارواح ریخت \*  
زیرا اول فیاض مطلق اوانی \* ارواح اولان قلوب صافیه اوزرینه انواع هزاران  
آب لطف و محبت و ماه عشق و معرفت دوکدی و پناه لطف حقندن مراد  
تریه مر شد کامل و نظر پیر مکملدر ﴿ مثنوی ﴾ تاپناهی یابی  
آنکه چون پناه \* ناکیم بر پناه بوله سن اند نصره نیجه پناه که نظیری بوق  
ووصنی لسان ایله تعبیر اولماز بر پناه در که اول پناهک لطف و احسانینه



﴿ مشوی ﴾ آب و آتش مر ترا کرد سپاه \* آب و آتش و بلکه جمیع  
موجودات راویه و سفلیه سکا سپاه و خد شکار و مین و بار و اور \* بیت \* نه ذاتك  
مظهر یسن كم صفاتك جمله دن اعلا \* جالك كور میاز قالدی ایکی عالمه نابینا \*  
پس آب و آتش و باد و خاك لطیف حق پنا اید نلره سپاه اولدیغنه شبهه و كان  
ایدر سك \* مشوی ﴾ نوح و موسی رانه در یار شد \* نوح نجی و موسای  
كلم علیهما السلامه در یار اولدی بی \* مشوی ﴾ فی راعدا شان بکین  
قهار شد \* انلك اعداسی اوزره در یا کین و غضب ایله قهار اولدی بی اولدی  
خودز را نیچه دفعه قصه لرین ایشدك که قوم نوح تابع دعوت نوح اولد قار یچون  
جمله فرق اولوب و کذلک فرعون دخی در یاد \* هلاک اولوب نوح و موسی  
اتباعیله نجات بولدی لر و کذلک \* مشوی ﴾ آتش ابراهیم را فی قلعه بود \*  
آتش نمرود حضرت ابراهیم خلیل علیه صاوات الله الجلیل ایچون قلعه اولدی بی  
و ایچنده کلر بتوب چشمه سار لر آقادی بی بولر خود جمله واقع اولدی \* مشوی ﴾  
تا بر آورد ازل دل نمرود دود \* حتی نمرودك قلیندن بوقار و دود کتوردی بی بی  
نمرود این ابراهیم علیه السلامه نار کل و کلزار اولوب و کندوسی مغلوب و خوار  
اولدیغنه جهنم وار دود سپاه ایله آه بدوب بوزی دخی قلابی کی قره اولدی  
﴿ مشوی ﴾ کوه یحیی را بسوی خویش خواند \* کوه حضرت یحیی علیه السلامی  
کند و جانبیه او قومادی بی او قودی خود \* مشوی ﴾ قصد انش را بزخم  
سنگ راند \* حضرت یحیایه سوء قصد ایدن لری سنگ زخم ایله سوردی  
﴿ مشوی ﴾ گفت ای یحیی بیادر من کر بز \* جبال را سیات حضرت یحیایه  
ایتدی ای یحیی کل بکا قاج \* مشوی ﴾ ناپناهت باشم از شمشیر تیر \* تا کیم  
شمشیر تیردن سکا پناه اولم نقل اولور که یهودی لر حضرت یحیایه مصوم  
علیه السلامه محض عداوتله بعض اسناد وافترو ایدوب حاشا سنگ قتلک ایجاب  
ایتمشدر دیوسیفار بن عربان ایدوب قتلته قصد ایدن کلرنده یحیای بی علیه السلام  
فرار ایلدی یهودی لر اردنجه قوو ار کن برجل شاخ حضرت یحیایه بانی الله کل  
بکا قاج دیو نطقه کلوب و یهودی لرک اوزرینه سنگ زخار آتوب یهودی لر  
حضرت یحیی علیه السلامه دست دزاراق ایدمه میوب اول جمله تحصن ایتکله  
شرزندن خلاص اولدی بعده قضایه بانی و امر الهی کلد کده بر خوای ( ولاراد  
لما قضیت ولا مبدل لما حکمت ) اول زمانه ده اولان بر ظالم پاد شاهک الله  
شهید اولدی \* م \* چون سقیها راست ابن کارو کی \* لازم آمد یقتلون الانبیاء

﴿ وداع کردن طوطی خواجه را و پریدن ﴾

طوطی خواجه به وداع ایدوب اوچدیغن بیان ایدر \* مشوی ﴾ يك دو بندش  
داد طوطی پر مذاق \* طوطی پر مذاق خواجه به برایکی بند و نصیحت و بردی  
و یا خود طوطی خواجه سینه ذوقه داثر برایکی بند و بردی \* مشوی ﴾  
بعد از آن کشتش سلام الفراق \* اندن صکره خواجه به طوطی ایتدی سلام  
علیکم سسنگله بنم بینده فراقدر \* مولانا \* ای ظریف جهان سلام عليك \*  
کای ز هجرت فغان سلام عليك \* کوش پنهان بکاست ناشنود \* از جهان  
نهان سلام عليك \* چون بدستم دهان سلامت شد \* جانب گلستان سلام  
عليك \* \* مشوی ﴾ خواجه گفتش فی امان الله برو \* خواجه طوطی به  
ایتدی بوری فی امان الله \* مشوی ﴾ مر مرا اکنون نمودی راه نو \* حقا  
بکاشمیدی راه نو و طریق جدید کو ستردك \* مشوی ﴾ خواجه با خود گفت  
کین بند منست \* خواجه کندوسنه ایتدی که طوطینك بو مقوله فعل و حرکتی  
بنم بندمدر \* مشوی ﴾ راه او کیم که این ره روشنت \* طوطینك بولانی  
طوتایم و انک اثرینه کیدهیم که بو بول روشندرز برا بو بول ( موتوا قبل ان تموتوا )  
و فناد نصکره بقامت ز لیدر و بو بول شول مجذوب بین سالکین و شطار و عاشقینك  
بوایدر که بو بولده بوک نلر قدم اولده جذبات رحانیه ایله فی وجود موهوم  
و قبلرندن رفع ماسوا ایدوب حبس تی وقفص بدن و قیود کونیندن نجات  
بولمش لردر \* پس بلاشك و کان موصل حق اولان طریق اقوم و صراط ام  
چونکه بودر \* مشوی ﴾ جان من کتر ز طوطی کی بود \* بنم جام طوطیدن  
چن کتر اولور \* مشوی ﴾ جان چنین باید که نیکو پی بود \* جان بو بولچاین  
کرک که نیکو پی و خوب روش اوله \* مشوی ﴾ خاک تندن کیمکه قیلدی خروج \* جان  
ودل افلاکنه قیلز عروج \* کیمکه عشقک ذره سینه ابرمدی \* قلبی انک آهیدر سنگ  
و نوح \* پیر عشقک آنکینه يك یاپش \* تائب اول نا کیده سندن جرء و صوح \*

﴿ مضرت نه ظیم خلق و انکشت نما شدن ﴾

خلقک نه ظیم و نکر یمک و انکشت نما اولمه نك مضرتی بیاننده در کما قال صلی الله  
علیه وسلم ( بحسب امری من الشران یشار الیه بالا صابع فی الدین اوفی الدنیا  
الامن عصمه الله ) ﴿ نظم ﴾ خلاص اولان بو خلقک شه رتندن \* خلاص  
اولور بو نفسک آفتندن \* چکیلور خلقدن و عزات قیلور جان \* درون دلدن



ایرذ کر سبحان \* الهی رحمتک نورن بزه صاج \* بو نفس شوممه قلمه جانی محتاج \*  
ای مستمع قابل مکر الهی به نهایت بود قدر اما اعظم مکر و اکبر ابتلا بر سائیک  
قلبنده حب رب است و سودای خلافت جای گیر او اوب بود اعیه ایل ناسه  
کنندین کوسر و ب کز معارفدن نیجه ابواب فتح ایدوب عرض کالای حالت  
ایتمکله خلق عالم اکاته ظیم ایدوب یکسی الن او بوب و کی دامن طونوب و آب  
وضوسنی حایه کفارت آلوب و خاکپایند بوزل سوروب ای افضل زمان  
دیودعاسندن استمداد ایلسل اول کسسته من عند الله دعوت طالبینه مبعوث  
اولیوب هنوز مرتبه ارشاده نائل اولماش ایلسته ابتداء حالده محبت و ذوقی دخی  
وار ایلسته کند و لقمه سی اولما غله نفس و شیطان صورت صلاح و تعظیم خلق  
جهتندن انی اضلاله بول بول و تصورات باطله به دو شوروب قلبنه بو وجهله  
الک آت شیطانیه او اور که عجب حالتدر بنم نظر و کفترام قلوب ناسه تأثیر ایدوب  
خاق جهان بنم بولم بزل خاتمان ایده بوزل و دعای دخی غالباً مستجاب اولوب  
معتدل بمن نیجه آثار مشاهده قلیورل فی الحقیقه اگر بن مرتبه ولایت و درجه  
قطبیتده اولسم و عند الله بوعزت و شرفه لیقتم اولمسه بنم محبت عامه عالم  
قلبنه شامل اولوب بومرتبه اقرار و انقیاد می ایدرل دی بلکه بن قدری  
بیلوب لیکن بنم درجات عالیاً تمدن جهان وجهان بیان خبردار اولمشلردر  
پس محقق و مقرر حال بن افضل زمانم دیو توهم و تخیل ایلدیکی کبی شبکه  
عجب و شرکه پنداره پای تصور ی بند اولوب و اوضاع و اطوارندن کیندیکه  
خبر اتانیت جو هوای بصیرتن بیور بوب سماء قلبنده باهره اولان شمس خلوص  
و محبتی ستر ایتکله اراضی عبودیتی مظلم و مکدر قالور و آنا فنا درکات نار  
اتانیت و غیایات نفسانینده سرنگون اولور و آخر نفسده دکین نه او غرادیغن  
بیلوب دم آخرده متاعی بازاره چیقوب عین یقین حاصل اولدقدده علاج  
ایده میوب انواع آه و ندامت ایلله نفس ازدهاسسته لقمه واحده اولور پس  
بودا هیة عجیبه نفس و شیطانک اغوا سندن و بین الناس نامور اولق سودا سندن  
نشأت ایدوب باب رخندن دور اولور \* عاشق پاشا \* هر که اول کندوزنه  
عجب ایلدی \* کند و حالن با کتوبن سویلدی \* عاقبت الله انی قیلدی خجیل \*  
نابدا اول حالله قالدی ذایل \* هر که کند و اوزنی طودی بوجه \* دولتی اولدی  
خراب اوجدن اوجه \* هر که باقدی حاله بنم دیدی \* رجندن حق انی محروم  
قودی \* انده کیم معنی اوله دعواسی بوق \* قنده کیم دعوی اوله معناسی بوق \*

دعوی و معنی بیلله بولداش دکول \* دعوی اهلان پادشاه قلم قبول \* قال تهالی  
( ان اولیاؤه الا المتقون ) پس خلق جهالتک توفیر و احترام و تعظیم و اکرامی  
ارباب سسلوکی نه وجهله اضلال ایلدیکن مولانا خداوند کار علیه رحمة الله  
الغفار بطریق التمثیل ایضاح ایدوب بیورل که \* مثنوی \* بن قفص  
شکست و تن شد خار جان \* تن طوطی \* جانه قفص شکدر و تن خس و خاشاک  
جان و خار دیوار روان اولدی \* مثنوی \* در فریب داخلان و خار جان \*  
داخلان و خار جانک فریبنده یعنی طوطی \* جان کلزار قدس و نشین انسدن  
\* هجور او اوب انواع شداید و غربت چکوب بالاخره خار زاریدن عنصری  
و قفص کالبد خاکیده حبس اولنوب وطن اصلی تذکرندن خالی دکل ایکن  
برغوا ی ( اخلدالی الارض و اتبع هواه ) داخلان و خار جانک مشوه و مکرندن  
مبتلای بلای ( نسوا الله ) اولدی و حقنه ( فانسیهم انفسهم ) دینلیدی داخلاندن  
مراد عشق هوا و عقل معاش و نفس و صورت و قلب صنوبریده حاصل  
اولان هوای نفسانی و اقتضای جسمانی و حب ماس و ادر و خار جانندن مراد  
نقوش مکونات و مدح و ثنای مخلوقا ندر پس \* مثنوی \* اینش کو بدمن  
شوم همراز تو \* بودا داخل اولان مذکوراندن هر بری دیر که بن سکا بار  
موافق اولورم \* مثنوی \* و آنش کو بدنی منم انباز تو \* و اول خار جده  
اولان مداحلر دیر که بوق سنک انبازک و همراه و دم سازک بنم \* نظم \*  
اکلادی بونلر بنی بیلدن یله \* نازنین عمری بولر و بردی بیلله \* عاقبت بیری بیلله  
کلدی \* دوست بولنده با که بولداش اولدی \* مثنوی \* اینش کو بد نیست  
چون تودر وجود \* در جلال و فضل و در احسان جود \* کذلک داخلده  
اولانلر نفس تنده اولان مرغ روحه دیر که وجودده و جلالده و فضل و احسانده  
وجود و کرمدده سنک کی برکسته بوقدر \* مثنوی \* آنش کو بد هر دو  
عالم آن تست \* جله جانفهامان طفیل جان تست \* و خار جده اولان مداح  
و ثنا کو بلر دیر که هر ابکی عالم سنک لایق کدر و سنک ایچوندر بزم جله جانلر بمن  
سنک طفیل کدر قال تهالی ( واذین لهم الشیطان اعمالهم ) وقال لا غالب لکم  
اليوم من الناس وانی جار لکم ) الا یة \* یت \* کورنه حاللر سور یلور خلق  
اوستنه \* خواهی دشمنه و خواهی دوستنه \* مثنوی \* اوچو بیلد خلق را  
سر مست خویش \* اول قفص تنه مبتلا اولان لایققل چو نکم خلق  
کندونک سر مستی کوره \* مثنوی \* از تکبری رود از دست خویش \* عجب



و تکبریدن کنند و اندن کیدر یعنی بی اختیار اولوب کر چکدن کندویی مرشد  
و مقصد ایلور ﴿ نظم ﴾ شیخ باقوب بونلره ایدر بکا \* دنیه ده کیم بکزیه  
او کدن صو کا \* بدن اولو کسنه کلس دکل \* کسنه بن بیلدیکم بیلش دکل \*  
و یردی حق قدرت قلیجن ایله \* کیم اوله کیم قارشو طوره یوله \* کیم اوله  
بودنیه بدن اولو \* قامو عالم بنی سو مکدن دلو ﴿ مثنوی ﴾ اونداند که هزاران را  
چواو \* اما خلقک مدح و تناسی و نفس و شیطان اغوا سیله مغرور اولان بیلز که  
انک کی نیجه بیک کسنه بی ﴿ مثنوی ﴾ دیوا فکست اندر آب جو \*  
شیطان ایریق صوینک ایچنه بر اقدردر یعنی غول بیا بانی ابناء سبیلی بولدن  
چیقاروب آب جو به دوشورب هلاک ایلدیک کی خلقک مدح و تناسنه الدانوب  
وهوای نفسه تابع اولنلری ابلیس پرتلیس در کات نار خذ لانه بر اقدردر ﴿ نظم ﴾  
مسکین آدم اوغلانی پس نیاسون \* بوقودرده نیجه صبر ابلسون \* یینه اول حقندن  
مکر توفیق ایره \* بوخسه کیدر کیم ایرلادن طوره \* ای خدا توفیق کی  
آرماغ \* دنیه آخر طوغری بولدن ایر مغل \* ای طالب فلاح وای سالک راه نجاح  
﴿ مثنوی ﴾ اطف و سالوس جهان خوش لقمه است \* جهانک اطف  
و سالوسی خوش لقمه در یعنی خاق جهانانه کندویی ولی مرشد کوستروب  
انواع لطافت و حلالت و کشف و کرامت صاآوب سالو سلفک اگر چه  
خوش لقمه در و جواب و اخذ نفسک حظیدر اما بوداعیه نک آخرنده اولان  
عقابی و یوم حسابده اوله حق ( لبسأل الصادقین عن صدقهم ) معنای شریفی  
فکر ایدوب ﴿ مثنوی ﴾ کترش خورکان بر آتش لقمه است \* اول زرق  
وربالقمه سنی تناول ایله که آتش ایله مملوب لقمه در کما قال تعالی ( ان الذین  
یکتمون ما انزل الله من الکتاب ویشترون به ثمنا قلیلا اولئک ما یا کلون فی بطونهم  
الا انصار ولا یکلمهم الله یوم القیمه ولا یرکیهم واهم عذاب الیم ) ﴿ مثنوی ﴾  
آتش پنهان و ذوقش آشکار \* تغیر شکل لاجل الاکل اولان اوت نعمتک  
آتشی نهان و ذوقی عیاندر ﴿ مثنوی ﴾ دود او ظاهر شود پایان کار \*  
آنک دود سیاهی پایان کار و آخر نفسده ظاهر اولور و روز جزاده آشکارا  
کورینور کر چه بعض کسنه ل حال دکل ایکن \* ع \* دوست مدحندن نه  
اصی ذم دشمنندن نه غم \* دیه غرالنور و نفس شوم حبله و تزویر داملرین قوروب  
مادامکه مدحی قبول ایتمدیکه و آنکه مسرور اولماد قبحه اندن بکانه ضرر دیو  
زعم ایدر و لکن بودخی خداع نفسدندر دیو حضرت خداوند کاریب و ورل

﴿ مثنوی ﴾ نو مکو آن مدح رامن کی خورم \* سن دینه کیم ذوقی ظاهر و ناری  
پنهان اولان لقمه مدحی بن جان یرم وانی جان قبول ایدرم ﴿ مثنوی ﴾  
از طمع می گوید او پی می برم \* مداح اول مدحی طمعندن سو بیلرین اکابر ایلدیرم  
و مدحنه مغرور و فریفته اولسام ز یرا بر مدح که مداحک طمعندن ظهوره کله  
لاجرم مبالغه در مثلاً شعرا نک بعض ارباب دولتی مدح ایندیکری کی پس  
او مقوله مدحندن بن نه وجهله کبر و عجب حاصل ایدرم او مقوله مدحندن  
مسرور اولان احقر در بن خود احقر دکلیم ایدی بکا مدحک ضرری بوقدر  
نعم عقلا اغیار مدحنه مغرور اولمز لکن بودعوی صاحبندن صادق  
غیریدن کا ذبرد ز یرا ( و بضدها تمیز الاشیاء ) خواستجه هر شی ضدبیله ظاهر  
اولور کذلک سندخی حالکی ضدبیله فرق ایدرسن مثلاً ﴿ مثنوی ﴾ مادحت  
کر هجو گوید بر ملا \* سنک مداحک اولان کسنه آشکاره سکا هجو سو بلسه  
﴿ مثنوی ﴾ روزها سوزد دلت زان سوزها \* اول هجوک الم و حرارتدن نیجه  
کونلر قلبک بنار اگر چه ظاهرا اضطراب کوسترمز سن لکن کوکل نه چکدیکن  
سن بیلور سن پس مادامکه مدحک لذتی و ذمک مرارت و حرارتی دلده و لکنه  
سوزکده صادق دکلسن ﴿ مثنوی ﴾ کر چه دانی کوز حرمان گفت آن \*  
اگر چه بیلور سن که اول هجو او مدح ایکن هجوی حرمانندن دیدی  
﴿ مثنوی ﴾ کان طمع که داشت از تو شد زبان \* که اول طبعی که سندن طو تاردی امنیه  
سی مبسر اولوبوب زبان اولدی و سنی انکی چون قدح و ذم ایلدی پس حال وجه  
مشروح اوزره ایکن ﴿ مثنوی ﴾ آن اثری مانند در اندرون \* اول هجوک  
اثری سنک درونکده قالور فاذا کان کذلک ﴿ مثنوی ﴾ در مدح ابن  
حالت هست آزمون \* سکا بو حالت مدحده دخی واردر تجربه قیل که  
﴿ مثنوی ﴾ آن اثرهم روزها باقی بود \* اول ثنا و مدحک اثری نیجه کون  
هم سنک درونکده باقی اولور ﴿ مثنوی ﴾ مایه کبر و خداع جان شود \*  
و مایه کبر و خداع جان اولور پس اکر قدح واکر مدحک آثاری مدح مومه  
و مدحک قلبنده ثابته در ﴿ مثنوی ﴾ لیک نماید چوشیر نیست مدح \*  
لکن چونکه مدح شیریندر انک اثری کورنمز یعنی مدح و تناسفک خلاف  
طبعی اولسایوب بلکه مراد نفس کندویی مدح اولمغه اندن متلذذ اولوب  
مضرات مدحک آثاری فی الحال مشاهده قادر اولماز ﴿ مثنوی ﴾ بد نماید  
زانکه تلخ افتاد قدح \* فاما قدح فی الحال نفسه بد کرد بنور ز یرا قدح نفسه



کوچ کلکاه تلخ واقع اولمشدر پس نفسه خلاف اقتضا برآسته ظهور  
ایندیکی کبی اول حین ده مرارتی ظهوره کلور روی عن المقدار بن اسود  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (إذا رأيتم المادحين فاحشوا في وجوههم  
التراب) وعن اسامة رضي الله عنه قال عليه السلام (إذا مدح المؤمن  
في وجهه ربي الإيمان في قلبه) فإذا كان كذلك مدح وقدحك لذت وتلخيص  
وظهور اثره بریسی سر بیع الظهور و بریسی بطی اولدیفن تمثیل ایدوب  
بیوررل که \* مثنوی \* همچو مطبوخت و حب کا ز را خوری \* مثلاً قدح  
و هجو شخص مستمع ایچون مر بضه طبع اولسان تلخ دارو واشربه  
و معاجین و حبوبات کیدر که انی تناول اینسک و ایچسک \* مثنوی \*  
تا پذیرد شورش و رنج اندری \* تا نیجه زمانه د کین شورش و رنج ده سن  
و دماغک مرارت و المده اولوب نیجه زمان اچیلخی دماغکدن زائل اولز  
\* مثنوی \* و رخوری حلوا بود ذوقش دمی \* و مدح و ستایش مثلاً سگری  
حلوا کیدر پس اگر حلوا تناول اینسک انک ذوق و لذتی بر دم اولور \* مثنوی \*  
این اثر چون اونمی باید همی \* بو حلوانک اثری حب تلخک اثری کبی دکادر  
یعنی اثر تلخ اگر چه کیم کلور و دماغده ظاهراً مکث ایدر و اثر لذت دخی اگر چه کیم  
تیرجه زائل اولور و لکن مدحک لذتندن حاصل اولان تخم مضرات درونده  
پنهان و نیجه زمان مکث ایدوب بالاخره مزارع قلبده عجب و غرور و کبر  
و انانیت و صفات شیطانیه ثمراتی بنو روب جمعده اولان شجره زقومدن  
بر شاخ اولور و نعل باز کونه اولوب نفسه لذتلو اولان آخرتده زقوم و نفسه خوش  
کلیوب تلخ اولان جنتده انواع نعم لذتده و ماء لب و عسل و شراب ظهور اولور و تکیم  
بیوررل \* مثنوی \* چون غمی باید همی باید نهان \* چونکه اثر شیرین ظاهرده اکلن  
ولکن نهانده اکلنور \* مثنوی \* هر ضدی را تو بصد آن بدان \* ایدمی  
هر بر ضدی سن انک ضدیله بیل مثلاً \* مثنوی \* چون شکر باید نهان  
تا اثر او \* چونکه سکر و حلوانک اثری باقی و نهان قاله انک تا اثری \* مثنوی \*  
بعد حینی دمل آرد نیش جو \* بعد زمان نیش تراسته یچی بر چبان ظهوره  
کتورر و نیش ترايله دشک اقتضا ایدر امام محمد غزالی قدس الله روحه  
بیوررل که و فی المدح ست آفات اربعة علی المادح و ثنای علی المدوح اما المادح  
فالافه الاولى فيه انه قد يفرط فيذكره بما ليس فيه فيكون كاذباً \* الثانية انه  
قد يظهريه من الحب ما لا يعتقد فيكون منافقاً \* اما الثالثة انه يقول ما لا يتحققه

مطلب  
آفات مادوح مدوح

\* فیکون \*

فيكون مجازفاً كقوله انه عدل وانه ورع وغير ذلك مما لا يتحقق \* مدح رجل  
واحد ابين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال (ويحك قطعت عنق  
صاحبك ان كان لا بد احدكم مادحاً اخاه فليقل احسب فلاناً والازى على الله  
احداً حسب الله ان كان يرى انه كذلك) الرابعة ان يفرح المدوح به ورمما يكون  
ظالماً فيعصى باذخال السرور على قلبه قال صلى الله عليه وسلم (ان الله تعالى  
يغضب اذا مدح الفاسق) وقال الحسن (من دعا ظالماً بالبقاء فقد احب ان يعصى  
الله تعالى والظالم الفاسق يذنب ان يذم ليفتر رغبته في الظلم والفسق) واما  
المدوح فاحدى الآفتين فيه ان يحدث فيه كبراً او اعجاباً وهما مهلكان ولذلك  
قال عليه السلام (قطعت عنق صاحبك) الثانية ان يفرح به فيفتر عن العمل  
وبرضى عن نفسه قال صلى الله عليه وسلم (لو مشى رجل الى رجل يسكين مرهف  
كان خيرا له من ان يثنى عليه في وجهه) وحق المدوح ان يتأمل في خطر الخاتمة  
ودقائق الربا وآفات الاعمال ويتذكر ما يعرفه من نفسه من القبايح الباطنة لاسيما  
في افكاره وحدث نفسه ما لو عرفه المادح لكف عن المدح و يذنب ان يظهر كراهة  
المدح ويكره بالقلب واليه الاشارة بقوله عليه السلام (احشوا التراب في وجوه  
المداحين) وقال بعضهم لما اثني عليه (اللهم ان عبدك هذا يحب التقرب الى بمقتك  
وانى اشهدك على مقته) وقال علي رضي الله عنه لما اثني عليه (اللهم اغفر لي ما لا يعلمون  
ولا تؤاخذني بما يقولون واجعلني خيراً مما يظنون) حاصل كلام اكثر خلقك  
هلاكي حب جاه و حشمت و نام نيكو و ثنائى خلقى طلب ايتكمكه در تنكيم امام على  
كرم الله وجهه بيور مشا در كه ايكي نسته خاتى هلاك ايدر بریسی هوای طبعه  
ايدمق و هوايله كار ايتكم و بریسی كندينك مدح و ثنائى و تسديفن سـ و مـ  
ايدى بو بلادن شول كيمسه خلاص اولور كه نام نيكو و بين الناس مشهور  
اولمقدن فرار ايدوب ملامت اختيار ايله و كوشه عزلت و خمول قناعتده  
مستقر اوله كما قال تعالى (تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً  
في الارض ولا فساداً والعاقبة للمتقين) يعنى سعادت آخرتى شول كيمسه به  
روزی قبلد فكه دنياده جاه و حشمت و ثروت و عظمت ايسته ميه و فساد ايله  
و شفيع الامم فخر عالم صلى الله عليه وسلم بيوررل كه اهل جنت انلدر كه خاك  
آود و ژوليد موى و كهنه لباس پوش اولوب بر كيمسه انلره اعتبار ايتيمه  
و باب امر ايه وارسه ل ايجر و قوميدر و اولتمك ايسته سلر فقير در دبو كيمسه قز بن  
و بر ميه و سوز سو يلسه ل كيمسه سوز بن ديكله ميه و كلمته اعتبار ايتيمه انلرك



آرزو و همتی دایم سینه دارند جوش ایلیم یعنی محبت الهیه قلب لرند قینایه  
واکر روز قیامت انلرک نور قابی خلق اوز رینه رش اوانسه جمیع خلق  
احاطه ایلیم و ینیه حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم بیوررلر که حق تبارک و تعالی  
شول اهل تقوایی سور که حاللرینی خلعیدن ستر ایلیم لاکر غائب اولسه لر قنده  
کتیدی دیو کیمسه نجسس ایتیمه و برشهره وارسه لر فلان کلدی دیو کیمسه  
یتیمه بس بومقوله طافه نك قلوب طاهره لری راه هدانك روشن چراغی اولوب  
جمیع شبهات و ظلماتدن خلاص اولمشلر و آفات مدح و ذمندن رها بولمشلر در  
فلهدا حضرت مولانا طیب الله انقاسه بیوررلر که ﴿ مشوی ﴾ نفس از بس  
مدح هافرعون شد ﴿ نفس چوق مدح لردن فرعون اولدی و یا خود مدح لردن قتی  
چوق نفس فرعون صفتی ایلیم متصف اولدی ایلیم بو کاچاره نه دردی ریا سیک  
﴿ مشوی ﴾ چون ذلیل النفس هونا لانسد ﴿ مهان و خور و حقیر اولدی نك  
حاله ذلیل النفس اول زنه ار سید اوله یعنی دایم کنسند و نفس کی تذلیل  
و تحقیر ایدوب او اولی و افندیلاک طلب ایلیم نفسک فرعونیتی بوندن غیربله  
ازاله اولمز بهر حال ملامت اختیار قبل غرائفی ترک ایلیم کما قال تعالی ( وعباد الرحمن  
الذین یمشون علی الارض هونا ) وقال تعالی ( ولا تمس فی الارض مراحا نك  
ان یخرق الارض ولن تباغ الجبال طولاً ) آلایه وقال الجنید قدس سره النعمه  
العظمی الخروج من النفس لان النفس اعظم حجاب بینک و بین الله ﴿ عاشق  
پاشا ﴾ هر کیم اول کنسدوزنی مسکین کوره ﴿ طور مدین حقندن اکار حجت ابره ﴿  
هر که دوشدی طو پرده غه کوتردیلر ﴿ اکسکی هر نه ایسه یتوردیلر ﴿ کنسدوزنی  
اکسک کورن اولدی تمام ﴿ اولور کوکنسده اول طوندی مقام ﴿ هر که اول  
کنسدوزنی کوردی اولو ﴿ عاقبت اولدر اولان ایشدن الو ﴿ هر کیم کیم  
کوکللی طوغرلیدی حقا ﴿ اکا خود دعوی حرامدر مطلقا ﴿ انو کیچون عاشق  
دعویسی بوق ﴿ نیجه درسک اکسکی واردردی چوق ﴿ درد ینیه درمان  
مکر حقندن اوله ﴿ یوخسه لایق قانی دیرلاک بو بوله ﴿ ای خدا یا طوغری بولدن  
ایرمغل ﴿ حاصلر کدن سن بزی آیرمغل ﴿ ایلدی بنم جائم چونکه احوال معلوم  
اولدی و آفات مدح یلندی ﴿ مشوی ﴿ ناتوانی بنده شو سلطان مباش ﴿  
مادامکه قادر سن بنده اول سلطان اوله ﴿ مشوی ﴿ زخم کش چون کوی  
شو چوکان مباش ﴿ طوب کی زخم کش اول چوکان کی اوله یعنی بار کش  
اولوب زحمت اختیار ایلیم و سن کنسک هیچ فرده زحمت و یروب بار اوله

﴿ قاسم انوار ﴾ چه کویم ای مسلمانان چه کویم ﴿ درین میدان که سر کردان  
چو کویم ﴿ روان مجروح و دل محزون و تن زار ﴿ چومویم اندرین ره چون  
نویم ﴿ ایلدی ای برادر باجان برابر مدحت ناسه زنه ار فریفته اوله و قوللی  
منزلدن ایرله ﴿ مشوی ﴿ ورنه چون لطفت نمائندوین جلال ﴿ والا نصیحت  
قبول ایتوب بومقوله قریب لردن دور اولیمه سن چونکه سنک بولطافت و جلالک  
قالیمه ﴿ مشوی ﴿ از تو اید آن حریفان راملال ﴿ اول سنک مداحک اولان  
حریفاره سندن ملال کلور ﴿ مشوی ﴿ آن جماعت کتیمی دادندربو ﴿ اول  
جماعت که سکاربو و بر دیلر یعنی مدح و ثنا ایتیمکه سنی الدادیلر حسن  
ولطافتک زوالند نصکره ﴿ مشوی ﴿ چون ینستد بکونیدت که دیو ﴿ چونکه سنی  
کورهلر سکا شیطان دردی لر ﴿ مشوی ﴿ جله کونیدت چو ینستد بدر ﴿ چونکه  
سنی قیوده کورهلر جله سی سکا دیلر که ﴿ مشوی ﴿ مرده از کور خود  
بر کردسر ﴿ بر میت مقبردن باشن قالدردی یعنی میتدن فرار ایتدی کیری کی  
سندن دخی فرار ایدرلر ﴿ مشوی ﴿ همچو امر دکه خدا نامش کنسند ﴿ مثلاً  
امر دکه محبوب دوست یکین خیللر انک نامنی حاشا خدا ایلر و انواع کفریات  
سو یلایوب سن بزم خدامز سن جان و باشلر بولکه فدا سلطنام محبوب  
او کنه وارده دوشوب کلاب کی بلرلر ﴿ مشوی ﴿ تابدین سالوس درد امش  
کنسند ﴿ حتی بو سالوسلق و حبله و خدعه ایلانی دامده ایلرلر یعنی صید ایدوب  
شاعت ایدرلر ﴿ مشوی ﴿ چونکه در بدنامی آمد ریش او ﴿ چونکه وجه  
مشروح اوزره اولان بدناملق حالده اول امر دک صقالی کله ﴿ مشوی ﴿  
دیور انک آیداز تفتیش او ﴿ انک تفتیش نندن شیطانهار کلور یعنی باراده الله  
تعالی مفعول و مستعمل اولان امر دک یوزنده نور و قلبنده حضور قلمایوب  
صقالی کلد که دخی بی نور و مکدر دل بلکه باب رجندن مهجور اولمغله انی  
کورن استعاذه ایدوب یانندن دور او اور و ابلیس علیه اللعنه اهل هوایی انکله  
اضلال ایده میه چکن یلویب انی تفتیشدن قالور و غره و کرشمه لرندن فتنه  
او قلرین آتمز اولور و وسواس و خناس انس دخی اول مستملاک ریشی کلد که  
فلان دلبر قنغی جائنه کتیدی ونه وجه له صید اولور دیو تفتیش و تفحص  
ایدوب اردنه دوشمکدن قالور خذلهم الله زهی خسران و خذلان عن جابر  
رضی الله عنه قال علیه السلام ( ان اخوف ما اخاف علی امتی عمل قوم اوط )  
الحدث ﴿ نظم ﴿ مین دلفریش چو حور بهشت ﴿ کر آن روی دیگر چو



دیوست زشت \* اگر بای بوسی نداند سپاس \* و کر خاک باشی ندارد هراس \*  
 \* مثنوی \* دیوسوی آدمی شد بهر شر \* شیطان اهل خیر اولان آدمی  
 جانبش شر القایمک ایچون کبتدی اما ای خیر و مستعمل \* مثنوی \* سوی تواند که  
 از دیوی بتر \* سنک جانبش شیطان کلز بلکه شیطان دخی سندن استعاده بدر  
 زیر اسن ابلیس دن بترسن عن ابی هر بره رضی الله عنه (لعن الله الرجل یلبس لبسة  
 المرأة والمرأة تلبس لبس الرجل) وعن ابن عباس رضی الله (لعن الله المتشبهات من النساء  
 بالرجال والمتشبهین من الرجال بالنساء) وعن ابن عباس (لعن الله المخثنین  
 من الرجال والمترجلات من النساء) \* مثنوی \* تا تو بودی آدمی دیواز بیت \*  
 ای محتث مادامکه سن آدمی و پاک نهاد ایدک ابلیس سنک ارد کدن \* مثنوی \*  
 می دوید و می جشاند او مبت \* بلردی و اول شیطان سکاخر عصیان و جرام  
 طاند برردی \* مثنوی \* چون شدی در خوی دیوی استوار \* اما چونکه  
 سن شیطان او بوب ابلیسک خوینده استوار و برقرار و راسخ دم و بایدار  
 اوله سن شیطانک مرادی حاصل اولوب \* مثنوی \* می کر یزد از تو دیونا بکار \*  
 ای نابکار ابلیس نابکار سندن بخار \* مثنوی \* آنکه اندر دامت آویختد \*  
 اول وقت که آدمی و صالح ایدک سنک دامسکه ابلیس آویختد اولدیلر  
 \* مثنوی \* چون چنین کشتی ز تو بکر بختد \* چونکه صورت انسانی  
 و سیرت ملکیتی اضاعت ایدوب تابع عزاز بل اولغله بوسو، حاله کرفار  
 و بوبله خوار و زار اولدک شیاطین سندن قاجدیلر پس سن کندک ابلیس  
 اولدک \* بیت \* چوسن سنده سنی کوردک بکندک \* سن ابلیس ایدک کندیک کندک \*  
 کما قال تعالی (کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری منک  
 انی اخاف الله رب العالمین فکان عاقبتهم انهما فی النار خالدین فیها وذلك  
 جزاء الظالمین) \* عاشق باشا \* ینه کلدی کوکله بر قاج او کوت \* عقله شر بتدر  
 بوسوزلر جانیه قوت \* هم او کوتدر اکلپانه هم ادب \* هم عطادریول و رانه هم سبب \*  
 هم بوسوزلر شرط و واجد بر بزه \* هم دخی کی فرض و اجدر سبزه \* هم قیلور  
 معلوم شیخک حالنی \* هم دخی ایدر مرید احوالی \* اش- بوسوز معلوم او اور  
 دکلاینه \* دیکلیوب سوز معنیسن اکلاینه \* اش- بوسوزک معنیسن ایدم سکا \* رفلاق  
 اور بر دم اوخت بندن یکا \* قال تعالی (وقل الحق من ربکم فن شاء فلیؤمن  
 ومن شاء فلیکفر) الایه ای مؤمن مقبل و مستمع قابل و حق کلامه قابل حضرت  
 مولانا بویات شریفه ده اهل هوا و ضلالت ایله امر د مختک احوالن تقریر

ایدوب لکن مراد شر یفاری جذبه و عشقه سلوک ایدوب طریقه شطارده  
 اولان و روند کاک بعض احواله کنایت و ارباب دعوائک رسوا بلغند اشارت  
 بیور مشلدر ایدمی اصحاب وجدانک ضمیر مهر تنور لینه خنی اولیه که  
 صاحب زمان و مرکز دوران اولان وارث حقیقت محمدی رحلت ایلد کده  
 باراده الله طرفه عین آنسز زمان مرور ایدوب حق تبارک و تعالی فضل  
 و احساندن اول دولته و مرتبه خلافته کمی لایق کور رسد خدمت ارشاده  
 انی بعث ایدوب بلا واسطه مظهر تجلیات ذات و صفات اولوب قاب شر یفاری  
 مهبط اسرار و مطلع انوار اولور کما قال عبدالکریم الجلی فی کتابه المسمی  
 بالانسان الکامل فی الباب السنین فی الانسان الکامل (اعلم حفظک الله ان الانسان  
 الکامل هو القطب الذی تدور علیه افلاك الوجود من اوله الی آخره وهو واحد  
 منذ کان الوجود الی ابد الابدین ثم له تنوع فی ملابس و یظهر فی کناس فتسمی به  
 باعتبار لباس لایسمی به باعتبار لباس آخر فاسمه الاصلی الذی هو له محمد  
 صلی الله علیه و سلم و کنیته ابو القاسم و وصفه عبدالله و لقبه شمس الدین ثم له  
 باعتبار ملابس اخری اسم وله فی کل زمان اسم مایلیق بلباسه فی ذلک الزمان  
 قد اجتمعت به صلی الله علیه و سلم و هو فی صورة شیخی شرف الدین اسمعیل الجبرنی  
 فکنت اعلم انه النبی صلی الله علیه و سلم و کنت اعلم انه الشیخ و هذا من جملة  
 مشاهد شهادته فیها برزید اسنة ست و تسعین و سبعمائة الخ \* نظم \* و هو  
 نقطة الحقیق و هو محیطه \* و هو مرکز التشریع و هو مکانه \* و هو الوسيلة و هو  
 عین وسیلة \* هی الفنی تجلی بها رحانه \* پس اول زبده زمانک سرمبارکنه  
 تاج نور خلافت وضع اولوب سر بر ارشاده مستقر اولدقه حکمة الهیه  
 بونک اوزرینه جاریه در که سالکک جبلتارنده مر کوز اولان اگر لطافت و اگر  
 خبائث هر نه ایه ظهوره کلوب بر خوای کریمه غرای (امیر الله الخلیف من الطیب)  
 حق باطلدن تمیز اولما غیچون ابتلاء و امتحان اذن حقه اول کامل و مکمل دیده  
 بصیرت نری اولیا نلردن حالنی سز ایدوب هر رسالک شراب محبت ایله مملو کوس تجلیات  
 صونیلوب جله سنک خانه قلبری و دماغ جانلری کیفیت ر حقیق محبت ایله بر مذاق  
 اولدقه به ضیعی برج آفتاب فیوضات و ساقی شراب جذبات کیم اولدیفن  
 تجسس ایدر و به ضلرتک اولدن دخی در و نلرنده حب ریاست و امنیه خلافت  
 مضمیر اولغله ظهور ایدن کیفیت قنغی مطلعدن روزایتدیکن کوره میوب و مکر  
 الهیدن حقه صیغما یوب کیفیت و سوزشنه غره اولغله حالت مز بوره محقق



بمدر و دست قدرت بنم المدر دباظهار فضیلت و دعوی فطینته جرأت ایدر  
اما خبری بود که دعوی کذب شاهده در و بر قاج بی بصیرت دخی انک  
ادعای ظن ایل تصدیق اینکله اول مغرور و هجور پندار و انانیت دوشوب  
جوش و خروشه بشلار و درون آتشده آهن پاره انا النار ادعا ای دیکی کبی  
بودخی انا مهبط الانوار و الاسرار زمزمه سینه سر آغاز و بدیده دعوا ایل  
ولوله انداز اولور و حالت اولیده مدعی مذکورک لطافت مشاهده ایدر  
فریفته اولوب فی نفس الامر حالت مزبوره کندو ملکیدر قیاس ایل  
اکا کوکل باغلابوب بزم ایستدیکم خود سنسن بولاق دیو عرض خلوص  
و طوبیت ایدر قال تعالی (وما کان الناس الا مة واحدة فاختلفوا) ﴿عاشق  
پاشا﴾ هر که بیلدی کند و حال دینه ده \* آدمی اولدر حقیقت ای دده \*  
کند و حال بیلین آدم دکل \* آ که حیوان دبر ایستک سن غم دکل \* پس اول مدعی  
ظننده غلطه دوشدیکن بیلوب ندانله استغفار ایلسون ایچون پیر کامل نظر  
اکسیر اثرین اندن کبرو چکوب اول حینده مدعی مزبورک سوزش محبتنه  
برودت و نور انیتنه ظلمات و لطافت کشف کلوب ناردن دور اولان آهن سیاه  
کبی مظلوم و مکدر قالور پس اگر حق سبحانه و تعالی توفیق و عنایت و اطف  
و هدایت ایدر سه نیه اوغرا دیغن بیلوب توبه و استغفار و پیر کاملدن تکرار  
بیعت ایدر قال تعالی (وان استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یمتعکم متاعا حسنا  
الی اجل مسمی و یؤت کل ذی فضل فضلا) ﴿عاشق پاشا﴾ اولیادر کوکله  
صیقل و یرن \* جسم ایچنده نفسلرک بوین اورن \* اولیانک حکمی کوکله یور \*  
انکیچون قامول یوزن سورر \* یونلره و یردی چلب کوکل ایلان \* یونلره بلدردی  
هم قدرت دیلن \* هر که محکوم اولمز ایسه یونلره \* یارن انده قوپسر یوزی  
قره \* مکسنه کیم یونلره منکر اوله \* حق جانندن کرک محروم قاله \* و اگر توفیق  
ربانی قرین حالی اولیوب مردود و هجور اوله حق ایسه عناننده مصر  
اولوب صاحب زمانه انکار ایدر و انلرک حقنه (وان تواوا فانی اخاف علیکم  
عذاب یوم کبیر) و عیدی قرأت اولنور بعهده مدعی کاذبک ظاهر و باطنی  
ظلمات بشریه و کدورات نفسانیه احاطه ایدوب یوزینک و قابینک نوری زواله  
واریر و دنیا بی آخرت اوزرینه اختیار ایدوب شیطنتی قبول ایدر قال الله تعالی  
(ان الذین لای رجون لقاءنا ورضوا بالحیوة الدنیا و اطمانوا بها و الذین هم عن  
آياتنا فاعلون اولئک ما و یهم النار بما کانوا یکسبون) آه ای طالب راه \* بیت \*

آدمی اولدر که حالن اکابه \* بودوی یرلده یولان اکابه \* پس شول طالب  
صادق کرک که دیرلکی محبت ربانیه و تجلیات الهیه اوله مدعی مزبور دعوا سنده  
صادق اولدیغن یولور و صورت و مسبرتنی ریش انکار و ضلالت پوشیده  
قلقه قلبنده عکس ایدن نور آفتاب تجلی مطهره رجوع ایدوب بی لطافت  
و طراوت فالدیغن اگر چشم ظاهر واکریده باطن ایل آشکارا کوروب  
طلبا لمرضات الله و محبت اندن اعراض ایدوب روگردان و کوکل در دینه طالب  
درمان اولورل \* عاشق پاشا \* هر که کند و اکسیکن یله طوره \* طورمادن  
رحمت اکاکله طوره \* عاشقک سوزی او کوندر طوطنه \* طوطیانلر مغبون اولوب  
اوتنه \* ای خدایا طوغری یولدن ایرماغل \* رجنگدن سن بزی ایرماغل \* پس مدعی  
مزبور عیلسر قوغان و صومسز ایرمنی کبی بی ذوق و حالت قالب محض  
تقلید ایل حالدن عاری و صفادن بری قیل و قال ایدوب و خالی ذهینلره معرفت  
صائب و نکوت و شصید مکس ایتمکله باشلر \* بیت \* دلکدرده اورمچک قور  
آغلار \* الامر قاز و اوردک سبکک اول \* و او مقوله ابالسده دن ایلین نابکار  
دخی استعاذه ایدر قال تعالی (من اهتدی فانما یهتدی لنفسه و من ضل فانما  
یضل علیها و ما انا علیکم بوکیل) ﴿عاشق پاشا﴾ عجب ایل دعوی قیلان  
شوبله اولور \* رجنگدن تکرینت محروم قالور \* دخی نه ایدم سکا بوندن  
نظیف \* کرخریفه ک کرشربفسک کرظریف \* یوزی طیراق عاشقک  
شول کیمسه به \* کیم یوسوزی حال ایچنده دکله به \* آ که لایق آری اوله دیرلکی \*  
دیرلک اسبله بریکه رایی \* ای خدایا روزی قیل قوالارک \* اول دو کمن  
خوانی یخسوالارک \* آه ای رفیق راه عجب سرخفیه در که برکیمسه مرکز  
جهان و قطب زمان زریه سنه داخل اولور و کوکل شمعنی نور محبت ایل  
یاندیروب و بود عوایه دوشنلر شیطان منزاند اولدیغن ییلور کن کبرو باد عجب  
و انانیت ایل شمع هدایتی یوف دیوسه و ندیروب هم ضال و هم مضل اولور  
امای مستمع قابل فهم درست صاحبی اولوب کز فهم اولیده سن که بوندن  
مراد سجاده ارشاده اولان اهل کالی سلب کلی دکدر حاشاشونلر که مرتبه  
کالده اولوب باذن الله تعالی ارشاده مأمور اوله زریه لری حق اوزره اولور  
وانلره مدعی دینلر جمله سی صدیق لدر و انلرک قول ایتدک لری دخی مقبول انسان  
اکملدر و بر مصداق \* ع \* جشمشان معدود لیکن جان بکی \* جانلری نور سر  
و حدت ایل منور اولوب اتحاد معنوی حصوله کتور مشلدر و وجهه سی مقبول



حضرت رب العالمیندر سوز یمزدعوای کاذب وظن فاسد ایلله کند و بی  
اعلی کوروب ادعای اکملیت ایدنلره در تنکیم مولانا خداوند کار قدس سره العزیز  
مشوی شریفلرند. نتیجه یرده بوکاتفاق تحقیق و تدقیق بیورمشلرد رتبع  
ایله مطالبه ایدنلره معلومدر فافهم و تفتطن ولا تغلط (ومن یهد الله فهو  
المهتد ومن یضل فان یجده و یبامر شدا) اعدی باعث ضلالت نه ایدیکی  
تجسس او انسه حب سبادت ور یاست و کندو بی آخردن اعلی کورمه نك  
لا سیدرانکیچون حضرت مولانا قدس الله سره \*م\* اتوانی بنده شو سلطان مباح \*  
زخم کش چون کوی شو چو کان مباح \* بیوروب قوللق درجه سندن منفک  
اوله دیرلر حق سبحانه و تعالی عبادنی مکر نفسیدن حفظ ایلله بوخسه حال  
مشکدر \* عاشق باشا \* عقل اکا هجج رای و تدبیر قیامیز \* شربت ایسترطب ایچنده  
بولیمز \* سوزایشینده دکل طوئنده در \* ایش اکیلنده دکل بیتنده در \* اعدی کل  
کندوزکی برابر دکل \* بونلرک حائنی سنده ایستکل \* کور که سن قنغیسنک حالنده سن \*  
دیرلکن دیرلکنوب پوئنده سن \* قنغیسنک جوهری غالبدر \* کیم سنی کندوسنه  
آو بددر \* اشوسوزدن اکیله سن حالکی \* بیلدوره بوسوزسکا احوالکی \* بوئلدر  
براوکت آل ای کشی \* حاضرین کورنیدرز اول یکمشی \* آه ای طالب فوز و فلاح  
(ومن یهدی الله فهو المهتد ومن یضل فلهادی له) فوای کریمی اوزره اگر  
لطف و هدایت و اکر قهر و ضلالت اول ذوالجلال و الجمال اللهک دست  
قدرت و یدمشینده در بوخسه هدایت حق اولادن هیچ کس هدایت قرین اوله من  
حق جل جلاله و عم نواله دن رجا و تضرع ایدر ز که هر حالده هدایتن توفیق و عنایت  
و عنایتن رفیق و هدایت ایلله فلذا کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا قدس الله  
سره هادی سبل رب العزه اولدیغن تحقیق اینک ایچون اشوبیانه شروع بیوردرل

﴿ تفسیر ما شاء الله کان ﴾

یعنی (ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن) حدیث شریفنک تفسیری در که حضرت  
فخر عالم صلی الله علیه و سلم بیوردرل که اول نسنه بی که الله سبحانه و تعالی دیلدی  
اولدی و شول نسنه بی حق سبحانه و تعالی دیلله اوله از آه ای دل بیچاره  
﴿ مشوی ﴾ ای همه که قیام ایش اندر بسیج \* بسیج بایفاری و جیم عجمی ایلله  
تهیه که سفره عزیمت و بوله بر افلقنق معناسنه در بعضلردخی کسر بایعربی  
و جیم عربی ایلله در دیمشله اما افواه عجمدن استماع اولشان قنغیه عربی و جیم  
فارسی ایلله در حاصل معنی اگر چه بو قدر نصایح و معارفی دیکلر و لکن تهیه

﴿ طریق ﴾

طریق اقوم و عزمت صراط ائمه یعنی بول وارمق و مقصودی بولمقده  
﴿ مشوی ﴾ بی عنایات خدا هیچ \* عنایات بی غایت ربانیه و توفیقات  
جذبات سبحانه بدرقه راه و فریادرس و دستگاه اولقسنز هیچ \* هیچ اعدی  
مقدور من مرتبه سی طریق حق و جاده عبودیتده امر الهی اوزره ثابت قدم  
وراسخ دم اولمکیچون حضرت حق و فیاض مطلق درگاهنه ناله و انین وزاری  
و خنیدن خالی اولیوب عنایت و هدایت و توفیق و احسان رفیق ابیتیهلم  
وسرمذلتی عتبه عظمتندن قادر مبوب یوزیمز برله سورمهلم امیددر که توفیق  
و عنایتنی رفیق ایدوب کند و جانینه هدایت ایلله آه نه دیلم که بووجهله  
اولان زاری و خنیدن و آه و انین دخی عنایت حق قدر الهی سن هدایت قبل  
بوخسه ﴿ مشوی ﴾ بی عنایات حق و خاصان حق \* حق سبحانه و تعالی نك  
و درگاه عزتی خالصرنک عنایاتی اولقسنز ﴿ مشوی ﴾ کرملک باشد  
سیاهستش ورق \* اگر ملک دخی اولورسه انک ورق سیاهدر \* بیت \* هر نه مشکل  
اواسه اولور قنغ باب \* چونکه درگاهندن آچه حق حجاب ﴿ نظم ﴾ خبر و یردی  
قواسمادن آدم \* ملکر بیلدیکم آدمدر اکرم \* بیوردی حق ملکر قیلدی  
سجده \* صفادن کادیر جله سی وجده \* عزازل قیلدی دور اولدی حقدن \*  
حسد قیاشدی ز براماسبقدن \* انکیچون تابد ملعون اولوبدر \* اکا و یان دخی  
ملعون اولوبدر \* اگر فرزند آدم ایسک ای بار \* صقین شیطان سوزینه اویمه  
زنهار \* دورش دون کون کالات ایلله حاصل \* ملک طبع ایسک اول اصلکه  
مایل \* جهان سودالرن هپ آردیکه آت \* ایکی عالم صفاسن بر بوله صات \*  
کال و علم مشغول اول جهانده \* ارا بول کندوزک کریمه پیانده \* والحاصل  
انسان کامل و مرشد مکملک شفاعتنه جنس بشر و اهل و برودر و جن  
و ملائکه محتاج اولمقله حضرت مولانا \* ع \* کرملک باشد سیاهستش  
ورق \* بیوروب خاصان درگاه الهینک عنایات و همتنی عنایات حقدن عد  
ایلدی پس سندخی اکا کوره متنبه اولوب انسان کامل طلبنه سعی و همت  
قیل و حق سبحانه و تعالی دن توفیق و هدایت و مدد عنایت رجابت کما قال  
الشیخ رضی الله عنه فی الفتوحات المکیة فی السباسب السادس و ثلاثین و ثلثمائة (فاول  
مبایع له العقل الاول ثم انفس ثم المقدمون من عمار السموات والارض من  
الملائكة المسخرة ثم الارواح المدبرة للهیسا کل التي فارقت اجسامها بالمولوت ثم  
الجن ثم المولدات وذلك کل ما مسح الله من مکان و ممکن و محل و حال فییه مبادیه







بودن اقدم عمر رضی الله عنه ایله ایلچی روم حکایه سنده \* م \* بر عدمها  
 کآن ندارد چشم و گوش \* چون فسون خواند همی آید بجوش \* بپسند  
 و بعض محله تفصیل اولمشدر ❦ اصولی ❦ بوطه فوز قبه و شش سوا بچنده  
 کلدک و کیندک \* نه کلدیک قیوطا هر نه کسدیک مرییدا \* دوزیلور نیجه  
 بیک ایشلر بوز یاوز نیجه جنبشدر \* نه کاری بوالجیدر بو که اولماز کار کردار \*  
 بولمز بر بیایانه ایشدی ناکهان کاکه \* کیدر بیک کار بان اولمز برندن برادر پیدا \*  
 نیجه کوندز کیجه کلدی نیجه بیک آی ویل بکدی \* در بغا برمدی قالدی شب هجر  
 سحر پیدا \* نیجه زحمت چکر کسب کال اید نیجه برعارف \* ولی چوق قان  
 بودر کان ایلنیجه برکهر پیدا \* نیجه بیک آدم اوغلانی هلاک اولمق کرکنا کیم \*  
 بلانجی قانی دنیاده اوله بر کرچک ار پیدا \* ❦ مشوی ❦ خاصه هر شب جلّه  
 افکار و عقول \* خصوصاً هر کیجه جیع افکار و عقول ❦ مشوی ❦ نیست  
 کرد غرق در بحر نفول \* بحر زخار اسرارده غرق و عدم اولور ❦ مشوی ❦  
 باز وقت صبح آن الهیان \* کیرو وقت صبحده اول الله منسوب اولان عقول  
 و افکار ❦ مشوی ❦ برزند از بحر سر چون ماهیان \* ماهیلر کی در بای  
 عمیق اسراردن باش بوقار و اوردر یعنی کوندن ظهوره و عدمدن وجوده  
 و محودن صحوه کاورل ❦ مغربی ❦ صبح ظهر و دم زد و عالم بدید شد \*  
 مهر رخت زه مشرق آدم بدید شد \* پوشیده بود روی تودر زیر موی تو \*  
 چون باز کشت موی توازم بدید شد \* جان و جهان که در خم زلف تو بدنهان \*  
 زلف ترا زهر شکن و خم بدید شد \* ❦ مشوی ❦ در خزان آن صده هزاران  
 شاخ و برک \* وقت خزانده اول نیجه بوز بیک اغصان و اثمار ❦ مشوی ❦  
 در هزیمت رفته در در بای مرک \* هزیمتده در بای مرک و بحر مونه کیش  
 ❦ مشوی ❦ زاغ پوشیده سیه چون نوحه کر \* زاغ نوحه کر و ماتم زده کی  
 سیاه پوش اولمش ❦ مشوی ❦ در کاستان نوحه کرده بر حضر \* فوت اولان  
 سبز زار اوزرینه کاستانده نوحه ایش بویات شریفه ده عشاق الهی  
 عالم انبساطده کل و کلشن کی کشاده ایکن عالم انقباضه دوشوب کلشن  
 وجودی فصل خزان و لسانلری زاغ و ش نوحه کنان و ماتم زنان اولد بفته  
 اشارت وارد ❦ مشوی ❦ باز فرمان آید از سالارده \* کیرو قریه وجودک  
 حاکم و سالارندن فرمان کلور ❦ مشوی ❦ مر عدم را کاکه خور دی بازده \*  
 عدمه که اول نسنه بی که اکل و بلع و کتم و اخفا و اعدام و افنا ابلدک کیرو و بر  
 ❦ مشوی ❦ و آنچه خوردی واده ای مرک سیاه \* اول نسنه بی که بیدک ای

مرک سیاه ❦ مشوی ❦ از نبات و دار و برک و گیاه \* نبات و گیاهدن و برک  
 و دارودن یعنی مذکوراندن هر نه بی که اکل و بلع ایش ایدک کیرو در ایله دیو  
 عدمه امر الهی وارد اولوب کتانه اولان اشیانک جلّه سی وجوده کلور قال  
 تعالی ( فانظر الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلک لمحیی  
 الموتی و هو علی کل شیء قدير ) ❦ مشوی ❦ ای برادر عقل یکدم با خود آرای  
 برادر عقلی بر دم کند و که کنور و آفاده اولانی انفسده بنور ❦ مشوی ❦  
 دم بدم در تو خزانست و بهار \* سنده دخی دم بدم خزان و بهار وارد یعنی  
 سنده اولان بسط محبت بهار داکش و قبض بشریت خزان ناخوشدر  
 ❦ مشوی ❦ باغ دل را سبز و تر و تازه بین \* وقت انبساطده کوکل باغنی سبز  
 نشاط محبت ایله تر و تازه کور ❦ مشوی ❦ پر زحمت وورد و سر و یاسمین \*  
 و غنچه معرفتدن وورد حقیقت و سر و شریعت و یاسمین طریقتدن مملو و مزین کور  
 ❦ مشوی ❦ زانیهی برک پنهان کشته شاخ \* اثمار افکار و اوراق کفتارک  
 کال کثرت و غایت و فرزندن شاخ دل پنهان اودای ❦ مشوی ❦ و انبیهی  
 کل نهان صحر او کاخ \* وورد معرفت و ربان محبتک انبوهندن صحرای عقل  
 و کاخ فهم مستور و نهان قالدی حاصل کلام باد نسیم محبت اشجار بهار معرفتی  
 تحریک ایدوب زمین صدور چمن علم و حکمت ایله حله پوش و هوای نطق  
 عنبر فروش اولور و هنکام انبساطده باغ دل بهشت آیین و روضه نمودار بزم  
 قدس خلد برین پرش کوفه و رباحین اولور و اول گلزار معنویک بلبل هزار  
 دستانی اولان زبان ارباب عرفان انواع نکات شریفه و کلمات لطیفه ایله  
 نغمه زن اولور ❦ خجندی ❦ زان پیش که جان در تنق غیب نهان بود \*  
 عکس رخ دلدار در آینه جان بود \* از خواب عدم دیده دل ناشده بیدار \*  
 در دیده دل نقش خیال تو عیان بود \* زان دم که نبود از دل و جان نام و نشانی \*  
 بر چهره عشاق ز نام تو نشان بود \* ❦ مشوی ❦ این سخنهایی که از عقل  
 کاست \* بویان اولسان کلمات انسیه و نکات قدسیه عقل معاشدن  
 اولیوب بحر عقل کلدن موج ایشدر ❦ مشوی ❦ بوی آن گلزار و سرو  
 و سنبلست \* و بو کفتار در در بار و اسرار پر انوار اول گلزار عقل کاک  
 و سرو استقامتک روایح طیبه سی و سنبلستان معرفت و شکوفه زار  
 حقیقتک فوایح مسکبه سیدر ❦ حافظ ❦ چو آفتاب می از مشرق پیاله بر آید \*  
 ز باغ عارض ساقی هزار لاله بر آید \* نسیم در سر کل بشکند کلاله سنبل \*



جواز میان چن بوی آن کلاله بر آید \* شکایت شب هجران نه آنچنان حالست \*  
 که شمع ز بیانش بصد رساله بر آید \* نسیم زلف تو کر بگذرد بر بت حافظ \* ز خاله  
 کالبدش صدهزار ناله بر آید \* امدی بوسکا بشارت اولسونکه شول عارفک  
 کلمات جان فراسندن که بوی محبت و رایحه وحدت استشمام اولنه لاجرم انک  
 قلب مزکی سی کلزار حقیقت اولدیغه شبهه ایتمه سن و دامن الدن قوم یوب  
 استنشاق ایلدیکل رایحه نك ریاحین طلب ایلنه سن ز برا \* مثنوی \* بوی کل  
 دیدی که آنجا کل نبود \* هیچ سن کل رایحه من کوردیکی کیم انده کل  
 اولیه لاجرم بر رده که بوی کل اوله کل دخی موجود در \* مثنوی \* جوش  
 مل دیدی که آنجا مل نبود \* و هیچ باده و مل جوشنی کوردیکی کیم انده باده  
 اولیه البته باده نك بوی و جوشی اولان محاده وجود باده دخی مقرر در  
 امدی اهل کمال سوزندن واریاب محبت جوش و خروش و اهل عشق  
 سوزشندن بلودر لاجرم اهل حالک کلماتنده حرارت و صحت شده لطافت  
 وارد در \* قاسم \* ابا عشق ز تسبیح و مصلی نتوان گفت \* جز باده کلرنک  
 مصفا نتوان گفت \* آنجا که کند عشق خدا غارت دلها \* جز ذکر تقدس و تعالی  
 نتوان گفت \* عشقست که آن بحر معلاست بیکیار \* با تو سخن از بحر معلا نتوان  
 گفت \* ز آن باده حرسست که بی رنج خارست \* ز آن باده حرسست که آنرا نتوان  
 گفت \* جان و دل قاسم همی غرق وصالست \* با او سخن صوفی و ملا نتوان  
 گفت \* امدی ای طالب ریاحین محبت \* مثنوی \* بوقلا و وزست و رهبر  
 مر ترا \* بوی کلمات اهل عرفان و محبت سکا قلا و وز جان و رهبر روضه چناندر  
 پس انلردن بوی کلزار محبت شم ایدوب باغ تسلیم و اطاعت بولنه کیدرسک  
 \* مثنوی \* می برد تا خلد و کوثر مر ترا \* تاسنی خلد برین وجوی کوثر  
 و انکینه ایلدر و روضات فردوس کزین واصل ایدر \* مثنوی \* بودوای  
 چشم باشد نور ساز \* رواج کلمات قدسیه و عبارات انسیه دیده رمد دیده به نور  
 دوز بچی کل دوا اولدی ایشتمدکی \* مثنوی \* شد ز بوی دیده به نقوب  
 باز \* حضرت یعقوب علیه السلام دیده مبارکی بوی پیر اهن بوسفدن  
 آجلدی کافال الله تعالی ( فلما ان جاء البشير الفیه علی وجهه فارتد بصیرا )  
 امدی بنم جانم ارباب محبتک بوی کفتار در ربازی چشم دلی روشنا  
 قیلدیغی کبی بی ذوق و حالت اولان ارباب تقلیدک کلخن دهانلردن وزان  
 اولان بوی بد دیده بصرتی نایبنا ایدر دیوب حضرت مولانا بیورر که

\* مثنوی \* بوی بد مر دیده را تازی کند \* حقیقت رایحه بد چشم دلی تیره و بی  
 نور ایلر \* مثنوی \* بوی یوسف دیده را باری کند \* اما یوسف وش لطافت  
 قلب اربابنک رواج انسیه و فوایح مسکینه سی نور دیده به معاونت ایدر یعنی مصر  
 بصرتی کشاده و روشنا قیلور امدی ای نور دیده در \* مثنوی \* نو که  
 یوسف نیستی به نقوب باش \* سنکه یوسف دکل سن به نقوب اول یعنی چونکه  
 مقام محبوبینه نازل دکل سن و بوی پیراهن و رایحه سخنکدن کیسه نك چشمی  
 روشنا اوله حق مرتبه اولمادک باری کند یکی یوسف ثانی منزله طوبیوب  
 لاجرم \* مثنوی \* همچو او با کریم و آشوب باش \* یعقوب کبی عاشق زار  
 و طالب یار اولوب روز شب انک شوقنه بان با قبل وانک عشقنه کریمه وزاری  
 وآه و ناله قبل \* قاسم انوار \* کرینلم من ازین درد که در دل دارم \* بس عجب  
 نبود اگر رحم کند دلداریم \* اشک کاکون مرا رحم کن ای جان جهان \*  
 که بسودای تواز دیده فرو می بارم \* هیچ جا غیر تو در جان و دل قاسم نیست \*  
 حالم اینست اگر مستم اگر هشیارم \* مثنوی \* بشوای پند از حکیم غزنوی \*  
 حکیم سنایی غزنوی طیب الله انفاسه دن بو پندی استماع و اصفا قیل  
 \* مثنوی \* نایابی درق کهنه نوی \* تا کهنه تن و بی حیات قلبکه انک  
 کلمات جان افزاسندن تازه حیات حاصل ایدنه سن و بقاء جاودانی بولنه سن  
 حکیم سنایی قدس سره نك پند بیورد قلری کلمات در رباز اش بو ایکی بیت  
 براسرار در \* مثنوی \* ناز را روی بیاید \* همچو ورد \* نازه کل کبی تازه  
 و ورد اجر کبی زیبا ربوز کرک یعنی ناز و شیوه و غمزه و کرشمه چشم و اروسی  
 کوکل الیچی بد لبرز بیایه و بوزی ورد اجر کبی رعنا به لایقدر \* مثنوی \*  
 چون نداری کرد بدخوی مکرد \* چونکه کل کبی سرخ و زیبا وجه رعنا  
 طوترسن باری نازلنه و بدخویلق اطرافنه طولانمه زیراکه \* مثنوی \*  
 زشت باشد روی نازیا و ناز \* هم روی نازیا و هم ناز و شیوه زشت و نامقبولدر  
 هر شینک لایق وارد در پس ربوز که خوب و لطیف اولیه اکاناز و دلال خیلی  
 بی مزه و بی مآلدر \* مثنوی \* سخت باشد چشم نایبنا و درد \* بغایت  
 مشکدر که چشم هم نایبنا و هم درد رمدی اوله کورلکی خود بتردی اندن ماعدا  
 سر بسر کوزی اغریق دخی حقا مشکدر کذلک روی نازیا بکن بدخوی  
 اولمق نایبنا نك مر یض اولمسی کیدر پس ( رحم الله امرأ عرف قدره  
 ولم تعد طوره ) حدیث شریفنک و فقجه هر کس کند و مقدار بن بیلوب

۳ شارح اقروی  
 ناز موقفنده زرد  
 اخذ ایدوب مثنوی  
 میانه تضمین  
 اولدیغه ذاهب  
 اولمش لکن شرحک  
 نسخه زنده بو وجهله  
 بولنوب سر سخن  
 اوله رق بودرت  
 مصراع رباعی  
 اولمق اوزره توجیه  
 اولنوب و خوب  
 معنی و برمش ایسه ده  
 وزن رباعی به توافقی  
 ابتدا بیکندن بو وجهله  
 تسطیر اولندی  
 ( انجیده )



طو رندن تجاوز ایامك رحت حقه قریب اولمدر وعشق و محبتدن و ذوق  
و حالتدن كندوده اثرما اولوب قبیح المنظر واعی و بی بصیر ایکن دعوی  
محبت و ادعای بصیرت ایدوب كند و بی مرشد کامل مرتبه سنده طو توب  
محبوب حقیقه بلر کی ناز ایتمك عجب زشدر و حقندن بعد اولمغه سیدر فافهم  
بس حضرت مولا ناطق قدس سره بونگته بی قصد ایدوب بیورر که **مثنوی**  
مش بوسف نازش و خوبی مكن \* ای روی ناز بی اولان مقلد یوسف حقیقی  
اولان ارباب تحقیق حضور سعادت موفور زنده بوسف نازنی وانك  
خو باغن ایله طوته ام كه نازش و خو بلیق ایلمش سن سنده حسن یوسف اولمقدن  
صكره نه فائده ایددی سندی اول حسن و طراوتی تحصیل ایتمك ایسترك  
**مثنوی** \* جز نیاز و آه بقوی مكن \* بقویه منسوب اولان آه و نیاز  
وسوز و كدازدن غیر بسن ایله و عجب و تقلیدی ترك ایدوب طور کی بیابوب تحقیقه  
ایرشمكه سعی و مجاهده قبل **مثنوی** \* معنی مردن زطوطی بد نیاز \*  
طوطی حكایه سنده اولان اولمكدن مراد نیاز اولدی ایددی **مثنوی** \*  
در نیاز و فقر خود را مرده ساز \* سندی ترك پندار ایدوب فقر و فنا و ناله  
و نیازده كندی کی مرده دوز **مثنوی** \* تادم عیسی را زنده كند \* حتی  
عیسی دم اولان بر طیب مشفق سـنك فقر و احتیاجكه و تضرع و نیاز كه  
مرحت ایدوب نطق جان بخشی ایله سنی زنده دل ایله **مثنوی** \* همچو  
خو بشت خوب و فرخنده كند \* واكسیر نظریه نحاس قلبی زر خالص  
قیلوب كندوسی کی سنی دخی خوب جمال فرخنده فال و نيك نهاد و خوش  
خصال ایله بانضرع و زاری و فقر و احتیاج عرض اولمغـه **مثنوی** \* اولمازی  
دینورمه اولماز زیر **مثنوی** \* از بهاران می شود سر سبز سنك \* بهارلردن  
صخره و سـنك جان سر سبز اولور هیچ حجر دن نسنه بتری بمن ایددی  
**مثنوی** \* خاك شوناكل بروید رنگ رنگ \* راه اولیا و طریق اصفیاده  
خاك اول حتی سنك اراضی قلبكه كونا كونا و انواع الوان ایله رنگا رنگ  
معنی كلری و محبت سنبلری بینه مادامكه خاك مرتبه سن بولیمه سن زمین  
وجودك كلزار محبت و لاله زار معرفت اولمق احتمالی یوقدر **مثنوی** \*  
سالها توستنك بودی دلخراش \* ای معاند و غافل نیچه بیلار خود سن سنك  
دلخراش ایدك **مثنوی** \* آزمون را يك زمانی خاك باش \* طاشـلق  
مرتبه سندن كچوب امتحان ایچون بر زمان خاك اول و ارشاد محققینی قبول ایله

کور کیم بستان وجود كدن نه كلر بتر و نه شكوفه ل آجیلور **سنایی** \* چند  
برسی كه بندی چه بود \* بندی جز فكندی چه بود \* نشوی بنده تا نكردی حر \* نتوان  
كرد ظرف بر رابر \* نيكبخت آن كسی كه بنده اوست \* در همه كارها پسنده  
اوست \* بند اودار بر همه اعضا \* تا كه كردی ز بند خبره رها \* زهی ای  
فضولی رعنا \* جز به بی دست و پای از دریا \* خوشتر راه آبد كه زما \*  
نشود علم آشنا دریا

**داستان پیر چنکی در عهد عمر رضی الله عنه از بهر**  
**خدا در روزی نوایی چنك زد میان کورستان**

پیر چنكینك داستانی بیاننده در كه عهد عمر رضی الله عنه فقر و احتیاجندن  
كورستان اورتا سنده چنك چالیدی اشوبدا سنك ماقبله مناسبتی بودر كه  
حضرت خداوند كار علیه رجه الغفار نیچه زمان سنك دل خراش ایدك  
بر زمان دخی خاك اول و حالکی نجر به قبل بیورمش ایددی پس بعضی كیمه رك  
خاطره سن دفع ایدوب بزخرد عمر عزیزی هوای نفسده افنا ایدك شمد نصكره  
طوته ام كه خاك راه اولیا اولمشز زنه فائده دینلر ایچون نصیحت ایدوب  
بو خاطره بی دفع ایدكز و القاء شیطانی اولدیغن بیلكر درگاه حق اكرابر و اكر  
كچ كلنلره كشاده و ابواب رحمتی مفتوحه در اصلا كلنلره ردیوقدر و بو كاشاهد  
عادل ایسترك نیچه زمان طریق هواده افتاء عمر ایدوب قلبی صخره  
و مرمر و مدر و حجر کی اولمشكین و حیات قلبدن قطع امید ایتمشكین نا كههان  
بر صبح سعادت افروزده باد نسیم عنبر شمیر رحت رحان فضای فضل الهی بدن  
وزان اولمغه آخر عمرنده درگاه قاضی الحاجاه یوز سوروب \* بیت \* در یفا  
بر كذشتت عمر ناگاه \* بماند خوار و زار اندر سر راه \* دیو كوزلردن اشك چشمی  
سبل کی روان و خاك راه اولیا و مرشدان اولان پیر چنكینك حكایه سن جان  
قولاغیله دیكله و اكاكوره سندی كار ایله دیوب فقر و فنا غایت معارج ارتقا  
و نهایت مدارج اعتلا و سرمایه بقاء ابدی و واسطه مشاهده جمال صمدی  
اولدیغن اعلام و مقام استغراق و محوی افهام ایچون بو حكایه شروع بیور دیلر  
**مثنوی** \* آن شهیدستی كه در عهد عمر \* ایستدگی انی كه حضرت عمر  
رضی الله عنه زماننده **مثنوی** \* بود چنکی مطرب بی باكر و فر \* بین الناس  
كرو فرو لطافت و رونق ایله مشهور بر مطرب چنکی و اربابی **مثنوی** \*



بلبل از آواز او بخود شدی \* بلبل اول چنکینک خوب آوازندن مدهوش  
و بخود اولوردی فی نفس الامر بلبل وقت کل و اوان شورید کیده بعض  
آواز خوب و صدای نای و طنبوردن بیهوش اولوب و بعض طنبورك اوستنه  
قوتدینخی تواتر ایله ثابتدر بلبل ایله جل آواز خودن متأثر اولدقلمی مشهوردر  
الحاصل اول مطربك نغمات دلناوای بر مرتبه ده ایدی که \* مثنوی \*  
يك طرب ز آواز خو بش صد شدی \* مستعینك بر طربى انك آواز خو بندن  
يوز اولقد در زیاده اولوردی \* مثنوی \* بحاس و بجمع دمس آراستی \*  
صوام الناسك بحاس و بجمعی انك آواز خوشی آراسته و مزین قیلوردی  
\* مثنوی \* وز نوای اوقیامت خاصتی \* و انك نغمات وز مزمه و نوا  
و غافله سندن قیامت قالفاردی یعنی مستعینه کمال مرتبه تأثیر ایتکله عاشقه  
معشوقن و هر کسه مطلوب بن تذکر ایتدیروب هر بری کند و در دهنه دوشوب  
آه و زاری به بشلاردی \* مثنوی \* همچو اسرافیل آوازش بفن \* مثلاً  
اسرافیل وار انك نفخ و ترنمات و آواز و نغماتی فن موسیقی ایله \* مثنوی \*  
مردگان راجان در آرد در بدن \* مرده لك بدنته جان کنورددی یعنی صور  
اسرافیلدن ( و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الى ربهم ينسلون )  
نفوای کریمی اوزره موتانك عظام رمیمی نفخه بعثه حیات بواوب اجداث  
و قبور دن کمال شتاب ایله خروج ایدوب حضور حقه مسارعیت ایتدکلمی کبی  
مطرب مزبورك دخی نغمات جان فراسندن هر کسك اسکی در دلری دپرشوب  
و شوق و ذوقدن صوغوبوب مرده مثابه سنده اولان کو کالرده آثار شوق  
ظاهر اولوب قبور دن خروج ایدن موتی کبی اجداث خفاده مستور اولان  
حالات عشق سر بر آورده اولوردی \* مثنوی \* یارسایل بود اسرافیل را \*  
رسایل و رسالات جمع رساله در که پیغام معنانه در یعنی و یا خود اول مطربك  
ترنمات و نغمات و خنجره و نفخاتی کو یا اسرافیله اخبار و پیغام ایدی که  
ای اسرافیل سن دخی نفخه ایله بنجاین مرده را احیا ایدرسن دیر ایدی و یا خود  
یارسائله مضاف اولوق اوزره اول مطربك آوازی نفخ اسرافیلی سؤال ایدینجی  
و اول حالی اکدیرجی یار معادل ایدی دیک اوله \* مثنوی \* کن سماعش  
پر برستی فیل را \* که انك سرود و نغماتندن قبل کبی بر جسم ثقبه پر و بال بتدی  
و قناد آچوب جو هواده کبوتر کبی او چاردی یعنی مانند فیل هر نه قدر جسم و جانی  
ثقیل خشک دل را و ارسنه انك زمزمه سندن پر و بال شوق حاصل اولوب هوای عشقه

پرواز ایدردی دیکدر الحاصل خلق جهان اول مطربك خوب آواز نه جان  
ودلدن مشتاق و زار و هر مجلسی زر بسیار ایله خریدار اولوب حافظك بوشعری ایله  
شیرین گفتار اولورل ایدی \* شعر حافظ \* حاشا که من بوسم کل ترك  
می کنم \* من لاف عقل می زنم این کاری کنم \* مطربك بکاست ناهمه محصول  
زهد و علم \* در کار بانك بر بط آوازی کنم \* از قال و قیل مدرسه حال دلم گرفت \*  
يك چند نیز خدمت معشوق وی کنم \* کی بود در زمانه و فاجام می یبار \*  
تامن حکایت جم و کاوس وی کنم \* اما عشاق الهی صدای چنك ونی و آواز  
مطرب بدن اسرافیلك نفخ صورتی تذکر ایدوب و کوزلندن اشك خون فشان  
دو کوب دبرل که صد ناله و آه که \* مثنوی \* سازد اسرافیل روزی ناله را \*  
اسرافیل علیه السلام بر کون نفخ صور ایتچون ناله سنی دوزر و بر خوای ( و نفخ  
فی الصور فجمعناهم جمعا ) \* مثنوی \* جان دهد بوسیده صد ساله را \* بوز بیلای  
چور بمش اجسامه و رمیم اولمش عظامه جان و بر قال الله تعالی ( و ضربنا  
مثلاً ونمى خلقه قال من يحيى العظام وهى رميم قل يحييها الذى انشاها اول  
مرة وهو بكل خلق عليم ) \* شعر \* عالم الغيب وجودى كاشانك عينه در \*  
ای شهادتدن خبر سز جانا يوم النشور \* كنت كترك پرده سندن غافر الذنب  
اولدی فاش \* زاهد استغفاره کلدی هر دم ایدرباغفور \* عین وشین وقافه باقی بارك  
جبالن آند کور \* قل تبارك يا مصور ليس فيها من فطور \* قوپدی حسنکدن  
قیامت ای حسابن یا کلن \* او یخودن طور کیم ایرشیدی وعده من فی القبور \*  
لطف و قهرك علتی معبده واحد درولی \* بتلدى شیطان بو توحیدی احدثن  
دوشدی دور \* روح قدس اولدی نسیمی نك سوزی ای زنده دل \* کر مسیحاتك  
دیری سن یا تمه کیم چالیدی صور \* ای طالب صادق و طریق حقه رفیق  
موافق اکر چه حسن صوت و ترنمات و مقامات و اصول ایله اولان سرود  
و نغمات دل عشاقی تحریک ایدر اما بشر پنده اولان قلوبی تحریک ایدر زیرا  
صوت و صدا و نغمه و نوا حس یولندن کلور مستغرق عشق و محو ذوق اولان  
اهل فنا ایه حسدن قالور و در بای غیبك عمقه کیر حقه ابودر که نغمه  
و نوایی نیم مست اولانلر بیلور بو خسته مدهوش و بیهوش اولنلر بانك و صدای  
فرقدن قالور \* شعر \* مرغ لا هو تیم و آزاد از همه کون و مکان \* ایمن  
از گفت و شنید و قصه و افسانه ایم \* ذره و اراز هستی خود کشته بی نام و نشان \*  
در هوای مهر خورشید رخ جانانه ایم \* ز آرزوی شمع رخسار تجلی تاب دوست \*



هر نفس در آتش عشق تو چون پروانه ایم \* و بومقوله غرق بحر فنا اولان بی نام  
و نشانلرک سمع ارواحنه حرف و صوتدن معرا نعمات جان فزاسرائلیا و اولیادن  
القا و انوب صور اسرافیل اشباحه جان بخش اولدیغی کبی بونلره دخی نعمات  
انبیسا روح قدسی بخش اولوب حیات ابدی بواورلر نیکیم حضرت مولانا  
بومعنایه اشارت ایدوب بیوررلر که ❖ مشوی ❖ انبیارا در درون هم نهیاست \*  
انبیاء عظام علیهم السلام و وارث حقیقت انبیا اولان اولیاء کرامک هم  
درون سعادت مشکونلرنده نعمات جذبات رحانبه و زینات تجلیات ربانبه  
وارد ❖ مشوی ❖ طالبانرا زان حیات بی بهیاست \* طالب مستعدینه  
اول نعمات معنویه و تجلیات صمدانبه دن حیات بی بهیا و مسرات بی منتها  
و بقای بی فنا وارد ❖ قاسم انوار ❖ حیات تن زجان آمد حیات جان زجان  
جان \* زهی حکمت زهی قدرت زهی سلطان جاویدان \* چه محرومی  
و محجوبی که اندر عالم خوبی \* دلت نوری نمی بیند بغیر از عرصه امکان \* کدابی  
کن زهر جامی که تابا بی سرانجامی \* مکر و قتی بدست آری ز فیض مجلس  
مستان \* تبراکی زما و من در آدر وادی ایمن \* بین روشن تر از روشن چراغ  
موسی عمران \* بیاساقی بده جامی بفرما لطف و انعامی \* بجان آمد دل تنکم  
زدست عقل سرگردان \* زجام عشق حیرانم سر از پاوانمی دامن \* زهی عشق  
و زهی مستی زهی حیرت زهی حیران \* بیاقاسم اگر صافی ز حکمت چاه می لافی \*  
حکیمان در ره جانان به برهانند سرگردان \* آهای طالب درد الهی درون انبیا  
و سر اولیاده اولان نعمات جان بخش جذبات لایق قطع و لایق تفک اسماع جان و جانهای  
سماعه ایر بشور و لکن ❖ مشوی ❖ نشنود آن نغمه را کوش حس \*  
کوش حس اول نعمات حیات بخشی ایشتم ❖ مشوی ❖ کز ستمها کوش حس  
باشد بحس \* زیرا که ظلمدن کوش حس نجس و ناپاک اولور یعنی ظلمات نفسانیه  
و کدورت جسمانیه ابله کوش حس ملوث اولوب قاذورات حب دنیا ابله  
مالامال اولمشدر پس اول نعماتی ایشتمکه نه چاره وارد در دینور سه حضرت  
مولانا مقدمار محله بیورمشلرایدیکه \* م \* بنده اندر کوش حس بیرون کنبد \*  
موی حس از چشم خود بیرون کنبد \* بنده آن کوش حس سر کوش سرست \*  
نانکرد این کر آن باطن کرسست \* بی حس و بی کوش و بی فکر شود \* تا خطاب  
ارجعی را بشنود \* پس بعض قاصر فهملر بونه مقوله نعماتدر که کوش حس  
انی ایشتمه و انک اسمی نعمات اوله دیو حیرته دوشمکه انلری تبکیت ایچون

بیوررلر که نعمات معنویه و کلمات قلبیه بی کوش حس شنوا اولدیغی خود محل تعجب  
دکدر اکابناء که بوظاهر در که ❖ مشوی ❖ نشنود نغمه پری را آدمی \* آدمی  
نغمه ربانی ایشتم ❖ مشوی ❖ کوبود زاسرار پربان انجمی \* زیرا که  
بشر پر بلرک اسرارندن انجمی و غافلدر ❖ مشوی ❖ کز چه هم نغمه پری  
زین عالمست \* اگر چه کیم بر بیک نغمه سی دخی بو عالمنددر و لکن عدم  
جنسیت اولدیغیچون اسماع اولمز بس بومقدمه بی اذعان قیلد کسه ❖ مشوی ❖  
نغمه دل بر تر از هر دودوست \* نغمه دل خود پری و آدمینک دم و نطقندن  
اعلا و برتر ز بر نغمه دل عالم ملکدن اولوب عالم ملکوت و جبروت و مقام  
لاهورنددر ❖ مشوی ❖ که پری و آدمی زند انبند \* زیرا که پری و آدمی  
محجوس طوارق افلاکی و اسیر جهان سفلی خاکیدر ❖ مشوی ❖ هر دو  
در زندان ابن ناد انبند \* هر ایکسی دخی بونادانلق زنداننده درل روی البیهقی  
عن اسماء عن ابی تغلیة الحسینی رضی الله عنهم قال قال صلی الله علیه وسلم (الجن  
ثلاثة اصناف صنف اهلهم اجمع بطیرون بهانی الهوا و صنف حیات و کلاب و صنف  
یحینون بخا لون یصنعون و یصنعون) آدمی کره خاک و جنی کره ناردن بر قدم ایلرو  
قومغه قادر اولوب سلاسل طبایع و اغلال عناصر ایلر پای استعدادلری قید و بند  
اواشدرو در کات جسمانبند قالمشدر و بو کادلیل قاطع و برهان ساطع وارمیدر  
دیرایسک ❖ مشوی ❖ معشر الجن سورة رحن بخوان \* یامعشر الجن  
والانس آیتی سورة رحن ده اوفو ❖ مشوی ❖ تستطیعوا تنفذوا و ارا باز دان \*  
تستطیعوا تنفذوا معنای شریفی تفتن ایدوب آشکار ایل قال تعالی  
(یامعشر الجن والانس ان استنطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض  
فانفذوا لاتنفذون الا بسلمطان فبای آله ربکماتکذبان) و هذا انشاء خطاب  
الله ایاهم بوم القیمة و هو معنی قول الضحاک بن المزاحم قال (اذا کان يوم القیمة امر  
الله تعالی ملائکة السماء الدنيا فیترل من فیهمامن الملائکة فاحاطوا بالارض  
ومن علیها ثم الثانیة ثم الثالثه ثم الرابعه ثم الخامسة ثم السادسة ثم السابعة  
وصفوا صفادون صف فاذا رآوها ونودوا فلا یأتون قطرا من اقطار الارض  
الا وجدوا سبعة صفوف من الملائکة فیرجعون الی المكان الذی کانوا فیہ فذلک  
قول الله تعالی (انی اخاف علیهم يوم التنادیوم تولون مدبرین) و قوله تعالی  
ونقدس (وجاء ربک والملك صفافا و جی یومئذ یجهنم) فغند هاینادون  
یامعشر الجن والانس ان استنطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض



فانفذوا وقوله تعالى ( فاذا انشقت السماء فكانت وردة كالدهان ) وقوله تعالى ( وانشقت السماء فهي يومئذ واهية والملاك على ارجائها ) وقال البيضاوي ان قدرتم ان تخرجوا من جوانب السموات والارض هاربين من الله فارين من قضائه فاخرجوا لاتقدرون على النفوذ الابقوة وقهر واثي لكم ذلك اوان قدرتم ان تنفذوا لتعلموا ما في السموات والارض فانفذوا لتعلموا لكن لاتنفذون الا بيضة نصبها الله فتخرجون عليها بافكاركم ( فباي الآء ربكم تكذبان ) اي من التنبيه والتحذير والمساهلة والمفهوم كمال القدرة او بما نصب من المصاعد العقلية والمعارج العقلية فتنفذون بها الى ما فوق السموات العلى ) يعني اي كروه بريان و آدميان اكرسز موندن و بنم قضا و قدر مذن هاربين اولديفكر حالده نواحى ارض وجوانب سمواتن نفوذ و خروجه قادر اولورسه كز خروج ابدى كن لكن خروجه قادر اولورسز الاقوة و ملك وقهر و غلبه ايله اولورسز مع هذا سز قهر و غلبه وقوة و ملكه مالك دكلسز ( والله ملك السموات والارض ) بس عجز و قصور و بندى و ملوكيت كرى يلوب حد عبوديتدن تجاوز ايتجه سز و ياخود يامعشر الجن والانس سماوات وارضده اولان اشياى بلك ايجون خروجه اقتدار كن و ارايسه اقطار سماوات وارضدن خروج و نفوذ ابدى كن لكن خروجه اقتدار كن و عليم كن بوقدر الاعروج ايتكه رجعت و بينه ايله تحصيل اقتدار ايدرس كن كه بينه من بوره مصاعد عقليه دن و معارج نعليه دن اولوب انى حق سبحانه و تعالى نصب ايتشدر بس سماوات وارضدن بينه من بوره ايله خروج و عروج ايدرس سز بس مصاعد عقليه و معارج نعليه دن حق تبارك و تعالى نصب ايدىكى آلا و نعمك قنغيسىنى تكذيب ايدرس سز و كمال قدريله سزى فى الحال و واخذيه قادر ايكى تنبيه و تخويف و امهال ايتدىكى نعمدن قنغيسنه كفران ايدرس سز و محقق و مدقق و فاضل متفوق عبد الرزاق قاشانى عليه رحمة الله بوايت كريمه نك نفس برنده بيوررلر كه يامعشر الباطنيين و الظاهريين اكرهيات جسمانيه و تعلقات بدنيه دن نجرد ايله اقطار سموات وارضدن خروجه قدر كن و ارايسه نفوس ملكوتيه و ارواح جبروتيه سالكنه منخرط اولما عيجون و ياخود حضرت الهديه وصول ايجون عروج ابدى كن لكن خروجه قادر اولما سز مكر رجعت واضحكه ايله قادر اولورسز كه بينه من بوره علم و عمل و قناني الله ايله تفريد و توحيد و تجريد و ارباب تحقيقدن بعضيلر دخی بو وجهله تحقيق ايتشدر كه ايتها القوي العلوية والسفلية ان كنتم

تستطيعون ان تنفروا و ترجعوا الى السماء و حانية الارض الجسمانية قنفر قوا و ما كنتم قادرين على الفرق و الرجوع الى كليانكم الا بسلطاننا و حكمتنا و بيناتنا ) و ارباب كشف و وجداندن برسى دخی عبارت اخرى ايله بيورر كه يعنى تحصيل معارف علويه و سفليه قادر ايسه كز سعى و كوشش ايله طلبنده اوليكن سز كندوسى و كوشش كن ايله تحصيل معارفه قادر اولما سز مكر كيم سلطان وارد كن نزولى قنده قادر اولورسز ( فباي آلاء ربكم تكذبان ) ايتها القوي العلوية والسفلية ابتعده اجتماعكما لكسب الحسنات الباقيات فى دار الكسب ام بنعمة تفر بكم و ادخالكم فى دار الجزاء لاستراحتكما عن السفل و تنعمكما بالاعمال الصالحة المكتسبة تكذبان ( يرسل عليكم شواظ من نار ) اي يمنعكم عن النفوذ من اقطارها و الترقى من اطوارها لهب صافى عن مازجة الدخان اي سلطان الوهم و احكامه و مدركاته بارساله الوهيات الى حيز العقل و ممانعته اياها عن الترقى دائما ( ونحاس ) دخان اي هيئة ظلمانية يرسل النفس الحيوانية بالليل الى الهوى والشهوات فالشواظ مانع من جهة العلم والنحاس من جهة العمل ( فلا تنصران ) فلا تمتعان عنهما و تغلب عليهما فلا تنفذان الا بسلطان التوحيد و فى عبارة اخرى ( يرسل عليكم ) ايتها القوتان شواظ من نار علوية و هو لهب النار الاخضر واستعداد النحاسية من العناصر السفلية فلا تمتعان صاحبهما عن العذاب ان شئنا عذابهما ) و ارباب كشف و عيان اصحاب فطنت خبير اولمق ايجون بوايت كريمه ده بعض اسرار جهه اشارت ايدوب بيور مشلر در كه تربيه و تصعيد ايله طرح اكسيره مستعد اولان نحاس كى انسانك قابلى دخی حضرت حق و قادر مطلق عين روحانيسك قلبيه مستعد اولمق اوزره ايجاد ايدوب نار قوه فاعله دن قالب انسانيد بر قوت خلق ايدىكه قبحان نحاس كالبدن اركان ارضياتدن اولان اوساخ منطبعة دن تركيه اولوب و لهب محبتدن نار عشق ظاهر اولوب ظلمت دخانيه و كدورات نحاسيه دن نجات بولسه و تركيه و تطهيري قبول ايدوب طرح اكسير ايمان و كبريت احمر عشق يزدايه مستعد و لهب طبع و هوادن مظهر اولان نار جذبات رحمان قلبنده مشعله اولسه حق جل و علا انك قالب ظلمانيستى نورانى و نحاس جسمانيستى عين باقى و روحانى ايدر فاما نحاس كالبدن ظلمات طبيعه دن مزكى و مصفا اولوب لهب محبتدن نار عشق ظهور ايتسه نحاس

والسلطان في اللغة  
الحجذ وقيل الاملاك  
وليس لك ملك  
س

يرسل عليكم شواظ  
من نار وهو الالهيب  
الذى لا دخان له ونحاس  
وهو الدخان اي يرسل  
هذامرة وهذامرة و  
هو في يوم القيامة مخاطب  
على الخلق بلسان من  
نار من ( تفسير وجيز )



استعداد قوه مکرره جسمانیه سنی نازذات اهب هوایه اذابه و احراق ایدوب دار کسبیده مهر اولان کالبدی ابدالا یاده مذهب اولوب گاه بحیم اغترارده نور نار ایله اذابه و احراق و گاه نجیمید نحاس مذاب قالب ایچون زهر یر انکاره ادخال اولنور و ملک قهارک طاعتندن اعراض ایندیکیچون گاه اولور که اذابه نحاس جسمانی ایچون دار قرارده اصلاح اولنور \* ابدی ای نور دیده پدر و جگر یاره مادر اسماع جنان عارفین و کوش جان عاشقین نعمات انبیاء عظام علیهم السلامدن ذکر اولنان اسرار غامضه بی استماع ایدوب و آتش مجاهده ایله پویه عشق و محبتده اوساخ نفسانیله احراق و تطهیر اولوب نحاس بشریتلرین اکسیر جذبات ایله نور مزهر و روح مطهر ایدرل ابدی بنمجام \* **مثنوی** \* **نغمهای اندرون اولیا** \* **نعمات درون اولیا** سمع چناننده صمم اولیانلره \* **مثنوی** \* **اولا** کویند که ای اجزای لا \* **زبان معنوی ایله اولا** دیرل که ای اجزای لا یعنی ای قنایه مقارن و عده مضایف اولان جزوئل \* **مثنوی** \* **هین زلای نفی سرها** برز نید \* **آگاه اولک باش** لار یگری نفی لادن یوقار و اورک یعنی (لا اله الا الله) دیمکله قلبک زده اولان ماسوایی نفی ایدوب بقاء حق ایله باقی ابدی اولیکز زیرا ماسوا داخل نفی لادر (لا موجود الا الله) \* **بیت** \* **زدر بای شهادت چون نهنگ** لا برآدر سر \* **نیم فرض کردنوخ را** در وقت طوفانش \* **مثنوی** \* **این خیال و وهم** بکسو افکنید \* **بوخیال فاسد و وهم کاس** سدی بر طرفه براغکز یعنی طرح ماسوا ایدوب ورزش جذبات حقه توجه تام ایله متوجه اولیکز حضرت مولا نا قدس سره بویات شریفده طالب حق مرشد کامله ابتدا ملاقی اولدقدن تلقین و تربیه سی نه وجهله اولد یغن اشعار بیوررل یعنی مرشد کامل و یاخودر هیر اولان کس نه اولاطالبه جملله زلاتیچون تو به و یروب دنیا و مافیها و لذات نفسانیه و جمیع آرزو و امینه دن و بلکه لذات اخرویه دن دخی یکیروب نفی صورت الهیه بمحوله ابتدیره ولا اله الا الله معناسی بو اولد یغن بلدیره حتی طالب دخی جناب حقه متوجه اولغه مستعد اوله و چشم ظاهر و باطنی صورت کتراندن بوموب انواع شرق و اشتهایاقله مرآت قلبی نور مشکات مر شده توجه و جان و تنی خلوص و صدقه تسلیم ایدوب کندوسی اجزای لادن اولوب ارادن چیقعه پس اول حالده مر شد دخی طالبی کوکله کنوروب توجه حتی تعلیم ایدرو حالت مز بورده طالع مـ تعدک قابله نور فیض الهی عکس ایدوب تجلیات عشق بر تو ایدر اصطلح

مطلب  
در تحقیق تلقین  
باطالب صادق  
و ظهور تجلی

عشاقده جذبه دیدکاری بومعادنر بعض کسندلر جذبه نه در کور مامکله مجرد لفظ جذبه دن مستفاد اولان معنایه نظر ایله جذبه نک معناسی چککه ربیعنی کوکل صلاحه و طریق حقه میل ایلکدر دیوب ظهور تجلیدن اغماض عین ایدرل نعم هر اسمده معنای لغوی دخی مقرر در و لکن اسم ایچون مسمی دخی محققدر مثلاً بر جلالک اسمی مصطفی و یاخود حسن قونلسه مصطفی معناده اورندولنش و حسن کوکک معناسنه در دیو اول اسمک معنای لغو بسندن قبری مسماری اولدیغی انکار اولنق غایت جهل و عناددن اوور ابدی تجلی و جذبه نک معنای اصلاً لاجیمی معلومک اولوب مسماسنی کوردک ایسه اگر طالبی کوکل حالته کنورن بالذات مر شد اولوب اخوان حقانیدن بر بسی اذن پیرایله تربیه ایتش ایسه ظهور تجلیده کر کدر که اول حالک ظهوری و نور تجلیک بر توی قدرت الهیه ایله مرآت بجلائی مر شدند طلوع ایلدیکن و برج نور آفتاب حقیقت احدی اول اید یکن بلدیره تا کیم طالب قبله حقیقی بی یلوب غلطه دوشیمه و تربیه ایدن دخی تربیه سنده حق اوزره اولوب دعوای اتانیه کرتار اولیه \* **مثنوی** \* **ای همه پوشیده** در کون و فساد \* **ای نور اولیا دن جان** قولاغی کر و دیده جنانی نور تجلی کور میوب کور اولان قلبلر و بوجهان کون و فسادده پوشیده و چور بئش اولان قلبلر \* **مثنوی** \* **جان باقی نان** زوید و نژاد \* **سرک ابدی و باقی اولان** جانلر یکر بتدی و طوغدی یعنی مشیه قلبکرده اولان ولد معنوی ظهوره کلدی و سمع جانکر آچلدی یوخسه سیره دخی نه نعملر ایدیدمونه نکات غریبه بیان قبلدیمکه عقلک بقاسی چاک اولیدی \* **مثنوی** \* **کر بکویم شمه زان نغمها** \* **اگر درون اولیاده اولان** نعمات قدسیه و نعمات انسیه دن سزه بر شمه سو یاسم \* **مثنوی** \* **جانها سر برزند از دجها** ارواح موتی دجه و قبور دن باش قالد بررل دی \* **شعر** \* **ای جمالک آفتابی بر تو** انوار ذات \* **کلدی مثلاً** جهانه نقش اوله لی کائنات \* **اوبنه دلدن خط و خالک** عشقه شطرنجی \* **بو بساط کائنات** ایچنده قالدی شاه مات \* **لا بیوت اولدی** لبکدن خضر و عیسی جاودان \* **آفرین اولسون** سکا ای منبع آب حباب \* **کور میان زبیا** بوز یکی دوشدی خط کد دن جدا \* **ایچمیان** سکر دوداغک شربتین بولز نجات \* **موسی** یه و بردی عصا ثعبان زلفک سحرنی \* **کوزلک** عیسی یه کوستردی هزاران معجزات \* **یوز جالک کعبه** مینه دونمیان بولز صفا \* **اول جهنمدن** ساجد اولدی مسلمین و مسلمات \* **قبله** عرفان یوز کدر قاشلرک



بحراب جان \* اکا ساجد اولیا نیک سجده سی در سیئات \* لب لک وصفی نسی شرح  
ایده بیک جانله \* اوتانور شیر بن سوزدن محو اولور قندونیات \* آه ای طالب  
طریق نجاح \* مثنوی \* کوش را نزدیک کن کان دور نیست \* بولسان  
جنان ایل بی حروف و لفظ و صوت سولتان نعمات حیات بخشه جان قولاغنی  
بقین ایل که اول نغمه باز اولان چاره ساز هر عصرده \* سندن دور دکدر  
\* مثنوی \* ایک نقل آن بتودستور نیست \* لکن اول نعمات قدسیه بی سکانقل  
ایتمکه و تحت الفاظ و عباراته کنور مکده ستور یوقدر پس لازم اولان کوش  
هوش ایل بی حروف و لفظ و صوت استماع ایتمکدر و یا خود صاحب نغمه  
حیات بخش اولان مرشد اتمل سندن دور دکدر لکن اتی اسم و رسمیه  
ذکر ایتمکه اذن یوقدر و بو ذکر اولتان اوصاف حیده انک اخلاق جیله سیدر  
ایمدی جان قولاغنیه دیکلیوب و کوکل کوزن آچوب اول ذات ستوده خصالی  
بو اوصاف علیه ایل بوله سن والاغیره چاره یوقدر \* بیت \* شو ماهیلر که دریا  
ایچره در دریایی بیلزل \* جهان آرا جهان ایچره در آرای بیلزل \* ای قبر طبع  
و حفر نفسانیده مکدر الحال و مرده مثال اولان اهل ملال \* مثنوی \* هین که  
اسرافیل وقتند اولیا \* متنبه و متیقظ اولیکز کیم اولیا اصغیا اسرافیل وقت  
دیرل \* مثنوی \* مرده راز یشان حیاست و نما \* مرده دل و افسرده  
جان اولنره اسرافیل وقت اولان اولیا نیک نفخ صور معنوی سندن حیات باقی  
و نمای ابدی واردل \* مثنوی \* جان هر یک مرده از کورتن \* هر بر مرده دلک  
جانی تن دجه سی و بدن قبردن \* مثنوی \* بر جهد ز آواز شان اندر کفن \*  
کفن صورت و خواب موت و غفلت ایچنده ایکن اسرافیل وقت اولان اولیا نیک  
آوازندن حیات جاودان بولوب صیحرار و روح قدسی پر آچوب اوج اعتلای  
لامکانه اوچر بلکه اسرافیل نفخ صوری قلب محمدی اوزره اولان خلیفه اللهک نفخ  
روح اضافیست \* نمونه سیدر کما قال عبد الکریم الجیلی قدس سره الجلی  
فی کتابه المسمی بالانسان الکامل فی الباب الثانی والخمیس فی القلب (ولما خلق الله العالم  
جمله من نور محمد صلی الله علیه وسلم کان المحل المخلوق منه اسرافیل قلب محمد  
صلی الله علیه وسلم و غیرهم کل من محل منه فلهذا لما کان اسرافیل علیه السلام  
مخلوقا من هذا النور القلبی کان له فی الملکوت هذا التوسع والقوة حتی انه یحیی  
جیع العالم بنفخة واحدة بعد ان یمیتهم بنفخة واحدة للقوة الالهیه الی خلقها  
الله تعالی فی ذات اسرافیل علیه السلام لان محله القلب والقلب قدوس

الله علیه من القوة الذاتية الالهیه فکان اسرافیل علیه السلام اقوی الملائکة  
واقربهم من الحق \* نظم \* القلب عرش الله ذی الامکان \* هو بیت المهور  
فی الانسان \* فیه ظهور الحق فیه لنفسه \* وعلیه حقا مستوی الرحمن \*  
خاق الاله القلب مرکز سره \* و محیط دور الکل والاعلان \* فهو المعبر عنه  
فی تحقیقهم \* بالنظر الاعلی و بحلی الآز \* والطور فیه مع الکتاب و بحره \* والرق  
والسقف الرفیع الشان \* وهو الذی ضرب الاله بنوره \* مثابه فی محکم القرآن \*  
بازیت والمصباح مع مشکوته \* وزجاجة المتکوک اللعان \* فاذا کان كذلك  
نفخ اولیا دن زنده دل اولان عاشق \* مثنوی \* کویدان آواز ز آوازا  
جداست \* بو آواز اولیا آواز خلایق دن جدا و صداوندان بشقه در دیر ز برا  
آواز خلایق دن اولسه مرده لری احیا الیزدی \* مثنوی \* زنده کردن کار  
آواز خداست \* احیاء موتی ایسه بی حروف و لفظ و صوت اولان آواز حق  
وامر قادر مطلق کاریدر ابدی مرتبه تعینلر دن وهستی موهوم لرن دن  
متلاشی اولوب فناء فناء وجود حقانیه بقاء ابدی و حیات سرمدی بولان  
انیا و اولیا نیک آواز وزارلری من حیث الحقیقه وحی الاهی و کلام حق اولد بغنه  
اشارت ایدوب حضرت خداوند کار بیوررلر که \* مثنوی \* ما بمر دیم و بکلی  
کاسیم \* بزر که محض محو و فناء اولان عاشق بی بی وجود لرز بر موجب (موت و اقبل  
ان تموتوا) اولدک و بکلیه اکسلوب محو و محق اولدق \* مثنوی \* بانک  
حق آمد همه بر خاسیم \* امر ربانی و خطاب سبحانی کلدی سمع جائز ایشیدوب  
جمله قالدق و حیات جاودانی بولوب باقی بالحق اولدق \* شعر \*  
بی حلول واتحاد آن شاه عشق \* لا یزال ولم یزل مهمان ماست \* صد هزاران  
نامه دارد شاه عشق \* در طی هر نامه مارا نامهاست \* قاسمی طالب زفرط  
اشتیاق \* چون گذشت از جان ز جانان مر حباست \* مثنوی \* بانک حق  
اندر حجاب و بی حجب \* امر حق اگر ورای حجابده و اگر حجاب سر \* مثنوی \*  
آن دهد کوداد مریم را ز حجب \* اتی و بر که اول قادر مطلق مریمه جیندن  
و بر دی یعنی حضرت مریمه واسطه جبریل ایل بر موجب (فتفتنا فیه من  
روحنا) بقاسندن نفخ روح ایدوب عیسی علیه السلام وجود کلدی و ورای حجاب  
و اگر بی حجاب کلام حق دیوب حضرت مولانا بآیت کریمه اشاره بیورر قال  
تعالی (وما کان لبشر ان ینکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا  
فیوحی باذنه) پس کلام حق کرک بغیر واسطه و کرک بواسطه الملک و یا خود



ورای عجبیدن ظاهر اولسون بای وجه کان اکا کلام ربانی اعتبار اولنور مثلا  
حضرت موسایه شجره دن (انی انا الله) دیو وارد اولان ندا کی و مریمه نفخ  
ایدن جبریل ایکن حق تعالی (فنفخنا فيه من روحنا) بیوروب نفخک جبریل  
اسنادی اسناد مجازی اولدیغی کی پس هر کیم که قلبیه الهام سبحانی و تجلی  
ربانی اوله انک قلبی مهبط انوار الهیه و منبع اسرار قدسیه اولوب و ادق قلبی  
عسی دم مشفق کی مرده را حیا ایدر \* مثنوی \* ای فنائان نیست  
کرده ز بر پوست \* اول بادشاه بی همتا و محی الموتانک جانب قدس الوهیتندن  
ار باب فایه نداء عزتی وارد اولوب ای بی سرو پا اولان عاشق صادق قلم  
چونکه سز وجود مجازی و هستی موهوم کزی محو ایدوب اجل طبعی و موت  
اضطراری اصابت ایتزدن اول بر خوای (موتوا قبل ان تموتوا) مقتضیات  
نفسانیه کزی اختیار کز ایله افشا و اما نه ایدوب و هنوز روح روان کز زیر  
پوست صورت و تحت لباس بشریتده ستیر ایکن (کل من علیها فان و یبقی  
وجه ربک ذوالجلال والا کرام) معناسنی تظن ایتمکه در بای وحدت و بحر  
زخارا حدیته بکلیته مستغرق و محو محض ذات بحت اولدیکن ایمنی بندخی  
محض لطف و احساندن سزی مظهر اسم حی و باقی ایدوب احیا ایلدم و عباد  
صادقینی ارشاد ایچون سزی محو دنصکره صحو و فتاد نصکره بقاء سرمدی  
ایله بعث ایلدم ایمدی \* مثنوی \* باز کرید از عدم ز آواز دوست \* دوست  
آوازندن حیات جاودانی بولوب عدم اضافیدن مرتبه وجوده رجوع ایندیکن  
و طالبیری ارشاد ایدوب محو و فنا ایله بنم و صلتم بولن کوسه تروب حیات بخش  
جاودانی اولکن و بوییت حیات بخشه اگر چه کیم اکثر شراح ای مرده دلار  
فنا سزی جسمانی پرده سننده و ماسوا التند افنا ایلش و مشاهده رحانیدن  
دور ایتش دوستک آوازندن وجود حقانی مرتبه سنه کلکیز دیومنی و بر مشرکین  
سباق و سیاق اعتبار ایله بو حقیر فرومایه و یردیکی معنی انسب فهم اولنور ز برا  
مرده دلار وجود حقانی مرتبه سنه نائل اولز بلکه مرده دلار دنیاده و آخرتده  
موتی حکمنده در امام طلقایه قبور و بوم نشور مراد اولور سه بی مناسبت  
اولز و ضمیر منیره خفی اولیه که ار باب فضیلت حق سبحانه و تعالی بی اعراضدن  
برشی ایله وصف ایلسه ل غرض لری اول عرضک نهایی او اور مثلا فخر عالم  
صلی الله علیه وسلم بیوررلر که (ان ربکم حی کریم یتجی من عبده اذا رفع  
یدیه ان یردهما صفرا) پس استخیا نغیر و انکسار اولوب جله اعراضدن

بوتقدیر چه استخیا کند و معناسی اوزره حق سبحانه و تعالی به نسبت اولنق سزا  
دکدر قانما عدم عطادن استخیا لابد عطا ایتکی مقتضیدر فاذا کان كذلك  
عرض من بوردن غرض استخیا اولان عطا معناسیدر كذلك حقه آواز نسبت  
اولنق دخی اعراضدن اولغله معنای ظاهر بسی مراد اولوب بلکه آوازندن  
مراد اسماع کلام و تفهیم مراد که بانک و آوازک غایتدر و کلام الهی غیر  
مخاوق و آواز و بانکدن منزله ایکن عبد مؤمن قراعت ایلد کده بانک و آواز ایله  
متصف اولوب ینه اکا کلام الله دینلور پس حدت مطلقه ده اولان انبیا و اولیانک  
دخی کلماتی تلقاء نفسدن اولوب وحی ربانی و الهام سبحانی ایله اولغله انلرک  
کلامنه دخی بر موجب (و بی ینطق) نطق حقدر دینلور \* فلهذا کاشف  
اسرار کرد کار حضرت خداوند کار بیوررلر که \* مثنوی \* مطلق آن  
آواز خود از شه بود \* احیاء اموات ایلان آواز خود مطلقا شاه دندر  
\* مثنوی \* کر چه از حلقوم عبد الله بود \* عبد الله دن مراد فخر عالمدر  
یعنی اگر چه بحسب الظاهر عبد اللهک حلقوم و دهانندن رکا قال علیه السلام  
(ان الله یقول الحق علی لسان عبده) وقال علیه السلام (ان الله ینطق علی  
لسان عمر) صدق رسول الله حاصل کلام مرتبه لاتعین و غیب الغیبده الفاظ  
و حروف و ترکیب و کلمات تعینندن و قیود لغات و السنه دن عاری اولان مطلق  
معنی اگر چه کیم شخص معین و حروف و الفاظ ایله مقید اولان عبد اللهک لسان  
و دهانندن صدور ایدر لکن عبد من بور قید وجود و همدن مطلق اولغله  
اندن ظهور ایدن کلام حقدر دینلور و اصطلاحات قاشانیده و شر حنده  
(عبد الله) شول عبد اخص خواصدر که الله سبحانه و تعالی فنا فی الله  
و بقا بالله ده جمیع اسماء ذاتیه و وصفیه و فعلیه ایله اکا تجلی ایدر و عبد من بور  
اسم اعظم اولان کلمه جلاله ایله متحقق و جمیع صفات حق ایله متصف اولدیغیچون  
حق تبارک و تعالیکن عبادنده مقاما ارفع و شاننا اعلی اندن اولی بر عبدی دخی  
یوقدر \* فلهذا اسم عبد الله خاتم الانبیا و سندا الاولیا حضرت محمد المصطفی  
علیه من صلوات الله الاوقایه مختص اولوب حق جل و علا کتاب کریمنده  
(وانه لما قام عبد الله بدعوه) بیوردی ایمدی اسم من بور حقیقته شفیع  
الام حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم مخصوص صدر اول سرافراز کلک  
شریعت مطهره و سنت سنیه سنه متابعت ایله ورثه و خلفا سندن اولان اقطاب  
ایچون اسم من بور بالتبعیه و الفرعیه اطلاق اولنور اقطاب من بور دخی



كرك قطب الاقطاب وكرك قطب الابدال وكرك قطب الاوتاد وكرك كسه  
قطب الرجال وفرق اقطابن هر قنفسی اورا بس اولسون زیر حقیقت کلبه  
وعینه ثابته و وحدت ذاتیه واحدیة جمیع انبیا و اولیایک حقایق اوزرینه  
متقدمه در \* بس انوار ولایت و نبوت اندن تلاً ایدوب غیری به حقیقت محمدیه  
و روح احدیه دن افاضه او لنشدر (وان اطلق علی غیره بحجاز الاتصاف  
کل اسم من اسمائه بجمیعها بحکم الواحدیة واحدیة جمیع الاسماء) وقال  
الشارح الفاضل فتح یكون ذلك بحجاز الاتصاف كل اسم من اسمائه الذاتية بل الفعلية  
بل الآثارية الكونية بجمیعها بحکم الواحدیة ای بحکم اتحاد کل واحد من  
جمیع الاسماء فی هذه الحضرة من حيث انها عين الذات حقيقة وكذا تصف  
کل اسم بجمیعها بحکم احدیة الاسماء ای بجمعیة الوجودیة وهیئاتها  
الفرادیة وهذا الحکم جار فی التهنیات الكونية الكلية والجزیة (ایندی ای  
محرم حریم جمال و انیس همدم قرب وصال اصطلاحات اهل کشف و شهودده  
عبدالله اسمی کیمک اولد یغن بیلد کسه اول بدر دجا و مهر قبه و فاءه لا و مزکی  
و مجلا و مصفا متمکن منکای (کان لله) و مشاهد شاهد (من کان لله کان الله له)  
و صدر نشین صفة (لا يزال عیدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه) و مظهر سر  
(فاذا احبته کنت سمعه و بصره و بده و لسانه) و مخاطب تشریف (و ما رمیت  
اذ رمیت ولكن الله رمی) اعنی حبیب خدا محمد المصطفی علیه من صلوات الله  
الافواک آواز دل نواز و نطق چاره سازی کلام ربانی و وحی سبحانی اولوب  
وارث حقیقت لری اولان اولیا و اصفیا دخی اکاتبیت ایله نطق حق سو بیلد کارینه  
رفع شک و دفع شبهه ایدرسن نتکیم حضرت مولانا بر محلده دخی بیوررلر که  
\* \* کر چه قرآن ازلب پیغام برست \* هر که کوید حق نکفت او کافرست \*  
بس حق سبحانه و تعالی اول عبدالله ایله مسمی اولان عبد اخسنه قرب نوافلده  
خطاب ایدوب \* \* مشوی \* گفته اورا من زبان و چشم تو \* اکادیمش که بن  
سنگ دیده و لسانکم \* \* مشوی \* من حواس و من رضا و خشم تو \* و اسماء  
وصفا تمله بن سنگ حواس که ظهور ایتمش و بن سنگ رضا و خشمکم (ومن احبك  
فقد احبني ومن ابغضك فقد ابغضني) \* \* مشوی \* رو که بی یسمع و بی  
یبصر تو بی \* ی سرو باغ قربت و نزر و نشین وحدت ورثه و اتباعکله خرامان  
اول که (فی یسمع و بی ببصر و بی یطش و بی ینطق) سنسن \* \* مشوی \*  
سر تو بی چه جای صاحب سر تو بی \* یعنی مال کلام صاحب سر سنسن

نه صاحب سر محبدر بلکه عین سر سنسن کما قال علیه السلام فی الحديث القدسی  
(والانسان سر من اسرارى) وقال (الانسان سرى و اناسره) \* عطار \*  
توبی و اصل در بن دور زمانه \* تو خواهی بود در خود جاودانه \* من آوردم ترا  
از بهر دیدار \* من و دیدار دید خود خریدار \* منم تو تو منی بیرایکی من \* مرادر  
دیدد بت پیشکی من \* من و تو تو من و هر دو یکی ام \* نموده خود نموده بی شکى ام \*  
بجز من منکر و در خود نظر کن \* بجز من دور باش از خود بدر کن \* مرابین  
و بجز من هیچ منکر \* چو من باشم بدل تن هیچ منکر \* حاصل مرام حق  
سبحانه و تعالی حبیبه دیر که حبیب سر ایجاد خلائق و محبوب حضرت  
خاق سنسن بزم نامحرم حریم جمالز اولان انلدر که سنک حقیقتک  
مشاهده سنسن محروم اولار و صاحب سرا پرده و صالمر دخی انلدر که  
سنک حقیقتک کو روب محبوبیتک معلوم ایدینه لر بس سن بزم سر پنهانم  
و شمع شبستان آرامن سن و جلله اصحاب اسرار سنک طفیل و بی روانکدر  
آه ایها المشتاقون بجمال کمال حبیب الله روشن چشم جان اوللره عیاندر که  
قول کریم (لعمرك) حضرت مصطفی نک ناجی (و لباس النقوی)  
محمد علیه السلامک دیاجیدر (وار کعوا مع الراکمین) سر مبارکی (انما یقبل الله  
من المتقین) سر لطیفدر و دخی (لا تسجدوا للشمس ولا للعر) جبهه قمر  
طلعتدر و اسلام محمدی (ان الدین عند الله الاسلام) و چشم احدی (ما زاغ  
البصر و ما طغی) و کوش پرهوشی (واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه) در  
وهوش پرجوشی (تنام عینای و لا ینام قلبی) قولیدر آه کیم (فتبارک الله احسن  
الخالقین) ظاهری (ان رحمت الله قریب من المحسنین) باطنیدر (فروح و روحان)  
مشامی (و سجدوه بکرة و عشیا) صبح و شامیدر (سپهم فی وجوههم)  
وجه مکرمی (والکاظمین الغیظ و الاله فین عن الناس) خلق عظیمیدر (لا یغتب  
بعضکم بعضا) لسان شریفی (کلوا مما فی الارض حلالا طیباً) دهان لطیفیدر  
(سقیهم ربهم) جرعه سی و جام لام (لی مع الله وقت) جذبه سیدر \* \* قاسم \*  
ای پرتو جمال الهی چه کویمت \* وی فیض فضل نامتاهی چه کویمت \*  
خواهم زلف وجود تو شکری کنم ادا \* آن هم ز جود دست الهی چه کویمت \*  
کر کائنات خصم شود از کسی چه باک \* ای جان و دل تو پشت و پناهی  
چه کویمت \* وصف تو بر صحیفه دلها نوشته اند \* بالا راز سفید و سیاهی  
چه کویمت \* حیران شدست جان و دل عاشقان ترا \* نشناخته کسی بکماهی  
چه کویمت \* کاهی بغمزه ره صد کاروان زنی \* که مرشد طریقت راهی



چه گویمت \* جان خواستی ز قاسم بجایاره ای صنم \* جانها کدای تست  
 و توشاهی چه گویمت \* پس ای طالب قرب جوار ربانی چونکه رسول الثقلین  
 وسید الکوین علیه صلوات الله وسلامه به تبعیت ایل به سندخی تحصیل قرب  
 نوافل ایل به سن جانب قدس الوهیتدن سکا بو وجهله خطاب عزت اولور که  
 \* مشوی \* چون شدی من کان لله ازوله \* چونکه سن وله و حیرتکدن  
 من کان لله اولان عبادم زمره سنده داخل اولدک \* مشوی \* من تر باشم که  
 کان الله له \* بن دخی سنک ایچون اولورم که (من کان الله کان الله له) حدیث شریفی  
 بو اتحاددن خبر ویر مشدیر ای محرم حریم جلال و همدم نسیم قرب وصال  
 عبد خاص ایزده تعال مولانای نیک خصال عظم الله روحه بالفضل والاجلال  
 من کان الله ازوله دیوب حیرت و وله دن الله ایچون اولان کسنه ایل نه معنایه  
 اشارت بیور مشلردر ذوق ابتدکی و اوصاف مزبوره کیملرک شانلرنده صادق قدر  
 یلدمکی \* قاسم انوار \* کان الله گفت و کان الله له \* وصف مستمان  
 طریقت دروله \* یعنی از مستی خود فانی باش \* بعد ازین خوش رو که  
 روشن کشته ره \* راه روشن شد ز فیض آفتاب \* رنگ ظلمت رفت باروی سیه \*  
 چل چله بنشست صوفی ره نیافت \* جلجله بهتر بود ز آن چل چله \* خانه  
 و اپرداز از غیر حبیب \* دور از ناصافست بارده دله \* رمز مستان طریقت  
 فهم کن \* وارهان جان را ز قلب ناسره \* قاسمی در زلف بنده یار ماند \*  
 خوش بود دیوانه کا ترا سلسله \* امدی معلوم اوله که فچان عباد پاک نهاد  
 انحال صالحه و خالصه و توجهات کلبه ایل به تصفیه قلوب و تزکیه نفوس ایل به یوب  
 مکاشفه ذوقیه و نور هدایت و هیبه ابصار بصیرت لرین مکمل ایل به انهار علوم  
 یقینیه اودیه فهملرنده جاریه و امواج بحار حکم حقیقه قلب وسیع مصفا لرنده  
 ملاحظه اولوب عالم قدس دن اولان براهین تحقیق علمیک معا بنسبی ادراک  
 ایدرل و حضرات اسمائیه ده عالم الوهیتدن اولان عجایب اسرار غیبیه نک  
 حقایق و دقائقه واصل اولورل و باطنلرنده لیاح انوار صفات باهره اولوب  
 عقول و افکار متلاشیه اولور و ذوقا و وجدان امن غیر فکر و رویه بطریق الورد  
 لسانلرندن حکم و معارف جریان ایدر و بو مرتبه دن صکره عند الوقوع  
 فی عین القدم ذکر اولنان عباد خواصک رسملری بقای الله ده محو و محق و احوال  
 حدثنان و صروف زمانک اوزرینه قهر و استیلا ایل غلبه ایل یان سلطان ازلاک  
 معاینه سیله دریای ابد و بحر شهود ذاتیه منظم و غرق اولوب احساس حواس  
 و احوال ناسدن غایب و فضایی هیمنده واله و حیران اولورل \* پس حالت

مطلب  
 حدیث من کان لله  
 کان الله له

مزبوره ده (العبد وما یملکه کان لاولاه) و دخی من (کان الله) معنای عیان اولوب  
 حضرت حق و فیاض مطلق دخی بر موجب (کان الله له) رش انوار جذبات  
 و افاضه آثار الطاف بی غایات و الباس خلع فاخره اسماء و صفات ایدوب  
 کند و ذاتند بجلا و مصفا بر مرآت ایدر و بعد مزبور دن هر نه صدور ایدر ایل به  
 موافق رضای الهی اولوب عبدک آنده علاقه سی اولمز این الفارض \* و فین بها  
 و ربیت عینی ولم ارد \* سوای خلعت اسمی و رسم و کینتی \* فسرت الی مادونه  
 وقف الی \* وضلت عقول بالعواید ضلت \* فلا وصف لی والوصف رسم  
 کذا \* کالاسم و رسم فان تکن فکن او انعت \* لکن کاه تعین و عبودیتی جهت ندن  
 و کاه حق تعالی ربوبیت والوهیتی حیثیتدن عبد من بوره خطاب بیورر که  
 \* مشوی \* که نوی کویم ترا کاهی منم \* ای عبد فانی و کامل سکا کاه سنسن دیرم  
 و کاهی سن دکلسن وفانی سن بنم دیرم \* مشوی \* هر چه کویم آفتاب روشنم \*  
 (هر نه دیر اسم آفتاب روشنم) مثلا حضرت فخر کائنات علیه اکمل العباداتی  
 نظر اغباردن پوشیده قلمایچون کاهی (انک لانهدی من احیت) و کاهی  
 (انک میت وانهم میتون) دیو بیورر و کاهی اصحاب اسرار و حدتک چشملرنده  
 جلوه ایچون (و ما ربیت اذ ربیت و لکن الله رمی) دیو بیورر و کاهی حقیقت  
 وحدانیه اشارت ایدوب (ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله) دیو بیورر \* مغربی \*  
 آفتاب وجود کرد اشراق \* نور او سر تسر گرفت آفاق \* سرفرو کرد پرتو  
 خورشید \* در تنزل زهر در بچه و طاق \* مطلق آمد بجانب تقید \* کشت  
 تقید عازم اطلاق \* درد او را شراب شد در مان \* زهر او را امدام شد تریاق \* آمد  
 ایام قرب عهد وصال \* رفت هنکام بعد و هجر و فراق \* اسم خود بخو کن  
 ازین طومار \* رسم خود بر تراش ازین اوراق \* وصف او را امدان بخوبش  
 مضاف \* نعت او را مکن بخوبش اطلاق \* هستی او را بود باستقلال \* نیستی  
 مر ترا باستحقاق \* روز اخلاق خویش فانی شو \* تا که حق مر ترا شود اخلاق  
 \* دیده دام کن ز خالق خلق \* تابینی بدیده خلاق \* که جزا و نیست در سرای وجود  
 \* بحقیقت کسی دکر موجود \* حاصل کلام \* مشوی \* هر کجا نایم زمشکات دمی \*  
 هر فقه کیم صاحب نفسک مشکاتندن درخشان ایدم و بعض نسخه ده  
 زمشکاتی دمی واقع اولمشدر بوتقدیر چه معنی بو وجهله او اور که هر نه مظهره که  
 نجلی ایدوب برمشکاتدن بر دم تابان اولام \* مشوی \* حل شد آنجا مشکلات  
 عالمی \* اول محله و اول حینده عالمیا نک جمیع مشکلاتی حل اولور \* بیت \*  
 تعالی الله قدیمی کویکدم \* کند آغاز و انجام دو عالم \* حاصل کلام بنم نور



جذبات و عکس تجلیات هر قننی مشکات قلبه پرتو ایدرسه بر نفسک ایچنده  
اول عبد منجذبك قلبنده ایکی جهان مشکلاتدن بر مشکل قالیوب بغیر سؤال  
و جواب حل او اور ارباب عشقه روشندر که مر شد کمالک حضورینه وارمزدن  
اول طالبك بعض سؤال ایدنه چک مشکلاتی اولغله سؤال ایتک نیتی ایله حضور  
سادتنه وارد قده برده واصل او اور که نور جذبات و تجلی ذات و صفات  
ظاهر و باطن یک رنگ وحدت ایدوب اصلا مشکلی قالمز و سؤال ایدنه چکی  
خاطرینه کلمه مقدما اولان خاطر سنده شرمسار او اور زیر حالت مزبوره ده  
عبد مزبورك قلبنده علم اولین و آخرین نقطه محبت و تجلی وحدتنه جمع  
او اوب نقوش کثرات کیدرودخی ( العلم نقطة کثرها الجاهلون ) نه معنادر یلور  
زیرا ﴿ مثنوی ﴾ ظلمتی را کافناش بر داشت ﴿ شول جهل ظلمتی که آفتاب  
عقل رفع و ازاله قیلدی ﴾ مثنوی ﴿ اژدم ما کرد آن ظلمت چو چاشت ﴾  
بزم دم تجلیمزدن اول ظلمت قوشلق وقتی کبی روشن اولور بعض نسخه ده  
اشبو بیت دخی واقع اولمشدر ﴿ م ﴾ هر یکا نار یکی آمد ناسزا ﴿ از فروغی  
ماسزد شمس ضحا ﴾ هر قنده ﴿ کیم بر ظلمت ناسزا و تاریکی نار واکلیدی بزم  
فروغ هدایتزدن خورشید ضعی کبی اولور مراد اولان غفلت و پندار و جهل  
و انکار ظلماتدیر که دم انبیا و اولیادن نور اضحای چاشتدن انوردر انکیچون  
طریقته بیرامیده اولان بعض سالکرا یاسر انبیا و اولیا یا کرم انبیا و اولیا و یادم  
انبیا و اولیاد یو ارواح انبیا و هم اولیادن استمداد ایدوب فی الحال آثار جبلیه سن  
مشاهده ایدرل ﴿ کاشنی ﴾ دمدن توره دی مکرّم آدم ﴿ آدم دم ایش دمیله  
همدم ﴾ صورت بوله لی دم ایله اعیان ﴿ معنی بوزیدر کورینن اکوان ﴾ آدم دم ایله  
چو همدم اولدی ﴿ جزو یله کله اودم دم اولدی ﴾ اولشانه کوره روان اولوب  
سجی ﴿ کوستردی بوزین نه ایلنه هر شی ﴾ کوزندی اولاعدمه پنهان  
﴿ ظاهر کوزنه ثبوت اعیان ﴾ نفخی ازک ابد دمنده ﴿ آدمده بولندی انده  
بونده ﴾ کر آدم ايسک حقیقی انسان ﴿ اوزوجهکی کورنه ایلنه هر آن ﴾  
ترك ایلچک رواق و طاقی ﴿ وجهک کور بنور جهان باقی ﴾ اولمد بن اولن  
قیامت اولور ﴿ صورتدن نفسی علامت اولور ﴾ صور اونی کبی دریلوراندن ﴿  
دعوتکیم ابره قلو به جانندن ﴾ اولوب دیر یله قیامتی کور ﴿ بیتر بته علامتی صور  
﴿ ایمان دیلسک امامه او یغل ﴾ اول وجهه کوره ایمانی طویغل ﴿ مؤمن اولاسن  
یقینله حقه ﴾ اقرار ایدوب دیلو کله صدقه ﴿ هر کیمکه ایدنه شهودنی غیب ﴾ مؤمن  
اول ایش یقینله بی رب ﴿ ای نور دیده آدم بووصف اولنان آدم اول آدمدر که

﴿ مثنوی ﴾ آدمی را او بخویش اسماعود ﴿ حق جل و علا بر موجب  
( و علم آدم الاسماء کلها ) اول آدمه و قدیم آدمده اولان اولادنه کندو  
اسما و صفاتی کوستردی ﴿ مثنوی ﴾ دیگر انرا ز آدم اسمای کشود ﴿  
و آدمدن غیر یه اسمایی آدمدن فتح ایلدی و بر موجب ( انا جعلناک خلیفه  
فی الارض ) اولاد آدمی استخلاف ایدوب بین الحق و الخلق جامع برزخ قیلدی  
پس نفس انبیا و اولیا نفس رحمانی اولوب اهل ملکوت و ملکه تعلیم اسما  
ایتدیلر و شخص صوری صورته متعدد معناری حقیقته متحد اولدی ایدوب مستخلف  
ایلنه مستخلف پیئنده اولان اتحاد و اتصال معلومک اولد یسه ﴿ مثنوی ﴾  
خواه ز آدم کیر نورش خواه ازو ﴿ اول نفس رحمانی و فیض ربانی بی دیلرسک  
جامع برزخ اولان آدمدن اخذ ایله و دیلرسک بلا واسطه حقندن اخذ ایله یعنی  
کر که انسان اکمل بالذات سن کندک اولوب بلا واسطه حقندن اخذ  
نور ایش سن و کر که انسان کمله تبعیت ایدوب رش نوره اتی واسطه  
قیلش سن اصلا فرق یوقدر ﴿ مثنوی ﴾ خواه ازخم کیری خواه از کدو ﴿  
شراب عشقی ایسترسک کوی پدن طوت یعنی ایچ و ایسترقبافدن ایچ ایکیسی  
دخی بر در زیرا مراد قلبده انوار جذبات رحمانیه در خشان اولوب مرتبه  
شهوده و ارق ابدی پس مراد حاصل اولدقدنصکره بواسطه و بغیر واسطه  
خاطره سنده اولیه سن و کذلک شول ارباب فنا که مر شد اعظم ایله کمال  
اتحاد و اتصال حاصل ایدوب ارشاده مأمور اوله نور جذبات و تجلیاتی  
ایسترسک اول خلیفه کاملدن اخذ ایله و ایسترسک خلیفه الله اکملدن اخذ ایله  
نورده فرق یوقدر زیرا معنی اعطا کیرو مر شد اکملک در ﴿ مثنوی ﴾ کین  
کدو باخم پیوستست سخت ﴿ زیرا که بوکدوی وجود خلیفه خم وجود مستخلفه  
متصلدر و باخود بو آینه قلب مرد فانی خم صبغه الله اولان انسان اکملک دل  
دریامواخنه متصل و پیوسته در ﴿ مثنوی ﴾ نی چوتو شاد آن کدوی نیکبخت ﴿  
ای قید بند انانیت و محبوس زندان بشریت اولان بر غفلت اول کدوی نیکبخت  
سجیلین لذات جسمانیه و مقضات طبعیه ایله شاد و خندان دکلدر بلکه محو محض  
وحدت مطلقه اولوب دریای احدیته غرقدر ﴿ شعر ﴾ آینه تیره شد ز چه تیرست  
آینه ﴿ چون روبروی دوست ندارد در آینه ﴾ مرآت دل بمصطفی ذکر صاف کن  
ناروی دوست را بنماید معاینه ﴿ مثنوی ﴾ گفت طوبی من رأی مصطفی ﴿  
حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم پیوردی که سعادت و دولت و طیب  
و اطافت اول کسینه به که بنی کوردی ﴿ مثنوی ﴾ والذی یبصر لمن وجهی رأی ﴿



ودخی شول سعادتمنده عزت و دوات که بنی کورن کسسه بی کوردی کاروی  
عن عبد الله بن بشر رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (طوبى  
لمن رأى وآمن بى وطوبى لمن رأى من رأى ولمن رأى من رأى من رأى وآمن بى  
طوبى لهم وحسن مآب) یعنی سادات شول اصحاب صفا انسا به که بنی کوردی  
وبکا ایمان کتوردی وعزت شول تابعین فائزین به که بنی کورن اصحابی کوردی  
ودولت ابدی شول تبع تابعین که تابعین کوروب بکا ایمان کتوردی واصحابه محبت  
ایدوب شریعتهم تبعیت قیلدی طوبی و جنت انلر ایچوندر وهلم جرا دیده  
حقیقت ایلر رسول علیه السلامی کورنلری کورنلری وانلاری کورنلری کورنلره  
جنات عدن وحسن مآب محققدر ای طالب فوز فلاح امیددر که ارباب  
نجاحدن اولوب مجرد چشم سر ایلر کورنلردن اولیه سن زبر چشم سر کوشش  
وپوست ایلر پورنش قالدن غیر سن کورمن ایلدی اول اولیای اصفیایک  
ومغن وحقیقت وعلم ومعرفت کورمک ایچون دیده بصیرتک کشاده ایدوب  
(وتریهم ينظرون اليك وهم لا يبصرون) ودخی (وما يؤمن اكثرهم بالله الا  
وهم مشركون) دیوقول کر ایم سبحانی ایلر کوکل کوزلری کور وقلبری  
ایمان یقینیدن دور اولان زمره دن جانی خلاص ایده سن آه ای عاشق ربانی  
عین القضاة الهمدانی زیدة الحقایق نام کتاب پردقایقنده تمهید ایمانده بیوررلر که  
سالکان حضرت الهیت رفون وتفاوت آمدند بعضی از ایشان بنیاد دین  
شدند وآگاه خود وحقیقت کار آمدند خود را دیدند که زنا داشت پس  
خواستند که ظاهر ایشان موافق باطن باشد زنا نیز بر ظاهر بستند و گفتند که  
اگر باطن که مسکن ربوبیتست آکنده بکفر وضلالت بود واز زنا خالی نباشد اگر  
ظاهر که محل نظر خلقتست زنا دارد بای نیست در بغافهم خواهی کردن یانه چه  
دانی که چه گفته میشود کروهی دکرست آمدند زنا نیز بر بستند وسخنهای  
مست نه آغاز کردند بعضی را که ابگشتند وبعضی را مبتلاء غیرت  
او کردند چنانکه این بیچاره را خواهد بودند انم که کی خواهد بود هنوز  
دورست وبعضی را ردیوانکی حل کردند ومقصود ایشان آن بود که  
تارسته شوند از آفت وزجت قالب نام دیوانکی بر خود افکنند که  
صداع وزجت خلق باری کرانست از عقل دیوانکی اختیار کردند واز  
زجت خلق ودنیاجات یافتند چنانکه رنده گفته است رباعیه  
هر زمانم جان و دل نزدیک دلبرمیشود\* وزجال وحسن رویش هر دو کافر  
میشود\* پس میان جان و دل این قایلیم زجت شدست\* بی تن وقالب مرادم

مطلب  
حدیث طوبی لمن  
رآنی

خود مبسر میشود\* ان فی المحرم معنی اس فی الھنب تا از خلق نکذری  
بخلاق زسی (ومن ینخرج من ینته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکہ الموت  
فقد وقع اجرہ علی الله) ابن معنی باشد بیت\* بوراده قالسون اشبودر  
کفتار\* قیلالم بحر شرح ینته رفتار\* پس مر دسعا دمنند نور محمدی وعلم  
احدی بی بالذات علت غائیة مکونات اولان فخر عالم صلی الله علیه وسلمدن  
اقتباس ایلسه و برکسند دخی اندن اقتباس ایلسه الی يوم القرار مادامکه انوار  
اسرار وعلم و معارف عین اول اوله آورده اولان کسند دن اخذ ایدن کسند دخی  
حضرت فخر کائنات علیه اکمل التمجیددن اخذ ایتش کبدر مثلا\* مشوی\*  
چون چراغی نور شمع را کشید\* چونکم بر چراغ بر شمع نورنی چکدی  
یعنی بر چراغیم بر شمع تاباندن اقتباس نار ایدوب اولدخی درخشان اولدی  
مشوی\* هر که دید آرایقین آن شمع دید\* هر کیمکه اول چراغ ثانی بی  
کوردی بلا شک ولا شبهة عینا و یقینا اول شمع اولی کوردی\* مشوی\*  
همچنین تا صد چراغ ارتقل شد\* کذلک نسق مر بور اوزره یوز و بیکه هزار  
وهزار چراغ نقل اولسه\* مشوی\* دبدن آخر قای اصل شد\* چراغ  
آخری کورمک اصل واول اولان شمعک لقاسی اولدی کافال عبد الکرم  
الجبلی فی کتابه المسمی بالانسان الکامل فی الباب السنین وسر هذ الامر تمکنه  
صلی الله علیه وسلم (من التصویر بکل صورة فالارب اذا رآه فی الصورة المحمدیه  
التي کان علیها فی حال حیوة فانه یسمیه باسمه واذ رآه فی صورة مامن الصور  
وعلم انه محمد فلا یسمیه الا باسم تلك الصورة ثم لا یوقع الاسم الاعلی الحقیقة  
المحمدیه الا رآه صلی الله علیه وسلم لما ظهر فی صورة الشبلی رضی الله عنه  
قال الشبلی لتلیذه اشهدانی رسول الله وکان التلیذ صاحب کشف ففره  
وقال اشهداک رسول الله وهذا امر غیر منکور وهو کایری النائم فلانا  
فی صورة فلان وقل مراتب الکشفیات ان یسوغ به فی الیقظة ما یسوغ  
فی النوم لکن بین النوم والکشف فرق وهوان الصورة التي یری فیها محمد  
صلی الله علیه وسلم فی النوم لا یوقع اسمها فی الیقظة علی الحقیقة المحمدیه  
لان عالم المثال یقع فیہ التعبير فیعبر عن الحقیقة المحمدیه الی حقیقة تلك الصورة  
فی الیقظة بخلاف الکشف فانه اذا کشفک عن الحقیقة المحمدیه انها  
منجلیة فی صورة من صور الادمیین یلزمک ایقاع تلك الصورة علی الحقیقة  
المحمدیه ویجب علیک ان تأدب مع صاحب تلك الصورة تأدبک مع محمد  
صلی الله علیه وسلم لما عطاک الکشف ان محمد علیه السلام متصور بهذه

مطلب  
ظهور خاتم الانبیاء  
فی صورة الشبلی وغیره



الصورة فلا يجوز لك بعد شهود محمد صلى الله عليه وسلم فيها ان تعاملها بما  
كنت تعاملها به من قبل ثم اياك ان تتوهم شيئا في قول من مذهب التماسخ  
وحاشا رسول الله ان يكون مرادى بل ان رسول الله عليه صلوات الله من التمكن  
في التصور بكل صورة حتى يتجلى في هذه الصور وقد جرت سنته صلى الله عليه  
وسلم انه لا يزال يتصور في كل زمان بصورة اكلامهم ليعلي شأنهم ويقيم ميلانهم فهو  
خلفاءه في الظاهر وهو في الباطن حقيقة منهم انتهى كلامه ايدي شهود چراغ آخر  
مشاهده لقاء شمع اول اولديسه \* مشوي \* خواه از نور بسين بستان تو آن \*  
هيچ فرقي نيست خواه از شمع جان \* ابسترسك سن اتني صكره كي چراغك نور دن  
ال ابسترسك شمع جان اولان زبده اكواندن ال اصلا وقطعا برفرق يوقدر  
واختلاف چراغ مانع اتحاد نور دكلدر عمر بن الفارض \* بشاهد مني حسنها  
كل ذرة \* بها كل طرف جال في كل طرفة \* فلو بسطت حسي رأيت كل جوهر \* به كل  
قلب فيه كل محبة \* واغرب ما فيها استحدث وجادلي \* به الفتح كشفا مذهبها كل رتبة \*  
مشوي \* خواه بين نور از چراغ آخر بن \* ابسترسك نوري آخر كي چراغ دن  
مشاهده اليه \* مشوي \* خواه بين نور از چراغ غاير بن \* ابسترسك نوري  
اول كه چراغ دن تماشا قيل فرقي وتميز يوقدر همان مراد اول عينه واصل  
اولق ونور حقيقي كو مكدرو آفتاب محمدی طلوع ايتكدر قنغی بر جدن طاوع  
ابدرسه ايتسون آفتاب كبر و اول آفتابدر \* مغربي \* كاه مابي وكه شمابي تو \*  
مي نكوبي چنين چرايي تو \* هر زمان كسوني دكر پوشي \* بلباسي دكر بر آبي تو \*  
دائم كز جهان نه ليكن \* مي ندانم كه از كجايي تو \* جز تو كس  
نيست نازا يينند \* زچه برفع نمي كشايي تو \* رنكهاي  
عجيب بر آميزي \* نقشهاي غريب نمايي تو \*  
مغربي تو ترا نميداني \* بحقيقت  
بدان كه مابي تو \*

م

تم الجلد الثاني في المطبعة العامرة و بليه الجلد  
الثالث اوله \* در معنی این حدیث كه  
انزل بكم في ايام دهركم \*

Handwritten notes and library stamps on the right margin, including the name "Heran Huguie" and other illegible text.



